



مرکز تحقیقات و نشریات

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ماخ التواريخ حضرت سجاد علیہ السلام

یا مشکوة الادب ناصری
جانب ۴۵۵

تألیف

مؤرخ شہید دانشمند محترم عبا نصرتیجان پھر

جزء اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التواريخ در احوالات حضرت علي بن الحسين السجاد عليه السلام

نويسنده:

محمد تقی لسان الملك سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات ديني

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ناسخ التواریخ در احوالات حضرت علی بن الحسین السجاد علیه السلام جلد ۱
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۷	ولادت باسعادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
۱۷	اشاره
۲۹	(اسامی القاب و کنای مبارکه حضرت سید سجاد سلام الله علیه)
۳۲	شمایل مکرمات دلایل حضرت امام زین العابدین علیه السلام
۳۳	بیان سلسله سادات هزاره و قائم مقام طاب ثراهم
۴۹	أخلاق ستوده حضرت امام زین العابدین علیه السلام
۵۵	تاکید قضای حاجت خلق
۵۸	من اخلاقه فی المجالسة
۵۹	فی صلة الرحم
۶۲	کلمات آنحضرت در حق همسایه
۶۴	دعای هنگام تناول طعام
۸۰	پاره سیر ستوده و آداب حسنه و حسن صوت امام زین العابدین علیه السلام
۹۸	فتوت و مناعت و مروت سید سجاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام
۱۰۷	زهد و ورع حضرت امام زین العابدین صلوة الله وسلامه علیه
۱۱۲	افضل اعمال بغض دنیا است
۱۲۴	تقوای حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما
۱۲۶	کلمات امام (علیه السلام) در عصیان
۱۴۸	خضوع و خشوع و تذلل و رضا و نوگل علی بن الحسین صلوة الله علیهما
۱۶۵	فضائل حضرت علی بن الحسین صلوة الله وسلامه علیهما
۱۶۵	اشاره

۱۸۸	در ثواب لا اله الا الله
۱۹۱	سجده آنحضرت برخاک
۲۰۱	عبادت در مسجد الحرام
۲۰۸	مکالمه آنحضرت نزد عبد الملک
۲۱۰	پاره از آداب و دعوات و عبادات آنحضرت در ماه رجب و شعبان المعظم ورمضان المبارک غیر از آن ادعیه که در صحیفه کامله است
۲۱۰	اشاره
۲۱۲	دعای شهر شعبان
۲۱۵	دعای آنحضرت در ماه مبارک
۲۲۲	(دعاء ابو حمزه ثمالی)
۲۵۱	در بیان فضیلت عید فطر
۳۱۲	قنوت آنحضرت «ع»
۳۲۰	نفرین آنحضرت در حق حرمله
۳۲۳	نفرین آن حضرت ابن زیاد را
۳۲۸	بخشی از مناجتهای حضرت امام زین العابدین علیه الصلوٰة والسلام
۳۲۸	اشاره
۳۲۹	مناجات اول «الأولی مناجات التانیین»
۳۳۱	مناجات دوم «الثانیة مناجاة الشاکین»
۳۳۲	مناجات سیم «الثالثة مناجات الخائفین»
۳۳۴	مناجات چهارم «الرابعة مناجاة الراجین»
۳۳۶	مناجات پنجم «الخامسة مناجات الراجین»
۳۳۸	(مناجات ششم) «السادسة المناجات الشاکین»
۳۴۰	مناجات هفتم «السابعة مناجاة المطیعین لله تبارک وتعالی»
۳۴۱	مناجات هشتم «الثامنة مناجاة المریدین»
۳۴۳	مناجات نهم «التاسعة مناجاة المحبین الله»
۳۴۵	مناجات دهم «العاشرة مناجاة المتوسلین»
۳۴۶	مناجات یازدهم «الحادیة عشرة مناجاة المفتقرین»

- ۳۴۸ مناجات دوازدهم «الثانية عشر مناجاة العارفين»
- ۳۵۰ مناجات سیزدهم «الثالثة عشر مناجاة الذاكرين»
- ۳۵۱ مناجات چهاردهم «الرابعة عشر مناجاة المعتمدين بالله تعالى»
- ۳۵۳ مناجات پانزدهم «الخامسة عشر مناجاة الزاهدين»
- ۳۵۴ مناجاته (عليه السلام) في جوف الليل
- ۳۵۷ برخی از اشعار ضراعت و زهدات
- ۳۹۲ کلمات آنحضرت با ابومره
- ۳۹۷ مواعظه في تکمیل الاسلام
- ۳۹۸ وصیت خضر با موسی علیه السلام
- ۳۹۹ با مواعظ آن حضرت در حقوق پنجاهگانه
- ۴۲۱ فهرست
- ۴۳۲ درباره مرکز

ناسخ التواریخ در احوالات حضرت علی بن الحسین السجاد علیه السلام جلد 1

مشخصات کتاب

جز اول

ناسخ التواریخ

حضرت سجاد علیه السلام

یا مشکوة الادب ناصری

چاپ دوم

تألیف

مورخ شیر دانشمند محترم عباسقلینخان سپهر

طاب ثراه

بتصحیح و حواشی دانشمند محترم

آقای محمد باقر بهبودی

* (حق چاپ محفوظ) *

از انتشارات :

مطبوعات دینی

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

الحمد لله (1) الذي هو ساطح (2) المهاد (3) و فاطر (4) البلاد ، و مشيد (5) الارضين بالاوتاد (6) و جاعل العبادة زينة للعباد ، والصلوة و السلام على محمد وآله الامجاد (7)

سپس همی گوید کمتر بنده خداوند مهر و ماه و کهتر پرستنده پیشگاه جهانیان پناه ابن مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملك طاب ثراه عباسقلی نایب اول وزارت جلیله امور خارجه دولت علیه ایران ، و مؤلف کتاب مشکوة الأدب ناصری ، و تذکره مبارکه ناصری ، که بتأییدیزدان ، و فرمان قضا نشان خداوند تاج و نگین ، قهرمان ماء و طین غیاث (8) اسلام و مسلمین آیه الله فی الارضین مفخر مرزبانان ایران زمین ، یادگار سلاطین معدلت آئین ، ملک الملوك اعظم فرمانگذار عالم ، صاحب قرآن افخم السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن السلطان (ناصر الدین شاه قاجار) لا زالت البلاد معمورة (9) بعدالته و العباد مأمورة (10) بامارته ریع ثانی از کتاب

ص: 2

-
- 1- سپاس خدایی را سزد ؛ که بستر و بساط را گسترده ، و شهرها را گشوده ، و زمینها را بکوهها برافراشته ، و پرستش و عبادة راجلوه پرستش کنندگان قرارداد ، و درود بی پایان بر محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان بزرگوارش
 - 2- ساطح : گستراننده
 - 3- مهاد : بساط و بستر
 - 4- فاطر : شکننده ، آفریننده
 - 5- مشید : برافراشته و بلند
 - 6- اوتاد - جمع و تد میخ
 - 7- امجاد - جمع ماجد : بزرگوار
 - 8- غیات : فریادرس
 - 9- معمورة : آبادان
 - 10- مأمورة : فرمان بردار

مشکوة الأدب ناصری را از معرض استنساخ در آورده ، شاهنشاه کامکار کامیاب این بنده آستان و چاکر پیشگاه کیوان نشانرا بسده (1) سنیه و عتبه (2) علیه احضار و تفقذات والطف خاصه ، و مخاطب بخطاب عنایت آیت ملوکانه و شرحی بلفظ درربار مبارک تمجید و تحسین ، و بانجام بقیه کتاب امر فرمودند

و این بنده با کمال مباهات و مفاخرت از آنروضه منور باین کلبه محقر معاودت (3) و بانجام امر و فرمان مقاومت ، و مبادرت جست. هم اکنون عرضه میدارد که چون تا اینوقت که بترجمه و نگارش احوال محمدین مشغول است ، قریب یکصدو بیست هزار بیت در ترجمه و شرح کتاب (وفیات الاعیان) به حیز تحریر و تسوید رسانیده و اگر خداوند متعال و قادر ذو الجمال والجلال عمر و توفیق عطا فرماید : و باین روش و شیمت (4) این نامه را از بیاض بسواد برد ، ببایستی مدتی دیگر نیز عمر گرانمایه پپای رود ، و موی از سواد به بیاض (5) رسد.

لهذا چنانکه در خاتمه کتاب و پایان شرح حال سعادت منوال حضرت سیدالعابدین والساجدین علی بن الحسین علیهما السلام والصلوة اشارت رفت ، یکی شب اندیشه ام بر سرچیره و ستاره ام بچشم اندر خیره همی گردید که تا این چند روزی بغفلت خوردن و روز به بیهوده سپردن ، و بنگارش حال کسان و گذارش مآل (6) خسان زمانه گذاشتن را ، باری در پیشگاه عتاب و خطاب ایزد وهاب (7) پاسخ و بهانه چیست ؟ و در آن روز که «لا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (8) سابقه مؤالفت و رابطه مخالطت ، وامید شفاعت با کیست ؟ از گذارش احوال نفظویه در طی بوادی حیرت ، و سیر برازخ ظلمت کدام چراغی روشن ؟ و از نگارش خصال سیبویه تصاریف (9) انحاء بطالت و سپردن شوامخ (10) ضلالت را استشمام ریاحین کدام روضه گلشن میسر خواهد گشت ؟ از

ص: 3

1- سده : بضم سین و فتح دال : درگاه پیشگاه

2- عتبه : آستانه

3- بیاض - سفیدی

4- معاودت : بر گشت

5- شیمت : روش

6- مآل : سرانجام

7- وهاب : بخشنده

8- الشعراء - (88) روزی که مال و فرزندان سودی نبخشند

9- تصاریف - جمع تصریف : گردانیدن

10- شوامخ - جمع شامخ : بلند و افراشته

محمود سبکتکین سود و تمکین چیست؟ و از خلیل بن احمد خلت و مودت چه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (1) امالی بسادریغ که با اینحال و اینگونه فعال و خصال قلب سلیم مسدد (2) کجا؟ بلکه مانند سلیم مسهد (3) بیباستی روزان و شبان باتعب و الم انیس و بانصب (4) و تقم ندیم و جلیس بود، «وَذَلِكَ هُوَ الْخَسِرَانُ الْمُئِينُ» (5) زیرا هماره با این رنج بیاید همراز بود و از این شکنج باهیچکس نشاید از گشود

بالجمله چون بر اینحال مدتی در ورطه پندار دچار شدم و در گرداب اندیشه غوطه و پاغوش خوردم و باطلایه (6) خیال همدوش و همال رفتم، بناگاه از تفضلات یزدانی و نقاءلات ناگهانی، شاهد سعادت و اقبال باغوش آوردم، و از سروش (7) رحمت مژده سرور و سلوت (8) نجات و بهجت یافتم، و از فروغ انوار سبحانی ضمیر را نور فیروزی پدیدار، و روزگار ناخجسته را آثار میمنت و بهروزی نمودار شد و در کشت زار اندیشه و بوستان خیال نهال سعادت برومند و در گلستان خاطر گلبن رشادت ارجمند گشت، که تلافی روزگار بر سپرده و تدارک عمر عمر هدررفته را پیمان بر آن بندم و میعاد چنان نهم، که از این پس نامه عمر و طومار (9) زندگانی و منشور کامرانیا بنگارش شرح احوال سعادت خصال آن چندتن ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین، که فاتحه ابواب فلاح و خاتمه کتاب نجاح (10) میباشند، طغرا (11) و زیور نهم، تا از برکت توجهات مکارم آیات ائمه اطهار علیهم السلام الملائک الغفار بر میمنت روز و اقبال روزگار شهریار

ص: 4

1- الشعراء - (89) مگر آنکس که بادل سلیم خدا برا دیدار کند

2- مسدر: مستقیم و هدایت

3- مسهد: کم خواب

4- نصب و تقم: عذاب و عقوبت

5- الحج - (11) همانا این زیان و خسارتی است آشکارا

6- طلایه: مقدمه لشکر تحریف طلیعه یاطایع

7- سروش: جبرائیل

8- سلوت: خرسندی و شادی

9- طومار: نامه و دفتر

10- نجاح رستگاری

11- طغرا، چند خط منحنی تودر تو که اسم شخص درضمن آن گنجانیده میشود

ستاره چشم افزوده ، و نیز اسباب آمرزش والدین و اجر جمیل نشأتین گردد ، و چون هنگامیکه ربع دوم کتاب مشکوة الادب ناصری حسب الامر الاقدس الاعلی معجلا بمعرض استنساخ میرسید و در این ضمن نیز نظر بآن عهد و پیمان بنگارش احوال حضرت سید سجاد سلام الله علیه تصنیف و تألیف میرفت ، و در پایان آنجلد اندراج همی یافت ، بعضی کتب احادیث و اخبار موجود نبود و بوجه امکان نوشته و منظم و بحضور لامع النور اقدس اعلی مقدم میگشت ، پس از آنکه مجال و فراغتی حاصل و بعضی کتب مفیده تحصیل شد ، دیگر باره پاره احادیث و اخبار صحیحه از متون صحایف ، اخذ و با شرح حال اولاد امجاد و نبایر (1) و نتایج و اعقاب شرافت مآب آنحضرت ضمیمه و اضافه گشت . و این اشاره از آنرفت که اگر وقتی با آن مجلد که در کتابخانه مبارکه دولت محفوظ است برابر افتد و پاره اختلافات یا کسر و نقصان پدید گردد ، علت معلوم باشد ، و خیالات مطالعه کنندگان مشوش و مشوب نماند ، وبالله التوفیق وعلیه التوکل والتکلان ومنه الاعانة والنصرة

ص: 5

1- نبایر - جمع نبیره

از نخست بمناسبت ترتیبی که در دست است، و مأخذ کتاب مشکوة الأدب ناصری بر آنست در ذکر احوال آنحضرت به ترجمه شرحی که ابن خلکان(1) مسطور نموده مبادرت می‌رود.

سید الساجدین والعبادین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم الصلوة والسلام کنیت مبارکش ابوالحسن و معروف بزین العابدین میباشد، وهم علی اصغرش میخواندند، یکی از ائمه اثنا عشر علیهم السلام و از بزرگان تابعین است، زهری گوید که قرشی افضل از آنحضرت ندیدم، مادر آنحضرت سلافه دختر یزدجرد واپسین شهریاران ایران است، وی عمه مادر یزید بن ولید الاموی معروف بناقص است، و چنان بود که چون قتیبه بن مسلم امیر خراسان مملکت عجم را در پی در سپرده، فیروز بن یزدجرد مذکور را بکشت، دو دختر فیروز بن یزدجرد را بسوی حجاج بن یوسف ثقفی که از این پیش مذکور گردید بفرستاد، و در آن ایام امارت عراق و خراسان بعهد حجاج بود، و قتیبه از جانب حجاج به نیابت امارت خراسان روز میگذاشت، پس حجاج یکدختر از بهر خویش بداشت، و آن يك رانزد ولید بن عبدالملك فرستاد، و

ص: 6

1- ابن خلکان: مردی دانشمند و ادیب بود، عشق وافر بشعر و ادب داشت، و صاحب تاریخ مشهور «وفیات الاعیان» است: که در آن شرح حال «پیروان و تابعین را تازمان خود داده، و ذکری از «اصحاب» بمیان نیاورده است، گویند: که نسبتاً بن خلکان به بر امکه باز گشت مینماید

یزیدالناقص را از وی بزاد و نام نخست او شاه فرید بود ، و از این روی او را ناقص گفتند که از عطایای لشکریان و مردمان بکاست ، و حضرت زین العابدین علیه السلام را ابن الخیرتین میخواندند ، چه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرموده است :

«لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ عِبَادِهِ خَيْرَتَانِ، فَخَيْرُهُ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ»⁽¹⁾

و آنحضرت از سوی پدر بقریش و از طرف مادر باهل فارس می پیوندد، و ابوالقاسم ز مخسری در کتاب ربیع الابرار حدیث کند : که آنگاه که در زمان خلافت عمر بن الخطاب اسیران فارس را صحابه در مدینه در آوردند ، در جمله اسیران سه دختر از یزدجرد بودو ایشان اسیرانرا بفروختند ، عمر امر کرد : که دختر یزدجرد را بفروشد علی بن ابی طالب علیه السلام باعمر فرمود :

«إِنَّ بَنَاتِ الْمُؤَلَّوِكِ لَا يَعْمَلْنَ مُعَامَلَةَ غَيْرُهُنَّ مِنْ بَنَاتِ السُّوقَةِ»

دختران پادشاهان را چون دختران بازاریان بفروش نمیرسانند : عمر عرض کرد با ایشان بر چگونه معمول بیاید داشت ؟ فرمود :

«يَقُومَنَّ وَ مَهْمَا بَلَغَ مِنْ ثَمَنُهُنَّ قَامَ بِهِ مِنْ يَخْتَارُهُنَّ»

یعنی برایشان قیمتی می نهند و چون بهار ثمن ایشان بآنمقدار که در خور ایشان است معین گردید، هر کس که ایشانرا اختیار نماید بخریداری ایشان قیام نماید

بالجمله : قیمتی مشخص گردید وعلی علیه السلام هر سه تن را باز خرید ، یکی را «عبدالله بن عمر» و دیگری را بفرزندش «حسین» و آن يك را بمحمد بن ابی بکر بداد که ربیب⁽²⁾ او بود ، پس عبدالله بن عمر را از دختر یزدجرد سالم و حسین علیه السلام را از آن دختر دیگر زین العابدین سلام الله علیه و محمد بن ابی بکر را از دختر دیگر قاسم پدید گشت. و این سه تن پسر خاله های یکدیگر باشند ، و مادرهای ایشان دخترهای یزدجردند

ص: 7

1- خدای را از بندگانش دو گروه مختار و برتر میباشند ، از عرب قریش و از غیر عرب پارس

2- ربیب: پرورده

میرد در کتاب کامل بدینگونه که مذکور میشود روایتی آورده ، و از مردی از قریش که اسمش را باز ننموده است نقل مینماید که گفت . من باسعید بن المسیب مجالست میکردم روزی با من گفت : «من احوالك» برادران مادر تو کیستند گفتم : مادر من فتاة(1) است ، چون این سخن بگفتم گوئی منزلت و مکانت من در چشم او ساقط شد پس خاموش شدم تاگاهی که سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب از در داخل شده و چون از خدمت وی بازگشت گفتم : یاعم اینمرد کیست ؟ سعید گفت : سبحان الله العظیم آیا چنین کسیرا شناسی ؟ همانا این شخص از طایفه تو است ، و سالم بن عبدالله بن عمر است گفتم مادرش کیست ؟ گفت : فتاة است بعد از آن قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق در آمد و ساعتی نزد وی بنشسته باز شد ، گفتم : یاعم اینمرد کیست ؟ گفت : آیا چنین کسی را از طایفه خویش مجهوله میداری ! همانا بسیار عجیب است ، این مرد قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق میباشد ، گفتم : مادرش کیست ؟ گفت فتاة است ، پس درنگی اندک نمودم تا حضرت علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در آمد و بروی سلام فرستاده برگشت گفتم : یاعم این شخص کیست ؟ گفت این کسی است که هیچ مسلمانرا نرسد که او را نشاسد ! همانا این شخص جلیل علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است ، گفتم : مادرش کیست ؟ گفت : فتاة است گفتم ، باعم آن هنگام که گفتم مادر من فتاه است نگران همی شدم که از چشم توفیر و افتادم و خفیف بشمار آمدم ، آیا مرا باینجماعت تأسی نباید جست ؟ چون این تفصیل بگذشت در چشم او سخت عظیم افتادم ، اوسپس بچشم کنیز زادگان در من نظر نکرد ؛ و چنان بود که مردم مدینه را عیب و عار بودی که از کنیزان فرزند آورند ، و فرزندان ایشان اسیرزاده باشد ، تاگاهی که علی بن الحسین علیهما السلام و قاسم بن محمد و سالم بن عبدالله در میان ایشان ببالیدند ، و در فقه و ورع بر تمامت مردمان برتری یافتند ، پس از آن مردمانرا در گرفتن کنیزگان رغبت افتاد ، و حضرت امام زین العابدین علیه السلام بامادر خویش بسی بنکوئی میرفت ؛ چندانکه بآنحضرت عرض میکردند : تو از تمامت کسان بامادر خود نیکتر سلوک فرمائی و با این چگونه باشد که با وی در یک کاسه شربک در اکل شوی ؟!

ص: 8

«فَقَالَ أَحَافٌ إِنَّ تَسْبِقُ يَدِي إِلَيَّ مَا سَبَقْتُ إِلَيْهِ عَيْنُهَا فَأَكُونَ قَدْ عَقَّقْتُهَا»

فرمود: از اینکه بیم همی دارم دست من بلقمه رود که چشمش از آن پیش بانگرائیده، و میلش بدان تاخته باشد و من او را آزار کرده باشم و عاق(1) شوم.

ابن خلکان میگوید: اینحکایت ضدداستان ابوالحسن است بادختری که او را بودچه ابوالحسن حدیث کرده است که مرا دختری بود که بامن بر خوان مانده می نشست، و پنجه خویش را مانند طلعه و نخستین شکوفه خرما، باذراعی مانند مغز و پیه خرما بن ظاهر میساخت، و هر لقمه نفیس و لذتبخش نزد من نهادی، و مرا بخوردش مخصوص داشتی، تاچندی بر آمد و او را با مردی تزویج کردم، و کودکی مرا بود که بامن بر سماط(2) طعام می نشست، و پنجه چون ریشه خشکیده و ذراعی چون چوب سخت و خشک نمودار میکرد، سوگند با خدای که چشم من بهیچ لقمه گرائیدن نگرفتی جز اینکه باز میر بود

بالجملة: ابن قتیبہ در کتاب المعارف گوید: که مادر حضرت زین العابدین علیه السلام سندیه بود که سلام نام داشت، و بعضی غزاله میگفتند و از آن پس که پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام در گذشت، زین العابدین اورا بمولای پدرش تزویج کرد، و جاریه نیز از جواری(3) خود را آزاد کرده تزویج فرمود، چون عبدالملک بن مروان این خبر بدانست مکتوبی نکوهش آمیز بانحضرت کرد، امام علیه السلام در جواب رقم فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(4)

همانا که پیروان رسول خدای صلی الله علیه و آله هستیم، باید بطریقت و رفتار آنحضرت ا تاسی جوئیم، و آنحضرت صفیه دختر (حی بن اخطب) را آزاد فرموده در رشته نکاح کشید، و زید بن حارثه را آزاد فرموده دختر عمه خویش زینب بنت جحش را بدو

ص: 9

1- عاق: کسیکه نافرمانی پدر یا مادر کرده و آنان را برنجاند

2- سماط: سفره و بساط

3- جواری- جمع جاریه: کنیزک

4- الاخرا ب- (21) همانا بر شما باد پیروی و متابعت نیکویی از بر گزیده خدا

مع الحديث : فضایل و مناقب زین العابدین سلام الله علیه از آن برتر است که هیچ آفریده تواند حد و حصر باز شناسد ، ولادت باسعادت آنحضرت در روز جمعه در پاره از شهور سال سی و هشتم هجری ، وفاتش در سال نود و چهارم و بروایتی نودونهم ، و بقولی نود و دوم هجری در مدینه طیبه رویداد ، و در بقیع پهلوی قبر منور عمش حسن بن علی علیهما السلام در قبه که قبر عباس نیز در آنجاست مدفون گردید صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین .

اکنون که از ترجمه مسطورات ابن خلکان رعایة للترتیب فراغت افتاد ، بیاری یزدان ودود شروع به مقصود میشود و از خداوند محمود توفیق اتمام میجوید و بالله التوفیق

ولادت باسعادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام

اشاره

عبدالله بن محمد رضای حسینی در کتاب جلاء العیون عربی در ذیل شرح حال سعادت منوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام میگوید : شیخ در مصباح «واین طاوس» در «اقبال» گفته اند : میلاد آنحضرت سلام الله علیه در نیمه جمادی الاولی بسال سی و ششم هجری رویداد ، از شیخ (مفید) علیه الرحمه نیز بدینگونه روایت رسیده است (کلینی) رحمه الله علیه در (کافی) ولادت آنحضرت را در سی و هشتم دانسته ، و (طبرسی) در (اعلام الوری) ولادت باسعادتش را در مدینه طیبه در روز آدینه میداند ، و بعضی روز پنجشنبه نیمه جمادی الآخرة ، و بقولی نهم شعبان سال سی و هشتم هجری ، و بروایت علی بن عیسی در کتاب (کشف الغمه) از حضرت صادق علیه السلام در سال سی و هشتم هجری دو سال قبل از وفات علی علیه السلام روی نمود ، در زمان علی علیه السلام دو سال و با حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام ده سال و با پدر ستوده سیرش امام حسین سلام الله علیه ده سال زیست و عمر شریفش پنجاه و هفت سال ، و بروایتی در نهم شعبان سال سی و ششم ، و بحدیثی سی و هفتم و بروایت (شهید) علیه الرحمه در کتاب (الدروس) ولادت آنحضرت در

مدینه در روز یکشنبه پنجم شهر شعبان سال سی و هشتم، و در روایت دیگر بسال سی و هفتم متولد شد، و مختار صاحب (فصول المهمه) روز پنجشنبه پانزدهم شهر شعبان المعظم بسال سی و هشتم هجری دو سال قبل از وفات جدش امیر المؤمنین علیه السلام بود، صاحب (جنات الخلود) میگوید: ولادت آنحضرت بقولی روز جمعه و بقولی روز سه شنبه هنگام چاشتگاه و بقولی روز یکشنبه وقت ظهر در مدینه طیبه در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام در پانزدهم شهر جمادی الاولى، و بقولی پانزدهم جمادی الآخرة، و بقولی یازدهم شهر رجب المرجب، و بحدیثی پنجم، و بروایتی هفتم شهر شعبان المعظم و بقولی هشتم ربیع الاول بود. و در تذکره الائمه روزیکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان نیز مسطور شده است

بالجمله: اختلاف اخبار در میلاد آنحضرت بسیار است، و اصح روایات مختار صاحب فصول المهمه است، در کتاب جنات الخلود مسطور است: که در حین تولد آنحضرت نوری عظیم و در خشی بزرگ آشکارا گردید، و آنحضرت از اول بسجده در آمد، و در آنحال مسمی بسجاد گردید، و هم در آن کتاب از امیر المؤمنین علیه السلام باز نموده اند: که آنحضرت کام حضرت امام زین العابدین را بخرما برداشت، و فرمود:

«حَكُّوا أَوْلَادَكُمْ بِالتَّمْرِ فَكَذَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ»

یعنی بردارید کام فرزندان خودتانرا بخرها، همانارسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین سلام الله علیهما را با خرما کام برداشت، و مراد از کام برداشتن آنست که خرما را بجایند تانیک نرم شود و با انگشت بدهن کودک داخل کرده و در کام طفل با انگشت بسیار بسایند تا آب شود و بحلق وی رود، و با آب فرات و تربت مطهر حضرت امام حسین علیه السلام نیز وارد است.

در کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله مرویست: که چون خدای تعالی خواهد امامی خلق فرماید فرشته رافرمان دهد تا شربتی از آبیکه در زیر عرش است بر گرفته پدر آن امام راسقایت (1) کند، و امام را از آن آب بیافریند، پس چهل شبانه روز در شکم مادرش

ص: 11

بماند که استماع صوت نفرماید، از پس این مدت استماع فرماید و هر کلمتی را بشنود و چون متولد گردد خدای همان فرشته را بفرستد تا در میان دو چشمش این آیت رقم کند

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (1)

و بروایتی دیگر این آیت را بر بازوی راستش مکتوب نماید، و چون بامر امامت قیام نماید خدایتعالی در هر بلده مناری بر کشد تا بفروغ آن از اعمال بندگان مطلع گردد.

حالات مادر حضرت امام زین العابدین علیه السلام

علامه مجلسی علیه الرحمه در کتاب تذکرة الائمة میفرماید: هر مز حکیم در کتاب (دادنک) میگوید: دولت عجم به یزدجرد پایان گرفت، و دختر او شاه زنان در بندگی تازیان در آمد و او را دستگیر ساختند. اما بزرگی دو جهان او راست، گاهی که بلیلا یعنی امیرالمؤمنین او را به پسر خود داد، و دولت مرده فارسیان بدوزنده شود، و از فرزندان او بهرام خواهد بود، یعنی مهدی صاحب الامر صلوات الله علیه که آشکار شود و دولت عجم بدو بازگردد، چنانکه در آغاز جهان با ایشان بود، لکن وی پیشوای آفریدگان باشد، و فرشتگان با او و فرمان او باشند و بهمه جا بگردند و مردم مجوس بتمامت اتفاق دارند که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه از جانب مادر بشهر با نومنتهی میشود اینست که اسم مادرش شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار است که ملک فارس و مشهود بود، و بعضی اسمش را شاه زنان دانسته اند

صدوق علیه الرحمه در عیون میفرماید: عبدالله بن عامر بن کر بز در آنهگام که خراسان را بگشود، دو دختر یزدجرد بن شهریار ملک عجم بگرفت، و بسوی عثمان بن عفان فرستاد، عثمان یکیرا بحسن و دیگریرا بحسین علیهما السلام هبه کرد، و هر دو تن در حال نفاس بمردند، و صاحبه حسین سلام الله علیه زین العابدین علیه السلام را بزاده بود و آنحضرت راتنی از زوجات حضرت سیدالشهداء پرورش میداد، و چون آنحضرت در

ص: 12

1- الانعام - (115) سخن و کلمه پروردگارت برآستی و درستی پایان پذیرفت و دگر گون کننده برای کلمات او یافت نمیگردد، و اوست شنوای دانا

کودکی بدست او تربیت میدید جزوی مادر نمیشناخت ، و از آن پس دانست که وی مولاة اوست و مردمانش مادرش میدانستند. با اینکه مادرش شهر بانوست .

قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح از جابر و او از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام حدیث کرده است : که آنهنگام که دختر یزدجردبن شهریار را که واپسین ملوک عجم بود ، وانقراض ملوک عجم بعهد او شد ، وارد مدینه و نزد عمر آوردند ، دوشیزگان مدینه گردش انجمن شده مجلس بفروغ دیدارش فروز گرفت ، عمر خواست بر دیده اش نظاره کند شهربانو مانع شد و گفت : سیاه باد روز هر مز که تو بفرزند او دست دراز میکنی ، عمر در خشم شد و گفت : این علجه یعنی گبرزاده مرا دشنام وزشت گوید ، و بآن اندیشه رفت تا مگر آسیبی بدو رساند . علی علیه السلام فرمود : تو چه دانی مقصود او چیست ؟ آنگاه عمر فرمان داد : تاجارچی اورا از هر سوی بگردش در آورده بفروش رساند ، علی علیه السلام فرمود . دختران ملوک هر چند کافر هم باشند نشاید بفروش آورند لکن ببایدش اختیار داد تا یکی از مسلمانانرا اختیار کند ، و اورا باوی تزویج کن و مهر او را از عطای بیت المال او حساب نمای ، عمر پذیرفتار شد ، پس اهل مجلس رابشهر بانو عرض دادند ، شهر بانو بیامد و دست خویشرا بر شانه مبارک حضرت امام حسین علیه السلام نهاد . امیر المؤمنین علیه السلام بزبان فارسی فرموده چه نام داری ایکنیزک ؟ یعنی تکلم امیر المؤمنین بزبان (ما اسمک یاصبیه) عرض کرد جهانشاه فرمود ، فارسی باشهربانو بلکه شهر بانویه عرض کرد خواهر من است ؛ بزبان فارسی فرمود راست گفتی یعنی صدقت ، پس از آن بافرزندش امام حسین علیه السلام روی کرد فرمود : این دختر را نیک بدارو باوی نیکی کن ، زود باشد پسری از تو بزاید که پس از تو در زمان خود بهترین مردم زمین باشد .

«وَهِيَ أُمُّ الْأَوْصِيَاءِ الذُّرِّيَّةِ الطَّيِّبَةِ»

پس علی بن الحسین علیهما السلام را بزاد

و بعضی بر آند که در حالت نفاس بمرد ، و با آنروایت که ابن خلکان در باب

احسان آنحضرت با ما در خویش نمود چنانکه مذکور شد، معلوم میشود که مدتها حیات داشته است

در جلاء العیون و دیگر کتب اخبار مسطور است که اینکه شهربانو از میانه حسین علیه السلام را برگزید، از اینروی بود که گفت: از آن پیش که لشکر مسلمانان وارد مملکت عجم بشود، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بسرای مادر آمد و باحسین بنشست و مرا از بهر حسین علیه السلام خطبه کرده با وی تزویج فرمود، چون بامداد سر از خواب برگرفتم سخت در قلبم اثر کرده بهیچوجه از خاطرم زدوده. نمیگشت

چون شب دوم رسید فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بنزد من آمد و اسلام بر من فرو خواند و من مسلمانی گرفتم، آنگاه با من فرمود زود است که مسلمانان را بر این مملکت چیرگی افتد، و تو سلامت بفرزندم حسین علیه السلام بازرسی، و هیچکس با تو بیدی دست نیازد، هم اکنون که روزگاری پایان رفته مرا بمدینه در آوردند و هیچ دستی با من نرسید.

اختلاف اقوال در اسم مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار میفرماید: بعضی نام مادر آنجناب آنحضرت راجهان بانویه و بعضی نامش را بره دختر نو شبحان دانسته اند، و صحیح روایت اول است و امیر المؤمنین سلام الله علیه او را مریم و بقولی فاطمه نامید، و چون او را خطاب میکردند سیده النساء میگفتند، و برخی او را دختر شیرویه و بعضی یزدجرد دانسته اند، و بعضی را عقیدت چنانست که نامش شاه زنان و دختر ملک قاشان بود، طبری میگوید، چون اسیران فارس را بمدینه در آوردند، پسر خطاب فرمان داد، تا زنان ایشانرا بکنیزی بفروشدند و مردانشانرا به بندگی بدارند، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَكْرَمُوا كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ»

بزرگان هر قومرا گرامی بدارید، عمر عرض کرد. من نیز این سخن از آن حضرت بشنیدم که فرمود. چون بزرگ قومی بسوی شما آید کرامش نمائید هر چند باشما مخالف باشد، امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود. این مردم جماعتی هستند که

برای امان و سلامت بچنگ شما در آمده اند، بدین اسلام راغب هستند، و بناچار برای ایشان در میان آنها ذریتی است، و من خدای را و شما را شاهد میگیرم که محض خدایتعالی بهره و نصیب خود را از ایشان برگرفتم و آزاد ساختم: یعنی آنچه حق من باشد در میان مسلمانان از بهای ایشان باز گذاشتم، اینوقت تمامت بنی هاشم گفتند: ما نیز محض تو حقوق خود را بخشیدیم و باتو گذاشتیم، آنحضرت عرض کرد. ایخدای گواه باش که من نیز لوجه الله آنچه ایشان بامن هبه کردند باز نهادم، مهاجر و انصار گفتند: ما نیز حق خود را باتو گذاشتیم ای برادر رسول خدای، امیر المؤمنین عرض کرد، ایخدای گواه باش که ایشان حق خود را با من گذاشتند و من قبول کردم، و تورا بشهادت گیرم که من برای وجه کریم تو آنحق را باز گذاشتم، عمر گفت: از چه روی عزیمت مرا در باره مردم عجم بشکنی و کدام چیز تورا از اندیشه بگردانید؟ آنحضرت دیگر باره فرمایش پیغمبر را در باب اکرام بزرگان اعادت فرمود، عمر عرض کرد. من نیز برای خدا و برای تو از حق خود بگذشتم، و آنچه بهره من بود و آنچه موهوب نگشته یعنی حق دیگران را باز گذاشتم، پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ایخدای بر این جمله گواه باش، این هنگام جماعتی از قریش بنکاح آن زنان گرایان (1) شدند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نمیتوان اینجماعت را ناچار ساخت و باکراه مقصود حاصل کرد، لکن بهر طور خودشان اختیار نمایند بیاست معمول نمود، پس جماعتی بشهر بانویه دختر کسری اشارت کردند و او را از پس پرده نشانند و با اختیار او خطبه راندند و باوی گفتند از این جماعت که تورا خطبه کردند کدام یک را اختیار کنی، و آیاتو از آن کسان باشی که باهنگ شوی باشی؟ چون این سخن بشنید خاموش شد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود، اراده شوی دارد و اختیار نمودن بجای است، عرض کردند: از کجادانستی اراده شوی دارد؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون زنی از بزرگان قوم را بخدمتش آوردند، تاوولی از بهر او مشخص شود و بعضی او را خطبه کرده بودند. باوی گفته میشد: آیا بشوی رفتن رضادهی اگر آزن آزم میکردو خاموش میشد همان سکوت را دلیل اذن میدانستند، و اگر میگفت

ص: 15

بالجمله: چون شهر بانویه را اختیار دادند، بادت خویش اشارت کرد و حسین علیه السلام را اختیار نمود، و دیگر باره اور ادراختیار سخن کردند و او دیگر باره اشارت کرد و گفت: اگر اختیار مر است ویرا میخوام، و امیر المومنین علیه السلام را در امر خویش ولایت داد، و حذیفه بخطبه تکلم کرد امیرالمومنین فرمود: (ما اسمك) نام تو چیست؟ عرض کرد شاه زنان دختر کسری، فرمود، تو شهر بانوهستی و خواهرت مروارید دختر کسری است؟ عرض کرد آری

روایت امام باقر (علیه السلام) از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویست، که چون شهر بانو در باب شهر بانو را اسیر کرده نزد عمر آوردند، دست خود را بر روی داشت؛ عمر خواست دستش را باز دارد و رویش را باز بیند وی دست عمر را از خود بگردانید و گفت، اف پیروز باد هر مز که مارا باین روز انداخت، راقم حروف گوید. صحیح پرویز است، چه او نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بدرید، و بسبب آنکه دار ناهنجا مملکت چندین هزار ساله عجم را بیاد زوال داد

بالجمله: عمر چنان فهم کرد که بدو دشنام گوید، خواست او را مضروب دارد امیرالمومنین علیه السلام فرمود: چیزیرا که بفهم نیاموردی از چه انکار کنی و خشم گیری!

کلینی علیه الرحمه در اصول میفرماید: آنحضرت در سال سی و هشتم متولدشد، و در سال نود و پنجم متوفی گردید و این روایت مختار اوست، و نام مادر آنحضرت را سلامه بنت یزدجرد بن شهریار واپسین پادشاهان فارس دانسته و این بعید مینماید، زیرا در فارس چنین اسمی نبوده است مگر آنکه در اسلام این نام یافته باشد

بالجمله میفرماید: که چون عمر او را بدید و بدو نگران شد، وی آزرده خاطر گردیده گفت اف پیروز باد هر مز، عمر چنان دانست که او را دشنام میدهد و خواست بدو زحمتی رساند، حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ترا نرسد که او را چون دیگر اسیران بفروش آوری! بلکه باختیار او بایستی بود چنانکه مذکور شد، پس از آن باوی فرمود: نام تو چیست؟ عرض کرد: جهان شاه، فرمودند: بلکه نام تو شهر بانویه است

صاحب حبیب السیر از کتاب ربیع الابرار ز مخشری حدیث میکند که چون در زمان عمر بن الخطاب اسیران فارس را بمدینه آوردند، سه دختران یزدجرد بن شهربار در آنجمله جای داشت، عمر فرمان داد تا ایشانرا چون دیگر سبا یا بمعرض بیع در آوردند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قیمت ایشانرا باید مقرر داشت تا مردمان بادختران ملوک چون دیگر اسیران معاملات رواندارند، چنانکه در اول ترجمه مذکور شد بیای رفت، و بروایتی نام مادر آنحضرت شهربان و بقولی سلافه و بروایتی غزاله، و صاحب کشف الغمه نام او را خوله نگاشته است، و در بحارالانوار مسطور است که بعضی نام او را خوله دختر یزدجرد شهر یار دانسته اند، و همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام شاه زنانش نامید.

صاحب روضةالصفاء نوشته است: علی علیه السلام جابر حنفی رابحکومت بعضی از بلاد مشرق مامور فرمود، و او دو دختر یزدجرد را بدست آورده بخدمت آنحضرت فرستاد و آنحضرت یکی را که (شهر بانو) نام داشت، بامام حسین و آندیگر را که نامش (کیهان بانو) بود بمحمد بن ابی بکر باز گذاشت

صاحب فصول المهمه در ذیل احوال اولادحضرت امام حسین علیه السلام میگوید: علی بن الحسین الاصغر، کنیتش ابومحمد و لقبش زین العابدین و مادرش شاه زنان دختر کسری انوشیروان پادشاه پارس است.

راقم حروف میگوید: در اینباب دو نظر است، یکی آنکه مادر آنحضرت دختر انوشیروان نیست، زیراکه از زمان انوشیروان تا آن هنگام افزون از هفتادسال است، و اگر اولاد بلافاصله از انوشیروان در آنوقت در جهان باشد، از این عنوانات خارج میشد، تواند بود که بسبب لفظ کسری مشتبه شده باشد، باینکه اولاد او را کاسره⁽¹⁾ گفتند، و چون انوشیروان عدل و اعظم این ملوک است، هر وقت کسری میگویند او متبادر بذهن میشود

دوم علی اصغر همان علی بن الحسین مقتولست نه امام زین العابدین علیه السلام زیراکه علی شهید سلام الله علیه در هنگام شهادت هیجده ساله بود، و امام زین العابدین علیه السلام کمتر

ص: 17

1- اکاسره - جمع کسری: خسرو و لقب پادشاهان ساسانی

از بیست و سه سال نداشت و علی اکبر را از این‌روی اکبر گفتند که باعلی بن الحسین الاصغر که شهید شد مشبته نشود، چنانکه علامه مجلسی و دیگران اشارت فرموده اند .

محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی میگوید: آنحضرت را ابن‌ال‌خیرتین میخواندند چه در میان عرب بهترین آنها هاشم است و در عجم اهل فارس، و نسب شریف آنحضرت باین دو منتهی میشود، در خبر است :

انَّ لِلَّهِ خَيْرَتَيْنِ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنْ الْعَجَمِ فَارِسٌ

و هم در خیر است

لَوْ كَانَ الْعِلْمُ بِالْثَرِيَا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ (1)

و رسول خدای صلی الله علیه و آله در این کلام معجز نظام بجناب سلمان فارسی رضی الله عنه اشارت فرموده است، و ابوالاسود دثلی در مدح علی بن الحسین علیه السلام باین مطلب اشارت کرده و گفته است :

وَ اِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرَى وَ هَاشِمٍ *** لَا كَرَمَ مِنْ يَنْطُ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ (2)

بیان حال هاشم ابن عبدمناف جلالت قدر و نبالت (3) مرتبت و علور تب هاشم بن عبد مناف که عمر و نام داشت، و از کمال بلندی جاه و رتبت او را عمر و العلی میخواندند، و بوفضله کنیت مینهادند و از نهایت جمال او و برادرش مطلب را البدران میگفتند، از آنجا توان دانست که مردم مکه را در ظل حمایت در آوردی، و در قحطها و غلاها و سختیها و بلاها یا رویا و میزبان شدی، و شترها بکشتی و ثریدها (4) بساختی، و

ص: 18

1- اگر دانش و فرهنگ در ثریا بودی، همانا گروهی از پارسیان بر آن دست میافتند

2- براستی جوانی که از پیوند دو نژاد خسرو و هاشم بوجود آمده باشد همانا برترین و شایسته ترین کسی است که بر او بیاویزند چیزی از تمانم . (تمام - جمع تمیمه ؛ مهره یا طلسمی که بگردن اطفال آویزان میکردند برای رفع چشم زخم و دفع ارواح)

3- نبالت : بزرگی و حشمت

4- ثرید : آبگوشت

بساطها بگستردی و مردم جوعانرا(1) بر آن خوان یغما دعوت فرمودی، چندانکه او را هاشم لقب کردند، چه هشم بمعنی شکستن باشد و از آن پس برای آسودن کسان از سلاطین زمان خواستار شدی تا قریش را کار بیلاق و غشلاق ساخته گشته، و در قرآن کریم سوره مبارکه قریش نازل گشت، و شعرای زمان در مدح و ثنایش شعرها انشاد کردند، و کار او همی بالا گرفت تا بمنصب سقایت و رفادت(2) خانه خدای نایل گشت، و از وی تا پایان خلفای بنی عباس بمیراث رفت و چون برگزیده ایزد دادار محمد مختار که خلاصه آفرینش و شافع روز بر انگیزش است از آن نسل محمود بوجود پیوست و با این فضل و فضیلت توان دانست که هاشم را در عرب چگونه شرف و شرافت است، و اهل فارس را که نیز خدای تعالی در قرآن مجید در اخبار از شوکت و قدرت ایشان میفرماید:

بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ (3)

تمجید اهل فارس و نیز از رسول خدای پاره اخبار مذکوره ثابت است، و اکنون نیز در میان تمامت عجم برتبت اسلام، و حفظ شریعت خیر الانام و آل و عترت برره کرام او بر ابنای روزگار افتخار دارند، معلوم است چه مزیت جلالت و منزلت است، و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که رشته نسب بدو سلطان بزرگ و دو پیوندستگ این دو شعبه جلیل منتهی میشود بدیهی است ابن خیر تین میخوانند و مردم فارس را تا قیام قیامت بر خلق جهان چه مفاخر تهاست که از پیشگاه یزدان بچنین نعمتی بزرگ و عنایتی جاوید مختار و منتخب گردیده اند و بنجات و فلاح کونین امیدوار هستند

صاحب جنات الخلود میگوید: مادر آنحضرت مسماة بشاه زنان، و مکنات بام ولد میباشد، در کتاب بحار الانوار از سهل بن القاسم النوشبحان مرویست: که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان باوی فرمود:

«ان بیننا و بینکم نسب قلت و ما هو ایها الامیران عبدالله بن عامر بن کر بز لما افتتح خراسان اصاب ابنتین لیزدجرد بن شهریار ملک الاعاجم، فبعث بهما الی عثمان ابن عفان فوهب احدايهما للحسن و الأخری للحسین علیهما السلام، فماتتا عند هما

ص: 19

1- جوعان مرد گرسنه

2- رفادت: بزرگی

3- بنی اسرائیل - بر شما بندگانی از خود که دارای قدرت و سطوت میباشد، بر میانگیزانیم

نفساوين وكانت صاحبة الحسين عليه السلام نفست بعلى بن الحسين عليهما السلام ، فتكفل عليا عليه السلام بعض امهات ولد ابيه ، فنشأ و هو لا- يعرف اما غيرها ثم علم انها مولاته ، و كان الناس يسمونها امه وزعموا انه زوج امه ومعاذ الله انما زوج هذه ، على ما ذكرناه وكان سبب ذلك انه واقع بعض نساءه ثم خرج يغتسل فلقيته امه هذه ، فقال لها ان كان في نفسك في هذا الامر شىء فاتقى الله و اعلميني؟ فقالت نعم فزوجها فقال ناس زوج على بن الحسين امه «

يعنى همانا در میان ما و شما نسبتی است ، عرض کردم ایها الامیر آن نسبت کدام است؟ و این خطاب چنین مینماید که بسبب ولایت عهد آنحضرت بود ، بالجمله فرمود : همانا عبدالله بن عامر بن کر بزرگاهی که خراسان را باز گشود ، دودختر از یزدجرد بن شهریار سلطان عجم را بدست آورده بعثمان بن عفان روان داشت ، عثمان یکتا را بحسن و آندیگر را بحسین علیهما السلام موهوب داشت ، و هر دو تن در حال نفاس وفات کردند و از صاحبه حسین سلام الله علیه علی بن الحسین پدید گشت و آنحضرت را ام ولدی از امهات ولد و کنیزگان پدرش پرستاری و کفالت همیکرد ، و آنحضرت بالیدن همی گرفت و جزوی مادری شناخته نداشت و چون چندی بر آمد در حضرتش مکشوف افتاد که وی مولاة(1) آنحضرت است، لیکن مردمان چنان همی دانستند که آنکنیز مادر آنحضرت میباشد ، و مادرش مینامیدند و گمان همی بردند که آنحضرت مادرش را بشوی داده است و معاذ الله که چنین شده باشد ؛ بلکه همین جاریه را بنهج و طریقی که یاد کردیم بشوی داد، و سبب این کردار این بود که آنحضرت شبی با یکی از زنهاى خود مباشرت فرمود ، و چون کار غسل بساخت این کنیز که پرستار آنحضرت بود او را بدید ، آنحضرت باوی فرمود: اگر در نفس تو در این مسئله چیزیست از خدای بپرهیز و مرا بیگاهان ؟ یعنی اگر نفس تو بزناشویی مایل و راغب است از کتمان آن بپرهیز و با من خبر گوی آنکنیزك عرض کرد آری پس آنحضرات اور ابشوی آورد و جماعتی همی گفتند : علی بن الحسین علیه السلام مادر خود را بزواج داد ، عون بن محمد که راوی اینحدیث است میگوید : سهل بن قاسم با من گفت هیچکس از طالبین نزدما بر جای

ص: 20

نماند جز اینکه این حدیث را از حضرت امام رضا سلام الله علیه مسطور نمود ، و هم در بحار الانوار مسطور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با شاه زنان دختر گاهی که اسیر و دستگیر شده بود فرمودند از پدرت بعد از وقعة الفیل چه محفوظ نمودی ؟ یعنی بعد از آنکه روزگار بر وی تنگ گشت و دولت از وی روی برتافت چه سخن بر زبان آورد ؟ عرض کرد میگفت

کلمات یزدجرد بن شهریار « اذاغلب الله على امر ذلت المطامع دونه و اذا انقضت المدة كان الحنف في الحيلة فقال عليه السلام ما احسن ما قال ابوك تذلل الامور للمقادير حتى يكون الحنف في التقدير » یعنی چون خدای تعالی بر امری غالب گردید یعنی مشیت خدای بر چیزی علاقه پذیرفت ، بر هر چه بیرون از آن طمع و طلب بندند خوار و بیهوده گردد و چون زمان پایان گرفت و مدت و نوبت اقبال سپری کردید ، مرگ و تباهی در حیل و تدبیر است ، یعنی بهر حیل و مکیدهی برای سلامت و آسایش و بقا و آرامش خویش چنگ در افکند آنحیل خود اسباب تباهی و هلاکت خواهد بود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چه خوب گفته است پدرت ، همانا امور در پنجه تقدیر آنگونه ذلیل و رنجور است ، که مرگ در چیز است که برای خود اندازه و تدبیر گیرند .

روشن باد که در زمان ولادت و مدت زندگی آنحضرت اختلاف بسیار کرده اند لکن نمی شاید که شهر بانورا در زمان عمر بن الخطاب اسیر کرده باشند ، و اگر گویند چه زبان دارد در عهد عمر اسیر شده باشد ، و از آن پس با حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه پیوسته باشد ، با آنمجلس و مکالمه امیر المؤمنین و اختیار نمودن او سید الشهداء را بازمان عمر درست نیاید ، زیرا که ولادت آنحضرت چنانکه نگارش یافت ، در سال سی و هشتم هجری بود ، و اینوقت سالیان دراز از مرگ عمر بی پایان رفته بود ، و همچنین در روایتی که از طبری مرقوم گردید بیرون از تأمل نشاید بود ، چه در آنجا که مذکور افتاد ، عمر عرض کرد : من نیز از بهره خود که در دختر یزدجرد داشتم بگذشتم ، و همچنین حق و بهره آن کسانرا هم که در وی دارند و موهوب(1) نگشته

ص: 21

به بخشیدم ، با عقیدت مردم شیعی منافی است، چه این بخشایش منحصر بولی پروردگار و خلیفه محمد مختار است، چگونه دیگری آنکار تواند و دیگران پذیرفتار خواهند شد .

(اسامی القاب و کنای مبارکه حضرت سید سجاد سلام الله علیه)

اسم مبارک آنحضرت علی است که مأخوذ از علو و بمعنی تفوق و برتری در مدایح و مناقب و فزونی در رفعت و ستایش است چنانکه در اینباب

مدیح عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَرِيضَةً *** عَلِي لَانِي مَنْ أَقَلَّ عَيْبِدِهِ

أَمَامَ الْهُدَى فَاقَ الْبَرِيَّةَ كُلَّهَا *** بَابِنَاهُ خَيْرُ الْوَرَى وَجُدوده

لَهُ شَرْفٌ فَوْقَ النُّجُومِ مَحَلَّهُ *** أَقْرَبَهُ حَتَّى لِسَانِ حَسُوده

و اما نام مبارک آن حضرت در صحیفه آسمانی (فارط) و بروایتی (خاشع) و در توریة (عراویل) و در انجیل (عابد) و در کتاب زند خوشنودزاده و در کتاب هندوان (جراکه) و در کتاب با تکل (عالی) و در کتاب یونانیان (امین) و در کتاب کلوبین (سید القوم) و در مصحف هر مس (اتقن) یعنی اصلح و در کتاب خنکال (اشرف) است ، و آنحضرت را القاب بسیار است ، اشهر القاب (زین العابدین) و (زین الصالحین) و (آدم آل عبا) و (البکاء) و (امام الامة) و (ابوالائمة) و (وارث علم النبیین) و (وصی الوصیین) و (خازن وصایا المرسلین) و (امام المؤمنین) و (منار القانتین) و (خاشع) و (خالص) و (رهبانی) و (متهجد) و (زاهد) و (عابد) و (سید العابدین) و (الزکی) و (الامین) و (ذو الثنات) و (عدل) و (حبیب) و (عباد) و (سید الساجدین) و (ابن الخیرتین) و (سجاد)

سبب ملقب شدن بسجاد (علیه السلام) و چون اثر سجود در تمامت مواضع سجود آنحضرت موجود بود از این روی سجاد نام یافت ، و سببی دیگر هم در ذیل ولادت

وهم از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مردی است که در موضع سجده پدرم اثر های آشکارا و پینها بود که بهر سال دو مره (1) قطع میکردند ، و در هر مره پنج ثفته (2) میبردند، از اینروی آنحضرت را (ذو الثفتات) میخواند . (ثفته) واحد ثفتات البعیر است ، یعنی آنچه بر زمین برسد از شتر چون بخسبد از زانو و سینه و جز آن و از این معلوم میشود که پیشانی و دو کف دست و زانوهای مبارك آنحضرت از کثرت سجده پینه می بسته و مثل ثفته شتر نمود از میگشته است ، و بهر سال دو مره میبردند ، و دیگر باره میروئیده است

عمران ابن سلیم گفته است که هر وقت زهری از علی بن الحسین علیه السلام حدیث میکرد میگفت : حدثني زين العابدين علي بن الحسين ، سفیان بن عیینه بدو گفت : از چه روی زین العابدین گوئی گفت : از اینکه از سعید بن المسیب شنیدم از رسول خدا صل الله علیه و آله حدیث میکرد

اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ فَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ لَدَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَخْطُو بَيْنَ الصُّفُوفِ

رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود بروزگار رستاخیز فریادکننده آواز کند ، کجاست زینت عبادت کنندگان گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین در آنهنگام در میان صفوف اهل محشر با تمام وقار و سکون گام همی سازد .

در کتاب کشف الغمه مسطور است : که سبب ملقب شدن آنحضرت بامام زین العابدین اینست که شبی در نماز گاه خویش برای تهجد قیام داشت ، پس شیطان بصورت اژدهایی بآنحضرت نمودار گشت ، تاخاطر مبارکش را از عبادت مشغول دارد و آنحضرت همچنان بعبادت خود مشغول بود و بآن ملعون التفاتی نمیفرمود شیطان نزدیک شده انگشت ابهام امام علیه السلام را در دهان بگرید ، امام علیه السلام که از کماهی (3) آگاهی داشت ، برای اتمام ورد خویش قیام فرمود ، اینوقت صدایی بشنید و قائل

ص: 23

1- مره : هنگام و نوبت

2- ثفته : از اعضایی که بر روی زمین گرفته و سخت میشود

3- کماهی : حقیقت واقعه

راندید که سه کت گفت: زین العابدین واین کلمه را دیگران بشنیدند

در بحار الانوار مسطور است: که آنحضرت را از اینروی سیدالعابدین خواندند که زهری در خواب چنان دید که دستش در خضاب رنگین است، چون از خواب خویش تعبیر جست، باوی گفتند: بخونی از روی خطا مبتلا- میشوی، واو از طرف بنی امیه در جائی عامل بود، و مردی را عقوبت کرده آنمرد در آنرجه وشکنجه بمرد زهری بیمناک فرار کرد و آنحضرت چنانکه از این پس مذکور میشود ویرا نجات داد و زهری از آن بعد میگفت: در روز قیامت منادی ندا میکند، هر آینه بیای شود سیدالعابدین، پس علی بن الحسین علیه السلام قیام خواهد فرمود.

در بحار الانوار از جابر جعفی مرویست که حضرت امام محمدباقر علیه السلام میفرمود: (انَّ ابی عَلیُّ بنِ الحُسَینِ علیه السَّلَامُ مَا ذَكَرَ اللّهُ عزوجل نِعْمَةً اَلَّا سَجِدُوْا لَا قِرَاءَةَ مِنْ كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا سُجُوْدٌ اَلَّا سَجَدَ وَلَا رَفَعَ اللّهُ عزوجلَّ عَنْهُ سُوْءًا يَخْشَاهُ او كَيْدٍ كَانِدٍ اَلَا سَجَدَ وَلَا فَرَعٌ مِنْ صَلْوَةِ مَفْرُوْضَةِ اَلَا سَجَدَ وَلَا وُقُوْقٌ لَا صِلَاحَ بَيْنِ اثْنَيْنِ اَلَا سَجَدُوْا كَانَتْ اَثْرُ السُّجُوْدِ فِيْ جَمِيْعِ مَوَاضِعِ سُجُوْدِهِ فَسَمِيَ السَّجَادَ لِذَلِكَ) یعنی پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هرگز نعمتی از خدای عزوجل را بیاد نیاوردی جز آنکه شکر نعمت را سر بسجده نهادی، و هیچوقت آیتی از کتاب خدای که در آن فرود شدی قرائت نفرمودی، جز آنکه آنسجده بجای گذاشتی، و هرگز زیانیرا که از آن بیمناک بودی، خدا ازوی بر نگرفت مگر اینکه سپاس و سجده شکر بیای آوردی، و هر وقت کید(1) کایدی را خدای از وی برداشتی خدای را سجده شکر نهادی و هرگز ازادای نماز واجب فراغت نیافتی مگر اینکه سجده شکر بگذاشتی و هرگز از اصلاح مابین دو نفر که توفیق یافتی کناری نیافتی جز اینکه بسجده شکر شدی و نشان سجود در جمیع مواضع سجود آنحضرت آشکار بود، از اینروی سجاد نام یافت، و کنیت مشهور آنحضرت ابوالحسن و بعضی ابو محمد و برخی ابوبکر دانسته اند

کنای مبارکه آنحضرت مجلسی علیه الرحمه میفرماید: کنیت مشهور آنحضرت ابو محمد است، و آنحضرت را ابوالحسن ثانی نیز میگفتند، و بروایت

ص: 24

صاحب حبیب السیر ابو القاسم در شما رکنای حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و شیعیان بعید می‌شمارند که ابو بکر از کنای آنحضرت باشد لکن در روایت رسیده است که در ایام تقیه اهل تسنن شیعیان را بتولای (1) ابوبکر و عمر و عثمان مجبوو و زیارت آنها ناچار مینمایند و چون این مسئله در خدمت ائمه هدی صلوات الله وسلامه علیهم مشهود و مکشوف بود، لهذا بعضی از فرزندان خود را بنام آنها مینامیدند تا کار بر شیعیان دشوار نگردد و در حین زیارت ایشانرا قصد نمایند صاحب جنات الخلود نوشته است: امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی از پسران خود را عثمان نام کرد و فرمود من او را باسم فلان نام نکردم بلکه باسم عثمان بن مطعون (2) نامیدم و بعضی که امیر المؤمنین علیه السلام را ابوالحسن مطلق می‌نامند، حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را ابوالحسن اول مینامند

شمایل مکرمت دلایل حضرت امام زین العابدین علیه السلام

همانا از تمامت مردم جهان بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه شبیه تر بود؛ در موزونی قامت و سرخی موی و بیاض کردن و روی و انزع (3) بودن و بزرگی سینه و شکم و شمایل دیگر صاحب فصول المهمه نوشته است: آنحضرت اسمر (4) و قصیر و دقیق یعنی گندم گون و کوتاه قامت و باریک اندام بود

نقش خانم مبارک حضرت علی بن الحسین علیهما السلام

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که نقش خاتم مبارک علی بن الحسین سلام الله علیهما «الحمد لله العلی» (5) بوده است، و بروایتی (خزی و شقی) قاتل الحسین بن علی (6) است و بروایت حضرت امام محمد باقر علیه السلام «العزة لله (7) و بقولی» الله مبشر (8) و بحدیثی تفتی بالله (9) و بقول زید پسر آنحضرت

ص: 25

1- تولد : دوستی

2- عثمان بن مطعون : از بزرگان صحابه و بعد از سیزده تن اسلام پذیرفت ، و او مردی زاهد و عابد و برادر رضاعی رسول خدا بود ، و در سال دوم هجری وفات کرد و بعد از فوت او رسول خدا او را بوسید، و درباره او فرمود : که این مرد خدا و برگزیده او را دوست همیداشت ها

3- انزع : کسی را گویند که از دو طرف پیشانی او مویش رفته باشد

4- اسمر : گندم گون

5- ستایش خدائی را سزد که برتر و بزرگ است

6- کشنده حسین بن علی (علیه السلام) زیون و بد بخت گردد

7- عزت و بزرگی خدایر است

8- پروردگار مژده دهنده است

9- امیدو اطمینانم بخداست

حسبی الله لكل غم (1) و بروایتی دیگر « ما توفیقی الا بالله (2) و بروایتی « ان الله بالغ امره (3) و بقول دیگر نقش نگین عیسی بن مریم علیهما السلام بوده ، و آن این است « طوبی لعبد ذکر الله لاجله والویل لعبد نسی الله من اجله (4) و در خبری بخاتم مبارك پدرش علیهما السلام تختم میفرموده است، در امالی صدوق علیه الرحمه سند با مام صادق علیه السلام پیوسته میشود، «قال كان للحسين بن علي عليهما السلام خاتمان نقش احدهما لا اله الا الله عدة للقاء الله ونقش الآخر ان الله بالغ امره وكان نقش خاتم علي بن الحسين خزي و شقی قاتل الحسين بن علي عليهما السلام»

بیان سلسله سادات هزاره و قائم مقام طاب نراهم

مکشوف باد که هم اکنون که سالیان هجرت بريك هزار و سیصد و یکسال مدار یافته نگینی از حدید که بر فراز حلقه از فضه بر نشانده و بخط کوفی علی بن الحسين نقش کرده اند و این خاتم میمنت توأم را از حضرت سید العابدین والساجدین سلام الله علیه میدانند و در اغلب بلاد خارجه چنانکه در تمامت ممالک ایران مشهور و معروف ، میباشد در خانواده مرحوم مبرور قائم مقام اعلی الله مقامه، که رشته نسب و سلسله حسب بحضرت علی بن الحسين علیهما الصلوٰة والسلام میکشاند، حاضر و موجود و دارای نام و نشانی مسعود و محمود است و چون خاتمه کلام باین مقام ارتسام یافت شایسته همی چنان نماید که اسامی اجداد امجاد (5) ایشان را چنانکه در کتاب مستطاب منشات بلاغت آیات مرحوم خلد مقام میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی ، که مخزن لالی و معدن معالی و میزان فصاحت و مقیاس ملاحظت است ثبت و ضبط شده و با مختصری از بیان حالات و اسامی چندتن از ایشان که بگذارش و نمایش اینخاتم مبارك راجع است باز نمائیم و بر صدق و ایضاح این آیت سعادت رایت ، و تصریح

ص: 26

- 1- از هر غم و اندوهی خدای مراکفایت کند.
- 2- کامیابی و موفقیت من نیست مگر بدست پروردگار
- 3- خداوند کار خویش را پایان میرساند.
- 4- خوشا بنده که بخاطر او خدا بیاد آید، و بدا بحال آن بنده که بخاطر او خدا فراموش گردد
- 5- امجاد - جمع ماجد : بزرگوار

و تقویم این عنوان شرافت، دلالت علامتی از این اعلام جلالت مقام و آیات سیادت نظام بر گشاینیم، تا چون شنونده نگرنده یا خواننده گرونده گردد، بدرستی خبیر آید

أَنَّهُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَ خَبِيرٌ .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام بن میرزا عیسی معروف بمیرزا بزرگ قائم مقام بن میرزا محمد حسن بن میرزا عیسی بن میرزا ابوالفتح بن میرزا ابوالفخر بن میرزا ابوالخیر بن سید رضا بن سید روح الله بن سید قطب الدین بن سید بایزید بن سید جلال الدین بن سید باباء بن سید حسن بن سید حسین بن سید محمود بن سید نجم الدین بن سید امجدالدین، بن سید فتح الله ، بن سید روح الله بن سید نیک الله، بن سید عبدالله بن سید صمد، بن سید عبدالمجید، بن سید شرف الدین، بن سید عبدالفتاح، بن سید میر علی بن سید علی، بن سید احمد، بن سید محمد بن سید حسن، بن سید حسین ؛ بن سید حسن، بن الافطس، بن علی، اصغر، بن زین العابدین ، بن الامام الهمام ابی عبدالله ، حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین

و این سادات رفیع الدرجات درسی و شش پشت بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما پیوسته میشوند ، و چنانکه از این پس انشاء الله تعالی در ذیل اسامی اولاد علی اصغر بن زین العابدین سلام الله علیه مسطور آید ، علی اصغر مکنی بابی الحسین بود و اورا از پسرش حسین افطس نسل و اعقاب بجای ماند، و حسن را از پنج تن پسر که از آنجمله يك تن زرچین نام است فرزند بیادگار بماند ، و اینکه در این شجره نامه مذکوره سید حسن بن الافطس نگارش یافته ، با آنچه در کتاب عمدة الطالب مسطور است موافق نیست ، زیرا که حسن بن علی اصغر الفطس گویند، و حسن بن افطس معلوم نیست چیست ، مگر اینکه لفظ ابن در قلم کتاب سهواً زیاد شده باشد .

بالجمله : این سادات عظام ، از مردم فراهان که از اماکن عراق عجم است بشمار هستند، و چون در (هزاوه) فراهان روزگاری فراوان پیاپیان آوردند، بسادات هزاوه

مشهور باشند و تاکنون سالیان بس دراز است که جماعتی از ایشان در مملکت ایران دارای نام و نشان و متصدی امر و فرمان و صاحب فضایل و مدارج عالی، و غالباً پشت در پشت زمام امور وزارت، و مفتاح ابواب صدارت و امارت در مشیت، و در معارج قدس و زهد و فضل و علم ارتقاداشته اند و چون خازن این مهر مبارك و گنجور این خاتم شریف بوده اند، بمیر مهر دار نامدار شده و بر هر نام و لقبی ترجیح داده اند چنانکه در زمان سلاطین صفوت آئین صفویه انار الله براهینهم که پای تخت ایشان شهر اصفهان بود، میرزا ابوالفتح و میرزا ابوالفخر که دارای مقام امارت و وزارت و صاحب طغرای ریاست و صدارت شدند، بمیر مهرداد مخاطب و مفتخر بودند، و چون سلطنت صفویه و زندیه پایان گرفت، و اختر ملك و مملکت خسروان عظیم الشان قاجار بر سپهر جلالت و اقتدار تابنده و نمایان شد، و بفرمان شاهنشاه افراسیاب عزم آقا محمد شاه شهید سعید حاجی میرزا احسن که از این دودمان سیادت نشان در دولت کریمخان زند بوزارت و مقامی ارجمند نایل بود، از شهر شیراز بدارا لسلطنه قزوین ساکن و مکین گردید و تا پایان روزگار در آن شهر معززاً (1) استقرار داشت و هم در آنزمین باعلی علین راهسپار گردید.

میرزا بزرگ قائم مقام اول موسوم بمیرزا عیسی که برادرزاده و داماد آن مرحوم بود بحسب وراثت و لیاقت بگنجوری و تولیت این مهر مبارك مفاخرت یافت و همواره اصحاب حاجات و استقام (2) و ارباب مسئلت و آلام از نقش شریف این خاتم کریم چاره و درمان همی جستند، و بر این منوال مدتی برگذشت، تاگاهی که خاقان شهید آقا محمد شاه بتحریر پاره مواد اصل آن خاتم را طلب کرده، بخازن خاصه و کنجینه مخصوص بازسپردند، و چون خاقان سعیدرخت بدیگر سرای کشید، و خاقان مبرور مغفور فتحعلی شاه قاجار بر کرسی ملك استوار نشست، و میرزا بزرگ قائم مقام که وزارت نواب گردون جناب نایب السلطنه مبرور عباس میرزا و نیابت دیوان بود، بسال یک هزار و دو بیست و بیست و چهارم هجری بلقب قائم مقامی ملقب و بلند آوازه و پسر ارشدش میرزا احسن بوزارت نایب السلطنه اعلی الله مقامه مفتخر گردید و از بس چندی

ص: 28

1- معزز: محترم و بزرگ

2- اسقام - جمع سقم؛ بیماری

محض مزید مفاخرت و اعتبار این دودمان بفرمان شهريار تاجدار و اشاره خديو نامدار يکي از دوشيزگان کاخ سلطنت را که از صدف درج خلافت، واختر برج جلالـت گوهری رخشان و کوکبی درخشان بود، باحاجی ميرزاموسی خان فرزند کهتر ميرزا بزرگ قائم مقام تزويج کردند، و آن نگین مبارک و خاتم شريف را بر تارک افتخار آندختر ستوده اختر تاج گردانيد و در بيان اين مسئله روايتی اصح و اتقن مشهود افتاد، همانا سيدعا ليمقام ذو المحاسن والفضايل والافتخار، جناب ميرزا ابوالحسن خان بن ميرزا ابوالقاسم قائم مقام که اکنون سايس سلسله و جماعت و حارس قبیله عشيرت، و شبان رمه و نگاهبان همه و بارویی گشاده و خوئی آزاده و نشانی محمود و خصائی مسعود، از میان اقران ممتاز و دردیوان اعلى بمنصب استيفای خاص در انسلاک(1) در رشته وزرای دولت، و حضور در حوزه اجزای شورای مملکت سرفراز است، از این پیش بدو روز بديدار این چاکر دربار، سپهر آثار بدین سرای تشریف ورود ارزانی، و از صحبتش نعمت جاودانی همی عطا فرمود، باحضور نتیجه خاندان سیادت و وزارت ميرزا فتح الله مستوفی دیوان و محاسب. منال ایالت همدان، فرزند ارشد مرحوم آقاميرزا علی قائم مقام ثالث و ميرزای سلمان نشان ميرزا سلمان فراهانی سررشته دار دیوان اعلى که همیشه پشت در پشت باین خاندان متصل و مصاحب است، مرا حدیث همی فرمود، و آقاميرزا سلمان نیز از دفتر خویش صفحه که از تقریر مرحوم قائم مقام ثالث بسواد آورده بر گشود، و هم اکنون نتایج اینصورت که مطابق یکدیگر است در این مقام بیان میشود، همانا خان معظم در آن اوقات که در عتبات عرش درجات مشرف و به تلثیم(2) آنمقامات آسمان سمات موفق بودند، از زوجه محترمه مرحوم حاجی ميرزا موسی خان صبیبه خاقان جنت مکان فتحعلی شاه که در میان زنه‌های روزگار براستی گفتار و درستی کردار نامبردار بود، استماع همی فرمود: که چون در آغاز دولت شهريار تاجدار فتحعلی شاه قاجار حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله که منصب وزارت عظیم بکفایت و کفالت آنخواجه معظم موکول و مسلم بود، چنان افتاد که

ص: 29

1- انسلاک: وارد شدن

2- تلثیم: تقبیل کردن

دخترش در بستر رنجوری دچار و از جامه صحت و عافیت مهجور و برکنار افتاد، اعتماد الدوله برای استشفای در طلب این خاتم مبارك بر آمد و چون نقش آنرا بردند بعین آن چشم در افکند و بهر تدبیر بگرفت، و چون دریافت از دست نگذاشت، و این امر بر اینحال نبود تا آخر اقبالش تیره و روز گارش بر سر خیره، و تمامت اموالش مأخوذ گردید، این مهر مبارک نیز در میان آن اموال بود، بفرمان خاقان جهان حقه از طلا بساختند و آنگوهر نفیسرا در میان آن در مخزن خاص بگذاشتند و روزگاری بر اینحال بگذشت تا گاهی که میرزا بزرگ قائم مقام کارش بالا گرفت و پسرش حاجی میرزا موسی خان بوزارت حضرت نایب السلطنة العلیه و مصاهرت(1) خاقان سکندر نشان مباهی گشت؛ و خاقان جهان سفر سلطانیه فرمود و شاهزاده خانم معزی الیها یکتوب جبه ترمه که با مروارید غلطان آراسته بود از حضور پادشاه کامکار بگذرانید، و چون قائم مقام بحضور اقدس تشریف جست، فرمود: عروس تو از بهر من جبه دور مروارید بدوخته در عوض چه خواهی عرض کرد خاتم مبارك حضرت امام زین العابدین علیه السلام که نسلا بعد نسل در خانواده ما اسباب برکت و شرافت بوده و حاجی ابرا هیمنخان اعتماد الدوله گرفت و باز نداد، هم اکنون در گنجینه دولت مخزون است اگر شاهزاده خانم مرحمت شود تا گنجور آن باشد، موجب مفاخرت ایشان و آسایش این خاندان خواهد بود خاقان مغفور بعد از چند کلمه صحبت و مطایبت(2) آن مهر مبارك را با همان حقه طلا- بقائم مقام عطا فرمود، و شاهزاده خانم بهمان صورت بر بازوی خویش بست، و این مهر مبارك دومره مفقود و مسروق گردید و بهر دو دفعه بوضعی غریب پدید گشت، نخستین چون در سال یکهزار و دوست و چهل و سیم حاجی میرزا موسی خان از پی اقامت حج عزیمت نهاد، و شاهزاده خانم معظمه با همشیره حاجی خان صبیبه مرحوم قائم مقام که از زنهای مقدسه محترمه نامدار روزگار و زوجه مرحوم ملك قاسم میرزا پسر شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در آن سفر همراه بودند و چون بعقبه اکین که نام موضعی است فرود گشتند، شاهزاده خانم محلی و زیوری که بر خویش داشت برگرفته در صندوقی نهفته ساخت و از آن بعد هیچ فراخاطر نیاورد تا منزلی چند نوشته آمد و شخصی عرب برای

ص: 30

1- مصاهرت: با کسی خویشی کردن

2- مطایبت: خوش طبعی و مزاح کردن

استشفا نقش آنخاتم مبارك را از حاجی میرزا موسی خان خواستار گردید، این وقت از فقدان آنخانم مكرمت توام خبر یافتند ،

و هر چه تفحص و تجسس رفتند اثری مشهود نگردید، چندانکه از حزن و ملال بر تجوری و کلال(1) دچار گردیدند ، و پس از طواف واکمال مناسك حج، و بیرون شدن از مکه معظمه در آنحال که مردم حاج در خارج شهر در مکانی فرود شده بودند بناگاه شخصی عرب در میان قافله از منزلگاه حاج میرزاموسی خان پرسش همیکرد و بخدمت وی راه گرفته آن مهر مبارك بدو سپرده عرض کرد: این خاتم بیافتم و سه شب از بی یکدیگر است که بخواب اندر همی دیدم که با تو بایدم، سپردن حاجی میرزا موسی خان آنمهر را باز گرفته ، حقه طلا را با یکصد عدد اشر فی بمرد عرب عطا فرمود و شاد خوار و مسرور مراجعت نموده سپس بنفس خویشان حافظ و خازن آنگو هر جلیل گردید .

و بدفعه ثانی چنان بود که در آن اوان که حاج میرزا موسی خان بتولیت آستانه مقدسه رضویه صلوات الله وسلامه علیه منصوب ، و در شهر مشهد مقدس جای داشت يك تن از کنیزکان اندرون سرای این مهر مبارك را بسرقت باز ربوده، هر چند جستجو و تفتیش نمودند بچنگ نیاوردند و حاجی خان از آن بیم که اگر سارق از شرافت و وجلالت مسروق مستحضر گردد یکباره دست طمع بر گشاید و اینجو هر نفیس را پوشیده بدارد و اینراز را با هیچکس همساز نگشت و این سوز و گداز را جز از زوجه معظمه شريك و انباز نجست، چندان مغموم و مهموم گردیدند که از خوردن و خفتن و باسایش رفتن و بارامش نشستن مهجور ماندند تا چنان شد که یکتن از سادات عظام که در سلك خدام عرش بنیان رضوی سلام الله علیه ارتسام(2) داشت سخت پریشان و تنگ روزی و روزگار گردیده انجاح(3) مقصود و طلب نجات و فلاح را در کمال ضراعت و نیاز از آن آستان سرافراز خواستار شد ، و چون بشب اندر بستر راحت تن در افکند، در عالم رؤیا بدو فرمان شد که ادای دین و فرمان کار خویش را از حاجی میرزا

ص: 31

1- کلال : مانده و خسته شدن

2- ارتسام : نقش بستن

3- انجاح : رواکردن حاجت

موسی خان بخواهد، عرض کرد: اگر از من باور نیاورد چه علامت از پی اطمینان خاطرش بر کشانم؟ فرمود: بدو بازگویی آن گمشده تو در آنمزل که خوابگاه تو باشد در میان فلان دیوار است، سیدسر از خواب برگرفته در همان وقت که همی بیش از شب رفته روی بسرای خان معظم نهاده در اندرون سرای رابکوفت و حاجی خان از خواب بیدار شد، سید بدو فرستاد و پیام کرد مرا بلزوم باتو مطلبی است، پس همچنان با جامه خواب در پس در آمده سید آنداستان تا پایان بعرض رسانید، آنمرحوم در ساعت باز شده و آنمهر مبارک را از همان نقطه بازجسته شادان بجانب سید تا زان گردیده، او را از دام دام باز رهانید قروضش را ادا و مبلغی نیز بصیغه استمراری در حق او مقرر فرمود، که تا کنون که سال یکهزار و سیصد و یکم هجری است عاید میگردد.

مع الحکایه: از آن پس همچنان حاجی میرزا موسی خان بتولیت و گنجوری آنمهر مبارک روز میگذاشت تا روز بگذاشت، پس از وی خواهرش زوجه شاهزاده ملک قاسم میرزا که رابعه روزگار و از مقامات زهد و امانت و قدس و دیانت بر خوردار بود، بگنجوری آن گوهر نفیس تاج مباحات بر اوج سموات میکشید، و بیشتر ایام زندگانی در بلده قم بمجاورت و زیارت آستان فرشته پاسبان حضرت معصومه سلام الله علیها تشرف میجست، تاگاهی که در سال یکهزار و دوست و هشتاد و دوم هجری بآهنگ زیارت مرقد منور حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از قم کوچ بر کوچ نهاد، چون در حضرت کثیر التعظیم شاهزاده عبدالعظیم علیه التحیه والتسلیم که در یکفرسنگی دار الخلافه قاهره طهران است مشرف گردید، روزگاش پایان و نشان مرگ در وی نمایان گشت و این هنگام مرحوم مغفور میرزا علی قائم مقام نیز از پی دیدار عمه عصمت شعار از طهران بآنمکان قدس نشان تشرف و تقرب جست، و برادر کهر ایشان میرزا ابوالحسن خان نیز که با عمه محترمه همسفر بودند، از پی انتظام پاره مهمات و امورات عرض راه در آنهنگام حضور نداشتند، و آنمرحومه در آنمکان عرش بنیان بجنان جاویدان شتافت.

مخلفات (1) و متروکات آنمرحومه بر حسب وصیت باقا میرزا علی قائم مقام ثالث انتقال یافته، این مهر مبارک نیز بایشان باز رسید، و بحفاظت و صیانت (2) آنمفاخرت یافت

ص: 32

1- مخلفات-جمع مخلف: باقی گذاشته شده

2- صیانت: نگهداری و حفاظت

و شیخ ادیب المعی عبدالعزیز نجفی در این شعر گوید.

ذائقش خاتم سید السجاد *** زین العبادو مفخر العباد

وتوارثته اطائب (1) من معشر *** ساد الامام بنعمة الارفاد (2)

واتی علی وراثته من جده *** طوبی لهم من وارث الاجداد

فطن تعود بالفتوة طبعه *** وكذاك طبع افاضل الامجاد

بالجملة: آن مرحوم تاگاهی که در شب بیست و سیم شهر رمضان المبارک، سال یکهزار و سیصد و هجری جامه زندگی فرو گذاشت باین مفاخرت روز میسپرد، و نقش این نگین مبارک برای رفع آلام و اسقام و قضای حوایج و آمال مجرب و مشهور و زینت تاج و تارک (3) غالب مردم ایرانست، و هم اکنون نزد این بنده حقیر موجود و مایه برکت و میمنت روزگار و شرافت و سعادت هر دو سرای است

مع الحدیث: خان سعادت ارکان میرزا ابوالحسن خان حدیث همیفرمود: که در سفر عتبات عالیات چون بنجف اشرف تشریف جست، بتوسط سید جلیل سید صفی الدین که مدتی در خدمتش بتعلم روزگار میگذاشت، در حضرت شیخ بزرگوار آیت رحمت پروردگار، واقعه قرون و اعصار، باقعه سنون و ادوار شمس آسمان زهد و فقاہت کوکب فلك قدس و فضیلت عالم سبحانی فاضل صمدانی الرضی المرضی شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله مقامه و درجاته، شرف حضور یافته، بعد از آنکه جناب مستطاب شیخ اظہار رأفت و مرحمت فرمودند، و از خدمات مرحوم قائم مقام در مصالح دولت روس و ایران و تقریر ولایت عهد و وضع سپاهیان، بر طریق نظام در این مملکت جاویدار تسام تمجید و تحسین نمود و در حق حاجی میرزا موسی خان و آن مرحوم طلب مغفرت فرمود، از مهر مبارک پرسش نمود، و از گمشدن و چگونگی آن استفسار کرد، و خان معظم تفصیل را بعرض رسانید، آنجناب فرمود: من از این مهر کرامت‌های بزرگ دیده ام، و در حقیقت اینفرمایش جناب شیخ اعلی الله مقامه، در شرافت و جلالت این مهر شاہدی بس بزرگ و گواہی بس کافی است، علیہم الرحمة والغفران

ص: 33

1- اطائب جمع اطييب پاك و پاکیزه تر

2- ارفاد- جمع رفا: بکسر اول عطیه و بخشش

3- تارک: فرق سر

مع الحديث: قریب یکصد سال است که این خانواده بزرگ با پدرم لسان الملك و جدم فتحعلی خان ملك الشعر اطاب ثراهما و دودمان ایشان یکسره بملاطفت و مؤالفت و مؤانست روزگار سپرده، و این عادت مرضیه(1) پشت در پشت و صغیراً عن کبیر بوراثت دایر و سایر بوده است، و چون در آغاز سلطنت شهریار کامکار شد محمد شاه قاجار البسه الله تعالی من حلال النور میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی که از وزرای عالی‌مقدار روزگار است، بوزارت اعظم نایل و پس از اندک مدتی برحمت حضرت احدیت واصل گردید فرزندان سعادت ارکان آن مرحوم میرزا محمد وزیر که اکنون قلیل مدتیست در طهران وفات کرده، و در جوار بقعه متبرکه حضرت عبدالعظیم علیه التحیه و التسلیم پهلوی پدر سعادت اثر، و برادر حمیده سیر خویش میرزا علی قائم مقام ثالث مدفون گردید، و میرزا علی قائم مقام و میرزا ابوالحسن خان و جماعتی از اقوام و عشایر ایشان سالها در فراهان که وطن اصلی ایشانست بگذرانیدند، و چون شهریار تاجدار محمد شاه قاجار برحمت پروردگار پیوست، و خطبه دولت و سکه مملکت بنام خسرو خسرو نشان زینت بخش تاج و تخت کیان، مایه امن و امان، سایه یزدان خدیو زمین و زمان ملك الملوك عجم، یادگار کاوس و جهم، شاهنشاه صاحبقران، السلطان ناصرالدین شاه قاجار که اخترش تابنده و گوهرش نماینده، و لشکرش فیروز و کشورش دلفروز باد: مزین گردید بصوا بدید مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه رفع الله درجته بشمول الطاف خدیوانه(2) برخوردار، و میرزا علی قائم مقام ثالث را. میرزا محمد وزیر کهتر و از میرزا ابوالحسن خان مستوفی خاصه مهتر بود، بدار الخلافه مبارکه احضار و باستیفای محاسبات جمع و خرج مملکت خراسان برخوردار فرمودند و آن مرحوم سالهای دراز با پدرم مرحوم لسان الملك آنگونه مؤالفت و معاشرت داشتند، که هیچ آنی متارکت و مهاجرت نمی‌یستند، و در این حیثیت و آن موانست در السنه وافواه مشهور بودند، و همچنین فرزندان و برادران و برادر زادگان و بنی اعمام ایشان با این خانواده بر آن نسق هستند، و همه دارای فضایل و مآثر(3) و

ص: 34

1- مرضیه، پسندیده

2- خدیوانه: شاهانه

3- مآثر - جمع مآثر کارهای نیک و پسندیده

مناصب جلیله اند ، بعد از فوت مرحوم لسان الملك نیز قائم مقام ثالث را با بازماندگان آن مرحوم همان معاشرت و ملاطفت در تزیید و تکاثر بود ، و بیشتر اوقات لیالی و ایام را از صحبت و مجالست خویش بهره ور و شادکام میفرمود ، و چون نظر بکمال لیاقت و استحقاق از طرف کثیر الشرف خسرو گردون رواق بلقب جلیل قائم مقامی که حق موروثی ایشان بود ، سرافراز و در مجلس وزرای شورای کبری منسلک و مفتخر گردید ، این بنده در گاه بی توانی (1) شرحی در تبریک و تهنیت آن مقام عالی بایشان نگارش ، و اینچند شعر را بدیهه انشاء و درضمن آنم شروحه مندرج نمود :

زقائم مقام بن قائم مقام *** بیفزود ملک شهنشه قوام

علی بن بوالقاسم بن بزرک *** کز و دیده رسم بزرگی قیام

ز آتین او یافت ملت فروغ *** ز تدبیر او جست دولت نظام

نیاکان او تا بآدم جلیل *** هم آباء او تا بخاتم کرام

گهر در گهر سید محتشم *** پدر در پدر صدر با احتشام

کریم السجایا جمیل النسب *** عمیم العطایا جلیل المقام

معر است شخصش زعیب عوار *** مبراست ذاتش ز نقص ملام

شرافت بدویافته عز و فخر *** جلالت بدو خواسته احتشام

سعادت ندیده از او انقطاع *** سیادت نجسته از او انفصام

ستودنش بسیار و باید ولی *** مرا هست در کوش خیر الکلام

بود تا جهان و جهانبان در او * ملک ناصر الدین فخر الانام

هماره بزی خرم و بهره مند *** ز اعوام و ایام وز نام و کام

پس از فوت ایشان و برادر مهترش آقا میرزا مهد وزیر تقدم و مهتری این طبقه با شخص جلیل میرزا ابوالحسن خان مییاشد ، که دارای مناصب و مراتب عالیه است اغلب اوقات همان گونه معاشرت و مجالست برقرار و از صحبت و حضور ایشان و بنی اعمام برخورداریم .

هم اکنون عرضه همیدارد ، اگر چند این عنوان نه چندان در اینجا مناسب

ص: 35

مینمود لیکن چون این سادات عالی درجات را نسب بحضرت امام زین العابدین علیه السلام اختتام میجوید ، چنان همی ماند که از اولاد امجاد آنحضرت یکرشته در اینجا تسلسل یافته باشد، و نیز پاس حقوق ملاطفت ، و رعایت مراتب دوستی و سوابق و لواحق و موافقت را که برگردن حملی گران ، و ادای این وام را پایند آن بود ، در اینجا اندکی بیادگار فرو گذاشت؛ همه رفتند و میرویم و بردند و میبریم . و گذاشتند و میگذاریم ، کاش آنچه میبریم ثواب دهد ، و آنچه میگذاریم عقاب نیاورد و از گردش لیالی و ایام عمر جز نام نیک و فرجام نیکو برصفحات شهور و ایام نگارش ، و بر السنه وافواه انام به تراوش و گذارش نگذاریم ، و آداب رعایت حقوق محبت و مودت را که اقصی درجه مقامات آدمیت و انسانیت است ، از دست ندهیم که قیمتی بس بزرگ و بهائی بس عمده دارد، و بر طریق ناسپاسی و بیحقوقی قدم ننهیم و قلم بکشیم که جزایش عاقبتی و خیم و خسارتی عظیم بکار آید و یکسره آن بنای عالی بنیان ' جاوید نشان ، حقوق و آدمیت را محکم و استوار و برافراخته و پایدار بداریم

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی *** مگر بنای محبت که خالی از خلل است

اللهم اجعل عواقب امور ناخيراً بحق نبيك الصادق و اوليائه صلواتك عليهم اجمعين ابد الابدین و دهر الداهرين ، اکنون بآن رشته که در دست داریم باز شویم و بآن مقصد که مقصود است آهنگ جوئیم که این مسائل را پایانی و اینمراتب را انجامی نیست.

(حجت ولایت و امامت حضرت علی بن الحسین علیهما الصلوة والسلام)

در بحار الانوار و دیگر کتب اخبار مسطور است ، چون یکه سوار عرصه محنت و بلا جناب سید الشهداء سلام الله علیه در زمین کربلا خواست بشهادت جوید دختر مهتر خوش فاطمه علیها سلام را طلب فرمود ، و نوشته ملفوف (1) و مختوم که ودیعت امامت ، و امانت ولایت بود بدوسپرد و وصیت بگذاشت ، که

ص: 36

از آن پس که حضرت سید سجاد علیه السلام از آنمرض که از دردشکم داشت آسایش گیرد آن نوشته و وصیت نامه با وی گذارد ، و فاطمه آن نوشته بآنحضرت رسانید و وصیت بجای گذاشت

در حدیث جابر جعفی مذکور است که آن نوشته شامل علوم اولین و آخرین . و جمله آنچه بنی آدم را نیاز افتد ، تاگاهی که جهان بپای رود و تمامت حدود حتی ارش(1) خدش را شامل و ناقل بود ، و بروایتی دیگر حضرت امام حسین علیه السلام این نوشته و وصیت نامه را در مدینه طیبه ، بجناب ام السلمه(2) سلام الله علیها بسپرد تاچون حضرت امام زین العابدین و اهل بیت علیهم السلام از سفر شام بازشوند با وی بسپارند ، و برترین آثار و اعلام آنحضرت همایون(3)سیر حمیده و ادعیه مبارکه مأثوره آنحضرت است ، خصوصاً صحیفه کامله مبارکه سجادیه ، که در مراتب فصاحت و بلاغت فرودتر از کلام خالق ، و فراتر از کلام مخلوق ، و مصحف اهل بیت است و هیچکس را مجال تنفس و گفتار نیست ، چنانکه خود فرموده : (إِنَّ آثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا(4))

در بحارالانوار از محمدبن مسلم مرویست : که از امام جعفر صادق از خاتم حسین بن علی علیهما السلام پرسش کردم تا که را بدست افتاد : چه من شنیدم آن انگشتی را از انگشت مبارکش بدر کردند پس از که گرفته شد؟ «قال علیه السلام لیس کما

در باب خاتم امام حسین علیه السلام قالوا ان الحسين عليه السلام اوصى الى ابنه علي بن الحسين عليهما السلام و جعل خاتمه في اصبعه ، و فوض اليه امره ، كما فعل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم باميرالمومنين و فعل اميرالمومنين بالحسن عليهما السلام و فعله الحسن بالحسين عليهما السلام ، ثم صار ذلك الخاتم الى ابي عليه السلام بعدايه ، و منه صار الى فهو عندي و اني لالبسه كل جمعة واصلی فيه»

فرمود چنان نیست که گفته اند ، همانا حسین علیه السلام باپسرش علی بن الحسین

ص: 37

1- ارش خدش : دیه اثری که از خراشیدن مانده است

2- سیر - جمع سیرت : اخلاق و روش

3- ام السلمه : یکی از برترین زنان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله).

4- همانا آثار و نشانه های راه دانایی و شناسایی میباشد

سلام الله علیهما وصیت نهاد و خاتم مبارکش را در انگشت شریفش کرد ، و امر امامت باوی تفویض فرمود ، چنانکه رسول خدای صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امیر المومنین با حضرت امام حسن ، و امام حسن با امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین این معاملات پبای گذاشتند ، و بعد از آنحضرت آن انگشتی با پدرم امام محمد باقر ، و از وی بمن رسید و اکنون نزد من باشد ، و بهر جمعه در دست کرده بآن نماز پبای برم .

بالجمله محمد بن مسلم میگوید : در روز جمعه بخدمت آنحضرت شدم آنحضرت مشغول نماز بود ، چون از کار نماز پرداخت ، دست مبارک بسوی من دراز کرد ، در انگشت مبارکش بر خاتمی نگران شدم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ» (1) بر آن نقش بود ، آنگاه فرمود : آن انگشتی که آن ملعون از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرده آن بود که از ودایع و مواریث امامت است ، بیگمان هم جز این نتواند بود ، چه آن انگشتی را جز انگشت امامت احتمال نتواند نمود نه آسمان ، و نه کوه ، و نه فرشتگان مقرب ، و نه انبیاء عظام را تاب و طاقت نگاهداری و استعمال آن نیست قرعه ایست که بنام رسول مختار و فرزندان حیدر کرار افتاد

و نیز در کتاب بحار مسطور است : که عبیدالله بن عبدالله بن عتبه گفت: در خدمت حسین بن علی علیهما السلام بودم، ناگاه علی بن الحسین الاصغر در آمد، امام حسین او را بخواند و با خود مضموم (2) ساخت، و میان هر دو چشمش ببوسید، پس از آن فرمود:

يَأْبَى أَنْتَ مَا أَطِيبَ رِيحَكَ وَأَحْسَنَ خَلْقَكَ (3)

مرا از این کردار خبری بخاطر افتاد و عرض کردم : ایفرزند رسولخدای پدر و مادرم فدای تو باد اگر آنچه را که از آن بخدای پناهنده ام در تو نگران شوم یعنی مرک ، مرک تو را فرارسد امامت با کیست ؟

قَالَ عَلِيٌّ ابْنِي هَذَا هُوَ الْإِمَامُ أَبُو الْأَيْمَّةِ

فرمود : همین پسر من علی امام و پدر ائمه علیهم السلام است، عرض کردم: ایمولای من وی خورد سال است

ص: 38

1- لاله الا الله زادو توشه دیدار پروردگار است

2- مضموم در بغل گرفتن

3- پدرم فدای تو باد : راستی تو چقدر زیبا و پاکیزه بوئی !

قَالَ: نَعَمْ إِنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدٌ يُؤْتَمُّ بِهِ وَهُوَ ابْنُ تِسْعِ سَنَةٍ

فرمود: آری همانا پسرش امام محمد باقر در نه سالگی بی پدر میشود یعنی امام میشود و حال اینکه از وی خورد سالتر است ، آنگاه سر مبارک بزیرافکنده و فرمود «يَقْرَأُ الْعِلْمَ بَقْرًا» یعنی امام محمد باقر میشکافد علم را شکافتی .

راقم حروف گوید: در این حدیث جای تامل است، زیرا که حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه در سال پنجاه و هفتم هجری متولد گردید و هنگامیکه پدرش بدیگر سرای خرامید چهل سال از روزگارش بر گذشته بود چگونه با این حدیث توافق خواهد داشت که آنحضرت در نه سالگی یتیم شده باشد مگر اینکه تحریفی در قلم کتاب شده باشد، و نیز چنین مینماید که لفظ خمسین از حدیث ساقط شده چه اگر چنین بوده تمیز تسع بیاست سنین بیاید چه در اعداد تا بده نرسد باید جمع بیاید، و این وقت معنی چنین میشود که اینحضرت که حالا بنظرت صغیر مینماید ، پنجاه و نه سال در جهان می باید والله اعلم بالصواب

و نیز در کتاب مزبور از احمد بن ابراهیم مسطور است که گفت در خدمت حکیمه دختر حضرت امام محمد تقی سلام الله علیه ، خواهر امام علی النقی شدم و گفتم شیعیان بکدامکس فرع جویند و پناهنده گردند: گفت: بحضرت جده ام ابی محمد سلام الله علیه گفتم: آیا اقتدا بکنم بآنکس که واسطه وصیت او بیرون از زنی نیست؟ گفت این اقتدا نیست که بحسین بن علی علیهما السلام شده است، چه حسین بن علی وصیت کرد با خواهرش حضرت زینب خواتون دختر امیرالمومنین علیهم السلام در ظاهر

وَ كَانَ مَا يَخْرُجُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِلْمٍ يُنْسَبُ إِلَى زَيْنَبَ سَتْرًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

یعنی چنان بود که پاره اسرار و علومى که از حضرت علي بن الحسين عليهما السلام خارج ، میگردد محض تقيه بحضرت زینب سلام الله علیها نسبت میکرده اند یعنی شیعیان و خواص از بیم مخالفان بآنحضرت منسوب نمی داشتند بلکه بحضرت

زینب خاتون سلام الله علیها نسبت میدادند ، تا مبدا از مخالفان گزندی بآنحضرت فرود آید .

و دیگر از بحار الانوار از امام ابو جعفر باقر سلام الله علیه مرویست که چون امام حسین سلام الله علیه را فرارسید آنچه فرارسید، دخترش فاطمه کبری را بخواند و کتابی ملفوف و وصیتی آشکارا بدو افکند، و علی بن الحسین مریض بود، و کسی را گمان نرفت که بعد از پدرش زنده بماند، چون امام حسین علیه السلام شهید گردید و اهل بیت آنحضرت بمدینه باز شدند، فاطمه آنوشته را بعلی بن الحسین باز داد، و از آن پس سوگند باخدای آن نوشته بما رسید.

و هم در آن کتاب از ابو بکر حضرمی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که چون امام حسین سلام الله علیه بسوی عراق رهسپار شد نوشتهها و وصیت نامه را بام سلمه سلام الله علیها بودیعت نهاد، و چون علی بن الحسین مراجعت فرمودام سلمه بدو سپرد، و هم بهمین تقریب در کتاب بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایتی مسطور است

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب میفرماید: دلیل بر امامت علی بن الحسین سلام الله علیهما همان است که ثابت و محقق گردیده است، که امام بر حسب وجوب باید منصوص علیه باشد یعنی امام دیگر بر امامت او تصریح و تخصیص فرموده باشد، پس هر کس منصوص علیه شد باید بر امر امامت او قطع کرد و چون ثابت گردید که امام بلا بد و ناچار باید معصوم باشد، قطعاً میدانیم که امام بعد از حضرت امام حسین پسرش علی است، چه آنکه از امام حسین از جماعت بنی امیه و خوارج ادعای امامت کرده اند، اتفاق نموده اند، که معصوم نبوده اند، و اما جماعت کیسانیه⁽¹⁾ اگر چه سخن از نص و تصریح

ص: 40

1- کیسانیه: از فرق شیعه میباشند اینان بامامت محمد حنفیه معتقد میباشند ، و بعضی گفته اند : «کیسان» لقب مختار ابن ابوعبیده ثقفی میباشند ، و مختار از آنرو «کیسان» خوانده شده بود ، که صاحب شرطه او (ابوعمره) کیسان نام داشته و گروهی دیگر کیسان را غلام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) میدانند ، و گفته اند ، که وی شاگرد محمد حنفیه بوده است بعقیده کیسانیه دین طاعت است ، و بحدی بر این گفته اصرار کنند ، که تمام ارکان شرعیه از نماز و روزه و زکوة را تاویل کرده اند ، و در این مورد بدودسته تقسیم شده اند ، برخی بترك قضایای شرعیه قائل شده اند ، و برخی از آنها بانکار بعضی احوال قیامت مبتلی شده و عده بتناسخ و حلول گراییده اند ، و دسته بر جوع پس از مردن جزم کرده اند

مینمایند، لکن صریحاً نمی گویند، یعنی درباره محمد حنفیه، و از آنسوی می بینیم فرزندان علی بن الحسین علیهما السلام را در این روز با اینکه عصرش تازه و میلادش نزدیک می باشد، از حیثیت شماره بیشتر از جماعت جاهلیت و جماعت و طبقات قدیمه هستند، چندانکه در روی زمین پراکنده و شهر هارا آکنده نموده اند، و اطراف جهانرا فرو گرفته اند، پس میدانیم که این مسئله نیز از دلایل امامت آنحضرت است.

راقم حروف گوید: اگر بتامل روند میدانند این دلیل اخیر بسیار لطیف وعمده است، چه تاکنون که یکهزار و سیصد و کسری از زمان هجرت میگذرد، از نسل و طبقه این گونه آثار بیادگار نماند، و حمد خدایرا که این سلسله جلیله زینت بخش هر نقطه و هر عرصه هستند، و صدق احادیث مأثوره را میرسانند، و از آن طاغیان و ظالمان آنروزگاران با آنجمله عظمت واحترام، و کثرت واحترام که خود را تاقیامت باقی و حاکم حاضر و بادی میدانستند، سپاس خدایرا که باندک مدتی نه اثری بر پای و نه خبری برجای ماند و صدق آیه وافی هدایه «فَقَطَّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (1) آشکار و بر صحایف (2) روزگار پدیدار ماند، و همچنین دلیلی بزرگ و قوی همان بقای حضرت امام زین العابدین علیه السلام است، که پس از اینگونه زحمات و مشقات و مصائب، و نوائب (3) ورنج سفر، ورنجوری بدن، و مقاسات (4) ان بلیات عظیمه، (5) و دواهی بزرگ و محتتهای خطیر، که هر يك افزون از طاقت بشر و جبال راسیات (6) از احتمال آنگونه بلیات عاجز و بیچاره است بجای ماند، پس معلوم میشود که چنین کس امام انام و نگاهبان ودایع یزدان، و دارای نیروئی برتر

ص: 41

1- الانعام - 45

2- صحایف - جمع صحیفه : نامه و کتاب

3- نوائب - جمع نائبه : حادثه، پیش آمد

4- مقاسات : قیاس کردن

5- دواهی - جمع داهیه : بلاء و مصیبت

6- راسیما : بلند و شامخ

تمامت آفریدگانست، وگرنه آنمردم شقی هیچ از مراتب شقاوت فرو نگذاشتند، و آنچه در حیز تصور بگنجد از هیچگونه زحمت و صدمت فرو گذار نمودند، و اگر نه حفظ وصیانت خداوند جهان و نگاهبان کهان(1) و مهان(2) بودی، هر یک از آن بلاهای ناگهان را نیروی هیچیک از افراد بشر بلکه انواع آفریدگان بر تافتن نتوانست، و هم اگر نه آن بودی که این وجود مبارک بباستی کار گذار عوالم امکان باشدی، وائمه هدی که شمس معالم هدایت و دلالت هستند، از نسل او پدیدار آیدی آنمشرکان زشت نهاد که بر طفل شیر خوار، و کودک چهار ساله بخشایش نیاوردند، چگونه آنحضرت را بر جای می گذاشتند، چنانکه شمر اراده کرد و عمر سعد نگذاشت، و این زیاد و یزید کفر نهاد خواستند و نتوانستند، و نیز چنانکه مذکور گردد در ایام رنجوری آنحضرت در زمین کربلا فرشتگان پاسبان بودند و چون در اینمراتب بنظر بصیرت نگران شویم، معلوم میگردد که تاین وجود مسعود را در کارگاه آفرینش مناصب عالیه در عهده همت نباشد، اینگونه صیانت(3) و حفاظت مالکا و طول مدت چگونه بهره میافتاد

مکشوف باد که حجت ولایت و برهان امامت و خلافت ائمه هدی باخلقت وجود مبارک ایشان انباز است، چه ایشان بر تمامت آفریدگان تقدم دارند، و بطفیل وجود ایشان خاک و افلاک پدیدار و تدبیر و تدویر آنها بدست اقتدار و اختیار ایشان محول و مسلم گردید، و این ادله و براهین برای عوالم ظاهریه ما مردمان کوتاه نظر است. والا «آفتاب آمد دلیل آفتاب» در چه بنگریم که از ایشان اثرها نیست؟ و در کجا رویم که از آنها خبر هانه همان وجود موجودات حجت ولایت و سند امامت ایشانست، و صلی الله علی نبینا و آله

أخلاق ستوده حضرت امام زین العابدین علیه السلام

در اصول کافی مذکور است که علی بن الحسین علیهما السلام در شبان تاروتاریک بیرون شدی، و انبان دینار و درهم بر خویشان حمل فرمودی، و بدر هر خانه بیامدی و در بکوفتی و هر کس بیرون نشدی بهره بدو باز رسانیدی

ص: 42

1- کمان: خردان

2- مهان: بزرگان

3- صیانت؛ نگهداری

و چون آنحضرت وفات کرد و مردمان از آن نصیبیه محروم ماندند، بدانستند که این بهره از امام علیه السلام داشتند

صاحب جنات الخلود نوشته است که آنحضرت یکصد خانوار و بقولی سیصد خانوار از مردمان بینوا و مستحق را در شمار عیال خویشان در آورد و بهره شب تمامت ما یحتاج ایشانرا بر دوش مبارك حمل فرموده بایشان میرسانید، بطوریکه آنجماعت آورنده را نمیدانستند کیست و کدامکس باشد و چون آنحضرت شهید گردید و آن وظیفه مقطوع شد و آن پینها وزخمها بر شانه و دوش مبارکش بدیدند بدانستند که حامل آنجمله آن حضرت بوده است و یکصد خانواده دیگر را بهر روز آشکارا وظیفه عطا فرمودی

تفصیل ناچه آنحضرت در اصول کافی از ابی جعفر علیه السلام مرویست: که امام زین العابدین سلام الله علیه را ناچه بود که بیست و دو حج بر وی گذاشته و در جمله این مدت و این اسفار هرگز آن ناچه را بضر تازیانه نیاززده بود، میفرمود: بعد از وفات آنحضرت آن ناچه بیامد و ما بآن التفات نداشتیم مگر گاهی که پاره از خدام آنحضرت بیامدند و باز نمودند که آن ناچه بیرون شد و بر فراز قبر مطهر آن حضرت بخفت، و حلقوم خود را بر آن قبر بمالید و همی بنالید من گفتم آن ناچه را دریابید و نزد من بیاورید و آن ناچه هیچوقت آن قبر را ندیده بود

و هم در خبر است که آن ناچه دیگر باره برفت و چندان بر آن قبر خود را بمالید و بنالید تا بهلاکت رسید، در خبر است که آنحضرت را وقتی ناچه در زیر پای مبارکش در گام نهادن کندی مینمود آنحضرت چوب بر گرفت و به آن حیوان اشارت کرد آنگاه فرمود: اگر نه بیم قصاص بودی این کار بکردمی و در روایتی فرمود: آه از قصاص و دست خویش باز کشید

در فصول المهمه مسطور است که ابراهیم بن علی از پدرش روایت کرده است که گفت: در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام حج نهادیم و ناچه آنحضرت در طی راه کندی همی نمود پس با چوب بآن ناچه اشارت فرمود، آنگاه دست باز کشید و گفت آه از قصاص و هم مره دیگر در میان جبال رضوی کندی کرد، پس آنحضرت

شتر را بخوابانید و آنچوب را بدونمود و فرمود: «لتطلقن اولاً فعلن» راه بر گئرو راه بسپار ياترا ميزنم پس از آن سوار شد و ناچه راه گرفت، و از آن پس ابداء در طى راه توقف و كندى نگرفت

از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مرويست كه چون هنگام وفات امام زين العابدين عليه السلام فرار رسيد با پسرش امام محمد باقر عليهما السلام فرمود:

إِنِّي قَدْ حَبَجْتُ عَلَى نَاقَتِي هَذِهِ عِشْرِينَ حِجَّةً فَلَمْ أَقْرَعَهَا بِسَوْطٍ قَرَعَةً فَإِذَا نَفَقْتُ فَادْفِنُهَا لَا يَأْكُلُ السَّبْعُ لِحْمَهَا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَا مِنْ بَعِيرٍ يُوقَفُ عَلَيْهِ مَوْقِفَ عَرَفَةَ سَبْعَ حِجَجٍ إِلَّا جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ نَعَمِ الْجَنَّةِ وَبَارَكَ فِي نَسْلِهِ

يعنى : من حج نهاده ام بر اين ناچه بيست ، كرت و هر گزيك تازيانه بروى فرود نياورده ام چون هلاك شود بخاكش مدفون ، كن تا گوشهش خوراك درندگان نشود چه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: هيچ شترى نيست كه در موقف عرفه ايستاده شود گاهى كه هفت حج بر آن نهاده باشند ، جز آنكه خداى تعالى آن ناچه را از دابهائى(1) بهشت ميگرداند ، و در نسلش بركت ميدهد، بالجمله : چون آن شتر هلاك شد ، حضرت ابى جعفر سلام الله عليه مدفونش ساخت و حفره از بهر آن بكد.

سلو كه مع عبيده در كتاب ارشاد القلوب ديلى مسطور است كه چنان شد كه على بن الحسين سلام الله عليهما يكى از بندگان خود را مكرد بخواند و او پاسخ نراند، آنحضرت فرمود: چه كار ترا از جواب من باز داشت؟ عرض كرد: از عقوبت تو ايمن بودم

فَقَالَ امْضِ فَأَنْتَ حُرٌّ لِرُوحِهِ اللَّهِ تَعَالَى

فرمود براه خويش باش چه تو در راه خدا آزاد ، باشى

در جلد سماء عالم از بحار الانوار از على بن الحسين عليهما السلام مرويست كه بسوى مخرج يعنى كنيف در آمد و در آنجا يكدانه خرما بديد ، بگلام خود فرمود: نگاه بدار تا بتو باز شوم غلام باز گرفت و تناول نمود و چون آنحضرت از كار توضع

ص: 44

پرداخت و بازگشت باغلام بفرمود: آنخرما کجاست؟

عرض کرد: فدای تو شوم خرما را بخوردم فرمود: برو تو که در راه خدا آزاد باشی بان حضرت عرض کردند: در خوردن این یکدانه خرما چه چیز بود که موجب عتق(1) غلام گردد؟

قال إِنَّهُ لَمَّا أَكَلَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةَ فَكَّرَ هَتْ أَنْ أَسْتَمْلِكَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ

فرمود: چون غلام آنخرما را بخورد، بهشت بر او واجب گردید یعنی بسبب احترامیکه بر نعمت خدای نهاد بهشت او را واجب افتاد و من مکروه داشتم که مردی را که در خود بهشت است استملاک نمایم.

در کتاب بحار الانوار در ذیل حالات مکارم آیات آنحضرت مرویست که وقتی آنحضرت سلام الله علیه دومره مملوک خود را بخواند و او جواب نداد، و چون در دفعه سیم جواب داد با او فرمود: ای پسرک من آیا صدای مرا نشنیدی؟ عرض کرد: شنیدم فرمود: پس ترا چه بود که مرا پاسخ ندادی؟ عرض کرد از آن که بعفو کرم تو ایمن بودم فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَأْمُنِي

سپاس خداوندی را که مملوک مرا از من ایمن گردانید .

و دیگر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که یکی از غلامان حضرت سید سجاد علیه السلام در شبی سردی بآنحضرت نهاد و نگران شد که جبه از خز و مطرفی(2) از خز، و آندائی از خز و مربع و دارای اعلام است و نیز عمامه از خز بر تن مبارک داشت، و خویشترا در غالیه(3) اندوده و خوشبوی ساخته بود آنغلام عرض کر فدای تو شوم در مثل اینساعت و با چنین آراستگی و هیبت بکجا اراده فرموده باشی فرمود همی خواهم بسوی مسجد جدم رسول خدای شوم، و از خدای حور العین خطبه کنم

ص: 45

1- عتق آزاد کردن

2- مطرف: ردائی از خز که دارای خصوصیتی است

3- غالیه: از داروهای طبی قدیم، و بسیار خوشبو که برای تقویت قلب و دماغ و تسکین صداع بکار میرود

از ابوجعفر مرویست که وقتی پدرم یکتن از غلامانش را يك تازیانه بزد چه آنغلام را از پی حاجتی فرمان داده بود، وی کار بدرنگ و کندی افکنده دیر باز شد، پس غلام بگریست و گفت یا علی بن الحسین خدایا بنگر همانا مرا از پی حاجت خود امر میفرمایی آنگاه مرا مضروب میداری؟ پدرم بگریست و با من فرمود یابنی بسوی قبر رسول خدایا برگیر، و در آنجا دورکعت نماز بگذار، و عرض کن ای خدا بیامر ز علی بن الحسین را و از خطای او در روز باز پرس بگذر، پس از آن باغلام فرمود برو چه تو آزادی لوجه الله، ابو بصیر که حضور داشت، در حضرت ابی جعفر عرض کرد آن ضرب را آن آزاد کردن کفاره بود، و آنحضرت خاموش شد و جوابی نفرمودند

و دیگر از حضرت ابی الحسن علیه السلام مرویست که علی بن الحسین علیهما السلام تنی از مملوکانش را بزد، پس از آن بمنزل خود در آمد و تازیانه را بیرون آورد و خویشتن برهنه شد، و آن مملوک و بنده زر خرید خود که در کیفر جریرت (1) مغضوب و مضروب شده بود فرمود بز باین تازیانه علی بن الحسین راوی امتناع نمود پس آنحضرت پنجاه دینار باو به بخشید

حدیث کرده اند که وقتی جاریه آنحضرت ابریقی (2) در دست داشت و بالای سر آنحضرت ایستاده آب بر دست مبارکش میریخت، ناگاه ابریقی بیفتاد و سر آنحضرت را شکست، امام علیه السلام سر مبارک بر افراشت، جاریه عرض کرد والکاظمین الغیظ (3) فرمود خشم خود را فرو بردم، گفت و العافین عن الناس (4) فرمود خدای ترا عفو داشت، عرض کرد واللہ یحب المحسنین (5) فرمود برو تو را در راه خدای آزاد کردم.

و نیز وقتی کنیز کی از آنحضرت قدحی بزرگ چوبین اطعامی در آن بود بشکست و از آنکر دار چهره اش زردی گرفت آنحضرت فرمود براه خویش برو چه تو در راه خدا آزادی

ص: 46

-
- 1- جریرت : گناه و جنایت
 - 2- ابریق : ظرف آب لوله دار با دسته
 - 3- آل عمران - 128 فرو خوردگان خشم
 - 4- آل عمران - 128 و عفو کنندگان از مردم
 - 5- آل عمران - 128 و پروردگار دوست دارد نیکو کاران را.

در بحار الانوار مسطور است که یکی از غلامان آنحضرت متولی عمارت ضیعت(1) آنحضرت بود ، وامام زین العابدین سلام الله علیه روزی برای دیدن آن مکان تشریف قدم ارزانی داد ، و چون نگران شد فساد و تضحیی در آن بازیافت ، و خرابی فراوان نگران گشت ، از آنحال در خشم و ملال شد و با تازیانه که در دست مبارك داشت آنغلام را بزد ، و بر آن کار پشیمانی گرفت ، و چون منزل خود باز شد ، آنغلام را احضار فرمود ، غلام بیامد و نگران شد که آنحضرت برهنه است و تازیانه در دست ، غلام را گمان افتاد که آنحضرت همی خواهد او را عقوبت فرماید سخت بیمناک شد ، آنحضرت دست مبارك بسویش دراز کرد و فرمود : همانا از من نسبت باتو کرداری پدیدار گشت که هرگز از چون منی پدیدار نگشته ، و این کار لغزش وهفوتی(2) بود اکنون این تازیانه نزدتست ، قصاص خود از من بازجوی ، غلام عرض کرد : ایمولای من سوگند با خدای هیچ گمان نمی‌کردم ، جز آنکه تو همی مرا عقوبت فرمائی ، و من مستحق عقوبت هستم ، پس چگونه از تو در طلب قصاص شوم . حضرت فرمود : و یحك قصاص خود بنمای ، عرض کرد پناه میبرم بخدای ، همانا تو در حل وسعت باشی ، و آنحضرت این سخن مکرر همی کرد و آن غلام اینکار همی بزرگ شمرد و آنحضرت را بحل(3) داشت ، و چون امام علیه السلام بدانست که آنغلام در قصاص اقدام نمی‌کند ، باوی فرمود : اکنون که این کار پذیرفتار نباشی ، پس آن ضیعه بر تو بصدقه باشد و بدو عطا فرمود

(آدا! به مع الخدم) عبدالله بن عطا حدیث کرده است که وقتی یکتن از غلامان آنحضرت گناهی کرد و مستحق عقوبت شد ، آنحضرت تازیانه بر گرفت و با او فرمود

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ(4)

ظاهر معنی آیه مبارکه چنین مینماید که بگو مر آنکسانرا که ایمان آوردند مغفرت و رحمت آورند مر آنانکه برحمت خدای امیدوار نیستند ، آنغلام عرض کرد من چنین نیستم همانا من برحمت خدا امیدوار ، و از عذاب او بیمناک هستم ، امام علیه السلام

ص: 47

1- ضیعت ، آب و زمین زراعتی یازمین غله خیز

2- هفوت : لغزش و گناه

3- بحل : گذشت کردن

4- الحاتیة - 13

عبدالله بن مسکان روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما در هر ماهی خدمتگذاران خویش را میخواند و میفرمود همانا من بکبرسن هستم و بر آوردن حاجت زنان را نیرومند نیستم، هر يك از شما خواستار باشد او را بشوی دهم، و اگر خواهد بفروش آورم، و اگر خواهد آزادش فرمایم، چون یکی از ایشان عرض کرد نخواهم آنحضرت ناسه دفعه عرض میکرد خداوند گواه باش، و اگر یکی خاموش بماند، بازنان خویش میفرمود از وی پرسش گیرید تاچه خواهد، پس بهرچه مراد او بود رفتار میفرمود.

در بحار الانوار مسطور است که آنحضرت هیچ خادمیرا افزون از یکسال خدمت نفرمودی، و چنان بود که اگر عبدی را در اول سال یا نیمه سال مالک شدي، چون شب عید فطر فرارسیدی آزاد فرمودی، و درسال دوم طبقه دیگر تملك نمودی، و براین نسق در شهر رمضان آزاد ساختی، تاگاهی که بر حمت حق پیوست

و نیز مسطور است که آنحضرت سیاهانرا خریداری فرمودی، بدون اینکه با ایشان حاجتی باشد، و آنجماعت را بعرفات می آورد و خلل(1) فرج پست و بلند آنجاریابدست یاری آنها پر و هموار میفرمود، و چون از آن کار و از آن افاضت فراغت میجست، ایشانرا آزاد میفرمود و از اموال خود ایشانرا اعطای جایزه مینمود.

تاکید قضای حاجت خلق

در کتاب بحار و کتب اخبار مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود:

إِنَّ عَدُوِّي يَأْتِينِي بِالْحَاجَةِ فَبَادِرُ إِلَى قَضَائِهَا خَوْفًا أَنْ يَسْبِقَنِي أَحَدٌ إِلَيْهَا وَأَنْ يَسْتَعْنِي عَنِّي فَيُوتِي فَصِيلَتَهَا

فرمود دشمن من در حضرت من بعرض حاجتی میآید و من برای قضای حاجتش سبقت و مبادرت میجویم از آن بیم که دیگری در بر آوردن حاجتش بر من پیشی بجوید

ص: 48

یا آنکه از من مستغنی گردد، و آن فضیلت از من فوت شود

در کتاب اصول کافی از ابو حمزه از حضرت ابیجعفر و امام زین العابدین علیه السلام مرویست: که فرمودند.

«إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ، وَ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةٌ الْبَغْيُ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يُنْظَرَ فِي عُيُوبِ غَيْرِهِ مَا يَعْمَى عَلَيْهِ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ أَوْ يُؤْذَى جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ أَوْ يَنْهَى النَّاسَ عَمَّا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ».

یعنی نکوئی با بندگان خدای از هر چه نوابش زودتر عاید میگردد، و بغی و سرکشی از هر شری عقوبتش زودتر دامن گیر میگردد، و برای مرد همین عیب بس که در عیوب کسان نگران باشد، لیکن همان معایب را در نفس خویش ننگرد، یا همنشین خود را از آنچه مقصود و معنی در آن متصور نیست آزرده کند، یا مردمان را از آنچه خود بر ترکش مستطیع نیست بازداشتن خواهد.

ثواب طلب مومنی برای مومن دیگر چیزها و نیز در آن کتاب از ثویر بن ابی فاخته مرویست: که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم، فرمود:

فریشتگان هر وقت از مؤمنی بشنوند، که در حق برادر مؤمن خود در غیاب یادر حضور دعای خیر مینماید، یا او را بخیر یاد میکند، میگویند: خوب برادری هستی برای برادر خودت که از بهرش دعا بخیر میکنی، و باینکه از تو غایب است او را بخیر یاد مینمائی، خدای عزوجل مثل همانکه خواستار از بهر او شدی با تو عطا میفرماید، و تو را ثنا میفرستد چنانکه بروی نمودی، و ترا بروی فضل و فزونیت و چون بشنوند که برادر مؤمن خویش را بیدی یاد میکند و بر زبان او دعا مینماید، باوی میگویند تو بد برادری هستی برای برادر خود

«كُفَّ أَيُّهَا الْمُسْتَرُّ عَلَى ذُنُوبِهِ وَعَوْرَتِهِ وَإِزْبَعِ عَلَى نَفْسِكَ وَ اِحْمَدِ اللَّهَ الَّذِي سَتَّرَ عَلَيْكَ وَ اِعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَعْلَمُ بِعَبْدِهِ مِنْكَ»

یعنی ایکسیکه ذنوب و معایب ترا پوشید داشته اند، و در پیش همگنان خجل

و شرمسار نخواسته اند ، برناموس و ذنوب برادر مومن دهن مزین و او را در زبانها میفکن و بر نفس خویش از معایب کسان نگاهبان باش ، و خداوندی را سپاس و ستایش بگذار که ترا در پرده محافظت مستور داشت و بر معایب تو پرده برافکنند ، و از نکوهش آفریدگانت محفوظ بداشت و دانسته باش خدای عزوجل بر ظاهر و پوشیده و احوال و اطوار بنده خود از تو داناتر است.

در کتاب سماء و عالم بحار الانوار از حضرت امام محمد باقر از امام زین العابدین علیه السلام مرویست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود :

در صدقه برای رفع مرض «دَاوُوا مَرَضَكُمْ بِالصَّدَقَةِ».

بیماران و رنجوران خود را بدادن صدقه درمان کنید، و آنحضرت را قانون چنان بود که چون سائلی را صدقه عطا ، فرمودی از نخست او را ببوسیدی بعد از آن اعطای صدقه فرمودی ، تا سائل شکسته دل یا خجل نشود، یا آن نعمت را بمنتهی محفوظ (1) نشمارد .

در خبر در خبر است که چون سائلی باستان جود و احسانش روی آوردی امام علیه السلام میفرمود:

«مَرَحَبًا بِمَنْ يَحْمِلُ زَادِي إِلَى الْآخِرَةِ».

یعنی مرحبا بانکس که زادو توشه مرا بسوی سرای جاوید حمل میکند، یعنی اسباب آن میشود که من دست بعطا بر گشایم و باین جهت زادو توشه قبل از وقت برای سفر آخرت حمل نمایم و آنحضرت را عادت بود که در شبی انبان نان بر پشت مبارك حمل میداد و بفقرا و مساکین صدقه میداد و آنحضرت میفرمود:

«صَدَقَةُ السَّرِّ تَطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ»

یعنی : صدقه پنهانی آتش خشم حضرت سبحانی را فرو میکشاند ، اهل مدینه تا گاهی که علی بن الحسین علیهما السلام فوت نشده بود، ما از صدقه پنهانی بی بهره نبودیم

ص: 50

وقتی آنحضرت از مردی استماع فرمود که در غیبت کبری سخن بزشتی میسپارد، فرمود

«إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامٌ كِلَابِ النَّارِ»

یعنی دور باش و پرهیز گیر از غیبت راندن چه این صفت خورش و خوراک سگهای جهنم است و ممکن است که معنی این باشد که در جهنم سگهایی باشد که غیبت خوراک آنها است، یا آنکسیکه این کار کند با سگ جهنم مساویست

من اخلاقه في المجالسة

در کشف الغمه از زهری ماثور است : که در خدمت علی بن الحسین في المجالسة بحديثی داستان کردم و چون از بیانش فراغت یافتم فرمود:

«بَارَكَ اللَّهُ هَكَذَا سَمِعْنَا» خدایت فزونی دهد و برکت عنایت فرماید، هماناما بر همین گونه این حدیث را شنیده ایم زهری میگوید : عرض کردم :

« لَا أَرَانِي حَدَّثْتَ حَدِيثًا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي قَالَ لَا تَقُلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَعْرِفْ أَنَّمَا مَعْنَى الْعِلْمِ مَا عَرَفَ»

یعنی بهیچ حدیثی لب بر نگشودم ، جز آنکه تو بآن از من اعلم هستی ، پس در این صورت که بر معلومات من واقف باشند از این علم چه سود و فخری مرا با شد، فرمود اینسخن مکن و آزرده و نادم ، مباش چه علم آن نیست که دیگری بشناس آن بهره نیابد ، بلکه معنی علم آنست که دانسته شده باشد ، یعنی دانستن من زبانی بگذارش تو نمیرساند یا اینکه اگر من اشارتی فرمودم برای آن بود که علم من نیز بر تو مجهول نماند.

وقتی امام زین العابدین علیه السلام با مردی فرمود:

«هَلْ يَدْخُلُ أَحَدُكُمْ يَدَهُ فِي كَمِّ أَخِيهِ أَوْ كَيْسِهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ مَا يَرِيدُ مِنْ غَيْرِ أذْنٍ»

یعنی آیا هیچک از شما چنان باشد که دست در آستین یاکیسه برا در دینی خود کند؟ پس بر گیرد هر چه بخواهد بدون اینکه اذن و اجازت طلبد، عرض کردند: چنین نباشد

فرمود پس شما برادران همدیگر نیستید.

معلوم باد که از دیگری نیز این کلام دیده شده، لیکن تمام آفرینش از انوار علم و هدایت این انوار مقدسه و اعلام ساطعه (1) علم و هدایت جویند.

در کتاب خصال از ابو حمزه ثمالی مرویست که امام زین العابدین علیه السلام میفرمود

مَا مِنْ خُطْوَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خُطْوَتَيْنِ خُطْوَةٍ يَسُدُّ بِهَا الْمُؤْمِنُ صَفًّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَخُطْوَةٍ إِلَى ذِي رَحِمٍ قَاطِعٍ وَمَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ جُرْعَتَيْنِ جُرْعَةٍ غَيْظٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَجُرْعَةٍ مُصِيبَةٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَمَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَتَيْنِ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَطْرَةٍ دَمْعَةٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَا يُرِيدُ بِهَا عَبْدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

في صلة الرحم

یعنی هیچ بر گرفتن قدمی و برداشتن گامی نیست که در پیشگاه باشد از دو خطوه (2) یکی آن خطوه است که مرد مؤمن بآن سبب صف ورده را که دراه خدای یزدان پسندیده تر بسته شده سخت و استوار گرداند و خطوه دیگر آنست که بسوی خویشاوندی که قطع رشته خویشاوندی کرده باشد برداشته شود و هیچ جرعه نوشیدنی نیست که محبوب تر باشد، در حضرت خدای عز و جل از دو جرعه یکی فرو بردن خشم و غیظ است که مرد مؤمن بدستگیری نیروی حلم و بردباری بازگردانیده باشد و جرعه دیگر ماتم و مصیبتی است که بقوت صبوری و شکیبائی بر تافته باشد و هیچ قطره نیست که در حضرت ایزد متعال از دو قطره پسندیده تر باشد، یکقطره خونی است که در جهاد فی سبیل الله ریخته شود و یکی قطره اشک چشمی است که در تاریکی شب ریزان شود و آن اشک از بیم خدای و یا دایزد دو سرای باشد و مقصودی دیگر در آن نباشد.

و هم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست: که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 52

1- ساطعه: تابان و درخشان

2- خطوه: گام و قدم

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَمُدَّ اللَّهُ فِي عُمُرِهِ وَأَنْ يَسُطَّ لَهُ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ، فَإِنَّ الرَّحِمَ لَهَا لِسَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَلَقَ يَقُولُ. يَا رَبِّ صَلِّ مَنْ وَصَلْتَنِي وَ
أَقْطَعْ مَنْ قَطَعْتَنِي، فَالرَّجُلُ لَيْسَرَى بِسَبِيلِ خَيْرٍ إِذَا أَتَتْهُ الرَّحِمُ الَّتِي قَطَعَهَا فَتَهْوِي بِهِ إِلَى أَسْفَلِ قَعْرِ فِي النَّارِ»

یعنی هر کس را خوش آید و قصدش این باشد که خدای روز او را در از و روزی او را گشاده و بساز گرداند، پس بایستی با خویش خود پیوند و پیوستگی نماید و خویشاوندان را در یابد چه رحم و خویشی را بروز رستاخیز زبانی شیوا و گویاست که همی گوید: ای خدای در یاب آنکه مرا دریافت و جداکن و بریده دار هر کس را که از من جدائی و بریدگی خواست، پس مرد براهی نیک و خوش درون و روان است، بناگاه آن خویشاوندی که در اینسرای از وی بریده و جدائی یافته بود او را باز آید و در فرودترین تک (1) و مغاک آتش فرو افکند

حکایت آنحضرت با پسر عمی در خبر است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با پسر عمش بود که شب آنحضرت پوشیده (2) بدو میشد و بدون اینکه خود را باوی شناخته دارد چندی دینار باو عطا میفرمود و او میگفت: لکن علی بن الحسین مرا هیچ عطا نمیکند و وصله نمیرساند، خدای او را از من جزای خیر نرساند و آنحضرت این سخنان می شنید و هیچ متحمل و متعرض نمیشد و بر این کردار شکیبائی میفرمود و خویشتن باوی شناسا نمیداشت و چون امام زین العابدین سلام الله علیه از این سرای بدیگر جهان خرامید، پسر عمش آنوظیفه را مقطوع یافت این هنگام باز دانست که آن اکرام و احسان از آنحضرت باوی مرعی میگشت پس بسوی قبر مطهرش بیامد و در آنجا زار همی بگریست

از حضرت امام زین العابدین مرویست که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»

یعنی در ترازوی روز قیامت هیچ چیز بهتر و سنگین تر از خوی نیکونهاده نمیشود از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

ص: 53

1- تک و مغاک : ته و پائین گودال

2- پوشیده : پنهان و غیر آشکار

«مَا عَرَضَ لِي قَطُّ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا لِلدُّنْيَا وَالْآخَرُ لِلْآخِرَةِ فَأَثَرْتُ الدُّنْيَا إِلَّا رَأَيْتُ مَا أَكْرَهُ قَبْلَ أَنْ أُمْسِيَ»

یعنی هیچوقت دو کار مرا پیش نیفتاد که یکی متعلق بدنیا و آندیگری راجع بآخرت باشد، و من امر دنیا را بر آخرت برگزیده باشم، جز آنکه دیدار کرده ام مکر و هیرا پیش از آنکه روز بشام برده باشم، یعنی همانروز بتلافی آنکردار مکروهی مرا دچار افتاد. در اصول کافی از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مرویست: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْمَى عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَأَنْ يُؤْذِيَ جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ

یعنی برای نکوهش مردهمین قدر کافیتست که بر کار کسان نگران و بر کردار خویشان نابینا باشد، یعنی بر معایب خلق بینا و از عیوب خویشان بیخبر باشد، و نیز بچیزی که قصد و اراده و فایده‌ی در آن مرتبت نباشد، جلیس خود را بیازارد

وهم حضرت امام زین العابدین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میفرماید:

«إِنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ»

بهترین کردارها در پیشگاه خداوند مهر و ماه، در آوردن شادی و سرور است در دل بنده گرونده

ابوحمزہ: مالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کند که فرمود:

«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ، وَ مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ»

یعنی هر کس بخوراند و از رنج گرسنگی برهاند بنده مؤمن، را خدایش از میوه‌های بهشت بخوراند، و هر کس سیراب گرداند و بیاشاماند و از صدمت تشنگی برهاند بنده گرونده را خدای او را از شراب خالص و ویژه آب که شیشه و ظرفشرا از مشک مختوم کرده باشند بیاشاماند، یعنی از شرابی که بوی مشک دهد، و نیز فرمود:

« مَنْ كَسَى مُؤْمِناً كِسَاةَ اللَّهِ مِنَ الثِّيَابِ الْخُضْرِ »

هر کس بنده مؤمن را بجامه بیوشاند خدایش از جامهای سبز بهشت بیوشاند، و در حدیث دیگر فرمود:

«لَا يَزَالُ فِي ضَمَانِ اللَّهِ مَا دَامَ عَلَيْهِ سِلْكٌ»

یعنی هر کس مؤمنی را بیوشاند همیشه در حفظ ضمان خدای است، مادامیکه سلك (1) و خیطی بر تن داشته باشد.

کلمات آنحضرت در حق همسایه

در کتاب روضه الانوار از حضرت سید الساجد علیه السلام منقولست که فرمود: حق همسایه تو آنست که چون ناپدید باشد از وی نگهبانی کنی و چون آشکار است باوی بنیکی و خوبی گرائی و او را بزرگ بداری و اگر ستمی بروی فرود آید او را یاری کنی و پژوهش و جستجوی نکوهش وی نکنی و اگر در وی نکوهیدگی و بدی، بازیبنی از وی پوشیده داری و بازنرانی و بروی پنهان کنی و اگر بدینگونه پذیرای پند و اندرز، تو میشود در میان خود و او پند او بجای آری و هنگام سختی او را باز نگذاری و لغزش او را فروسپاری و گناه او را بروی بخشائی و باوی بنیکی و نیکوئی زندگانی و رفتار کنی

و دیگر میفرماید که سزاوار زن آنست که بدانی خدای بزرگ او را اسباب آسایش و مجالست تو گردانیده پس بدانی که نعمت و نیکی و ناز خواسته ایست از سوی خدای جهان، با تو پس گرمی داری و نرمی کنی با او و اگر چند حق تو بروی بایسته تر است، اما او راست بر تو که بروی بخشایش آوری چه دستگیر است، مر ترا و او را بخورانی و بیوشانی و هر گاه نادانی کند از وی در گذری، و خدای عزوجل در قرآن مجید فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (2)

یعنی ای مردمیکه بخدا و رسول گرویده اید و بدین خدای ایمان آورده اید نگاه دارید خود و کسان خود را از رنج و شکنج آتش

ص: 55

1- سلك: بکسر اول - رشته که در آن چیزی از قبیل مهره و مروارید و غیره بکشند.

2- التحريم (6)

پس گروندگان را ببايست که زنان خود را از کيش و دين آموزگار باشند، و ايشانرا از عذاب روز بازپسين بيمناک، نمايند و تمامت آداب و فرائض و سنن بايشان باز نمايند و در اين مقام بحسب مناسبت چنان است که با ايشان به نرمی و ملايمت روند ، ، تا مبادا براه کج و عصيان ، روند و سرانجام باآتش نيران دچار شوند، و در حقيقت اين عاقبت و خيم و پايان ناستوده از شما خواهند داشت

آداب امام زين العابدین عليه السلام در بعضی امورات

ببايد دانست که ارتکاب تمامت محسنات و اجتناب از تمامت سيئات و حفظ دين و آئين حضرت ذی المنن و رسول مؤتمن، دأب و ديدن ائمه هدی سلام الله عليهم اجمعين است، پس اختصاصی ندارد و شرح و بيانی نشايد، لکن از آنجا که نظر بمصالح وقت و استعداد زمان ، هريك از اين شموع(1) محفل آفرينش پياره صفات و ظهور پاره آداب متظاهر ميشدند، ناقلين آثار و گذارندگان اخبار، بحسب وسع و طاقت عنوان و اشارتی مينمايند و گرنه هر چه هست همه دارند و بيرون ايشان هر که را هر چه ، راست، بطفيل(2) وجود مبارك ايشان است و اين انوار مقدسه جامع تمامت صفات حسنه و آداب ستوده اند ، نه آنست که يکيرا صفتی ممدوح باشد که در آندیگری نباشد، و اگر در دیگری بروز نکند محض اقتضای وقت و زمان است

کلمات آنحضرت وقت خروج از منزل از ابو حمزه ثمالی مرويست: که روزی بر در سراي حضرت امام زين العابدین عليه السلام بودم چون آنحضرت خواست از باب سراي بيرون شود فرمود :

«بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»

فرمود: ای ابو حمزه چون بنده خواهد از سراي بيرون شود ، شيطان باوی دچار میگردد و چون گوید: «بسم الله» آندو فرشته که بروی موکل هستند، ميگویند: «گفت» يعنی از شر شيطان بر آسودی و محفوظ ماندی و چون گوید «آمنت بالله» گویند هدايت شدی و چون گوید «توکلت علی الله» گویند: «وقيت يعنی : «وقيت يعنی از آفات و بليات

ص: 56

1- شموع - جمع شمع جسمی که میافروزند

2- طفيل بتوسط ديگران بنعمتی رسيدن

نگاهداشته شدی، و اینوقت شیطان دوری میگیرد، و اینها با هم میگویند ما را چه کار است با کسی که کفایت کرده شده و نگاهداشته شده باشد. آنگاه حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّ عَرَضِي لَكَ»

یعنی: ایخدای عرض خویش را بانو سپارم، بعد از آن بامن فرمود:

يَا أَبَا حَمَزَةَ، إِنْ تَرَكْتَ النَّاسَ لَمْ يَتْرُكُوكَ وَإِنْ رَفَضْتَهُمْ لَمْ يَرْفُضُوكَ

یعنی: ای ابوحمزه همانا اگر تو از مردمان کناری جوئی و از ایشان دست باز کنی، ایشان دست از تو باز ندارند، و اگر توایشانرا دورداری ایشان تو را رها نکنند و از عرض تو چشم نپوشند.

عرض کردم پس تدبیر کار من چیست؟ فرمود:

«أَعْطِهِمْ عَرَضَكَ لِيَوْمِ فَقْرِكَ وَفَاقَتِكَ»

یعنی باز گذار عرض خود را بایشان برای روز نیازمندی و بینوایی خودت، یعنی برای روز قیامت، ذخیره کن و در مقام مکافات و مجازات مباش، و از آن معایب و نکوهشی که بر تو فرود میآورند چشم بپوش.

و باین تقریب در حدیث ابی درداء در کتاب مجمع البحرین شیخ طبرسی علیه الرحمه وارد است:

أَقْرَضُ مِنْ عَرَضِكَ لِيَوْمِ فَقْرِكَ

یعنی هر کس تراعیب و نکوهش کند، در صدد کیفر مباش و این کردار را برذمت او بعرض بگذار، تا روز قیامت ترا بکار افتد.

دعای هنگام تناول طعام

در جلد چهاردهم کتاب بحار الانوار مسطور است، که حضرت امام زین العابدین علیه السلام هنگام تناول طعام ایندعا قرائت فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا، وَ سَقَانَا، وَ كَفَانَا، وَ أَيْدِنَا، وَ آوَانَا، وَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا، وَ أَفْضَلَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ

یعنی: سپاس خداوندی را که ما را بخوراند و بیاشاماند و بهره چه ما را بیاید

کفایت فرمود، و ما را بهمه حال پناه داد، و بر ما انعام و تفضل فرمود، سپاس مر خداوندی را که میخوراند لکن هیچکس او را اطعام نکند، و چون خون طعام در حضور مبارکش مینهادند، عرض میکرد:

«اللَّهُمَّ هَذَا مِنْ مَنِّكَ وَ فَضْلِكَ وَ عَطَايِكَ فَبَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ سَوِّغْنَا لَهُ وَ ارْزُقْنَا حَلْفًا إِذَا أَكَلْنَاهُ وَ رَبِّ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِ رَزَقْتَ فَأَحْسِنْتَ اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنَا مِنْ الشَّاكِرِينَ»

خداوند این نعمت از من تو و احسان تو و فضل و عطاء تو است، پس برکت و فزونی در آن عطا فرمای، و بر ما گوارا بدار و بر شکر آن و شکر طعامی از پس طعامی دیگر موفق گردان، و چون خون طعام را بر میداشتند قرائت میفرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَمَلَنَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقَنَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ خَلْقٍ تَفْضِيلًا»

سپاس خداوندی را که ما را در صحرا و دریا از جای بجای برد، و از طیبات زمین برخوردار فرمود، و بر بیشتری از آفریدگانش فضل و فزونی داد، و ایندعای مذکور باختلاف عبارت بامیر علیه السلام منسوب است والله اعلم.

وهم در آنکتاب مسطور است: که امام زین العابدین علیه السلام میفرمود:

«لَا تَنْهَكُوا الْعِظَامَ فَإِنَّ لِلْجَنِّ فِيهَا نَصِيبًا فَإِنْ فَعَلْتُمْ ذَهَبَ مِنَ الْبَيْتِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ»

یعنی در تناول گوشت استخوان زیاده مبالغه نکنید، چه جنیان را در استخوانها نصیبه (1) ایست، و اگر چنین کنید، و بهره در آن بجای نگذارید، چیزیکه از آن بهتر باشد از خانه می‌رود.

در کافی مذکور است: که حضرت امام زین العابدین علیه السلام مردی را که تمری یعنی خرما فروش باشد دوست داشتی، چه رسولخداى تمر را دوست میداشت، چنانکه از ابو عبدالله مرویست: که هرگز طعامی در حضرت رسول الله پیش نداشتند که در آخر ما باشد، جز آنکه آنحضرت ابتدا با کل تمر فرمودی

ص: 58

در بحار الانوار از هشام بن سالم مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام انگور را خوش، میداشت و در روزیکه روزه داشت: چون هنگام افطار بازرسیدی نخست چیزی که ام الولد در حضرتش پیش گذرانیدی خوشه انگور بود و چون صدای سائلی بلند شدی آنحضرت آن انگور بدو گذاشت، پس ام والد پوشیده آن انگور را از سائل بخردی، و در حضور امام علیه السلام میگذاشت و هم سائلی دیگر آمد و باو عطا فرمود و ام ولد بهمان طریق دیگر باره، بستد و اینکار سه مره بدانگونه گذاشت و در دفعه چهارم به تناول آنحضرت نایل گشت.

در کتاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست: که چون علی بن الحسین علیهما السلام در اقامت حج خواستی قربانی پیش گذرانیدی، دشنه و کار در ابدست کودکی میداد، و آنوقت مردی دست کودک را نیرو میداد و ذبح مینمود، از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه از تقسیم گوشتی از گوسفند که در عید اضحی میکشند سؤال کردند، فرمود: علی بن الحسین و ابو جعفر علیهم السلام را قانون آن بود که يك ثلث قربانرا بهمسایگان بصدقه میدادند و يك ثلث را بسائلین، و يك ثلث آخر را برای اهل بیت نگاه میداشتند.

و دیگر در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که علی بن الحسین سلام الله علیهما چون در اقامت حج به حجر میرسید قبل از آنکه بمیزاب و ناودان برسد سر مبارك بلند میکرد و عرض مینمود:

«اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَى الْمِيزَابِ وَأَجْرِنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَعَافِنِي مِنَ السُّقْمِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»

ثواب فضیلت حج و دیگر در کتاب مذکور مسطور است: که مردی در خدمت علی بن الحسین علیه السلام شد فرمود از سفر حج مراجعت کرده باشی؟

عرض کرد آری فرمود: هیچ میدانی برای مردمی که حج نهاده باشند چه مقام و فضیلت میباشد؟ عرض کرد ندانم.

قال من قدم حاجاً وطاف بالبيت وصلى ركعتين كتب الله له سبعين الف حسنة و محى عنه سبعين الف سيئة ورفع له سبعين الف درجة وشفعه في سبعين اهل بيت وقضى له سبعين الف حاجة وكتب له عتق سبعين الف رقبة قيمة كل رقبة عشرة آلاف درهم فرمود هر کس بحج شود و در خانه کعبه طواف دهد و دو رکعت نماز بگذارد، خداوند در نامه عمل او هفتاد هزار حسنه، بنویسد و هفتاد هزار سینه از نامه کردارش محو نماید و برای او هفتاد هزار درجه بر کشد و در هفتاد اهل خانه شفاعتش را بپذیرد و هفتاد هزار حاجت او را بر آورد و هم برای او ثواب آزاد کردن هفتاد هزار بنده بنویسد، که قیمت هر يك ده هزار در هم باشد(1)

در تبا در سلام کردن بحاج و هم در کتاب کافی از حضرت ابی عبدالله از علی بن الحسین سلام الله علیهم مرویست که میفرمود:

بَادِرُوا بِالسَّلَامِ عَلَى الْحَاجِّ وَالْمُعْتَمِرِ وَ مُصَافِحَتِهِمْ قَبْلَ أَنْ يُخَالِطَهُمُ الذُّنُوبُ

یعنی پیشی گیرید و مبادرب جوئید بسلام و مصافحه آنانکه اقامت حج و عمره نموده اند پیش از آنکه بگرد معاصی و غبار ذنوب آلائش گیرند و از این خبر معلوم میگردد که مردم حاج تا بگناهی مجدد مخلوط نشوند گناهان گذشته ایشان بتمامت آمرزیده و معفو است، چنانکه در حدیث حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست: که حاجیان بر سه حالت هستند يك صنف از آتش نجات مییابند و صنفی از گناهان خود بیرون مثل حالتی که در روز تولد از مادر داشت، و صنف سیم حاصل و بهره ایشان از اقامت همانست که در اهل و مال خود محفوظ میماند، و این پست ترین حالتی است که شخص حاج باخود میآورد

در مصباح کفعمی مسطور است که هر وقت حضرت سجاد سلام الله علیه بسفر حج

ص: 60

1- این نکته پنهان نماند که ثواب و اجری که در این روایت ذکر شده، همانا مربوط به حجی است که مقبول درگاه پروردگار واقع شده باشد، و گرنه بجا آوردن این اعمال بفره نوع و کیفیتی و از هر کس مستلزم این مزد و پاداش ها نخواهد بود.

بیرون شدی از بهترین و پسندیده ترین زاد و توشه از لوز و شکر و سویق (1) محمص (2) و محلی با خود بر میداشت و هم در کافی از حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست. که فرمود: پدرم علی بن الحسین علیهما الصلوة راقانون آن بود که بر قبر مبارک پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقوف مینمود، و بر آنحضرت سلام میفرستاد و شهادت میداد که تبلیغ رسالت فرمود، و بآنچه و آنکه او را حاضر بود دعا میفرمود و میخواند «ثُمَّ يَسْتَدُ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَرْوَةِ الْخَصَّةِ رَأَى الدَّقِيقَةَ الْعَرُضِ مِمَّا يَلِي الْأَرْضِ» و از این عبارت چنان باز نموده میشود که در آن اوقات که بر فراز قبر مطهر بنیان عمارت و کنید و بارگاهی، بنوده سنگ و ستونی مختصر بوده که آنحضرت بآن متکی میشد و آنوقت بآن قبر مبارک تشبث میجست، و پشت خود را بقبر تکیه میداد و روی قبله میکرد و این کلمات بزبان مبارک میراند «اللهم اليك الجأت ظهري والي قبر محمد عبدك ورسولك اسندت ظهري، والي القبلة التي رضيت لمحمد صلي الله عليه وآله استقبلت اللهم اني اصبحت لا املك لِنَفْسِي خَيْرَ مَا ارجو، ولا ادفع عنها شر ما احذر عليها، واصبحت الامور بيدك فلا فقير افقر مني، اني لما انزلت الي من خير فقير اللهم ارددني منك بخير فانه لا اراد لفضلك، اللهم اعوذ بك ان تبدل اسمي او تغير جسمي او تزيل نعمتك، اللهم كرمني بالتقوى وجملني بالنعمة واغمرني بالعافية وارزقني شكر العافية .

یعنی ایخدای : همانا پشت من برحمت تو پناهنده و بقبر محمد بنده تو و رسول تو اتکال و اتکا (3) جوینده است و بآن قبله که تو برای محمد صلی الله علیه و آله مرضی (4) داشته روی، میکنم ایخدای همانا من با مداد کرده ام در آنحالت که مالک و قادر نیستم برای نفس خویش آنخیر و خوبی که امیدوارم، و آن نیرو ندارم که دفع نمایم از نفس خویش آشر و گزندیرا که بر نفس خود از آن بیمناکم همانا از مه (5) امور

ص: 61

1- سویق : آرد گندم و جو

2- محمص و محلی : پاک کرده و پاکیزه

3- اتکاء : تکیه کردن

4- مرضی : پسندیده

5- از مه - جمع زمام : مهار

و مهار کارها همه بجزمله در دست قدرت و توانائی تو است، پس هیچ فقیری و نیازمندی از من فقیرتر نیست، همانا آنچه نازل فرمائی بسوی من از خیر و خوبی فقیر و نیاز مندم، ایخدای مرا بخیر و خوبی از پیشگاه رحمت خود باز گردان، چه هیچ چیز باز دارنده فضل تو نیست، ایخدای پناه میجویم بتو از اینکه نام من دیگر گون یا جسم من دیگر سان نمائی، یا نعمت خویش را از من زایل گردانی، ایخدای مرابتقوی و پرهیز کاری مکرم و گرامی بدار، و نعمتهای خود جمیل فرمای، و در عافیت محفوف(1) و بشکر عافیت مرزوق بگردان

تحقیق در کلام امام(علیه السلام) راقم حروف گوید: در موقعی از این کتاب بمعنی فقر اشارت رفت، و این کلام معجز ارتسام دلیلی استوار است بر آن مذکورات، چه اینکه امام علیه السلام میفرماید هیچکس از من فقیر تر نیست، البته نه از روی گزاف و مبالغه است، چه کلام ائمه علیهم السلام از این شوائب(2) مصون است، و اگر معنی فقر را موافق ظاهر حمل کنیم، هرگز درست نمیآید، چه اولاً این فقر وفاق ابدا در این انوار مقدسه راه نمیکند زیرا که مالک دنیا و آخرت و تمامت مخلوق هستند و استغنائی جمله آفریدگان بوجود ایشان، و اشارت و ارادت ایشان است، و تقسیم ارزاق و ارواح و انوار و قبض و بسط تمامت اشیاء باجاست ایشان باشد، و میکائیل و اسرافیل و جبرائیل و عزرائیل علیهم السلام که در حقیقت هر یک راتق(3) وفاق رکنی از ارکان مدار عوالم خداوندی هستند همه تابع اوامر و نواهی این انوار ساطعه(4) مقدسه اند، بلکه وجود آنها و زندگانی آنها با اشارت ایشان است، و افتقار و استغناء و توانگری و نیازمندی و انتصار و انکسار همه از ایشان میباشد، و اگر بخواهیم بر صورت ظاهر تأویل نمائیم درست نمیآید چه در در آزمان آنحضرت بیشتر فقرا را رعایت میفرمود، و بسیار کسانرا با اهل و عیال چنانکه اشارت رفت، از خویشتن رزق و روزی میرسانید.

و بالجمله: وظیفه خوار خوان انعام و احسان آنحضرت بودند، و هم آنحضرت

ص: 62

1- محفوف: پیچیده

2- شوائب- جمع شائبه

3- راتق و فاتق: عهده دار امور رتق و فتق

4- ساطعه: تابان و درخشان

را زندهای متعدد در سرای بود، و لباسهای خز بر تن مبارك میآراست، و اصحاب خود را بذل احسان و انعام میفرمود، پس چگونه میتواند مصداق این معنی باشد، بلکه این فقر اشارت بآنمرتبه فقر است که پیغمبر خدایرا ز بنت و فخر است، و اینکه میفرماید از من فقیر تری نیست اشارت باینست که در اینزمان که من حجت خداوند زمین و آسمان هستم، و بر تمامت مخلوق مقتدا و امام میباشم این فقر و این مقام مفاخرت بجمله بهره من است، زیرا که هیچکس شایسته اینمقام جز من نیست، چه اجزای وجود من بجمله از روی بصیرت تامه مفتخر و مفتقر بادرک اینمراتب اند و من از همه جهة و حیثیت فنای فی الله هستم و دارای هیچ نیستم، و هر چه هست از اوست، و من آنچه خواهم از او طلبم، آنچنان وجودی هستم، و خدای آنچنان ظرفیت در من نهاده که هر نوع افاضتی در من شود طاقت استفاضه دارم، لکن دیگران را این توانایی و این ظرفیت و استعداد و قابلیت نباشد، و اینمسئله چنانست که مثلا بحر محیط را هر چند ابرها فرو گیرد و بارانها بیارد، و رودخانهها در آنجاری گردد: و همچنان فریاد العطش از آن بر عنان آسمان میرسد، لکن در ناموری یا امعاء کرم شیکور یکقطره اگر فرود شود منبع نمود و وجودش بر جوش و خروش گردد و چنان از استسقاء استغناء گیرد که هرگز در طلب افاضت مبادرت نجوید، و هرگز از فقر و فاقت یاد ننماید. با اینکه عین افتقار و انکسار و دستخوش هزاران نیازمندی و در یوزگی (1) و بیچارگیست.

آدابہ فی السفر از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست: که حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام بهیچ سفری روی نمیگذاشت، مگر با جماعتی از رفقا که آنحضرت را بمقام و منزلت شناسند، و چون با ایشان راه بر میگرفت پیمان استوار میفرمود، که در خدمت رفقا در هر امری که بآن محتاج باشند بآنحضرت حواله باشد، و چنان افتاد که در هنگامیکه باقومی سفر کرد، و از میانه مردی که آنحضرت را از نخست شناخته میداشت، آنجمال مبارك را بدید و بآنجماعت گفت هیچ میدانید با کدام کس همسفر هستید؟ گفتند ندانیم. گفت همانا این بزرگوار علی بن الحسین سلام الله علیهما ست، چون شنیدند بیکدفعه از جای بر خواستند و در خدمتش هجوم آوردند، و همی دست و پای مبارکش بوسیدند، و عرض کردند

ص: 63

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اراده فرمودی، که ما ندانسته در این حضرت از دست وزبان جسارتی بوزیریم، و بآتش دوزخ در افتیم و ابوالدهر تباه شویم، چه چیز ترا بر اینکار بداشت؟ فرمود: از آنکه من وقتی با مردمی که مرا میشناختند همسفر بودم، و ایشان برای خوشنودی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم، بر افزون از آنکه مستحق بودم بامن بعطوفت و عطیت رفتند، از اینرو بییم داشتم که شما نیز با من بانگونه معاملهت بورزید، پس پوشیده داشتن امر خود را دوست تر داشتم

در کتاب عیون از حضرت امام صادق علیه السلام مرویست که فرمود: از حضرت اما محمد باقر از کیفیت نماز گذاشتن در سفر پرسش کردند، فرمود: پدرش امام زین العابدین علیه السلام در حال سفر نماز را بقصر ادا میفرمود، در اصول کافی از ابوحمزه ثمالی مرویست که علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود:

«لَا أَنْ أَدْخَلَ السُّوقَ وَ مَعِيَ دَرَاهِمٌ أَتَّبَعُ بِهِ لِعِيَالِي لِحْمًا وَقَدْ قَرِمُوا إِلَيْهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ نَسَمَةً»

یعنی اگر من بیازار شوم، و درهمی چند مرا باشد که از بهر عیال خویشان در بهای گوشت دهم گاهی که ایشان سخت مایل بگوشت باشند، همانا مرا محبوب تر باشد از اینکه مملوکی را آزاد کرده باشم

وهم در اصول کافی مسطور است که علی ابن الحسین سلام الله علیهما، چون صبح در آمدی در اول بامداد برای تحصیل رزق بیرون شدی، عرض میکردند: یا بن رسول الله بکجامیشوی؟ میفرمود: تا از بهر عیال خود صدقه بدست کنم عرض میکردند: آیا تو در تحصیل صدقه باشی؟

(قَالَ مَنْ طَلَبَ مِنَ الْحَلَالِ فَهُوَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى صَدَقَةٌ عَلَيْهِ).

هر کس از ممری حلال روزی بیابد، همانا از جانب خدای صدقه ایست بر وی یعنی سعادت یافتن بتحصیل رزق حلال چنان است، که خدای بروی صدقه نهاده باشد

در جلد سماء و عالم بحار الانور مسطور است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

(كَانَ أَبِي عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذَا رَأَى شَيْئًا مِنَ الْخُبْزِ فِي مَنْزِلِهِ

مَطْرُوحًا وَ لَوْ قَدَرَ مَا تَجَرُّهُ النَّمْلَةُ نَقَصَ قُوتَ أَهْلِهِ بِقَدْرِ ذَلِكَ)

یعنی پدرم علی بن الحسین علیهما السلام را قانون آن بود که هر وقتی که چیزی از نان رادر منزل خود افکنده و مطروح میدید، اگر چند بآن مقدار بودی که مورچه باز کشیدی بهمان مقدار، از رزق و روزی اهل خویش بکاستی

و هم در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مرویست: که چون در حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما تشریف جستیم، نمرقه بخواست و نمرقه و تمرق بمعنی و ساده (1) کوچک و نالین زین است، بالجمله نمرقه را بگستردند و من بر آن بر نشستم، آنگاه مانده از بهر من حاضر کردند که هیچوقت مانندش ندیده بودم پس با من فرمود: تناول کن، عرض کردم فدای تو شوم چیست تراکه تناول نمیفرمائی؟ فرمود: من صائم هستم و چون شب فرارسید، سرکه و زیت (2) بیاوردند و آنحضرت از آنجمله افطار فرمود، و هیچ از آنکه از بهر من بیاوردند در حضرتش حاضر نکردند.

وهم در آنکتاب از حضرت امام رضا از آباء گرامش از علی بن الحسین سلام الله علیهم اجمعین مرویست:

«شَدَّ يَتَانِ مَا دَخَلَ جَوْفًا إِلَّا أَفْسَدَاهُ وَ شَدَّ يَتَانِ مَا دَخَلَ جَوْفًا إِلَّا أَصَدَّ لِحَاهُ فَأَمَّا اللَّذَانِ يُصَدُّ لِحَاكِ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ فَالرُّمَّانُ وَ الْمَاءُ الْفَاتِرُ وَ أَمَّا اللَّذَانِ يُفْسِدَانِ فَالْجُبْنُ وَ الْقَدِيدُ»

یعنی دو چیز است درون هیچ شکمی نشود مگر اینکه فاسدش گرداند، و دو چیز است که درون هیچ جوفی نشود جز آنکه اصلاحش نماید، اما آندوچیز که جوف و معده ابن آدم را اصلاح مینماید، انار و آبی است که از برودت بسخونت (3) میل نموده باشد، یعنی آب نیم گرم و اما آندو چیز که جوف آدمیزاد را فاسد و تباه میگرداند، پنیر و گوشت خشکیده کهنه است.

در کتاب عیون از علی بن الحسین سلام الله علیه ما مرویست که:

«دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ مَحْمُومٌ فَامْرَهُ بِكُلِّ الْغُبَيْرَاءِ»

ص: 65

1- وسادة: بالین، پستی؛ ناز بالش

2- زیت: روغن زینون

3- سخونت گرم بودن

یعنی: رسول خدای صلی الله علیه و آله بر علی بن ابی طالب علیه السلام در آمد، گاهی که امیر المؤمنین علیه السلام تب داشت، پس رسول خدای آنحضرت را بخوردن سنجدر امر فرمود.

و دیگر در کتاب عیون از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین سلام الله علیهما مأثور است که حضرت ابی عبدالله الحسین بن علی صلوات الله علیهم فرمود:

«انَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ كَانَ يَقُولُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَكَلَ الرُّمَانَ لَمْ يُشْرِكْ أَحَدًا فِيهِ وَيَقُولُ: فِي كُلِّ رُمَانَةٍ حَبَّةٌ مِنْ حَبَاتِ الْجَنَّةِ».

یعنی: عبد الله ابن عباس میگفت: رسول خدای صلی الله علیه و آله هر وقت انار تناول میفرمود، هیچکس را در خوردن آنشریک نمیساخت، و میفرمود: در هر انار یکدانه از دانه‌های انار بهشتی است

در فروع کافی مسطور است: که علی بن الحسین علیهما السلام راقانون آن بود، که چون خواستی با زوجه خود در آمیزی، درها را فرو می بست و پردها را آویخته داشتی، و خدام را بیرون شدن فرمودی، در کتاب سماء و العالم از حضرت امام محمد باقر از پدرش امام زین العابدین علیه السلام مسطور است:

«قال قال أمير المؤمنين عليه السلام اذا كان باحدكم اوجاع في جسده وقد غلبته الحرارة فعليه بالفراش».

فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید هر وقت یکتن از شما را وجعی (1) و دردی در بدن پدید آید، و حرارت بروی چیرگی نموده باشد، پس بر چنین کس فراش لازم است با حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه عرض کردند: یا بن رسول الله معنی فراش چیست؟ (قَالَ غَشَّ يَأْنُ النَّسَاءِ فَإِنَّهُ يُسَكَّنُهُ وَيُطْفِئُهُ) فرمود مقصود از فراش مباشرت با زنان است چه مباشرت و مجامعت اسباب تسکین حرارت و التهاب نایره وجع میگردد، در قاموس اللغه مرقوم است، فراش بکسر بمعنی زوجه است

و دیگر در کتاب مذکور از ابوالصباح مسطور است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه سؤال کردم، که کودکان را میتوان از ذهب حلیه ساخت؟

ص: 66

«فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُحَلِّي وُلْدَهُ وَنِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»

فرمود: علی بن الحسین سلام الله علیهما فرزندان و زنان خود را از زر و سیم حلیه (1) میفرمود در کتاب منهاج العارفين منقول است که عقیق در آنهنگام که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در طور سینا در حضرت کبریا مشغول مناجات بود، از نور الهی آفریده شد، و خدای تعالی فرمود: قسم بذات خودم که عذاب نخواهم کرد دستیرا که عقیق در آندست باشد و محبت علی در دل او باشد .

استعمال خز از حلبی برسش کردند ، پوشیدن خز چگونه است، گفت زینبی ندارد، زیرا که علی بن الحسین علیهما السلام در زمستان عبای خز بر تن مبارك میآراست و در فصل تابستان بفروش میرسانید و بهای آنرا تصدق میفرمود و میگفت:

«إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَكُلَ ثَمَرِ ثَوْبٍ قَدْ عَبَدْتُ اللَّهَ فِيهِ»

یعنی: مرا آزم همی آید از پروردگارم که بهای آنجامه را که خدایرا در آن عبادت کرده ام در مأکول و مشروب خود مصروف دارم .

سلیمان بن رشید از پدرش روایت کرده است که علی بن الحسین سلام الله علیهما را در حالتی نگران شدم که دراعه (2) سیاه و طیلسانی (3) ازرق (4) برتن مبارك داشت و از حضرت رضا علیه السلام مرویست : که علی بن الحسین صلوات الله علیهما جبه خز که پنجاه دینار بها داشت ، و مطرف خز که قیمتش پنجاه دینار بود می پوشید و هم در روایتی قلنسوه (5) از خز داشت و این آیت مبارک قرائت میفرمود :

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (6)

یعنی؟ کیست که حرام نماید آبنبت و زیوری که خدای از بهر بندگان خود از معادن و مقامات خود بیرون آورده و آن رزق و روزیهای طیب و طاهر را در بحار الانوار

ص: 67

1- حلیه : زیور

2- دراعه : جبه مشایخ و زهاد

3- طیلسان : ردا یا جامه گشاده و بلند که بدوش میاندازند

4- ازرق : نیلگون ، کبود.

5- قلنسوه : نوعی از کلاه

6- الاعراف- (30)

از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویست : که حضرت علی بن الحسین علیه السلام را و سادها و نمطها یعنی گسترده‌ها بود، و برفراز آنها جلوس میفرمود.

اختصاب بحنا در کتاب کافی از یکی از غلامان امام زین العابدین علیه السلام مرویست که از آنحضرت شنیدم فرمود: رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود:

« اِخْتَصَبُوا بِالْحِنَاءِ فَإِنَّهُ يَجْلُو الْبَصَرَ وَيُنْبِتُ الشَّعْرَ وَيُطَيِّبُ الرَّيْحَ وَ يُسَكِّنُ الزَّوْجَةَ »

یعنی : با حنا خضاب کنید زیرا دیده را روشن نماید و موی را برویاند ، و بویرا خوش گرداند ، و زوجه را صبر و سکون ، میدهد ، یعنی چون اینحالت از تهیه و تدارک امر مزاجت حدیث کند ، او را خورسند و شکبیا میگرداند

در کتاب عیون المعجزات که بسید مرتضی علیه الرحمه منسوب است مرقوم است که ابوخالد کنگر الکابلی گفته است یحیی بن ام الطویل رفع الله در جته که پسردایه حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه بود مرا ملاقات کرده ، دست مرا بدست گرفته باتفاق او باستان مبارک آنحضرت روی نهادیم ، و آنحضرت را در خانه که با معصفر (1) مفروش ، و درودیوار پاک و سفید بود ، بازدیدیم و لباسی خوب و خوش بر اندام مبارکش آراسته بود؛ من درنگی در جلوس ندادم و برخواستیم ، فرمود بامداد بنزد من حاضر شو انشاء الله تعالی چون از حضرتش بدر شدم ، با یحیی گفتم مرا بر مردی در آوردی که لباس رنگین بر تن میکند و بر آنعزیمت شدم که دیگر باره بخدمتش مراجعت نکنم پس چندی بیندیشیدم و با خویش گفتم ، مرا از این معاودت (2) باری خسارتی نخواهد افتاد، بامدادان باستانش روان شدم و در سرای راه گشاده دیدم و هیچکس را در آنجا باز نیافتم و باهنگ مراجعت بودم ، پس مرا از درون دارند کرد . و من چنان گمان همیبردم که مگر جز من کسی را میخواند تا صیحه در افکند و فرمود: یا کنگر در آی و این نام راهمانا مادرم بر من نهاده بود و دیگر کس دانائی نداشت ، پس بخدمتش در آمدم و او را در سرائی گلین بر روی حصیری و بر روی قمیصی

ص: 68

1- معصفر : جامه زردرنگ

2- معاودت : مراجعت و بازگشت

از کرباس نگران شدم، و یحیی در خدمتش حضور داشت، فرمود: ای ابو خالد همانا من بعروسی تازه عهدبوم، و آنحالت و آنجامه که بروز گذاشته مرا در بر دیدی بخواهش آزن بود، و نخواستم بر خلاف خواهش او روم، آنگاه آنحضرت از جای بر خواست و دست من و یحیی بن ام الطویل رضی الله عنه را بگرفت، و پاره آگاهها عبور داد و ما را فرمود: بایستید، پس بایستادیم و نظر بدو گماشتیم، پس فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم» و بر روی آب روان گشت، چنانکه کف مبارکش را نگران بودیم که بر روی آب آشکار بود، پس من گفتم: «اللَّهُ أَكْبَرُ أَنْتَ الْكَلِمَةُ الْكُبْرَى وَالْحُجَّةُ الْعُظْمَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ» (1) آنگاه بجانب ماالتفات کرده فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ الْمُدْخِلُ فِيْنَا مَنْ لَيْسَ مِنَّا وَالْمُخْرَجُ مِنَّا مَنْ هُوَ مِنَّا وَالْقَائِلُ أَنْ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ حَقًّا»

یعنی: سه طبقه هستند که خدای تعالی در روز بازپسین نظر رحمت بایشان باز نمیگشاید و ایشانرا تزکیه نمیفرماید و مطهر و بلند نمیگرداند، مر ایشانرا عذابی الیم دردناک است، نخست آنکسان که از ما ائمه اثنا عشر بشمار آورد کسیرا که در زمره مانیت، مثل جماعت اسمعیلیه و غیر از ایشان، دویم آن کسان که از ما ائمه دوازده گانه خارج نمایند کسیرا و از این عدد بکاهد مثل واقفیه (2) و غیر از ایشان، سیم آنکسان که دارای این دورای را در اسلام با نصیب شمارند، یعنی آنکس که این دو تن را از اسلام و مسلمانی بهره ور خواند

در کتاب فصول المهمه از حنان بن سدید مرویست که گفت: من و پدرم و جدم و عمم در مدینه بگرامبه شدیم، و چون برخت کن در آمدیم مردی با ما گفت: از کدام قوم هستید؟ گفتیم از مردم عراق، گفت: از کدام عراق رشته نسب میبرید؟ گفتیم مردم کوفه ایم، گفت: «مَرْحَبًا بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمْ الشُّعَارُ دُونَ الدَّثَارِ»

یعنی: شما مردم کوفه جامه شعار یعنی آنجامه که با بدن ملصق (3) هست میباشید آن جامه دثار که ذوق شعار است، یعنی با بدن چسبیده اید وجدانیستید، آنگاه فرمود: چه

ص: 69

-1

-2

-3 همانا تو آن سخن استوار و برهان تابانی درود پروردگا بر تو باد

چیز شما را از پای داشتن ازار باز داشته است؟ و چه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است:

عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنٍ حَرَامٌ (1)

بالجمله میگوید پدرم پاره کرباس بیاورد و بر چهار قسمت کرد و هر يك را قسمتی بداد و بگرما به اندر شدیم و چون گرمخانه شدیم آهنگ جدم فرمود و گفت: ای فرتوت چه ترا از خضاب بازداشت جدم عرض کرد: من کسی را که از من و تو بهتر بود در یافتم و او خضاب نمیکرد و مقصودش امیرالمومنین علی علیه السلام بود، می گوید: آن شخص از این سخن خشمناک شد چنانکه آثار غضبش را در حمام بدانستیم، پس از آن فرمود: راست گفتمی و خوب کردی از آن پس فرمود ای پیر: اگر خضاب کنی، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خضاب میفرمود، و او از علی علیه السلام بهتر است، و اگر فروگذاری بسنت علی علیه السلام و الصلوة رفته باشی، بالجمله: میگوید: چون از گرما به بیرون شدیم از حال آنمرد پرسش کردیم معلوم شد وی علی بن الحسین و پسرش محمد بن علی علیهم السلام است، که در خدمت پدر بزرگوارش بود

تعیین وقت ذبیحه در کتاب کافی مرقوم است: که حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه میفرمود: که علی بن الحسین علیه السلام باغلامان خود فرمان میکرد: که قبل از طلوع صبح ذبح نمایند و نیز روایت است، که باغلامان خود میفرمود:

(لَا تَذْبُحُوا حَتَّى تَطْلُعَ الْفَجْرُ وَ يَقُولُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا لِكُلِّ شَيْءٍ ۖ)

یعنی: خداوند شب را برای هر چیزی سکون و آسایش مقرر داشته، پس حیوانرا در شب نباید بتعب ذبح در افکند

ابان بن تغلب که راوی حدیث است عرض کرد: فدای تو شوم اگر بیمناک شوم چکنم فرمود:

(إِنْ خِفْتَ الْمَوْتَ فَأَذْبِحْ)

اگر بیم آن باشد که آنحیوان بمیرد و تاصبح مجال نیابد ذبح کن، و هم در آنکتاب مذکور است: که علی بن الحسین علیهما السلام را جاریه بود، که هر وقت امام علیه السلام اراده فرمودی آنجاریه برای آنحضرت ذبح نمودی، و آنحضرت از ذبیحه صید و مناکحه نصارای عرب نهی میفرمود

ص: 70

1- عورت مرد مومن بر گروه گر تا دگان حرام است

در کتاب کافی مسطور است، که حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه میفرمود: که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه چون میتی را بگور در آوردی . این کلمات را بر زبان راندی،

«اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَن جَنْبَيْهِ، وَصَعِّدْ عَمَلَهُ، وَ لَقَّهِ مِنْكَ رِضْوَانًا»(1)

و هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام راقانون آن بود که چون زنی از آنحضرت را حالت فرو نهادن حمل فرارسیدی، فرمان دادی تا آنزنان که در آن بیت حاضر بودند، بجمله را بیرون فرستادند، تا اول کسیکه نگران بعورت باشند نباشند، و هم در فروع کافی از عبدالله بن سلیمان از پدرش مرویست که گفت: در مسجد جای داشتم پس علی بن الحسین علیه السلام در آمد ، و من آنحضرت را چنانکه بایستی بجای نیاوردم ، و آنحضرت را عمامه سیاه بر سر مبارک، و گوشه آن از میان دو کتف همایونش آویخته بود، پس من بامرد دیگر که در نزد من جلوس کرده بود، گفتم : این شیخ کیست گفت: تراچه بود که از این جمله مردم که مسجد در آمدند از هیچکس پرسان نگشتی مگر از این شیخ؟ گفتم: هیچکس را بمسجد ندیدم در آید و او را چنین چهره مبارک و هیئت کریم باشد، از اینروی از وی پرسش کردم ، گفت: همانا علی بن الحسین علیه السلام است پس بر خاستم آنمردو دیگران پپای شدند و در حضرتش انجمن کردیم و سلام فرستادیم ، پس مردی عرض کرد «اصلحك الله ماتری فی رجل سمی امرأة بعینها و قال یوم یتزوجها فهی طالق ثلثا ثم بداله ان یتزوجها ایصلح له ذلك فقال انما الطلاق بعدالنکاح» یعنی چه میفرمایی مردی که زنی را بعینها یعنی بنام و نشان نامزد و خطبه نماید، و بعد از آن در روزیکه اراده شروع داشت قبل العقد گفت: «فهی طالق ثلثاً» این زن سه طلاقه است، آیا این کردار محرم نکاح است یا نیست

امام فرمود: طلاق بعد از نکاح موجب حرمت میشود نه قبل از نکاح بعد الخطبه، ظاهر معنی عبارت این است و ممکن است تعلیقی در آن قائل شویم باین معنی که گوئیم آنشخص بامام علیه السلام عرض کرد پیش از آنروز که بنای خطبه گذاشته باشد از قبیل مذاکره مطلبی از روی ان تعرض بآن عمل چه فرمائی در حق مردی که زنی را بعینها(2) نام برد که هر روزش بعقد نکاح

ص: 71

1- پروردگارا: زمین را در کنارش گشاده گردان ، و کردارش را بالا بر ، خشنودی و رضوان خویش را بد و مرحمت فرما

2- بعینها : بخصوصیات و شخصیات

در آورم سه طلاقه باشد، پس اگر روزی او را عقد نماید آیا طلاق نخست مجزی است، فرمود: «إِنَّمَا الطَّلَاقُ بَعْدَ النِّكَاحِ» یعنی طلاق قبل از عقد معلقاً علی بعدالعقد جاری نیست زیرا که تطلیق(1) فرع بر تقیید است و چون مقید نتواند بود تصور تطلیق در آن صحیح نیست

بالجمله: عبدالله میگوید، من و پدرم بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام شدیم و پدرم این حدیث را در حضرتش بعرض رسانید حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود تو بر علی بن الحسین سلام الله علیه باین حدیث شاهی؟ عرض کرد آری و نیز در فروع کافی این حدیث بروایت دیگر مسطور است و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که هر شوهر دختر یا خواهر علی بن الحسین که بخدمت آنحضرت آمدند ردای مبارک برای او میگسترد و او را بروی جلوس میداد و میفرمود «مَرَحَبًا بِمَنْ كَفَى الْمُؤَدَّةَ وَ سَتَرَ الْعَوْرَةَ» یعنی مرحبا بر کسی که کافه مؤنه و ساتر عورت است کنایت از اینکه گروهی اقدام بمزاجت نکردی وزن بدون شوهری در سرای بماندی پاره نتایج غیر مستحسنة از وی ظاهر میگشت.

در اصول کافی مسطور است، که امام زین العابدین علیه السلام: «میفرمود إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عَمِلَ بِالسُّنَّةِ وَإِنْ قَلَّ» یعنی: بهترین و برترین کارها در حضرت یزدان تعالی آن است که بسنت عمل بشود اگر چندانك باشد، در کتاب عین الحیوة مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود بر شما باد تلاوت قرآن، همانا خدای تعالی بهشت را يك خشت از طلا و يك خشت از نقره بیافریده، و بجای گل مشک بویاو در عوض خاك زعفران و درازای سنگ ریزه مروارید، در آن مقرر داشته، و در جاتشرا بعدد آیات قرآن گردانیده، پس هر کس قرآنرا خوانده باشد، باوی گویند: بخوان و بالارو، و جز پیغمبران و صدیقان هیچکس درجه اش از وی برتر نباشد و از آنحضرت مرویست، که هر کس سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند، خدای دل او را بایمان امتحان نماید. و دیده او را نور بدهد، و خود و فرزندانش بفقیر و دیوانگی مبتلا نشوند، و نیز میفرمود: از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله مرویست، که هر کس چهار آیه اول سوره بقره و آیه الكرسی را تا العلی العظیم با دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر سوره را بخواند، بدی در خود و در مالش نه بیند، و شیطان نزدیک او نیاید و قرآنرا فراموش نکند.

ص: 72

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب خصال از ابومالك روایت کرده است، که حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم مرا از جمیع شرایع این دین خبر گوی فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَهْدِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ» سخن راست و فرمان بعدل و داد و وفای بعهده و پیمان.

پاره سیر ستوده و آداب حسنه و حسن صوت امام زین العابدین علیه السلام

در اصول کافی در ذیل مخاطبات حضرت امام کاظم علیه السلام باهشام بن حکم ازعلی بن الحسین سلام الله علیهم مسطور است، که آنحضرت میفرمود:

مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ وَ آدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ وَ طَاعَةُ وُلَاةِ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ وَ اسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَةِ وَ إِشَادُ الْمُسْتَشِيرِ قَضَاءُ لِحَقِّ النِّعْمَةِ وَ كَفُّ الْأَذَى عَنْ كَمَالِ الْعَقْلِ وَ فِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ عَاجِلًا وَ آجَلًا

یعنی: نشستن بامردمان صالح داعی بسوی صلاح، و آداب و روش دانایان را پیشنهاد ساختن مایه فزونی عقل و طریق نجاج(1) و فرمان پذیری درمان گذاران عادل، موجب اتمام و اکمال عزت و استثمار و انفاق و تصدق فرمودن اموال نشان تمام مروت، و ارشاد نمودن آنکس را که در هر امری ازپی مشورت شود قضاء حق نعمت است، یعنی این نعمتی که خدای تعالی در عقل و کفایت و اراءت و انارت(2) بتو عنایت فرموده و کسان در استشارات برای و رؤیت تو نیازمند شده اند و بدانش تو کف اذیت و آزار میجویند دلیل کمال عقل است و در این کردار بدترا عاجلا(3) و آجلا آسایش مییابد و ممکن است مقصود ازعاجلا راحت در اینسرای، و از آجلا آسایش در آنسرای باشد؛ یا اینکه اگر زود نرسد بعد میرسد یادرت تمام مدت حاصل می گردد

در کتب اخبار مذکور است: که نافع بن جبیر بحضرت امام زین العابدین سلام الله علیه عرض کرد تو با مردمی دون و پست مجالست میفرمایی، فرمود: من با آنان

ص: 73

1- نجاج: رستگاری و پیروزی

2- انارت: افروختن و آشکار کردن

3- عاجلا و آجلا: بشتاب و درنگ

جلوس مینمایم، که دین مراسودمند باشد، یعنی : نگران زیب وزینت صورت ظاهر نیستم وهم نافع روایت میکند که آنحضرت فرمود:

ما أَكَلْتُ بِقِرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا قَطُّ

یعنی: هر گز خود خواستم بسبب قرابتی که مرا با رسولخداى صلی الله علیه و آله است ، مردمانرا بعظمت و حشمت و رعایت خویش ناچار گردانم و اسعاف(1) حاجات خود را خواهنده آیم و نخواستم مردمان بسبب این نسبت بزرگ با من بمدارا و مساهلت(2) روند ، ومعنی باطنی اینست که اتکال(3) بهمین نسبت فقط نمودن و مردمانرا برعایت خویش خواندن برای آنا نست که خوددارای رتبت و مقامی و مراتب و معلوماتی نباشند، و بهمین توسل مردمانرا بتکلف افکند

مجالست بامجدومین در کتاب اصول کافی از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویست : که وقتی حضرت امام زین العابدین علیه السلام بر جماعتی از مجذومین برگذشت ودر اینوقت آنحضرت بر دراز گوش خود سوار و آنجماعت که بمرض جذام(4) مبتلا بودند بخوردن طعام مشغول بودند، چون نگران آنحضرت شدند مستدعی شدند که در تناول آنخوردنی با ایشان مجالست فرماید، سیدالساجدین صلوات الله علیه فرمود نیک بدانید که اگر نه من روزه داشتم استدعای شما را پذیرفتار میشدم و چون بمنزل خود باز شد فرمود تا بدقت طعامی ترتیب دادند، آنگاه آن جماعت را دعوت فرموده در خوان طعام مبارکش فراهم شده بخوردند امام علیه السلام نیز با ایشان تناول فرمود و این کردار از برای آن پپای آورده که قلوب ایشان در هم نشکند و آن گمان نشوند که مگر آنحضرت را از مصاحبت و تغذی(5) بآجماعت نفرتیست

وقتی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام از تسعیر(6) و گرانی مأكولات بعرض

ص: 74

1- اسعاف : بر آوردن حاجت

2- مساهلت : سهل انگاری

3- اتکال : اعتماد و تکیه کردن

4- جذام : خوره : بیماری واگیر ، میکروب آن شبیه بمیکرب سل ، در آسیا و افریقا و برخی از نقاط آمریکا شیوع دارد ، دو قسم است يك قسم آن دارای عوارضی از قبیل بر آمد گهای مسی رنک . در روی پوست بدن می باشد ، که بتدریج تغییر میکندو تبدیل بزخم میشود و قسم دیگر آن توام با فقدان حس برخی از قسمتهای بدن و پوشیدگی پوست بدن از لکه های سفید ، که انگشتان دست و پارافاسد میکند و فعلا قابل معالجه نیست

5- تغذی : غذاخوردن

6- تسعیر : بهاء وارزش

رسانیدند فرمود: «وَمَا عَلَيَّ مِنْ غَلَاظِهِ إِنْ غَلَاظَ فَهُوَ عَلَيْهِ وَإِنْ رَخِصَ فَهُوَ عَلَيْهِ» یعنی: مرا با گرانی جنس چه کار است و چه زیان اگر گران با ارزان است برخداوند است، یعنی هر کس را رزقی مقسوم و روزی مقرر است که بهر حالت خواه گران یا ارزان باو خواهد رسید و بهر قیمت باشد خداوند با و بهره خواهد داد.

در کتاب کافی از ابو حمزه ثمالی مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَّ بِالْأَسْعَارِ مَلَكًا يُدَبِّرُهُ بِأَمْرِهِ» یعنی خدای تعالی عز و جل موکل فرموده است برای نرخ نهادن جنس فرشته را و آن فرشته بهر طور از جانب یزدان فرمان رسد آن نرخ را بپای میدارد، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست: که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه «كَانَ يَرْكَبُ عَلَيَّ قَطِيفَهُ حَمْرَاءَ» یعنی بر قطیفه سرخ بر می نشست، گویا مقصود آنست که بر روی مرکوبش پارچه سرخ بر میکشده است.

از ابو حمزه ثمالی مرویست که علی بن الحسین سلام الله علیهما را در حالت قعود یافتم بدانگونه که یکپای مبارکش را بر فراز اران مبارکش بر نهاده بود، عرض کردم مردمان از اینگونه نشستن کراهت ورزند و گویند این جلسه پروردگار است.

«فَقَالَ إِنِّي إِنَّمَا جَلَسْتُ هَذِهِ الْجِلْسَةَ لِلْمَلَاكَةِ وَالرَّبُّ لَا يَمَلُّ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»

فرمود: همانا اینگونه نشسترا برای رفع خستگی و ماندگی بپای برم و پروردگار تعالی را خستگی نباشد و هم به پینگی و خواب ربائیده نشود.

این بنده حقیر گوید چون تأمل کنیم و معیار عقول و مدرکات مردم آنروزگار را بازدانیم معلوم گردد که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین را از مصاحبت مردم عصر چه زحمتهای بوده است که مانند ابوحمزه ثمالی که از اصحاب خاص آنحضرت است به اینگونه کلمات مبادرت نماید و هر چند خود او این عقیدت نداشته باشد، لکن این مطالب سخیفه (1) چندان شایع باشد، که از نقل آن عقاید اجتناب نداشته اند، با اینکه

ص: 75

قریب یکصد سال از عهد حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه علیه و آله بر گذشته و مردمان باچنان پیغمبر و چنان ائمه معاصر و محشور بوده اند، و یکسره از مواعظ و مقامات ایشان بهره ور و دانا بوده اند و از مراتب توحید و تقدیس و تسبیح خداوند تعالی میشنیده اند، در حقیقت این جلوس حضرت سید سجاد سلام الله علیه نیز برای آنست که از آنحضرت بپرسند و رفع پاره ای شبهات آنمردم را فرموده باشند و این خود یکنوع معجزه ایست چنانکه چون اگر در اغلب افعال ائمه هدی سلام الله علیهم از روی بینش تأمل رود همینگونه مقاصد و مصالح متصوره وجود است

از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست که حضرت امام زین العابدین چنان بسکون و وقار و خضوع و خشوع راه میسپرد که بر فراز سرش مرغی ایستاده باشد و بهیچوجه بیمین و شمال(1) توجه نمیفرمود و این کلام دلالت میکند بر کمال و قروطمأنینه و سکون و عدم بیم از مخلوق و نهایت خوف از خالق، و نیز در خبر است:

که چون آنحضرت در کوچه عبور دادی و در وسط راه بر کلوخی نگران شدی، از دابه خویش فرودشدی و راه را زسنگ و کلوخ پاکیزه داشتی. و هم چون راه سپردی، هرگز دستهای مبارکش از رانهای مبارکش تجاوز نمیکرد، یعنی چنان سکون و آرامی راه می سپرد، و خویشتن را جمع میفرمود که هیچ آثار خودنمایی و کبر مشهود نمیگشت.

در کتاب علل الشرایع و الاحکام از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که فرمود: هرگاه در میان شما پیشوایان جور پدید باشند بحکومت آنها کار کنید، و خودتانرا مشهور مسازید یعنی برخلاف آنها کار مفرمائید، تابآن عمل مشهور شوید و مخالفت شما آشکارا و مقتول گردید، و اگر بحکم ایشان کار کنید برای شما بهتر است

در بحار الانوار از حضرت سیدالساجدین علیه السلام مرویست که میفرمود:

« لَمْ أَرْ مِثْلَ التَّقَدُّمِ فِي الدُّعَاءِ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيْسَ تَحْضُرُهُ الْإِجَابَةُ فِي كُلِّ وَقْتٍ »

یعنی: هیچ چیز را ندیده ام مثل تقدم و پیشی جستن در دعاچه همه وقت برای

ص: 76

بنده اجابت دعای حاصل نمیشود یعنی همیشه قبل از وصول بلا و حاجت باید در پیشگاه حضرت احدیت بدعا و عرض نیاز پیشی جست و پیش از صدور صوا در و حدوث حادثه در دعا مشغول بود در کتاب اصول کافی مرویست ، که در حضرت ابی الحسن سلام الله علیه از حسن صوت سخن میرفت ، فرمود: چنان بود که علی بن الحسین علیهما السلام قرائت قرآن میفرمود : و بسا میشد گذرنده از آنجا بگذشتی و از صوت مبارکش مدهوش میگشت

«وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حَسَنِهِ»

و اگر امام از مراتب معنویه صوت و قرائت خویش بخواهد چیزی آشکار کند ، از کمال حسن و لطف آن گوش و مغز مردمان هیچ نتواند برتافت .

راقم حروف گوید: چون حقیقت ائمه هدی سلام الله علیهم با دیگر کسان یکسان نیست و آنرو حی که در هیکل مبارک ایشان جای گرفته، غیر از ارواح دیگرانست گاه ایشان ، و در آن عوالم مجرده که بایشان اختصاص دارد و در آنمراتب که سیر گاه ایشان و در آن عوالم مجرده که بایشان اختصاص دارد سیر میکنند ، سپردن از عوالم این بشر و این عناصر ، و معالِم و مدارک است ، اینست که اگر بخواهند حقیقت خویش جلوه فرمایند هیچ آفریده را نیروی دریافت آن نخواهد بود ، و اگر جز این بودی این معجزات و خوارق عادات نمودار نبود و این هیکل و این روح که ما بدان ساخته ایم قابل اینمراتب نیست ، بلکه آن جنبه دیگر است ، و بآن جنبه سیر عوالم دیگر مینمایند که مدرکات و افهام و اوهام ما بهیچوجه نیروی شناسائی آن نخواهند داشت و خدای قادر برای اینکه این نوع بشر بتوانند ادراک پاره ای مقامات بنمایند امام علیه السلام را دارای دو جنبه گردانیده است تا باین جنبه با مردمان آشنائی توانند جست چنانکه قرآن کریم را باینحرف پوشش ساخت تا مردمان طاقت حمل آن نتوانند یافت وگرنه کدام گوش را طاقت حمل کلام خالق تواند بود و این چنان باشد که مثلاً آدمی چون بخواهد پاره ای حیوانات و دواب(1) را از بعضی مقاصد و اراده خویش بفهماند تا بهر طوریکه ببايد بگرداند یا ساکن گرداند ، یا چیزی بخوراند یا بترساند و برماند اصواتی و کلماتی

ص: 77

مثل پاره نقر(1) و صغیر(2) یا عبارات دیگر وضع مینماید، و بآن آلت مقاصد خویش را در لف(3) آنحروف و اصوات در بواطن بهایم جای میدهد تا بتوانند حمل کنند و اگر نه اگر بخواهند با مثال آن کلمات و عبارات که با اشباه خود مرعی(4) و معمول میدارند حیوانات را بفهمانند هرگز ممکن نخواهد شد، حالت امام علیه السلام نیز با نوع بشر همین است و این جنس را عبارات و اشاراتی که اندازه طاقت عقول و مدرکات ایشان است میخوانند و میرانند و مینمایند و همچنین خویشترا در قالب و پوششی که باندازه نیروی تحمل و طاقت ایشانست بایشان نمودار میکنند و اگر بخواهند پرده بر گیرند و چنانکه نمایش جویند و چنانکه بایست گذارش فرمایند تمامت آفریدگانرا نیروی دیدن و شنیدن نخواهد بود بلکه بجمله از هم بریزند و تباه کردند و این بدیهی است که مثلاً آنطور که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا دیگر ائمه هدی سلام الله علیهم بر امثال حضرت(سلمان) و(ابوذر) و(مقداد) و دیگر اصحاب کبار رضی الله عنهم چهره مینمودند، با ایشانرا میشنودند یا نظاره میدادند، دیگر مردمانرا بهره نمی افتاد، چه دیگر انرا آن صفوت(5) سجیت و مقام و مرتبت قسمت نیفتاده، و اینکه مثلاً «اویس قرن» رضی الله عنه از چهره و شمایل مبارک رسول خدای یاد میکرد، با اینکه سعادت ملاقات نیافته بود، نه آن بود که داستان از غیب کند، بلکه از آن بود که آنحضرت بچهره دیگر بدو نمودار، و او بنظر دیگر از جمال مبارکش صلی الله علیه و آله بهره دار بود.

بتقریبی در حدیثی رفته ام که تنی از اصحاب در خدمت یکتن از ائمه سلام الله علیهم عرض کرد، همیخواهم از تکلم و صوت اهل بهشت بشنوم فرمود: ترا آنقدرت و استطاعت نباشد، چندان ابرام و الحاح(6) کرد، که آنحضرت نطق مبارک بر گشود، و بزبان و بیان و صوتی دیگرگون آنمرد را فرا گرفت، فوراً ویرا حالت بگشت، و عروقتش همیخواست از هم متلاشی گردد و مدهوش بیفتاد و چون بخویش پیوست، امام علیه السلام فرمود: نه آنست که ترا گفتم طاقت نیاوری؟.

ص: 78

1- نقر: نواختن

2- صغیر: صوت: آواز مرغ

3- لف: در میان

4- مرعی: رعایت کردن

5- صفوت: پاک و پاکیزه

6- الحاح: زاری و خواری

و همچنین گاهی پاره اصحاب را بدیگر گون چهره نمودند: و دیگر گونش فرمودند و خدا میداند که ایشانرا چند هزاران چهره ها و نطقها و بیانهها و نمایشها و نشانهاست قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح میگوید: مردی بحضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام شد، و عرض کرد: مرا بآن فضل و فضیلت که خدای از بهر شما مقرر داشته حدیث فرمای امام حسین علیه السلام فرمود:

«إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ حَمْلَهُ»

تراتب و طاقت شنیدن و حمل کردن آن نیست، عرض کرد: یابن رسول الله مرا نیروی احتمال باشد، بامن حدیث فرمای، پس حسین علیه السلام بحدیثی او را حدیث فرمود و هنوز آنحضرت از حدیث خویش فراغت نیافته بود، که موی سر و ریش آنمرد سپیدی گرفت و حدیث رافراموش کرد امام حسین علیه السلام فرمود

ادركته رَحْمَةُ اللَّهِ حَيْثُ نَسِيَ الْحَدِيثَ (1)

و هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست: که چند تن حضرت امام حسین علیه السلام شدند، و عرض کردند: یا ابا عبدالله ما را بآن فضل و فضیلت که خدای مخصوص شما گردانیده حدیث فرمای، فرمود شماها طاقت نیاورید و حمل نتوانید عرض کردند: ما حمل توانیم و ایشان سه تن بودند، فرمود اگر برآستی سخن کنید دو تن دوری گیرید، و یکتن گوش بحدیث دهد، و اگر او توانست حمل نماید شما را حدیث فرمایم، پس دو تن بر کنار شدند، و برای یکتن لب بحدیث بر گشود، و آنمرد بناگاه مبهوت و هار (2) و متحیر و طایر العقل با چهره دیگرگون برخواست و برفت، و آندو رفیقش باوی سخن کردند، هیچ پاسخی برای ایشان نیاورد، و بهمان حالت منصرف شدند، و چون گوشها نتواند استماع پاره ای فضایل ایشان کند، در سایر فضایل نفسانی و مخائل (3) ایشان بدیهی است چه حالت خواهد داشت، پس معلوم میشود همان طور که فرموده اند، ما بقدر توانائی و ادراك عقول مردمان سخن میکنیم

ص: 79

1- آنچنان رحمت و بخشایش او را در یافت، که آن داستان و حدیث را از خاطر خویش ببرد

2- هار: مبهوت و حیران

3- مخائل محاسن و نیکیهها

در سایر مسائل نیز بر اینگونه نمایش و بهر عالمی بطریقی گذارش گیرند.

در کتاب مجمع البحرین در پایان لغت «لغی» میگوید «سمعت لغاتهم» یعنی اختلاف کلام ایشانرا شنیدم و از این است حدیثی که از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست:

«إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَيْهِمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ وَفِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبِهَا وَأَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ»

یعنی: خدایا دو شهر است یکی در مشرق جهان و دیگری در مغرب عالم و برگرد این دو شهر دیوار و باره آهنین است و هر یک از این دو بارو را هزار بار هزار لنگه و تخته در است، در این دو شهر هفتاد هزار بار هزار لغت یعنی زبان و سخن است که هر یک را بر خلاف زبان آن دیگر تکلم میشود و من تمامت این لغات و السنه مختلفه را میدانم صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و اولاده اجمعین، کاش دیده عقل و نظر دانش در این اخبار و آثار درست بنگرند و حقیقت باز دانند، و از این اخبار و آیات معلوم میشود که اگر شیوع شبستان علوم ایزدی از جنس نامردم بودندی هرگز استعداد صد هزار یک این مقامات را در هزاران قرنها نیافتندی، بدا بر حال این مردم کوتاه بین که از کمال قصور دانش و نهایت حمق و بلاهت گمان همیبرند، که این نوع مقامات و مراتب را در باره ائمه هدی باورد داشتن نوعی از غلو و مبالغه و رز بدنست، هیچ نیست مگر از تاری مرآت قلوب مظلومه (1) خودشان که همیگویند: امام نیز چون ما مخلوقی است پس متصف ببعضی صفات داشتن بیرون از درجه مخلوقیت است، اما ندانند مخلوق با مخلوق بسا امتیازات بیرون از حد و حصر دارد، اگر چنین نیست پس از چه بایستی هیکل مبارک پیغمبر خدا را سایه نباشد و مظهر پاره صفات باشد که در نوع بشر ممکن نباشد، خداوند بفروغ انوار ایزدی قلوب را از زنگ اوهام ضلالت انجام پاک و روشن فرماید

بالجمله: این رشته نه بآن عرض و طول است که باین نامه ها گنجایش، و از این خامه ها گذارش گیرد، مع الحدیث سائل بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کرد مگر

ص: 80

نه آن بودی که رسول خدای صلی الله علیه و آله مردمان را نماز میگذاشت، و صوت مبارکش را در قرائت قرآن بلند میفرمود، یعنی از چه روی این حالت بر شنوندگان چیره نگشت، فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَحْمِلُ النَّاسَ مِنْ خُلُقِهِ مَا يُطِيقُونَ

یعنی: رسول خدای صلی الله علیه و آله چنان بود، که مردمان را باندازه طاقت و پیروی احتمال از خلق خویش بهره میافتاد، یعنی هر کس را بفراخور استعداد و اندازه قابلیت و طاقت ظرفیت بهره و نصیب میرسید و از این کلام نیز بیان مذکور معلوم میگردد و البته هر وقتی بر حسب ملاحظه حالت تکلیفی و منهجی مشخص و مقرر میگردد، چنانکه معاصرین رسول خدای را در آن اوقات که آغاز اسلام و دعوت جهانیان بدین ملک علام بودی هنوز آن استعداد نبود که در زمان ائمه هدی سلام الله علیهم بدست بود، اینست که هر يك از این پیشکاران کارگاه آفرینش و شموع محفل بینش در زمان خود بنهجی مخصوص و شیمتی (1) علیحده نمایش گیرند و مردمانرا گذارش فرمایند، و گرنه همه نور واحدند و افعال همه یکسان است، گاهی از دیدار جبرائیل مدهوش شوند گاهی هزاران جبرئیل را در دبستان تعلیم تربیت، فرمایند گاهی هزاران اسرافیل و میکائیل را در بحار جلال و جمال متحیر و مبهوت گردانند.

در بحار الانوار مرویست: وقتی تنی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعرض رسانید ایفرزند رسول خدای همانامن ترا سخت دوست میدارم

فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُحَبَّ فِيكَ وَأَنْتَ لِي مُبْغِضٌ

فرمود ایخدای پناه میبرم بتواز آنکه مرا در راه تو دوست بدارند، لیکن در حضرت تو مبغوض باشم

وقتی از یکتن از کنیزکان آنحضرت از آداب ستوده و اخلاق حمیده، حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسش کردند گفت: حدیث بطول آورم یا مختصر گذارم؟ گفتند مختصر گوی گفت در این مدت هرگز در هیچ روزی از برای آنحضرت طعام نیاوردم

ص: 81

و در هیچ شیئی جامه خواب برای آنحضرت نگسترده، یعنی همیشه صائم النهار وقائم الليل بود و چنان بود که هر وقت که حضرت امام زین العابدین علیه السلام طلبه علوم را مینگریست میفرمود «مَرَحَبًا بِوَصِيَّتِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» یعنی: مرحبا بآنچه رسول خدای وصیت نهاد، و بانانکه وصیت او را در تعلیم و تعلم رعایت مینمایند آنگاه می فرمود:

«إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَيْهِ عَلَى رَطْبٍ وَلَا يَأْسِي مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا سَبَّحَتْ لَهُ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السَّابِعَةِ»

یعنی همانا کسیکه در طلب علم از منزل خویش بیرون شود پایهای خود را بر هیچ تر و خشکی نمیگذارد، مگر اینکه تسبیح میگذارند خدایرا تا آفریدگان زمین هفتم برای ثواب و سود او.

حلم و جود و صبر و گرم حضرت امام زین العابدین صلوة الله و سلامه علیه

از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که میفرمود:

مَا أَحَبُّ أَنْ بَدُلَّ لِي نَفْسِي حُمْرَ النَّعَمِ وَمَا تَجَرَّعْتُ مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ لَا أَكُلُّ فِي عَلَيْهَا صَاحِبِهَا

«حمر النعم» اسم آن است، ولی متعلق است بعامل مقدر تاخیر آن باشد.

وباء در بذل بمعنی بدل است، و در اینجا امام علیه السلام بمناعت طبع و جود و جودت طبیعت خود اشارت، و بکمال حلم و بردباری خود خبر میدهد، و میفرماید که من دوست ندارم که نعمت های بزرگ و جزیل (1) دریابم و اندک ذلتی بر نفس خویش باز پذیرم با وجود این چون از کسی بخشم روم و مکافات او لازم باشد، ذلت فرو خوردن جام زهر آلود خشم و مکافات نکردن را بر خود هموار کنم

و در خبر دیگر نیز در بحار الانوار و کشف الغمه رسیده است «ما یسیرنی» و بحديث «مَا أَحَبُّ لِي بِنَصِيئَتِي حُمْرَ النَّعَمِ» علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار میفرماید در این کلام بلاغت نظام ممکن است نعم یا بکسریا بفتح و واحد انعام که چهار پایان است

ص: 82

1- جزیل: بزرگ

و آنها را باعتبار آنکه از حیثیت اکل لحوم آن مایه لذت نفس میشود و اگر بمعنی نعمت باشد که معنی آن مشخص است.

راقم حروف: گوید: اگر چه در بحار الانوار این کلمات بجمله دریک روایت مسطور است و علامه مجلسی نیز در اتصال آن اشارت و تعبیری فرموده، لیکن چنانکه در بعضی کتب مرقوم است احتمال میرود که دو حدیث باشد «وَمَا تَجَرَّعَتْ جُرْعَةً» الی آخرها علیحده باشد والله اعلم.

و دیگر از امام زین العابدین علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ جُرْعَةُ غَيْظٍ يَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ يَرُدُّهَا بِصَبْرٍ»

یعنی: رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین راه و طریق به پیشگاه خدای عزوجل دو جرعه است، که بپایست در نهایت میل و شوق فرو برد. نخست جرعه غیظ است که بدستاری حلم و بردباری باید بازگردانید، و دیگر جرعه مصیبت و مایه است که بدست آویز صبر و صبر و شکیبائی باید فرو خورد، و از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویست که علی بن الحسین علیه السلام میفرمود: «إِنِّي لِيُعْجِبُنِي الرَّجُلُ أَنْ يَدْرِكَهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ» یعنی مرا بشگفتی افکند مردی که هنگام غضب حلم و بردباری او را دریابد، و مقصود اینست که چون اینحالت با آنحالت منافات و ضدیت دارد؛ از این روی چون توفیق برای کسی حاصل شود سخت مستحسن و محل تعجب و مسرت است.

و دیگر ابوحمزه شمالی از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه حدیث میکند که فرمود: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ، فَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: وَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا، وَ نُعْطِي مَنْ حَرَمَنَا، وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا، فَيَقَالُ لَهُمْ: صَدَقْتُمْ، ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» یعنی: چون روز قیامت فرا رسد، خدای آفریدگان نخستین و واپسین را فراهم گرداند در یک زمینی، بلند آنگاه آواز کننده ندا کند، کجا هستند اهل فضل و دانش پس جماعتی از مردمان برخیزند، این هنگام فرشتگان با ایشان ملاقات نمایند و با ایشان میگویند: فضیلت شما چیست؟ جواب گویند: ما در دارد نیا با هر کس که از ماقطع معاشرت و مؤانست

میکرد اتصال میجستیم، و هر کس ما را محروم میداشت، باوی بعطیت میرفتیم و از هر کس با ماستم میرفت بعفو و گذشت کار میکردیم چون این سخن گویند: با ایشان میگویند سخن براستی گذاشتید در بهشت اندر شوید.

در نیکی وز زیدن با هر کس در کتاب روضه کافی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست: که فرمود پدرم دست مرا بگرفت آنگاه فرمود: ایپسرك من همانا پدرم محمد بن علی دست مرا بگرفت چنانکه من دست ترا بگرفتم، و فرمود: پدرم علی بن الحسین علیهم السلام دست مرا گرفت، و فرمود: «يَا بُنَيَّ افْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ كُنْتَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ، وَإِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ فَاعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَاقْبَلْ عُذْرَهُ» یعنی: ای پسرک من کار نیکی و خیر گذار، و با هر کس از تو از در طلب نیکی بر آید نکوئی کن پس اگر آنکس اهل و سزاوار نکوئی باشد، تو کار بجاء بموقع کرده باشی، و موضع آنرا در یافته خواهی بود و اگر در خور نباشد تو خود اهل آن باشی و اگر مردی ترا دشنام گوید از سوی راست تو آنگاه از جانب چپ تو در آید و در اعتذار، گراید عذرش بپذیر و جریرتش (1) نادیده بگیر

و از کلمات امام زین العابدین علیه السلام است: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ» یعنی برای ایمان صبر و شکیبائی بمنزله راست از بدن، و نیست ایمان برای کسیکه او را صبر نباشد، چه اگر آدمی را برصوا در روزگار و مقدرات پروردگار قهار صبر نباشد، لابد در ملاقات حوادث پریشان گردد و نا سپاسی پیش گیرد و ایمانرا از میان بر گیرد.

و دیگر از ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام مرویست: «قَالَ: الصَّبْرُ وَالرَّضَا عَنِ اللَّهِ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ وَ مَنْ صَبَرَ وَ يَرْضَى عَنِ اللَّهِ فِيمَا قَضَى عَلَيْهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ لَمْ يَقْضِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ» یعنی شکیبائی و رضای بر قضای خدا راس طاعتهای خدائست، و هر کس صبوری نماید و خوشنود باشد، از خدای در آن حکمی که بروی رانده، خواه دوست داشته باشد یا بروی مکروه نماید، خدای عز و جل حکم نمیکند بروی در چیزی که محبوب یا مکروه باشد مگر بر چیزی که بر خیر و خوبی او باشد

ص: 84

عیسی بن عبدالله روایت کرده است که عبدالله را حالت احتضار آشکار شد، و وامخواستنش فراهم شدند و مطالبه مال همی نمودند، عبدالله گفت: مرا مالی نیست، لکن بهر يك از دو پسر عم من علی بن الحسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر خواستار باشید، خوشنود و برخوردار میشوید، طلبکاران گفتند: عبدالله بن جعفر دارای ملك و مال و خواسته آراسته است، و علی بن الحسین سلام الله علیهما را مال بدست نیست اما صادق القول و درست سخن باشد، و ما او را بهتر دانیم و دوست تر شماریم، پس عبدالله یکبار بخدمت آنحضرت فرستاد و آنداستان پیام کرد، آنحضرت با آنجماعت فرمود: این مال را از بهر شما بموعده ضمانت کنم، و با اینکه آنحضرت را غله نبود، آنجماعت عرض کردند راضی هستیم و آنحضرت ضمانت گرفت و چون زمان غله فرا رسید، خدای مال و خواسته مر آنحضرت را مقرر و مقدر فرمود و آن دین را بگذاشت

وفات طفل آنحضرت ابراهیم بن سعد روایت کرده است که وقتی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مجلس شریف خود جای داشت، و جمعی در حضرتش حضور داشتند، بناگاه از سرای آنحضرت بانگ ناله و مصیبتی برخواست، آنجناب بدا نسوی شد و دیگر باره بمجلس بازگشت، عرض کردند: آیا این ناله از پی حادثه بود؟ فرمود: آری، پس عرض تعزیت دادند، و از شکیبائی آنحضرت شگفتی گرفتند، فرمود: «أَنَا أَهْلُ بَيْتِ نَطِيعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا نُحِبُّ وَ نَحْمَدُهُ فِيمَا نَكْرَهُ» یعنی: شایسته ما اهل بیت آنست که اطاعت کنیم خدایا در آنچه دوست میداریم، و سپاس گذاریم او را در آنچه مکروه می شماریم یعنی در همه حال بباستی راضی و شاکر و صابر باشیم

عتبی(1) میگوید: علی بن الحسین باپسرش سلام الله علیهم فرمود:

يَا بَنِي اصْبِرْ عَلَى النَّوَائِبِ وَلَا تَتَعَرَّضْ لِلْحُقُوقِ وَلَا تُحِبِّ أَخَاكَ الَّتِي الْأَمْرُ الَّذِي مَضَرَّتْهُ عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِنْ مَنَفَعَتِهِ لَهُ .

ای پسرک من بر نوائب(2) و مصائب صبوری کن، و متعرض حقوق کسان مباش،

ص: 85

1- عتبی: بضم العين وسكون التاء . مردی شاعر و ادیب از اهل بصره بود؛ روایات و حکایات بیشماری از دوران عرب ذکر نموده، و بیشتر تاریخش متوجه بنی امیه و آباء آنها میباشد و سرانجام بدست «عبدالله بن زبیر» در مکه کشته شد.

2- نوائب- جمع نائبه: مصیبت و گرفتاری

واجبات مکن برادر خویش را در کاریکه زیان آن بر تو بیشتر است، از سود آن برای او، وهم وقتی یکی از کودکان آنحضرت در چاهی بیفتاد، واهل مدینه از آن احدوثة(1) در جزع و فزع شدند، تا گاهی که آن طفل را از چاه بر آوردند و آنحضرت در محراب عبادت مشغول و همچنان در آنحال بود، پس از آن بحضرتش معروض داشتند، فرمود عه بر این مستشعر(2) نشدم، چه با پروردگاری بزرگ بمناجات بودم

در خبر است که وقتی آنحضرت در میان اصحاب کبار نشسته، ناگاه حسن بن حسن در آمد، و در خدمت آنحضرت بسی جسارت ورزیده و آنحضرت ساکت بود، و چون شب در آمد بسرای حسن در آمده ازوی معذرت همی خواست، و حسن بیرون شده از کمال خجالت ملازمت خدمتش را نموده هر دو آن شروع بگریستن نمودند، چندانکه هر کس حاضر بود برایشان ترحم نمود، پس از آن حسن عرض کرد: سوگند باخدای که از این پس در کاری که ترامکروه باشد اعاده نجویم، امام علیه السلام فرمود:

«وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا قُلْتُ لِي(3)»

ابن جوزی(4) در کتاب تذکره خواص الامة في معرفة الاثمه گوید: وقتی مردی بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام آمده عرض کرد: فلان شخص در حق تو چنین و چنان گفت، فرمود: برخی تانزد او شویم، و آنمردگمان همیکرد که آنحضرت او را از پی یاری همراه میبرد و چون آنمرد را نزدیک شد، امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ كَانَ مَا قُلْتَ فِي حَقِّكَ فَغَفَرَ اللَّهُ لِي وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ»

اگر آنچه در حق من گفתי براستی است خدا مرا بیامرزد، و اگر بیا ظل است خداترا بیا مرزد

و دیگر در خبر است که وقتی آنحضرت از مسجد بیرون شده میگذشت، مردی او را ردیف شده آنحضرت را بد همی گفت، غلامان آنحضرت خواستند باو صدمتی برسانند فرمود او را بحال خود گذارید آنگاه باوی

ص: 86

1- حدوثة : سخن و حدیث

2- مستشعر : دانا

3- همانا : ار آنچه در باره من سخن راندی در گذشتم

4- ابن جوزی : مردی دانشمند و مورخ بوده کتاب « تذکره خواص الامة » را در ذکر خصائص ائمه علیهم السلام از او است در سال (654) در دمشق وفات یافته در کوه (قاسیون) مدفون گردید.

فرمود ماستر الله عنك من امرنا اكثر خدای آنچه از کارهای ما را از تو پوشیده داشته بیشتر از آنست که تو بدانید بگوئی و بر تو آشکار باشد، پس از آن فرمود «الْك حَاجَةٌ تُعِينُكَ عَلَيْهَا» آیات را حاجتی باشد تا بر انجام آنرا اعانت کنیم؟ آنمرد بسیار شرمسار شد، آنحضرت کسانی سیاه هر دو گوشه و هر دو سر علم خود را بر روی او افکنده هزار در هم نیز باوی عطا فرمود، و از آن پس هر وقت آنمرد آنحضرت را میدید عرض میکرد گواهی میدهم که توفزند رسول خدائی.

ابن ابی الدنیا(1) حدیث کرده است وقتی جماعتی در حضرت زین العابدین سلام الله علیه حضور داشتند، یکتن از خدام بشتافت و کبابی از تنور بیرون آورده با سیخ کباب بحضور مبارك آورده طفلی از آنحضرت در خدمتش حضور داشت سیخ کباب از دست خادم فروافتاده بآن کودک رسید و ساعت بمرود، خادم سخت پریشان گردید امام علیه السلام بدو نگران شده فرمود:

أَنْتَ لَمْ تَتَعَمَّدْ هَذَا أَنْتَ حُرٌّ لَوْجِهَ اللَّهِ تَعَالَى

تو اینکار نه بعمد کردی تو در راه خدا آزاد باشی، آنگاه فرمان داد تا کودک را در خاک کردند و آنحضرت میفرمود

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ إِذَا غَضِبَ وَ مِنْ طَاعِهِ الشَّيْطَانِ إِذَا حَرَدَ

یعنی: نزدیکتر بغضب و عقاب خدای وقتی است که غضب بر آدمی مستولی گردد و نزدیکتر حالت باطاعت شیطان وقتی است که شخص از مردمان اعتزال جوید، یعنی: در حالتیکه انسان غضبناک گردد، نزدیکترین حالتی است بگرفتار شدن بعقاب و عذاب خدای، چه در آنحالت پاره افعال از آدمی ناشی میگردد که موجب عذاب یزدان میشود و در آنحالت که آدمی بآن اندیشه شود که از جهانیان عزلت جوید و از نیک و بد و سود و زیان بیخبر ماند، شیطان خوشوقت میشود و در حقیقت بمیل او اطاعت شده است

در فضیلت اهل فضل و صبر و حلم در کتاب کشف الغمه از ابو حمزه ثمالی مأثور است: که علی بن الحسین (علیه السلام) میفرمود «اذا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ لِيُقِيمَ أَهْلَ الْفَضْلِ

ص: 87

1- ابن ابی الدنیا: استاد «المکتفی بالله» که در هنگام خردیش او را آموزگار بودی، و او را تالیفات بیشماری است، از آنها کتاب «الفرج بعد الشده» که مورخ مشهور «سیوطی» آنرا خلاصه کرده بنام «الارج فی الفرج» نامیده در سال (381) وفات یافت

فيقوم ناس من الناس فيقال انطلقوا الى الجنة فتلقاهم الملائكة فيقولون الى اين؟ فيقولون الى الجنة قالوا قبل الحساب قالوا نعم قالوا ومن انتم قالوا اهل الفضل قالوا و ما كان فضلكم قالوا كنا اذا جهل علينا حلمنا و اذا ظلمنا صبرنا و اذا اسيئنا لنا غفرنا قالوا ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملين ثم يقول ينادى مناد ليقيم اهل الصبر فيقوم ناس من الناس فيقال لهم ادخل الجنة فتلقاهم الملائكة فيقال لهم مثل ذلك فيقولون اهل الصبر قالوا: و ما كان صبركم قالوا صبرنا انفسنا على طاعة الله وصبرناها عن معصية الله قالوا: ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملين ثم ينادى ليقيم جيران الله في داره فيقوم ناس من الناس وهم قليل فيقال لهم انطلقوا الى الجنة فتلقاهم الملائكة فيقال لهم مثل ذلك قالوا: و بما جاورتهم الله في داره قالوا كنا نتزاور في الله نتجالس في الله و نتبادل في الله قالوا: ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملين»

يعنى: چون روز قیامت بر پاشود در عرصه محشر ندا کند نداکننده که هر آینه اهل فضل بر پای ایستند، پس دسته از مردمان بایستند بایشان میگویند که بسوی بهشت راه بر گیرید و در عرض راه فریشتگان ایشانرا باز نگرند و پرسش کنند که کدام سوی میشود در جواب گویند بسوی بهشت میشویم، گویند پیش از حساب و شمار گویند آری فریشتگان گویند شما کدام جماعت هستید؟ در پاسخ گویند اهل فضل هستیم، گویند فضل و فضیلت شما چه بود، گویند ما رادر دار دنیا آن حالت بدست بود که اگر با ما از در جهل و جهالت رفتار میکردند بحلم و علم کار میکردیم و اگر بر ما ستم میراندند شکبیا بودیم و اگر با ما بدی و اسائت(1) بیای میبردند بعفو و گذشت میرفتیم.

اینوقت ملائکه با ایشان گویند به بهشت اندر شوید، چه اجر و مزد عاملان نیکو باشد، از آن پس منادی ندا کند اهل صبر و شکیبایی بر پای شوند و جماعتی از مردمان بیای شوند و بایشان خطاب میشود که در بهشت اندر شوید، پس فرشتگان ایشانرا ملاقات نمایند و همانگونه پرسش نمایند در پاسخ گویند ما اهل صبر هستیم و آنمردم هستیم که بشکیبایی روزگار نهادیم، گویند صبر شما چگونه بود؟

آنجماعت گویند نفوس خویشرا بر طاعت خدا صبوری دادیم یعنی: در زحمت و ریاضت و عبادت و ارتکاب معروف و اجتناب از منکر شکیباداشتیم و از معصیت خدا

ص: 88

نیز صبوری دادیم، یعنی چون نفس بشر مطلقاً طالب معاصی و لذات نفسانیه است و عبادات و ریاضات و اطاعت و نباهت مایل نیست ماکار بعکس کردیم و در هر دو مسئله که برخلاف نفس اماره بود خویشترا صبوری دادیم، پس ملائکه با ایشان گویند در بهشت در آئید، همانا اجر عاملان و مزد کارکنان خوب و نیکوست، پس از آن منادی ندا کند که باید آنانکه مجاوران و همسایگان خدای بوده اند در خانه او بر پای شوند پس جوقه (1) مردم بر پای شوند، لکن اینجماعت اندک هستند آنگاه با ایشان خطاب کنند که در بهشت در شوید، پس ملائکه ایشانرا دیدار کنند و همانگونه سخن نمایند.

آنجماعت در جواب گوینده مجاوران خدای هستیم، گویند چگونه مجاور بودید خدایرا در خانه او؟ گویند از اینکه تمامت حرکات و سکنتات ما برای خدا بود هر کس را زیارت کردیم بخدای نظر داشتیم و با هر کس مجالست نمودیم در راه خدای بود و هر چه بذل نمودیم در کار ثواب و راه خدای بود فرشتگان گویند درون جنت شوید همانا مزد نیکوکاران نیکوست، در خبر است که وقتی یکی از فرزندان حضرت امام زین العابدین علیه السلام وفات کرد و هیچ اثر جزع و فزع در آنحضرت مشاهده نکردند، و از اینحالت پرسش نمودند فرمود این امر را ما متوقع هستیم و چون روی داد اظهار کراهت نمی کنیم، یعنی بر هر کس مرگ نوشته شده و در هر جنبنده منتظر مرگ بیاید بود و چون امریست محتوم و بیگمان بر هر کسی فرود بخواهد گردید، پس همواره مترصد (2) و متوقع بیاید بود و با این صورت چه کراهتی باید داشت زیرا که کراهت از چیزیست که آدمی بوصول آن آگاهی نداشته باشد

بخشیدن عباى خز را سراى بیرون شد در بحار الانوار مرویست که روزی حضرت سید سجاد علیه السلام از و عباى خز معلمی بر تن مبارک داشت و سائلی بآنحضرت متعرض شده و بآن مطرف (3) خز در آویخت و آنحضرت بگذشت و جامه بدو بگذاشت و قانون امام زین العابدین علیه السلام چنان بود که در فصل زمستان خز را خریداری میفرمود و چون تابستان میرسید و حاجتی بآن نبود میفروخت و بهایشرا تصدق میفرمود

از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مأثور است: که در مدینه مردی بطلال (4) بود

ص: 89

1- جوقه : دسته ، گروه

2- مترصد: در انتظار

3- مطرف : ردائی از خز

4- بطلال : یاهو گو و بیکاره

که بهزل و مزاح خود مردم مدینه را بخنده همی آورد؛ وقتی گفت این مرد یعنی علی بن الحسین علیهما السلام مرمانده و عاجز گردانیده و هیچ نتوانستم ویرا خنده افکنم.

بالجمله: چنان شد که هنگامی آنحضرت میگذشت و دوتن از غلامانش از بی آنحضرت روان بودند، پس آنمرد یطال بیامد و ردای آنحضرت را از در هزل و مزاح فرو کشاند، از آن پس برفت و آنحضرت بهیچوجه بادی التفات نمود، پس از پی آنمرد برفتند و عبای مبارک را باز گرفتند و باز آوردند و بر دوش مبارکش افکندند.

امام زین العابدین علیه السلام با ایشان فرمود: اینمرد کیست؟ عرض کردند مردی بطل است که روزگارش را ببطالت و لاغ(1) و فسوس بپای برد و مردم مدینه را از کار و کردار خویش بخنده در افکند، فرمود با او بگوئید «إِنَّ اللَّهَ يَوْمًا يَخْسِرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ»

یعنی: خدایا روزی است که در آنروز آنانکه عمر خویش را ببطالت و فسوس سپرده اند زیان میبرند، یعنی روز قیامت هر کس را پاداش کار در کنار می نهند.

در خبر است که وقتی مردی آنحضرت را دشنام گفت « فقال: یا فتي ان بین ایدینا عقبه کؤدأ فان جزت منها فلا ابالی ما یقول و ان اتحسر فیها فانا شر مما» تقول، ایجوان همانا در پیش روی و در جلو رهگذر ما عقبه و پشته ایست سخت دشوار، پس اگر من بسلامت و عافیت از آن بگذرم از این سخن تو هیچ باکی ندارم و اگر نگذرم و فرو افتم از آنهم که تو گوئی بدتر خواهم بود.

و دیگر این جعدیه گفته است که وقتی مردی آنحضرت را سب(2) کرد امام علیه السلام سکوت فرمود، آنمرد عرض کرد ترا قصد کرده بودم امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود: از تو خشم فرو خوابانیدم.

مرویست: که وقتی مردی با مردی از اهل زبیر سخن بدرشتی افکند و او را ناسزا گفت و زبیری از وی اعراض کرد و دیگر باره کلام تسلسل یافت و بآنجا کشید که زبیری علی بن الحسین سلام الله علیهما را دشنام گفت و آنحضرت از وی اعراض فرمود و او را پاسخ نداد و اینمرد زبیری گفت چه چیز تو را از پاسخ دادن من بازداشت؟ فرمود همان

ص: 90

1- لاغ: بازی و شوخی

2- سب: دشنام

چیز که تو را از جواب آنمرد بازداشت، یعنی همانطور که تو او را هم سنک خویش نخواندی و از آهنگ او روی بر کاشتی من نیز از مکالمت و مکابرت(1) با تو عار داشتم .

فتوت و مناعت و مروت سید سجاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

از زهری از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مرویست که فرمود :

«رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ

یعنی: تمامت خیر و خوبی دنیا و آخرت را در بر گرفتن چشم حرص و آز و از آنچه در دست مردمان است دیدم، مقصود آنست که از طمع افکندن باموال مردمان؛ چشم داشتن بایشان جز ذلت حاصلی نیست ، وهم بپایست بطمع بالمآل عزت و آبروی بالفعل را باز داد و جز یأس و حرمان و لغزش در دین و سخط یزدان چیزی نیافت

در بعضی کتب اخبار این کلمات نیز در آخر حدیث مرقوم است «وَمَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ أُمُورِهِ اللَّهُ تَجَابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ» و هر کس در هیچکار بمردمان امیدوار نباشد و یکباره امور خویش را بخدای عزوجل تقویض نماید خداوند در هر کار و در هر چیز حاجت او را بر آورده نماید

در جنات الخلود مسطور است که روزی یکصد رأس گوسپند در کارخانه و سرکار آنحضرت ذبح میشد و آنجمله را طعام کرده بمردم میدادند و آن حضرت خوده میشه روزه دار بودی و شامگاهان بر سر دیگهای طعام آمده از بوی آن نیرو گرفته بنان جو افطار فرمودی .

زهری روایت کرده است که شبی سرد و با ریزش باران علی بن الحسین علیه السلام را نگران شدم که مقداری آرد و هیزم بر پشت مبارك حمل کرده روان بود، عرض کردم یا بن رسول الله این چیست؟ فرمود: آهنگ سفری دارم و زادو توشه بر آن مهیا کرده و بفلان مکان حمل میکنم عرض کردم اینک غلام من حاضر است و در عوض تو بر دوش میکشد آنحضرت قبول نفرمود، عرض کردم من خود این بار حمل کنم، امام علیه السلام فرمود : امامن نفس

ص: 91

خود را از آنچیزی که مراد این سفر نجات می‌دهد و در آنجا که باید فرود شوم نیکو ورود می‌دهد باز نمی‌گردانم و از این حمل باز نمی‌دارم. از تو بحق خدای خواستار می‌شوم که از پی حاجت خود بدانجا که بایست راه بر گیر و مرا بحال خویش واگذار، پس من از خدمتش منصرف شدم و چون چند روز بر این گذشت عرض کردم ای فرزند رسول خدای هیچ نمی‌بینم که بآن سفر آهنگ داشتی عزیمت بگذاری و چنین سفر نمی‌بینم؟ فرمود چنانست و سفری نیست اما چنان نیست که تو گمان کرده بودی بلکه مراد از آن سفر مرگ است و برای آن مستعد هستم و استعداد برای موت اسباب آن میشود که از حرام دوری و بکار خیر و شایسته اقدام می‌رود.

از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویست: که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: وقتی بمرض سختی دچار شدم، پدرم علیه السلام فرمود باچه مایل هستی؟ عرض کردم:

«اشتهی ان اکون ممن لا اقترح علی الله ربی ما یدبره لی فقال لی احسنت ضاحیت ابراهیم الخلیل صلوات الله علیه حیث قال جبرئیل علیه السلام علی من حاجة فقال لا اقترح علی ربی بل جسی الله ونعم الوکیل»

یعنی: میل دارم از آن کسانی نباشم که بدون رویه خواهشی از خدای کرده باشم در چیزیکه از برای من مقرر داشته تا اسباب آن شود که توجه از من بازگیرد، پدرم گفت نیکو گفתי و ابراهیم خلیل علیه وعلی نبینا و آله السلام رامضاهی و برابر گشتی چه هنگامیکه جبرئیل علیه السلام گفت حاجت و نیازی ترا باشد؟ فرمود: بدون رویه بر خدای خواهشی نبندم، بلکه خدای مرا کافی و وکیل است نیکو.

رفتار آنحضرت با ارامل و ایتمام در خبر است که آنحضرت را گران می‌افتاد و بعجب در آمدی از آنکه اطفال یتیم یا مردم کور و زمین گیر و آن در یوزگان که هیچ تدبیر و چاره برای ایشان نبود بطعام او حاضر شوند، و اینزحمت بر خویش نهند از اینروی بادت مبارک بایشان می‌رسانید، و هر کس از ایشانرا اهل و عیال بودی، از طعامهای خود بایشان حمل می‌فرمودی، و نیز هر گز طعامی تناول نمی‌فرمود تا مگر اینکه بهمان مقدار از نخست تصدق دادی

و اقدی از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام روایت کرده است ، که فرمود : چنان بود که هشام بن اسمعیل از برای سبی و اسیر کنیزکان و جواری همسایگان مرا آزار میرسانید، و ایشانرا منهوب و ماسور میساخت، و از این روی زحمت و اذیت بسیار بعلی بن الحسین علیهما السلام وارد گردید ، و چون هشام معزول شد ولید فرمان داد تا او را در پیش روی مردمان باز دارند، تا هر کسی حقی دارد از وی بازجوید ، پس علی بن الحسین علیهما السلام بروی بگذشت و این وقت هشام را نزدیک سرای مروان باز داشته بودند ، و هشام بر آنحضرت سلام فرستاد، و هم آنحضرت از نخست با خاصگان خویش فرمان داده بود، که هیچکس باوی متعرض نشود ، و در صدد تلافی بر نیاید

و نیز در کتاب بحار الانوار مسطور است : که آنحضرت در شبان تار و تاریک بیرون شدی ، و انبانهای چند بر دوش مبارک حمل دادی که در آنجمله کیسه های دینار و درهم بودی و بسا بودی که طعام و هیزم بر پشت مبارک حمل نمودی ، و بیاب سرای فقرا بیامدی ، و هر کس بیرون شدی بهره بدو باز رساندی ، و چون فقیر را بدیدی روی مبارک را بپوشانیدی ، تا آن فقیر آنحضرت را شناسد و خجل نگردد ، و چون آنحضرت بدیگر سرای خرامید و آنصدقه مفقود دیدند دانستند اینجمله از برکات شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده است ، و چون آنحضرت بدیگر جهان شده و بدن مبارکشرا خواستند غسل بدهند ، مثل پشت شتر از کثرت حمل و نقل انبان و طعام پینه بریسته بود

و نیز در بحار مرویستکه: آنحضرت یکصد خانوار از اهل مدینه را روزی میرسانید ، و در هر خانه جمعی مرد و زن بودند، و هم در بحار مسطور است : که علی بن الحسین علیهما السلام شکر و لوز تصدق میفرمود ، از آنحضرت از این کار سؤال کردند این آیت مبارک را قرائت فرمود :

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»

یعنی : به نیکی و بر نایل نمیشوید، مگر وقتی که از آنچه دوست میدارید انفاق نمائید، و از این حدیث معلوم میشود که شکر و لوز را آنحضرت

دوست میداشتند ، و نیز مسطور است که علی بن الحسین علیهما السلام انگور را بسیار میخواست ، و چنان شد که انگور بسیاری بمدینه طیبه در آوردند ، پس یکی از خاصگان آنحضرت مقداری انگور بخريد ، و هنگام افطار بیاورد ، و چون آنحضرت خواست تناول نماید ، سائلی آواز بر آورد و امام علیه السلام که بود بجمله برای او فرستاد ، و آنکنیز شبی دیگر نیز حاضر ساخت ، و نیز بتمامت بهره سائل شد ، و در شب سیم سائل نیامد و آنحضرت تناول فرمود ، چنانکه باندك اختلافی مذکور گردید

آثار پینه بر پشت مبارك آنحضرت (علیه السلام) و هم در بحار الانوار مسطور است که زهری گفت : چون امام زین العابدین علیه السلام وفات کرد ، و بدن همایون مبارکش را غسل میدادند ، بر پشت مبارکش نشانی یافتند ، با من خیر رسید که آنحضرت شبها برای همسایگان خود که بیچاره بودند آب کشی میفرمود ، و هم در بحار از عمرو بن ثابت مرویست : که چون آنحضرت وفات کرد ، و بغسل جسد شریفش مشغول شدند ، در پشت مبارکش آثار سیاهی دیدند ، از سبب آن پرسیدند ، گفتند: آنحضرت انبانهای دقیق بر دوش مبارك حمل میفرمود ، و بفقرای مدینه عطا مینمود .

و هم در بحار الانوار مرقوم است که چون تاریکی شب دامن بگسترانیدی و چشمها در خواب شدی ، امام علیه السلام در منزل خویش پپای شدی ، و آنچه از قوت اهل سرای بجای بود ، فراهم و در انبانی کرده بر دوش خود برکشیدی ، و بخانه های فقرای مدینه روی نهاده در حالتیکه چهره مبارکش را پوشیده بود برایشان قسمت میفرمود ، و بسا بود که فقراء بر در سراهای خویش بانتظار قدوم مبارکش ایستاده بودند ، و چون آنحضرت ترا میدیدند با هم بشارت همی دادند گفتند : صاحب انبان فرارسید .

و دیگر روایت کرده اند : که چون زید بن اسامة بن زید را هنگام مرگ فرارسیده همی بگریست امام زین العابدین علیه السلام فرمود: چه ترا گریان داشته؟ عرض کرد: از آن همی گریم که مرا پانزده هزار دینار وام برگردن ، و مرده ریگ من نه آن چند

باشد که اینکار را بسازد، امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ گریان مباش همانا این وام را من برگردن گرفتم و تو از آن بری باشی، و آنچه را از خود بداد

در بحار الانوار مرویست که چون حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بجز شهادت فوزیافت، هفتاد و چند هزار دینار وام بر ذمت همت داشت، از اینروی علی بن الحسین سلام الله علیهما اندیشناک بود، چندانکه اکثر ایام از خوردن و آشامیدن و خفتن برکنار بود، پس شخصی در خواب بدیدارش پیامد و گفت: بسبب قرض پدرت مهموم مباش، چه خدای تعالی این قرض امام حسین علیه السلام را از مال بحنس ادا فرمود، آنحضرت میفرماید: در اموال پدرم مالی را که مال بحنس گویند نمیشناختم، و چون شب دیگر فرا رسید او را در خواب دیدم، پس از اهل خویش سؤال کردم یکی از زنان من گفت: پدرت را بنده رومی بود که او را بحنس مینامیدند و در ذیخشب چشمه آبی بهر او بیرون آورده بود بالجمله: آنحضرت در مقام تحقیق بر آمد، و روزی معدود نیامد، که ولید بن عتبة بن ابی سفیان کسیرا بحضرت امام زین العابدین علیه السلام بفرستاد و پیام داد: که بمن رسیده است که پدرت را در ذی خشب چشمه ایستکه به بحنس معروفست، اگر بفروش آن مایل باشی من از تو خریدار میشوم، حضرت سجاد با فرستاده فرمود: این چشمه را بمقدار دین امام حسین علیه السلام بگیر و آن مبلغ را برای او باز نمود، و او بگرفت و شب شنبه را برای سقاییت حضرت سکینه علیها السلام مستثنی فرمود ابن اعرابی روایت کرده است: که آن هنگام که یزید بن معویه علیه اللعنه لشکر خویش را باستیصال و مزاحمت مردم مدینه فرمان داد، امام زین العابدین علیه السلام چهار صد تن را بخویش مضموم و متصل ساخت، و ایشانرا کفالت فرمود تا وقتی که لشکر مسلم بن عقبه بیرون شدند.

و نیز وقتی که حجاج بفرمان بنی امیه ابن زبیر را از حجاز اخراج کرد، از آنحضرت بر همین گونه کردار نمودار شد.

پناه دادن آنحضرت مروان حکم را ابن اثیر در کتاب کامل میگوید، چون یزید ملعون مسلم بن عقبه را بجانب مدینه راهسپار میساخت، با وی گفت: اگر بر آنجماعت نصرت یافتی، سه دفعه ایشانرا بغارت گیر، و مال و اسلحه ایشان بهره

لشکریان است، و چون سه مره اینکار بپای بردی فرو کشیدن گیر، و از نهب و غارت دست بازکش، و باعلی بن الحسین کار به نیکی سپار، چه او در این فتنه و آشوب با دیگر کسان همدست و همدستان نبود، و مکاتیب(1) او با من باز میرسید، و از آنسوی چنان بود که آنهنگام که مردم مدینه عامل یزید و جماعت بنی امیه را بیرون همیگردند، مروان بن الحکم از ابن عمر خواستار شد که اهل و عیال او را نزد خویش پوشیده دارد، و ابن عمر پذیرفتار نشد، پس در این مطلب باعلی بن الحسین علیهما السلام سخن در میان افکند، و عرض کرد: مراد حضرت تو قرابت است و حرم من پیوسته بحرم تو است، و مستدعی شد که آنحضرت او را پناه دهد، پس مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفانرا با اهل و کسان خویشتن بآستان امام علیه السلام بفرستاد و آنحضرت حرم خویش و حرم مروان را به ینبع بیرون فرستاد و بروایتی حرم مروان را روانه داشت و پسر خود عبدالله را با ایشان همراه کرد و ایشان را بطایف گسیل ساخت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست: که چون محمد بن اسامه را زمان مړك فرارسید، جماعت بنی هاشم بر بالینش حضور یافتند، محمد روی بایشان کرد و گفت از قرابت من با خود و منزلت من دانا هستید و اینك مرا بر گردن قرضی است، همی دوست دارم که این وام را شماها بضمانت گیرید از من فرو گذارید، علی بن الحسین علیهما السلام فرمود دانسته باش سوگند با خدای يك بهزار سه بهر وام ترا من بر خود نهم این بگفت و خاموش شد، و آنانکه حضور داشتند خاموش شدند، امام زین العابدین علیه السلام دیگر باره فرمود: تمام قرض تو بر من است، آنگاه فرمود: بدانکه هیچ چیز از نخست مرا از قبول قرض تو باز نداشته بود، مگر آنکه مکروه همی داشتم که این جماعت را بگویند بر ما سبقت گرفتی

در کتاب بحار الانوار مرویست که هنگامی بر علی بن الحسین علیهما السلام کار تنگ گشت، و از یکتن از موالی(2) خویشتن ده هزار دینار بقرض خواست تا به هنگام گشایش باز دهد، آنمرد عرض کرد: قرض ندهم، چه وجهی نزد من موجود

ص: 96

1- مکاتیب - جمع مکتوب: نامه

2- موالی - جمع مولی: دوست و بنده

نباشد ، لکن بان اندیشه بود که از آنحضرت وثیقتی بدست داشته باشد ، حضرت امام زین العابدین علیه السلام از ریشه و پرزه عبای مبارک چندی بر کنده فرمود : وثیقة تو باشد ، آنمولى از اینکار کراهت داشت ، آنحضرت درخشم شد و با وی فرمود : آیامن سزاوار ترم که بوعده خویش وفا نمایم یا حاجب بن زراره عرض کرد تو اولی باشی ، فرمود : پس چگونه بود که حاجب کمانی را که چوبی بیش نیست در ازای صدبار رهن گذاشت ، و او مردی کافر بود و وعده خویش بگذاشت و من ریشه عبای خود را برهن گذاردم و وفا نکنم

بالجمله : آنمرد آنمروهون بگرفت و آنرا هم تحویل نمود ، و آنریشه را در حقه نهفته ساخت ، و از آنسوی چون خدای امام علیه السلام را مال و گشایش باز رسانید و آنحضرت آنراهم را با آنمرد حمل کرده فرمود : مال ترا حاضر کردم وثیقه مرا حاضر ساز ، عرض کرد : فدای تو شوم آنوثیقه را ضایع و بیهوده کردم فرمود : اگر نیاوری مال خود را ماخوذ نمیداری ، چه مانند من کسی ذمت خود را خوار و سبک ندارد ، پس آنمرد آنحقه را بیاورد و آنریشه و پرزه را با آنحضرت داد ، امام علیه السلام آنراهم را رد فرمود و آن هدیه و ریشه را بگرفت و دور بیفکند و بازگشت .

در تاکید رد امانات در کتاب امالی از ابو حمزه ثمالی : مرویست که از سیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم با شیعیان خود میفرمود :

«علیکم باداء الامانة فوالذي بعث محمداً بالحق نبیا لوان قاتل ابی الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ائتمنی علی السیف الذی قتله به لادیته الیه»

یعنی بر شما باد که امانت کسانرا بایشان بازگردانید ، هماناسوگند بآن کسیکه بر انگیخت محمد صلی الله علیه و آله را بحق و راستی به نبوت و پیغمبری اگر کشنده پدرم حسین بن علی بن ابیطالب مرا بر آن شمشیری که پدرم را بآن مقتول داشته امین گرداند و با من بامانت گذارد آن تیغ را بیدریغ بدو بازسپارم .

در کتاب کافی از عبدالاعلی مولى آل سام مرویست که وقتی چنان بر علی بن الحسین سلام الله علیهما کار سخت و دشوار افتاد که مردم مدینه از آنحالت مذاکرت

همیکردند و این داستان در آستانش معروض افتاد ، امام علی السلام هزار در هم به بسته مقرر و مشخص فرموده نزد صاحب مدینه فرستاد، و فرمود این صدقه مال من است و این کردار آنحضرت برای اظهار نعمت بود، تا مردمان او را بیمال و به تنگی معیشت دچار ندانند چنانکه از حضرت امام حسن علیه السلام نیز باین تقریب حدیثی معروف است از حضرت ابی عبد الله مرویست که علی بن الحسین علیهما السلام راحله را بیکصد دینار ابتیاع میفرمود ، و بآن سبب خویشترا گرامی و مکرم میداشت

در کتاب کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست «مَنْ أَعْتَدِيَ عَلَيْهِ فِي صَدَقَةٍ مَالِهِ فَقَاتَلَ فَقُتِلَ فَهُوَ شَهِيدٌ» یعنی اگر بخواهند از کسی بدون استحقاق اخذ زکوة نمایند و در صدقه مالش تعدی بورزیدند و آنشخص چنان بداند که در رفع این تعدی برایشان غالب میگردد و آنوقت متعرض ایشان بشود و مقتول گردد، در شمار شهیدان باشد.

در وافی باین طریق که مذکور شد، اشارت رفته چنانکه شخصی از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کرد که اگر مردی در سفری باشد و جاریه باوی همراه ، اینوقت جماعتی فرارسند و بر آن شوند که آنجاریه را از وی ماخوذ دارند آیا او راست که از آن بردن در صدد طرد و منع بر آید؟

اگر چند بر نفس خویش و هلاک خود بیمناک باشد ، فرمود : آری عرض کرد: تکلیف بر اینگونه است که اگر بانمرد زنی باشد؟ فرمود آری عرض کرد : همین طور است اگر مادر یا دخترش یا دختر عم یا خویشاوندانش باشد؟ بایست از گرفتار شدن آنها مانع باشد. اگر چند بر هلاک جان خود ترسناک باشد ، فرمود آری عرض کرد همین طور است حکم مال و خواسته که بخواهند در سفر از وی ماخوذ دارند بایست منع نماید هر چند بیم کشتن او رود فرمود آری:

و هم در کتاب کافی از امام محمد باقر مرویست: که علی بن الحسین علیهم السلام میفرمود «قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من قطرة احب الى الله تعالى من قطرة دم في سبيل الله يعني رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ قطره در پیشگاه خدای گرامی تر نیست ، از قطره خونیکه در جهاد فی سبیل الله ریخته شده باشد و دیگر در کافی از حضرت

ما از زرع الزرع لطلب الفضل فيه وما از زرع الا لتتاله المغتروذ والحاجة ولتتاله القبرة منه خاصة من الطیر) یعنی من بکار کشت و زراعت نمیپردازم تا فزونی و فضیلتی از آن در یابم و اینزراعت را نمیکنم مگر برای اینکه مردمان درویش و نیازمندان که روی سؤال ندارند از آن بهره ور شوند و قبره یعنی چکاوک(1) مخصوصا از آن نصیبه برد از میان طیور و این کلام از آنست که قبره بسیار تسبیح میکند ، چنانکه در احادیث وارد است که قبره را نخورید و بد میگوئید و بدست کودکان میفکنید تا بازیچه آنها شود ، چه این حیوان بسیار تسبیح میکند خدایرا و تسبیحش اینست که خدا لعن کند دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله را و همچنین در کتاب مزبور از حضرت امام رضا از علی بن الحسین علیهم الصلوة والسلام مسطور است : که فرمود که کاکل سر قبره از برکت مسح و دست مالیدن حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله وعلیهما السلام است و این مسئله چنان بود که قبره هر همیخواست بر ماده رود ، و ماده امتناع مینمود پس هر با ماده گفت: مرا از اینکار باز مدار ، چه در این امر اراده نکرده ام جز اینکه خدای تعالی از من نسمة(2) و جوجه بیرون آورد که بسبب آن مشغول ذکر باشیم پس ماده او را اجابت کرده و از آن پس که همیخواست تخم بگذارد ، هر با ماده گفت در کدام موضع تخم بخواهی گذاشت؟ گفت : هیچ ندانم آیا بیایست در گوشه راه و کنار طریق بگذاریم؟ نرگفت من از آن بیمناک هستم که آنانکه راه گذر هستند بر تو بگذرند ، یعنی زبانی بر تخم فرود آید من بصواب چنان می شمارم که نزدیک طریق تخم بگذاری «فَمَنْ يَرَاكَ قُرْبَهُ تَوَهَّمَنَّ أَنَّكَ تَعْرِضِينَ لِلْقَطْرِ الْحَبِّ مِنَ الطَّرِيقِ» چون چنین کنی هر کس ترا بآنجا نزدیک بیند گمان میبرد که تو برای برچیدن دانه روی آورده باشی، از اینروی راه را بر تو گشاده دارد ، ، پس ماده این امر را از ترا اجابت کرده تخم بگذاشت و حضانت(3) همی نمود ، تا مشرف بر نقاب و مگاکها گردید ، و در آنحال که این دو حیوان بآن اشتغال میگذرانیدند ناگاه حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام

ص: 99

1- چکاوک : بفتح اول پرنده ایست کوچک و حلال گوشت

2- نسمة : جوجه

3- حضانت : در زیر بال ، گرفتن در دامان خود پروراندن

با لشکریان خود نمودار شد، و مرغان بر آنحضرت سایه افکنده بودند پس قبره ماده با نرگفت همانا سلیمانست که با جنود خود بر ما طلوع فرموده، و من هیچ ایمن نیستم که ما و بیضه های ما در زیر پای مرد و مرکب در هم شکنیم، قبره نر گفت: همانا سلیمان علیه السلام مردیست که بر ما رحم میکند «فَهَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ خَبِيْثَةٌ لِّفِرَاحِكِ إِذَا نَقَبْنَا» آیا چیزی برای جوجهای خودت ذخیره کرده باشی که چون رنک و روی گیرند. کار بری؟ گفت آری ملخها از تو پوشیده و ذخیره داشته ام، و منتظر پدید شدن جوجهایم آیا نزد تو چیزی باشد؟ گفت آری یکدانه خرما باشد که از تو پنهان کرده ام برای جوجهای خودم گفت: تودانه خرما را خودرا برگیر و من نیز ملخ خودرا برگیرم و در حضرت سلیمان عرضه میداریم و بهدیه میگذرانیم، چه آن حضرت هدیه رادوست میدارد پس قبره نر خرما را بمنقار و ماده ملخ را بدوپای خود بر گرفته و در حضرت سلیمان در آمدند، چون آنحضرت از فراز کرسی خود آنها را بدید هر دو دست مبارك خود برای آنها منبسط ساخت، و آندو حیوان از یمن و یسار بر آنحضرت در آمدند و حضرت سلیمان علیه السلام آنها را از هر دو پذیرفتار شد، و لشکریانرا بفرمود تا از آنها و تخمها دور باشند و بر سر هر دو دست مبارك برکشید و در حق هر دو دعای برکت بفرمود و از برکت مسح آنحضرت بر سر هر دو کاکل پدید گشت

زهد و ورع حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه

پیغمبر مختار و ائمه اطهار صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین از روز الست بر هر چه بیرون از خدای هست، پشت پای زدند و از دنیا و آخرت جز خدای نخواستند و جز خدای ندیدند، خدا نیز در جمله ممکنات هم ایشانرا خواست که او را خواستند اما چون هر يك از این شموع محافل هدایت بظهوری (1) متظاهر میشدند تا پیروانشانرا دستورالعملی کافی باشد: سید سجاد سلام الله علیه در مراتب زهد و عبادت و مناجات و دعوات دارای ظهوری خاص و نمایشی مخصوص گردید که باتفاق ائمه آثار اشبه ناس بحیدر کرار صلوات الله علیه بود چه تقاضای روزگار آن نمایشرا مستعد و خواستار

ص: 100

1- یعنی هر يك از ایشان در خصوصیتی از دیگر پیشوایان ممتاز و برجسته بودند. البته در این برجستگی خصوصیات زمان و سایر امور بی دخالت نبوده است

بود وضع زمان آنصورت را نمودار میخواست ، چنانکه وقتی حسن مجتبی را حلم رسول خدا بکار بود و گاهی سیدالشهدا را شجاعت علی مرتضی پدیدار میافتاد ، و همچنین هر يك از ائمه اطهار بحسب اقتضای روزگار نمایشی را در گذارش و فزایش بودند ، و در زمان سعادت اقتران حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و نحن في عافيته آثار تمامت ایشانرا نمودار خواهد ساخت ، چه در زمان ظهور سعادت ظهور مبارکش استعداد زمان و گردش آسمان مقتضی آنطور ظهور و بروز خواهد گردید و یزدان تعالی را فرمان چنان خواهد رفت «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (1)»

در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب اخبار مسطور است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از صفت مردم زاهد پرسش کردند «فَقَالَ هُوَ الْمُتَبَلِّغُ بِدُونِ قُوَّتِهِ الْمُسْتَعِدُّ لِيَوْمِ مَوْتِهِ» فرمود زاهد آنکسی است که بقدر یکه کمتر از قوت او باشد ادراک مقصود نماید و برای روز مرگش مستعد و آماده باشد ، یعنی چنان در نیازندگانی نموده باشد و پرهیزگاری و قدس روزگار نهاده که همه وقت برای ادراک موت حاضر و مستعد باشد و هر وقت مرگش فرارسید در بیم و وحشت نشود «وقال عليه السلام الدُّنْيَا سِنَةٌ، وَالْآخِرَةُ يَقْطَعُ، وَنَحْنُ بَيْنَهُمَا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» یعنی دنیا بتمامت پینکی است یعنی و عالم خواب دارد و آخرت همه بر بیداری است و ما در میان دو عالم حکم اضغاث (2) احلام داریم یعنی هر چه بینیم باطل و بیهوده است و بهره چه جز بامور آخرت اشتغال جوئیم همه بر فسوس و غفلت است و بحکم جهان سست فرجام (3) و حطام (4) مخلت انجامش و دیدار آنجمله مانند اضغاث احلام است که بی دوام و سریع الزوال و بلا اعتبار است .

و نیز در کتاب ارشاد القلوب از آنحضرت مانور است «أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا قَالَ مَنْ لَمْ يُبَالِ الدُّنْيَا فِي يَدِ مَنْ كَانَتْ» یعنی بزرگترین مردمان از حیثیت قدر و منزلت کسی است که هیچ باک نداشته باشد و او را مبالاتی نباشد که دنیا دست کدام کس هست یا نیست یعنی بعد از آنکه انسان بنظر دانش و بیش دانست که دنیای ناپایدار بیهوده و بی حاصل

ص: 101

1- الدهر (30) و هرگز نمیخواهد مگر آنچه را که خدا میخواهد

2- اضغاث - جمع ضغت : خواب آشفته

3- فرجام : آخر کار انجام

4- حطام : ریزه و شکسته چیزی کنایه از مال دنیا

و بی اعتبار است و همه نتایج و فواید در سرای جاوید موجود است و جز بترك این بدرك آن نرسند البته هیچ اعتنائی باین سرای اینزمان نخواهد داشت و بدست هرکس خواهی گو باش مبالات نخواهد ورزید و هم در کتاب ارشاد القلوب مسطور است که علی بن الحسین باین شعر تمثل میفرمودند

و من یصحب الدنيا یکن مثل قابض *** علی الماء جاثته فروج الاصابع(1)

کنایت از اینکه هر کس دل بدنیا بندد و بر روزگار غدار چنگ در افکند چنانست که آب در مشت نگاهدارد و البته از شکاف اصابع بدر خواهد شد و لطیفه در این کلام است که هر چه برای نگاهداری آن بیشتر مشت را بیفشارند زودتر از چنگ بدر می رود .

در کتاب کشف الغمه از ابوسعید منصور بن الحسن الابی در کتاب نثر الدرر مذکور است : که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با سائلی گریان نظر افکند و فرمود :

«لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كَانَتْ فِي كَفِّ هَذَا ثُمَّ سَقَطَتْ مِنْهُ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَبْكِيَ عَلَيْهَا»

یعنی اگر جمله جهان در دست تصرف و پنجه نیروی او بودی و بیرون شدی ، با این پستی و نکوهیدگی دنیا ، هیچ شایسته نبود که بر آنچه از چنگش بیرون شده است گریان گردد ، یعنی چون اقبال و ادبار(2) اینسرای ناپایدار هیچیک جاوید و برقرار نخواهد ماند ، بر بود و نبودش سرور و اندوه جایز نباشد.

و هم وقتی در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه عرض کردند : عظیمترین ناس از حیثیت خطر کیست؟ فرمود: «مَنْ لَمْ يَرَ الدُّنْيَا حَظْرًا لِنَفْسِهِ»

هر کس دنیا را برای نفس خویش مایه خطر نشمارد ، خطر او از تمامت مردمان برتر و بزرگ تر است

در انقلاب جهان در کتاب اصول کافی سند بامام محمد باقر سلام الله علیه میرسد ،

ص: 102

1- هر کس مصاحبت دنیا را اختیار نماید همانند آن کس است که میخواهد با انگشتان خود آب را نگهداری کند

2- ادبار : روی گردانیدن ، بخت برگشتگی

که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود :

«ان الدنيا قدار تحلت مدبرة وان الآخرة قدار تحلت مقبلة ، ولكل واحدة منهما بنون ، فكونوا من ابناء الآخرة ، ولا تكونوا من ابناء الدنيا ، الأوکونوا من الزاهدين في الدنيا ، الراغبين في الآخرة ، الا ان الزاهدين في الدنيا اتخذوا الارض بساطاً ، و التراب فراشاً ، و الماء طیباً ، و قرصوا من الدنيا تقریباً ، و من اشتاق الى الجنة سلاعن الشهوات ، و من اشفق من النار رجع من المحرمات ، و من زهد في الدنيا هانت عليه المصائب ، الا ان الله عبادا کمن رای اهل الجنة في الجنة مخلدين ، و کمن رای اهل النار في النار معذبين ، شرورهم مامونة ، و قلوبهم مخزونة ، انفسهم عفيفة و حوائجهم حفيفة صبروا اياماً قليلة ، فصاروا بعقبی راحة طويلة ، اما الليل فصافون اقدامهم تجرى دموعهم على خدودهم و هم يجأرون الى ربهم يسعون في فکاک رقابهم و اما النهار فحکماء علماء بررة اتقياء انهم القداح قدیراهم الخوف من العبادة فينظر اليهم الناظر فيقول مرضی و ما بالقوم من مرض ام خولطوا فقد خالط القوم امر عظیم من ذکر النار و ما فيها»

یعنی همانا روزگار ناپایدار کوچ کنان همی واپس میگردد و جهان ناپایدار کوچ بر کوچ روی کرده فرا میرسد و هر يك از این دو سرای را پسران و فرزندان باشند که دل بدان باخته و روی از آن يك برتافته اند پس شما بکوشید تا از جهان غدار چشم بپوشید و در شمار فرزندان و خواهندگان جهان جاویدان بروید و از ابنای دنیای دون نباشید و همی سعی و کوشش ورزید تا مگر روی دل و چشم حرص و دیده از او اندیشه طمع از جهان و آنچه در آنست بر گیرید اما بحالتی که خواهنده سرای اخروی و آنچه در آنمقر است باشید دانسته باشید که آنجماعت که آرزوی هوشیاری بختیاری دل در جهان نبسته و چشم برزخارفش ندوخته اند زمین را از بهر خویشتن بساط و بالین گیرند و خاک را فراش و آب را طیب شمارند ، و آسایش تن و دفع صداع(1) این توده و دمن را بدان فرمایند ، و از جهان بانك معیشتی بمقاطععه روند ، و بانك مؤنتی کفایت جویند ، بدانید که هر کس مشتاق و آرزومند بهشت جاویدان است هیچگاه بخیال شهوات آن در نیفکند ، و خیالات نفسانیرا از دنبال نشود ، و بهوای نفس خویشترا رنجه نگرداند ، و هر کس از آتش نیران(2) در بیم واندهان باشد

ص: 103

1- صداع : در دسر

2- نیران جمع نار : آتش

ناگزیر از کردارهای ناروای خرد ناپذیر باز گردد، و هر کس از جهان و خواسته جهان دل بر کند تمامت مصائب بروی آسان رود، شداند روزگار بروی هموار افتد، دانسته باشید که خدایا بندگانی است که چنان در عرصه معرفت و عبادت و سلامت و زهدات سیار و خبر دارند که، چون دیدار شوند؛ چنانست که اهل بهشت را در بهشت مخلد و جاوید نگرند، و از آنسوی از بیم خدای و خوف عذاب عقاب ایز دوهاب چنان باشند که، اهل آتش را در آتش معذب بینند، و اینمردم سعادت گنجور چنان زندگانی فرمایند، که هیچوقت هیچکس از گزند ایشان رنجور نباشد، دل‌های ایشان همواره پای کوب اندوه، و نفوس ایشان همیشه از سرکوب معاصی و ملامتی آسوده و عقیف، و حاجات ایشان و تحمیلات ایشان یکسره سبک و خفیف است، و هرگز بر کسی سنگینی نیارند، و اینجماعت در این سرای برگذر، مدتی قلیل و روزی معدود را بتحمل شداید و شکیبائی نارسائی می گذرانند، و در پاداش کردار در آنسرای جاوید همیشه براح و نعمت بیرون از شماره وعدت(1) وصلت گیرند. همانا اینمردم زاهد چون شب دامن گسترد، یکسره بساط عبادت و تضرع و اطاعت خدای بگسترانند، و در پرستش یزدان بر پای باشند، و اشک شوق و خوف از دیدگان بر چهره روان دارند، و در پیشگاه خداوند مهر و ماه بناله و زاری و ضراعت و آه پبای برند، و در رهانیدن رقاب(2) خود را از بند نکال(3) و عذاب شتاب گیرند، و چون روز دامن برکشد، بتمامت بحالت علم و حکمت و دیدار حلم و زهدات و مردمان خوب و پرهیزگار پدیدار باشند، و مانند چوبه تیری باشند که از تیشه عبادت تراشیده شده باشند، پس بینندگان در ایشان بنگرند، و چنان دانند که این جماعت بیماران باشند، با اینکه هیچ رنجوری و ناتندرستی در ایشان نیست و اگر با مردمان بیامیزند ایشانرا از یاد آتش دوزخ و آنگونه عذاب و نکال که مقرر است، پرهیزند و از آن تذکره و تذکار با مری عظیم و اندوهی نا هموار دچار گردند

ص: 104

- 1- عدت : جماعت و شماره
- 2- رقاب- جمع رقبه : گردن
- 3- نکال : عقوبت و سزا

و نیز در کتاب اصول کافی از محمد بن مسلم بن شهاب مرویست: که از علی بن الحسین صلوات الله علیه پرسیدند در پیشگاه خدای عزوجل کدام عمل از دیگر اعمال افضل است؟ «فقال ما من عمل بعد معرفة جل وعز، ومعرفة رسوله صلى الله عليه وآله افضل من بغض الدنيا، وان لذلك شعباً كثيرة وللمعاصي شعباً فاول ما عصى الله به الكبر، و هو معصية ابليس حين ابى واستكبر وكان من الكافرين، والحرص وهى معصية آدم وحواحين قال الله عز وجل: لهما «كلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» فاذا ما لاحاجة بهما اليه فدخل ذلك على ذريتهما الى يوم القيمة، وذلك ان اكثر ما يطلب ابن آدم ما لاحاجة به اليه، ثم الحسد وهى معصية ابن آدم، حيث حسد اخاه فقتله، فتشعب من ذلك حب النساء، وحب الدنيا، وحب الرياسة، وحب الراحة، وحب الكلام؛ وحب العلو والثروة، فصرن سبع خصال فاجتمعن كلهن في حب الدنيا، فقال الانبياء والعلماء بعد معرفة ذلك حب الدينار أس كل خطيئة، والدنيا دنيا آن دنيا بلاغ ودنيا ملعونة» حضرت سيد العابدين عليه السلام فرمود: هیچ کرداری بعد از شناختن خدای عزوجل و شناسائی رسول خدای صلی الله علیه و آله عن برتر از کینه ور بودن و مبعوض داشتن اینجهان ناسازگار نیست و در حقیقت معرفت بخدای و رسول خود دلیل مبعوض داشتن جهان است.

بالجمله میفرماید: برای این امر شعبات کثیره است و نیز گناهانرا انواع متعدده و شعب هست، و سر آمد معاصی که خدایرا بآن گناه ورزیدند، کبر و خود بزرگ داشتن و خویشتن خواستن است و این گناه ابلیس دیو گمراه رانده از پیشگاه یزدان است، گاهی که در سجود بحضرت آدم در حضرت و دود سر بنا فرمانی برکشید، و نفخه(1) «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ(2) بردمید و باین خویشتن بزرگ خواندن از حضرت یزدان دچار راندن افتاد، و کافر گردید و به نهیب «عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ(3) باسفل السافلین در افتاد و ابد الابدین بدین خسران مبین گرفتار گشت.

ص: 105

1- نفخه: یکبار دمیدن، نفخه صور بادی که اسرافیل در روز رستاخیز در صور یعنی شیپور خود میدمد و مردگان زنده میشوند

2- ص - (76) مرا از آتش آفریدی و او را از گل بیافریدی

3- ص (78) تا روز رستاخیز لعنت و دوری من بر تو باد

گناه دویم حرص و آزاست و این گناهیست که از حضرت آدم و حوا علیهما السلام روی نمود، گاهی که خداوند عزوجل با ایشان خطاب فرمود: که در جنان جاویدان بهر چه خواهانید بخورید و باین درخت نزدیک مشوید تا در شمار ستمکاران در نیائید لکن هجوم حرص و آز ایشانرا انباز گشت، و بمأخوذ داشتن از شجره منهیة(1) با اینکه بآن هیچ نیاز نداشتند، بازداشت و از آن هنگام که حواریان با اینکار اقدام کردند، این صفت و این معصیت در فرزندان آدم در صفحه عالم بماند، و تا روزگار رستاخیز برپای و آشوب انگیز است، و بهمین علت است که بیشتر چیزهایی که آدمیزاد در تحصیلش میکوشد، چیز است که بآن نیازمند نیست، و حالت حرص و آز او را در طلب آن آرزوی نابساز باز میدارد، پس از این دو معصیت و دو صفت نکوهیده حسد است و این گناه از پسر آدم علیه السلام نمودار شد گاهی که «قایل» بواسطه خواهر بطنی خود اقلیما بر برادرش «هاییل» رشک برد که از چه آن آفتاب اقلیم صباحت او را بهره افتاد و بآن حسد او را بکشت و از این صفت نکوهیده حب زن، حب جهان و حب، بزرگی و فرمانروائی و دوستی آسایش خواستن، که سرمایه همه فتنهاست و دوستی سخن راندن، و حکم راندن و دوستی بلندی و برتری و ثروت منشعب گردید، یعنی صفت حسد آدمیرا بحب این امور ما مور میدارد، و این جمله که هفت خوی نکوهیده و خصال ناستوده، اند بتمامت در محبت دنیا فراهم شدند، و هر کس بدوستی دنیا گرفتار شود ناچار بتمامت این صفات زشت فرجام دچار میشود پس پیغمبران و دانایان بعد از آنکه این مقام و وخامت انجامشرا بشناختند، فرمودند: دوستی دنیا آمد معاصی و راس گناهانست، و دنیا دو نوع است، یکی دنیای بلاغ است که در حقیقت دار تکلیف و مزرعه آخرت است و آدمیرا دارای مراتب میگرداند، و یکی دنیای ملعونه(2) است، که نفوس را بمکروفریب خویش گرفتار میگرداند و از این دنیا ببايست دوری گزید

و دیگر در کتاب اصول کافی مسطور است که مردی از علی بن الحسین علیهما السلام پرسید معنی زهد چیست؟ «فقال: عشرة اشياء: اعلى درجة الزهد الورع، واعلى درجة

ص: 106

1- منهیة : منع شده

2- ملعونه رانده و دور کرده شده

الورع، ادنی درجه یقین، و اعلی درجه یقین ادنی درجات الرضاء «الاولان الزهد فی آیه من کتاب الله «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (1) فرمود: علامت زهدده چیز است و اعلی درجه زهدورع است و برترین ورع پستترین درجه یقین است، و برترین درجه یقین فرودترین درجات رضا و خوشنودی بقضای خداوند علی اعلی است، بدانید که زهد و شناسائی زهد در این آیه مبارکه است، که خدای میفرماید: که نه بر آنچه از شما فوت شده افسوس خورید و نه آنچه بشما میرسد مسرور و مغرور گردید، یعنی چون هیچیک را پائیدن نیست، پس برگزیده چه دریغ و افسوس، و چه غرور و سرور.

از سفیان بن عیینه مرویست که باز هری گفتند از هد مردمان در دنیا کیست؟ گفت علی بن الحسین علیهما السلام، چه آنهنگامیکه در صدقات علی بن ابی طالب سلام الله علیه در میان آنحضرت و محمد حنفیه منازعت بود، با حضرت سجاد سلام الله علیه عرض کردند: اگر یکدفعه بر نشینی و ولید بن عبد الملک را ملاقات فرمائی، این غایله را رفع میکند و آسیب او را باز میگرداند، چه در میان محمد بن حنفیه و ولید دوستی بود و این وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه معظمه جای داشت ولید نیز در آنجا روز میگذاشت، «فَقَالَ وَيْحَكَ أَفِي حَرَمِ اللَّهِ أَسْمَلُ غَيْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي لَأَنْفُ أَنْ أَسْمَلَ الدُّنْيَا خَالِقَهَا فَكَيْفَ أَسْمَلُهَا مَخْلُوقًا مِثْلِي» امام زین العابدین علیه السلام فرمود: آیا در حرم خدای جزایز دان دادار خواستار شوم؟! همانا من مکروه میدارم که در امور دنیا از خالق دنیا مسئلت نمایم، پس چگونه سؤال نمایم از مخلوقی مانند خودم

زهری میگوید: لاجرم خدای تبارک و تعالی هیبت آنحضرت را در دل ولید بیفکند تا آنکه در باره آنحضرت بر محمد بن حنفیه حکم راند و حق آنحضرت را بگذاشت.

در بحار الانوار مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام در روز عرفه برجماعتی نگران شد، که از مردمان همی سوال میکردند «ویحکم اغیر الله تسئلون فی مثل هذا الیوم انه لیرجی فی هذا الیوم لما فی بطون الجبال ان یکون الجبال سعیداً» یعنی وای بر شما: آیا بیرون از خدای سؤال میکنید، در مثل چنین روزیکه از برکت و شرافت

ص: 107

آن امید می‌رود برای آنچه در شکم کوه است، که کوهها خوش بخت و سعید گردند، محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب روضه کافی از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه مسطور نموده است: که ابو حمزه گفت: چنان بودی که هر وقت علی بن الحسین علیهما السلام سخنی در زهد راندی؛ یالب به پند و موعظت بر گشودی هر کس حضور داشتی و آنکلمات زهد آیات بشنیدی چنان متأثر گشتی که اشک از دیدگان فرو باریدی و من وقتی صحیفه را قرائت کردم و کلماتی در زهد و زهدات از آنحضرت نگران شدم و آنجمله را بحضرتش عرض دادم، و بتما مت را تصحیح فرمود و تصدیق نمود، و آتعبارت بدینگونه مسطور بود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَفَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَبَغْيَ الحَاسِدِينَ وَبَطْشَ الجَبَّارِينَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَا يَتَمَتَّنَكُمُ الطَّوَاغِيَةُ وَاتَّبَاعُهُمْ مِنْ أَهْلِ الرِّغْبَةِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا الْمَائِلُونَ إِلَيْهَا، الْمُفْتَتِنُونَ بِهَا، الْمُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَحُطَامِهَا الْهَامِدِ، وَهَشِيمِهَا الْبَائِدِ غَدًا وَاحْذَرُوا مَا حَدَّرَكُمُ اللَّهُ مِنْهَا وَازْهَدُوا فِيمَا زَهَدَكُمُ اللَّهُ فِيهِ مِنْهَا وَلَا تَرَكُّنُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا رُكُونٌ مِنْ اتَّخَذَهَا دَارَ قَرَارٍ وَمَنْزِلَ اسْتِيْطَانٍ وَتَاللهُ إِنَّ لَكُمْ مِمَّا فِيهَا عَلَيْهَا دَلِيلًا وَتَنْبِيهًا مِنْ تَصَرُّفِ أَيَّامِهَا وَتَغْيِيرِ انْقِلَابِهَا وَمَثَلَاتِهَا وَتَلَاعِبِهَا بِأَهْلِهَا، إِنَّهَا لَتَرْفَعُ الحَمِيمَ وَتَضَعُ السَّرِيفَ، وَتُورِدُ أَقْوَامًا إِلَى النَّارِ غَدًا فَفِي هَذَا مُعْتَبَرٌ وَمُخْتَبَرٌ وَزَاجِرٌ لِمُنْتَبِهِ، إِنَّ الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِنْ مُظْلِمَاتِ الْفِتَنِ، وَحَوَادِثِ الْبِدَعِ، وَسَدَنِ الْجُورِ، وَبَوَائِقِ الزَّمَانِ، وَهَيْبَةِ السُّلْطَانِ، وَوَسْوَاسَةِ الشَّيْطَانِ لَسَبُّ الْقُلُوبِ عَنْ تَنْبِيْهِهَا، وَتَذْهِلُهَا عَنْ مَوْجُودِ الْهُدَى وَمَعْرِفَةِ أَهْلِ الْحَقِّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ عَصَمَ اللَّهُ، فَلَيْسَ يَعْرِفُ تَصَرُّفَ أَيَّامِهَا، وَتَقَلُّبَ حَالَاتِهَا وَعَاقِبَةَ ضَرَرِ فِتْنَتِهَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ، وَنَهَجَ سَبِيلَ الرُّشْدِ، وَسَدَّ لِمَكَ طَرِيقَ الْقَصْدِ، ثُمَّ اسْتَعَانَ عَلَى ذَلِكَ بِالزُّهْدِ، فَكَرَّرَ الْفِكْرَ وَاتَّعَظَ بِالصَّبْرِ، فَازْدَجَرَ وَازْهَدَ فِي عَاجِلِ بَهْجَةِ الدُّنْيَا، وَتَجَافَى عَنْ لَذَّتِهَا وَارْتَبَعَ فِي دَائِمِ نَعِيمِ الْآخِرَةِ، وَاسْعَى لَهَا وَرَاقَبَ الْمَوْتَ وَشَنَى الْحَيَاةَ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَانظَرَ إِلَى مَا فِي الدُّنْيَا بِعَيْنِ تَنْزِهِ حَدِيدَةَ النَّظَرِ وَأَبْصَرَ حَوَادِثَ الْفِتَنِ وَضَلَالَ الْبِدَعِ وَجَوَرَ الْمُلُوكِ الظَّلْمَةِ فَقَدْ لَعَمْرِي اسْتَدْبَرْتُمْ الْأُمُورَ الْمَاضِيَةَ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ مِنَ الْفِتَنِ الْمُتْرَاكِمَةِ وَالْإِنْهَامَاكِ فِيمَا يَسْتَدِلُّونَ بِهِ عَلَى تَجَنُّبِ الْغُوبَةِ وَأَهْلِ الْبِدَعِ وَالبَغْيِ وَالفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَاسْتَعِينُوا

بِاللَّهِ وَارْجِعُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ مِمَّنِ اتَّبَعَ فَاطِيعٌ، وَالْحَذَرُ وَالْحَذَرُ مِنَ قَبْلِ النَّدَامَةِ وَالْحَسْرَةِ وَالْقُدُومِ عَلَى اللَّهِ وَالْوُفُوفِ بَيْنَ يَدَيْهِ. وَتَاللَّهِ مَا صَدَرَ قَوْمٌ قَطُّ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ إِلَّا سَاءَ مُنْقَلَبُهُمْ وَسَاءَ مَصِيرُهُمْ. وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْفَانِ مُؤْتَلِفَانِ، فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَحَتَّى الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَإِنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَاتَّبَاعَهُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ وَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ فَلَا تَلْتَمِسُوا شَيْئاً مِمَّا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَاعْتَمُوا أَيَّامَهَا، وَاسْئَلُوا فِيهَا بِحَبْلِكُمْ غَدَاً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْلٌ لِلْمَتَّبِعَةِ وَأَذْنَى مِنَ الْعَذَابِ وَارْجَى لِلنَّجَاةِ، وَقَدِّمُوا الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوَاغِيتِ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَى أَمْرِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ أَوْلَى الْأُمْرِ مِنْكُمْ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ عِبِيدُ اللَّهِ وَنَحْنُ مَعَكُمْ، يَحْكُمُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَاكِمٌ غَدَاً وَهُوَ مُوقِفُكُمْ وَمُسَائِلُكُمْ، فَأَعِدُّوا الْجَوَابَ قَبْلَ الْوُفُوفِ وَالْمُسْئَلَةِ وَالْعُرْضِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، يَوْمَئِذٍ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يُصَدِّقُ يَوْمَئِذٍ كَاذِباً وَلَا يُكَذِّبُ صَادِقاً، وَلَا يَرُدُّ عَذْرَ مُسْتَحِقٍّ، وَلَا يَعْدِرُ غَيْرَ مَعْدُورٍ لَهُ، الْحُجَّةُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرُّسُلِ وَالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الرُّسُلِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَاسْتَقْبِلُوا مِنْ صَلَاحِ أَنْفُسِكُمْ وَطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ تَوَلَّوْنَهُ فِيهَا لَعَلَّ نَادِمًا قَدْ نَدِمَ فِيمَا فَرَطَ بِالْأَمْسِ فِي جُنْبِ اللَّهِ وَضَيَّعَ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ، وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَتُوبُوا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَةِ وَبِعِلْمِ مَا تَفْعَلُونَ. وَإِيَّاكُمْ وَصِدْقَةَ الْعَاصِيَيْنِ، وَمَعُونَةَ الظَّالِمِينَ، وَمُجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ، احذَرُوا فِتْنَتَهُمْ وَتَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ. وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ خَالَفَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، وَدَانَ بِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ، وَاسْتَبَدَّ بِأَمْرِهِ دُونَ أَمْرِ اللَّهِ كَانَ فِي نَارٍ تَلْتَهَبُ تَأْكُلُ أَبْدَانًا قَدْ غَابَتْ عَنْهَا أَزْوَاجُهَا وَغَلَبَتْ عَلَيْهَا شِقْوَتُهَا، فَهُمْ مَوْتَى لَا يَجِدُونَ حَرَّ النَّارِ وَكَانُوا أَحْيَاءَ لَوْجَدُوا مَصْصَ حَرِّ النَّارِ. فَاعْتَبِرُوا يَا أَوْلَى الْأَلْبَابِ وَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَخْرُجُونَ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ إِلَى غَيْرِ قُدْرَتِهِ، وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ، فَانْتَفِعُوا بِالْعِظَةِ وَتَأَدَّبُوا بِآدَابِ الصَّالِحِينَ

میفرماید قوت و قدرت خداوند عالم خبیر(1) قدیر ما و شما را از نیرنگ ستمکاران و بغی(2) و عدوان حاسدان و بطش(3) و شدت جباران کفایت فرماید

ص: 109

1- خبیر آگاه

2- بغی : ستم و ظلم

3- بطش : تند و سخت گرفتن

راقم حروف همیگوید اینکه امام علیه السلام مخاطبان را از نخست باین کلمات و بیان معجز ارکان مخاطب فرمود ، برای آنست که در مسموعات بعد توانا و نیرومند باشند و بسبب رضای مخلوق و خوش آمد آفریدگان بمعاصی خالق و عذاب یزدان دچار نشوند چه هر چه هست از آنذات مقدس متعال است اوست خالق سیاه و سپید ، و با اوست بیم و امید پس بهر کار او را بازبینید و رضای او را جوئید و در اوامر و نواهی رضای مخلوق مخواهید و براه عصیان و طغیان پروردگاردیان(1) مپوئید

بالجمله از آنکلمات میفرماید : ای مؤمنان و گروندگان بآئین یزدان مبادا که بفته و آشوب در افکند شما را طواغیت و اتباع آنها طواغیت جمع طاغوت است و طاغوت جمع و مفرد هر دو استعمال شده چنانکه خدای میفرماید :

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ (2)

اینجا طاغوت مفرد است

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (3)

در اینجا جمع است و در حدیث وارد است «مَنْ رَفَعَ رَأْيَهُ ضِدَّ لَأَلِهِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» (4) و طاغوت فعلوت از طغیان است که بمعنی تجاوز از حد و بیرون جستن از اندازه است و اصل طاغوت (طغیوت) است و لام الفعل را بر عین الفعل مقدم داشته اند بر خلاف قیاس و بعد از آن یارا بالف قلب کرده طاغوت شد و گاهی بر کافر و شیطان و اصنام و هر رئیس ضلالتی و هر کس که جز خدای را پرستش کند اطلاق میشود .

بالجمله میفرماید طواغیت و اهل و اتباع آنها که در این دنیای غدار راغب و مایل و بحطام بیدوام و زیب و زیور نکوهیده فرجام جهان ختار مفتون و یکباره دل و روی باموال دنیا که یکسره دستخوش تباهی و فرسودگی و تغییر و تبدیل و بغربال(5) حوادث

ص: 110

1- دیان : حاکم پاداش دهنده

2- النساء - (63) اراده میکنند که نزد طاغوت داوری برند با آنکه بدیشان چنین دستور رسیده که بطاغوت کافر کردند

3- البقرة - (259) و آنانکه کافر گردیدند دوستانشان طاغوت بوده و ایشان را از نور بتاریکی و ظلمت میافکند و ایشان اهل آتش بوده و در آن جاویدان میمانند

4- هر که پرچم گمراهی و ضلالت را برافزاد دولت و همراهش طاغوت خواهد بود .

5- غربال : ظرفی که در آن غله و چیز دیگر میبیزند

و دواهی بیخته و آنبرگ و شاخ سبزش از تند باد حوادث خشکیده و بهر سوی پراکنده و ریخته و بامدادان یکسره در عرصه دما رو پهنه زوال انگیخته است بسته و باخته و خاطر سپرده شما را گرفتار و مفتون نگردانند و پرهیز کنید از هر چه خدای شما را از آن پرهیز داده و زاهد و بی طلب و طمع و بیر غبت باشید در آنچه خدای شما را بی طلب و طمع خواسته است و بزیب و زیور اینسرای اریب (1) خواهش و رکون (2) مگیرید مانند میل و رکون آنانکه این سرای اینزمانرا خانه جاویدان و محل قرار و سکون و مقام استیطان (3) و استقرار میدانند ، سوگند با خدای که شما را در آن دواهی (4) دهیا و نوائب (5) عمیا (6) و مکروفسون و انقلابات گوناگون ، این گردون بوقلمون و وغدر و مکر ، و زوال و فنائیکه ملفوف و متضمن اینسرای ، و معطوف باین کیهان نیرنک آسای است ، بر نکوهیدگی فرجام ، و نا خجستگی انجام و بی وفائی این مسکن بیدوام دلیلی بزرگ ، و تنبیهی کافی ، و پند وافی و نصیحتی شافی و موعظتی کامل ، و اندرزی شامل است ، و از تصاریف امام و تقاییر (7) انقلابات و مثالات و ملاعبات (8) روزگار بازیها دید ، همانا این جهان فرومایگان را بر میکشاند ، و ارجمندان و اشراف را فرو مینشاند ، و دستخوش اضمحلال و انکسار میگرددانند ، و اقوام و طوایفی را با آتش نیران ، میتازد و در اینجمله برای آنانکه دیده عبرت گشایند ، محل اعتبار و عبرت و مورد اختبار (9) و حیرت است ، و آنان که از مواعظ و مجربات (10) متنبه گردند ، البته از این علامات و آیات منزجر شوند همانا آن امور و آثاری که بر شما بهر روز و شب از مضلات (11) فتن و آشفتگیهای گمراه نماینده و حوادث بدع (12) و سنتهای جور و بوائق (13) زمان ، وهیبت

ص: 111

- 1- اریب: دانا
- 2- رکون: تکیه کردن
- 3- استیطان: قرار گرفتن
- 4- دواهی جمع- داهیه: بلا
- 5- نوائب - جمع نائبه حادثه: پیش آمد
- 6- عمیا: مونث اعمی: کور
- 7- تقاییر جمع - توفیر: زیاد کردن و تفاوت
- 8- ملاعبات - جمع ملاعبه: با یکدیگر شوخی کردن
- 9- اختبار: آزمودن و آزمایش
- 10- مجربات - جمع مجرب: آزموده
- 11- مضلات جمع مضل: گمراه کننده
- 12- بدع: نو پیدا شده
- 13- بوائق - جمع بانقه: گرفتاری

سلطان ، و سوسه شیطان وارد میگردد، قلوب را از آگاهی و تنبیه باز میدارد از هدایت و شناسائی اهل معرفت ذاهل(1) و غافل میگردداند، مگر مردمی قلیلی را که خدای در پرده عصمت نگاه داری فرموده باشد ، پس با این جمله وسوس و حوادث جهان و تقلب و گردشهای سانسان اینسرای ناسازگار جز آنانرا که برحمت و عنایت صیانت(2) فرماید ، هیچ بر تصرف ایام این سرای نابکار و زیان عاقبت و خسران فتنهای این کیهان نا پایدار دانا و شناسا نمیگردد ، و جز آنکسکه در نهج رشد و طریق اقتصاد گام سپارد ، و بر آنجمله بنیروی زهد استعانت جوید محفوظ نمی ماند پس در بحر اندیشه مکرر خوض کن ، و بدریای تفکر پیایی غوص گیر، و بصبوری و شکیبائی نصیحت پذیر ، و منزجر شوو در بهجت و زینت این جهان که هر چه زودتر زوال گیرد، بزهده و زهدات باش و رشد و رشادت جوی ، و از لذت آن بر کنار و و در نعیم سرای جاویدان که همیشه و برقرار بپاید رغبت گیر و آنچه که شایسته است کوشش کن ، و همواره پیک مرگ را مراقب باش، و زندگانی با این جماعت ستم کارانرا نکوهیده و مبعوض شمار ، و بادیده تنزه و چشمی تند و دور بین بآنچه در اینجهانست نگران باش ، و حوادث و ضلال بدع ، یعنی آنچه‌های تازه که از رنگ و روی انسان را دستخوش ضلالت و گمراهی میسازد ، و جور ملوک ستم کاره رانیک بنگر همانا سوگند بجان من که آن امور ماضیه(3) را در روزگاران برگزیده ، از فتن متراکه وانهماک(4) وانغمار(5) و فرو تاختن در آنچه‌ها و آن آیات و علاماتیکه بآنها استدلال مینمودند ، بر دور شدن و تجنب از اهل بدعت و غوایت(6) و بغی و فساد در زمین بغیر حق ، وروا از پس پشت انداختید ، و بدیدید و بشناختید ، و فراموش کردید ، و نادیده انگاشتید ، یعنی اینجمله که بحمله اسباب تجارت و تنبیه و آگاهی است ، بدانستید و تمامت را بشنیدید

در اینصورت همی ببايست بچشم عبرت بین ، و دیده حیرت آئین ، و نظر دانش انگیز

ص: 112

1- ذاهل : فراموش کننده

2- صیانت : نگهداری و حفاظت

3- ماضیه : گذشته

4- انهماک : کوشش کردن

5- انغمار : فرورفتن

6- غوایت گمراهی

برپاره غفلت و مرکب حرون جهل و جهالت مهمیز زنیید، و بمیدان عبرت و انتباه راه جوئیید، پس برحمت و هدایت خدای استعانت گیریید، و بطاعت خدای و طاعت آنکس که سزاوارتر و اولی بطاعت است، مراجعت و متابعت گیریید، و در جمله متابعان و مطعیان باشیید، و پرهیزیید و حذر کنیید از آن ندامت و پریشانی و حسرت و اندوهی که چون بر خدای و پیشگاه عدالت او قدوم نمائیید و در حضرت احدیثش ایستاده گردیید پدید می شود، همانا سوگند با خدای هر وقت جماعتی بمعصیتی پای نهادند، بعذاب و نکال ایزد بیهمال دچار افتادند و هرگز گروهی دنیا را بر آخرت برتر و گرامی تر نداشتند، جز آنکه گردشگاه و محل راحت و نعمت ایشان به اسائت و نکوهیدگی مقارنت و آلودگی گرفت، و نیست علم بخدای و عمل مگر دو الیف (1) مؤتلف یعنی علم و عمل با هم توأم هستند، و جدائی از هم ممکن نیست، پس هر کس خدای را بحقیقت جلال، و جبروت و قهاریت و بزرگی و غفاریت بشناخت بیم خدای در دلش جا یکنند، آن بیم خوف البته او را با عمالی که بطاعت خدای تعالی مقرونست بر انگیزد، و بدر ستیکه صاحبان علم و اتباع ایشان آن کسان باشند که خدای را بعظمت و جلال و صفات کمالیه شناسند و هر چه کنند محض خدای باشد، و بحضرت خدای راغب باشند، چنانکه خدای میفرماید: همانا از خدای میترسند بندگان عالم او، چه ایشان که بمرتب علم رسیده بمعرفت دست یافته، و مراتب جلال و جمال و شناسا و عوالم کبریا و جبروت پروردگار توانا را دانا گشته اند، البته خائف و بیمناک هستند، پس ملتمس و درخواست کننده نباشیید، هر چیزی را که در این سرای است، بعلت معصبت و ورزیدن خدای تعالی، یعنی بنخواست و طمع بحطام بیدوام جهان زشت فرجام بمعصیت ایزد علام اقدام مورزیید و آنچه که توانیید در این جهان سست بنیان بطاعت یزدان اشتغال ورزیید، و این ایام زندگانی را برای ادراک ثنوبات و درجات سرای جاودانی غنیمت شمارید و در آن کار و کرداری که بامداد

ص: 113

1- الیف: جمع شده

قیامت شمارا از عذاب و نکال(1) حضرت احدیت رستگار میگرداند، کوشش نمائید، چه این کردار مظلومه(2) را میگرداند و عذاب را آسان مینماید، و رنج و تعبی بس اندک، و زحمتی بس هموار و سهل، و برای نجات و رستگاری امیدواری بزرگست، و بفرمان خدای و طاعت آن کسان، که خدای فرض گردانیده است، اطاعت ایشانرا در تمام پیش آمد امور تقدم جوئید، و بسبب طمع و طلب در زیور و زیب این سرای فریب که شما را نمودار و جلوه گر میگردد، باطاعت ظالمان گیرید، و طواغیت زمان سبقت همی گیرید و از طاعت خدای و طاعت آن کس که از میان شما بمقام اولی الامرست بطاعت طواغیت نروید، و بدانند که شما بندگان خدای هستید و برای پرستش اوئید و ما با شما هستیم و فرمان میفرماید بر شما سید و آقائی که در بامداد قیامت که محل ایستادن و پرسیدن از شماست حکم راننده است. پس پیش از وقوف و مسائله و عرض یافتن در پیشگاه پروردگار عالمیان جوابی مقرون بصواب آماده کنید، همانا در آنروز هیچکس و هیچ نفسی جز باذن و اجازت پروردگارش، نیروی تکلم نخواهد داشت، و بدانید که خدای تعالی در روز رستاخیز هیچ دروغ زنیرا تصدیق، و هیچ راست گوئیرا تکذیب نمیفرماید و خدایرا بسبب پیمبران و اوصیائی که بعد از رسل بر مخلوق برانگیخته برایشان حجت خواهد بود، یعنی حجت خویش را بر آفریدگان بارسال رسل و ظهور اوصیاء تمام فرمود، و برای ایشان راه سخن برجای نگذاشت پس بترسید از خدای ای بندگان خدای، و برای اصلاح نفوس خویش و طاعت خدای و طاعت آنکسکه در دنیا بتولای او مامود بوده اید پذیرا شوید چه هر کسکه در دنیا حقوق خدایرا ضایع و در جنب خدای بافراط رفته پشیمان میشود، و از خدای در طلب آمرزش شوید، و بحضرت او بتوبت گرائید، چه خدای توبت را پذیرد، و از سیئات اعمال عفو میفرماید، و میدانند هر چه شما بکنید و بپرهیزید از صحبت گناه کاران، و معونت ظالمان و مجاورت زشت کاران، وازفته ایشان بر حذر باشید، و بدانید که هر کسکه مخالفت نماید اولیای خدایرا، و بدینی جزدین خدای بیاید، و جز با امر ولی خدا

ص: 114

1- نکال: عذاب و عقوبت

2- مظلومه: تیره و تار کننده

استبداد جوید، در آتش جهنم فرسایش بیند، همانا آن آتش سوزنده در لهیب(1) میافکند، آن بدنهایرا که دست خوش جدائی و غیبت روح گردیده، و پای مرکوب مراکب شقاوت گشته همانا این کسانرا هوش از سر برفته، و در زمره مردگان باشند که از حرارت آتش و زفیر(2) دوزخ بیخبرند و احساس ننمایند و از کمال غرور از همه چیز چنان بیخبرند که گویا آیت حیات و صفیر زندگی نشنیده اند و اگر دارای مشاعری بودند که در حرارت نار دنیا تفکر میکردند، البته از آتش جهنم بیم میگرفتند و خود را بآنچنان نار دچار نمی ساختند و اینست که میفرماید اگر در شمار زندگان بودند البته سوز و تعب دلدوز حرارت آتشر در یافته بودند پس عبرت بگیرید ایصاحبان دیده دوربین و خدایرا بآنکه شما را هدایت فرموده سپاس گذارید و بدانید که شما را از مرکز قدرت خدای به پهنه قدرت و اقتدار دیگران راه بیرون شدن نیست، و زود است که خدای اعمال شما را بر شما مینماید، و از آن پس بحضرت او بر انگیخته شوید پس باین مواعظ و نصایح سودمند گردید، و بآداب نیکو کاران دأب و دیدن گیرید

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمه مسطور است که این کلمات زهد آیات را ابن شهاب زهری از حضرت زین العابدین علیه السلام مذکور داشته است:

«یا نفس حتام الی الحیوة سکونک و الی الدنیا و امارتها رکونک اما اعتبرت بمن مضی من اسلافک و من وارته الارض من الافک و من فجعت به من اخوانک

فهم من بطون الارض بعد ظهورها *** محاسنهم فیها بوال دوائر

خلت دور هم منهم واقوت، عراضهم *** و ساقتهم نحو المنایا المقادر

و خلو عن الدنیا و ما جمعوهاها *** و ضمتهم تحت التراب الحفائر

یعنی ای نفس تا چند و تا کجا بزنگانی اینسرای اینزمان خویشتن را ساکن و میهمان خوانی و تا چند باینجهان ناسازگار و نشانهها و عمارات ناپایدارش رکون(3) و میلان گیری از چه بر گذشتگان خویش پند و عبرت نگیری و از آن کسان که در شکم خاک پنهان گشته و از

ص: 115

1- لهیب: زبانه آتش، گرمی آتش

2- زفیر: خارج شدن هوا و مراد در اینجا حرارت و سوزش آتش جهنم است

3- رکون: اعتماد و تکیه کردن

آن خبرهای ناستوده و کردارهای ناهنجار و مصیبات و آلام(1) که برادرانت را بهره افتاده و همه در زیر خاک پوشیده مانده نصیحت و موعظت نیایی همانا ایشان در شکم های زمین پنهان شده اند بعد از آنکه در روی زمین آشکار بودند و محاسن ایشان بجمله در ناف زمین فرسوده و ناچیز گشت و خانهای ایشان از صاحبانش خالی گردید . و پهنه های جولان و اقبال ایشان از ایشان تهی ماند و فرمان قضا و حکم و قدر ایشانرا در بیابانهای منایا(2) و در یاهای بلایا ره سپر ساخت و ازدنیا و از آنچه برای زندگانی جهان بازحمت ها ورنجهای گران گرد آوردند بگذاشتند و بگذشتند و در زیر خاک سیاه و تنگنای گور تاریک جا کردند .

و از جمله کلمات زهد آیات حضرت امام زین العابدین علیه السلام است، که سفیان بن عیینه از آنحضرت مذکور داشته است «این السلف الماضون والاهل والاقربون والانیباء المرسلون؟ طحتهم والله المنون وتوالت علیهم السنون وفقدتهم العیون وانا الیهم لصائرون ، وان الله وانا الیه راجعون اذاکان هذا نهج من کان قبلنا فانا علی آثارهم نتلاحق فکن عالماً ان سوف تدرك من مضی ، ولو عصمتک الراسیات الشواهد، فما هذه دار المقامة فاعلمن ، ولوعمر الانسان ماذر شارق» یعنی کجا شدند پیشینان بر گذشته واهالی و نزدیکان جهان در نوشته و پیغمبران فرستاده گشته ، سوگند باخدای آسیاب دواهی بر تنهای ایشان بگشت و چون آرد نرم ساخت و روزگاران برایشان گذشت و ایشانرا در زیر پی زشت و زیبا و سست و هموار و خوب و ناخوش و خصب(3) معیشت و قحط نعمت در نوشت و مانیز بجمله بسوی ایشان رهسپاریم و به پیشگاه خداوند قادر قهار بازگشت نمائیم و چون روش و طریقه آنانکه پیش از ما بجهان اندر بوده اند بر این نسق بوده مانیز بر آثار ایشان راه سپار خواهیم بود ، نیک بدانکه هر چه زود تر برگزشتگان را دریایی ، و با ایشان ملحق بخواهی شد اگر چند کوههای بلند ترا حافظ و نگاهبان باشد؛ همانا اینسرای نه مکان زیستن و جای اقامت جستن است اگر چند انسان چندانکه خورشید تابنده در جهان بتابد بیاید همچنان پایان جز بدرود این

ص: 116

1- آلام- جمیع الم : درد وغم.

2- منایا - جمع منیه : مرک واجل

3- خصب : فراوانی نعمت

در کتب سیر مرویست: که وقتی مردی با سعید بن مسیب گفت هیچکس را مانند فلان باورع دیده باشی؟ گفت آیاعلی بن الحسین سلام الله علیهما را ملاقات نموده باشی؟ گفت خدمتش نیافته ام، سعید بن مسیب گفت هیچکس را از وی باورع تر نیافته ام از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام مرویست که روزی حضرت ابی جعفر امام محمد باقر بر حضرت امام زین العابدین علیهم السلام در آمد و نگران شد که کار و کردار آنحضرت از کثرت عبادت بجایی رسیده که هیچکس آنمقامرا نتواند دریافت رنك مباركش از ناخفتن پریده، چشمهای شریفش از کثرت گریستن مجروح گردیده پیشانی مبارکش از کثرت سجودداغ و پینه یافته، بینی مبارکش از بسیاری سجده سوراخ شده، ساق و قدمهای شریفش از قیام بنمازورم کرده.

حضرت باقر میفرماید از کثرت گریه و سوزش دل خودداری نتوانستم و آنحضرت متفکر بود پس از ساعتی بامن ملتفت گردیده فرمود ایفرزند: بعضی از آن صحیفه ها که تفصیل عمل حضرت امیرالمومنین علیه السلام در آنست بامن ده، چون بگرفت و اندکی فرو خواند از دست مبارك فرو گذاشته آهی بر کشید و فرمود آیا میتواند کسی مانندعلی بن ابی طالب علیه السلام عمل و عبادت بجای آورد

تقوای حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما

در کتاب ارشادالقلوب دیلمی مسطور است: «قال علی بن الحسین علیهما السلام ان بین اللیل والنهار روضة یرتعی فی نورها الابرار وینعم فی حدائقها المتقون فدا بواسهرافی اللیل و صیاماً فی النهار، فعلیکم بتلاوة القرآن فی صدره و بالتضرع والاستغفار فی آخره، و اذا وردالنهار فاحسنوا مصاحبته بفعل الخیرات، و ترک المنکرات، و ترک ما یرد یکم من محقرات الذنوب، فانها مشرفة بکم علی قبائح العیوب، و كأن الموت قد دهمکم والساعة قد غشیکم: فان الحادی قد حدیکم بحدی لا یلوی دون غائبکم فاحذروا ندامة التفريط، حیث لا ینفع الندامة اذالزت الاقدام» امام زین العابدین علیه السلام میفرماید: همانا در میان شب وروز بوستانی است، که میچرند در نور و فروز و شکوفها و گلها

و سبزیهایش نیکان و نیکوکاران و متنعم، میگردند در باغهای آن پرهیزگاران و متقیان که از شب زنده داشتن و روز بروزه بردن گداخته و آب گردیده اند، پس بر شما باد که در آغاز شب بتلاوت قرآن بکوشید و در پایانش در حضرت پروردگار بضراعت(1) واستغفار کار کنید و چون روز در رسید بکردارهای نیک و اعمال خیریه بیایانش رسانید و مصاحبتش را بفعل خیر و ترک منکرات و فروگذشت ذنوب حقیره و معاصی صغیره که سرانجام شمارا در هم میشکند و بچاه تباهی فرو میافکند، و بر قبایح عیوب مشرف میگرداند نیکو بدارید و غنیمت بشمارید و گویا مرگ بر شما دامن بیفکنده و هول و هیبت پهنه قیامت شما را فرو گرفته است، چه حاوی و مناوی و پیش خواننده تباهی شما را بیش خواند و باواز حدی(2) اشتر چرون نفس اماره شما را میراند و بدیگر سرای میکشاند و هیچ از شما بر کنار نمیماند، پس از پشیمانی تقریبط پرهیزید گاهی که ندامت سود نبخشد، بهنگامیکه قدمها لغزنده گردد یعنی در آنوقت که اقدام را لغزش افتاد و کار از دست بشد شما پشیمانی بر گذشته و روزگار بر نوشته هیچ سودی نمیرساند. در کتاب روضه کافی از ابو حمزه ثمالی مسطور است: که علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود: «لَا حَسَبَ لِقُرَشِيٍّ وَلَا لِعَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَوَاضِعٍ، وَلَا كَرَمَ إِلَّا بِتَقْوَى، وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِالنَّبِيَّةِ، وَلَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالْتَّقَى». **أَلَا وَإِنَّ أُبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَفْتَدِي بِسَنَةِ إِمَامٍ وَلَا يَفْتَدِي بِأَعْمَالِهِ**» مردم قریش و تمامت طوایف عرب را هیچ فخری بجلالت حسب جز بتواضع و فروتنی نیست و هیچ کرم و کرامت و نسب و نبالتی(3) نمیباشد مگر بتقوی و پرهیز کاری هیچ عمل و کرداری برای ایشان در نامه اعمال ثبت نخواهد گردید مگر وقتیکه مقرون به نیت باشد و بهیچ بندگی و پرستشی مثاب نخواهند گشت مگر بتفقه یعنی مگر وقتیکه از روی فهم و دانش و تعقل و تفکر باشد، همانا مبعوض ترین مردمان در پیشگاه یزدان آنکسیست که با مام و پیشوائی اقتدا نماید، لکن باعمال آن امام همراهی نکند.

در کتاب حدائق الابرار و حقایق الاخبار از ابو حمزه ثمالی مرویست: که در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام بودم، ناگاه مردی در حضرتش حضور یافت و

ص: 118

1- ضراعت . خواری و زاری

2- حدی: سرود و آواز ساریان بهنگام راندن شتران

3- نبالت : شوکت و بزرگی

عرض کرد: یا ابا محمد من در هوای زنان بیچاره ام، و خویشتر از ایشان باز نمیتوانم داشت ناچار یک روز - کار بزنا و کامرانی کنم و یک روز بروزه بیای برم تا کفاره گناهان روز گذشته باشد، امام زین العابدین سلام الله علیه با او فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى»

یعنی در پیشگاه خداوند هیچ چیز گرامیتر از آن نیست که او را اطاعت کنند و در هیچکار بمعصیتش روزگار نسپارند. «فَلَا تَزْنِي وَلَا تَصُومُ»

نه زنا کن و نه بکفاره آن روزه بدار؛ یعنی معصیت خدایرا بارتکاب سنتی دیگر چاره نشاید کرد، چون این کلام بیای رفت، حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه که حاضر بود، با دست مبارک آنمرد را باز کشید و فرمود: «وَتَعْمَلُ عَمَلِ أَهْلِ النَّارِ تَرْجُو أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ»

کار و کردار دوزخیان را پیش گرفته ای و امیدوار هستی که در بهشت جای گیری:

کلمات امام (علیه السلام) در عصیان

در ارشاد القلوب مسطور است: که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود «قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: إِذَا عَصَانِي مَنْ يَعْرِفُنِي سَلَطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِي»

یعنی: خدای تعالی میفرماید: هر وقت کسیکه مرا بعظمت و انتقام شناخته است بعصیان گراید، و در حضرت من بگناه اقدام نماید، مسلط میگردانم کسی را بر او که مرا نشناسد، یعنی کافری خدای شناس و شقی سفاک(1) را که او را رحم و رحمت، و مهر و فتوت، و عفو و مروت نباشد بروی چیره میسازم تا از هر جهت اسباب خواری و مذلت از بهرش فراهم گردد

در کتاب جامع الاخبار صدوق علیه الرحمه مسطور است. قال علی بن الحسین علیهما السلام يَغْفِرُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ كُلِّ ذَنْبٍ، وَيُطَهِّرُهُ مِنْهُ فِي الْأَخِرَةِ فَاحْلَا ذَنْبَيْنِ: تَرَكَ النَّفْيَةَ، وَ تَضَيَّعَ حُقُوقِ الْأَخْوَانِ»

ص: 119

علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود: خدایتعالی می‌آمرزد هر گناهی را که از مؤمن پدید گردد، و بآب عفو و رحمت او را در دار آخرت مطهر می‌فرماید، مگر در گناه را یکی ترك تقیه را در مواقع تقیه، و دیگر ضایع ساختن و بیهوده گردانیدن حقوق برادران دینی

راقم حروف گوید: اینکه معصوم علیه السلام ترك تقیه را گناهی بزرگ شمرده که در خود آمرزش نیست، از آنست که بسیار میشود که ترك تقیه مورث مفسد عظیمه میشود که لطمه های بزرگ بر دین و مذهب وارد میکند، و خونها ریخته و فتنهای بزرگ انگیخته، و قلوب مخالفین را مستبد بر لجاج و عناد. و دوام و ثبات بر ضلالت و جهالت و غوایت (1) میگرداند، و این فرمایش عین حکمت است، و دال بر نهایت صدق و حقانیت چنانکه تضييع (2) حقوق اخوان که دلیل بر خروج از مدارج عدل و دخول در ظلمات ظلم است نیز همان نتیجه را دارد و مورث انهدام قواعد عدل و دین و ملک و آیین است، و گاهی که مخلوق را از مخلوق دیگر در مواضع ضرر و زیان حکم بنقیه فرموده اند با اینکه هر دو آن در مقام عجز و بیچارگی یکسان هستند، پس تقوی در حضرت پروردگار قهار که «لا راد لقضائه و حکمه» (3) تکلیف چگونه خواهد بود؟ و دیگر در کشف الغمه مسطور است:

«خَفِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِقُدْرَتِهِ عَلَيْكَ وَاسْتَحْتَجَّ مِنْهُ لِقُرْبِهِ مِنْكَ إِذَا صَلَّيْتَ فَصَلِّ صَلَاةَ مُؤَدِّعٍ»

یعنی: از خدای و معصیت ورزیدن در حضرت او بیم داشته باش، بسبب اینکه بر تو قادر و بهرگونه انتقام توانا است و از وی شرمگین و آرم جوی باش، بسبب نزدیکی او بتو و دانائی و بینائی او بآشکارا و پنهان تو، و چون نماز بگذاری چنان از روی خضوع و خشوع و بیم و امید بگذار که از این پس زمان نیابی و این زمان واپسین توست تا سیس پشیمانی نیابی «وَأَيُّكَ وَ مَا نَعْتَدُ مِنْهُ»

و پرهیز بکن از آنچه ما از وی اعتذار بجوئیم. یعنی پرهیز از آنکه گرد آن امور

ص: 120

1- غوایت: گمراهی

2- تضييع: ضایع و فاسد کردن

3- تقدیر و مشیت پروردگار برگرداننده و دگرگون کننده نیست

و افعال و اعمال بگردی. که در قبیح و نکوهیدگی ما را از آن اعتذار باشد، یا از اعمالی که ما کناره میکنیم تو نیز کناره جوی، مقصود اینست که ماها که کارفرمایان عوالم و معالم ایجاد، و بر مصالح و مفاسد امور عباد ظاهراً و باطناً دانا هستیم، و شماها بجمله کودکان دبستان علم و دانش ما هستید، و یکسره در بوادی (1) ضلالت و جهالت و صحاری (2) غوایت کور و کر گرفتارید، و جز بنور و فروغ ماراه از چاه و دیو از ماه و سپید از سیاه و نور از نار و مور از مار و سلامت از دمار باز نتوانید شناخت

باری یکباره آراء ضعیفه و عقول ناقصه و سلق (3) نا مستقیمه خویشرا از کارفرمائی و راه نمائی معزول دارید و با ذیال (4) هدایت و اقبال ما اتصال و اتکال جوئید ما بهر دو سرای رستگار و کامکار باشید «وجف الله جوفالیس بالتعذر»

و از خدای در بیم و پرهیز باشید. اما آنگونه بیم داشتن که نه از روی تعذر باشد یعنی از روی تامل و تفکر در مراتب قدرت و مدارج صنایع حضرت احدیت، و کمال علم و قهاریت او نگران باشید، و بحقیقت از عذاب و نکال و بزرگی او در بیم و هیبت باشید.

در پرهیز از ابتهاج در معاصی و نیز حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرماید: «إِيَّاكَ وَالْإِبْتِهَاجَ بِالذَّنْبِ فَإِنَّ الْإِبْتِهَاجَ بِهِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ» پرهیز داشته باشید از اینکه بر معاصی شادان و مسرور باشید، چه ابتهاج و سرور در معاصی از ارتکاب و رکوب آن بزرگتر است، یعنی ارتکاب معاصی چون از روی غفلت و وسوسه شیطان و اشتهای نفس اماره است خدایرا آنگونه بخشم نیاورد که بر ارتکاب آن اظهار سرور نمایند، چه سرور بر معاصی و فجور علامت طغیان و غرور است، و در حضرت کبریا جل جلاله پذیرفته نیست و بیشتر اسباب خذلان و خسران خواهد گردید

از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست که فرمود: روزی در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام از تقیه مذاکره نمودم، فرمود:

ص: 121

1- بوادی - جمع بادیه : صحرا و بیابان

2- صحاری - جمع صحرا : بیابان

3- سلق - جمع سلیقه : نهاد و طبیعت

4- اذیال - جمع ذیل : دامن

«والله لو علم ابوذر مافي قلب سلمان لقتله ولقد اخا رسول الله صلى الله عليه و آله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب لا- يحتمله الا نبي مرسل او ملك مقرب او عبد امتحن الله قلبه للايمان فقال: وانما صار سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البيت فلذلك نسبتة الى العلماء» يعنى سوگند با خدای : اگر بدانند ابوذر آنچه پیرا که در دل سلمان جای دارد هر آینه او را میکشد یعنی اگر آن مسائلی را که سلمان در مراتب ما میداند و از تقیه بر زبان نمیآورد ، اگر بگوید و مانند ابوذر کسی از وی بشنود ، او را کافر می‌شمارد و مقتول میگرداند ، زیرا که قلب ابی ذر را آن تاب و طاقت و وسعت و ظرفیت نیست که دارای آنعلم باشد ، و چون بیرون از اندازه حفظ و ادراک است ، لا بد عقیدتش دروی دیگرگون میشود و او را میکشد ، با اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله در میان هر دو تن عقد اخوت ورشنة برادری استوار فرمود ، یعنی با اینکه مقام و منزلت ایشان در عوالم مصادقت و مضافات(1) و دیگر صفات باین درجه رسید که عقد اخوت استوار گردید ، معذلك در پاره مقامات این طور مباینت معایت خواهد شد

و چون حال مانند این دو تن بر این منوال باشد ، پس چیست گمان شما بدیگر مردم ، همانا علم علما یعنی ائمه هدی و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله صعب و مستصعب است هم دشوار میباشد و هم مردمانرا حمل و نقلش گران بار است ، و حامل این علم نتواند شد مگر پیغمبری مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خدای دل او را برای فراداشتن ایمان امتحان کرده باشد . آنگاه میفرماید: و اینکه حضرت سلمان از جمله این نوع علمای اعلام در شمار آمد ، از آنست که او مرویست که بما اهل بیت اختصاص حاصل کرده؛ از اینروى او را بسوی علما نسبت دادم و اینکلام برای آن فرمود که اگر در تقیه یا پاره اخبار و کلمات و امثال آن که از اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وارد است ، کسی را ادراک حکمت آن ممکن نباشد ، بر قصور دانش و نارسائی فهم خویش حمل نماید نه آنکه آلوده شك و ریب گردد ، و چه احادیث و اخبار اهل البيت سلام الله علیهم دقیق و لطیف است. چنانکه از امام علیه السلام پرسش کردند : چیست معنی این کلام حضرت

ص: 122

صادق سلام الله عليه؟ «حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان، فجاء الجواب انما معنی قول الصادق علیه السلام: لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مؤمن، ان الملك لا یحتمله حتی یخرجه الی ملک غیره، والنبی لا یحتمله حتی یخرجه الی نبی غیره، والمومن لا یحتمله حتی یخرجه الی مؤمن غیره، فهذا معنی قول جدی علیه السلام» یعنی: حدیث ما رانه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه بنده مؤمنی که خدای دل او را در آزمایش فرموده باشد حمل و احتمال نمیکنند، جواب آمد که معنی قول صادق علیه السلام آنست، که ملک رانه آنگونه حمل و احتمال میساید که بملکی دیگران امانت و ودیعت را باز گذارد؛ و هم چنین پیغمبری حمل نمیکنند که با پیغمبر دیگر تحویل نماید، و بنده مؤمن حمل نمیکنند که ببنده مومن دیگر گذارد، و معنی قول جدم علیه السلام اینست

بالجمله امام علیه السلام را کردار و افعال همه صعب و مستصعب است، و نباید آرزومند آن علم و دانش و چگونگی آن بود چه آنرا که آنمقامات و مراتب و توانائی و ظرفیت نباشد آرزوی این مسائل را نتواند نمود

مواعظ آنحضرت در پرهیزگاری در کتاب کشف الغمه از ابو الطفیل عامر بن وائله مسطور میباشد که امام زین العابدین علیه السلام چون آیه مبارکه را قرائت میفرمود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»⁽¹⁾ یعنی ای آنکسانی

ایخدای من: مرا برکش در برترین درجات و پایهای این ندیه، و ندا و رفیعتترین مقامات این دعوت یعنی «وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» و مرا در عزیمت بر این ارادت اعانت فرمای و نفس مرا بر نکوئی و دریافت عوالم حسنه، و حسن عاقبت هدایت و موهبت نمای، و

ص: 123

مرا از گزند هواجس (1) و مشتبهات نفس اماره بازدار و براهی نیک و مستحسن، تا بآن سبب . و بعلت آن بر دو سردی و سلامی که از بیم و خشیت تو در قلب من جا کرده دل من از خواطر جهان و نمایشهای گوناگون کیهان مجرد و آسوده گردد؛ و مرا دل و زبانی ببخش که در نکوهش جهان نابکار و بازگشتن از مکروفریب روزگار ناپایدار مساعدت و بمتار کنش جاری و معاونت نمایند تا جز بصدق سخنی نکنم، و جز براستی چیزی بر زبان نگردانم، یعنی مرا آندل دانا عطای فرمای که بادیده بینی خود بر نکوهیدگی و ناشایستگی جهان غدار مرا آگاهی سپارد، و زبان گویائی ببخش، که به تعبیر عمافی الضمیر قادر و جاری گردد، و مرا از مصادیق و مظان اجابت خودت بنمای و بحسن توفیق خودت از این مقام دانا فرمای، تا بهر حالت که بدان اندرم بموجب ارادت و رضای تو باشد، همانا فقر و فاقتی که همعنان هر موجودیست ابواب فضل و کرم ترا با حد سنان (2) و دم نیزه دلستانی که شکافندگیهایش قلب مرا فرو گرفته میگوید: «وحتی متی اصف محسن الدنیا و مقام الصدیقین، وانتحل عزمًا من ارادة مقيم بمدرجة الخطايا اشتكى ذل ملكة الدنیا وسوء احكامها علی، فقد رأیت وسمعت لو كنت في اداة فهم او انظر بنور يقظة وكلا الاقئ نكبة وفجیعة وكأس مرارات زعافاً اذوقها»

و تا چندو تا کجا رنج و محن (3) این کیهان کهن را که بر مجموعه آفرینش چون نهبن (4) دامن بگسترده بر شمارم، و از مقام صدیقین باز گویم و توصیف نمایم، و عزیمت و ارادتیرا که سبب آهنگ اقامت بمدارج خطایا حاصل گشته، بخویشتن بر بندم آنگاه از ذل ملکه دنیا و سوء احکام جهان که بر من فرود آمده بشکایت و شکوی پردازم، همانا بسی شنیدم و دیدم، اما چه خوش که بادات فهم و بختیاری و فرزدانش و بیداری، و فروغ بینش و هوشیاری دیدمی و شنیدمی، لکن افسوس که هر چه از نمایش ارض و سموات ملاقات و مقاسات کردم بجمله: نکبت اندر نکبت و فجیعت (5) اندر فجیعت بود و آنچه از دوستکانی لبریز گردون بازگون نوشیدم، همه شربتهای ناگوار و کاسهای (6) پر زهر جان فکار بود

ص: 124

1- هواجس: جمع هاجس. آرزو و خواهش نفسانی

2- سنان: نیزه

3- محن- جمع محنت: بلا و اندوه

4- نهبن: سرپوش

5- فجیعت: نکبت

6- کاسها: ظرفها

وحتى متى اتعلل بالاماني ، واسكن بالغرور واعبد نفسى للدنيا على غضاضة سوء الاعتذار من ملكاتها و انا اعرض لنكبات الدهر على ، و
 اتربص اشتمال البقاء وقوارع الموت تختلف حكمي في نفسي ، و يعتدل حكم الدنيا و هن المنايا اى و اد سلكته عليها طريقي ، او على
 طريقها؟ و تاچند و تاكى بآرزوهاى اينسراى فانى و امانى(1) اين جولان گاه آفات ناگهانى تعلل ، و رزم و در اين سراى چه نكبت و غرور
 بغفلت و سرور و قرار و سكون گيرم و نفس خويشتن را براى دريافت لذايذ بيدوام جهان زشت فرجام به بندگى دنيا باز گذارم و همى بآن
 اندیشه روز سپارم تا مگر سوء اعتداد و اعتماد ملكات مهالك آياتش را چاره نمايم و نمايشش را بگاهش آورم و حال آنكه در عرصات(2)
 بليات روزگار كه بر من دچار گشته گرفتار افتاده ام و در پهنه خطرات و حوادث جهان سراسر بليات : كه از هر سوى بر من چنگ در افكنده
 دچار شده ام ، و همى مترصد و متربص(3) هستم تا مگر بجامه دوام و بقا واشتمال زندگاني جاوداني در آيم با اينكه قوارع(4) مرگ
 عمودهاى موت بهر آن و هر ساعت آنچه حكم رانده ام بازگرداند و اندیشه مرا در نفس من ديگر گون گرداند ، و مرا بهر دقيقه و زماني
 بحالتي ديگر و مزاجي ديگر بر آورد ، لكن دنيا بر نهج خويش بر پاي و در زايندگي(5) حوادث و زايش دواهي نيز(6) راى و هيچوقت ، از
 حمل و فزايش نمايش شكم خالي نكند و رشته توالد را مقطوع نگرداند و در هر وادي ، سكون گيرم ، يا در هر پهنه خانه جويم خيول
 حوادث(7) بر من گام نهد مركب دواهي ستام ، ولجام نمايد وگرنه من خود خويشتن بر آن گذر نمايم و بر آن اثر شتابم ، يعنى بهر حالت
 دستخوش صوارم(8) دواهي و قوارع حوادث و مراكب بلايا و مواكب منايا بخوايم گشت ، و بيرون از اينراهي در نخوايم نوشت ، و هيچ
 گريز و گزيري نخوايم يافت «و حتى متى

ص: 125

1- امانى : آرزوها

2- عرصات- جمع عرصه صحراى محشر

3- متربص : در نك كنده و انتظار كشنده

4- قوارع - جمع قارعه : گرفتارى

5- زايندگي : پيدايش و پديد آمدن

6- دواهي - جمع داهيه : مصيبت و گرفتارى

7- خيول - جمع خيل : گروه اسبان

8- صوارم - جمع صارم : مرد دلاور شمشير برنده

تعدنی الدنيا تتخلف وائتمنها فتخون لا تحدث جدة الابخلوق جدة ولا تجمع شمالا الابتفریق شامل حتی کانهما عنی محجبة ضناً تغار علی الالفة وتحسد اهل النعم فقد ادبتنی بانقطاع وفرقة، وأومض لی من کل افق بروقها و تا چند روز گار کج رفتار با من بوعدہ رودو مرا بفریب ونیرنک خود گرفتار بوی ورنک نماید، وهم بآخر باوعدہ وفا نکند، و بانچه میعاد نهاده تخلف بورزد و تا چند دنیا را با خویشتن امین و راست شمارم؟ و با من از در کژی و خیانت آیین سپارد، یعنی کار و کردار دنیای ناسازگار بر اینست که برزرد و سرخ و سبز و سفید و نمایشهای رنگارنگ و بازیچه‌های گوناگون و حطام بیدوام خود، جهانیانرا دستخوش فریب و نیرنک خود بگرداند، لکن جهانیانرا که این آزمایش مکرر رفته و این تجربت فراوان معایت شده نیک بدانسته اند که این سیه کاسه در آخر بکشد مهمانرا، پس از چه از خواب غفلت سر بر نمی کشند و این طلب و طمع را بیکسوی نمی نهند! و بآن کار که بایسته و آن تهیه که شایسته است اقدام نمیفرمایند و خبیر و بصیر نمیگردند و حال اینکه چون نیک بنگریم این جهان خود سرای آزمایش و امتحانست و در نظر هوشیار در دنیا از خود دنیا هیچ بندی وافی تر نتواند بود، چه فساد هر چیز را خود نماینده و اسباب فناى همه چیز را خود فزاینده است، چه هیچ تازه نیارد جز آنکه تازه دیگر را فرسوده گرداند، و هیچ جمعیتی پدید نیارد جز آنکه دیگر انجمنی را پراکنده گرداند، و خوش مینماید که اگر باغزش فریب یافتی، باری از انجامش پند گیر، و اگر بساز آغاز نیاز یافتی، باری از ناسازی انجام راز بگشای

بالجمله میفرماید چنان دنیا را امین و صدیق می شمارم، که گویا حوادث و دواھیش از من پوشیده است و هیچ ندیده و نیافته ام و چنان با من بخدیعت(1) و مکر و فریب نیرنگ و نهیب و خیانت و خلاف، میرود و مرا محروم و مهجور میدارد که گوئی محض ضنت(2) خود را از من محجوب میگرداند، و بر الفت مؤالفان غیرت میورزد، یعنی یکسره برای پراکندگی اینجماعت و آشفتن این مؤالفت میکوشد، و بر آنانکه دارای نعمت هستند حسد میبرد، یعنی علامات ادبار و انقلابات روزگار ختار(3) بر این

ص: 126

1- خدیمت : نیرنک

2- ضنت : بخل و امساک

3- ختار : مکر و غدر کننده

اوصاف معدوده شاهدی صادقست و جهان مرا بانقطاع زشتهای پیوستگی و تقریق جماعت مؤدب کرده است و از یکسوی برای فریبندگی من از کرانه وافق درخشندگی و لمعان (1) بریقهای (2) خود را با من مینماید یعنی جهان هر دو جنبه خود را نمایش میدهد تا کدامین را تو باشی مستعد و البته کار دنیای فریبنده همه تاختن است لکن پس دنیای فریبنده لغزنده متاز

«و من اقطع عذراً من معد سیر ايسكن الى معرس غفلة بادواء نبوة الدنيا و مرارة العيش و طيب نسيم الغرور قدامت تلك الحلاوة على القرون الخالية رحال دون ذلك النسيم هبوات وحسرات و كانت حركات فسكنت و ذهب كل عالم بما فيه فمأعيشة الاتزید مرارة و لا ضيفة الا ويزداد ضيقها» و کیست که عذر و بهانه او در بستگی و شیفته گی باینجهان در کمال قباحت و شناخت نباشد؟ با اینکه منزلگاه او یکسره غفلتگاه و محل بلیات و نیرنگ جهان سراسر آفات و تلخی زندگانی، و حوادث ناگهانی و طیب، نسیم غفلت و غرور باشد که تلخ کرده است این حلاوت و شیرینی را بر گروه پیشینان و حایل گشته است این نسیم را آرزوها و حسرتهای فراوان و اینجمله پیش از حرکت و جنبش نبود و بناگاه ساکت و ساکن گردید و هر عالمی هر چه در خود داشت ببرد، یعنی هر عصری با مقتضیات خود از میان برفت، پس این جمله بتمامت جز زندگی که یکسره بافزایش مرارت و نمایش بلیت بود هیچ نبود و این میهانی در این گردشگاه آفات آسمانی جز آنکه آن بآن بر سختی و ناهمواری و تنگنایی آن افزوده همی گشت حاصلی دیگر نبخشود «فکیف یرقاد مع لیب او یهدء طرف متوسم علی سوء احکام الدنيا و ما تفجأ به اهلها من تصرف الحالات و سکون الحركات و کیف یسکن الیها من یعرفها و هی تفجع الالباء بالابناء و تلهی الالباء عن الالباء تعدمهم اشجان قلوبهم و تسلبهم قرة عیونهم و تر می قصاوات القلوب باسهم و جمر فراق لایبوخ حریقها» پس با اینحالت و این رویت چگونه فرومبایستند، آب، دیده مردم، با فهم و دانش در چنین سراچه (3) حوادث، و دامگه دواهی و چگونه باسایش خواب کنند یا بفرغت و آرامش چشمی برهم آورند؟

ص: 127

1- لمعان : درخشیدن

2- بریق : درخشندگی

3- سراچه : حیاط اندرونی

و نشان خواب و آرام در خود طلبند؟ با اینکه از سوء احکام و گزند فرجام این سرای نکوهیده انجام نگران باشند و از تصرف حالات و انقلابات پی در پی و دواهی ناگهان و سکون گردشهای گوناگون و جنبشهای رنگارنگ آن بینا باشد، که بیک ناگاه این باز گردون شکار و این قراقوش (1) تیز منقار چنگ و بال می گشاید و آدمیرا میرباید، و بدامنه بس خطر ناک بدمار و هلاک میسپارد و چگونه در چنین مقامی نا امن و منزلی بی اعتبار، آنانکه بحال خود دانا و شناسا باشند، آهنگ سکون مینمایند با اینکه پدران را بمرگ پسران دچاره میسازد و پسرانرا بترك پدران ناچار میفرماید و پاره های دلهای ایشانرا ناچیز میگرداند و سردلهای ایشانرا میرباید و روشنائی دیدار ایشانرا میبرد و دلهای بس سخت را با تیرهای حوادث و سهام (2) صوادر در هم میشکافد، و بآتش فراق و لهیب (3) جدائی برتافته مینماید که هیچوقت بر تابش آن آتش و نهیب آن لهیب نیروی شکیبائی و سکون نیابند.

«و ما عسیت ان اصف من محن الدنيا و ابلغ من كشف الغطاء عما وكل به دور الفلك من علوم الغيوب و لست اذکر منها الا قتिला افنته ، اومغيب ضريح تجافت عنه، فاعتبر ايها السامع بهلكات الامم، و زوال النعم ، و فضاة ما تسمع و ترى من سوء آثارها في الديار الخالية ، و الرسوم الفانية و الربوع الصموت ، و كم عالم افنت فلم تبك شجوة ولا بدان تقنى سريعاً لحوقها» و هیچ نتوانم چنانکه بایست از محنتهای روزگار باز شمارم و بوصف بگنجانم، یعنی چون بیرون از حد است، در چنبر توصیف و حیز گذارش نیاید و آن دانشهای نهانی و علوم پوشیده و پنهانی که گردش گردون بر آنموکل است ، و کشف غطا فرمودن و پرده بر گرفتن از آن پوششها و مستورات را بالغ نمی توان شد و از گردش چرخ گردان و انقلابات این کهن کیهان، هیچ بخاطرم نیاید مگر کشته را که دستخوش فن او زوال ساخته یا بدنهای کسانیرا که در زیر خاک پنهان داشته و نظر از چهرشان برداشته و دل از مهرشان تهی ساخته ، پس بدیده عبرت بنگرو بگوش

ص: 128

1- قراقوش : نام حیوانی است

2- سهام - جمع سهم : تیر

3- لهیب : زبانه آتش

هوش بشنو، ای کسیکه شنونده تباهی امتهای و زوال نعمتها، و فطاعت(1) انجامها و قباحت فرجامها و برسوائی انجامیدن آنچه‌هاییکه نگران هستی، و شنوا باشی از سوء آثار و زشتی رفتار و کردار آن، با آن دیارهای ویران از بارهای خالی و نشانهای فرسوده فانی، و آنخانه‌ها و عشرت‌گاهها که معاشرینش همه مدهوش و خود بجمله خاموش مانده‌اند، یعنی اهل و کسان آنها یکسره بباد فنا رفته و بوادی خاموشان خفته و اکنون آن بارها را در مزارها جای و منزل، و حسرتها و آرزوها بر دل و آندیارها را مور و مارساکن و منزل، و آنسورها و سرورها را بطون قبور و شکم‌های گور حامل و شامل‌های چه آرزوها که بگور بردند؛ ای چه اشکال نازنیر که بامار و مور خفتند و چه بسیار کسان که با هزاران آمل و آرمان از دارفنا دستخوش فنا و زوال شدند و اکنون، ناله‌ها و این(2) ایشان در زیر خاک هیچکس بیمناک نیست، و روزگار باغم و اندوه ایشان سازگار نگشت و بردنج و شکنج ایشان تیمار نیاورد و آنانکه برجای مانده‌اند، ناچار هرچه زودتر با ایشان پیوسته و در معرض فنانهفته و در هم شکسته گردند.

«فانظر بعین قلبك الى مصارع اهل البرزخ وتأمل معاقل الملوک، ومصانع الجبارین وكيف عرکتهم الدنيا بکلاکل الفناء وجاهرتهم بالمنکرات، و سحبت علیهم اذیال البوار وطحتهم طحن الرحا للحب، واستودعتهم هوج الرياح، تسحب علیهم اذیالها فوق مصارعهم فی فلوات الارض، فتلك مغاینهم وهذی قبورهم توارثها اعصارها وحریقها پس از روی دانش و راه پژوهش، با دیدار قلب و دیده دل بمصارع(3) و مقابر و مهالك اهل شرف و زینت و علو ورتبت نیک بنگر و در معاقل(4) حصینه(5) و قصور رفیعه پادشاهان گردنکش و عمارات و مصانع جباران کینه کش، بتأمل و تفکر گرای، که چگونه لطمات کیهان غدار ایشانرا در پهنه نیستی فرو مالید.

و روزگار نابکار آنها را فاشا فاش و آشکار دستخوش قوارع(6) منکرات و مصیبات گردانید و ایشانرا در اذیال هلاک و بوار(7) بسپرد و آن بدنهای بناز و نعمت پروریده را

ص: 129

1- فطاعت: زشتی و بدی

2- این: ناله

3- مصارع - جمع مصرع: قبر

4- معاقل جمع معقل: کوه بلند و پناهگاه

5- حصینه. نگاه داشته شده

6- قوارع - جمع قارعه: گرفتاری

7- بوار: هلاک

در زیر آسیای دواهی و بلا یا نرم ساخت چون دانه را که سنگ آسیا نرم و آرد گرداند و از آن پس خاک وجود ایشانرا بباد فنا و حوادث بداد و اذیال و بال و نکال خود را بر فراز مصارع و گودالهای ایشان که در بیابانهای پهناور نمایشگر بود بر کشید پس اینست انجام آن سور و غرور و مساکن عشرت سرور ایشان و اینست قبور و گور ایشان که جمله را از اینجهان ختار بحریق و فشار خود فرو سپرده و در هم بسائیده و بیفشده است و بآتش دواهی و نار عذاب و بوار بسوزانیده است «ایها المجتهد فی آثار من مضی من قبلك من الامم السالفة توقف وتفهم وانظر ای عز ملك او نعیم انس او بشاشة الف الانغصت اهله قرة اعینهم وفرقتهم ایدی المنون والحقتهم بتجاویف التراب فاضحوا فی فجوات قبورهم یتقلبون وفی بطون الهلکات عظاما ورفاتا و صلصال فی الارض هامدون و آلیت لا نبقی اللیالی بشاشة ولا جدة الاسریعا خلوقها» یعنی ایکسیکه سخت اجتهاد میورزی و کوشش مینمائی در آثار و علامات و نشان برگذشتگان کرده و پیشینیان انبوه که پیش از تو بکیهان اندر بوده اند و چون تو بهر سوی و کرانه در نظر و رهگذر و همی خواهی تو نیز چون آثار ایشان نمودار آری و نمایش ایشانرا بفزایش آوری، پس از چندی توقف گیر و فهم دور اندیش گرد ساز و بدیده دانش در نگر و ببین که کدام عز و حشمت ملك یا نعیم و نعمت انس او بشاشت و سرور الفت و مؤالفت و صحبت و مرافقت است جز آنکه قرة عیون و فروغ دیده صاحبان آن و سرور خاطر ایشانرا گردش روزگار مکدر ساخته و پنجه دواهی روزگار جمعیت ایشانرا پراکنده داشته و ایشانرا در شکم خاک جای ساخته و بناگاه چاشتگاه نمودند گاهی که خویشترا در زیر خاک و شکاف گور بدیدند که که بهر ساعتی دیگرگون شدند و در بطون هلکات و درون دواهی و بلیات خاک و خاکستر و در میان زمین و چنگال عقاب و نکال مانند سفالی خشکیده و صلصال(1) گشتند و من سوگند همی خورم که گردش لیل و نهار و جنبش این چرخ باژگون کردار هیچ سرور و بشاشت و طراوت و تازگی بجای نخواهد گذاشت و هیچ چیزی تو نباشد جز آنکه هر چه زودتر دستخوش فرسودگی و تباهی گردد و کهنه و نابود شود.

ص: 130

«و في مطالع اهل البرزخ و خمود تلك الرقدة و طول تلك الاقامة طفيت مصاييح النظر و اضمحلت غوامض الفكر و ذم الغفول اهل العقول و كم بقيت متلذذا في طوامس هو امد تلك الغرفات فنوهت باسماء الملوك و هتفت بالجبارين و دعوت الاطباء و الحكماء و ناديت معادن الرسالة و الانبياء اتململ اتململ السليم و ابكى بكاء الحزين و انادى و لات حين مناص سوى انهم كانوا بانوا و اننى على جدد قصد سريراً لحقوقها» و در مطالع اهل برزخ که در میان اینجهان و آنجهان بازداشته و نگران هستند و آتش حرص و آز آنها بجمله خموش و خمود یافته بنگر و در طول این اقامت و در ازای این در ماندگی تأمل و تفکر فرمای که چگونه چراغهای بینشها خاموش و ترتیبات فکریه و ذهنیه را مواکب حیرت و ضجرت (1) سرپوش گردید

همانا : مردمان خردمند نکوهش میکنند کسیرا که از چنین عوالم و معالم غافل و جاهل ماند و تا چند در فردمردن و دیگرگون شدن آتش حرص و طمع و آز این سست بنیان شاد کام و شاد خوار بجای خواهم ماند و از مرك سلاطين خبر خواهم شنید ، و بفنای جبارین آواز خواهم یافت ، و پزشکان و دانایان از بی درمان بخواهم خواند و از معادن رسالت و انبیا ندا خواهم یافت و مانند مردمار گزیده از شدت درد و الم بر خویشتن پیچان و خروشان خواهم بود و چون مردی اندوهگین و غمگین و نالان و گریان خواهم ماند و از روی یأس و حرمان ندا خواهم کرد که نیست محل گریز و گزیر و پناه و تابی و آنگروه بتمامت در جهان بیامدند و آخر در میان ایشان جدائی افتاد و من نیز که از پس ایشان بجهان آمده ام بزودی با ایشان همعنان و یکسان خواهم گشت.

«وتذکرت مراتب الفهم و غضاضة فطن العقول بتذکر قلب جریح فصدعت الدنيا عما التذ بنواظر فکرها من سوء الغفلة و من عجب کیف یسکن الیها من یعرفها و قد استذهلت بسکونها و تزیین المعاذیر و خسأت ابصارهم عن عین التذبیر و کلما تراءت الایات و نشرها من طی الدهر عن القرون الخالیة الماضیة و حالهم و ما بهم و کیف کانوا

ص: 131

1- ضجرت : تنگدلی شدن و دلتنگی

وما الدنيا وغرور الايام وهل هي الالوعة من ورائها جوى قاتل او هتف نفس يسوقها» وبياد همی آوردم مراتب فهم و بينش و غضاضت(1) و طراوت عقول با فطانت را بياد کردن قلبی جريح(2) ودلی زخمین

پس جهان نابکار بر هم شکافت و آشکارا ساخت بنواظر فکر و دریافت مآل آن از آن چیزها که بآن لذت همیبردم بسبب غفلت بودم و در جهان بدفرجام در طلب لذت از روی تغافل همی بر میگذشت و در پایان کار جهان واژگون کار با من بنمود که این جمله همه بغفلت بوده و هیچ لذت و مسرتی را حامل نیست و مرا بر آنجمله مجرب ساخت و بسی شگفت و عجب است از کسیکه در اینسرای غرور بغفلت و سرورسکون جوید و آن انجام و فرجام را دانسته باشد و با اینحالت در طلب اقامت و سکونت برآید با اینکه بسبب همان اقامت و سکون نمایشهای گوناگون عقل او را ربوده و خروش را شیفته و معاذیر(3) نادلپذیر را در انظار ایشان جلوه گر و مزین داشته و چشمهای ایشانرا از دریافت معایب تدابیر و نکوهیدگی فسون و فریب و آن آیات و علامات و پراکنده ساختن جماعات و تبه ساختن و در نوردیدن قرون خالیه و ازمنه بالیه و روزگاران بر گذشته و گروهان گروه در هم نوشته و آن انقلابات و دواهی دهیا که بر این جماعات فرود آورده و چه گونه ایشانرا از حالی بحالی در آورده خیره گردانیده است و چیست دنیا و غرور ایام و اعوام برگذر آن و آیا می باشد دنیا مگر عرصه سوزناک و مغانگی اندوهناک که در پیش روی آن آبی گندیده و قاتل یا مرگ و تباهی آن نفسی است که او را سائق است(4)

«وقد اغرق في ذم الدنيا الادلاء على طرق النجاة من كل عالم فبكت العيون شجن القلوب فيها دماً ثم درست تلك المعالم فتتكرت الاثار وجعلت في برهة من محن من محن الدنيا وتفرقت ورثة الحكمة و بقیت فرداً كقرن الـغضب و حيداً فلاجد سميعاً واتوجع فلا اجد مشتكى وان ابكهم احرض وكيف تجلدى وفي القلب مني لوعة لا اطيعها»

و چون انقلاب و اضطراب اینجهان سیماب گون و این چرخ دولابی نمایان شد

ص: 132

1- غضاضت : ذلت و بیچارگی

2- جريح : زخمی زخمندار

3- معاذیر - جمع معذار : آنچه وسیله عذر خواهی قرار داده شود

4- سائق : راننده

در هر عالمی و هر زمانی در نکوهش آنداستانها گفته و میدانها پیموده گشت و برای طرق نجات و راه رستگاری دلالتها و علامتها باز نمودند و براهین استوار پبای کردند لکن با اینهمه مذمتها و نکوهشها که از هر زبانی به بیانی باز نموده اند هیچ فایده‌تی پدید نیامد و براین غفلت و غرور و بیخبری و تاریک نظری و اینغم و ناله و افغان که در دلها انباشته گردید چشمها بردلهای خونین و قلبهای زخمین خون گریست و خوب یا نا خوب و زیبا یا زشت بجمله فرسوده و تباہ گردید و آن آثار و علامات ناپدید و ناخوش افتاد و آن نیز در جمله محن روزگار جای گرفت و ورثه حکمت و وارثان دانش یکسره پراکنده شدند و من فریداً و حیداً بجای ماندم مانند شاخ آن آهوئی که . یک شاخ دیگرش شکسته باشد ، و ایدون بدون یار و رفیق و همال و صدیق ، از اندوه دل و آشوب خواطر ، و محن روزگار و فتن دهر جفا کار همیگویم لکن شنونده نمیجویم و با درد و الم میمویم ، و کسی را که از درد خویش دو شکایت برم نمی بینم و اگر بخوایم بر آنجمله بگریم و بگریانم بهلا-کت و تباهی میرسم ، و اگر بشکیبائی و صبوری کار کنم چگونه اینکار توانم، زیرا که بدل اندرم چنان آتشی و سوزشی است که حملش را نیرو ندارم .

«وحتى متى اذكر حلاوة مذاق الدنيا وعذوبة مشارب ايامها واقتفى آثار المریدين واتنسم ارواح الماضين مع سبقهم الى الغل والفساد وتخلفى عنهم في فضالة طرق الدنيا منقطعاً من الاخلاء فزادني جليل الخطب لفقد هم جوى ، و خاننى الصبر ، حتى كاني اول ممتحن اتذكر معارف الدنيا و فراق الاحبة فلورجعت تلك الليالي كعهدها رأيت اهلها في صورة لا تروقها » تا چند فر یاد آورم حلاوت مذاق دنیا و شیرینی چشش و چشیدن چشیدنیهای روزگار نابکار و عذوبت(1) مشاب ایام و گوارائی آشامیدن و آشامیدنیهای ناگوار روزگاران این کیهان ناپایدار را با آثار و نشانهای آنانکه باهنگ این روزگار دورنگ روز میگذرانند همراهی کنم و از پی ایشان کام بر گیرم و در طلب کام بامداد بشام رسانم ، و به تنسم(2) ارواح بر گذشتگان بوی جویم و بابوی ایشان ، خوی گیرم، با اینکه جمله ایشان بفریب و فساد اینجهان سست بنیاد پیشی یافتند ، و

ص: 133

1- عذوبت : گوارا بودن

2- تنسم : نفس کشیدن

بر من سبقت گرفتند و من از ایشان واپس ماندم ، و در فضاله(1) طرق دنیای نابکار دچار افتادم و از دوستان جدا گردیدم، و مرا در فقدان ایشان و آن دواهی بزرگ جهان که مرا در سپرد سوزش دل و آتش روان بيفزود و صبر و شکیبائی با من خیانت ورزید با اینکه این جمله را در جهان نگران شدم و حالت روزگار بر من مکشوف گشت؛ بباستی بر نکد(2) ایام ونیرنك اعوام و حوادث جهان شکبیا کردم و بتحمل روم اما صبوری با من خیانت رفت و من چنان شدم که گویا نخست کس باشم که بفسوس و فسون این چرخ بوقلمون آزمون و آزمایش او بآتش فرسایش کیهان بآتش دیده ام و همی بیاد معارف دنیا و مفارقت احبا سوزناك رغم اندوز هستم پس اگر گردش لیل و نهار مانند زمانهای بر گذشته دیگر باره باز آید اهل خویش را بحالتی در خواهد یافت که هیچ اورا گوارا و مطلوب نخواهند شمرد، یعنی آنانکه از جهان بیرون شده اند و تجربت روزگار و محنتهای بیشمار آنرا دریافته اند و اینک بعالمی دیگر روی آورده اند اگر دیگر باره دنیا بعهد نخست باز آید و ایشانرا بخویش بازگرداند آنکسانرا هرگز گوارائی و تن آسانی نخواهد افتاد و هرگز دنیا را مطلوب و گوارا نخواهند شمرد «فمن اخص بمعاتبتي و من ارشد بندبتي و من ابکی و من ادع اشجوا بهلکة الاموات ام بسوء خلف الاحياء و کل یبعث ویستأثر بعبراتي و من یسعدنی فابکی و قد سلبت القلوب لبها ورقا الدمع و حق للداء ان یذوب علی طول مجانبة الاطباء و کیف بهم و قد خالفوا الامرین و سبقهم زمان الهادین و وکلوا الی انفسهم یتنسکون فی الضلالات فی دیاجیر الظلمات حیاری و لیل القوم داج نجومه طوامس لا تجری بطیء خفوقها» پس کیست که چشم بینش و گوش شنوا برگشاید و بمقاتلت و مخاطبت من اختصاص و لیاقت یابد و باین ندبت و استغاثت من رشادت و هدایت گیرد و کیست که چون بتأمل و تفکر بشنود و بگردد بر حال و حالت خویشتن بگریستن گراید و بهلاکت اموات و نکوهیدگی بازماندگان و روزگار نابهنجار آنان باندوه و اندهان در آید و من این اندوه و غم با که سپارم و بار اینرنج و هم چگونه فرو گذارم؟ و حال آنکه این جمله همه مایه انگیزش حزن و اندوه من است و بتمامت موجب ریزش اشک دیدگانم

ص: 134

1- فضاله : بقیه

2- نکد : سختی و شدت

هست و کیست آنکس که بر این جمله پند و عبرت گیرد و با من درزاری و گریستن مساعدت جوید؟ همانا قلوب رالب و لباب(1) مسلوب شده، یعنی دانش از دلها و خرد از قلوب برفته بسبب این عواقب و فرجام دنیای ناخجسته انجام و انقلابات و تصاریف روزگار ناهنجار عقل و خرد بجای نمانده است و اشک دیدگان فرو ریخته و برای در دو علت سزاوار است که بسبب طول دور ماندن از طیبیان رنجور را تاب و طاقت نماند، و از آن دوری و بیتابی آب شود و چگونه جز این باشد و جز این بهره یابند! با اینکه فرمان حکمرانان را مخالفت ورزیدند، و از روزگار هدایت کنندگان و زمان راه نمایندگان و افس افتادند، و نفوس خویش را بسکون در بوادی گمراهی موکل شدند شدند، و درد یاجیر(2) ظلمات و تاریکیهای خطرات و هلاکات بماندند، و یکسره متحیر و سرگشته بهر سوی میشوند بهر سوی میشوند، با اینکه شبی بس ظلمانی و ستارگان ناپدید و از هر سوی مگاکها و گودالها دهان برگشاده، و باین نهج و این کنندی و ضلالت هرگز نتوان از اینگونه مخاطیر بیرون شد، و آن مهالك را باز پیمود

صاحب کشف الغمه میگوید: این فصل از کلام معجز نظام آن حضرت را بعضی از شعرا برشته نظم در آورده و نیکو انشاد کرده است و هو هذا:

قد كنت ابكى مافات من زمنى *** و اهل ودى جميع غير اشتات

واليوم اذ فرقت بيني و بينهم *** نوى بكيت على اهل المروات

و ما حيوه امرء اضحت مدامعه *** مقسومة بين احياء و اموات(3)

قال عليه السلام قد انتحلت طوائف من هذه الأمة بعد مفارقتها ائمة الدين و شجرة النبوة اخلاص الديانة و اخذوا انفسهم في مخايل الرهبانية و تغالوا في العلوم و وصفوا الاسلام باحسن صفاتهم و تحلوا باحسن السنة حتى اذا طال عليهم الامد و بعدت و بعدت عليهم

ص: 135

1- لب ولباب: خالص و برگزیده

2- دیاجیر: جمع دیجور: شب بسیار تاریک

3- همانا بر روزگار گذشته خود همیگریستم، و دوستان باوفا و یاران صمیم همگی مجتمع بوده از پراکندگی محفوظ بودند، و امروز که روز گارسنک تفرقه و جدائی میان ما انداخت، از دوری اینجوان مردان از دیده اشک همیریزم، راستی چیست زندگانی آدمی؟ چه تمام دوران زندگی و حیات عبارت است از گریه وزاری که یا برزندگان گریان شود، یا بر مردگان اشک ریزد

الشقة وامتحنوا بمحن الصادقين رجعوا على اعقابهم ناكسين عن سبيل الهدى و علم النجاة يتفسحون تحت اعباء الديانة تفسيح خاشية الابل تحت اوراق البزل ولا يحرز السبق الرزايا وان جرت ولا يبلغ الغايات الاسبقها» و بخود بستند گروهی از این امت بعد از مفارقت آنها از پیشوایان دین و شجره نبویه آن تناور(1) درخت و مبارك اصل اصیل نبوت و پیغمبری اخلاص دیانت را یعنی متدین بآن دین شدند و نفوس خود را بمخائل رهبانیت و بیم و پرهیز از خدای و محرمات او بداشتند و در علوم غلو نمودند و اسلام را به نیکوتر صفات خویش توصیف کردند و در بهترین سنت فرود آمدند تا هنگامیکه روزگار برایشان بدر از کشید و سختی و صدمت و مشقت از ایشان دور ماند و بمحن صادقان ممتحن شدند و بهنگام آزمایش دریافتند از راه هدایت و راستی و اعلام نجات و رستگاری روی واپس کردند و ناکص(2) ماندند و همی تفسح و وسعت میجستند یعنی میخواستند خود را از جاده اسلام و تکالیف دین بیرون افکنند و میدان میطلبیدند و مغر(3) میخواستند در زیر اعباء(4) دیانت و ثقل سنگینیهای دین یعنی تکالیف دینی مانند نفر جستن شتران ضعیف الجثه و اندک طاقت که در کنار وزیر شتران شدید القوه و عظیم الجثه مانند یعنی در قبول تکالیف شرعیه و قواعد و اجرای دینی و حمل امانات و شرایط اسلامیه سست و کاهل و بی ثبات و قوام گردیدند و حال آنکه اگر چندچار پایان پست و بزبون بشتاب و تعجیل روان گردند با مرکبهای اصیل و نیک نژاد نتوانند همانند شد و نیز بنهایت و غایت هیچ کاری جز به پیشی جستن و از بی سبقت کوشش کردن نتوان رسید یعنی هیچ گنجی بیرنج و هیچ نوشی بی نیش بدست نیاید و تا در میدان آزمایش و امتحان و بوته خلاص زحمت نبرند، و بتابش آتش آزمایش نشوند و سره(5) و خالص بیرون نیابند، و احتمال تکالیف نبرند و بریاضت و عبادت زحمت نکشند نتیجه در نیابند و ثمری نگیرند، و اجر و مزدی نجویند «و ذهب آخرون الى التقصير في امرنا و احتجوا بمتشابه القرآن فتأولوه بأرائهم و اتهموا بمأثور الخبر

ص: 136

1- تناور : تنومند ، قوی جثه

2- ناکص بازگشت کننده

3- مغر : فرار کردن

4- اعباء - جمع عب : سنگینی و حمل

5- سره : پسندیده ، پاکیزه.

مما استحسنوا يقتحمون في اغمار الشبهات ودياجير الظلمات بغير قيس نور من الكتاب ولا اثرة علم من مظان العلم بتحذير مشطين زعموا انهم على الرشيد من غيهم، و الى من يفرع خلف هذه الامة وقد درست اعلام الملة ودانت الامة بالفرقة والاختلاف يكفر بعضهم بعضاً والله تعالى يقول ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاتهم البينات، فمن الموثوق به على ابلاغ الحجة وتأويل الحكمة الاهل الكتاب وانباء ائمة الهدى و مصابيح الدجى، الذين احتج الله بهم على عباده ولم يدع الخلق سدى من غير حجة هل تعرفونهم او تحذونهم الامن فروع الشجرة المباركة وبقايا الصفوة الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً وبرايم من الافات وافترض مودتهم في الكتاب، هم العروة الوثقى وهم معدن التقى وخير حبال العالمين وثيقها» و اين مردم بر دو صنف شدند، يكى آن طبقه و آن نوع كه مذكور گرديد، و ايشان درباره خود مقصر هستند و بر نفس خویش ستم ورزیدند، و طبقه دیگر در امر ما تقصیر نمودند، یعنی قصور را از خویش تجاوز، و از قصور بتقصیر گرائیدند، و بغی و عدوان پذیرفتند و بدست و خامت و خسران در افتادند، و در امور ولایت و امامت و وصایت اهل البيت سلام الله عليهم وقواعد و قوانین و احکام مطاعه شرع شریف مطهر بآراء ناقصه و سلق(1) غیر مستقیمه و افهام ناخجسته خویش کار کردند و بمنشأ قرآن عنوان جستند و در کار ما و امر ما باحتجاج رفتند و قرآنرا برای و سلیقه خود تأویل و تفسیر کردند و در اخبار مأثوره كه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده است بآنطور كه خود پسندیده داشتند کار بساختند و در اغمار(2) شبهات و دیاجير ظلمات بدون اینکه بفروز و فروغ نوری از کتاب خدای همراه باشند یا اینکه بعلمی از مظان علم یعنی در حضرت آنانکه بحقیقت عالم هستند مثل پیغمبر و ائمه دست یافته باشند كه بسبب محبوس بودن یعنی تقیه داشتن بیمناک بودند و ترس و بیم میدادند یا اینکه از بیم یافتن از آنانکه محبوس میدارند از پی تحصیل علم از دارایان علم نشدند و بسلیقه و اوهام خویش کار جستند و بظلمت و ظلال در افتادند و گمان کردند كه ايشان در عین غوایت(3) بسر چشمه رشادت و بحر هدایت راه جسته اند

ص: 137

1- سلق - جمع سلیقه : روش و طبیعت

2- اغمار - جمع غمر : پرده

3- غوایت : گمراهی

مقصود آنست که امر قرآن مجید و خداوند سعید و مراتب رلایت و امانت بسی دشوار و نازک است و هرگز بطواهر قرآن چنانکه گروهی بزرگ بر این عقیدت هستند و قرآن بطواهر آیات استدلال مینمایند نبایست رفت چه علوم قرآن در خدمت معصوم علیه السلام است و تفسیر و تأویل با اوست و تفصیل آن مجملها بعهد علم حقیقی او است و گرنه آنانکه جز بعلم ظاهر یه آنهم ناقصا پی نبرده اند بخواهند تأویل و تفسیری از قرآن نمایند اسباب ضلالت و غوایت و هلاکت ایشان بخواهد گشت و بیشتر مفاسد و آفات که جهانیان تا دامن قیامت بآن دچار هستند علت همین است و این جنگها و اختلافات که مردم آفاق بآن گرفتارند سبب همین است چه یکسره با چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا میخوانند بمقامات عالیه از مهالك عیدیه بازرسند و از مرکز ملکوت و جبروت و لاهوت بشنوند و از کمال غرور و نادانی هر گروهی خود را دارای اسرار نهانی میدانند با اینکه هیچیک هیچ نمیدانند و از لجاج و عناد از آنکسکه بایست نمی شنوند و بآنجا که باید نمیگردند و کور کورانه و کر کرانه میروند، و بهر آن در هزاران مغاک(1) ضلالت و گودال غوایت چنان فرو میافتند، که تا آفتاب قیامت جز بدستگیری دانائی بینا، یکی از آنجمله بیرون نتوانند شد و اینست که بعد از آن کلام شرافت انجام میفرماید: بکدام کس بازماندگان این امت استعانت و استغااث خواهند برد؟! و اینسخن از کمال استعجاب است، و نیز دلالت بر آن دارد که بیرون از ائمه هدی سلام الله علیهم هیچ کس و هیچ چیز نیست، و در صورت آنکه خلق بایشان نگرند، و حل معضل(2) و گشایش مشکل از حضرت ایشان نیابند، و چگونه رستگار خواهند شد و بکدام کس چاره خواهند جست؟ و حال آنکه اعلام ملت مندرس شده است؛ یعنی نشانها و رایتهای دین اندراس(3) یافته، و از زبونی و ناخجستگی اهل دنیا فرسوده گشته، یعنی چنان ایشانرا ترك گفته اند که گویا کهنه شدند، و گرنه آنها همیشه ترو تازه اند، و امت باختلاف و جدائی نزدیک شده اند، یعنی بعد از آنکه امام را گذاشتند و بآراء ناقصه خود اتکال

ص: 138

1- مغاک : گودال

2- معضل : مشکل

3- اندراس : پژمرده

ورزیدند ، لابد هیچ طبقه بسلق غیر مستقیمه طبقه دیگر موافق نخواهد گشت ، چه مبنای جمله آنها هست و ناپایدار و بی مأخذ و حجت است ، والبته متفق علیه خلق نخواهد شد ، و از اینروى اختلاف و تفرقه جماعت پیدا میشود ، و گروهی آنگروه دیگر را کافر میخواند ، و خدای تعالی در نصیحت خلق و تنبیه ایشان میفرماید : نباشید شماها مانند آنگروهی که تفرق و اختلاف ورزیدند بعد از آنکه آیات بینه رسیدند و علامات واضحه صحیحه بدیدند ، پس کیست آنکس که موثوق باشد بر ابلاغ حجت و تأویل حکمت جز اهل کتاب؟ یعنی آنکس که قرآن برای او فرود گشته ، و جز فرزندان ائمه هدی که چراغ شبستان هدایت و فروز عوالم ظلمت هستند ، و خدای ایشانرا بر بندگان خویش حجت ساخته ، و مخلوق را مهممل و بیهوده و بدون حجت و حساب و عقاب و ثواب نگذاشته ، بعد میفرماید :

آیا چنین کسی را که اهل کتاب باشد، و بتأویل و تعبیر و بواطن و ظواهر و محکم و متشابه کتاب خدای بحقیقت دانا باشد و خلق رادر مهالك ظلمات و مسالك شبها راهبر و راهنما گردد جز از شاخهای شجره مبارکه نبوت و امامت نشناخته اید؟ و جز از بقایای صفوتی که خدای رجس و پلیدیرا از ایشان بر گرفته یعنی بالمره جنس شریف ایشان با بنی نوع انسان امتیاز و افتخاری دیگر دارد چه نوع بشر نمی تواند تمامت انجاس (1) و ارجاس (2) و معایب و زوایل پاک و مبری باشد، چه پاره صفات نکوهیده از لوازم وجود اوست مثل آنکه خدای در قر آن میفرماید خلقت انسان بر عجل و عجلت شد و انسان عجول است یا ظلوم و جهول است و از آنطرف باهلیت میفرماید شما را مطهر و طاهر ساختم یعنی از هر صفتی ناستوده دور داشتم.

پس معلوم میشود که این انسان جز آن نوع است منتهای امر در هیکل بشری شباهت صوری در میان است آنهم در نظر آنانکه صورت بین هستند وگرنه در انظار آنانکه راهی بیاطن نیز یافته اند نمایشی دیگر و جلوه دیگر و چهره دیگر دارند و اینست که میفرماید خداوند فروغ آن شجره مبارکه و بقایای صفوت همایون را از

ص: 139

1- انجاس- جمع نجس کثافت و پلیدی

2- ارجاس- جمع رجس : ناپاکی

آفات مبری داشته، یعنی از آفات معنویه که نتایج نفس اماره وسوسه شیطان و دغدغه اندیشه باژگون و خیالات بیهوده سرنگون که منجر بضلالت و غوایت است محفوظ نموده است و اینها نیز مؤید تحقیقات مسطوره است و باز مینماید که جنس ایشان جز از جنس این بشر است چه بشر را از این مخاطر و آفات گریز و گزیر نیست مگر آنکه بصیانت خدای مانعی پدید گردد و راه ضلالت را مسدود گرداند و مقصود از آفات نه آفات ظاهریه است، زیرا که ایشان از همه کس بآفات و بلیات متداوله دچارتر هستند و بعد از اثبات این مراتب و درجات که برای ائمه مذکور میفرماید و فضایل و مناقب و امتیازات ایشانرا ظاهر مینماید و اقامت براهین ساطعه میسازد آنوقت میفرماید: مودت ایشانرا خداوند در کتاب خود فرض و واجب گردانیده، یعنی چون ایشان را باین صفات حمیده بیافرید و هر چه باید در ایشان موجود فرمود و بنور ایشان جهانرا فروز و فروغ بخشید و ایشانرا ادلاء⁽¹⁾ طریق هدایت و رشادت ساخت و خیر و سلامتی و صلاح و فلاح جهانیانرا بوجود ایشان موقوف داشت لا-جرم مودت ایشان یعنی دوستی ایشان، و اطاعت ایشانرا از روی صمیم قلب و خلوص نیت بر جهانیان واجب گردانید، یعنی بعد از آنکه انوار ساطعه را دارای این مراتب عالیه و جهانیان را مایه رستگاری و فوز و فلاح گردانید، البته دوستی ایشان بر جهانیان واجب و مفترض است، و بعد از این میفرماید: ایشان هستند عروة الوثقی یعنی باین صفات که در ایشان موجود است و دیگر مردمان محرومند و لابد هر محرومی را اتصال و اتکال و توسلی لازم است، پس ایشان محل توسل هستند، زیرا که باده مذکوره عروة الوثقی و حبل المتین استوار رستگاری ایشان هستند و نیز ایشان معدن تقوی و پرهیزگاری میباشند، این نیز مؤید مطلب پیش است، چه تا این صفت نباشد عروة الوثقی را مصداقی نخواهد بود و بعد از آن به تشریح و توضیح میفرماید: که بهترین ریسمانهای عالمهای استوار آنست یعنی بجهت حصول مقصود و وصول بمقصد، و عروج بمطلوب هر رشته محکمر است بهتر است، و نیز در اینجا معلوم میفرماید: که این شموع معالم هدایت، و انوار عالم رشادت، نه در این عالم صاحب این مقام اند، بلکه در هر عالمی از عوالم و هر مرکزی از مراکز و هر زمانی از ازمنه هر چه هست ایشان هستند

ص: 140

و هرکس بهر کجا بخواهد و وصول یابد بدامان مکارم و ذیل مرحم ایشان چنک بیفکند، و بفروغ انوار لامعه ایشان از ظلمات جهالت و شبهات غوایت بشارستان هدایت و بهارستان درایت و رشادت واصل گردد، و از خطرات و هلاکات هر دو جهان رستگار شود

در کتاب اکمال الدین از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مرویست فرمود: «انَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَانِيسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِّمْ لِمَنْ وَ مِنْ إِقْتَدَى بِنَاهِدِي وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَّاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرَجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ»

یعنی درجات و مقامات و دقایق و نکات دین خالق ارضین و سموات را با عقول ناقصه و آراء باطله و مقانیس و میزانهای فاسده نمیتوان دریافت، و بحقیقت و کنه آن باز رسید و جز از راه تسلیم نمیتوان باز دانست، پس هر کس در حضرت ما به تسلیم و ارادت رفت؛ از چاه ضلالت و تباهی آسایش یافت و هر کس در افعال و اعمال بما اقتداجست هدایت یافت و هر کس در دین و مذهب و طریقت شرع انور بقیاس و رای خویشان کار کرد، در تیه (1) هلاکت و تباهی ناچیر گشت و هر کس در اخبار و احکام و قضایاء مادر درون خویشان جرحی (2) دریافت همانا کافر گردیده باشد، بآن کسیکه سبع المثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده است در حالتیکه نمیداند که چگونه در ورطه کیفر و ضلالتی دچار گشته است.

خضوع و خشوع و تذلل و رضا و نوکل علی بن الحسین صلوٰة الله علیهما

در کتاب کشف الغمه مسطور است که در حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از معاصی و گناهان سخن بمیان آمد

«فَقَالَ عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ لِمَصْرَرَّتِهِ وَلَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ لِمَعْرَرَّتِهِ» یعنی در شگفت باشم از کسیکه از طعام پرهیز میکند تا ضرر و زیانی با و نرسد، اما از گناه با وجود کراهت و قباحت و اذیت آن دوری نمی جوید و ملاحظه چنان زیان و خسران بزرگ

ص: 141

1- تیه: بیابانی که رونده در آن گمراه شود و راه بجایی نبرد

2- جرح: زخم

از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست «قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول آخر خطبه طوبى لمن طاب خلقه، وطهرت سجيته وصاحته سريره وحسنت علاقته. في وانفق الفضل من ماله، و امسك الفضل من قوله، و انصف الناس من نفسه» میفرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پایان خطب خویش میفرمود: خوشا بر روزگار آن کسکه نیکوست خوی او، و پاک است نهاد وجود او، و صالح است پنهان او و نیک است آشکار او، و انفاق نماید از اموالش زاید بر معیشت خود را، و امساک فرماید از اقوال خویش زاید بر حاجت خود را، و با مردمان از در انصاف و اقتصاد کار کند

دیگر از حضرت اما زین العابدین سلام الله علیه مرویست: که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه عرض میکرد: « اللهم من علی بالتوکل علیک، و التفویض الیک، و الرضا بقدرک، و التسلیم لامرک، حتی التسلیم لامرک، حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تأخیر ما عجلت یا رب العالمین » ایخدای من منت گذار بتوکل کردن بر تو، و تفویض بحضرت تو، و رضای بقضا و قدر تو، و تسلیم و فروتنی در فرمان تو، تا بآن مقام و آن درجه که آنچه را تو بمقتضای حکمت خویش واپس افکنده باشی، بشتاب نخواهم و آنچه را تو از روی علم و مصلحت زودپدیدار فرمائی واپس نخواهم ای پروردگار عالمیان

از جمله مقصود آنست که چون در قضا و قدر خداوند جهان و مشایای(1) او جل جلاله تأخیر و تغییری نمیروود و آنچه او خواهد اگر چند در ظاهر بندگان را گوارا نیست گذار خواهد شد و چون و چرا جز مایه ناسپاسی و خسران نخواهد بود، پس اگر خدای بنده را بتسلیم و رضا و صبر و تحمل علی ماجری موفق گرداند، و باین نعمت سرفراز نماید عطیتی بزرگ است و از آن پس او را اندوه و ناشکیبائی خواهد ماند، و برگذر روزگار دل افکار نخواهد گشت و باین سبب بهر دو جهان رستگار و شادخوار خواهد بود

از زهری مرویست که حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) میفرمود: «لَوَمَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ مَا كَانَ الْقُرْآنُ مَعِيَ» یعنی اگر مرگ بآن طور عام شود، که تمامت سکان عالم بمیرند، مرا و وحشتی نیست، بعد از آنکه قرآن با من باشد.

در بحار الانوار مسطور است که در خدمت امام رضا علیه السلام از پاره از اهلیتیش سخن میرفت، یکتا عرض کرد: آیا کسیکه از شما جاهد باشد با آن جاهدی که از دیگر کسان است یکسان میباشد؟ فرمود مساوی نیست، همانا علی بن الحسین سلام الله علیهما میفرمود: «لِمُحْسِنِنَا حَسَنَاتٍ وَ لِمُسِيئِنَا ذُنُوبًا» یعنی برای نیکوکاران ما دو حسنه و برای گناه کاران ما دو گناه نوشته میشود.

در کتاب امالی شیخ صدوق علیه الرحمه از طاوس یمانی مرویست: که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما باین کلمات ضراعت (1) آیات خدایرا میخواند. «الهی وعزتک وجلالک وعظمتک لوأنی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک، بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمدہ الخلائق و شکرهم اجمعین، لکنت مقصراً فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک علی، ولوأنی کریت معادن جدید الدینا بانیابی و حرثت ارضها با شفار عینی و بکیت من خشیتک مثل بحور السموات والارضین دماً و صدیداً لکان ذلك قليلاً- فی کثیر ما یجب من حقک علی، ولو انک الہی عذبتنی بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعین وعظمت النار خلقتی وجسمی، ومألت جهنم و اطباقها منی حتی لا یكون فی النار معذب غیری ولا یكون لجهنم حطب سواى لکان ذلك علی قليلاً فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک» یعنی ای پرستیده شده من سوگند بعزت و جلال و بزرگی تو اگر من از آنها گام که خمیر مایه وجود مرا بآب هستی عجین فرمودی، از آغاز روز گار بمقدار دوام پروردگاری تو؟ که پایا نیش نیست، عبادت کنم ترا بهر موئی در طرفه العینی همیشگی و ابدالاباد باندازه شکر گذاری و سپاس ورزی جمله آفریدگان هر آینه مقصر خواهم بود در اینکه بالغ گردم و بارسم باداء شکر پوشیده تر نعمتی از نعمت های ترا که بر من ارزانی فرموده و اگر معدنهای آهنین جهانرا

ص: 143

با دندانهای خود زیر و روی کنم و زمینها را با اشفار(1) و پلکهای چشم حراست نمایم، و از بیم تو چون دریاهاى آسمانها وزمینها از دیدگان خون و زرد آب فرو بارم، یعنی آنچه بپایم و باین افعال روز گذارم که اینکارها آشکار نمایم، اینجمله بتمامت در ازاء آنحقوق فراوانی که ترا بر من ثابت است بسی اندک خواهد بود، و اگر تو ای خداوند من بعد از این جمله مرا عذاب کنی، باندازه عذاب تمامت آفریدگان، و چندان تن و بدن مرا بزرگ فرمایی که جهنم و طبقات آن از من بر گردد، و چندانکه در جهنم جز من معذبی نباشد، و دوزخ را جز من هیزم و حطبی نماند. یعنی عذاب تمامت جحیم بتمامت بهره من یکتا باشد، اینجمله در مقام عدل تو بر من در برابر آن عقوبتهای بسیار که من مستوجب آن هستم اندک است. راقم حروف گوید: بر ناظران این حدیث شریف پوشیده نیست که مطالب این حدیث نبایستی در انظار غریب نماید، و همی نفوس ایشان با ایشان بوسوسه رود که این مبالغت از چیست زیرا که هر کس باندازه مقام و منزلت خویش سخن میکند، و از این حدیث معلوم میشود، که خدای تعالی را درباره ائمه هدی سلام الله علیهم؛ و مقامات جلالت و منزلت و موهوبه(2) ایشان، آن مقدار حقوق و بزرگی شرافت است، که اگر جمله آفریدگان نخستین و واپسین را بمیزان آورند کمی از بسیار و عشری از اعشار آن نخواهد بود- بلکه بهیچوجه طرف میزان و مشابَهت و مقیاس نیست، پشه را با پیل، و قطره را از نیل، و ثمر را از بحر و راشحه(3) را از ابر چه داستان است

ابو حمزه ثمالی از ابراهیم بن محمد حدیث کرده است، که شبی از حضرت سید سجاد سلام الله علیه شنیدم، این کلمات را در مناجات عرض میکرد:

«الهناء وسیدنا و مولانا لو بکینا حتی تسقط اشفارنا و انتجینا حتی تنقطع اصواتنا و قمنا حتی بتبس اقدامنا، و رکعنا حتی تتخلع اوصالنا و سجدنا حتی تفقأ احداقنا و اکلنا تراب الارض طول اعمارنا و ذکرناک حتی تکل السننتنا ما استوجبنا بذالک محو سیئة من سیاتنا» یعنی ابرستیده شده ما ای، سید و مولای ما همانا اگر چندان از دیده اشک بباریم، که رستگاه موی دیدگان ما فرو ریزد، و چندان بموئیم(4) که آواز

ص: 144

- 1- اشفار: مژه های چشم
- 2- موهوبه: بخشیده شده
- 3- رشحه: قطره و چکه
- 4- بموئیم: گریه کنم

ما بریده گردد، و چندان با پای شویم که پایهای ما خشک شود، و چندان بستایش و پرستش تو خمیده گردیم که رگها و پیوندهای ما از بیخ و بن بر آید، و چندان در نماز و نیاز سر بخاک نهیم و فروتنی نمائیم که سیاهی دیدگان مانا بود گردد، و چندان بستایش تو زندگانی کنیم، که خاک زمینرا فروخوریم، و چندان نام مبارک تو بر زبان آوریم که زبان ما کندی گیرد، هنوز نه در خور و سزاواریم که یک تبه کاری از تبه کاریهای ما از نامه کردار ما زدوده گردد.

صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی میفرماید: طاوس یمانی حدیث رانده است وقتی بر حجر الاسود بگذشتم، ناگاه شخصیرا در حالت رکوع وسجود دیدم، چون نیک نگران شدم علی بن الحسین علیه السلام بود. با خویش گفتم: ای نفس همانا مردی نیکو کار از آل رسول مختار است، سوگند با خدای بیایست دعای او را غنیمت شمرد، پس مراقب بودم تا گاهی که از نماز خویش فراغت یافت و کفهای دست مبارک باآسمان بر آورد و همی عرض کرد:

«سیدی سیدی هذه یدای قد مددتهمای الیک بالذنوب مملوءة، وعینای بالرجاء ممدودة، و حق لمن دعاک بالندم تذللان تجیبه بالکرم تفضلاً. سیدی أمن اهل الشقاء خلقتی فاطیل بکائی، ام من اهل السعادة خلقتی فانشر رجائی، سیدی ألضرب المقامع خلقت اعضائی، ام لشرب الحمیم خلقت امعائی؟ سیدی لوان عبداً استطاع الهرب من مولاه لکنت اول الهاریین منک، لکنی اعلم لا افوتک سیدی: لوان عذابي مما یزید في ملکک لسألتک الصبر علیه، غیر أني اعلم انه لا یزید فی ملکک طاعة المطيعین، ولا تنقص منه معصية العاصین سیدی ما انا وما خطری هب لی بفضلک، وجللنی بسترک، واعف عن توبيخي بکرم وجهک، الهی وسیدی ارحمني مصروعاً علی الفراش، تقلبني ایدی احبتی، و ارحمني مطروحاً علی المغتسل یغسلني صالح جیرتی و ارحمني محمولاً قد تناول الاقرباء اطراف جنازتي، و ارحم في ذلك البيت المظلم وحشتي، و غربتی و وحدتی» یعنی ایسید و آقای من: همانا این دو دست من است

که با کمال امیدواری به پیشگاه رحمت تو برافراخته ام در حالتیکه آکنده(1) از گناهان است و این دو چشم من که بامید دراز بحضرت بی نیاز تو بر کشیده و باز است ، همانا شایسته است مر آنرا که در حالت ندامت و پشیمانی و امیدواری و ذلت و مسکنت ترا بخواند و بمغفرت مسئلت نماید تو او را بعفو و کرم تفضل اجابت فرمائی، ایسید من: هیچ ندانم آیا مرا در زمره بدبختان آفریده باشی تا بر این کربت(2) روزگار زندگانیرا بزاری و ندبت(3) بیای گذارم، یا خوش بخت و سعید خلق فرموده باشی تا خرسند و امیدوار روزگار سپارم، ظاهر مقصود از این کلمات اینست که ندانم در بدایت خلقت و عالم در آن استعداد و قابلیت که با من بود مستحق چه بود و طالب چه شد . آیا ضلالت و گمراهی خواست. و شقاوت بر رشادت ، و هدایت و سعادت ترجیح دارد در دار دنیا اعمال ناشایسته از او چون اعمال مردمان شقی است ، و سزاوار مکافات اشقیا خواهد بود ، یا بعکس است و عاقبتش بخیر و عافیت مفرورست .

بالجمله عرض میکند: ایسید من آیا مرا و اعضای مرا برای آن آفریده باشی که دستخوش ضرب گرزهای آهنین باشد؟ یارودها و امعاء مرا برای آشامیدن آب گرم جحیم آفریده باشی؟ ای آقای من : همانا اگر هیچ بنده را آن نیرو بودی که از چنگ اقتدار مولای خویش گریز گیرد ، نخست کس که از پیشگاه عظمت و سطوت تو بگریزد من بودم . لکن اینک میدانم بهر کجا باشم از دست اقتدار و پهنه اختیار تو بیرون نتوانم بود ، ایمولای من : اگر بدانم رنجه و شکنجه داشتن من چیز است که بر کشور و فزونی و قهرمانی تو بیفزاید ؛ از تو مسئلت میگردم ، تا مرا بر احتمال عذاب و نکال خود شکیبائی ، دهی ، لکن نیک دانا هستم که نه فرمانبرداری فرمانبران ، بر ، ملک تو می افزاید ، و نه گناه گناه کاران از مملکت تو میکاهد ، ایسید من : مرا چکار با کار و کردار و خطر و بلیت خویش ، بفضل خود بر من ببخش و با پرده عفو و رحمت بر من بپوش و از ملامت و نکوهش من بکرم خویش در گذر ای پرورد گار و سید من ، بر من بخشایش و مهربانی ، گیر ، در آن هنگام که در بستر مرگ افکنده شوم ، و دوستان من مرا از آنسوی

ص: 146

1- آکنده : مملو و پر

2- کربت : حزن

3- ندیت : گریه کردن

بدانسوی همی زیر و روی کنند، و بخشش فرمای گاهی که همسایگان صالح و بهنجار(1) کار من مرا بشستین گیرند، و بر فراز شستنگاه بیفکنند، و مرا بخشایش فرمای بدان هنگام که نزدیکان من مرده مرادر تخت و جنازه من بر دوش کشند، و بر من مهربانی فزای گاهی که مرادر تاریکنای گور بآن ترس و تنهایی و وحدت جای دهند.

بالجمله: طاوس میگوید چون این سخنان بشنیدم، چندان بگریستم که ناله ام بلند گشت، اینوقت آنحضرت بمن ملتفت شد فرمود: ای یمانی چه چیز ترا بگریستن آورد؟ آیا شایسته گناه کاران این نیست؟ عرض کردم ایحیب من بر خدای واجب است دعای ترابازنگرداند. بااینکه محمد صلی الله علیه و آله جد تو باشد

بالجمله: طاوس میگوید: در آنحال که ما بر این منوال بودیم، بناگاه چند نفر از باران آنحضرت نمایان شدند

پس روی مبارک بایشان کرد و فرمود:

معاشر اصحابی اوصیکم بالآخرة فانها لست اوصیکم بالدنيا فانکم بها مستوصون و علیها حریصون و بها مستمسکون، معاشر اصحابی ان الدنيا دار ممر و الآخرة دار مقر فخذوا من ممرکم لمقرکم ولا تهتکوا استارکم عند من لایخفی علیہ اسرارکم و اخرجوا من الدنيا قلوبکم قبل ان تخرج منها ابدانکم اما رأیتم و سمعتم ما استدرج به من کان قبلکم من الامم السالفة و القرون الماضية الم تراو کیف فضح مستورهم و امطر مواطر الهوان علیهم بتبدیل سرورهم بعد خفض عیشهم ولین رفاهیتهم صاروا حصاید النقم ومدارج المثالات اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم»

ایگروه یاران من همانا اندرز و پندگویم شما را بنگاهبانی و آبادانی سرای جاودانی و در کار این خانه آمال و امانی و معدن آفات و بلیات آسمانی، شما را پند و اندرز نیاورم چه این جهنده جهان اگر بدیده دانش بنگرند و سر انجام نابکامش باز دانند کسانرا پند و اندرزی نیکوست و شما یکسره بفریب او گرفتار و بر مکر و زوال او نصیحت و وصیت و علم و تجربت یافته و بر زخارف(2) آن مستحضر شده اید و میدانید

ص: 147

1- بهنجار کار: کار نیکو

2- زخارف: جمع زخرف: زیور و نقش و نگار

بریسمن غدر و فریشت در بند و آزمند میگرداند، ای یاران من: همانا این فریبنده جهان سرای برگذر است و آنچه جانیدان خانه زیستن و ماندن.

پس از گذرگاه خویشتن برای آرامگاه و سرای زیستن توشه بر گیرید، و پردهای کارهای ناساز و کردارهای ناهنجار خویش را در پیشگاه آنکسکه پوشیدهای شما بروی نهفته نیست، پاره نخواهید، و بیرون برید از اینجهان گذران دلهای پر آرز و آرمان خود را بیش از آنکه نعشهای شما را بیرون برند، و در خانه گور باز موم گیرند آیا نگران نیستید و نشینده اید که پیشیان گروه و برگذشتگان انبوه، پس از خویشتن چه بهره یافتند و چه بگذاشتند؟ و چه برداشتند و چه با خود بردند؟ آیا نگران نیستید که چگونه آنچه پوشیده داشتند آشکار شد؟ و آنچه نهفته کردند رسوا و نمودار گشت، و چگونه ابرخواری و ویرانی برایشان باریدن گرفت، و از آنپس که چراغ زندگانی ایشانرا از تندباد حوادث و تباهی خاموش ساخت، چگونه روز شادی ایشانرا دیگرگون و آنروزگار زندگانی و کامرانی ایشانرا باژگون نمود، و یکسره دستخوش تیر رنج و زوبین مرگ گردیده در کشت زار آندهان از داس و دشمنه مرگ در ویده و ناچیز، و در چنگال سوک(1) و ماتم و اندوه و نقم(2) وزینه های رنج و رنجوری دچار شدند همانا اینسخن که گفتم همواره میگویم و از خدای از بهر خویشتن و شماها خواستار آمرزش و بخشایشم.

در کتاب کشف الغمه مرقوم است: که سعید بن مرجانه گفت: روزی در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام بودم و بان حضرت عرض کردم: از ابو هریره شنیدم میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: «من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله بكل ارب منها ارباً منه النار، حتی انه ليعتق باليد وبالرجل الرجل وبالفرج الفرج یعنی هر کس بنده مؤمنی آزاد نماید خداوند بجای هر پاره اعضای آن بنده پاره از اعضای او را از آتش نجات بخشد، تا بدانجا که در عوض دستی، دستی و در ازای پائی پائی و در برابر فرجی، فرجی میگوید: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: تو این کلام را از ابو هریره شنیدی؟

ص: 148

1- سوک: مصیبت و ماتم

2- نقم جمع نقمت: عذاب و عقوبت

غرس کردم: آری پس آن حضرت روی بایک تن از غلامان خویش آورد، که برترین و نیکوترین غلامان آنحضرت بود و عبدالله (1) بن جعفر آن غلام را بیکهزار دینار از آنحضرت میخرید و قبول نفرمود پس بآنغلام فرمود: «أَنْتَ حُرٌّ لِرُؤُوسِهِ اللَّهِ» تو محض رضای خدا آزاد هستی و آنحضرت در دعای خویش عرض میکرد: «اللهم من انا حتى تغضب فوعزتک ما یزین ملکک احسانی و لا یقبحه اساءتی و لا ینقص من خزائنک غنای و لا یزید فیها فقری»

یعنی ایخدای من و ایمبعود من : من کیستم که تا بر من خشم گیری سوگند بعزت و بزرگواری توهیچ زیب و زینت نمیدهد ملک ترا احسان و نیکی من و هیچ بدو ناخوف نمیگرداند ملک ترا اسامت و بدی من و هیچ نمیکاهد از گنجینه های تو توانگر بودن من و هیچ نمی افزاید در آنجمله فقر و فاقت من یعنی در یوزگی و بینوایی من بر گنجینه تو نمی افزاید و اگر مراغنی فرمائی از خزینه تو کاسته نمیگردد

کلام امام در باره متحابون در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود.

اذا جمع الله عز وجل الاولین والآخرین قام مناد فنادی نداءً یسمعه الناس فیقول این المتحابون فی الله قال فیقوم عنق من الناس فیقال لهم اذهبوا الی الجنة بغير حساب قال فتلقاهم الملائكة فیقولون الی این ؟ فیقولون الی الجنة بغير حساب، فیقولون فای ضرب انتم من الناس؟ فیقولون نحن المتحابون فی الله ، قال فیقولون وای شیء اعمالکم قالوا نحب فی الله ونبغض فی الله قال ، فیقولون نعم اجر العاملین

یعنی : گاهی که خدای عزوجل خلق اولین و آخرین را در روز بازپسین فراهم گرداند ندا کننده بر پای شود و چنان آواز بر کشد که تمامت اهل محشر بشنوند، آنگاه

ص: 149

1- عبدالله بن جعفر : مادرش اسماء بنت عمیس رضی الله عنها در ارض حبشه متولد شد و باتفاق پدر و مادرش در سال فتح خیبر بمدینه وارد شد و هشتاد سال زیادتیر عمر نمود ، و عبدالله مردی سلیم و کریم و وظریف و جواد بود ، در مروج الذهب استکه چون اموال عبدالله بن جعفر تمام شد روز جمعه در مسجد جامع از خدا طلب مرک کرد ، و گفت : خدایا تو مرا عادتت بچود دادی ، و من مردم را ببذل و بخشش عادت دادم، پس اگر مال دنیا را از من قطع خواهی فرمود: مراد در دنیا باقی مگذار ، پس از آن هفته نگذشت که از دنیا بگذشت ، و در این سنه 80 بود و در بقیع بخاک رفت ، و عبدالله شوهر زینب دختر علی علیه السلام بوده است

پس گروهی از مردمان از میان آفریدگان برپای شوند، آنگاه با ایشان گویند بدون اینکه در معرض حساب در آئید به بهشت شوید، پس جماعتی از فرشتگان با ایشان ملاقات نمایند و گویند بکجا می‌شوید در جواب گویند بدون حساب بجنّت می‌رویم ملائکه: گویند شما از چه طبقه مردمانید؟ گویند: ما آنکسانیم که محبت خدای ورزیده ایم فرشتگان گویند: اعمال شما چه بود؟ گویند: در راه خدای بادوستانش محبت ورزیدیم و هم در راه خدای بابدان و ناراستان دشمن بودیم، یعنی بمتابعت نفس حرکت نکردیم، و تمامت، حرکات و سکنات ما تابع امر خالق ارضین و سموات بود، ملائکه گویند: نیکوست پاداش نیکوکاران.

در اصول کافی مسطور است که ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت نموده است، که آنحضرت فرمودند: وقتی از مکان خود بیرون شدم، تابفلان دیوار رسیدم و بر آن تکیه کردم، بناگاه مردی را که دو جامه سفید بر تن داشت نگران شدم، بر چهره من مینگرد، آنگاه گفت: یا علی بن الحسین چیست مرا که ترا اینگونه غمگین و اندوهناک بینم؟ «أَعْلَى الدُّنْيَا؟ فَرَزُقُ اللَّهِ حَاضِرٌ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ» آیام و اندوه تو برای امر معیشت دنیاست؟ همانا رزق و روزی خدای برای بدکار و نیکو کردار حاضر، و بساط انعم حضرت و اهب العطايا برای دوست و دشمن گسترده است گفتم بر این امر محزون نیستم چه این حالت بر همین طریق است که گوئی «قال فعلى الاخرة فوعده صادق يحكم فيه ملك قاهر او قال قادر» گفت: پس این اندوه تو بر عواقب آنجهانی است، اگر آنهم باشد که نبایست، زیرا امر آخرت میعادگاه رستاخیز مقرون و بصد قست و در آنجا حکومت با پادشاهی قاهر است یا اینکه گفت قادر است گفتم اندوه من بر این نباشد؛ چه امر آخرت نیز چنان باشد که تو گوئی، گفت پس فرق تو از چه راه باشد؟ گفتم: از این فتنه که این زبیر در افکنده و مردمان همه در بیم و خوف هستند، امام علیه السلام میفرماید: آنمرد از این کلام بخندید «ثم قال: يا علي بن الحسين هل رأيت احداً دعى الله فلم يجبه قلت لا، قال قل رأيت رأيت احداً توكل على الله فلم يكفه قلت لا قال: فهل رأيت احداً سأل الله فلم يعطه قلت لا ثم غاب عني» آنگاه گفت

یا علی بن الحسین هرگز دیده باشی که هیچکس خدا برادر مقاصد خویش خوانده باشد، و خدای دعوت او را اجابت فرموده باشد؟ گفتم نی گفت: هیچ دیده باشی کسی در مهمات خویش بر خدای توکل کرده باشد و خدای امر او را کفایت ننماید؟ گفتم: ندیده ام، گفت: هیچ دیدی که یکنفر خدا را در حاجت خویش خوانده باشد؟ و خدای خواهش او را باو عطا فرماید گفتم: نه این هنگام از من ناپدید گردید

و چنانکه مجلسی روایت کرده است آنشخص حضرت خضر(1) علیه السلام است، و از این خبر نمیرسد که حضرت خضر از امام زمان علیه السلام اعلم است، بلکه محض مذاکره است چنانکه فرشتگان با پیغمبران همین معامله بجای میآورند

صاحب فصول المهمه باین حدیث به اندک زیاد و کم اشارت کرده و گوید: امام علیه السلام فرمود: چون آن شخص ناپدید شد، و من در عجب رفتم، بناگاه گوینده را دیدم که صدایش بشنیدم و رویش ندیدم، گفت: یا علی بن الحسین اینک خضر بود که با تو مناجات همی کرد.

و از جمله مناجاتهای حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه که راجع بمراتب خضوع و خشوع و خوف و خشیت و تضرع و زاری و استکان(2) است، این مناجات است که در کتب ادعیه بآنحضرت منسوب و مسطور داشته اند

مناجات آنحضرت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ عِنْدَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَعِنْدَ مُفَارَقَةِ الرُّوحِ وَعِنْدَ مُعَايَنَةِ الْمَوْتِ. إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ عِنْدَ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَعِنْدَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ. إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ عِنْدَ هَوْلِ الْقِيَامَةِ وَشِدَائِدِهَا. إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ

ص: 151

1- خضر: نام پیغمبری است که در کتب و داستانها نام او برده شده، گویند: مصاحب حضرت موسی(علیه السلام) بوده و نیز گویند که

از آب حیات نوشیده و دارای عمر جاودانی است، و گاهی گمشدگان را یاری و راهنمایی میکند

2- استکان خاضع بودن و فروتنی کردن

يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ آخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَوًّا لِمَا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَآخِيهِ وَفَضِيلَتِهِ الَّتِي تَوَوَّيْتُهَا إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ رَاجِفَةٌ، أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَعِصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ: وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ دَاتٍ حَمْلًا حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ أَرْفَتِ الْأَرْفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ شَيْئًا وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، إِلَهِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، وَبِحَقِّ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَبِحَقِّ الْأَيْمَةِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ»

مختصر و خلاصه معانی این مناجات اینست که میفرماید : پناه میبریم بخدای از آنروزنه یکساعت بیش و نه یکساعت تاخر میجویند . یعنی روز آخر زندگانی و واپسین

زمان ، وداع سرای آمال وامانی ، و پناه میبریم بخدای از آنساعت که دو چار سكرات موت و غمرات مرگ ، و جدائی جان از تن ، و معایت مرگ و هول ملاقات مطلع و باز پرس كنج لحد ، و شداید گورو ایستادن در حضرت پروردگار، و هول و هیبت و شداید یوم النشور(1) میثویم، پناهنده ایم بخدای از آن روز که از شدت رستخیز ، مردمان مانند پروانه پراکنده پریشان حال و پایمال میشوند ، و مردمان را برای بازپرس حساب و دریافت ثواب و عقاب در پیشگاه پروردگار قهار باز میدارند ، پناه میبریم بخدای از آنروز که مالک نشور هیچ نفسی برای هیچ نفسی چیز را از منفعت و ضرر، یعنی هیچکس نتواند از برای کسی بقوت و قدرت خود اسباب نفع و ضرر شود ، تمامت امر و فرمان خاص یزدان تعالی است، هر کرا خواهد بهشت فرستد و هر کرا خواهد جانب جحیم دارد ، و پناه میبریم از آن روزیکه نیکوکار انرا چهرها سفید و روشن ، و بزه کارانرا چهره ها سیاه و تار میگردد ، و از آنروز که از هول و هیبت آن میگریزد مرد از برادرش ، باوجود موانست و مهربانی ، و از مادرش ، با آنجمله حقوقی که مادر را بر فرزند است و از پدرش با آن شفقت و ملامت که از وی دیده ، و از زن خود با آنکه مونس روزگارش بوده و از فرزندان خود با اندیشه استظهار بایشان، همانا هر مرد مردی را از اهل قیامتشان و کاریست، که او را از هر کار مشغول میدارد و از مهم دیگران، و پناه میبریم بخدا از آنروز که می ایستد روح و بایستند فریشتگان در يك صف

در تقاسیر مسطور است که روح ملکی است موکل بر ارواح و مخلوقی از آن بزرگتر نیست ، و در روز قیامت وی به تنهایی صفی باشد ، و جمله ملائکه باکثرت عدد و عظمت جثه يك صف ، و بروایتی روح جبرئیل است و ایشان در باب شفاعت بدون اجازت پروردگار سخن نکنند ، مگر درباره کسیکه مؤمن موحد باشد .

ایخدای : پناه بتو میجوئیم از آنروزی که چون بنگرد آدمی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر و کافر چون مشاهدت عذاب و عقاب نماید گوید : کاش خاک می بودم و گفته اند وحوش را بعد از حشر چون خاک نمایند کافر این تمنارا نماید

و پناه میبریم بخدای از آنروز که مقدار و طول مدت و قرارش پنجاه هزار سال است

ص: 153

و پناه میجوئیم بخدا از آنروز که آرزو میبرد کافر که خدافدا بدهد، برای رستگاری از عذاب آنروز پسر و زن و برادر و خویشاوندان عزیز خود، و آنکس را که در روی زمین دوست میداشت، تا مگر این عذاب بر عزیزان او فرود آید، و خویشان رستگار ماند از آنروز که از هول و هیبتش کوه گران و زمین از کران تا کران بلرزد، و زندگان از هول و وحشت بمیرند، و آنوقت که بنفخه ثانیه جمله مردمان زنده شوند، و دلها بتمامت ترسان و لرزان و دیدهها از بیم و هراس فرو خوابانیده، و از آنروز که به بینند فریشتگانرا، یعنی در روز مرگ یا روز حشر که هیچ مژده و بشارتی برای کافرنه بینند و ملائکه، با ایشان گویند: که لقای خدایتعالی بر شما حرامست، یا اینکه کفار از لقای ملائکه بخدای پناه برند، و از آنروز که از کثرت ندامت و حیرت و وحشت و مشاهدت عذاب بدنندگان میگذرد، ظالم دست خود را، بروایتی چهار هزار دفعه اطراف اصابع را تا بمرفق بخاید و از هیبت خبر نشود و دیگر باره خدایتعالی دست او را برویاند و آنوقت آنظالم میگوید: کاشکی فرا گرفتمی با پیغمبر راهی را که وی فراگرفته، و راه نجات است، و فلان کس را در دنیا از بهر خود دوست نمی گرفتم و پناه میبرم بخدای عذاب آنروزیکه از کثرت هموم و غموم موی سر کودکان مانند پیران، سفید و ایشان را پیر نماید، و از هول و هیبت آنروز آسمان بر شکافته باشد، و آنچه خدای میعاد نهاده بحدوث اینوقایع همه آشکار بشود، و از آنروز که از مصدر قهر و غضب پروردگار جبار، بجهنم خطاب شود، آیا مملو و آکنده و سیر شدی و از جهنم آواز «هل من مزید»⁽¹⁾ در اعصاب آفریدگان لرزه در افکنده باشد و از آنروز که هیچ آفائی و مولائی بکار آقاو غلام خود برنیاید و نتواند مصدر شود و منفعتی گردد، و هیچکس را نیروی یاری ایشان نباشد و پناه برم بخدای از آنروز که کار و کردار هر نفسی را بدو بار نمایند و جز بعدل نروند و بر هیچ نفسی ستم نرود و پاداش هر کس را در کنار نهند، و پناه بخدای از عقاب و عذاب آنروزیکه حق گذاری نتواند نمود، هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره چیز را باهیچکس نتواند بدرد هیچکس چاره رساند و برای چاره یافتن از عذاب از نفس کافره هیچ فدیة⁽²⁾ پذیره

ص: 154

1- آیا بیشتر از این هست

2- فدیة: مالی که برای رهایی کسی داده میشود

نشود و هیچکس نتواند کافران یاری رساند و پناه می بریم بخدای از آنرویکه از هیبت و دهشت زلازل(1) و بشدت آنروز غافل میشود و فراموش مینماید هرزن شیر دهنده از آن فرزند شیر خوار خویش ، با آن مهر مادری و مهربانی شیردهنده بشیر خواره واز هول و هیبت آنروز میافکنند هر زن باردار فرزندان خود را و مردمانرا از کمال هول و وحشت بحالت مستان ، می بینی که عقل و تمیز از ایشان زایل گشته و حال آنکه بحقیقت مست نیستند ، ولکن از هیبت و وهشت عذاب خدای از دست شده اند و پناه می بریم بخدای از آنروز که قیامت و وقایع و وهشت رستاخیز که جز خدای کاشف آن نیست هیبت انگیز شود ، و از آنروز که هیچ پدری بدرد پسرش نتواند رسید ، و هیچ پسر چاره درد پدر نتواند نمود و از آنروز که برای چاره عذاب و عقاب هیچ مالی و فرزندی سود مند نباشد ، و جز قلب سلیم از عذاب الیمش(2) رستگار نگردد ، و بحق محمد و انبیائه المرسلین صلوات الله علیهم

مکشوف باد که اینکلمات و این بیانات همه زبان حال ما گرفتاران این سرای غرور و پابیندان هواجس نفس اماره است، وگرنه برای ائمه هدی که سعادت همه بجمله بهره و نصیبه ایشان و عذاب و نواب پای بند او امر و اشارات ایشان است؛ هیچ مقام پاره توهمات نخواهد بود؛ چنانکه بزرگترین سعادت خود را شهادت بدریافت عوالم آخرت می شمارند و از طفل شیر خوار به پستان مادر بمرگ مشتاق ترند.

از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه مرویست . که می فرمود: «إِنَّهُ يُسَخِّي نَفْسِي فِي سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فَيُنَا قَوْلَ اللَّهِ أَوْلَمْ يَرَوْ

ص: 155

1- زلازل - جمع زلزله : زمین لرزه ارزش و جنبش شدید یا ضعیف قشر کره زمین ، و برخی اینچنین گویند که علت آن نقصان تدریجی درجه حرارت مواد مرکزی واحداث چین خوردگی و فشار میباشد و بر سه قسم است. (عمودی) (افقی) (موجی حرکت عمودی باعث پرتاب شدن اجسام بسمت آسمان میگردد حرکت افقی موجب تغییر محل اجسام و احداث خرابی اجسام در جهت افقی و عرضی میشود حرکت موجی شبیه حرکات آب دریا هنگام بروز امواج میباشد ؛ و قسم اخیر شایع ترین حرکات زلزله است در حین وقوع زلزله صداهائی مانند غرش رعد یا حرکت ارابه های سنگین شنیده میشود محلی از قشر جامد را که سبب وقوع زلزله بر اثر فشار و ریختگیهای داخل میگردد کانون یا مرکز داخلی و آن قسمت از سطح کره که وقوع زلزله در آن احساس میشود «مرکز خارجی» یا سطحی مینامند عمق مرکز داخلی یعنی بعد کانون زلزله از مرکز سطحی از (18) تا (60) کیلومتر میرسد

2- الیم : دردناک

أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَقَّصَهُ مِنْ أَطْرَافِهَا» یعنی همانا راضی و خوشنود داشته است، نفس مرا در پذیرائی موت و سرعت قبول قتل که در ماروی میدهد اینقول خدایتعالی که میفرماید: آیا نمی بیند که فرمان ما فرامیرسد، و اطراف و جوانب زمین را نقصان میرسانیم، و مراد رفتن و بردن دانایان ارض است.

مکروهیت نرسیدن مصیبت بکسی و آنحضرت میفرماید «إِنِّي لَأَكْرَهُ فِي الرَّجُلِ أَنْ يُعَافَى فِي الدُّنْيَا فَلَا يُصِيبُهُ شَيْءٌ مِنْ مَصَائِبِ» یعنی من گوارا نمیدانم و مکروه می شمارم که مرد رایکسره در این سرای بعافیت و آسایش روزگار بگذرد، و هیچ مصیبتی از مصایب او را دچار نشود، مقصود آنست که چون بنده بتمامت عمر از نزول بلیات و وصول مصیبات آسوده و بیخبر باشد یکباره از یاد خدای بیرون شود، و بتدارك زادو توشه آنسر ای روز نسپارد، و بقساوت قلب دچار گردد و رحم از دلش برخیزد، و نیز چون آماده مهیا نیست اگر وقتی ناگهان بلائی بروی فرود گردد، یا مصیبتی دامن بروی بر افکند، چنان مضطرب و پریشان و مبهوت گردد که هیچ طاقت صبوری و نیروی دارك نیابد، و آنرنج و شکنج بیند که غم یافتگان و مصیبت زدگان را عشری از اعشارش فرو نگیرد، پس گاه بگاه وصول مصیبت و حصول پاره امراض و بلیت يك نوع رأفت و رحمتی است از حضرت احدیت و دیگر میفرمود: «إِنَّ الْجَسَدَ إِذَا لَمْ يَمْرُضْ أَشَدَّ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ يَأْثُرُ» یعنی جسد چون رنجور نشود و یکسره بسلامتی و تن آسانی و خوشی و خرمی بیای برد بخیر و فریفتگی و فرح بیرون از اندازه بخواهد یافت و بر هیچ خیر و خوبی در آنجسد و هیكل نیست که باین صفت باشد، چه باین سبب از یاد خدای غافل و از عواقب روزگار جاهل میگردد و بر قساوت و شرارت دوام میگیرد، و سرانجام دستخوش مهالك و مخاطر میشود.

در کتاب جامع الاخبار مسطور است که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود «نِعْمَ الْوَجَعُ الْحَمَى يُصِيبُ وَ يُعْطَى كُلَّ عَضْوٍ قَسْطًا مِنَ الْبَلَاءِ وَ لَا خَيْرَ لِمَنْ لَا يُبْتَلَى» فرمود: خوب دردی و مرضی است مرض تب زیرا که رنج جشن(1) از روی عدل و قسط بر تمامت بدن سرایت میکند یعنی المش در تمامت بدن یکسان است و در جمله کالبد بیک

ص: 156

1- جشن : تب

میزان بلا وارد میکند و هیچ خیری نیست در آن کسیکه بمرض و بلائی ممتحن و مبتلا نگردد «قال ان المؤمن اذا حم حمى واحدة تناثرت الذنوب منه كورق الشجر، فان صار على فراشه فانينه تسييح وصياحه تهليل وتقلبه على فرشه كمن يضرب بسيفيه في سبيل الله فان اقبل يعبد الله بين اخوانه مغفورا له، فطوبى له ان مات وويل له ان دعا والعافية احب الينا» میفرماید: چون مؤمنی گرفتار یکشب تعب تب بشود، پاداش آنزحمت گناهان او چنانکه برك از درختان فروریزد و اگر آنمرض چندان بطول انجامد که مریض از فرش بفرش جای کند، ناله او را اجر تسييح وصيحه او را منزلت تهليل و زير و روى شدن او از تاب مرض بر فراشش ، بمنزله آنکسی است که با شمشیر خویشتن در راه پرودگار ذوالمنن جهاد ورزد، و اگر بانحالت صحت و سلامت از ذنوب بر جای بماند در میان برادران دینی و همگنان خویش مطهراً عن الذنوب و مغفور آله بعبادت خدای روز می سپارد و خوشا و خنکا بر این روزگار سپردن ، و اگر با چنین حالت بحضرت خدای راه برگردد ، خوشا و خنکا بر این گونه مردن و اگر بماند و بعد از پاك شدن از ذنوب مجددا اسير هواجس (1) نفسانی و وساوس شیطانی گردد و بمعاصی حضرت سبحانی زندگانی سپارد وای بر چنین زنده گی و زنده ماندن و اگر بیاید و بعبادت خدای روزگار سپارد و اینچنین زندگانی و عافیت که، موجب تکمیل نفس انسانی و ترقی و بر خورداری از معالی جاودانی است ، باری ما را خوشتر از جای سپردن و بدیگر سرای راه گرفتن است

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُمِّي لَيْلِهِ كَفَّارُهُ سَنَهُ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ أَلَمَهَا يَبْقَى فِي الْجَسَدِ سَنَةً» وهم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: که تب یکشب کفاره گناهان یکساله است، چه الم ورنج و ضعف و تقاهتش تا یکسال در جسد محموم (2) باقی است، زیرا اینمرض دچار روح حیوانی و تمامت بدن است؛ و از قلب ناشی میشود از نیروی بر تمامت اعضا و اجزا دچار میگردد و زحمت و تقاهتش تا مدتی بر پای است و این کلمات و اینروایات که از ائمه هدی و اولیاء خداصلوة الله علیهم مرویست ، همه از روی رضای بقضای الهی و مقدرات حضرت پروردگار و کمال خضوع و خشوع و نهایت توکل و ابتهاج است.

ص: 157

1- هواجس - جمع هاجس آرزو

2- محموم : تب دار

فضائل ائمه داور فضائل پیغمبر رهبر است، و فضائل پیغمبر از تحت الثری تا فوق عرش اکبر است، پس هر چه تحدید نمایند و هر چه در نگارش و گذارش آورند، قطره از سحاب(1) و ذره از آفتاب و توده از جبال راسیات(2) و حبه از ارضین و سموات را ماند، و چون آب دریا را اگر نتوان کشید، هم بقدر تشنگی باید چشید، هر کس باندازه استیعاب(3) و استطاعت و بضاعت خویش کسب مشوبات و مفاخرات را خامه برنامه و قلمی از پی رقی خواهد گذاشت و شرط ارادت و بسط سعادت را شطری بر خواهد نگاشت

از ابن شهاب زهری مسطور است که علی بن الحسین علیهما السلام ما را حدیث کرد، و او از هر بنی هاشمی که ما در یافته ایم افضل است

«قال أَحِبُّونَا حُبَّ الْإِسْلَامِ فَمَا زَالَ حُبُّكُمْ لَنَا حَتَّى صَارَ شَيْنًا عَلَيْنَا»

فرمود: ما را دوست بدارید بقاعده و قانون اسلام همانا دوستی شما با ما بمقامی میرسد که برای ما عیب و شین است یعنی در دوستی ما نه چندان غلو بورزید که بیرون از قانون اسلام باشد و از آنمقام خارج شده باشد و اینگونه دوستی با ما خواهد بود، لکن اگر بافراط بروید، و پاره مراتب را بما نسبت بدهید که بیرون از مقام مخلوق است، و ما بدان راضی نباشیم این دوستی شما برای ما مایه عیب و شین(4) است، و زبان مخالفان دراز میشود، و آنوقت از آن مقام هم که ما بدان اندریم همیخواهند فرود آرند

ابن ابی الحدید(5) از سفیان بن ثوری روایت میکند که وقتی مردی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام لب بستایش برگشود و در روی آنحضرت فراوان آنحضرت را بستود، لکن در دل منافق و کینه ور بود، امام علیه السلام فرمود:

«أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ»

من از اینگونه اوصاف و محامد وستایش که تو بر زبان میآوری فرودترم، لیکن

ص: 158

1- سحاب: ابر

2- راسیات - جمع راسیه: پایدار و استوار

3- استیعاب: طاقت و قدرت

4- شین: نقص و عیب

5- ابن ابی الحدید: مردی شاعر و ادیب و مورخ و شرح کننده نهج البلاغه، و مذهب اعتزال را پذیرفته بوده چنانکه در شعری که خود سروده میگوید: و رایت دین الاعتزال وانني *** اهوی لاجلك كل من یتشیع در سال (586) متولد شده در سنه (655) در بغداد وفات یافت

از آنچه در نفس خود در حق من عقیدت داری بر ترم ، و از این کلام باز نمود که از درون تو آگاهم ، و مقام و منزلت و فضایل من از آن افزونست که تو و امثال تو بتوانید دریافت

و دیگر در بحار الانوار و کتب اخبار مسطور است که زهری گفته است : ادراك نموده اند هیچیک از مردم اینخانه یعنی اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله ، و جماعت بنی هاشم بر ترو فروتر از علی بن الحسین علیهما السلام را ، و دیگر از حماد بن حبیب عطار کوفی مرویست که با آهنگ سفر حج بیرون شدیم ، و شب هنگام از زباله بکوچیدیم و (زباله) بوزن سحابه نام موضعی است و این هنگام بادی سیاه و تاریک وزیدن گرفت و قافله را از هم پراکنده داشت ، چندانکه در آن بیابان متحیر و مبهوت ماندند و من در بیابانی بیرون از آب و گیاه و خالی از دشمن و دوست در ماندم ، و چون تاریکی شب نیک دامن بگسترده بر درختی عالی پناهنده شدم ، و چون یکباره جهان در پرده ظلمت و ظلام سپرده گشت.

ناگاه جوانی را با اطمینان بیض یعنی جامهای فرسوده و کهنه سفید که بوی مشک از وی بر دمیدی پدیدار دیدم ، با خویشتن گفتم : همانا این جوان تنی از اولیای یزدان است ، همی ببايست خویشتر پوشیده بدارم تا کار و کردارش بازیابم ، پس چندانکه ممکن بود خود را پوشیده بداشتیم و آنجوان بآنموضع بیامد و بنهادن نماز ساخته ، شد آنگاه پبای جست و همیگفت : «یا من احاط کل شیء ملکوتاً و قهر کل شیء جبروتاً اولج قلبي فرح الاقبال عليك والحقني بميدان المطيعين لك» ای آنکه بر هر چیزی بملك و ملکوت و سلطنت و احاطت محیط و بر هر چیزی بقهر و غلبه و جبروت قاهری آکنده و مخلوط فرما دل ، را از فرح و سرور اقبال و روی آوردن پیشگاه عز و جلال خودت ، و ملحق فرمای مراد آن عرصه که باطاعت تو روز میسپارند ، پس از آن نماز در ایستاد و چون نگران شدم که اعضا و ارکان او بتمامت آماده نماز گردید ، و حرکات اوسکون گرفت بر خواستم و بآنمکان که مهیای نماز شد بایستادم ، و همی نگران شدم که از دیدگان مبارکش مانند الماس مذاب اشک همی فرو می ریخت من نیز کار نماز بپا راستم و از عقبش بایستادم ، و بساعت اندر گویا محرابی پدید گشت چنانکه

میدیدم و همی بدیدم که هر وقت بآیتی میگذشت که در آن آیت از وعدو وعید مذکور بودی ، با کمال ناله و حنین اعادت فرمودی ، و چون تاریکی روی بنهایت گذاشت، از جای خویشتن برجست و همی عرض کرد: « یامن قصده الطالبون فصابوه رشداً و امه الخائفون فوجدوه متفضلاً و لجا الیه العابدون فوجدوه نوالاً » ای کسیکه چون جویندگانش آهنگ کنند در یابند او را در حالتیکه ایشان را مرشد است و چون ترسندگانش بجویند در یابند او را متفضل یعنی او را بر خود متفضل بینند و چون پناه برند بسوی او پرستندگانش، در یابند او را نوال(1) و عطا و بهره از بهر خویشتن.

حماد بن حبیب میگوید: این وقت بیم کردم که مبادا شخص او از من ناپدید شود و اثر و امرش بر من پوشیده بماند، پس در او در آویختم و عرض کردم: ترا سوگند میدهم بآن کسکه ملال و خستگی رنج و تعب از تو بر گرفته و ذوق لذت ترس و رعب در کام تو نهاده بر من رحمت آور و مرا در جناح مرحمت و عنایت جای ده ، چه من ضال(2) و گمراه هستم و همی آرزومندم که بکردار تو روم گفتار تو شوم، فرمود: اگر توکل تو از روی صدق باشد گمراه نباشی ، لکن با من متابعت گیر و در راه مراقبت جوی، چون بکنار آن درخت رسید، دست مرا بگرفت و مرا بخیال همی ، آمد که مگر زمین در زیر قدمم در هم نور دیده همی آید، و چون روشنی روز بساط بر کشید ، با من فرمود: ترا بشارت باد همانا این مکان مکه معظمه است، و من صدای حاج وضعه حجاج بشنیدم عرض کردم: ترا سوگند میدهم بروز آزه(3) و فاقه، یعنی قیامت تو کیستی؟ فرمود: اکنون که سوگند میدهمی من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین میباشم .

در بحار الانوار مسطور است که وقتی شخصی جوانی را در بیابان از یکسوی روان دید که جامهای فرسوده کهنه بر تن و آثار هیبت و جلالت از دیدار مبارکش مبرهن بوده و از مردمان بریکسوی راه می پیمود ، بآن جوان گفت: اگر از مراتب حال و کلال(4) خویش باینجماعت شکایت بری تواند بود که پاره امور ترا با صلاح آورد ، و برویت بازدارند آنجوان این اشعار قرائت فرمود

ص: 160

1- نوال : بهره و نصیب

2- ضال : گمراه

3- آزه : روز رستاخیز

4- کلال گرفتاری

لباسی للدينا التجلد(1) والصبر *** ولبسی للاخرى البشاشة والبشر

اذا اعتراني امر لجأت الى العزم *** لاني من قوم الذين لهم فخر

الم تران العرف قدمات اهله *** وان الندى والجود ضمهما قبر

على العرف والجود السلام فما بقي *** من العرف الا الرسم في الناس والذكر

وقائلة لما رأتنى مسهداً(2) *** كان الحشا منى يلذعها(3) الجمر

اباطن داء لوحوى منك ظاهراً *** فقلت الذي بي ضاق عن واسعة الصدر

تغير احوال و فقد احبة *** وموت ذوى الافضال قالت كذا الدهر

چون این اشعار که بجمله از مراتب زهد و قناعت و بی نیازی و مناعت طبع خیر، میداد، بشنید در صدد شناسائی آنحضرت بر آمد و معلوم شد که علی بن الحسین علیهما السلام است پس گفت: «أبی أن یکونَ هَذَا الفَرخُ إِلَّا مِن ذَلِکَ العُشِّ» یعنی: محال است که این فرخ فرخ و این جوجه بلند پرواز جز از این آشیان یعنی آشیان نبوت رخ نموده باشد یعنی محال است اینگوهر رخشان جز از معدن نبوت و صدف ولایت نمودار گردد.

جوهری در صحاح اللغه میگوید: عش بضم عین مهمله و تشدید شین معجمه خانه مرغ است که در درخت باشد، و (وکر) و (وکن) لانه مرغ است که بر دیوار یا برکوه باشد، و افحوص و اذجی خانه مرغ است که در زمین باشد، (عشعشه عشاش اعشاش) جمع است، و تعشیش بمعنی خانه ساختن مرغ است

و دیگر عبدالله بن المبارک روایت کند، وقتی برای اقامه حج بمکه روی من آنحالت که با مردم حاج راه می سپردم، بناگاه کودکی هفت ساله و اگر نه هشت ساله را نگران شدم که از یکسوی مردم حاج رو آن بود، و باوی توشه و بارکشی نبود، پس بدو نزدیک شدم و سلام فرستادم و گفتم با کدام کس این بیابان مینوردی؟ فرمود: با خداوند این سخن چون بشنیدم آنکودک سخت در نظرم بزرگ افتاد، گفتم ایفرزند زاد و راحله تو چیست فرمود «زادی تقوای و راحلتی

ص: 161

1- التجلد: بردباری کردن

2- مسهد: کم خواب

3- يلذعها: بدرد و ارزش در آوردن

رجلای و قصدی مولای) توشه من پرهیز گاری من و بارکش من دو پای من و مقصود من مولای من است؛ از این سخنان سخت در دیدار من عظیم و بزرگوار آمد، پس گفتم: ایفرزند از چه طایفه باشی؟ فرمود، مطلبی عرض کردم پسر کیستی؟ فرمود: هاشمی گفتم: پدرت کیست و از کدام رشته فرمود: علوی فاطمی، پس از آن عرض کردم: ایسید من آیا هیچوقت شعر گفته باشی. فرمود آری عرض کردم پاره از اشعار خود مرا قرائت فرمای پس این شعر قرائت فرمود.

نحن علی الحوض رواده *** نذود و نسقی و راده

و ما فاز من فاز الابنا *** و ماخاب من حبنازاده

و من سر نانا ل منا السرور *** و من ساء نساء میلاده

و من کان غاصبنا حقنا *** فیوم القیمة میعاده (1)

چون این ابیات بخواند از دیده ام ناپدید گشت تاگاهی که بمکه آمدم و از کار حج فراغت یافتم، و مراجعت کردم و به ابطح رسیدم و در آنجا جماعتی را در حلقه بدیدم و روی بدان کردم تا بدانم در آنجا کیست، پس ناگاه آنکودک را نگران شدم از وی پرسش کردم؟ گفتند زین العابدین علیه السلام است.

معلوم باد که این اشعار در ذیل حالات حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه با داستانی باین تقریب که نگارش رفت مذکور است و تواند بود که اشعار از حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده باشد و حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در آن مقام انشاد فرموده باشد، بهر صورت همه انوار واحده هستند و هر چه گویند همه گفته اند.

کلمات آنحضرت در در فضایل خود و ائمه در کتاب امالی صدوق علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: نحن أئمة المسلمین و حجج الله علی العالمین و سادة المؤمنین

ص: 162

1- همانا مائیم که بر حوض کوثر در آمده و از وارد شونندگان پذیرایی نموده، و ایشان را سیراب گردانیم، و مرد سعادت مند و نیکبخت جز براهنمایی بسعادت نمیرسد و آنکه دوستی و مهر ما را زاد و توشه خود قرار داده هرگز زیون و خوار نگردد، و هر که ما را خوشنود گرداند بوسیله ما بسرور و شادمانی میرسد، و هر که بر ماستم راند این بر ناپاکی ولادت او گواه و شاهد است، و هر که حقوق ما را پایمال گرداند و عدگاه ما و او در روز رستاخیز خواهد بود

وقادة الغر المحجلين و موالى المؤمنين ، و نحن امان اهل الأرض ، كما ان النجوم امان لاهل السماء ، و نحن الذين بنا يمسك السماء ان تقع على الارض الاباذنه ، و بنا يمسك ان يمد باهلها ، و بنا ينزل الغيث و بنا ينشر الرحمة ، و يخرج بركات الارض ولولا في الارض منالساخت باهلها ، ثم قال عليه السلام : ولم تخلو الارض منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها ظاهر مشهود ، او غائب مستور ، ولا تخلوا الى ان تقوم الساعة من حجة الله فيها ولولا ذلك لم يعبد الله» مائيم پیشوای مسلمانان و حجت های ایزدمنان بر جهانیان و بزرگان گروندگان، و رانندگان، آنانکه چهرها در عبادت خدای بجان فروغان دارند و مائیم آقایان مؤمنان و مائیم مایه امن و امان خلق زمین و زمان ، چنانکه ستارگان آسمان مراهل آسما ترا ایمنی و امان باشند و بسبب وجود ماها می باشد که خداوند آسمان را نگاه میدارد ، که جز بدستوری خودش بر زمین فرود نیاید و بواسطه ما آسمان نگاه داشته میشود که بر اهل خودش میل کند و ایشانرا فرو گیرد ، و بسبب ما باران از آسمان فرود آید و رحمت را در زمین پراکنده فرماید؛ و بركات زمینرا از زمین نمایش و فزایش دهد ، یعنی روئیدنیها بروید، و بمردم فایدت رساند، و اگر در زمین از ماها یکتن نباشد زمین اهل خود را فرو میبرد و از پس این کلمات شرافت آیات فرمود: از آنهنگام که خدای آدم ها را بیا فرید، هیچوقت زمین از حجت خدای خالی نبوده و آن حجت یا آشکار و بر کشیده و پدیدار بوده است، یا پنهان و پوشیده است ، یعنی بحسب اقتضای وقت و حکمت خداوندی و از اینجالت زمین خالی نباشد تا گاهیکه روز رستاخیز پدیدار، آید و اگر این نبود خدای پرستش نشدی

بالجمله سلیمان بن مهران اعمش که راوی حدیث است ، میگوید: به حضرت صادق سلام الله علیه عرض کردم: چگونه مردمان بآن حجتی که غایب و مستور است سودمند میشوند «قَالَ كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ» فرمود : چنانکه جهانیان بنور آفتاب بهره یاب میشوند گاهیکه در حجاب سحاب مستور است.

تحقیق در معنی این حدیث نویسنده حروف عرضه میدارد که وجود امام علیه السلام که نور حقیقی و آفتاب نور پاش کارگاه آفرینش ، و شمس بیجرم و

کسوف پیشگاه خداوند آب و آتش است، ناچار تمامت ذرات کاینات و اشیاء موجودات بفروز و فروغ آن نور پاک روشنی و نمود گیرند، و وجود افاضت نمود این انوار ساطعه واحده مایه مدارو نمایش تمامت عوالم و معالماست، چه دیگر اشیاء در پرده ظلمت و کسوت ظلام (1) و جلباب (2) تیرگی در حجاب هستند، و اگر آفروز و فروغ نیابند و با شعشه آن انوار لا معه بهره یاب نشوند، با معدوم چه تفاوت دارند بلکه نور در مقام وجود و ظلمت در حالت عدم است، و اگر نه، سبب ایشان بودی، جهانیان از کتم عدم بیرون نشدندی و اینکه میفرماید: ما چون ستارگان آسمان مایه امن و امان اهل زمین هستیم و نیز میفرماید: بسبب ما آسمان بی پای است، دلیل همین مطلب است که در حقیقت بنای وجود بسبب ما میباشد، و اگر نباشیم موجودی نخواهد بود، و اصل آن نور و آن شمس حقیقی مائیم، و جهانیان چون ذره که بتابش آفتاب جهاتتاب پدیدارند و خود بالاصاله چیزی نیستند، بنور و تابش فروغ ما نمایان هستند، و نیز خداوند میفرماید: که جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه پیرستش من گریند یا گنجی مخفی بودم که دوست داشتم شناخته شوم، و مردمانرا بیافریدم تا مرا عبادت کنند و بشناسند و مراد از عبادت معرفت است، پس علت غائی در ایجاد موجودات و انشاء ممکنات معرفت میباشد و اینکه امام میفرماید اگر در زمین حجت نباشد خدای عبادت نمیشود، معلوم میگردد که اگر امام در زمین نبود، یعنی دارای جنبه یلی الخلقی (3) نبود هیچکس موجود نشدی، چه سبب معرفت حاصل نشدی و بخلق آنها اشتیاق نیفتادی و چون ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین که با صادر اول از نور واحدند ای بسازمانهای بیرون از حدو شمار پیش از تمامت خلق آفریدگار آفریده شدند و خدایرا جل جلاله چنانکه باید عبادت کردند، پس معلوم میشود که مقصود از مطلق خلق همین انوار ساطعه و اطلاق مطلق منصرف بفرد کامل است زیرا که اگر جز این بودی بیایستی

ص: 164

1- ظلام: تاریکی شب

2- جلباب: جامه فراخ چادر زنان

3- این کلمه در برابر معنای یلی الربی است، حکماء عظام پس از آنکه ممکن را دارای دو جنبه و دو حیثیت میدانند، یکی حیثیت وجودی و دیگری حیثیت ماهیتی مقام یلی الربی را اطلاق بر حیثیت اونی، و مقام یلی الخلقی را ناظر بحیثیت دومی مینمایند

قبل از خلقت این مخلوق علت غائی که معرفت است موجود نشده باشد با اینکه اصل معرفت با ائمه هدی صلوات الله علیهم است و کدام وقت بود که نبودند و پرستش نمودند، و دیگران را چه معرفت حاصل خواهد شد، چنانکه فرموده اند:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ، أَمْرًا عَرَفَ قَدْرَهُ» (1)

و از این جمله بر میآید که بالمره این نوع مخلوق، از حالت آن معرفت مخصوص محروم هستند، یعنی آنسرفت و قابلیت را ندارند چه، در مقام تمثیل میفرماید: هرکس خود را شناخت پروردگار خود را بشناخت، یعنی آدمیکه خود خویشتن را نمی شناسد چگونه از معرفت پروردگاردم میزند نه اینکه اگر خود را شناخت پروردگار را میشناسد (2) زیرا که آن ذات مقدس مبارک سوای این ماهیات است و مخلوق را از خالق و محاط را از محیط و ظلمت را از نورو ممکن را از واجب چه معرفتی است، و از آنسوی که خدای میفرماید: بیافریدم تا مرا شناسند معین میگردد این مقام مخصوص باین انوار ساطعه است و علت غائی در ایشان موجود است و بالا علاج دیگر مخلوق طفیل وجود ایشان هستند و اگر نه افاضت ایشان بودی، هرگز در مقام وجود سیر نکردندی، و اگر در محلی فرمود «وَمَا عَرْفَانَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ» منافی این مطلب نیست، زیرا که بلفظ حق تخصیص داده اند و البته در مقام نعم حقیقی، و حاق معرفت که مخلوق را در خالق محال است، جز این گفته نمیشود، و پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام که آن مدارج عالیہ دریافته اند، بهتر دانند که هر چه خدای عم نواله را بنعمتهای جزیل عبادت کنند و شکر سپارند، حق عبادت و شکر معرفت بجای نیآورده باشند و در عرفانک بصیغه متکلم مع الغیر و کلمه عموم است

ص: 165

1- هر که خود را شناخت برآستی پروردگار خود را شناخته: آموزش پروردگار بدان کس که قدر و شخصیت خود را شناخته باشد
2- در سخنان ائمه اطهار علیهم السلام خاصه در کلمات قصار امیر المؤمنین علی علیه السلام راجع باین موضوع متجاوز از بیست مورد است که از این معنی سخن بمیان آمده، گرچه برخی را مانند مؤلف معظم عقیده چنان است که این استلزام و ملازمه میان دو امر نشدنی و ممتنع است، یعنی همانطوریکه که نفس را نمیتوان شناخت بهمان قسم خدایرا را نمیتوان شناخت ولی این نظر مورد ایراد و اشکال میباشد چه اولاً دقت و تدبر در این روایات میرساند که استلزام میان دو امر ثابت اثباتی است یعنی ثابت هر که خود را شناسد تواند که خدایرا نیز شناسد، و برای اثبات این حقیقت شواهد و دلائلی در کار است ولی چون مقام مناسب ذکر آنها نمیباشد لذا بهمین مختصر قناعت میتوان کرد که همچنان چه راه خدانشناسی از طریق آیات آفاقی ممکن است از راه آیات انفسی نیز میسر و مقدور میباشد بلکه شناسایی از طریق دوم از طریق اول اتم و اکمل میباشد

نه آنست که دیگر کرو کورکسان نیز خود را درون این عموم شمارند ، بلکه مخصوص همان انوار ساطعه است ، چه از نخست که فرمود :
خدای بیخشايد مرديرا که قدر خود را بداند و اندازه خویشن بشناسد ، ما مردمان را از این گونه طمع و طلبها معذور داشتند ، و باز نموده شد
که ابا باين مراتب نزدیکی نتوانیم جست ، و اینکه فرمود بسبب ماباران از آسمان فرود میگردد، یا زمین برکات خود را ظاهر میگردد ، یا
اگر نه بسبب مابودی زمین اهل خود را فرود بردی ، و آسمان بر اهل زمین فرود گشتی : این نیز دلیلی بزرگ و مبرهن است یعنی در کارگاه
آفرینش هر چه هستیم مائیم ، و زمین و آسمانرا بیرون از ما با این مشت خس و خاشاک که همه عین ظلمت و جهالت اند چه آشنائی و
حاجت است، بلکه از معاصی و ضلالت و مفسد و غوایت اینجماعت همواره در رنج و مشقت است ، واگر نه بسبب ما بودی جمله را
بهاکت آوردند ، بلکه هیچ پدید نگشتند که اینز حمت برایشان باشد ، و اگر بواسطه جنبه یلی الخلقی ما نبودی و آسمان را باين جنبه
حاجت نیفتادی، از چه باران بر زمین باریدی ، زیرا میل عالی بدانی محال است ، و چون جنبه یلی الخلقی ما واسطه است ، در حقیقت این
آسمان با این آسمانی زمین است و از اینروی رحمتها و نعمتهای خود را در کمال افتخار و منت بر زمین عرضه میدهد، یا اگر از یمن وجود
ما نبودی زمینرا چه افتادی که گیاه برویاند و آب بجوشاند، و نعمت و رحمت و برکات بیرون فرستد، بلکه ای بسا ناله و نفیر بر آوردی، و
تغیر (1) و قطمیری (2) از شکم بیرون نیوردی و از این است که تاجهان پیا و جهانیان بر جای هستند ، خدای محض رحمت تامه زمین
را از حجت خالی نگذارد ، و اینکه فرمود : این حجت یا ظاهر مشهور یا غایب مستور است ، معجزه و خبر از غیب است ، چه اشاره
بحضرت صاحب الامر عجل الله فرجه فرموده که مدتی غایب و مستور خواهد بود و در حالت غیبت چون آفتاب در سحاب مردمانرا بهره
یاب میفرماید ، چه دیگر ائمه هدی سلام الله علیهم غایب مستور نبودند

«و نسئل الله تعالی جل اسمه وعز ذكره العلم والمعرفة والبصيرة في معالی الامور

ص: 166

1- تغیر : بانك وصوت

2- قطمیر : پوست نازکی که بین خرما و هسته آن قرار دارد

و دقایق المسائل و حقایقها» در کتب اخبار مسطور است که ابو حازم و سفیان بن عیینه و زهری بتمامت گفته اند که در بنی هاشم هیچکس را از امام زین العابدین علیه السلام افضل و فروتر ندیده ایم - واقفه نیافته ایم و آنحضرت در قول خدای تعالی

«وَيَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ»(1)

میفرمود: اگر نه این آیت بودی شما را خبر میگفتم، بآنچه تاروز قیامت خواهد شد

راقم حروف همگوید: از این خبر دقایق اثر مطلبی بدیع، ولطیف و سخت عظیم مشهود میشود، و از نهایت علم و غایت القصوی و بیش و دانش و بصیرت تامه امام علیه السلام بما کان وما یكون حدیثی بزرگ، و خبری جامع مفهوم میگردد.

وهمانا محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی در کتاب اصول کافی در مسئله (بدا)(2) سند بحضرت ابی عبدالله سلام الله علیه میرساند. که در آیه مبارکه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» میفرمود: (وَهَلْ يُمْحَىٰ إِلَّا مَا كَانَ ثَابِتًا وَهَلْ يُثَبِّتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ)(3) واز اینجا معلوم میشود که علم امام علیه السلام اولاً بر تمامت ما کان وما یكون محیط است، ثانیاً بر آنچه خدا را در ظهور آن بدا افتاده اطلاع دارد. ثالثاً بر آنچه نیست و خواهد شد نیز مخبر است.

«وَذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ»(4)

ص: 167

1- الرد - (39)

2- بدا در لغت بمعنای ظاهر شدن چیزی و انکشاف امر مجهولی است بدا بدین معنا در باره پروردگار عزوجل استعمال نمیشود چه مستلزم جهل و نادانی بوده و ساحت مقدس پروردگار از این نقص منزه میباشد ولی بمعنای دیگری که مستلزم جهل و نادانی و انکشاف امر مجهول نباشد استعمالش در باره پروردگار جایز است بلکه روایاتی وارد شده که پروردگار هیچ پیغمبری را بمقام رسالت مبعوث نمیفرمود مگر اینکه از موضوع بداء الهی از او قرار و تصدیق همیگرفت. مخفی نماند که تاکید و تشدید روایات در اثبات حقیقت بداء الهی برای جلوگیری از عقاید باطله و آراء ضعیفه است که از طرف یهودیان درباره صفات پروردگار انتشار میافت و اعتقاد و باور داشتن بدان عقاید مستلزم نفی قدرت و اقتدار الهی بوده و ائمه اطهار علیهم السلام با تاکید در اثبات بداء الهی مغلول بودن دست قدرت پروردگار را نفی نموده قدرت تامه و اراده مطلقه برای خداوند اثبات مینمودند

3- آیا جز آنچه که ثابت بوده محو میگردد؟ و آیا جز آنچه که وجود نداشته است ثابت میگردد؟

4- یس - (38) ابراهیم - (23) و این تقدیری است از پروردگار عزیز دانا: و این بر خداوند متعال دشوار نمیباشد.

اگر خدای بیچون تعالیٰ عما یصفون بخواهد در یک نمره از انوار مقدسه و یک زمره از مخلوقات مکرمه خود که مظهر جلال و جمال اویند اینمقام و منزلت و آیت و مرتبت عطا فرماید و مظاهر جلال و جمال و پیشکاران کارگاه آفرینش و شفعاء روز بر انگیزش را، که واسطه میان او و جمله آفریدگان و حجت بر او تمامت موجودات اند، باین حلیه کریم و خلعه شرافت برتری و فضیلت نهد، و اظهار مقامات و قدرت و توانائی فرماید، نه از آنمقامات قدرت و شئونات مشیت و درجات ارادت و مقادیر قدرت او بعید بیایست شمرد.

از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْرُونٌ لَمْ يُطْلَعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَكُوتُهُ وَرُسُلُهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَا يَكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلِكُوتَهُ وَلَا رُسُلَهُ»

میفرماید: مطلق علم بردو گونه است، یکی آنست که در حضرت یزدان مخزونست، و هیچکس از خلقتش بر آن مطلع نیست، و علمی است که خدای فرشتگان و پیمبران خود را از آن عالم و مطلع گردانیده است، و آنچه ملائکه و رسل خود را بآن عالم گردانیده ظهور و بروز خواهد یافت، یعنی حوادث و وقایعی که تاقیامت ظاهر میشود: چه خداوند خود و فریشتگان و پیمبران خود را بکذب منسوب نمیدارد یعنی چون ایشان بخلق اخبار میکنند، اگر ظهور نیابد جهانیان بر تکذیب ایشان متفق گردند، و مقصود در رسالت ایشان بیفایده ماند. «وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْرُونٌ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ» و آن علم مخزون آنست که بآن علم هر کس را خواهد مقدم و هر که را خواهد مؤخر، و هر چه را خواهد ثابت میگرداند و اینکه خدای میفرماید

« لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ » (1)

(1) کنایت از این علم است، پس اگر وقتی مخلوقی از مایکون خبر دهد نشاید منکر بود، چه از نخست این افاضت از خدای شده است، و خدای خود ایشانرا بآثار و اخبار آینده دانا ساخته است، و این نوع دوم از آندو علم است، و اما در علم اول که مخزونست چنان از کلام امام علیه السلام استفاده میشود که از دانش آن بی بهره نیست،

ص: 168

1- جز او کسی بر غیب و پنهان دانا نمیباشد

چه از تقسیم مذکور معلوم گردید که (بداء) در علم مخزون واقع میشود، نه غیر مخزون زیرا که مخزون مقدر است، و غیر مخزون که وقوع خواهد یافت بمقام قضا رسیده است و آن حکم است، و البته جاری میشود.

پس امام علیه السلام که خود میفرماید: اگر نه «يَمْنَحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ» بودی شما را از ما یکون خبر میگفتم، معین است که راجع بعلم مخزون خواهد بود، چه بدا در آنجاست و اگر علم امام علیه السلام در آنجا مدخلی نداشت، چگونه میفرمود اگر نه چنان بود چنین میگفتم، و این مطلب روشن است، و اینرتبت مختص بمقام صادر اول و نور اول و عقل اولست، و همچنین ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین که بآنحضرت از يك نور و بتمامت انوار مقدسه واحده هستند، و خدای تمامت بروز و ظهور و عقاب و ثواب و بهشت و دوزخ و ذهاب و ایاب جمله آفریدگان را تابع وجود، و طفیل ظهور ایشان گردانیده، البته از این حیثیت و از این رتبت محروم نیستند، و البته با دیگر مخلوق در تمامت مراتب امتیازات دارند، و اگر اطلاع ایشان در همان علم غیر مخزون باشد، بادیگر فرشتگان یا پیمبران چه تفاوت خواهند داشت، و رتبت خاتمیت و اشرفیت و اقدمیت از کجاست؟ و از این مطلب گذشته مخلوق اول و صادر اول بر آنچه پس از وی متمشی است، مقدم و اشرفست و چگونه مقدم از حال مقدم الیه و مقدم علیه بی اطلاع خواهد بود! و دیگر اینکه آن علم نخست که مخزون است البته موجود است، و اگر موجود نباشد قابل ذکر و محل شرف نیست، و برای معدوم تصور شرافت نشاید، و شرافت و جلالت هر مخزونی جز در هنگام بروز و ظهور نتواند بود، و چون مستحق بروز و ظهور باشد البته تابع ظهور و بروز صادر اول و علت غائی خلقت است و این مطلب زیانی بعلم خدای بر ذات خود ندارد چه آن علم متصل بذات است و انفصالی نیافته و خبری از آن نیست و تا انفصالی نیابد مظهر ظهور و منشأ خبری نخواهد بود و از محل تکلم بالمرء خارج است و چون از آندرجه باز شود وجود و انفصال یابد و حکم موجود بر آن اطلاق پذیرد البته تابع وجود صادر اول و از او مؤخر خواهد بود و اگر از قید وجود خارج باشد بر معدوم و مکتوم چه سخن و چه ترتیب و تقسیم وارد میشود

و در این مطلب تأمل و تفکر لازمست و بر دقیقه یابان پوشیده نیست و اینکه خدایتعالی میفرماید من گنجی مخفی بودم و خلق را بیافریدم تا مرا بشناسند و دوست داشتیم شناخته شوم یا عبادت کرده شوم اینمعنی بدیهی است که خدایا بهیچ حالی شناختن نتوان و بهیچ صفتی متصف داشتن جایز نباشد و اینکه قادر و عالم و بصیر و خبیر یا هر صفتی که باشد بر آن ذات پاك اطلاق کنند همه از حیثیت آن است که معلومات و مقدرات و مسموعات و مبصرات و غیر ذلک در خارج آشکار است، آنوقت اینگونه فرضها در میان می آید وگرنه تعالی الله عما یصفون و عما یوهنون، هر چه تصور کنیم و بگوئیم و بدانیم از دور باش عظمت و کبریا و غیوبت آن حضرت مقدس متعال بصد هزاران سال دور خواهد بود چه همه تابع او هام نار است نارسا و زایش اندیشه بی پروای ما خواهد بود و چون چنین باشد و از یکسوی دیگر اطلاق مطلق منصرف بفر د کامل و مراد از خلق لابد مخلوق نخست و خلقت اولست و اوست که قابل عبادت یا معرفت است پس بر همه معلومات و مقامات مخزونه بیایستی مطلع باشد تا از علت غائی خلقت که معرفت است باسرها(1) عارف گردد و در این حیثیت از تمامت آفریدگان یزدان بلااستثنا تا هر وقت و هر زمان عالم و ممتاز باشد و از هر جهة مراتب تکلیف را دارا گردد و در این نوع علم صاحب شرافت و امتیازات بزرگ بر انواع و افراد تمامت خلقت خواهد بود و همچنین اگر جز این باشد و درجه کمال را دارا نباشد خدا بروی اتمام حجت نفرموده باشد و بطور جامعیت درجه تکلیف نیافته باشد و اینوقت چگونه حجت خدای بر تمامت آفریدگان خواهد بود و ترتب حجت، صحت نخواهد داشت و اینمراتب نیز بهیچوجه در شئون خالقیت و مخلوقیت خلل نیفکند چه مخلوقی را بر مخلوقی اعلمیت و اشرفیت خواهد بود «إِنَّهُ لِي كَلِّ شَيْءٍ قَدِيرٍ» (2) و این رشته سخت باریک است و این پیدای نامنتهی که بدان اندریم بسیار پهناور و تاریک و لطیف تر از این سخن راندن نیز بیرون از اندازه صدور ضيقه (3) ترك و تاجیک است و اینخامه و نامه بیان و بنان قاصر امثال ما کوتاه نظران نیز قادر و لایق نگارش پاره دقایق و نکات و گذارش پاره مطالب و بیانات نیست، سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت: «ورنه خیالات و وهم کی رسد آنجا» خرد موبین

ص: 170

1- باسرها: تمامت

2- همانا او بر هر چیزی قادر و توانا است

3- ضيقه: تنگ و تاریک

قدم دین راه تافته خدا میداند و آنکس که رفته از خدای آب و آتش و نماینده جمله آفرینش خواهشگریم که از تابش انوار هدایت و ریزش سحاب معرفت و نمایش آفتاب بینش قلوب ما را روشن و صدور ما را یکباره دانش و نونهالان بینش آراسته گلشن گرداند و روح انسانیرا که مدرک آیات یزدانیست در این تافته گلخن ترکیبی و این کالبد آخشیحی (1) بدریافت انوار معارف و ادراک ازهار (2) عوارف در پیراسته چمنی مقام و منزل آورد.

و بالجمله بآن رشته که اندریم پیوند جوئیم و بدان راه که سپارنده ایم نوند گردیم که این بیابان را پایانی نیست و این دریای بی بدایت و نهایترا کرانی نه .

در کتب اخبار مسطور است که حافظ بن عبدالعزیز بن اخفر جنابذی میگوید: ابوالحسن و بقولی ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی از جماعتی اصحاب از مردان و زنان سماع داشت از جمله ایشان عمش حسن علیه السلام بود و دیگر پدرش امام حسین سلام الله علیه و عبدالله جعفر و عبدالله بن عباس و (جابر بن عبدالله) و (عبدالله بن الزبیر) و (مسور بن مخزومه) و (ابوسید الساجدی) و حارث بن هشام و اسامة بن زید و بریده بن الحصیب و دیگران بودند و از زنان از فاطمه و عایشه و ام سلمه و ام ایمن بودند و ربیع بنت مسعود بن عفراء و ذره دختر ابولهب و جز ایشان بودند و بسند خود از غیر از ابن حرث حدیث کند که گفت نزد ابن عباس بودم و علی بن الحسین علیهما السلام بیامد ابن عباس گفت

«مَرْحَبًا بِالْحَبِيبِ بْنِ الْحَبِيبِ» (3) سفیان بن عیینه با زهری گفت علی بن الحسین سلام الله علیهما را ملاقات کرده باشی؟ گفت آری ملاقات کردم هیچکس را از وی برتر نیافتم سوگند باخدای هیچ کس را نیافتم که پوشیده باوی دوست باشد و نه آشکارا او را دشمن باوی گفتند اینها چگونه تواند بود گفت هر کس دوست آنحضرت بود از کمال معرفت او بفضایل آنحضرت بر آن حضرت حسد میورزید و هر کس بآن حضرت دشمن بود از شد مداراة و ملایمت آن حضرت ناچار کار بمدارات میگذاشت

در کتب اخبار مسطور است که از حضرت سید سجاد سلام الله علیه الی یوم التناد

ص: 171

1- آخشیحی : عنصری

2- ازهار - جمع زهره بفتح اول : شکوفه

3- آفرین باد بر دوست زاده دوست

پرسش کردند بچه حکمی میرانید «قال حکم آل داود فان اعیانا شیء یلقینا به روح القدس» یعنی بر طریقت حکم آل داود علیه السلام حکم میرانیم و اگر در مسئله نگران باشیم آن مسئله را روح القدس بما تلقین مینماید و از این حدیث مبارک میرسد که باندازه علم وفهم مخاطب سخن میفرماید و هم میرسد که علوم سابقه و شرایع سالفه بالغ و کافی در کلیه امور عالم نیست و ائمه هدی علیهم السلام چون بخواهند بر علمی واقف میشوند که دست سابقین بدنبال اذیالش نمیرسیده است و بحسب وقت و اقتضای زمان بروز و ظهور علوم جلیله را میفرمایند گاهی میفرمایند آدم را ما نجات دادیم

نوح را در کشتی ما رستگار کردیم موسی را از چنک بلاها رهانیدیم آتش را بر ابراهیم ما برد و سلام ساختیم روح القدس تابع امرها و کودک سبق خوان ما است من پیغمبر بودم گاهی که آدم در میان آب و گل بود افلاک بوجود برپای وزمین بسکون ما ساکن و آفتاب بنور ما فروزان و باد از نسیم ما وزان و ابراز ریش ما ریزان و آفریدگان بجمله آفریده و ساخته ما و برای ما و ما آفریده خداوند یکتائیم، گاهی از دیدار جبرئیل بیهوش و گاهی جبرئیل را تا ابد مدهوش گذارند

«بآبائنا انتم و امهاتنا و ارواحنا و اجسادنا و مهجنایا ساداتنا و موالینا و ائمتنا و شفعاتنا جمیعاً فی الدنیا و الاخرة» بازگوئید چه هستید و چه نیستید و چه گوئید و چه نگوئید که هر چه جوئیم بیرون از شما نیست و هر چه گوئیم بیرون از گفتن شما نباشد و هر چه خواهیم غیر از شما نتوانم پس کرمی فرمائید و از اشعه انوار هدایت این گمشدگان بیداری ضلالت و فروماندگان این تیه بی بدایت و نهایت را دلالتی نمائید و از این بحار جهالت و تباهی بساحل علم و هدایت بازرسانید

کلمات آنحضرت در تکلیف ائمه در جواب مسائل در کتاب اصول کافی از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام فرمود:

عَلَى الْأَيِّمَةِ مِنَ الْفُرْضِ مَا لَيْسَ عَلَى شِيعَتِهِمْ، وَعَلَى شِيعَتِنَا مَا لَيْسَ عَلَيْنَا، أَمْرُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْأَلُونَا قَالَ فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَأَمْرُهُمْ أَنْ

میفرماید که بر ائمه هدی از فرایض و واجبات بسیار چیزهاست که بر شیعیان ایشان نیست و هم شیعیان ما را تکالیفی است که بر ما نیست، همانا خدای عزوجل شیعیان ما را فرمان داده است که بر هر چه دانا نیستند از ما پرستش کنند چنانکه در این آیت وافی هدایت میفرماید پرسید از اهل ذکر اگر شماها نمی دانید، پس ایشانرا پرسیدن فرمان کرد، لکن بر ما واجب نیفتاده است که هر چه پرسند پاسخ آوریم، بلکه اگر صلاح بدانیم جواب میگوئیم و گر نه خاموش میشویم

تحقیق در این کلام ظاهر مقصود آنست که ائمه هدی سلام الله علیهم، اگر چند در صورت بشری با دیگر کسان یکسان نمایند، لکن خمیر ما به ایشان غیر از دیگران است، بلکه در آن حیثیت هیچ مجانست و مشابهت در میانه نیست، دارای ارواح مکرمة دیگر و حالات مقدسه دیگر، و مراتب شریفه دیگر هستند، پس آنفرایض و تکالیفی که برایشان وارد است و بقدرت و قوت بحیت امامت برمی تا بند بر دیگران نیست، و دیگران را آن استعداد و ظرفیت و قابلیت عنایت نشده، بلکه اگر جزئی از اجزای آنرا بر زمین و آسمان و کوه گران حمل فرمایند از هم فروریزد، و اگر رشحه از رشحات عیون علم خویش را بر سحاب نقال، و چشمه آفتاب عالمتاب فروریزند از کار بیفتند.

وقتی در کتاب احیاء العلوم غزالی در شرح آداب تلاوت قرآن و اعمال باطنیه آن گذر کرده ام که یکی از عرفا میگوید: هر حرفی از کلام خدایتعالی در لوح محفوظ از کوه قاف عظیم تر است، و اگر فریشتگان بجمله جنجال نمایند، یکحرف را نیروی احتمال نیاورند بالجمله: از اینجا معلوم میشود که امام که قرآن ناطق، و قرآن بروی فرود گشته و خود حامل و عامل او و تمامت علوم و معانی قرآن که از هر چه بوهم آید ثقیل تر است در سینه مبارکش گنجیده است، دارای چه نیرو و طاقت، و چه روح و چه قدرت است و تکالیف او بر چگونه خواهد بود، و البته دیگر کسان چنانکه در این مراتب با آن وجود های مبارک بهیچوجه همانند نیستند، تکالیف آنها نیز با ایشان یکسان نیست؛ «ز آب خردماهی خرد خیزد» بلکه تکالیف ایشان باندازه فهم و ادراک و نیروی جنسیت

و ظرفیت ایشانست و با هر کس بایست بقدر نیروی عقل و فهم او سخن فرمایند، و اگر آنکس از مراتبی که بیرون از اندازه عقل و شعور او باشد پرسشی کند و امام علیه السلام آن پاسخ را بصواب بشمارد بلکه اسباب اختلال حواس و جنجال خیال او بدانند، و منافی حال و عقیدت او بشمارد، مکلف بر قبول و ادای آن نیست «یا للتراب ورب الارباب(1)» و از این است که گاهی از مغیبات و از ماکان و مایکون خبر میگویند و گاهی خویشترا از امور واضحه بی علم می‌شمارند، گاهی جبرئیل را شاگرد ابجدو، میکائیل را ریزه خوار خوان، سرمد و اسرافیل را مطیع مؤبد، و عزرائیل را محکوم مخلد می‌شمارند و گاهی در مطالب معینه منتظر اخبار ملک فرشته میشوند

کلمات آنحضرت در مقدار سول از ائمه و هم در اصول کافی مسطور است که وقتی مردی در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیها عرضه کرد و پرسشها نمود و پاسخ شنیده و دیگر باره خواست و امثال همان مسائل پرسش نماید

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبُهُ إِلَّا كُفْرًا وَ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا

فرمود: در انجیل مکتوب است که طلب نکنید علم چیز را که نمیدانید و از فهم دقایقش قاصر هستید، و از چه هنوز بآنچه میدانید عمل نکردید، چه علم گاهی که بآن عمل نشود صاحبش را جز کفر و کفران نمی افزاید؛ یعنی هر چیز را حقی است که بایست بجا گذاشت و حق علم عمل کردن بآنست، و چون معنی عدل اعطای حق بذیحق است چون چنین نشود بر علم ظلم شده است و این، کردار از عدل خداوند عالم دور و موجب خشم اوست، و جز کفر و بعد از پیشگاه احدیت نتیجه نخواهد داشت و از اینجا معلوم میشود که حمل تکالیف ائمه هدی سلام الله علیهم با آن علوم کثیره معنویه تاچه مقدار ثقیل و سنگین است چه مادر علوم جزئیه فرعیه خویش عامل نیستیم

ص: 174

و ایشان بجمله تکالیف، خویش عالم و عاملند، صلوة الله عليهم اجمعین

در کتاب فصول المهمه مسطور است: که وقتی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بستر رنجوری جای کرد و جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاد آن حضرت مشر شدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدای چگونه این شب صبح آوردی فدا باد ترا جانهای ما .

قَالَ فِي عَافِيهِ وَاللَّهُ الْمَحْمُودُ عَلَى ذَلِكَ:

فرمود بصحت و عافیت بیای بردم ، و خدایا بر این عافیت سپاس گذارم

كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ جَمِيعًا.

شماهاها بجملگی چگونه بامداد کردید ؟ عرض کردند . در حالتی بامداد کردیم که سوگند با خدای دوستداران تو باشیم ، ای پسر رسول خدای و بمحبت و مودت تو روز بریم

فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنَا اللَّهُ ادْخُلْهُ اللَّهُ ظِلًّا ظَلِيلًا يَوْمَ لَا ظِلَّ لَهُ وَ مَنْ أَحَبَّنَا يُرِيدُ مَكَافَاتِنَا كَافَاهُ اللَّهُ عَنَّا الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَحَبَّنَا لِعَرَضٍ دُنْيَا أَتَاهُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ .

فرمود : هر کس دوست بدارد ما را خالصاً لوجه الله خداوند پیاداش این کردار در آنروز که هیچکس را در سایه نمی افکند ، او را در سایه پهناور و بلندپایه در آورد و هرکس ما را دوست بدارد و پیاداش حقوق ما باشد و تلافی جوید خداوند در عوض ما با و بهشت عطا فرماید و هرکس ما را محض غرض دنیا و امور دنیویه خویش دوست بدارد، خداوند رزق و روزی او را از آنجا که او را بوهم نمیرسد میرساند

و دیگر در فصول المهمه مسطور است که جوانی از قریش در خدمت سعید بن المسیب جلوس داشت ، بناگاه حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما چون آفتاب درخشان طلوع فرمود، آنجوان با سعید بن مسیب گفت: «هَذَا سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ» این شخص سید و آقای عبادت گذاران علی بن الحسین صلوة الله علیهماست.

رؤیای آنحضرت در در اسم اعظم در جلد سماء وعالم از مجلدات بحار الانوار از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مرقوم است :

قال كُنْتُ أَدْعُو اللَّهَ سَنَةً عَقِيبَ كُلِّ صَلَاةٍ أَنْ يُعَلِّمَنِي اسْمَ الْأَعْظَمِ فَإِنِّي ذَاتَ يَوْمٍ قَدْ صَلَّيْتُ الْفَجْرَ فَعَلَّبْتَنِي عَيْنَايَ وَأَنَا قَاعِدٌ إِذَا نَا بَرَجُلٍ قَائِمٍ بَيْنَ يَدَيَّ يَقُولُ لِي سَأَلْتَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعَلِّمَكَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ؟

فرمود: یکسال در پایان هر نماز از یزدان پاك خواستار همی شدم تا مرا از اسم اعظم دانا فرماید ، تا یکی روز که نماز بامدادان بجای گذاشتم و دیدگانم را خواب در ربوده بود، در حالتیکه نشسته بودم بناگاه مردی را در حضور خویشتن بر پای دیدم که با من همیگفت از خدای خواستار شدی تا اسم اعظم را با تو بیاموزد؟ گفتم: آری گفتم: بگوی

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ اللَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

امام علیه السلام میفرماید : «فَوَاللَّهِ مَادَعَوْتُ بِهَا الشَّيْءَ إِلَّا رَأَيْتُ نَحْجَهُ» سوگند باخدای هیچ چیز را باین کلمات نخواندم جز اینکه بر آمدن و انجاح آنرا مشاهدت نمودم سید بن طاوس (1) رحمه الله تعالی در مهج الدعوات در باب اسم الله الاعظم میفرماید : در کتابی عتیق و کهنه باینصورت مسطور یافتم که علی بن عیسی علوی گفته است: که از احمد بن عیسی علوی شنیدم میگفت : پدرم عیسی بن زید از پدرش زید از جدش علی بن الحسین سلام الله علیهما روایت کرده است که امام زین العابدین علی بن الحسین فرمود: بیست سال در حضرت ایزد متعال مسئلت همی نمودم که مرا بر اسم اعظم دانا فرمود: پس یکی شب که بنماز خدای برپای بودم خواب بر چشم من چیره گشت «واذانا برسول الله صلی الله علیه و آله، قد اقبل علی ثم دنی منی وقبل بین عینی ثم قال: ای شیء سألت الله تعالی؟ قال: قلت یا جداه سألت الله ان يعلمني اسمه الاعظم، فقال: یا بنی اکتب فقلت

ص: 176

1- سید بن طاوس : دانشمندی جلیل القدر و پرهیز کاری که مورد تعظیم و تکریم همگان واقع شده ، و با اختلاف و تفاوتی که بین آراء و عقاید علماء اعلام میباشد همگان در این معنی اتفاق داشته اند که سید بن طاوس دارای کشف و کرامانی بوده است ، صاحب مستدرک در آن کتاب برخی از کرامات او را نقل نموده، سپس میگوید که از کتاب «کشف المحججه» سید بن طاوس چنین بر میآید که دیدار امام زمان (علیه السلام) برای او میسر و ممکن بوده است، و از همه مردم زمان خود فزون تر عبادت مینمود ، در سنه (664) وفات یافت

وعلی ای شیء اکتب فقال: اکتب باصبعك علی راحتك» در این هنگام رسول خدای صلی الله علیه و آله را نگران شدم که بهمن روی آورد و با من نزدیک شد، و میان هر دو چشمم ببوسید و فرمود چه چیز از خدای تعالی مسئلت نمودی؟ عرض کردم: ای جد بزرگوار از خدای خواستار شدم تا اسم اعظم و نام بزرگتر خود را بمن بیاموزد، فرمود: ای پسرک من بنویس عرض کردم بر روی چه بنویسم فرمود: با انگشت خودت بر کف دستت بنویس «یا الله یا الله یا الله وحده و حدك لا شريك لك انت المنان بدیع السموات والارض ذو الجلال و الاکرام وذو الاسماء العظام وذو العز الذی لا یرام والهکم اله واحد لاله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین» آنگاه هر چه میخواستی بخواه. حضرت علی بن الحسین. سلام الله علیهما میفرماید: سوگند بانکس که محمد صلی الله علیه و آله را برآستی به نبوت بر کشیدی من این کار را بتجربت آوردم و چنان یافتم که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود زید بن علی علیه السلام میگوید من بتجربت رسانیدم همانطور دیدم که پدرم علی بن الحسین سلام الله علیهما توصیف فرموده بود عیسی بن زید میگوید من امتحان کردم چنان دیدم که پدرم زید توصیف نموده بود احمد بن عیسی میگوید من بتجربت پرداختم بهمان توصیف که پدرم عیسی کرده بود در یافتم و هم در مهج الدعوات روایت نخست را بانده اختلافی ذکر کرده و کلمه مبارکه الله را در پنج مره مذکور داشته و میگوید که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود که آن شخص با من گفت، آیا بفهم گرفتی یا دیگر باره برتو باز خوانم؟ گفتم اعدت(1) فرمای و او چنان کرد و من هرگز چیز پرا نخواندم و دعا نکردم جز اینکه باز نگریستم و امیدوارم که مراد حضرت خدای ذخیره باشد.

بالجمله: سید بن طاوس رضی الله عنه میفرماید: که من همی گویم که آنچه بر ما معلوم گشته و بروایت از پی روایت باز شناخته ایم این است که علی بن الحسین علیهما السلام وجدش رسول خدای صلی الله علیه و آله دیگر ائمه هدی از عترت طاهره بر اسم اعظم الهی آگاه و عالم بودند

لکن ما این اخبار را چنانکه یافتیم مذکور داشتیم، نگارنده حروف عرضه میدارد

ص: 177

1- اعدت: تکرار

آنچه ما میدانیم و باخبر و آثار دریافته ایم خمسه طیبه آل عبا ائمه هدی سلام الله علیهم خود اسم اعظم هستند اگر نه چگونه است که هر کس خدایرا از صمیم قلب باین اسامی مقدسه بخواند البته مستجاب الدعوة خواهد بود گر جز این نیست چگونه است که سکون عرش و فرش و قرار زمین و مدار آسمان باین اسامی مبارکه است والا اغلب انبیاء و مرسلین سلف حتی جزایشان مثل آصف بن برخیا نیز با اسم اعظم عالم بوده اند پس مزیت خاتم انبیاء و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بر سایر انبیاء ملائکه چه خواهد بود!

عبادت حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما

در کتاب امالی صدوق علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر مرویست؛ که امیر المؤمنین علیه السلام چون بندگان و غلامان بخوردی و چون بندگان جلوس فرمودی، و آنحضرت را دو پیرهن سنبلانی بود، و سنبلان اسم جائی است در روم، یا آن پیرهن است که دراز باشد.

بالجمله: چون آندو پیرهن را خریداری فرمودی، غلام خویش را اختیار دادی تا از آن دو هر یک بهتر باشد او را باشد، و آندیگر را خود برتن مبارک می آراست، اگر آستینش از انگشتهای مبارک بر گذشتی پاره، فرمودی، و اگر از کعب میگذشت بر میکند و پنجسال در میان خلق بامارت(1) و ولایت روز بگذاشت، هرگز از برای خود آجری بر فراز آجری و خشتی بر زیر خشتی نگذاشت، و هیچ قطیعه را با قطع(2) خود مقرر نفرمود و هیچ سفید و سرخی یعنی دینار و در همی بمیراث نگذاشت، و اگر چند مردمانرا بگوشت و گندم اطعام فرمودی لیکن خویشتن منزل خود باز شدی، و نان جو وزیت و سرکه تناول فرمودی، و هیچوقت دو کار در حضرش پدیدار نگشت که هر دو برای پروردگار قهار باشد، جز آنکه هر یک سخت تر بود بر بدن مبارک

ص: 178

1- امارت: فرمانروائی

2- اقطاع - جمع قطع بکسر اول: قطعه ملک یا زمینی که در قدیم از طرف پادشاه یکسی واگذار میشد که از در آمد آن زندگانی کند

بگذاشت، و هزار بنده از اجرت مزدوری و عرق جبین آزاد فرمود و هیچکس از مردمان آن نیرو و طاقت نبود که بعمل آنحضرت کار بپای برد، و آنحضرت بهر روز و شب هزار رکعت نماز بپای گذاشتی و از تمامت اهل جهان حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بآنحضرت و افعال آنحضرت اقرب بود و بعد از وی هیچکس از مردمان آنطاقت نیافتند که چون آنحضرت کار کند و عمل بپای ببرند.

بالجملة: حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه عابدترین اهل روزگار بود چنانچه از القاب مبارکه اش نیز سمت اختصاص آنحضرت معلوم میشود و بهر شب هفتاد کرت تکبیر احرام گفتمی و در هر شب يك ختم قرآن فرمودی و چندان خوب و خوش و دلربا و دلکش قرائت کردی که از آن صوت مبارك سقایان با مشکهای پر آب بجای می ایستادند و آن آواز و تلاوت می شنیدند و با اینکه چنانکه از این پیش اشارت رفت بهر روز یکصد گوسفند در کارخانه آنحضرت بکار رفتی و بجملة مردمانرا اطعام گشتی، همه گاه آنحضرت روزه داشتی و چون شب در آمدی آنحضرت بر فراز آندیگها حاضر شدی و از بوی آن غذاها قوت گرفته بنان جوین افطار فرمودی از زهری مرویست که بعلی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم چه کرداری افضل و برتر است فرمود الحال المرتحل عرض کردم حال مرتحل چیست؟ فرمود گشودن قرآن و ختم کردن آن، «كُلَّمَا جَاءَ بِأَوَّلِهِ اِزْتَحَلَ بِآخِرِهِ» هر وقت باول قرآن چشم گشایند و بقرائت پردازند تا پایان قرآن بروند، یعنی قرآن را ناقص نگذارند و بتمامت تلاوت نمایند و از آن بهره عظیم محروم نباشند، آنگاه فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَرَأَى أَنَّ رَجُلًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ بِهِ فَقَدْ دَصَّ غَرَّ عَظِيمًا وَ عَظَّمَ صَ غَيْرًا» یعنی هر کس را که خدای قرآن عطا فرموده (1) باشد، و او را باین نصیبه بزرگ در آورد و آنوقت چنان داند که مردی را عظیم تر از آنچه

ص: 179

1- منظور دارا بودن علم و دانش بقرآن مجید میباشد، و گرنه دارا بودن قرآن و نگهداری قرآن چنین شرافت فضیلتی را که در ضمن روایت ذکر شده ندارد؛ و از خلال خود روایت این معنی بدست میآید، چه امام علیه السلام میفرماید هرگاه ایزد دانا بکسی قرآن را مرحمت و بخشش نماید و این بدیهی است که پروردگار علم و دانش قرآن را عنایت می فرماید و نه خود قرآن را

باوی عطا فرموده اند عطا شده است، همانا چیزی بزرگ را کوچک شمرده یعنی قرآن را و چیزی کوچک را عظیم دانسته که سوای قرآن باشد، و نیز چنانکه بدان اشارت رفت زهری از آنحضرت روایت کند که شنیدم میفرمود: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكُلَّمَا فَتَحَتْ خِزَانَهُ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا» یعنی: آیات مبارکه قرآن گنجینه‌های جواهر بدخشان است، پس هر وقت گنجینه گشوده گردد، ترا شایسته است و بر مخزونات آن چشم برگشائی، از ابو حمزه ثمالی مرویست: که علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ» یعنی هرکس بآنچه خدای بروی فرض و واجب گردانیده رفتار و عمل نماید، نیکوترین مردمان است، و دیگر از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق از علی بن الحسین علیه السلام مرویست

إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ أُدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ

یعنی دوست میدارم که بر اعمال عبادات و خیرات مداومت جویم هر چند اندکی بیش نباشد و هم از آنحضرت مرویست «إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ أُقَدِّمَ إِلَى رَبِّي وَعَمَلِي مُسْتَوٍ»

یعنی دوست میدارم که چون مرا در پیشگاه پروردگار حاضر نمایند اعمال من سرسبز باشد، یعنی بهمین قدر هم خوشنود میباشم «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ» هیچ کار و کرداری جز اینکه با نیت موافق باشد پذیرفته نشود

کلمات آنحضرت در مراتب عبادت و آنحضرت علیه السلام میفرمود: «ان قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، ان قوماً عبدوه رغبة فتلك عبادة الاتجار وان قوماً عبدوه شهراً فتلك عبادة الاحرار» همانا گروهی که خدایا از روی ترس و بیم پرستش کنند، مانند پرستش بندگان و زر خریدان است، و آنانکه خدایا از پی طمع و خواهش نفس عبادت نمایند، چون عبادت سوداگران است، لکن آن قوم که خدایا محض سپاس نعمت و ستایش جلالت والوهیت پرستش نمایند، این پرستش آزادگان است

راقم حروف میگوید: بهمین تقریب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که عرض میکند: ای خدای ترانه بطمع بهشت و نه از بیم دوزخ عبادت میکنم بلکه ترا

مستحق عبادت میدانم، در کتاب جامع الاخبار صدوق علیه الرحمه مسطور است: که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «مَنْ خَدَّمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ وَيَرَى مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ» هر کس ختم نماید قرآن مجید را در مکه معظمه، نمیرد تا رسول خدای صلی الله علیه و آله را دیدار نماید و منزل خویش را در بهشت جاویدان بازنگرد، و هم در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق از علی بن الحسین سلام الله علیهم مسطور است که فرمود: «تَسْبِيحُهُ بِمَكَّةَ أَفْضَلُ مِنْ خَرَاكِ الْعِرَاقَيْنِ يُنْفِقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی ثواب يك تسبیح در مکه معظمه برتر است و افضل است از اینکه باج و خراج عراقین را در راه خدای انفاق دهد.

در ثواب لا اله الا الله

و دیگر در کتاب جامع الاخبار صدوق رضوان الله تعالی علیه از جناب زید بن علی از پدرش علی بن الحسین سلام الله علیهما از پدر بزرگوارش حسین بن علی از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجمعین مرویست که فرمود: «لوان المؤمن خرج من الدنيا وعليه مثل ذنوب اهل الارض، لكان الموت كفارة لتلك الذنوب، ثم قال من قال لا اله الا الله باخلاص، فهو بري من الشرك ومن خرج من الدنيا لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة، ثم تلا هذه الآية ان الله لا يغفران يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء من شيعتك ومحبيك يا علي، قال امير المؤمنين عليه السلام: فقلت يا رسول الله هذا لشيعتي؟ قال اي وربي انه لشيعتك وانهم ليخرجون من قبورهم وهم يقولون لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابیطالب حجة الله فيؤتون بحلل خضراء من الجنة واكليل من الجنة، وتيجان من الجنة و نجائب من الجنة فليس كل واحد منهم حلة خضراء و يوضع على راسه تاج الملك و اكليل الكرامة ثم يركبون النجائب فتطير بهم الى الجنة لا يحزنهم الفزع الأكبر، وتلقيهم الملائكة هذا يومكم الذي كنتم به توعدون» یعنی اگر آن شخص که از دنیا بیرون میشود و بمثابه گناهان تمامت مردم جهان بروی باشد، همان سكرات مرك و غمرات(1) موت و زحمت مردن و شدايد جان كندن كفاره گناهان او باشد آنگاه فرمود هر کس از روی اخلاص و خلوص بکلمه توحيد گویا باشد چنین کس از آلايش شرك

ص: 181

بری میباشد و هر کس از جهان بیرونشود و از هیچ جهة با خدای مشرک نباشد و خدای بینیا را انباز شمارد درون بهشت خرم سرشت جای کند ، سپس این آیه مبارکه تلاوت فرمود که یزدان تعالی میفرماید خدای مشرکان را نیامرزد و بیرون از این گناه برای هر کسکه خواهد از شیعیان و دوستان تو یاعلی آمرزش فرماید، یعنی اگر شیعیان و دوستان علی بن ابیطالب بجز شرک باخدای گناهی ورزیده باشند خدای برای هر که خواهد مغفرت فرماید .

نگارنده حروف عرض میکند پس آمرزش برای اهل ایمان و آنانکه از روی اخلاص بوحدانیت خدای شهادت و اقرار دارند مقرونست ، پس آنانکه از روی اخلاص اقرار و شهادت آورند از زمره مشرکین بیرون نیستند، بلکه مشرک منافق و از رحمت خدای بی نصیب هستند، پس بدا بر حال آنانکه نه اخلاص دانند و نه باخلاص بر زبان رانند و نه شرایط اخلاص را میدانند و نه با خلاص عمل میکنند و نه مقام تشیع و محبت را عارف هستند که با توحید مقرونست جز اعتصام به اذیال(1) ولایت و محبت امیر المومنین و اولادش صلوات الله علیهم اجمعین پناه و معاذ و مناصی(2) نیست ایزدمنان مرآة قلوب را بمحبت و ولایت ایشان از غبار شك و ریب پاك كند و در دنیا و آخرت باین سعادت ابدی بهره ور و کامکار گرداند بالنبی و آله الابرار

بالجمله امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد : یارسول الله این مقام مخصوص شیعیان منست فرمود: آری سوگند با خدای که مخصوص شیعه تست و بدرستی که شیعیان تو بیرون میشوند از قبور خود در حالتیکه میگویند : خدائی جز خدای نیست محمد رسول خدای است و علی بن ابیطالب حجت خدای ، است در این وقت حله های سبز و اکلیل های کرامت ، و تاجهای عزت از بهشت برایشان بیاورند، و مرکوبها و نجایب از بهشت حاضر گردانند، پس هر يك از ایشان حله سبز بپوشند ، و تاج و اکلیل کرامت بر سر بیاراید، آنگاه بر مرکوبهای بهشتی سوار شوند و آن مرکوبها ایشانرا در بهشت بگردانند، و از فرع اکبر غمگین نیابند و فرشتگان ایشان را پذیرا شوند، که این همان

ص: 182

1- اذیال- جمع ذیل : دامن

2- مناص : گریزگاه ، جای فرار

روزی است که در دار دنیا بچنین روز و چنین نعمت و رحمت وعده داده میشدید

و هم در کتاب جامع الاخبار مسطور است امام زین العابدین علیه السلام فرمود: « مَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَدْ شَكَرَ كُلَّ نِعْمَةٍ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ » یعنی هر کس بگوید: الحمد لله یعنی این کار را بر زبان بیاورد همانا سپاس و شکر تمامت نعمتهای خدای عزوجل را بجای گذاشته باشد، زیرا که این کلمه دلالت میکند بر اینکه جز خدای تعالی هیچکس مستحق شکر نیست ، و شکر مخصوص بذات مقدس متعال اوست چه لام جاره در اینجا بمعنی اختصاص است ، و اگر دیگری نیز منعم بودی شکر و سپاس مخصوص بخدای تعالی نمی گشت ، پس جهت اختصاص دلیل بر اینست که منعم حقیقی که شکرش لازم است ذات اقدس الهی جل جلاله وعم نواله است و هم در این کلمه مبارکه لطفی خفی است که جهانیانرا از اسیری منت دیگران میرهاند چه میفرماید: شکر و سپاس خاص خداوند منعم است، یعنی دیگران را بحقیقت حق نعمتی بر شما (1) نیست و ایشانرا بر شما منت و شمارا از ایشان نعمتی نیست بلکه بتمامت ریزه خوار يك پیشگاه و پرستنده يك در گاه و در این حیثیت بجمله یکسان هستید ، و هم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که میفرمود: «من قال سبحان الله العظيم وبحمده من غير تعجب، كتب الله تعالى له مائة الف حسنة ومحى عنه ثلاثة آلاف سيئة، ورفع له ثلاثة آلاف درجة» یعنی هر کس بگوید سبحان الله العظيم و بحمده خدایا بدون تعجب و تکبر و از روی کمال معرفت و ضراعت و بحقیقت و عرفان تسبیح گذارد خداوند تبارک و تعالی صد هزار حسنه در نامه اعمال او مینویسد و سه هزار سیئه از نامه عملش محو میگردد و سه هزار درجه برای او بر میکشد.

در کتاب مقیاس المصابیح علامه مجلسی «قدس سره» مسطور است که از حضرت امام زین العابدین و حضرت صادق سلام الله علیهما مأثور است که هر کس در هنگام شام صد مرتبه الله اکبر بگوید چنانست که صد بنده آزاد کرده باشد.

ص: 183

1- پوشیده نماند : که اینسخن منافاتی با اصل امتنان و تشکر و سپاس گذاری برخی از مردم بعضی دیگر را در برابر نیکی و احسانها ندارد، چه خود این بزرگواران در جای دیگر فرموده اند : «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ» یعنی هر که بنده را سپاس نگذارد خدایا سپاس گذاری ننموده است ، و ثانیاً این سپاس گذاری در حقیقت بسپاس گذاری از پروردگار عزیز بازگشت مینماید

در بحار الانوار مسطور است که آنحضرت جز بر روی خاک سجده نمی نهاد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیهم بهر روز و شب هزار رکعت نماز میگذاشت چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام را پانصد درخت خرما بود و بیای هر نخله دو رکعت نماز بیای میبرد و در بحار الانوار از ابو حازم مذکور است که گفت هیچ هاشمی از علی بن الحسین علیهما السلام افضل ندیدم ، و آنحضرت در هر روز و شب هزار رکعت نماز میگذاشت ، چندانکه از آثار سجود آنحضرت در جبهه مبارکش مثل کرکره شتر نمودار گردید « کرکره» بکسرتین یکی از ثننات پنجگانه است یعنی پنجم سبیل شتر و آنگردی سخت یان سینه اوست . و هم در بحار الانوار مسطور است که آنحضرت را پانصد نخله بود و در پای هر یک بهر روز دو رکعت نماز بیای آورد

حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر علیه السلام الحدیث میفرمود که علی بن الحسین چون بنماز در ایستادی گوئی ساق درختی است که هیچش جنبش نباشد ، مگر گاهی که بادی وزان و شاخ و برگش را جنبان سازد

و هم در بحار الانوار از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مسطور است کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا قام الی الصلوة كأنه ساق شجرة لا يتحرك منه شيء الا ما حركت الريح منه» ترجمه اش در خبر قبل از این نوشته شد و دیگر مرویست که هر وقت سید سجاد سلام الله علیه بنماز در ایستادی گوئی بنده خاکسار در حضرت شهریاری قهار بیای است ، بدانگونه بخشوع و خشوع بودی و اعضای آنحضرت از خوف و خشیت خدای عزوجل لرزیدن میگرفت . و چون نماز کردی چنان بودی که مردی در حالت وداع ، گوئی دیگران نماز هیچوقت باز نخواهد گردید و بان فیض نایل نخواهد شد .

خشوع در نماز و دیگر در بحار الانوار از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویست : که هر وقت علی بن الحسین برای گذاشتن نماز بیای میشد ، چهره مبارکش دیگرگون میگردد ، «فَإِذَا سَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى يَرْفُضَ عَرَقًا» و چون سر بسجده

مینهاد چندان بر نمیگرفت- که از وی عرق همی فرو میریخت ، و دیگر مرویست : که چون آنحضرت «مالک یوم الدین» را قرائت میفرمود ، چندان مکرر همیگفت که نزدیک بود روح از بدن مبارکش بیرون شود ، در کتاب زبدة التصانیف مسطور است که از علی بن ابرهیم مرویست : روزی حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین سلام الله علیهما بصحرا بیرون شد ، یکتا از ملازمانش از عقب آنحضرت برفت و نگران شد، که بر فراز سنگی ناهموار و درشت سر سجده نهاد ، و همی عرض میکرد : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِيقًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًّا»

و این کلمات همی ، مکرد فرمود و غلام بشمار گرفت ، چندانکه بهزار مره رسید پس از سجده سر برداشت و روی و موی مبارکش در اشک چشم و سرشگ دیده غرق شده بود ، در مقباس المصاییح از شیخ طوسی و دیگران، وایت شده است ، که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در سجده میفرمود : «الحمد لله شكراً» و هرده مرتبه که تمام میشد میگفت : «شكراً للمجيب» پس میگفت : «يا ذا الأَمْنِ الدائمِ الَّذِي لَا يَنْقُطُ أَبَداً وَ لَا يُحْصِيهِ غَيْرُهُ وَ يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقُذُ أَبَداً يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ» این هنگام دعا و تضرع بسیار میکرد و حاجات خود را یاد مینمود ، پس عرض میکرد : «لك الحمد ان اطعتك ولك الحجة على ان عصيتك لالى صنع ولا لغيري فى احسان منك فى حال الحسنه ياكريم ياكريم صل على محمد واهل بيته ، وصل بجمع ما سئلتك ، واسئلك من فى المشارق الارض ومغاربها من المؤمنين والمؤمنات وابدء بهم وثن لي برحمتك» پس جانب راست روی مبارك را بر زمین میگذاشت ، و عرض میکرد : «اللَّهُمَّ لَا تَسْلُبْنِي مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ وِلَايَتِكَ وَ وِلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَام»

پس جانب چپ را بر زمین میگذاارد و همان دعا را میخواند ، و نیز مرویست که هر وقت آنحضرت بنماز ایستادی رنگ مبارکش زرد شدی ، و اندامش را لرزیدن میگرفت ، و بسا بود که آنان که بر اینحال دانا نبودند عرض میکردند تراچه میشود ؟ میفرمود : میخوامم در برابر پادشاهی بزرگ که پادشاه پادشاهانست بایستم، در بحار الانوار

از ابان(1) بن تغلب مرویست که گفت: بحضرت ابی عبدالله سلام الله علیه عرض کردم: من نگران علی بن الحسین علیهما السلام بودم که چون بنماز ایستادی رنگ مبارکش رونوی دیگر فرو گرفتی فرمود:

«وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ يَعْرِفُ الَّذِي يُقَوْمُ بَيْنَ يَدَيْهِ» سوگند با خدای که علی بن الحسین علیهما السلام میشناخت آنکس را که در حضور او می ایستاد، یعنی از عظمت و بزرگی و قهاریت خدای دانا بود، هر کس را بحضرت خدای جل جلاله آنگونه عرفان باشد، لابد چنان خواهد بود، و دیگر در بحار الانوار مسطور است که روزی آنحضرت نماز میگذاشت، و عبا از یکسوی شانه مبارکش بیفتاد و آنرا مستوی نفرمود تا گاهی که از نماز فراغت یافت، یکی از اصحاب پرسش کرد که اینحالت چه بود؟ یعنی چگونه در حال نماز عبا مبارک را بردوش نیاوردی؟

«فَقَالَ وَيْحَكَ أَتَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَلَوةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بَقَلْبِهِ» فرمود: وای بر تو هیچ میدانی در حضور چگونه کسی هستم؟ همانا از بنده نماز پذیرفته نمیشود، مگر آن نمازی که از روی قلب توجه بر آن شده باشد، آنمرد چون این کلام بشنید و آن شرط بدانست عرض کرد: سوگند با خدای هلاک شدیم فرمود: «كَأَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُتَمِّمٌ ذَلِكَ بِالتَّوْفِئِلِ»

یعنی تتمیم و تکمیل این عمل را خدای تعالی بنمازهای نافله مقرر فرموده است طاوس یمانی حدیث کرده است که علی بن الحسین علیهما السلام را در مسجد نگرستم با خود گفتم، وی مردی صالح از خانواده پاک و طیب است، بباست گوش فراهم تا چه گوید چون گوش فرادادم این کلمات عرض همیکرد: «عَبْدُكَ بِفِنَائِكَ مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ»

طاوس(2) میگوید: سوگند با خدای هر وقت اندوهی مرا دریافت و اینکلمات

ص: 186

- 1- ابان بن تغلب: مردی دانشمند و فقیه بوده، و بدستور و فرمان امام علیه السلام مأمور گردید، تا در مسجد مدینه فتوی دهد، امام، میفرمود: من دوست دارم که در شیعیان من مانند تو دیده شود، از حضرت صادق ابان بن تغلب سه هزار حدیث روایت کرده، درسنه (141) وفات یافت چون خبر فوت او را بحضرت صادق دادند؛ فرمود: بخدا مرگ ابان دل مرا بدر آورد
- 2- پروردگارا: بنده ذلیل و درمانده پریشان حال و ناتوان دردمند توست که بر آستانه لطف و کرم تو ایستاده است...

میخواندم خدای از من دور میساخت در مدینه المعاجز مسطور است: که از طریق مخالفین بروایت ابونعیم در جزء ثانی کتاب حلیه الاولیاء، در آخر جزو از عتبی از پدرش مسطور است، «قال کان علی بن الحسین علیه السلام اذا فرغ من وضوئه لصلوته اخذته الرعدة ونفضته فقيل له في ذلك فقال: أتدرون الى من اقوم ومن اريدان اناجي»

یعنی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، چون از کار وضو پرداخت و مہیای نماز شد، او را لرزشی و حرکتی فروگرفتی، از اینحالت از آنحضرت پرسیدن گرفتند فرمود: هیچ میدانید بحضور چگونه کسی میایستم؟ و با کدام کس مناجات مینمایم؟ و هم در آن کتاب بروایت شیخ مفید علیه الرحمہ مسطور است، که چون علی بن الحسین سلام الله علیهما برای ادای نماز از کار وضو پرداخت رنگ مبارکش زرد میشد اهل و عیال آنحضرت عرض میکردند: این رنگ چیست که ترا فرو می گیرد می فرمود:

«أتدرون لمن أتاهب للقيام بين يديه»

آیا میدانید که در حضرت کدام کس ساخته قیام می‌شوم؟

از ابوحمزه ثمالی مرویست که آنحضرت علیه السلام متعمداً از مدینه طیبہ بمسجد کوفہ میرفت و چهار رکعت نماز پبای میگذاشت و باز شده بر راحلہ خویش بر نشسته معاودت میفرمود، و دیگر در بحار الانوار از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله مسطور است که فرمود:

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شَدِيدَ الْجِتْهَادِ فِي الْعِبَادَةِ نَهَارَهُ صَائِمٌ وَ لَيْلُهُ قَائِمٌ فَأَضْرَرَ ذَلِكَ بِجَسَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَهِ كَمْ هَذَا الدُّوَابُ فَقَالَ أَتَحَبُّبُ إِلَى رَبِّي لَعَلَّهُ يُزِيلُنِي وَ حَجَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شِئاً فَسَارَ فِي عَشْرِينَ يَوْماً مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ»

در اینحدیث شریف باید چیزی از کتاب قلم افتاده باشد، و چنین باشد که امام جعفر صادق از امام محمد باقر علیهما السلام یا حضرت ابی جعفر باقر روایت فرمود که علی بن الحسین علیهما السلام در پرستش و عبادت بسیار کوشش فرمودی، چندانکه زحمت

عبادت بدنش را رنجور ساخت ، من عرض کردم : ای پدر اینرنج تابکی و این تعب تا بچند؟ فرمود : دوستی خدا جویم شاید مرا در پیشگاه قرب تقرب عطا فرماید ، و آنحضرت پیاده حج مینهاد ، و در مدت بیست روز از مدینه طیبه بمکه معظمه مشرف میشد در کتاب استبصار مسطور است که از حضرت ابی عبدالله مرویست : که حضرت علی بن الحسین موی سر مبارک را در خیمه خویش در زمین دفن مینمود ، و میفرمود : «كَانُوا يَسْتَحِبُّونَ ذَلِكَ» یعنی ائمه علیهم السلام این عمل را مستحب میدانستند ،

از عبدالله بن علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که میگفت : پدرم شبها چندان بنماز بر پای بود و کار عبادت میگذاشت که سرانجام بحالت غیژیدن و سریدن بفراش میشد ، و از این خبر معلوم میشود که تا آنحضرت را قدرت قیام و قعود و جلوس و رکوع و سجود بوده است در فراش استراحت جای نمی گرفته و آخر الامر از نهایت خستگی و ماندگی چنان اعضای مبارکش از قدرت و طاقت عاری میشده است که مانند کودکان در جامه خواب غیژیدن میگرفته و بزحف و سریدن در تختخواب استراحت میفرموده است در مصباح کفعمی مسطور است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه پیش از نماز شب دو رکعت نماز پبای میبرد ، در رکعت نخست سوره فاتحة الكتاب و سوره اخلاص ، و در رکعت دوم سوره فاتحة الكتاب و سوره جحد را قرائت میفرمود ، پس دست مبارک را به تکبیر بر میداشت و دعا میکرد ، آنگاه بنماز شب پبای میشد و در رکعت اول نماز شب بهفت تکبیر توجه مینمود ، و هر چه میخواست میخواند مگر در دو رکعت نخستین که در هر يك سوره حمد و توحید را سی مره قرائت میفرمود ، و اگر ممکن نمیشد در رکعت اولی حمد و توحید را ، و در رکعت دوم حمد و جحد را قرائت میفرمود و در بحار الانوار مسطور است که چون آن حضرت آماده نماز شدی بهیچ چیز مشغول نشدی ، و هیچ چیز را نشنیدی بسبب اشتغال بنماز و نیز در بحار مسطور است که در هر سال هفت ثفته و پینه از مواضع سجود آن حضرت قطع کردند چه از کثرت نماز چنین شدی و آن جمله را آنحضرت جمع میفرمود ، و چون وفات کرد با او در خاک مدفون کردند ، و چنانکه از این پیش مسطور گردید در بحار الانوار از ابن البطاینی از پدرش مسطور است که از یکتن از کنیزکان

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پس از وفات آنحضرت پرسیدم که حالات و امور علی بن الحسین سلام الله علیهما را از بهر من توصیف کن گفت سخن بدر ازا آورم یا مختصر کنم؟ گفتم باختصار، کوش گفت هرگز خوان طعامی در حضرتش نگستر دم در هیچ روز و هرگز فراشی از بهرش در هیچ شب پهن نکردم، مقصود این بود که حضرت قائم اللیل و صائم النهار بود و چنانکه از این پیش مذکور شد آنحضرت در اسفار نماز را بقصر گذاشتی و در سفر و حضر نماز خود را در شب فرو نگذاشتی، و نیز برای آب طهارت خویش هیچکس را باعانت نمیخواند و چون شب برای قیام پپای شدی از نخست مسواک فرمودی، آنگاه وضو بساختی سپس بنماز بایستادی، و اگر از نماز نافله روز چیزی بجای ماندی شب پپای بردی، و با فرزندان خود میفرمود: اینکار نه بر شما واجب است لیکن دوست می دارم که نفس را بر کردار خیر و ستوده عادت باشد، و بر آن دوام گیرد عبد الله بن الحارث میگوید: حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه راشیشه از مشک در مسجد بود، هر وقت خواستی بنماز قیام فرماید آن شیشه بر گرفت و از آنمشک مسح فرمود.

شکستن دست طفل و عدم التفات آنحضرت و دیگر مسطور استکه شبی از شبها فرزندی از آنحضرت فرو افتاده دستش بشکست، مردم خانه ناله و غوغا بر آورده و همسایگان از هر طرف فراهم شد شکسته بند آوردند و دستش را بجای آورده آن کودک مینالید و اضطراب میکرد؛ و آنجناب ملتفت نشد، و چون بامداد برآمد و دست آن طفل را بسته و از گردنش آویخته دید، فرمود اینحالت چیست؟ از کیفیت اطلاع دادند، و هم وقتی در اطاقیکه آن حضرت سر بسجده داشت، آتشی در افتاد و مردمان فریاد همی کردند «یا بن رسول الله النار النار» و آنحضرت سر از سجده برنداشت. تا گاهی که خاموش کردند و چون سر مبارک از سجده بر داشت عرض کردند؛ چه چیز ترا از هوش ربائیده بود که اینهمه بانک و فریاد نشنیدی و این آتش افروخته را در پیش روی خود ندیدی؟ فرمود

«الْهَتْنِي عَنْهَا النَّارُ الْكُبْرَى»

یعنی آتش آنجهان مرا از توجه و التفات باین آتش بازداشت

و دیگر در بحار الانوار مذکور است که وقتی آنحضرت ایستاده و نماز میگذاشت، و پسرش امام محمد باقر علیه السلام که در این وقت کودک بود در برابر چاه آب سرای آنحضرت که در مدینه بود در آمد و ناگاه در آنچاه عمیق فروافتاد، مادرش بان طفل نگران شده، چون اینحالت بدید صراخ و ناله بر آورد و بر لب چاه دوید، و همی بر سر و صورت بزد و فریاد و ناله بر آورد و استعانت نمود، و هم عرض کرد: یا بن رسول الله پسرت محمد در اینچاه غرق شد، و آن حضرت بهیچوجه باینسخنان و این زاری ها التفات نمی فرمود: و از نماز انصراف نمی جست، با اینکه اضطراب فرزندش را در قعر چاه میشنید و چون اینحالت بطول انجامید آزن گفت: و احزنانه واز کمال اندوه و حزن بر آن طفل خود گفت: یا اهل بیت رسول الله تا چند دلهای شما سخت است؟ بالجمله آنحضرت بعد از تکمیل و اتمام نماز خود بدانسوی رو کرد و بر لب چاه بنشست و دست مبارک در چاه دراز کرد، با اینکه جز با ریسمانی دراز از بن چاه خبر نمی توان داشت، بالجمله پسرش محمد باقر سلام الله علیه را بیرون آورد، و آن طفل با مادرش بملاعه(1) بود و میخندید و ابدأ جامه و بدن مبارکش از آب چاه تر نگشته بود، پس با مادرش فرمود: بگیر او را ای کسیکه بخدای سست یقین هستی، و آزن بر سلامت فرزندش میخندید، لکن از آن کلام امام علیه السلام «يَا ضَعِيفَةَ الْيَقِينِ بِاللَّهِ» (2) میگریست، فرمود: «لا تشریب عليك اليوم لو علمت انی كنت بین یدی جبار لوملت عنه بوجهی لمال بوجهه عنی افمن یری راحماً بعده» یعنی با این حالت بر تو نکوهش و ملامتی نیست و نبود. اگر میدانستی من در حضور خداوندی جبار ایستاده ام که اگر روی از پیشگاهش بر تابم وجه کریم از من بر میگرداند آیا جز او را حمی هست؟ .

و دیگر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست: که هر کس سوره مبارکه ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند، خدای دل او را بایمان امتحان نماید، و دیده اشرا نور بدهد و خود و فرزندانش بفقر و دیوانگی مبتلا نشوند

کلمات آنحضرت در حال سجود در کتاب امالی صدوق علیه الرحمه از ابو حمزه ثمالی مرویست که گفت: مسجد کوفه در آمدن بناگاه مردی را پهلوی ستون

ص: 190

1- ملاعه: بایکدیگر شوخی و بازی کردن

2- ای زنی که یقین و باورت بخدای سست و لرزان است!

در هفتم نگران شدم که با حسن رکوع و سجود نماز پبای برد، و من نزدیک شدم تا بوی نگران شوم، او بر من بسجود سبقت گرفت و شنیدم که این کلمات را در حالت سجود بر زبان میراند «اللهم ان كنت قد عصيتك فقد اطعتك في احب الاشياء اليك وهو الايمان بك منا منك به على لا منا به منى عليك ولم اعصك في ابغض الاشياء اليك لم ادع لك ولداً ولم اتخذلك شريكاً منا منك على لا مناً منى عليك وعصيتك في اشياء على غير مكالرة منى ولا مكالرة ولا استكبار عن عبادتك، ولا جحود لربوبيتك ولكن اتبعت الهوى و از لنى الشيطان بعد الحجة والبيان فان تعذبني فبذني غير ظالم، و ان ترحمني فبجودك ورحمتك يا ارحم الراحمين» عرض میکند، ایخدای اگر من در اوامر و نواهی تو باتو گناه ورزیده باشم، همانا اطاعت کرده ام ترا در چیزی که از تمامت اشياء در حضرت تو محبوب تر است و آن ایمان بتو است که تو منت نهاده بر من در آن ایمان داشتن بتو، یعنی این توفیق نیز از پرتوفیض و وشمول عون(1) و عنایت تو است، نه اینکه مرا در ایمان ورزیدن بتو منتی بر تو باشد چه منت در وصول نعمت است و نعمتها همه از منعم حقیقی است، و آنذات اقدس یزدان تعالی است، عم نواله(2) و عصیان ورزیده ام در حضرت تو نه از اینکه روی افزونی جستن و مكالرت(3) ورزیدن، و خویشتر از عبادت و پرستش تو بزرگ شمردن، یا انکار ربوبیت و پروردگاری ترا نمودن باشد، بلکه از آنستکه به متابعت هوای نفس ناپروا دچار گردیده ام، و بعد از مشاهدت حجت و بیان، بوساوس شیطان بخواری و لغزش گرفتار شدم، پس اگر بر این جمله مرا بعداب بگیری محض گناه و مكافات منست، هیچ ظلمی و ستمی بر من نرفته باشد، و اگر مرا برحمت و بخشایش سپاری به سبب جود و بخشش تو است، ای بخشایش گر ترین بخشایش گران

بالجمله: ابو حمزه گوید از پس این کلمات از نماز برخاست و از باب کننده بیرون شد و من از پی او روان شدم، تا گاهی که (بمناخ الکلبین) یعنی مکانی که بنی کلب

ص: 191

1- عون . یاری

2- نوال : عطاء

3- مكالرت : معارضه و عناد

اشتران و چار پایان خود را در آنجا فرو می خوابانیدند و منزل میدادند رسید «فمر باسود فامره بشیء لم افهمه فقلت من هذا؟ فقال هذا علی بن الحسین علیهما السلام فقلت جعلني الله فداك ما اقدمك هذا الموضوع؟ فقال الذي رأيت» یعنی پس بغلامی سیاه برگذشت و او را بکاریکه من ندانستم فرمان کرد، من بآن سیاه گفتم این شخص کیست گفت وی علی بن الحسین علیهما السلام است، عرض کردم خدای مرا بر توفدای گرداند چه چیز ترا بچنین مکان آورد. فرمود آنچه یکه نگران شدی یعنی برای آن باین مکان آمدم که این سیاه را بامری مامور دارم.

و دیگر از ابو حمزه ثمالی مرویست: که شبی در پیشگاه کعبه معظمه علی بن الحسین سلام الله علیهما را در نماز مشغول دیدم، و آنحضرت را مدتی در قیام بیائید چندانکه گاهی بر پای راست و گاهی در پای چپ متکی میگشت، آنگاه شنیدم این کلمات را عرض میکرد و گویا گران بود «یاسیدی تعذبنی وحبک فی قلبی اما وعزتک لئن فعلت لتجمعن بینی و بین قوم طال ما عاد یتهم فیک» یعنی ایسید من آیا مرا عذاب میفرمائی و حال آنکه محبت و دوستی تو در قلب من آکنده شده.

همانا سوگند بعزت تو اگر مرا عذاب و نکال کنی و با معذبین همچنان گردانی در آینه جمع فرموده باشی میانه مرا با آنانکه مدتها در راه تو و حب تو با ایشان بمعادات(1) و منخاصمت بوده ام

و دیگر از طاوس یمانی مرویست که گفت مردی را در مسجد الحرام در زیر ناودان نگران شدم که نماز میگذاشت و دعا میکرد و از دیده اشک فرو همی بارید، چون از نماز فراغت یافت در خدمت او شدم و عرض کردم تو را بر چنان و چنان حالت نگران شدم با اینکه برای توسته چیز موجود است که امیدوارم ترا از بیم و خوف ایمن دارد نخست اینکه تو فرزند رسول خدائی و دیگر بشفاعت جدت نایل میشوی، سیم رحمت خدای تعالی فرمود یا طاوس آیا فرزندی من بر رسول خدای مرا ایمن و آسوده نمیگرداند با اینکه از خدای تعالی شنیدم میفرماید در روز قیامت سخن از انساب نمیروند و اما شفاعت جدم نیز مرا آسوده نمیدارد زیرا که خدای تعالی میفرماید

ص: 192

جز برای آنانیکه در طریقت ارتضاء در آمده باشند شفاعت نمی نمایند و اما رحمت خدایتعالی همانا خداوند تعالی میفرماید

إِنَّهَا قَرِيبَةٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (2)

یعنی رحمت خدای به نیکو کاران نزدیک است و من نمیدانم که محسن باسَم

و دیگر یوسف بن اسباط از پدرش اسباط حدیث میکند که گفت در مسجد کوفه در آمدم ناگاه جوانی را نگران شدم که در حضرت پروردگار بمناجات پرداخته و همی در سجود عرض میکند :

سَجَدَ وَجْهِي مُتَعَفِّراً فِي التُّرَابِ لِخَالِقِي وَ حَقُّ لَهُ

یعنی چهره من خاک آلوده سجده میکند خالق مرا و سزاوار همین است اسباط میگوید من بدانسوی شدم و نگران گردیدم علی بن الحسین علیهما السلام بود و چون روشنی با ممداد چهره نمودار کرد در خدمتش شدم ، و عرض کردم یا بن رسول الله تو این چند نفس خویش را دستخوش رنج و عذاب میفرمائی و زحمت میرسانی با اینکه خدای ترا بآنگونه فضائل بهره ور فرموده امام زین العابدین علیه السلام بگریست آنگاه فرمود «حدثني عمرو بن عثمان عن اسامة بن زيد (عليه السلام) قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل عين باكية يوم القيمة الاربعة اعين : عين بكت من خشية الله ، وعين فقتت في سبيل الله ، وعين غضت عن محارم الله ، وعين باتت ساهرة ساجدة بياهي بها الله الملكة تقول انظروا الى عبدی روحه عندی وجسده في طاعتي قد جاء في بدنه عن المضاجع يدعوني خوف وطمعاً في رحمتي اشهداني قد غفرت له» یعنی حدیث کردم مرا عمر و بن عثمان از اسامة بن زید که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود هر دیده در روز قیامت گریان است مگر چهار دیده، نخست آن چشم که در این جهان از بیم یزدان گریان باشد و دیگر آنچشمی یزدان گریان باشد و دیگر آنچشمی که در راه خدای و جهاد

ص: 193

1- الاعراف - (56)

2- الانبياء - (28)

کور و شکافته شده باشد و دیگر چشم کسیکه از دیدار آنانکه خدای بروی حرام ساخته فرو خوابیده باشد، و دیگر آنچشم که شبی را بامداد کند در آنحال که بیدار و ساجد باشد یعنی در حال بیتوته(1) بسجده باشد چه خدای بر چنین کسی و چنین دیده بر فریشتگان مباحات، فرماید و گوید: باین بنده من نگران شوید که روح او در پیشگاه من سیر دارد و جسدش بعبادت من است و بدنش را از جامه خواب و محل راحت دور داشته و مرا میخواند از خوف من و طمع در رحمت، من گواه باشید که من او را بیامرزیدم صاحب کشف الغمه بعد از نگارش اینحدیث میگوید: که حافظ این حدیث را در مسجد کوفه ایراد کرده است، لکن چنانکه بگمان من اندر است علی بن الحسین جز در خدمت پدرش حسین سلام الله علیهما گاهی که آن حضرت بشهادت میرسید بعراق وصول نیافت، و آنهنگام که بکوفه شرف وصول ارزانی فرمود، باختیار خویشتن و متصرف در شخص خود نبود که بمیل خود بمسجد جامع بیاید و نماز بگذارد، لکن شاید اگر بتحقیق روند حکمی دیگر پیدا نماید.

راقم حروف گوید در آنروایتکه ابو حمزه ثمالی از نماز و دعاء معروف آنحضرت مسجد کوفه مینماید و روایتی مشهود است و در کتب علماء مسطور و همچنین در آنروایت که آنحضرت او را با خود زیارت جدش امیر المؤمنین صلوة الله علیهما میبرد باز مینماید که در این فقرات مجال ظن و محل گمان نمی ماند، والله تعالی اعلم

عبادت در مسجد الحرام

و دیگر در کتاب بحار الانوار از طاوس مرویست: که شبی آنحضرت را نگران شدم که از هنگام عشا تا سحرگاهان در خانه کعبه طواف داد و عبادت کرد و چون هیچکس را ندید آنوقت نظر بآسمان کرد

(وَقَالَ عَارَتْ نُجُومَ سَمَوَاتِكَ وَهَجَعْتُ عُيُونَ أَنَامِكَ وَأَبْوَابَكَ مَفْتَحَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ حَتَّىكَ لِتَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَتُرِنِّي وَجَهَ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ)

عرض کرد: ستارگان آسمانهای تو ناپدید شدند، و چشمهای آفریدگان

ص: 194

اما با این جمله درهای رحمت تو برای خواهندگان بر گشاده است و من در پیشگاه رحمت تو روی کرده ام تا مرا بیماری و بر من بیخشنائی و دیدار جدم محمد صلی الله علیه و آله را در پهنه قیامت و عرصات روز باز پسین با من باز نمائی ، آنگاه بگریست و عرض کرد «وعزتک و جلالک ما ارادت بمعصیتی مخالفتک و ما عصیتک اذعصیتک و انا بک شک و لا بنکالک جاهل و لا لعقوبتک متعرض و لکن سولت لی نفسی و اعاننی علی ذلک سترک المرخی به علی فانا الان من عذابک من یستقذنی و بحبل من اعصم ان قطعت حبلک عنی فواسواتاه غداً من الوقوف بین یدیک اذا قیل المخفین جوزوا و للمثقلین حطوا مع المخفین اجوز ام مع المثقلین احط و یلی کلمات عمری کثرت خطایای ولم اتب اما آن ان استحی من ربی» سوگند بعزت و جلال تو هرگز اراده نکرده ام در عصیان تو مخالفت و طغیان در حضرت تورا و هیچوقت گناه نور زیده ام در حضرت تو بآن حیثیت که در عظمت و قدرت و نکال(1) و عقوبت تو بیشک و شبهت باشم و یا از روی جرئت و جسارت گرد عذاب و عقوبت تو بر آیم لکن نفس من مرا بوسوسه می افکند و معاصیرا در دیدار من بزینت می آورد و آن پرده رحمت و عفو تو که بر معاصی و معایب گسترده است مرا بر این کار نیرو میدهد ، پس اکنون کدامکس را توانائی است که مرا از عذاب تو باز رهند و از خطرات عقاب تو بیرون کشاند و من با حبل المتین ورشته استوار کدام کس پیوند جویم و چنک در افکنم اگر تو ورشته رحمت و گذشت از من بریده داری پس و اسواتاه(2) از بامداد قیامت از آن هنگام که معصیت کاران و آفریدگان را در آستان امتحان و پیشگاه عدالت تو باز دارند و آنگاه با آنانکه بار ایشان از حمل معاصی سبک باشد گویند از هر موقف و میعاد و صراطی بگذرید و با آنانکه بار ایشان سنگین باشد گویند در نشیب عذاب و نکال فرو گردید آیا این هنگام با آنانکه بسلامت میگذرند خواهیم گذشت یا با آنانکه با آتش نکال و عقوبت دچارند فرود می شوم. ای بر من که هر چند عمرم دراز و روزم دیر باز میگردد خطاها و لغزشهای من بسیار میشود، آیا نه آن هنگام باشد که از پروردگار خود آزرم و از افعال خود شرم

ص: 195

1- نکال : عقوبت و سزا

2- واسواتاه : واشگفتها

گیرم؟ آنگاه آنحضرت علیه السلام بگریست و این شعر انشاء فرمود :

اتحرقتني بالنار يا غاية المنى *** فاین رجائی ثم این محبتی

اتیت با عمال قباح رذیة *** وما فی الوری خلق جنی کجنایتی

یعنی ای نهایت آرزو و پایان آمال من آیا میسوزانی مرا با آتش و اگر بسوزانی پس امید و محبت من چیست؟ کجاست؟ همانا با اعمال قبیحه در پیشگاه رحمت تو آمده ام و در جمله مخلوق هیچکس را چون جنایت من جنایت نیست،

بالحمله از آن پس سرشگ از دیده بیارید و عرض کرد :

(سَبَحَانَكَ تُعْصِي كَأَنَّكَ لَا تُرِي وَ تَحْلَمُ كَأَنَّكَ لَمْ تُعْصِ، تَتَوَدَّدُ إِلَيَّ خَلْقِكَ بِحُسْنِ الصَّنِيعِ كَأَنَّ بِكَ الْحَاجَةَ إِلَيْهِمْ، وَأَنْتَ يَا سَيِّدِي الْغَنِيُّ عَنْهُمْ)

یعنی چنان با تو بعضیان میروند و تو برحمت میروی که گویا نگران نیستی و کار و کردار گناه کاران نمی بینی و چنان بحلم و عفو میگذری که گویا هیچوقت در حضرت تو بمعصیت نرفته اند و در پیشگاه تو عصیانی نورزیده اند و چنان از روی بزرگی و بخشایش با مخلوق خویش دوست هستی و دوستی ایشانرا با خود پیوند میدهی ، که گویا ترا بسوی ایشان نیاز و حاجتی است ، با اینکه تو ای سید من غنی بالذات و از جمله ایشان بینیاز هستی ، و از پس این کلمات خود را بسجده افکند پس من آنحضرت نزدیک شدم ، و سر مبارکش بر گرفته بر زانوی خود بگذاشتم و چندان بگریستم تا اشگ دیدگانم بر گونه مبارکش فرا رسید پس آنحضرت راست بنشست و فرمود: کیست آنکه مرا از یاد پروردگارم مشغول داشت؟ عرض کردم . ایفرزند رسول خدای من طاوس(1) هستم این فرع و جزع چیست؟ همانا ما کسانرا شایسته است که از این گونه کار و کردار بیای بریم ، چه ما گناه کار و جفایبیشه و خائن هستیم، اما پدر تو حسین بن علی علیهما السلام ، و مادر تو فاطمه زهراء سلام الله علیها ، و جد تو رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم باشند

ص: 196

1- طاوس یمانی : یکی از فقهاء عصر خود بوده، صاحب روضات الجنات او را از طبقات علمای خاصه بشمار آورده ، وفات او در ذیحجه سنة (106) در مکه واقع شد مرحوم محدث نوری رضوان الله علیه در آخر مستدرک اشاره بسنی بودن طاوس نموده ، و بر صاحب روضات خرده گرفته است

طاوس میگوید: آنحضرت با من ملتفت شد و فرمود: هیئات هیئات ای طاوس حدیث پدر و مادر وجده را از من فروگذار، «خلق الله الجنة لمن اطاعه واحسن، ولو كان عبداً حبشياً و، خلق النار لمن عصاه ولو كان ولدأ قرشياً اما سمعت قوله تعالى؟ :

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ

وَاللَّهِ! لَا يَنْفَعُكَ عَدَا إِلَّا تَقَدُّمَةٌ تَقَدَّمُهَا مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ

خدای بیافرید بهشت را برای فرمان برداران و نکو کاران، اگر چند بنده حبشی باشند، و خلق فرمود آتش را برای عاصیان و گناهکاران، اگر چند زاده قرشی باشند آیا نشنیده باشی کلام خدایتعالی را؟ که چون در صور دمند و به پهنه قیامت در شوند، در آنروز نسبتها از میان میروند و سخن از نسب نخواهد رفت، سوگند با خدای که در بامداد رستاخیز هیچ چیز ترا سودمند نباید، مگر آنکه کرداری پسندیده و عملی صالح از پیش فرستاده و بدخیره نهاده باشی

برگ سبزی بگور خویش فرست *** کس نیارد زپس تو پیش فرست

چنانکه از این پیش بانداختلافی در ذکر القاب مبارکه آنحضرت مذکور شد، در بحار الانوار مسطور است که وقتی آنحضرت بنماز ایستاده بود، پس شیطان بصورت افعی ده سر بادندانهای تیز و چشمهای سرخ در گردش عجیب از میان زمین از سجده گاه آنحضرت نمودار شد، و در محراب مبارکش مدتی بدان حال نمایش فرود، و آنجناب بهیچوجه در بیم و خوف نرفت و بدو التفات نفرمود، پس شیطان بر انگشتهای مبارکش بیچسبید، و همی با دندان گزند رسانید و از دهان آتش بران بیفکند، و با اینجمله آنحضرت بهیچوجه بدو ننگرید، و قدمهای مبارک از جای حرکت نداد، و ابلیس را چندان نرفت و شهایی سوزان از آسمان فروزان گشت، و چون شیطان احساس آن شهاب کرد، ناله سخت در آورد و در صورت نخست خود بر آمد، و از یکسوی امام علیه السلام بایستاد و عرض کرد: یا علی توئی سید العابدین چنانکه نامیده شده و من ابلیس هستم سوگند با خدای عبادت پیغمبر انرا از عهد پدرت آدم علیه السلام تا اینزمان دیده ام، و نه مثل تو و نه عبادت تو دیده باشم، پس آنحضرت را بگذاشت و روی بر تافت، و امام

زین العابدین سلام الله علیه همچنان در حالت نماز بود و کلمات ابلیس بهیچوجه آنحضرت را مشغول نداشت ، تاگاهیکه نماز خویشرا بتمامت بگذاشت

در آمدن ابلیس در نماز پیشوای نماز در جلد سماء عالم بحار الانوار مسطور است از ابو حمزه «قال : علی بن الحسین علیهما السلام یا ثمالی ان الصلوة اذا اقيمت جاء الشيطان الی قرین الامام فيقول هل ذکر ربه فان قال نعم ذهب ، وان قال لا ركب علی کتفيه فکان امام القوم حتی ينصرفوا ، قال فقلت جعلت فداک لیس یقرؤن القرآن ؟ قال : بلی لیس حیث تذهب یا ثمالی انما هو الجهر بسم الله رب العالمین» یعنی علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود : ای ثمالی همانا چون نماز برپای میشود ، شیطان با آنکه با امام نماز مقارنت جست ، میگوید: آیا امام نماز پروردگار خود را یاد کرده و نام برده ؟ اگر گوید: آری نام برده است ، شیطان باز میشود ، و اگر گوید مذکور نداشته شیطان بر دو شانه امام نماز سوار میشود ، و تا مردمان از نماز فراغت گیرند شیطان امامت کند ابو حمزه میگوید عرض کردم: فدای تو شوم آیا نه آنست که قرائت قرآن میکنند : یعنی در نماز نام خدای ذکر میشود، فرمود آری چنان نیست که تو میروی ای ثمالی ، بلکه ذکر خدای آنست که ، «بسم الله الرحمن الرحیم» بجهر قرائت نمایند

در بحار الانوار مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از صلوة فجر تا طلوع شمس سخن نمیفرمود ، و از اینحدیث معلوم میشود که در آنوقت بذکر و عبادت مشغول بوده است ،

مکالمه جابر انصاری با آنحضرت و دیگر در کتاب بحار الانوار از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویست که چون حضرت فاطمه دختر علی بن ابی طالب علیهم السلام نگران آن گونه عبادت و آن نوع کوشش واجتهاد علی بن الحسین سلام الله علیهما گردید ، نزد جابر بن عبدالله (1) بن ، عمر بن خرام انصاری رضی الله عنه شد و

ص: 198

1- جابر بن عبدالله انصاری: صحابی جلیل القدر بقولی از اصحاب بدر و در مشاهد بسیار حاضر شده ، در سنه (78) در مدینه وفات کرد و در آنوقت چشمان او نابینا شده بود ، و زیاده از (90) سال عمر کرده بود ؛ و اوست اول کسیکه زیارت کرد امام حسین (علیه السلام) را در روز اربعین ؛ و نسب شیخ اجل اعلم شیخ الطائفه شیخ مرتضی انصاری رضوان الله علیه باین بزرگوار منتهی میشود .

فرمود: ای صاحب رسول خدای همانا ما را بر شماها حقوقی است، و از جمله حقوق ما آنست که چون شما نگران شدید که یکی از ماها از کثرت اجتهاد در عبادات خود را بهلاکت رساند، خدایا بدو بیاد آورید و او را بر حفظ و نگاهبانی نفس خویش بخوانید اینک علی بن الحسین یادگار پدرم حسین علیهما السلام است که بسبب آن کوشش و اجتهاد و رنج و تعبی که در عبادت بر خویشتم می سپارد بینی مبارکش شکاف یافته، و جبین و زانوها و کفهای دست مبارکش شوخ(1) و پینه بسته، پس جابر بن عبدالله بیاب سرای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیامد، و در این هنگام حضرت ابی جعفر محمد بن علی سلام الله علیهما در جماعتی از پسران بنی هاشم در باب سرای فراهم بودند، پس جابر نظر بحضرت ابی جعفر افکند در حالتی که روی بدو داشت و میآمد، جابر گفت همانا اینراه سپردن رسول خدای صلی الله علیه و آله وسجیت(2) اوست آنگاه عرض کرد: ای پسر کیستی؟ فرمود محمد بن علی بن الحسین هستم، اینوقت جابر رضی الله عنه بگریست سپس عرض کرد: سوگند باخدای توئیکه علم را بحق میشکافی و باقر علومی، پدر و مادرم فدای تو باد با من نزدیک شو، و جابر کوبهای جامه اش برگشود و دستش را بر سینه مبارکش بگذاشت، پس او را ببوسید و گونه و چهره خویش بر سینه اش بگذاشت آنگاه بانحضرت عرض کرد: ترا از جدت رسول خدای صلی الله علیه و آله سلام میرسانم، همانا آنحضرت با من فرمود: تا آنچه دیدی با تو بجای آورم و با من فرمود. «یوشک ان تعیش و تبقی حتی تلقی من ولدی من اسمہ محمداً یبقر العلوم بقراً؛ وقال لی انک تبقی حتی تعمی ثم یکشف عن بصرک» یعنی یقین میرود که تو زنده بمانی و بجای باشی، تا گاهییکه دریایی از فرزندان من کسی را که نامش محمد باشد، و او میشکافد علوم را شکافتنی و با من: فرمود تو چندان بمانی که از فوتوتی و شماره روزگار نور از دیدگانت برود؛ پس از آن محمد باقر چشمت را روشن گرداند و از پس این سخنان جابر باوی گفت از پدرت رخصت جوی تا بحضرتش تشریف جویم ابو جعفر علیه السلام در خدمت پدر فرخنده سیر شد و آن داستان بگذاشت و عرض کرد مردی بر باب سرای است و با من

ص: 199

1- شوخ: چرك و پینه

2- سجیت: طبیعت و سرشت

بچنین و چنان رفتار نمود، امام فرمود. ایسرك من همانا این شیخ جابر بن عبدالله است، پس از آن فرمود: آیا در میان دیگر کودکان اهل تو با تو گفت آنچه گفت و بجای آورد آنچه آورد؟ عرض کرد: آری. فرمود در حق تو قصد سوء نداشت و خون ترا بجوش آورد، آنگاه رخصت فرمود تا جابر در آید و چون جابر داخل شد حضرت سیدالساجدین را در محراب عبادت دید که از کثرت عبادت کاربرد آنحضرت تنک و دشوار گشته است.

بالجمله امام زین العابدین از بهر جابر برپای جست و از حال او بطور پوشیده پرسش، فرمود پس از آتش پهلوی خویشان جای ساخت، و جابر روی بانحضرت کرده عرض نمود ایفرزند رسول خدای مگر ندانسته که خدای تعالی بهشت را از بهر شما و دوستان شما و دوزخ را برای دشمنان و مبغضین شما بیافریده پس اینکوشش و جهدی که بسبب آن نفس خود را در کلفت انداخته از چیست؟ امام زین العابدین علیه السلام با او فرمود: ای صاحب رسول خدای مگر ندانسته که خدای گناهان گذشته و آینده جدم رسول الله را آمرزیده است؟ و با اینحالت چندان در عبادت و بندگی و پرستش خدای تعالی بکوشید و از اجتهاد در عبادت فروگذار نفرمود و پدر و مادر را نیز بدانگونه امر، فرمود چندانکه ساق و قدم مبارکش از کثرت عبادت ورم کرد، پس بانحضرت عرض کردند آیاتو با اینحالت در عبادت کوشش فرمائی: «وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (1) و باین مضمون در اوایل ترجمه و ذکر آیات حضرت سید سجاد علیه السلام اشارت رفت

بالجمله: پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود

أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَاكِرًا (2)

چون جابر اینحال بدید و دانست که رفع تعب و اجتهاد آنحضرت را در مراتب عبادت هیچ سخنی مؤثر نیست عرض کرد: ایفرزند رسول خدای برای بقای نفس مبارک لازم است که خویشان را رعایت فرمائی چه تو یادگار آنجماعت باشی که بسبب ایشان بلیات دفع میشود و دین خدای بآیت (3) و رایت ایشان پدید میگردد، و بسبب وجود

ص: 200

1- همانا پروردگار توترا از گناهان گذشته و آینده بیامرزیده است

2- آیا بنده سپاسگذاری نباشم

3- آیت! نشان و علامت

افاضت نمود ایشان آسمان بر زمین باران میبارد آنحضرت در جواب فرمود :

يَا جَابِرُ لَا أَرَأَلَ عَلَىٰ مِنْهَاجِ أَبِي مُؤْتَسِبًا بِهِمَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا حَتَّىٰ أَلْقَاهُمَا

ای جابر همیشه بر طریقت و روش و منهاج (1) پدرم و مادرم عبادت کنم و بایشان تاسی جویم ، تا گاهی که ایشانرا ملاقات نمایم ، جابر رضی الله عنه روی با حاضران کرد و گفت سوگند با خدای در فرزندان پیغمبران هیچکس را مانند علی بن الحسین سلام الله علیهما ندیده ام مگر یوسف بن یعقوب علیهما السلام را ، سوگند با خدای در ذریه علی بن الحسین کسی باشد که زمینرا از عدل و داد بپا کند بعد از آنکه از ظلم و ستم آکنده بود و از این کلام بظهور حضرت صاحب الامر والزمان صلوات الله علیه اشارت کرده است

مکالمه آنحضرت نزد عبد الملك

و هم در بحار الانوار از زهری مرویست : که در خدمت حضرت سید سجاد سلام الله علیه نزد عبدالملك شدیم ، عبدالملك را با آن شقاوت و اشتغال بامور دنیوی آن اثر سجود وزردی رنگ و زخم صورت، وضعف بنیه و سوختگی چشمهای مبارکش سخت در چشم بزرگ و دلش سوزناک گردید و عرض کرد: یا ابا محمد زحمت عبادت و رنج مجاهدت اینگونه در تو تأثیر کرده است؟ با اینکه از روز ازل تقدیر خدائی و مشیت ایزدی به نیکی حال و سعادت مآل توجاری گردیده است و تو پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشی، و این نسب قریب و سبب و کید (2) و آن فضل و فضیلت بزرگ که ترا بر اهل بیت خود و مردم روزگار خود است و آن فضل و آن علم و ورع و دین که خدای ترا بهره فرمود ، و هیچکس را از همگنان زمان تو و گروه گذشتگان روزی نگشته ، و با این مناقب (3) و مفاخر که تر است اینهمه زحمت و اجتهاد را ضرورت چیست ؟

بالجمله عبدالملك این سخنان همی بگفت و از محامد و محاسن و ثنا و ستایش آنحضرت بر زبان همی براند. «فقال: علی بن الحسین علیهما السلام ما وصفته و ذکرته من فضل الله سبحانه و تأییده و توفیقه فاین شکره علی ما انعم ، یا امیر المؤمنین کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقف فی

ص: 201

1- منهاج . راه روشن و آشکار

2- و کید : ثابت شدید

3- مناقب - جمع منقبت هنر و کار نیکو

الصلوة حتى ترم قد ماه، ويظماء في الصيام حتى يعصب فوه فقيل له يارسول الله الم يغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟ فيقول: صلى الله عليه وآله افلا اكون عبداً شكوراً الحمد لله على ما اولى و ابلى وله الحمد في الاخره والاولى، والله لو تقطعت اعضائي وسالت مقلتاي على صدرى ان اقوم الله جل جلاله لم اشكر عشر العشير من نعمة واحدة من جميع نعمه التي لا يحصيها العادون، ولا يبلغ حدنعمة فيها على جميع حمد الحامدين، لا والله او يرانى الله لا يشغلني شيء من شكره وذكره فى ليل ولانهار ولاسر ولا علانية، و لولا ان لاهلى على حقا ولسائر الناس من خاصهم وعامهم على حقوقاً لا يسعنى الا القيام بها حسب الوسع والطاقة. حتى اوديتها اليهم، لرميت بطرفي الى السماء وبقلبي الى الله، ثم لم اردد هما حتى يقضى الله على نفسى وهو خير الحاكمين» امام زين العابدين عليه السلام فرمود: آنچه مذکور داشتید وصف نمودی و یاد کردی از فضل و توفیق و کرم خدای با من، مقام هیچ شک نیست و شبهت و انکار ندارد پس شکر و سپاس خدای بر این نعمت ها چگونه است و کجا است، ای امیر المومنین همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله با آن شرافت و برگزیدگی چندان در نماز می پائید که قدمهای مبارکش ورم یافته و چندان در روزه تشنه میشد که دهان مبارکش خشک: میگردید، پس بآنحضرت عرض کردند: یا رسول الله آیا خدای تعالی گناهان بر گذشته و آینده ترا نیامرزد؟ در جواب فرمود: آیا بنده شاکر نباشم و خدایا بر نعمت های جزیل سپاس نگذارم سوگند باخدای اگر اندامم پاره پاره گردد، و حدقهای چشمم از کاسه بیرون و آب گردیده بر سینه ام روان شود نتوانم عشری از معشار و یکی از صد هزار سپاس يك نعمت او را بجای آورده باشم، که مردم جهان و شماره کنندگان روزگار شماره اش نتوانند، و حمد و سپاس گذاران بحد و مقدار یکی از آن نعمتها بالغ نگردند، سوگند باخدای جز این نباشم و جز این بیای نیآورم تا وقتی که خدایتعالی بر من به بیند بحالتی که هیچ چیز مرا از ذکر و یاد او در شب و روز و پوشیده و آشکار باز نداشته است و اگر نه آن بودی که اهل و عیال مرا بر من حقی و دیگر مردمانرا از خاص و عام بر من حقوق است، که حتی الوسع والامکان از ادای آن بایشان ناچارم، هر آینه چشمهای خود باسماں و روی قلب را بحضرت یزدان متوجه میساختم و از آن حال و حالت بهیچوجه باز نمیداشتم تا گاهی که

بالجمله: این وقت آنحضرت بگریست و عبدالملک گریان شد؛ و گفت بسیار جدائی و تفاوت است در میان آن بنده که در طلب یزدان و سرای جاویدان باشد، و میان آنکسکه در طلب دنیا و حطام دنیاروز نهد از هر جا که خواهی گوی باش و در آخرت هیچ بهره و نصیبی برای او نباشد آنگاه روی آنحضرت کرده از حاجات آنحضرت پرسید و جمله را بجای آورد و شفاعت امام علیه السلام را در حق هر که بود پذیرفتار شد، و نیز مبلغی در حضرتش تقدیم کرد .

راقم گوید. از آن عبارت که اگر نه جمله خلق را از خاص و عام بر من حقوق بودی که ادای آن بر من واجب است، هیچوقت چشم سر و بصر قلب را از آسمان و یزدان بر نمیگرفتم لطیفه ایست که اولاً میرساند که مردم روزگار عیال آنحضرت انداز اینروی از جنیه یلی الخلقی ناچار است، ثانیاً قدرت خود را میرساند که اگر بخواهد هیچوقت از جهتی توجه باز نمیدارد و اختیار قلب در دست خود اوست، ثالثاً مینماید که دارای دو جنبه یلی الربی و یلی الخلقی (1) است و اینکه یکباره بحق متوجه نیست و از مخلوق منصرف نمیگردد، برای اینست که اگر این جنبه امام نباشد نظام از عالم و قوام از مخلوق برود و یکباره حالت معدوم پیدا کنند و الا از چه بودی که امام علیه السلام را جز توجه بحضرت حق و جنبه یلی الرب جنبه دیگر بایستی؟! چه خود ایشانرا بجهان و جهانیان هیچ حاجت نیست، بلکه این توجه بدنیا و دنیویان محض حفظ و رعایت و تربیت و تعلیم و ترقی و تکمیل ایشانست، و اگر این جنبه نبود و از برکت این جنبه، و حاجت آسمان باین جنبه نبود، چگونه از مرکز عالی مرکزانی افاضت فیض شدی علیهم الصلوات والسلام.

پاره از آداب و دعوات و عبادات آنحضرت در ماه رجب و شعبان المعظم و رمضان المبارک غیر از آن ادعیه که در صحیفه کامله است

اشاره

حضرت امام زین العابدین و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین راهیچ روزی و ساعتی، بلکه هیچ آنی بی عبادت و ادعیه اذکار و یاد پروردگار قهار نمی گذشت، و در

ص: 203

1- راجع باین دو کلمه در پاورقی های گذشته اشاره نمودیم، بدانجا رجوع شود

هر ماهی آدابی ادعیه دارند که در کتب ادعیه مسطور است، و در صحیفه کامل (سجادیه) ودع نیز پاره مرقوم است، و چون آنحضرت را در شهور (رجب المرجب) و (شعبان المکرم) و (رمضان المعظم) بعلاوه دیگر شهرها دعوات و آداب و عباداتست، در اینجا بقدر میسور مذکور میشود

در کتاب بحار الانوار مسطور است که علی بن الحسین را قانون آن بود که در آنروز که بروزه بردی فرمان کردی تا گوسفندیرا سر بریدندی، و اعضای او را پاره پاره کردند و پختندی، و چون شامگاه شدی آنحضرت بردیگها مشرف شدی و بوی آن مطبوخ را در حالت صیام دریافتی، «ثم يقول: هاتوا القصاع اغرفوا الال فلان واغرفوا لال فلان حتی یأتی علی آخر القدورثم یؤتی بخبز و تمر فیکون عشاؤه» آنگاه میفرمود: کاسهای بزرگ حاضر میکردند و از آن مطبوخ مملو کرده بفلان طایفه وفلان جماعت میفرستادند، تادیگها بتمامت پرداخته میگشت، از پس اینکار نان و خرما میآوردند و تعشی(1) آنحضرت منحصر بآن بود.

در کتاب مستطاب زاد المعاد علامه مجلسی اعلی الله مقامه مسطور است: که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در اول ماه رجب این دعا را قرائت میفرمود و علمای اسلام فرموده اند: خواندن ایندعا در هر روز مستحب است. «یا من یملك حوائج السائلین و یعلم ضمیر الصامتین. لكل مسئلة منک سمع حاضر و جواب عتید، اللهم و مواعیدک الصادقة وایادیک الفاضلة، ورحمتک الواسعة فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی حوائجی للدنیا و الاخرة انک علی کل شیء قدير» عرض میکند: ای کسیکه مالک حاجات خوانندگان و دانای بر ضمیر خاموشان، یعنی آنانکه در نهان خواهنده و درخواست کننده اند، و هر خواهشیرا از جانب تو شنیدنی حاضر و پاسخی آماده، و مواعید(2) تو بتمامت راست و نعمتهای تو بجمله افزون از حد و حساب است، و اذیال(3) رحمت تو گسترده و وسیع، پس در حضرت تو خواستارم که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد، و اینکه حوائج مرا در دنیا و آخرت بر آورده داری، همانا تو

ص: 204

1- تعشی: شام خوردن و افطار نمودن

2- مواعید - جمع میعاد، بازگشت

3- اذیال - جمع ذیل. دامن

و نیز در زاد المعاد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست: که چون ماه شعبان المعظم فرامیرسید، حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه یاران خود را فراهم میفرمود، و میگفت، ایجماعت اصحاب من میدانید این چه ماه است؟ همانا این ماه شعبان است، رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: شعبان ماه من است، پس روزه بدارید در این ماه برای محبت پیغمبر و تقرب حضرت داور، بحق آن خداوندیکه جان علی بن الحسین بید قدرت اوست سوگند یاد همی کنم که از پدرم حسین بن علی علیهما السلام شنیدم فرمود، از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شنیدم، که هر که روزه بدارد شهر شعبانرا محض محبت پیغمبر یزدان، و تقرب بخداوند منان، خداوند او را دوست بدارد و بکرامت خود نزدیک گرداند، و در روز قیامت بهشت را برای او واجب نماید.

در زاد المعاد هم سطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: هرکس خواستار باشد روح صدو بیست و چهار هزار پیغمبر صلوات الله و سلام الله علیهم اجمعین باوی مصافحه نمایند، حضرت امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان زیارت نماید، زیرا که فرشتگان و پیغمبران در آنشب از خدای رخصت طلبند، تا زیارت آنحضرت شوند و اجازت یابند، پس خوشا و خنکا مر حال کسی را که این بزرگواران باوی بمصافحت(1) روند.

و هم در زادالمعاد از زید شهید علیه الرحمه مرویست: که پدرم امام زین العابدین علیه السلام ماها را بجمله در نیمه شعبان المعظم در حضرت خویش انجمن میفرمود و آنشب را بر سه بهر(2) میساخت بهر نخست را بنماز میایستاد، دوم را خدای را بدعا میخواند، و در بهر سوم در پیشگاه خداوند خواستار آمرزش میگشت و ما نیز استغفار همیکردیم تا صبح دیدار گشود

دعای شهر شعبان

و نیز مجلسی اعلی الله مقامه در زاد المعاد روایت میفرماید که حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه در جمله ایام ماه شعبان، در هنگام

ص: 205

1- مصافحت: بیکدیگر دست دادن

2- بهر، قسمت و بخش

«اللهم صل على محمد و آل محمد شجرة النبوة، وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة و معدن العلم، واهل بيت الوحي

اللهم صل على محمد و آل محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة يأمن من ركبها و يغرق من تركها المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم ذاهق و اللازم لهم لا-حق اللهم صل على محمد و آل محمد الكهف الحصين، وغيث المضطر المستكين، و ملجأ الهارين و منجى الخائفين و عصمة المعتصمين اللهم صل على محمد و آل محمد صلوة كثيرة طيبة تكون لهم رضى، و لحق محمد و آل محمد اداءً و قضاءً بحول منك و قوة يارب العالمين، اللهم صل على محمد و آل محمد الطيبين الأبرار الاخيار، الذين اوجبت لهم حقوقهم، و فرضت طاعتهم و ولايتهم، اللهم صل على محمد و آل محمد، و اعمر قلبي بطاعتك، و لا تخزني بمعصيتك، و ارزقني مواسة من قترت عليه من رزقك بما وسعت على من فضلك، و نشرت علي من عدلك و احببتي تحت ظلك، و هذا شهر نبيك سيد رسلك، صلواتك عليه و آله شعبان الذى حففته منك بالرحمة و الرضوان، الذى كان رسول الله صلى الله عليه و آله يدأب في صيامه و قيامه في لياليه و ايامه، بخوعاً لك في اكرامه و اعظامه الى محل حمامه، اللهم فاعنا على الاستئان بسنته فيه، و نيل الشفاعة لديه. اللهم فاجعله لى شفيعاً شفيعاً و طريقاً اليك مهيعاً و اجعلنى له متبعاً، حتى القاك يوم القيمة عنى راضياً و عن ذنوبى غاضياً قد اوجبت لى منك الرحمة و الرضوان و انزلتنى دارا لقرار: و مجل الاخيار، خلاصه معنى چنین است، بار خدايا رحمت فرست بر محمد و آل او درخت نبوت و جاىگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن و معدن علم و دانش و خانواده كه نزول و حى اختصاص بآن داشت، ايخداى رحمت فرست بر محمد و آل او، كه بجملة كشتيهاى جارى در درياها فرو پوشيده يعنى بحار غامره ظلمانى كه اسباب غرق و تباهى و غفلت و ضلالت جهانيان ميشد، و اگر كشتى رستگارى نباشد هيچكس نجات نخواهد يافت ايمن باشد هر كس در انگشتى جاى كند، و غرق گردد هر كس واگذارش هر كس از ايشان پيشى خواهد مارق(1) و مرتد ماند، و هر كس واپس افتد ناچيز و باطل شود، و هر كس در خدمت ايشان ملازمت، و رزد بحقيقت

ص: 206

و سلامت و هدایت پیوسته پیوسته گردد، خداوندا رحمت فرست بر محمد و آل محمد، که کهف حصین(1) و پناه گاه استوار متین، و فریادرس در مانده بیچاره، و ملجأ(2) گریختگان و نجات گاه ترسندگان و نگاه دارنده اعتصام جویندگان است، خداوندا رحمت فرست بر محمد و آل محمد رحمتی فراوان و طیب که اسباب خوشنودی ایشان و اداء حق محمد و آل محمد و قضاء بقدرت از سوی تو و توانائی و قوت باشد، ایپرورگار جهانیان، خداوندا رحمت فرست بر محمد و آل محمد پاکان نیکو کاران، چنان کسانیکه واجب گردانیدی برای ایشان حقوق ایشانرا، یعنی ادای حقوقشانرا بر آفریدگان واجب نمودی و لازم، ساختی اطاعت فرمان و دوستی ایشانرا خداوند ارحمت فرست بر، محمد و آل محمد، و آبادان کن دل مرا بفرمانبرداری خودت، و مرا بمعصیت خودت دستخوش خزی(3) و رسوائی مدار، و روزی گردان مرا بمواسات(4) و رزیدن آنکسکه روزیش را بروی تنگ فرموده، بآنچه وسعت داده بر من از فضل خود و پهن کردی بر من از عدل خود و زنده داشته مرادر زیر سایه خود و این ماه پیغمبر تو بزرگ فرستادگان تست رحمتهای تو بر او و آل و شیعیان او باد، آنماه شعبانیکه محفوف(5) داشتی او را برحمت و رضوان خود آنماهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کوشش میفرمود در صیام و قیام آن در شبها و روزهای آن برای فروتنی در حضرت تو در گرامی داشتن آن و بزرگ شمردن تا هنگام فرود آمدن مرگ او و انجام او ایخدای یاری کن مارا براینکه در این ماه بسنت پیغمبر کار کنیم و بشفاعتش در حضرتش برخوردار شویم، خداوندا او را بگردان برای من شفاعت کننده که شفاعتش پذیرفته باشد؛ و طریقی وسیع و برگشاده بحضرت تو و مرا تابع و پیرو آن فرمای تا گاهیکه در روز قیامت ملاقات نمایم ترا گاهیکه، از من راضی و از معاصی من در گذرنده باشی، و رحمت و رضوان خود را برای من واجب گردانیده و در سرای قرار و آرام و جایگاه نیکان فرود کرده باشی:

ص: 207

1- حصین استوار

2- ملجاء، پناه

3- خزی: پست و خوار

4- مواسات: یاری کردن

5- محفوف: پیچیده شده

از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویست که امام زین العابدین علیه السلام در شهر رمضان المبارک جز بدعا و تسبیح و استغفار و تکبیر تکلم نمیفرمود و چون افطار میکرد عرض مینمود: (اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْئًا أَنْ تَفْعَلَ فَعَلْتَ) ایخدای اگر بخواهی کاری بپای و عنایتی مبدول فرمائی چنان میکنی و این کلام معجز نظام بر کمال معرفت و تسلیم صرف و رضای کامل و نهایت تقویض دلالتی بزرگ دارد، در کتاب اصول کافی مرویست که چون ماه مبارک فرارسیدی، علی بن الحسین علیهما السلام باین دعای مبارک: ر تمامت ایام رمضان المبارک خدایرا میخواندی. «اللهم ان هذا شهر رمضان، وهذا شهر القيام، وهذا شهر الانابة، وهذا شهر التوبة وهذا شهر المغفرة والرحمة، وهذا شهر العتق من النار والفوز بالجنة، اللهم فسلمه لی و تسلمه منی و اعنی علیه بافضل عونك، و وفقنی فیہ لطاعتك، و فرغنی فیہ لعبادتك و دعائك و تلاوة كتابك، و اعظم لی فیہ البركة، و احسن لی فیہ العافية، و اصح لی فیہ بدنی و اوسع فیہ رزقی و اكفنی فیہ ما اهمنی و استجب فیہ دعائی، و بلغنی فیہ رجائی اللهم اذهب عنی فیہ النعاس و الكسل و السامة و الفترة و القسوة و الغفلة و العزة اللهم جنبنی فیہ العلل و الاستقام و الهموم و الاحزان و الاعراض و الامراض و الخطايا و الذنوب، و اصرف عنی فیہ السوء و الفحشاء و الجهد و البلاء و التعب و العناء انك سمیع الدعاء اللهم اعذنی فیہ من الشيطان الرجيم و همزه، و لمزه و نفته و نفخه و وسواسه و كیده و مكروه و حيله و امانیه و خدعه و غروره و فتنته و رجليه و شركه و اعوانه و اتباعه و احزابه و اشياعه و اوليائه و شركائه و جميع كيدهم اللهم ارزقنی فیہ تمام صيامه و بلوغ العمل في قيامه و استكمال ما يرضيك عنی صبراً و ايماناً و يقيناً و احتساباً، و تقبل مناذلك بالاضعاف الكثيرة و الأجر العظيم، اللهم ارزقنی فیہ الجهد و الاجتهاد و القوة و النشاط و الانابة و التوبة و التوفيق و الرغبة و الرهبة و الجزع و الخشوع و الرقة، و صدق اللسان و الوجل منك، و الرجاء لك و التوكل عليك، و الثقة بك و الورع عن محارمك بصلاح القول، و مقبول السعي و مرفوع العمل و مستجاب الدعاء، و لا تحل بينی و بين شيء من ذلك بعرض ولا مرض ولا غم و لا حزن يا ارحم الراحمين

در زاد المعاد این دعای شرافت بنیاد بانندك تفاوتی و اختلافی مذکور است، و این

«اللهم صل على محمد و آل محمد ، واقسم لي فيه افضل ما تقسمه لعبادك الصالحين و اعطني فيه افضل ما نعطي اوليائك المقربين ، من الرحمة والمغفرة والتحنن والاجابة والعفو والمغفرة الدائمة والعافية والمعافة والعتق من النار والفوز بالجنة وخير الدنيا والاخرة ، اللهم صل على محمد و آل محمد ، واجعل دعائي فيه اليك واصلا ورحمتك وخيرك الى فيه نازلا ، وعملي فيه مقبولا وسعي فيه مشكورا ، وذنبى فيه مغفورا حتى يكون نصيبى فيه الاكبر ، وحظى فيه الاوفر ، اللهم صل على محمد و آل محمد ووقفني فيه للمية القدر على افضل حال تحب ان يكون عليها احد من اوليائك ، وارضا هالك ، ثم اجعل هالى خيرا من ألف شهر ، وارزقني فيها افضل ما رزقت احدا ممن بلغته اياها واكرمه بها ، واجعلني فيها من عتقائك من جهنم و طلقائك النار ، وسعداء خلقك بمغفرتك و رضوانك يا ارحم الراحمين ؛ اللهم صل على محمد و آل محمد وارزقنا في شهرنا هذا الجدو الاجتهاد والقوة والنشاط وماتحب وترضى ، اللهم رب الفجر وليال عشر والشفع والوتر ، ورب شهر رمضان وما انزلت فيه القرآن ، ورب جبرئيل وميكائيل واسرافيل و جميع الملائكة المقربين ، ورب ابراهيم واسماعيل و اسحاق ويعقوب و رب موسى وعيسى و جميع النبيين والمرسلين ، و رب محمد خاتم النبيين صلواتك عليه وعليهم اجمعين و اسئلك بحقهم عليك و بحقك العظيم عليهم لما صليت عليه و آله و عليهم اجمعين ونظرت الى نظرة رحيمة ترضى بها عنى رضى لاسخط بعده على ابدأ ، واعطيتني جميع سؤلي و رغبتى و امنينى و ارادتى ، و صرفت عنى ما اكره واحذرو اخاف على نفسى و مالا اخاف و عن اهلى و مالى و اخواني و اخواتي وذريتي ، اللهم اليك فررنا من ذنوبنا ، فاوننا تائبين ، و تب علينا مستغفرين ، واغفر لنا متعوذين ، واعذنا مستجيرين ، واجرنا مستسلمين ولا تخذلنا راهبين ، و امنا راغبين ، و شفعا سائلين ، و اعطنا انك سميع الدعاء قريب مجيب

اللهم انت ربي وانا عبدك ، واحق من سئل العبد ربه ولم يسئل العباد مثلك كراماً وجوداً ، يا موضع شكوى السائلين ويا منتهى حاجة الراغبين ، ويا غياث المستغيثين ، ويا مجيب دعوة المضطرين ويا ملجأ الهاربين ، ويا صريح المستصرخين ويارب المستضعفين

ويا كاشف كرب المكروبين ، ويافارج هم المهمومين ، ويا كاشف الكرب العظيم يا الله يارحمن يارحيم يا ارحم الراحمين صل على محمد وآل محمد ، واغفر لي ذنوبي وعبوبي واسآتي وظلمى وجرمى واسرافي على نفسى ، وارزقني من فضلك ورحمتك فانه لا يملكها غيرك ، واعف عني واغفر لي كلما سلف من ذنوبي واعصمني فيما بقى من عمرى ، واستر على وعلى والدى وولدى وقرابتى واهل حزانتى ومن كان منى بسبيل من المؤمنين والمؤمنات فى الدنيا والآخرة ، فان ذلك كله بيدك وانت واسع المغفرة فلا تخيننى يا سيدى ولا ترد دعائى ولا ترديدى الى نحرى حتى تفعل ذلك بي ، وتستجيب لى جميع ما سئلتك وتزيدنى من فضلك فانك على كل شىء قدير ، ونحن اليك راغبون

اللهم لك الاسماء الحسنى والامثال العليا والكبرياء والآلاء اسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحيم ان كنت قضيت فى هذه الليلة تنزل الملائكة والروح ، فيها ان تصلى على محمد وآل محمد وان تجعل اسمى فى هذه الليلة فى السعداء وروحي مع الشهداء واحساني فى عليين واساتني مغفورة ، وان تهب لى يقيناً تباشر به قلبى ، وايماناً لا يشوبه شك ورضاً بما قسمت لى ، وآتني فى الدنيا حسنة وفى الآخرة حسنة وقتنى عذاب النار، وان لم تكن قضيت فى هذه الليلة تنزل الملائكة والروح فيها ، فاخرنى الي ذلك وارزقنى فيها ذكرك وشكرك وطاعتك وحسن عبادتك ، فصل على محمد وآل محمد بأفضل صلواتك يا ارحم الراحمين ، يا احد يا صمد يا رب محمد وآل محمد اغضب اليوم لمحمد ولا يبرار عترته ، واقتل اعداءهم بدرأ ، واحصهم عدداً ، ولا تدع على ظهر الارض منهم احداً ، ولا تغفر لهم ابداً يا حسن الصحبة ، يا خليفة النبيين انت ارحم الراحمين

البدى البديع الذي ليس كمثل شىء ، والدائم غير الغافل والحي الذي لا يموت انت كل يوم فى شأن انت خليفة محمد وناصر محمد ، ومفضل محمد اسئلك ان تنصر وصى محمد وخليفة محمد والقائم بالقسط من اوصياء محمد صلواتك عليه وعليهم اعطف عليهم نصرتك بالااله الا- انت بحق لا- اله الا- انت ، صل على محمد وآل محمد واجعلنى معهم فى الدنيا والآخرة ، واجعل عاقبة أمرى الى غفرانك ورحمتك يا ارحم الراحمين ، وكذلك نسبت نفسك ياسيدى باللطيف بلى انك لطيف ، فصل على محمد وآل محمد والطف لى انك لطيف لما تشاء ،

اللهم صل على محمد و آل محمد، وارزقني الحج و العمرة في عامنا هذا وفي كل عام، و تطول على بجميع حوائجى للدنيا و الآخرة،

پس سه دفعه بگوى «استغفر الله ربي واتوب اليه ان ربي قريب مجيب استغفر الله ربي واتوب اليه ان ربي رحيم و دو داستغفر الله ربي واتوب اليه أنه كان غفراً، اللهم اغفر لى انك ارحم الراحمين، رب انى عملت سوء و ظلمت نفسى، فاغفر لى انه لا يغفر الذنوب الا انت، استغفر الله الذى لا اله الا هو الحي القيوم، الحليم العظيم، العليم الكريم، الغفار للمذنب العظيم واتوب اليه، استغفر الله ان الله كان غفوراً رحيماً.

بعد از آن بخوان «اللهم انى اسئلك ان تصلى على محمد و آل محمد، وان تجعل فيما تقضى و تقدر من الأمر العظيم المحتوم فى ليلة القدر من القضاء، الذى لا يرد و لا يبدل ان تكتبني من حجاج بيتك الحرام، المبرور حجهم، المشكور سعيهم، المغفور ذنوبهم، المكفر عنهم سيئاتهم وان تجعل فيما تقضى و تقدر ان تطيل عمرى، و توسع رزقى و تؤدى عنى امانتى و دينى آمين رب العالمين، اللهم اجعل لى فرجا و مخرجاً، وارزقني من حيث احتسب و من حيث لا احتسب، و احرسنى من حيث احترس و من حيث لا احترس، و صلى الله على محمد و آل محمد، و سلم تسليماً كثيراً كثيراً»

و خلاصه ترجمه اين دعای مبارك چنين است، عرض ميکند: ايخدای اينک شهر رمضان و ماه روزه داشتن و بعبادت و اطاعت پياى بودن، و يکباره بخدای بازگشتن است، و ماهى است که خدای ابواب رحمت و مغفرت بر ميگشايد و گناهانرا مياآمرزد و از آتش رستگار و به بهشت جاويد بر خوردار ميفرمايد، و اين همان شهر است که بليلة القدر ممتاز است، پس درود فرست ايخدای بر محمد و آل محمد، و مرا بر صيام و قيام اينماه يارى فرماى، و مرا از آلايش معاصى آسايش و سلامت از خطرات ضلالت و غوايت آرامش ده ده، و بر طاعت تو و رسول خودت و اولياى خودت موفق بدار تا يکسره بعبادت و کار کنم و هيچ امرى بيرون از عبادت دچار نمانم، و بدعاو تلاوت قرآن بگذرانم. و بعافيت و برکت عظيم شادخوار گردم، و بخلوص توبت و صحت بدن و وسعت روزى و کفايت مهمات و استجابت دعوات و دريافت آمال کامکار شوم

ایخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و در اینماه مرا بزحمت پینگی و کسالت و فروماندگی و سستی و قساوت و غفلت و غرور و علتها و رنجوریها و احزان و اعراض و امراض و خطاها و گناهان بسیار و آفات سوء و فحشاء و انکار و بلاورنج و عنا(1) را از من دور دار، که تو شنونده دعائی، ایخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و در اینماه مرا از گزندگان شیطان رحیم و همز(2) و لمز(3) و نفث(4) و نفخ و وسوسه و کاهل نمودن او و بطش(5) و کید و مکر و حبائل(6) فریب و خدیعت و خواهشهای او ، و یغرورو بفته افکندن و از دام فریب گزند : لشکر و اتباع و اولیا و انبازان و جمله مکیدتهای(7) او به پناه خود در آور، ایخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و در این ماه مرزوق گردان ما را بصیام و قیام و در یافتن آرزو و عبادات و استکمال آنچه موجب خوشنودی و رضای تو است. و بر اینجمله بخلوص نیت و صفوت(8) عقیدت صبوری بده ، بایمان و یقین برخوردار و باجر و مزد عظیم و پاداش بزرگ کامکار فرمای ، ایخدای درود فرست بر محمد و آل محمد ، و مرزوق گردان مرا باقامت حج و عمره وجد(9) و اجتهاد در دین و عبادت و بقوت و نشاط و توبت و انابت و توفیق و قربت و خیرات مقبوله ، و رهبت(10) و رغبت و ضراعت و خشوع و رقت ، و نیت صادق و صدق لسان و ترس از حضرت منان و امیدواری بانو و توکل و وثوق برتوو ، پارسائی از محرمت تو باقول صالح و سعی مقبول و عمل مرفوع و دعای مستجاب ، و حایل مفرمای در میان من و آنچه خواستار شده ام مرضی و حادثه و هم و غم و بیماری و غفلت و فراموشی و نسیانیرا ، ایخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و بآنچه به بندگان صالح اولیای مقرب خود را از رحمت و مغفرت و تحن(11) و عطوفت و عفو و اجابت ، و آمرزش همیشگی و عافیت و گذشت و آزادی از آتش و فیروزی بجنّت و خیر دنیا و آخرت نصیب فرموده مرا بهره یاب فرمای ایخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و دعوات مرا به پیشگاه رحمت و اجابت خود واصل، و رحمت و خیر

ص: 212

- 1- عناء . رنج و تعب
- 2- همز ، عیب کردن
- 3- لمز ، عیب کردن
- 4- نفث ، ایراد گرفتن
- 5- بطش : بشدت گرفتن
- 6- حبائل - جمع حباله دام صیاد
- 7- مکیدت : خدعه و فریب
- 8- صفوت : پاکیزه و برگزیده
- 9- جد . کوشش کردن
- 10- رهبت ، خوف و دهشت
- 11- تحن : رحم و شفقت کردن

خودت را بر من نازل و اعمال مرا در این ماه مبارك مقبول و سعی مرا مشکور و گناه مرا مغفور و به نصیب اکبر و حظ او فر بهره ورساز

ایخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و مرا در این ماه بادراك لیلة القدر و بهترین حالتی که تو دوست داری که اولیای تو بر آنحال باشند نائل فرمای، و ثواب و اجر این شب را از هزار ماه برای من بهتر گردان و به برترین کرامت و آزادی از جهنم و رهیدگی از آتش مرزوق(1) و در زمره سعدهاء آفریدگان خود شاد کام فرمای، ایخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و ما را در اینماه. بکوشش در عبادات و قوت و نشاط و آنچه ترا محبوب و مرضی(2) است مرزوق، بدار ایپروردگار روز و شبهای دوگانه ایپروردگار جفت و طاق، و پروردگار شهر رمضان، و آنچه از قرآن که فرو فرستادی در آن و پروردگار جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و جمله فریشتگان مقرب، و پروردگار ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب، و پروردگار موسی و عیسی و تمامت پیغمبران و فرستادگان و پروردگار محمد خاتم پیغمبران صلواتك علیه وعلیهم اجمعین، و مسئلت مینمایم ترا بحق ایشان بر تو و بحق عظیم تو برایشان که بر محمد و آل محمد و ایشان درود بفرستی، و بامن بنظر رحمت و چشم رضا و خوشنودی که از آن پس هیچوقت سخط و غضبی در آن نباشد نظر فرمائی و تمامت آرزوها و آمال و آمانیرا(3) و آنچه خواسته ام با من عطا فرمائی، و از آنچه مکروه دارم و بر نفس خویش بیمناک هستم و از آنچه نمیترسم یعنی خود بآن عالم نیستم و از زیانش دانا نمی باشم مر او اهل و عیال و مال و برادران و خواهران و فرزندان و ذریت مرا بازداری .

ایخدای همانا از گناهان و ذنوب خود بحضرت تو گریزان هستم، پس ما را بحالت توبت و قبول توبت و استغفار و آمرزش پناه و جای ده، و ما را مخذول فرمای و ایمن بگردان که توئی زود اجابت کننده و دعوات راشنونده خدایا توئی پروردگار من و منم بنده تو و بنده را همی شایسته است که از حضرت پروردگار خود خواستار شود که کریم و جواد است، ایموضع شکوای خواهندگان و ای پایان حاجت رغبت کنندگان و ای

ص: 213

1- مرزوق، روزی داده شده

2- مرضی . پسندیده

3- آمانی . آرزوها

فریادرس فریاد خواهان، و ای مجیب دعوت بیچارگان، و ای پناه ترسندگان و ای فریاد رس خروشنندگان و ای پروردگار ناتوانان و ای دفع کننده اندوه بزرگ ای خداوند بخشاینده، و ای آمرزنده مهربان رحمت، فرست بر محمد و آل محمد و بیامرز گناهان و معایب و مسائلی (1) و ظلم و جرم و اسراف مرا بر نفس من، و فضل و رحمت خودت را بمن روزی فرمای چه غیر از تو مالک فضل و رحمت و دارنده فزونی و عنایت نیست و در گذر از من از جمله گناهان برگزیده، من و نگاه دار مرا در بقیه عمر من، و بپوش بر من و پدر و مادر و فرزندان و خویشاوندان و اهل و عیال و هرکس را با من راهی و حقی است از مؤمنین و مؤمنات در دنیا و آخرت، چه این جمله همه در دست قدرت و عنایت تو است، و تویی واسع المغفرة، پس بی بهره مدار مرا و باز نگردان دعای مرا و آنچه در حضرت تو مسئلت کرده ام. باجابت مقرون فرمای.

ای خدای مخصوص تست نامهای نیکو و صفات، بلند و بزرگی و نعمت های ارجمند خواستار میشوم بنام گرامی تو «بسم الله الرحمن الرحیم» اگر تو حکم فرموده در این شب که روح و ملائکه نازل گردند که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد، و در این شب نام مرا در زمره سعدا، و روح مرا با شهداء و اعمال مرا در دفتر نیکوان و اساءت (2) مرا آمرزش بگردانی و مرا بیقینی که قلب من بآن مباشر باشد و ایمانی که بآلایش شک و ریب مشوب نماند و خوشنودی بآنچه تو از بهر من خواسته، و حسنۀ دنیا و آخرت و آسایش از آتش نایل بداری و اگر در این شب نزول ملائکه و روح را مقرر فرمودی پس مرا زنده بدار تا با این فیض نایل گردم، و مرا بذکر و شکر و طاعت و حسن عبادت خود در این شب مرزوق فرمای و بافضل صلوات خودت بر محمد و آل محمد درود فرست ای بهترین رحم کنندگان و اعدای محمد و آل محمد را از روی زمین بر افکن و بآتش غضب خود فرسایش ده، و هیچوقت ایشانرا بمغفرت و آمرزش و آرامش مده، ای خلیفه پیغمبران تویی بهترین رحم کنندگان و تویی پدید آورنده آفریدگان، پیش از آنکه هیچ چیز پدید باشد ای بدیعی (3) که هیچ چیزش مانند نیست و دائمیکه از هیچ چیزش غفلت نیست و زنده ای که هرگز دستخوش مرگ نشود، همانا تو بهر روزی در کاروشانی باشی، تو خلیفه محمد و ناصر محمد

ص: 214

1- مسائی، کردار زشت

2- اساءت. زشتی

3- بدیع، جدید و نوظهور

و فزونی بخشاینده محمدی از تو خواستار میشوم که وصی محمد و خلیفه محمد و قائم بعدل و قسط را از اوصیاء محمد صلواتک علیهم اجمعین یاری فرمائی اینخدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و مرا در دنیا و آخرت بایشان محشور بدار و پایان امر مرا بآمرزش خویش مقرون گردان ، چه خود را لطیف خواندی و لطیف هستی ، پس چنانکه شاید بر من بلطف کارکن اینخدای درود فرست بر محمد و آل محمد ، و روزی نما مرا با قامت حج و عمره در اینسال و دیگر سالیان ، و به قضای تمامت حاجات من در دنیا و آخرت بر من احسان فرمای ، و بطول عمر و وسعت رزق و ادای امانت و دین من و حفظ و حراست از هرچه ببايست نایل کن، و بسعی مشکور و ذنب مغفور و حج (1) مبرور و سلامتی از خطیئات و سیئات موفق و برخوردار بدار، ایپروردگار جمله عالمها و عالمیان و صلی الله علی محمد و آله و سلم

چون دعوات مأثوره از حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیرون از آنچه در صحیفه کامله مبارکه سجادیه مرقوم است ، علی نهج الاستطاعة والا مکان در این کتاب مستطاب مذکور میشود، تاجهت جامعیت را جامع باشد، لهذا دعای مبارک مشهور معروف بدعای ابوحمزه ثمالی علیه الرحمه که ابوحمزه از آنحضرت روایت کرده است بمناسب مقام در اینجا مذکور میشود در کتب ادعیه از شیخ طوسی رحمة الله علیه و دیگران از ابوحمزه ثمالی ماثور است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در لیالی متبرکه شهر رمضان المبارک اکثر شب را بنماز میگذرانید و سحرگاهان این دعای جلیل را قرائت میفرمود .

(دعاء ابو حمزه ثمالی)

اَللّٰهُ لَا تُؤَدِّبُنِيْ بِعُقُوْبَتِكَ وَلَا تَمَكُرْ بِيْ فِيْ حِيلَتِكَ مِنْ اَيْنَ لِي الْخَيْرَ يَا رَبِّ وَلَا يُوجَدُ الْاَمْنُ عِنْدَكَ وَ مِنْ اَيْنَ لِي النَّجَاةُ وَلَا تَسْتَطَاعُ الْاَبْكُ لَا الَّذِيْ اَحْسَنَ اَسْتَتَعْنِيْ عَنْ عَوْنِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ لَا الَّذِيْ اَسَاءَ وَ اجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَ لَمْ يَرْضَكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ يَا رَبِّ « آنچه بگوید تا نفس قطع شود » بِكَ عَرَفْتُكَ وَ اَنْتَ دَلَلْتَنِيْ عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِيْ اِلَيْكَ وَ لَوْلَا اَنْتَ لَمْ اَدْرِ مَا اَنْتَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَدْعُوهُ فَيَجِيْبُنِيْ وَ اِنْ كُنْتُ بَطِيْنًا حِيْنَ يَدْعُوْنِيْ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ اَسْئَلُهُ فَيُعْطِيْنِيْ وَ اِنْ كُنْتُ بَخِيْلًا حِيْنَ يَسْتَقْرِضُنِيْ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اُنَادِيْهِ كُلَّمَا سَأَلْتُ لِحَاجَتِيْ

ص: 215

واخلو به حيث شئت لسرى بغير شه فبفضى لى حاجتى والحمد لله الذى ادعوه ولا ادعو غيره ولو دعوت غيره لم يسر تجب لى دعائى
الحمد لله الذى ارجوه ولا ارجو غيره ولو رجوت غيره لا خلف رجائى والحمد لله الذى وكلنى اليه فأكرمنى ولم يكن لى الناس
فيهنونى والحمد لله الذى تحبب لى وهو غنى عنى والحمد لله الذى يحلم عنى حتى كائى لا ذنب لى فربى احمد شىء عندي واحق
بحمدى .

اللهم انى اجد سبل المطالب اليك مشرعة ومانه لى الرجاء اليك مترعة والاسه تعانة بفضلك امن املىك مباحة وابواب الدعاء اليك
للصالحين مفتوحة واعلم انك للمراجين بموضع اجابت وللملهوفين بمرصد اغاثة وان فى اللف اللى جودك والرضا بقضائك عوضاً عن
منع الباخلين و مندوحة عما فى ايدى المستأثرين وان الراحل اليك قريب المسافة وانك لا تحتجب عن خلقك الا ان تحجبهم الامال دونك
وقد قصدت اليك بطلبتى وتوجهت اليك بحاجتى وجعلت بك استغاثتى وبدعائك توسلى من غير اسه بتحقيق لاستماعك منى ولا
استيجاب لعفوك عنى بل لتقتى بكرمك وسكونى اللى صدق وعدك ولجائى اللى الايمان بتوحيدهك ويقينى بمعرفتك منى ان لا رب لى
غيرك ولا اله الا انت وحدك لا شريك لك

اللهم انت القائل وقولك حق وعدك صادق واسئلوا الله من فضله ان الله كان بكم رحيماً وليس من صفاتك ياسيدى ان تأمر بالسؤال وتمنع
العطية وانت المنان بالعطيات على اهل مملكتك والعازد عليهم يتحزن رافتك الهى ربيتى فى نعمك واحسانك ص غيراً ونوهت
باسمى كبيراً فيامن ربانى فى الدنيا باحسانه وفضله ونعمه وشارلى فى الاخرة اللى عفوه وكرمه معرفتى يامولاي دليلى عليك وحبى لك
شفيعى اليك وانا واثق من دليلى بدلالتك وساكن من شفيعى اللى شفاعتك ادعوك ياسيدى بلسان قد احرسه ذنبه رب اناجيك بقلب قد
اوبقه جرمه ادعوك يارب راهباً راغباً راجياً خانفاً .

اذا رابت مولاي ذنوبى فزعت واذا رايته كرمك طمعت فان عفوت فخير رحيم وان عذبت فغير ظالم حجتى يا الله فى جرئى على مسئلتك
مع انياني ماتكره جودك وكرمك وعدت فى شديتى مع قلة حيانى منك رافتك ورحمتك وقد رجوت ان لا تحيب

بَيْنَ ذِينَ وَذِينَ مَنِيَّتِي فَحَقَّقْ رَجَائِي وَاسْمَعْ دَعَائِي بِأَخِيرِ مَنْ دَعَاكَ دَاعٍ وَأَفْضَلِ مَنْ رَجَاكَ رَاجِعًا عَظِيمًا يَا سَيِّدِي أُمَّلِي وَسَاءَ عَمَلِي فَاعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ بِمَقْدَارِ أُمَّلِي وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا سُوءَ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ أَيُّ رَبِّ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاةِ الْمُذْنِبِينَ وَحِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاةِ الْمُقْصِرِينَ وَأَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَنَجِّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ أَيُّ رَبِّ جَلَلَنِي بِسِتْرِكَ وَأَعْفُ عَنْ أَوْ بِيحِي بِكَرَمِكَ وَجَهِّكْ فَلُوا طَلَعَ الْيَوْمَ عَلَيَّ ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتَهُ وَلَوْ خِفْتَ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لِاجْتِنَابِهِ لِأَنَّكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ إِلَيَّ وَاخْفِ الْمُطَّلَعِينَ عَلَيَّ بَلْ لَا نَكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَاحْكُمُ الْحَاكِمِينَ وَآكِرُمُ الْآكِرِمِينَ . سَدِّ تَارِ الْعُيُوبِ عَفَّارِ الذُّنُوبِ عَلَّامِ الْعُيُوبِ نَسْتُرِ الذُّنُبِ بِكَرَمِكَ وَتُوَخَّرِ الْعُقُوبَةَ بِحِلْمِكَ فَلَاكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ حِلْمُكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَعَلَيَّ عَفْوُكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَيَحْمِلْنِي وَيَجْرِنِي عَلَيَّ مَعْصِيَتِكَ حِلْمُكَ عَنِّي وَيَدْعُونِي إِلَيَّ قُلْتُ الْحَيَاءُ سَدِّتْكَ عَلَيَّ وَيَسَّرَ عَنِّي إِلَيَّ التَّوَشُّبَ عَلَيَّ مَحَارِمَكَ مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَعَظِيمِ عَفْوِكَ يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا غَافِرَ الذُّنُبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ أَيُّ سِتْرِكَ الْجَمِيلِ أَيُّ عَفْوِكَ الْجَلِيلِ أَيُّ فَرْجِكَ الْقَرِيبِ أَيُّ غِيَاثِكَ السَّرِيعِ أَيُّ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ أَيُّ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةِ أَيُّ مَوَاهِبِكَ الْهَيْبَةِ أَيُّ صِنَاعَتِكَ السَّنِيَّةِ أَيُّ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ أَيُّ مَنِّكَ الْجَسِيمِ أَيُّ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ أَيُّ كَرَمِكَ يَا كَرِيمُ بِهِ وَبِمَحْمَدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَاسْتَقْدَنِي وَبِرَحْمَتِكَ فَخَلَصْنِي يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمَلُ يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ لَسْتُ أَتَكَلَّمُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَيَّ أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا لَا نَكُ أَهْلُ التَّقْوَى وَاهْلُ الْمَغْفِرَةِ تَبْدَى بِالْإِحْسَانِ نَعْمًا وَتَعْفُونَ الذُّنُبَ كَرَمًا فَمَا نَدْرِي مَا نَسْتَكُرُّ أَجْمِلُ مَا نَسْتَسْرُ أَمْ قَبِيحٌ مَا نَسْتَسْرُ أَمْ عَظِيمٌ مَا بَالِيَتْ وَأُولِيَتْ أَمْ كَثِيرٌ مَا مَنَهُ نَجِيَّةٌ وَعَافِيَةٌ

يَا حَبِيبُ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ وَيَا قَرَّةَ عَيْنٍ مَنْ لَازَبَكَ وَانْقَطَعَ إِلَيْكَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَنَحْنُ الْمُسِيئُونَ فَتَجَاوَزْ يَا رَبِّ عَنْ قَبِيحٍ مَا عَدَدْنَا بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ وَآيَ جَهْلٍ يَا رَبِّ لَا يَسَّعُهُ جُودُكَ وَآيَ زَمَانٍ أَطْوَلُ مِنْ آثَاتِكَ وَمَا قَدَّرَ أَعْمَالِنَا فِي جَنبِ نِعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْتَرُ أَعْمَالَ لِقَابِلِ بِهَا كَرَمِكَ بَلْ كَيْفَ يُضَيِّقُ عَلَيَّ الْمُذْنِبِينَ مَا وَسَّعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ يَا دَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ فَوْعَزْتُكَ يَا سَيِّدِي أَوْ انْتَهَرْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ

تَمَلِّقِكِ، لِمَا انْتَهَى إِلَى مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ، تُعَدِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ، وَتَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ، وَلَا تُسَدُّ نَلَّ عَنْ فِعْلِكَ، وَلَا تُنَازِعُ فِي مَلِكِكَ، وَلَا تُشَارِكُ فِي أَمْرِكَ، وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ، وَلَا يَعْزِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ، لَكَ الْخَلْقُ وَلَكَ الْأُمُرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مِنْ لَذِيكَ، وَأَسَدُّ تَجَارِبِكَرَمِكَ، وَآلِفَ إِحْسَانِكَ وَنِعَمِكَ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ عَفْوُكَ، وَلَا يَنْقُصُ فَضْلُكَ، وَلَا تَقِلُّ رَحْمَتُكَ، وَقَدْ تَوَقَّفْنَا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ، وَالْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ، أَفْتَرَاكَ يَا رَبِّ تُخَلِّفُ ظُنُونَنَا أَوْ تُحَيِّبُ أَمَانَنَا؟ كَلَّا يَا كَرِيمَ فَلَيْسَ هَذَا ظَنُّنَا بِكَ، وَلَا هَذَا طَمَعُنَا فِيكَ.

يَا رَبِّ إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا، إِنَّ لَنَا فِيكَ رَجَاءً عَظِيمًا، عَصَمَ بِنَاكَ وَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْنَا، وَدَعَوْنَاكَ وَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسُدَّ تَحِيْبَ لَنَا، فَحَقَّقْ رَجَاءَنَا يَا مَوْلَانَا، فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا، وَ لَكِنْ عَلِمْنَا فِينَا، وَ عَلِمْنَا بِأَنَّكَ لَا تَصْرِفُنَا عَنْكَ، حَتَّى عَلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَإِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ، فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا، وَعَلَى الْمَذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ، فَاْمُنُّنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَجِدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْلِكَ. يَا غَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْنَا، وَبِفَضْلِكَ اسْتَعَيْنَا، وَبِنِعْمَتِكَ أَصَدَّ بَحْنَا وَأَمَسَّ بِنَا، ذُنُوبُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ، نَسْتَعْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَنَتُوبُ إِلَيْكَ. تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَنُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ، خَيْرِكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ، وَشَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ! وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا فِي كُلِّ يَوْمٍ بِعَمَلِ قَبِيحٍ، فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعْمَتِكَ وَتَفْضَلَ عَلَيْنَا بِالْإِيكِ، فَسُدَّ بِحَانِكَ مَا أَحْلَمَكَ وَأَعْظَمَكَ وَآكْرَمَكَ، مُبْدِنًا وَمُعِيدًا، تَقَدَّسَتْ أَسْمَائِكَ، وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ، وَكَرَّمَ صَدَائِعُكَ وَفِعَالُكَ. وَأَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلًا وَأَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَاسِنِي بِفِعْلِي وَحَطِيئَتِي، فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ الْعَفْوُ، سَيِّدِي سَيِّدِي سَيِّدِي اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ، وَاعْدُنَا مِنْ سَخَطِكَ، وَاجْرُنَا مِنْ عَذَابِكَ وَارْزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ، وَانْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ، وَارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ، وَالْإِنَّمَةَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ، وَارْزُقْنَا عَمَلًا بِطَاعَتِكَ، وَتَوَقَّفْنَا عَلَى مِلَّتِكَ، وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي، وَارْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَدَّغِيهَا وَاجْرِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا، وَبِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ

بِالْخَيْرَاتِ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيَاتِنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا، ذَكَرْنَا وَأُنْثَانَا، صَدَّغَيْرِنَا وَكَبِيرِنَا، حُرْنَا وَمَمْلُوكِنَا، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَدَّ لَوْ ضَدَّ لِأَلَّا
 بَعِيدًا، وَخَسِرُوا حُسْرَانًا مُبِينًا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ، وَاخْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي، وَلَا تُسَلِّطْ
 عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي، وَاجْعَلْ عَلَيَّ مِنْكَ جُنَّةً وَاقِيَةً بَاقِيَةً، وَلَا تُسَلِّبْنِي صَالِحٍ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا.
 اللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِحِرَاسَتِكَ، وَاحْفَظْنِي بِحِفْظِكَ، وَاکْلَانِي بِكَلَامَتِكَ، وَارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ، وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَ
 الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَلَا تُخْلِنِي يَا رَبِّ مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ، وَالْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ. اللَّهُمَّ تُبِّ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَعْصِيَنَّكَ، وَالْهَمْنِي الْخَيْرَ
 وَالْعَمَلَ بِهِ، وَخَشِيَّتِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّئْتُ وَقُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَاجَيْتُكَ، أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نِعَاسًا إِذَا أَنَا صَدَّ لَيْتُ، وَسَدَّ لَبَّتِي مُنَاجَاةَكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ، وَ
 مَالِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَدَّ لِحْتِ سَرِيرَتِي، وَقَرَّبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي، عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أَرَاكَ قَدَمِي، وَحَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ خِدْمَتِكَ!
 سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي، وَعَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مَعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي! أَوْ
 لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي!
 أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي الْفُجَّارِ الْبَطَالِينَ فَيَنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ
 دُعَائِي فَبَاءَ دَتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ بَجُرْمِي وَجَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي! أَوْ لَعَلَّكَ بَقَلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَازَيْتَنِي!. فَإِنَّ عَفْوَتَ يَا رَبِّ، فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُدْنِبِينَ
 قَبْلِي، لِأَنَّ كَرَمَكَ أَيُّ رَبِّ يَجُلُّ عَنْ مُجَازَاةِ الْمُدْنِبِينَ، وَحِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاةِ الْمُقْصِرِينَ، وَأَنَا عَائِدٌ بِفَضْلِكَ، هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ، مُتَنَجِّزٌ
 مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا،

إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلًا، وَأَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَاسِمَنِي بِعَمَلِي، وَأَنْ تَسْتَزِلَّنِي بِخَطِيئَتِي، وَمَا أَنَا يَا سَيِّدِي وَمَا خَطَرِي! هَبْنِي بِفَضْلِكَ، يَا
 سَيِّدِي وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ، وَجَلِّئْنِي بِسِتْرِكَ، وَاعْفُ عَن تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ. سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ، وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ،
 وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ، وَأَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ، وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِي أَمْنْتَهُ، وَأَنَا الْجَائِعُ

الَّذِي أَشَدَّ بَعْتَهُ، وَالْعَطْشَانُ الَّذِي أَرَوَيْتَهُ، وَالْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ، وَالْفَقِيرُ الَّذِي أَعْنَيْتَهُ، وَالضَّعِيفُ الَّذِي قَوَّيْتَهُ، وَالذَّلِيلُ الَّذِي أَعَزَّزْتَهُ، السَّقِيمُ الَّذِي شَدَّفَيْتَهُ، وَالسَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ، وَالْمُدْنِبُ الَّذِي سَتَرْتَهُ، وَالْخَاطِئُ الَّذِي أَقَلْتَهُ، وَأَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَّرْتَهُ، وَالْمُسْتَصَدَّعُ الَّذِي نَصَرْتَهُ، وَأَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي أَوَيْتَهُ. فَلَكَ الْحَمْدُ وَأَنَا يَا رَبَّ الَّذِي لَمْ أَسَّ تَحْيِكَ فِي الْخَلَاءِ وَلَمْ أُرَاقِبْكَ فِي الْمَلَاءِ، أَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِي الْعُظْمَى، أَنَا الَّذِي عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ، أَنَا الَّذِي أَعْطَيْتُ عَلَى الْمَعَاصِي الْجَلِيلِ الرَّشِي،

أَنَا الَّذِي حِينَ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَيْهِ أَسْعَى، أَنَا الَّذِي أَمَهَلْتَنِي فَمَا أَرَعَوَيْتُ، وَسَتَرْتَ عَلَيَّ فَمَا أَسَّ تَحْيَيْتُ، وَعَمِلْتُ بِالْمَعَاصِي فَتَعَدَّيْتُ، وَأَسَّ قَطَعْتَنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بِالْيَثِّ. فَجِلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي، وَبِسِتْرِكَ سَتَرْتَنِي، حَتَّى كَانَتْكَ أَغْفَلْتَنِي، وَمِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي جَبَّيْتَنِي، حَتَّى كَانَتْكَ أَسَّ تَحْيَيْتَنِي. إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاحِدٌ، وَلَا بِأَمْرِكَ مُسَدِّ تَخَفْتُ، وَلَا لِعُقُوبِيَّتِكَ مُتَعَرِّضٌ، وَلَا لِعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ، وَلَا لِكِنْ خَطِيئَتِهِ عَرَضْتُ، وَسَوَّلْتُ لِي نَفْسِي، وَعَلَبْنِي هَوَايَ، وَأَعَانَنِي عَلَيْهَا شِدْقُ قُوَّتِي، وَعَرَّزَنِي سِتْرَكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ، فَكَلِمَةُ عَصَايَتِكَ وَخَالَفَتِكَ بِجَهْدِي. فَلَا أَنْ مِنْ عَذَابِكَ مَنْ يَسَّ تَنْقِذُنِي؟ وَمِنْ أَيْدِي الْخُصَمَاءِ غَدَا مَنْ يُخَلِّصُنِي؟ وَبِحَبْلِ مَنْ أَتَّصِلُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي؟ فَوَا أَسْوَاتَا عَلَيَّ مَا أَحْصَى كِتَابُكَ مِنْ عَمَلِي الَّذِي لَوْلَا مَا أَزْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَسَعَةِ رَحْمَتِكَ، وَنَهْيِكَ إِيَّايَ عَنِ الْقُنُوطِ، لَقَنَطْتُ عِنْدَ مَا أَتَدَكَّرُهَا، يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ، وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.

اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ اتَّوَسَّلُ إِلَيْكَ، وَبِحُزْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ عَلَيْكَ، وَبِحُبِّي لِلنَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، الْقُرَشِيِّ، الْهَاشِمِيِّ، الْعَرَبِيِّ، التَّهَامِيِّ الْمَكِّيِّ، الْمَدَنِيِّ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَزْجُو الرِّزْقَةَ لَدَيْكَ، فَلَا تُوحِشِ اسْتِنَاسَ إِيْمَانِي وَلَا تَجْعَلْ ثَوَابِي ثَوَابَ مَنْ عَبَدَ سِوَاكَ، فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالْإِسْنَتِهِمْ لِيُحَقِّنُوا بِهِ دِمَاءَهُمْ، فَمَادَرَكُوا مَا أَمَلُوا، وَإِنَّا آمَنَّا بِكَ بِالْإِسْنَتِ بِنَبِيِّنَا وَقُلُوبِنَا، لِنَتَعَفَّوْ عَنَّا، فَمَادَرَكْنَا بِنَا مَا أَمَلْنَا، وَبَيَّتْ رَجَاءَكَ فِي صَدُّورِنَا، وَلَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. فَوَعَزَّتْكَ لَوِ انْتَهَزْتَنِي مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ، وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ، لِمَا أُلْهِمَ قَلْبِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَسَعَةِ رَحْمَتِكَ، إِلَى مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ، وَإِلَى مَنْ يَلْتَجِي الْمَخْلُوقُ إِلَّا إِلَى خَالِقِهِ. إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْدَفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيِّبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ

وَدَلَّتْ عَلَى فَضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ، وَ أَمَرَتْ بِي إِلَى النَّارِ وَ حُلَّتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَبْرَارِ، مَا قَطَعْتَ رَجَائِي مِنْكَ، وَ لَا صَدَرْتُ وَجْهَ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ، وَ لَا خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي، أَنَا لَا أُنْسِي أَنَادِيكَ وَ سِتْرَكَ عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا. يَا سَيِّدِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ،

وَ أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي، وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ الْوَالِدِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ انْقُلْنِي إِلَى دَرَجَةِ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ، وَ اعْنِي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي، فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالسُّوْفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي، وَ قَدْ نَزَلْتُ مِنْزَلَةَ الْأَيْسِينَ مِنْ خَيْرِي فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نَقَلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي لَمْ أَمْهَدُهُ لِرَقْدَتِي، وَ لَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِي! وَ مَالِي لَا أَبْكِي؟! وَ لَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي، وَ أَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي، وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي، وَ قَدْ خَفَقْتُ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنِحَةَ الْمَوْتِ، فَمَالِي لَا أَبْكِي! أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي، أَبْكِي لِصَنِيقِ لِحْدِي، أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ، أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا، حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي،

أَنْظُرُ مَرَّةً عَنْ يَمِينِي، وَ أُخْرَى عَنْ شِمَالِي، إِذِ الْخَلَائِقُ فِي شَأْنٍ غَيْرِ شَأْنِي، (لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ وَ ذَلَّةٌ. سَيِّدِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي وَ رَجَائِي وَ تَوَكُّلِي، وَ بِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقْتِي، تُصِيبُ بِرَحْمَتِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي بِكَرَامَتِكَ مَنْ تُحِبُّ، فَذَلِكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا نَقَيْتَ مِنَ الشَّرِّ قَلْبِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى بَسِّطِ لِسَانِي. أَقْبِلْ سَانِي هَذَا الْكَالَّ اللَّهُ كُرْكُ؟! أَمْ بِغَايَةِ جُهْدِي فِي عَمَلِي أَرْضِيكَ؟! وَ مَا قَدَّرَ لِسَانِي يَا رَبِّ فِي جَنْبِ شُكْرِكَ؟ وَ مَا قَدَّرَ عَمَلِي فِي جَنْبِ نِعْمِكَ وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ؟ إِلَّا أَنَّ جُودَكَ بَسَّطَ أَمَلِي، وَ شُدُّ كُرْكَ قَبْلَ عَمَلِي. سَيِّدِي إِلَيْكَ رَغْبَتِي، وَ مِنْكَ رَهْبَتِي، وَ إِلَيْكَ تَأْمِيلِي، وَ قَدْ سَاقَنِي إِلَيْكَ أَمَلِي، وَ عَلَيْكَ يَا وَاجِدِي عَكْفَتُ هِمَّتِي، وَ فِيمَا عِنْدَكَ أَنْبَسَ طَلْتُ رَغْبَتِي، وَ لَكَ خَالِصُ رَجَائِي وَ خَوْفِي، وَ بِكَ أَنْسَتْ مَحَبَّتِي، وَ إِلَيْكَ أَلْقَيْتُ بِيَدِي، وَ بِحَبْلِ طَاعَتِكَ مَدَدْتُ رَهْبَتِي. يَا مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي، وَ بِمُنَاجَاةِكَ بَرَّدَتْ أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّي، يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ يَا مُنْتَهَى سُؤْلِي، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ فَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ ذَنْبِي الْمَانِعِ لِي مِنْ لُزُومِ طَاعَتِكَ، فَإِنَّمَا أَسْأَلُكَ لِتَقْدِيمِ الرَّجَاءِ فَيْكَ، وَ خَوْفِي إِلَيْكَ وَ عَظِيمِ الطَّمَعِ مِنْكَ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَى نَفْسِكَ مِنَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ، وَالْأَمْرُ لَكَ وَ حُدُوكَ، لِاشْرِيكَ لَكَ وَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ

عِيَالِكَ وَفِي قَبْضَتِكَ، وَكُلَّ شَيْءٍ خَاصِعٌ لَكَ، تَبَارَكْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

إِلَهِي اِرْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَتْ حُجَّتِي، وَكُلَّ عَنْ جَوَابِكَ لِسَانِي، وَطَاشَ عِنْدَ سُؤَالِكَ إِتَائِي لَبِّي، فَيَاعَظِيمَ رَجَائِي وَ لَا تُخَيِّبْنِي إِذَا اَشْتَدَّتْ فَاقَتِي،
إِلَيْكَ وَ لَا تَرُدَّنِي بِجَهْلِي، وَ لَا تَمْنَعْنِي لِقَلْبِهِ صَبْرِي، وَ اعْطِنِي لِفَقْرِي، وَ اِرْحَمْنِي لِضَعْفِي. سَيِّدِي عَلَيْنِكَ مُعْتَمِدِي وَ مُعْوَلِي وَ رَجَائِي وَ تَوَكُّلِي،
وَ بِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي وَ بِفِنَائِكَ احْطُرِي رَحْلِي، وَ بِجُودِكَ اقْصِدِي دَكَّ طَلِبَتِي، وَ بِكَرَمِكَ أَيُّ رَبِّ اَسْتَفْتِيحُ دُعَائِي، وَ اَدْبَانِيكَ اِرْجُو جُوبَرِ فَاقَتِي، وَ بِغِنَاكَ
اَجْبُرْ عَيْلَتِي، وَ تَحْتَ ظِلِّ عَفْوِكَ قِيَامِي، وَ اِلَى جُودِكَ وَ كَرَمِكَ اَرْفَعُ بَصَرِي، وَ اِلَى مَعْرُوفِكَ اُدِيمُ نَظْرِي، فَلَا تُحْرِقْنِي بِالنَّارِ وَ اَنْتَ مُؤْضِعُ
اَمَلِي، وَ لَا تُسَخِّبْنِي اِلَهَاوِيَهَ فَاِنَّكَ قُرَّةُ عَيْنِي، يَا سَيِّدِي لَا تُكْذِبْ ظَنِّي بِاِحْسَانِكَ وَ مَعْرُوفِكَ، فَاِنَّكَ تَقْتِي، وَ رَجَائِي وَ لَا تَحْرِمْنِي ثَوَابَكَ فَاِنَّكَ
الْعَارِفُ بِفَقْرِي. اِلَهِي اِنْ كَانَ قَدْ دَنَى اَجَلِي وَ لَمْ يَقْرَبْنِي مِنْكَ عَمَلِي، فَهَلْ جَعَلْتَ الْاِعْتِرَافَ اِلَيْكَ بِدُنْيِي وَ سَائِلَ عَلَلِّي، اِلَهِي اِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ
اَوْلَى مِنْكَ بِالْعَفْوِ وَ اِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ اَعْدَلُ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ اِرْحَمِ اللّٰهُمَّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عُرْبَتِي، وَ عِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبَتِي، وَ فِي الْقَبْرِ وَحْدَتِي، وَ فِي
الْاٰخِرَةِ وَحْشَتِي، وَ اِذَا سُئِرْتُ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ ذَلَّ مَوْقِفِي فَاعْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَيَّ الْاَدْمِيْنَ مِنْ عَمَلِي، وَ اَدَمْ لِي مَا بَهَ سَتَرْتَنِي، وَ اِرْحَمْنِي
صَرِيحًا عَلَيَّ الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي اَيْدِي اِحْبَابِي، وَ تَفْضُلْ عَلَيَّ مَمْدُودًا عَلَيَّ الْمُغْتَسِّلِ يَغْسِلُنِي صَالِحِ جِيرَتِي، وَ تَحَنَّنْ عَلَيَّ مَحْمُولًا- قَدْ تَنَاوَلَ
الْاَقْرِبَاءُ اطْرَافَ جَنَازَتِي، وَ جُدْ عَلَيَّ مُنْقُولًا قَدْ نَزَلَتْ بِكَ وَحِيدًا فِي حُفْرَتِي، وَ اِرْحَمْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ عُرْبَتِي حَتَّى لَا اَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ

يَا سَيِّدِي، فَاِنَّكَ اِنْ وَكَلْتَنِي اِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ. سَيِّدِي فَبِمَنْ اَسْتَعِيْثُ اِنْ لَمْ تُقَلِّبْ عَثْرَتِي؟ وَ اِلَى مَنْ اَفْرَعُ اِنْ فَقَدْتُ عِنَايَتَكَ فِي ضَجْعَتِي؟ وَ
اِلَى مَنْ اَلْتَجِيْ اِنْ لَمْ تُنْفَسْ كُرْبَتِي سَيِّدِي مَنْ لِي وَ مَنْ يَرْحَمُنِي اِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَ فَضْلٌ لِي مَنْ اُوْمَلُّ اِنْ عَدِمْتَ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاقَتِي؟ وَ اِلَى مَنْ
الْفِرَاؤُ مِنَ الذُّنُوْبِ اِذَا انْقَضَى اَجَلِي؟. سَيِّدِي لَا- تُعَذِّبْنِي وَ اَنَا اَرْجُوكَ. اِلّٰهُمَّ حَقِّقْ رَجَائِي، وَ اَمِنْ خَوْفِي، فَاِنَّ كَثْرَةَ ذُنُوْبِي لَا اَرْجُو فِيهَا اِلَّا
عَفْوَكَ. سَيِّدِي اَنَا اَسْأَلُكَ مَا لَا اَسْتَحِقُّ، وَ اَنْتَ اَهْلُ التَّوْحُودِ وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ، فَاعْفِرْ لِي وَ اَلْبَسْنِي مِنَ نَظْرِكَ ثَوْبًا يُعْطِي عَلَيَّ الذُّنُوْبِ وَ التَّعْبَاتِ، وَ
تَغْفِرْهَا لِي وَ لَا اَطَالِبُ بِهَا اِنَّكَ ذُو مَنِّ قَدِيْمٍ، وَ صَفْحٍ عَظِيْمٍ، وَ تَجَاوُزٍ كَرِيْمٍ. اِلَهِي

أَنْتَ الَّذِي تُفِيضُ سَيِّبَكَ عَلَيَّ مِنْ لَيْسَ بِكَ، وَعَلَى الْجَاهِدِينَ بِرُبُوبِيَّتِكَ، فَكَيْفَ سَيَدِي بِمَنْ سَمَّكَ وَآيَةً أَنْ الْخَلْقَ لَكَ وَالْأَمْرَ إِلَيْكَ؟
تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

الهِى وَسَيَدِي عَبْدُكَ بِبَابِكَ أَقَامْتَهُ الْخِصَامَةَ بَيْنَ يَدَيْكَ، يَفْرَعُ بَابَ إِحْسَانِكَ بِدُعَائِهِ، وَيَسَّ تَعَطُّفُ جَمِيلَ نَظْرِكَ بِمَكْنُونِ رَجَائِهِ، فَلَا تُعْرِضْ
بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ عَنِّي، وَأَقْبَلْ مِنِّي مَا أَقُولُ، فَقَدْ دَعَوْتُكَ بِهَذَا الدُّعَاءِ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ لَا تَرُدَّنِي مَعْرِفَةَ مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ. إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي
لَا يُخْفِيكَ سَائِلٌ، وَلَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ، أَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا تَقُولُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرًا جَمِيلًا، وَفَرَجًا قَرِيبًا، وَقَوْلًا صَادِقًا، وَأَجْرًا
عَظِيمًا، أَسْأَلُكَ يَا رَبَّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ،

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا سَمَّكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، يَا خَيْرَ مَنْ سَبَّلَ وَأَجُودَ مَنْ أَعْطَى، أَعْطِنِي سُؤْلِي فِي نَفْسِي وَاهْلِي وَوَلَدِي وَ
وَالِدِي وَاهْلِي حُرَاتِي وَإِخْوَانِي فِيكَ، وَأَزْغِدْ عَيْشِي، وَأَظْهِرْ مُرُوتِي، وَأَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطَلَّتْ عُمُرُهُ، وَحَسُنَتْ عَمَلُهُ، وَ
أَتَمَّتْ عَلَيْهِ نِعْمَتُكَ، وَأَحْيَيْتَهُ حَيَوَهُ طَيِّبَةً فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَأَسْبَغَ الْكِرَامَةِ، وَأَتَمَّ الْعَيْشِ، إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَلَا تَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ. اللَّهُمَّ
خُصَّنِي مِنْكَ بِخِصَابِهِ ذِكْرِكَ، وَلَا تَجْعَلْ شَيْئًا مِمَّا أَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْكَ فِي آثَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ رِيَاءًا وَلَا سُمْعَةً وَلَا أَشْرًا وَلَا بَطْرًا، وَاجْعَلْنِي
لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ. اللَّهُمَّ أَعْطِنِي السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ، وَالْأَمْنَ فِي الْوَطَنِ، وَقُرَّةَ الْعَيْنِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ وَالْمَقَامِ فِي نِعْمِكَ عِنْدِي،
وَالصِّحَّةَ فِي الْجِسْمِ، وَالْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ، وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ، وَأَسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاهْلِي بَيْتِهِ أَبَدًا مَا
اسْتَعْمَرْتَنِي، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَتَنْزَلُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَنْتَ مُنْزِلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ
رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا، وَعَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا، وَبَلِيَّةٍ تَدْفَعُهَا، وَحَسَنَاتٍ تَقْبَلُهَا، وَسَيِّئَاتٍ تَتَجَاوَزُ عَنْهَا، وَأَرْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَفِي كُلِّ
عَامٍ، وَأَرْزُقْنِي رِزْقًا وَسِعَ مَا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ، وَاصْرِفْ عَنِّي يَا سَيِّدِي الْأَسْوَاءَ، وَأَفْضِ عَنِّي الدِّينَ وَالْأَطْلَامَاتِ حَتَّى لَا آتَاذِي بِشَيْءٍ مِنْهُ، وَخُذْ
عَنِّي بِأَسَدِ مَاعٍ وَأَبْصَارِ أَعْدَائِي وَحُسَادِي وَالْبَاغِينَ عَلَيَّ، وَأَنْصُرْنِي عَلَيْهِمْ، وَأَقِرَّ عَيْنِي، وَحَقِّقْ ظَنِّي وَفَرِّحْ قَلْبِي، وَاجْعَلْ لِي مِنْ هَمِّي وَكَرْبِي
فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَاجْعَلْ

مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ تَحْتَ قَدَمِي، وَاكْفِنِي شَرَّ الشَّيْطَانِ، وَشَرَّ السُّلْطَانِ، وَسَيِّئَاتِ عَمَلِي وَطَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا، وَاجْرِنِي مِنَ النَّارِ بِعَفْوِكَ، وَادْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَزَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بِفَضْلِكَ، وَالْحَفْنَى بِأَوْلِيَانِكَ الصَّالِحِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتِكَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

إِلَهِي وَسَيِّدِي، وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَيْنُ طَالِبَتْنِي بِذُنُوبِي لِطَالِبَتِكَ بِعَفْوِكَ، وَلَيْنُ طَالِبَتْنِي بِلُؤْمِي لِطَالِبَتِكَ بِكَرَمِكَ، وَلَيْنُ ادْخَلْتَنِي النَّارَ لِأَخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ، إِلَهِي وَسَيِّدِي، إِنْ كُنْتُ لَا تَغْفِرُ إِلَّا لِأَوْلِيَانِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ، فَالِي مَنْ يَفْرَعُ الْمَذْنُبُونَ وَإِنْ كُنْتُ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ، فِيمَنْ يَسْتَعِيثُ الْمُسِيئُونَ إِلَهِي إِنْ ادْخَلْتَنِي النَّارَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورٌ عَدْوِكَ، وَإِنْ ادْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورٌ نَبِيِّكَ، وَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ أَنَّ سُرُورَ نَبِيِّكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ سُرُورِ عَدْوِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ، وَخَشْيَةً مِنْكَ، وَتَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ، وَإِيمَانًا بِكَ، وَفَرَقًا مِنْكَ، وَسَوْقًا إِلَيْكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَائَكَ، وَاحْبِبْ لِقَائِي، وَاجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْكَرَامَةَ.

اللَّهُمَّ الْحَفْنَى بِصَالِحِ مَنْ مَضَى، وَاجْعَلْنِي مِنْ صَالِحِ مَنْ بَقِيَ، وَخُذْ بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَاخْتِمِ عَمَلِي بِأَحْسَنِهِ، وَاجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَأَعِنِّي عَلَى صَالِحِ مَا أَعْطَيْتَنِي، وَتَبَسُّي يَا رَبِّ وَلَا تَرُدَّنِي فِي سُوءِ اسْتَفْذَنْتَنِي مِنْهُ، ابدا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا لَا-أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ، أَحِبْنِي مَا أَحْبَبْتَنِي عَلَيْهِ، وَتَوَفَّنِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ، وَأَبْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَيْهِ، وَأَبْرَأَ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَالشُّكِّ، وَالسُّمْعَةِ فِي دِينِكَ حَتَّى يَكُونَ عَمَلِي خَالِصًا لَكَ. اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بَصِيرَةً فِي دِينِكَ، وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ، وَفَقْهًا فِي عِلْمِكَ، وَكَفَلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَوَرَعًا يَحْجِزُنِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَبَيِّضْ وَجْهِي بِنُورِكَ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِي فِيْمَا عِنْدَكَ، وَتَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفَسَادِ، وَالْهَمِّ وَالْحُزْنِ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ، وَالْغَفْلَةِ، وَالْقَسْوَةِ، وَالذُّلِّ، وَالْمَسِّ كَنَّهُ، وَالْفَقْرِ، وَالْفَاقَةِ، وَكُلِّ بَلِيَّةٍ وَالْفَوَاحِشِ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ. وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَقْنَعُ، وَبَطْنٍ لَا يَشْبَعُ، وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ، وَعَمَلٍ لَا يَنْفَعُ، وَصَلْوَةٍ لَا تَرْفَعُ. وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِي وَوَلَدِي وَدِينِي وَمَالِي، وَعَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ،

إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ، وَلَا أَحَدٌ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحِدٌ أَفَلَا تَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ، وَلَا تَرُدَّنِي بِهِلِكَ، وَلَا تَرُدَّنِي بِعَذَابٍ أَلِيمٍ،

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي، وَأَعْلِ ذِكْرِي، وَازْفَعْ دَرَجَتِي، وَحُطِّ وِزْرِي، وَلَا تَذْكُرْنِي بِخَطِيئَتِي، وَاجْعَلْ ثَوَابَ مَجْلِسِي، وَثَوَابَ مَنْطِقِي، وَثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ وَالْجَنَّةَ، وَأَعْطِنِي يَا رَبِّ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ، وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ، إِنِّي إِلَيْكَ رَاغِبٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ الْعَفْوَ، وَأَمَرْتَنَا أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا، وَقَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، فَأَعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنَّا، وَأَمَرْتَنَا أَنْ لَا تَرُدَّ سَائِلًا عَنْ آبَائِنَا، وَقَدْ جِئْتِكَ سَائِلًا، فَلَا تَرُدَّنِي إِلَّا بِقَضَاءِ حَاجَتِي، وَأَمَرْتَنَا بِالْإِحْسَانِ إِلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا، وَنَحْنُ أَرْقَاؤُكَ، فَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ. يَا مُفْرَعِي عِدَّةِ كُرْبَتِي، وَيَا غَوْثِي عِنْدَ شِدَّتِي، إِلَيْكَ فَرَعْتُ، وَبِكَ اسْتَتَغْتُ، وَبِكَ لُدْتُ، لَا أَلُوذُ بِسِوَاكَ وَلَا أَطْلُبُ الْفَرَجَ إِلَّا مِنْكَ، فَأَغْنِنِي وَفَرِّجْ عَنِّي، يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَ يَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي، وَرَضْنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اکنون بترجمه خلاصه مطالب و الفاظ این دعای مبارک اشارت می‌رود، از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردند از قول خدایتعالی «و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ» (1) فرمود: خدای تعالی با بندگان مکر نمی‌فرماید بلکه جزاء مکر را میدهد.

بالجمله امام زین العابدین علیه السلام عرض میکند: و در حقیقت زبان حال است و تا دامان قیامت شرح حال و اقوال ما می‌باشد.

ایخدای من مرا بعقوبت خود تأدیب مفرمای یعنی ما را توانائی برتافتن عقوبت و تأدیب تو نیست اگر چه مستحق هستیم و ما را پاداش مکر و جزای حیلت در کنار مگذار مارا خیر و نجات از کجا بخواهد دریافت، با اینکه جز از پیشگاه رحمت تو بدست نشود، همانا آنکسکه به نیکی کار کرد و بنکوئی روزگار پپای برد ازعون و رحمت تویی نیاز نتواند بود و آنکس که با ساءت (2) مبادرت گرفت و در حضرت الوهیت تو بجرأت و جسارت رفت و ترا خوشنود نداشت هم از قبضه اقتدار و عرصه اختیار تو بیرون نتواند

ص: 225

1- آل عمران - (54)

2- اساءت، زشتی و بدی

شد ایپروردگار من بتو و آثار جلال و کبریا و رحمت و عنایت و مصنوعات تو بر تو شناسا شدم و تو محض فضل و رحمت مرا بر خود دلالت فرمودی و به پیشگاه رحمت خود دعوت کردی و اگر نه فضل و رحمت و علامات جلال و جمال و کبریا و عظمت تو گذارش و نمایش فرمودی چگونه بر تو معرفت یافتمی ، یعنی بهر مقام رسیدم و بهر درجه عرفان نایل شدم و تو را بهر مقام بشناختم و سپاس گذاشتم آن نیز از طفیل (1) عنایت و رحمت و فیض بینهایت تو میباشد «و الا ما لِلرَّابِّ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ»

بالجمله عرض میکند سپاس خاص مر آنخدائیرا ست که بهر حالتی و حاجتی او را بخواندم مرا اجابت فرمود اگر چندگاهی که او مرا میخواند کندرو و بطی (2) هستم و سپاس مخصوص آنخدائییست که از حضرت بینیازش خواستار شدم و با من عطا فرمود هر چند هر وقت از من استقراض فرمود من بخل ورزیدم و این کلام بسیار لطیف است و جز الصدور ائمه هدی سلام الله علیهم که گنجینه علم اولین و آخرین هستند چنین معانی لطیفه و لطائف بدیعه ظهور نگیرد چه سؤال کردن از کسی است که محتاج باشد بآنکس که بینیاز است و درصدد عوض خواهد بود.

اما استقراض عوض دارد بلکه تلافی هم دارد اینست که میفرماید هر وقت خداوند از ما بقرض بخواهد و آنهم فایده اش بخودمان و ابنای جنس خودمان راجع است و میدانیم هر چه از ما در راه خوشنودی او بکار برود ده برابر و بیشتر عوض دارد و هر چه هست از طفیل عنایت و مرحمت اوست چنانکه خدای جل اسمه میفرماید

من يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ (3)

مع ذلك در چنین تجارت و اینگونه سود و مرابخت (4) بخل میورزیم

بالجمله میفرماید سپاس هر آنخدائیرا سزاست که هر وقت بخواهم برای حاجت خود او را میخوانم و بهر کجا برای عرض دردهای پنهانی و اسرار نهانی خود بخواهم با او خلوت میکنم بدون اینکه هیچ کس را بشفاعت برانگیزم و خدای تعالی حاجتم را برآورده میگرداند یعنی در همه جا حاضر و بهر کار ناظر و عالم و قادر است و برای

ص: 226

1- طفیل : بفیض دیگران بنعمتی رسیدن

2- بطی ، کند

3- البقرة - (246) الانعام (161) هر که بخدای قرض نیکوئی دهد ، پس برای او ده چندان خواهد بود ، و پروردگار میافزاید، بر هر که میخواهد

4- مرابخت: سود و ربح تحصیل کردن

حاجت بندگان از همه کس رؤف تر و عطوfter است و سپاس شایسته همان خداوندیست که در همه حال او را میخوانم و جز او را نمی خوانم چه اگر دیگری را بخوانم دعای مرا اجابت نمیکنند، یعنی اینقدرت برای دیگران نیست و از خواندن آنان درمانی بدست نمیشود، چه ماسوی الله بتمامت در حالت افتقار و حاجتند و از محتاج طلب رفع حواجیح نشاید و سپاس و ستایش خداوندی را باید که امید من بدوست و باجز او امیدوار نیستم چه اگر بدیگری امید گذارم نو مید گرداند چه او خود نیز امیدوار است و بر آوردن امید از کسی باید که غنی با لذات و مالك ملك و حیات باشد و سپاس خداوندی را در خور است که مرا بحضرت خود واگذار فرمود و با من اکرام ورزید و بدیگران نگذاشت تا مرا خوار گذارند این نیز برای آنست که چون دیگران را توانائی قضای حواجیح نیست لاعلاج نتیجه بتوهین میکشد و خودشانرا ملجأ و مناصم (1) میباید لکن آنکس که غنی و قادر است و هرگز عاجز نمیماند هیچ کس را در پیشگاه رحمت خود مایوس و ذلیل نمیگذارد و سپاس و ستایش سزای خدائست که با اینکه از من مستغنی و بینیاز است محض رحمت و عطیت با من بمهر و عطوفت رود و حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که بدانگونه با من از در حلم بردباری کار کند که گوئی هیچ گناهی در من نیست پس با این عظمت و اوصاف جلال و کمال ستوده ترین تمامت موجودات پروردگار من است نزد من و سزاوارتر است بحمد و ستایش یعنی این حمد و ثنا نه از روی جهل است بلکه بعد از آنکه آشکار شد که هر چه هست اوست و بینیاز و قادر و عالم و ناظر و بینا و توانا اوست و نیازمند و بیچاره و در مندھائیم و با این حالت اینگونه باما برحمت و عنایت و عطوفت باشد پس در تسامت احوال و از جمله اشیاء محمود و مطلوب و سزاوار با طاعت و عبودیت و محمادت اوست

بالجمله : بعد از عرض این حمد و ثنا عرض میکنند ایخدای من همانا راه مطالب و سبیل (2) انجاح مقاصد بحضرت تو گشاده است و مناهل (3) رجاء و آبگاه امید در آستان تو پر و مملو است و هر کس که بتو امیدوار است استعانت بفضل و کرم تو برای او مباح است و ابواب دعا و خواهندگان بسوی تو گشاده است یعنی اینمراتب و شئونات همه

ص: 227

1- مناص ، پناه و گریزگاه

2- سبیل - جمع سبیل ، راه و طریق

3- مناهل - جمع منهل ، جای آب خوردن ، چشمه که مردم و بهانم از آن آب میخوردند

منحصر بحضرت کبریای تست و بس و میدانم تو برای امیدواران در موضع اجابت و برای ستمدیدگان در کمینگاه فریادرسی و اغانتی، همانا استکانت بجد و کرم تو خوشنودی بقضا و فرمان و تدارك مناعی(1) بخیلان کند و از خواسته توانگران که بحقیقت از تمامت نیازمندان محتاج ترند بی نیازی بخشد

یعنی باوجود جود و کرم و قضای حتم و مبرم تو از ممانعت بخیلان چه اندیشه و باموال توانگران خود در عین نیازمندی و بیچارگی باشند، چه حاجتی است و آنکس که بار آزر حل حاجت بحضرت تو فرود آورد مسافتی نزدیک را نباید باز پیماید چه تو از آفریدگان خود پوشیده و پنهان نباشی؛ یعنی هر وقت ترا بخوانند و بخواهند دریابند مگر اینکه گاهی آرزوهای ایشان که با دیگران گذارند و بامید آنان روز سپارند ایشانرا محجوب دارد

یعنی گاهی که حاجت بدیگران برند و مخلوق ضعیف را امیدگاه خود بشمارند و دل بدیشان مشغول فرمایند، اینوقت از حضرت تو محجوب می مانند و من که بر این دقائق دانا هستم لاجرم نیاز خود را بجمله بدرگاه تو گشایم و دعای خویش بحضرت تو رسانم و برای بر آمدن مطالب خود باستان جود و کرم تو آهنگ نمایم و با حاجت خود بدرگاه کبریای تو رو آورم و از حضرت تو فریاد طلبم و بخواندن تو توسل جویم بدون اینکه خویشتن را سزاوار دانم که مرا بشنوی یا خود را مستوجب عفو تو بشمارم، بلکه برای آن اعتماد و وثوقی است که بکرم تو، و آرام و سکونی است که بصدق مواعید تو، والتجا و پناهندگی است که باقرار و ایمان بتوحید و یگانگی تو، و یقینی است که بمعرفت و شناسائی تو دارم و میدانم که مرا جز تو پروردگاری نیست و جز تو پرستیده شده نباشد، و هیچ شریکی و انبازی از برای تو نیست، بار خدایا تو گفتی و گفتار تو بجمله از در حق است، و درستی و مواعید تو بتمامت از روی صدقست و راستی که میفرمایی از خدای خواستار شوی از فضل او همانا خداوند با شما رحیم و مهربانست

ایسید من همانا ترا آن صفت و عادت نیست که بندگان را فرمان کنی که از

ص: 228

حضرت تو خواهنده گردند، و چون شدند از پیشگاه عنایت و عطیت تورانده شوند، با اینکه بسبب عطاها که بر اهل مملکت خود میفرمائی منان(1) باشی، و بفزایش عطیت و نمایش رأفت برایشان مهربانی، ایخدای من همانا مرادر انواع نعمتهای خود پرورش دادی گاهی که خورد سال بوم، و بلند نام فرمودی چون کهن سال شدم، پس ای کسی که پیوریدی مرا در دار دنیا باحسان و نعمت خود، و نوید دادی مرا در سرای جاوید بعفو خود و اشارت فرمودی بگذشت و بخشش خود، همانا معرفت من ایمولای من مرا بحضرت تو دلالت کرد، و حب من بتو شفاعت کننده من است بسوی تو، و من در کار خود بدلالت تو اعتماد دارم و بشفاعت من یعنی قبول شفاعت من در حضرت تو آرام و سکون گیرم

ایسید من همانا با آزران کم بسبب گناه کند است ترامیخوانم، و بآن قلب که از آلایش جرم و جریرت(2) دستخوش تباهی و هلاکت است ترا مناجات می کنم ای پروردگار من در حالتیکه هراسنده و رغبت کننده و امید ورزنده و ترسنده ام، یعنی از روی بیم و امید، هستم چون گناهان خود را نگران میشوم بفرع و ناله در میآیم، و چون بخشایش و کرم تو را مینگرم و بطمع میافتم و با این احوال اگر بعفو و گذشت کار کنی نیکوتر را حمی، و اگر بکیفر معاصی بعقوبت و عذاب روی نه ستم کننده و ظالمی ایخدای دلیل و حجت من در مسئلت ورزیدن در حضرت تو با اینکه آنچه بجلوه میدهم مکره جود و کرم تو است و اعتماد و ساخته شدن من در حالت بروز شداید و سختی روزگار در حضرت کبریای تو با اینکه باقلت حیا و آزرم هستم همان رأفت و مهربانی و رحمت تو است و بدرستیکه امیدوارم که در میان این دو و آن دو آرزوی من باز نگردد و امید من نابساز نیاید پس محقق و ثابت فرهای امید مرا و بشنو دعای مرا ای بهتر کسیکه خواننده اش بخواند، و فاضلتر کسی که امید دارنده بدو امید برد، ای آقای من امید و امل(3) بزرگ است و کردار و عمل من ناشایسته است.

پس از گنجینه عفو خود بآن اندازه که آرزو و امید من است با من عطا فرمای و بعمل زشت و نکوهیده ام باز مگیر چه بخشش تو از آن بزرگتر است که گناهکاران را کیفر

ص: 229

1- منان، بسیار منت گذارنده

2- جریرت: گناه

3- امل؛ آرزو

کردار در کنار نهي و حلم و بردباري تو بزرگتر از آنست که مقصرين را بسزای تقصير دچار فرمائی، و من ایسید من بفضل تو پناهنده ام و از خشم و عذاب تو بحضرت تو گریزنده، و بآنچه وعده فرمودی از گذشت نمودن از آنکس که بعفو و بخشش تو ظن نیک برد چشم دارنده ام

ایپروردگار من من کیستم و قدر و خطر من چیست، ببخش مرا بفضل خودت و تصدق فرمای بر من بعفو خودت ایخدای من بپوشان مرا از پوشش خود و در گذر از توبیخ من بکرم ذات خود، چه اگر جز تو کسی امروز بر گناه من اطلاع داشتی گناه نمیکردم یعنی آن امید که بتو و بزرگی تو و عفو تو دارم گناهکار می‌شوم و اگر از تعجیل عقوبت اندیشناک بودم دوری می‌کردم از آن یعنی بحلم و بردباري تو امید وارم نه اینکه نظر ترا بسوی خود خوار بشمارم یا اطلاع ترا بر جرایم (1) خود سبک انگارم، بلکه بسبب آنکه تو ایپروردگار من بهترین ستارین باشی و معایب بندگانرا در پرده کشی و بهترین حکمرانان و کریم ترین کریمانی، عیوب را ستار و ذنوبرا غفار و غیوبرا علامی و گناهان را بکرم خود مستور و عقوبت را به نیروی حلم و بردباري خود بواپس باز افکنی، پس مخصوص تو است حمد و سپاس بر حلم تو و بردباري تو با من و میخواند مرا باقلت حیا و آزرم داشتن ستاری تو بر من و می شتاباند مرا بارتکاب و جرات و جسارت بر محرمات تو دانائی من بسعت رحمت تو و بزرگی عفو و گذشت تو ای حلیم ای کریم ایزنده جاویدای پاینده آمرزنده گناهان، ای پز برنده توبت ای بزرگ منت، ای قدیم الاحسان کجاست ستر جمیل تو کجاست عفو جلیل تو کجاست گشایش قریب تو؟ کجاست اعانت سریع تو؟ کجاست رحمت واسعه تو؟ کجاست عطایای فاضله تو؟ کجاست بخشایش گواری تو؟ کجاست کردارهای دل آرای تو؟ کجاست فضل عظیم تو؟ کجاست من جسیم (2) تو کجاست احسان قدیم تو؟ کجاست کرم عمیم تو؟ ای کریم بکرم تو و بمحمد و آل محمد صلی الله علیه و آله ترا سوگند میدهم که مرا باز رهان، و از تو رحمت خواستار می‌شوم که مرا خلاصی ده ای نیکو کار نیکو کردار ای نعمت دهنده ای افزون کننده من از پی نجات و رهایی از عقوبات تو بر کردار خود تکیه ندارم بلکه امید من بفضل شامل تو است همانا تو سزاواری که از عقوبت تو بیم گیرند و بآمرزش تو امید

ص: 230

1- جرائم، جمع جرم: گناه

2- جسیم، بزرگ

یابند بعطیت نعمت‌ها بدایت‌گیری و بگذشت از معاصی نهایت‌آوری، پس ندانیم چگونه ات سپاس‌گذاریم آیا به نشر جمیلت شکر سپاریم یا بستر قبیح سپاس فرستیم یا بر عطایای بزرگ ستایش نهیم یا برستگار فرمودن از بلا یا و بخشایش عافیتت حمد کنیم، ایدو ستار آنکس که از روی دوستی بتوروی آورد ایفروغ دیده آنکس که بتو پناه جست و یکباره بحضرت تو انقطاع ورزید، توئی نیکو کردار و مائیم بدکاران، پس از قبیح عمل ما بجمیل احسان خود در گذر، همانا کدام جهل و ناسپاسی است که جود و بخشش تو اش گنجایش ندارد و کدام زمان و مدت است که از رفق و مدارات تو دراز کنی نیکو تر باشد و اعمال ما را در جنبه نعمتهای تو چه قدر و مقدار است و ما چگونه اعمال خود را در برابر کرم تو بسیار شماریم و چگونه در قضای بی منتهای رحمت تو بر گناهکاران کار تنگ خواهد گشت، ای کسی که عرصه مغفرت و آمرزشش وسیع و دو دست اقتدارش مبسوط است، سوگند بعزت تو ای سید من اگر مرا از پیشگاه رحمت و مغفرت خود برانی از باب رحمت تو بدیگری جای نشوم و از تعلق و چاپلوسی و تملاق (1) و فروتنی دست باز نکشم چه از بدایت و نهایت بجدود و کرم تو معرفت یافته‌ام و توئی که هر چه خواهی کنی، هر کس را بهرچه خواهی عذاب دهی و هر کس را بهر کیفیت که خواهی رحمت نهی و در هیچکار مسئول کردار نشوی و در ملک و در پادشاهی هیچکس با تو به نزاع نشود و در حکومت فرمانفرمائی هیچکس ترا انباز نیاید، و با تو عناد نورزد و در تدبیر تو بهر طور که خواهی بر تو اعتراض نتوانند و امر و آفرینش ترا ست و بس، تبارک الله رب العالمین.

ایپروردگار من همانا اینست و چنین است مقام و ایستاد نگاه کسی که پناهنده بحضرت تو و زنهار جوینده بکرم تو و الفت گیرنده باحسان و نعمت توست توئی بخشاینده که میدان عفو تو تنگی نگیرد و فزایش تو نقصان نپذیرد و رحمت تو قلت نجوید همانا وثوق و اعتماد یافته‌ایم بصفح قدیم تو و فضل عظیم تو و رحمت واسعه تو آیا با آن جلال و جمال و عظمت و کبریاء قدرت و رحمت و نعمت و منت که تراست تواند شد که گمانهای ما را. بعفو و احسان خود دیگرسان فرمائی و ما را در آرزوهای مانومید گردانی چنین نیست ایکریم، هرگز اینگمان با تونبریم و بیأس و حرمان در حضرت تو نرویم، چه ما را در

ص: 231

حضرت کبریای توامیدی بس دراز و آرزوی بس بزرگ است در حضرت تو گناه ورزیدیم و از رحمت تو امید پوشش و بخشایش داریم و ترا برای قضاء حوائج و رفع بلیات بخواندیم و امید داریم که دعای ما را با جابت مقرون، گردانی پس ثابت و درست گردان امید ما را ای مولای ما چه محقق دانسته ایم که با این اعمال که ما را است بچه سزاواریم، یعنی میدانیم مستحق عقوبت هستیم، لکن علم تودر ما بر بیچارگی و عجز و جهل ما و اینکه جز باستان رأفت و رحمت تو پناهی نداریم، و علم ما با اینکه تو ما را از درگاه خود باز نگردانی ما را برانگیخت باینکه با تمامت میل و رغبت پویای (1) حضرت و جویای رحمت تو باشیم و اگر چند شمول رحمت و رأفت تو را در خور نیستیم، لکن تو سزاواری که با ما و گناهکاران بفرزایش و گزارش فضل و رحمت و وسعت خود جود کنی، پس بآنچه ترا سزد بر ما منت گذار و بخشش فرمای، چه ماسر بسر باحسان تونیز مندیم ای آمرزنده بخشاینده همانا بنور و فروغ و هدایت تو هدایت یافتیم، و بفضل و فزونی تو استغناء جستیم. و بشمول نعمت تو روز بشب و شب بروز آوردیم

همانا ذنوب و گناهان بالجمله در حضرت تو نمایان است، بار خدایا از تمامت آن بتوبت و عنایت میرویم و بحضرت تو بازگشت میکنیم و آموزش میطلبیم تو با ما به نعمتها محبت میورزی، و مادر عرضه جلال و کبریای تو در پهنه گناهان مبادرت و معارضت میجوئیم، نکوئی و احسان تو بسوی ما نازل و شر ما پیشگاه تو صاعد، و همیشه تو پادشاه بخشاینده و بخشایش آوردی و بهر روز قیابح اعمال ما در حضرت تو نمایش گیرد و نعمت تو بر ما فزایش، جوید، و بآلاء (2) خود بر ما تفضل فرمائی پس ترا بپاکی یاد کنیم، که تا چند بردبار و بزرگ و کریمی توئی ابتداء کننده و توئی باز گرداننده پاکیزه، و مقدس است اسماء تو و بزرگ است اثناء تو و بزرگوار است صنایع و افعال تو و فضل و علم تو اوسع و اعظم از آن است که بکردار و خطیئت من مقایست فرمائی پس بعفو و بخشایش گرای ای سید من ای مولای من ای آقای من، بار خدایا ما را بیاد خود مشغول بدار و از خشم و سخط خویش پناه بده و از عذاب خود پناهنده و از مواهب (3) خود روزی، فرمای و از فضل و فزونی خود بر ما انعام کن، و حج خانه خود

ص: 232

1- پویا، جویا

2- آلاء: نعمتها

3- مواهب - جمع موهبت. بخشش و عطیه

و زیارت پیغمبر را که صلوات و مغفرت و رحمت و برکات و رضوان تو بروی و اهل بیتش باد ما را روزی گردان ، چه تو دعوات را سریع الاجابتی ، و ما را بعمل کردن باطاعت تو مرزوق بدار ، و بر ملت خود و سنت پیغمبر خودت صلی الله علیه و آله ما را بمیران .

بار خدایا مرا و پدر و مادر مرا بآمرزش و بخشایش بازگیر ، و ایشان را برحمت محفوظ(1) دار ، چنانکه مرادر حالت صغارت(2) تربیت کردند ، و ایشانرا پیداش احسان نیکوئی فرمای و بکیفر گناهان آمرزش کن، بار خدایا مرا بیامرزد مردان مؤمن و زنان مومنه را چه آنانکه در رشته زندگان و چه آنان که در زمره مردگان هستند ، و در میان ما و ایشان تتابع خیرات فرمای، بار خدایا بیامرزد زندگان ما را و مردگان ما را ، حاضر ما را و غایب ما را مردان ما را و زنان ما را کوچک ما را و بزرگ ما را آزاد ما را و مملوک ما را دروغ گفتند آنانکه برای خدا انباز و شریک خواندند و دیگریرا با حضرت کبریای او بازسنجیدند ، و این جماعت دستخوش ضلالت و گمراهی بعید و خسارت و زیانی آشکار شدند ، ای خدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و اختتام امر مرا بخیر و خوبی فرمای، و در امور دنیائی و آخرتی من آنچه مرا بانده افکنده کفایت کن و آنکس که با من برحمت نرود بر من مسلط مدار ، و از جانب خود مرا بخبه(3) پاینده و سپری نگاه دارنده نگاه دار ، و از نعمتهای صالح خودت که مرا متنعم فرمودی مسلوب مدار . و از فضل و فزونی خودت رزقی واسع و روزی پاکیزه و حلال و روا بهره ور فرمای.

بار خدایا مرا بحر است خودت محارست و بحفاظت خودت محافظت، و بنگاهبانی خودت نگاهداری ، و زیارت خانه خودت در این سال که بدان اندریم و بدیگر سالیان و زیارت قبر پیغمبر خودت صلواتك علیه و آله و پیشوایان دین علیهم السلام روزی گردان و مرا از مشاهدت این مشاهد شریفه و موافق کریمه محروم مدار، بار خدایا مرا بتوبتی موفق بدار که دیگر بگناه تونروم ، و بخیر و عمل بخیر ملهم گردان ، و بخشیت و بیم داشتن در حضرت تو در تمامت روزان و شبان الهام فرمای، چندانکه مرا باقی میداری ایپروردگار جهانیان ، بار خدایا هر وقت با خود گفتم یعنی تصمیم عزم دادم و جزم

ص: 233

1- محفوظ ، پیچیده

2- صغارت : کودکی

3- خبه ، سیر

کردم که برای اقامت نماز در حضرت بینیا تو مهیا و آماده شوم ، و بمناجات تو روی آوردم کسالت خواب و زحمت نعاس(1) بر من دچار گشت ، و کیفیت مناجات و آداب نماز از من باشد ، چیست مرا ؟ که هر وقت با خود گفتم همانا خاطر من بصلاح و شایستگی مشحون(2) و بمجالس بازگشت کنندگان نزدیک است ، بلیتی با من دچار میشود که قدمم را لغزش میدهد ، و در میان من و خدمت و طاعت من حایل میگردد ای سید من شاید مرا از در عنایت و باب رأفت خود بازداشته ، یا مرا چنان یافتی که در ادای حق بحالت استخفاف هستم

پس مرا دور داشتی ، یا تواند بود که مرا از حضرت خود روی گردان دیدی ، پس محروم داشتی مرا ، با مرا در مقام دروغ گویان دیدی لاجرم از پیشگاه خود رفض(3) کردی ، و ترك فرمودی ، یا مرا بر نعمتهای خودت شاکر ندیدی ، از اینرو بی بهره فرمودی ، یا مرا از محضر و مجلس دانایان مفقود دیدی از اینرو خوار ساختی ، یا شاید در زمره غافلان و بیخبران نگران شدی ، لاجرم از رحمت خود مایوس خواستی ، یا اینکه باجماعت بطلان(4) و بیهوده گذرانان الیف(5) دیدی از اینرو مرا با ایشان باز گذاشتی و از خود خالی داشتی ، یا از آنست که دوست میداری که دعای مرا بشنوی از این در مرا از درگاه عنایت و پیشگاه رحمت خود مباحثت(6) دادی ، یا از آنست که به سبب جرم و جریرت و گناه و جرات من مرا مکافات فرمودی : بعلت قلت آرم و حیای من در پیشگاه تو مرا جزا دادی ، پس اگر عفو کنی و بخشش فرمائی

ایروردگار من پس چه بسیار طول کشیده است که از آنان که پیش از من گناهکار بوده اند گذشت فرمودی ، زیرا که کرم تو از مجازات گناهکاران اجل(7) است ، و حلم تو از مکافات مقصران بزرگتر است و منم پناه آورنده بفضل تو و گریزنده از غضب و سخط تو بفضل و کرم تو ، در آنچه بجلال و کرم تو بحسن خان هستم خواهنده گذشت میباشم ، ای خدای من همانا فضل تو اوسع و حلم تو اعظم حلم تو اعظم است از آنکه مرا

ص: 234

1- نعاس . چرت و ابتدای خواب

2- مشحون ، پرو مملو شده

3- رفض : ترك کردن

4- بطلان- جمع بطل یاوه و بیهوده گو

5- الیف بار و دوست

6- مباحثت دوری کردن

7- اجل : بزرگ تر

بکر دار من مقایست کنی، یا بعلت خطیئت من خواهنده لغزش وزلت(1) من باشی، ای سید من خطر من چیست و من چیستم و کیستم؟ بر من ببخش بفضل خود و تصدق فرمای، بر من بعفو و گذشت خود، و بپوش بر من بستر خود و در گذر از نکوهش من بکرم ذات خود، ای آقای من همانا منم ان صغیر یکه تربیت فرمودی او را و منم آن پستی که بلند ساختی او را. و منم آن ترسناکی که ایمن فرمودی او را، و منم آن گرسنه که سیر ساختی او را، و آن تشنه که سیراب فرمودی او را، و برهنه که چابکی فرمودی او را، و دریوزه(2) که توانگر نمودی او را و ناتوانی که نیرومند گردانیدی او را، و خاری که گرامی ساختی او را، و بیماری که بهبودی دادی او را و خواهنده که بخشش فرمودی، او را، و گناهکاری که پوشیدی گناه او را، و نار است کاری که در گذشتی از او، و، و منم آن اندکی که فرونی دادی او را و بیچاره که یاری کردی او را، و رانده شده که جای دادی او را، و منم ایپورردگار من آن کسی که در خلوت از تو آزرم نگرفتم و در آشکار از تو بیم نیافتم منم صاحب دواهی(3) بزرگ، و منم آنکسکه برسید خود بجرأت رفت، منم آن کسکه نافرمانی کردم باجبار آسمان، و منم آن کسکه بطمع اعطای رشوه بر معاصی بزرگ جرأت ورزیدم و اگر بوصول آن بشارت یافتم بأدرک آن شتابان گشتم منم آنکس که با من بمهلت و درنگ رفتی، و من ببیدی و اساءت آهنگ نمودم و بر من مستور داشتی و من شرم نگرفتم و در معاصی کار کردم از اندازه در گذشتم و از نظر رحمت و عنایت خود مرا بیفکندی و من باک نداشتم و تو بحلم خود چندان مرا مهلت نهادی و بپوشش خود چندان بپوشیدی که گوئی در من بغفلت هستی و از عقوبات معاصی مرا دور ساختی، یعنی چندان از کیفر کردار من مرا برکنار، داشتی که گوئی از من بشرم و آزرم هستی، بار خدایا ترا عصیان نورزیدم در حالتیکه منکر ربوبیت تو باشم، یعنی در همان حال نیز موحد و ربوبیت تو اقرار داشتم و عصیان نورزیدم ترا که در حالت ارتکاب معصیت فرمان ترا خوار شمرده باشم با چنان جری شده باشم که خویشتر در معرض عقوبت بخواهم در افکنم، یا بوعدهای ترسناک توتهاون نمایم(4) لکن، خطائی بود که پیش آمد و نفس من بر من آراسته و مزین داشت و هوای من بر من نیرو گرفت و بر آن کار یاری کرد، بدبختی

ص: 235

1- ذلت : لغزش

2- دریوزه : گدا

3- دواهی - جمع داهیه : بلا و مصیبت

4- تهاون : سستی

و شقوت(1) من و فریب داد و مغرور ساخت مرا ستر مرخی(2) و پرده آویخته و بر من، یعنی چون تو گناهان بندگانرا بفضل و رحمت خود مستور میداری، از اینروی مغرور و فریب یافته شدم همانا با تمام جهد و کوشش بنافرمانی و معصیت تو کار کردم، هم اکنون کیست که مرا از عذاب تونجات دهد؟ و کدام کس در بامدادان از چنگال دشمنان رهائی بخشد؟ بارشته کدام کس پیوند جویم اگر تورشته خود را از من بریده داری؟.

پس ای بسا سوءت(3) و حسرت بر آنچهها که احصی کرده، بر شمرده است کتاب تو از عملهای من که اگر نه امیدواری بکرم تو، و وسعت رحمت تو، ونهی تو مرا از ناامیدی برحمت تو باشد، هر آینه چون بیاد آنجمله بیفتم نومیدی فرارسد ای بهتر کسیکه خواننده اش بخواند وفاضل ترکسیکه امید دارنده اش امیدوار گردد بار خدایا بامان اسلام توسل جویم بتو، و بحرمت قرآن اعتماد گیرم بتو، و بدوستی پیغمبر امی(4) قرشی هاشمی عربی تهامی مکی مدنی صلواتك علیه و آله امید وار تقرب به پیشگاه توام پس بوحشت مسپار استیناس ایمان مرا و مگردان پاداش کردار مرا مانند پاداش آنکسکه پرستید غیر از تو را چه گروهی هستند که محض حفظ خون خود وادراك آرزوی خود ایمان بزبان آورند و ما با زبانهای خود بتو ایمان آوردیم تا از معاصی مادر، گذری پس دریاب ما را بآنچه آرزو کردیم و امید واری بحضرت خودت را در سینه های ما ثابت فرمای و از آنپس که ما را هدایت فرمودی قلوب ما را بدیگر راه مایل، مساز و از حضرت خود ما را بخشایش رحمت کن که تو بخشنده و بس، سوگند بعزت تو اگر برانی مرا از باب رحمت توجدا نشوم و از تملق و فروتنی باز نه ایستم چه قلب من ملهم شده است از معرفت بکرم تو و وسعت رحمت تو، همانا بنده جز باستان مولای خود بکدام کس میشود و مخلوق، جز بدرگاه خالق خود بکدام پیشگاه پناهنده میگردد بار خدایا اگر بر بندی مرا بغلها(5) و ممنوع داری از عطای خودت بین الاشهاد و دلالت فرمائی بر فضیحت و رسوائیهای من عیون عباد را فرماندهی

ص: 236

1- شقوت : بدبختی

2- مرخی ، بحال خود گذاشته شده

3- سوءت : زشتی

4- امی : کسیکه خواندن و نوشتن بلد نباشد

5- غل ، طوق و بند آهنی که بگردن یا دست زندانیان می بندند

مرا بآتش سوزان، و حایل شوی میان من و نیکوان امید خود را از تو قطع نکنم و روی آرزوی خود را از پیشگاه عفو و بخشش تو بر نتابم و دوستی و حب تو از دلم بیرون نشود و آن نعمت ها که از تو یافتم و آن ستاریها که در دار دنیا از تو دیدم فراموش نکنم.

ای سید و آقای من رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و بیرون کن دوستی دنیا را از قلب من و جمع فرمای میان من و مصطفی و آل او، بر گزیدگان آفریدگان تو و خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و مرا بدرجه توبت و انابت و بازگشت بحضرت خود انتقال ده، و بر گریستن بر نفس خودیاری کن مرا چه ببازیچه و امید بازوها عمر خود را تباه کردم، و بمنزلت و مقام آنانکه از دریافت خیر و خوبی نوید هستند فرود آمدم، پس با اینحالت کیست که بدحال تر از من باشد؟ اگر من با اینحال، و سوء روزگار که بدان اندرم بقبری که برای خوابگاه خود آماده نساخته و بعمل صالح و کردار نیک و شایسته مفروش و آراسته نداشته و برای خفتن خود مهیا ننموده انتقال نمایم و چیست که نگریم و ننالم؟ با اینکه ندانم باز گشت من بکجاست، و همی بینم که نفس من با من بخدیعت و مکیدت کار کند و روزگارم بر من غلبه فرماید، با اینکه شاهباز مرك بالهائش بر فراز سرم جنبنده، و اجنحه(1) موت بر بالایم حرکت کننده است.

پس از چه ننالم و زار نگریم، همانا میگیریم برای بیرون شدن جانم از تن و میگیریم از تاریکی گورم، میگیریم بر تنگی لخدم مینالم از پرسش نکیر و منکر از من میگیریم بر آن وقتیکه برهنه و خوار از قبر خود بیرون میشوم در حالتی که بار گناهان بر پشت دارم، گاهی از طرف یمین نگران میشوم گاهی از جانب چپ نظر مینمایم، در هنگامیکه جمله آفریدگان هر کس در کاری بیرون از کار من و در شأنی بیرون از شأن من هستند برای هر مردی از ایشان در آرزوشانی و حالی است که او را بازدارنده و کافی است، یعنی هر کس بحال خود و روزگار خود مشغول و از دیگری بیخبر است، در آنروز چهرهائیکه گشاده و خندان و شادانست، یعنی جماعتی هستند که بجهة اعمال صالحه و خیرات باقیه همه شاد و خرم و آزاد و خندان هستند و چهرهائی است در آنروز که بغبار غم تیره و گره ماتم بر روی افکنده و بذلت در افتاده، یعنی برخی بسبب ظلمت معاصی

ص: 237

ایسید من تکیه و اعتماد و بازگشت و امید و توکل من بر تو و تعلق من بر رحمت تو هست هر کس را خواهی از رحمت خود بهره ور میگردانی ، و هر کس را که دوست میداری بکرامت خود راه نمائی فرمائی، پس حمد و سپاس خاص تو است که قلب مرا از آلائش شرک پاک ساختی ، و تراست ستایش که لسان مرا بسط دادی، آیا با این زبان کند و کال(1) سپاست گذارم یا در نهایت کوشش ورزیدن در عمل خوشنودت گردانم و حال آنکه در جنبه ستایش تو زبان مرا چه مقدار و در پایه نعمتها واحسان تو بامن عمل و کردار مرا چه قدر و میزانست ، مگر اینکه جود تو آرزوی مرا بسط دهد، و شکر تو عمل مرا مقبول دارد ایسید من میل و رغبت من بحضرت تو و بیم و ترس من از عظمت و جلال تو، و آرزوی من به پیشگاه رحمت تست ، همانا آرزوی من مراسوی تو میراند و میل و همت من ای در یابنده من باستان تو باز می ایستد و در آنچه در حضرت تست رغبت من منبسط میگردد ، و رجاء خالص من مخصوص بحضرت تو و خوف من در پیشگاه تو و محبت من مانوس بتو، و دست امیدم بذیل رافت تو، ورشته طاعت و بیم ورهبت(2) کشیده بسوی رحمت تو است ، ایمولای من بیاد تو دل من زنده است و بمناجات تو سرد و خنک نمودم رنج و درد خوف خود را پس ایمولای من و ای آرزوی من و ای نهایت خواهش و مسئلت من رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و در میان من و گناه که مرا از ملازمت بعبادت و اطاعت تو باز میدارد جدائی بیفکن همانا بسبب قدمت رجاء و امیدواری بتو و خوف من از تو، و آن طمع بزرگ من بحضرت تو که تو بر نفس خود بسبب رافت و رحمت واجب فرموده این مسئلت کنم و امر و فرمان خاص از بهر توست و ترا انبازی نیست ، و تمامت آفریدگان بجمله عیال تو و در قبضه اقتدار تو و هر چیزی در حضرت تو خاضع است.

تبارکت یارب العالمین، بار خدایا رحم کن بر من در آن هنگام که سند و حجت من قطع شود و زبانم از پاسخ تو کند گردد، و عقل من در حالت سؤال فرمودن تو از من از جای بشود پس ای کسی که امید بزرگ من اوست ، محروم مگردان مرا گاهی که سخی شود

ص: 238

1- کال : کند

2- رهبت وحشت و خوف

فقر و حاجت من بسوی تو و باز پس مگردان مرا بسبب نادانی من و ممنوع مدار مرا بعلت قلت صبوری و شکیبائی من و بر فقر و فاقت من بخشش و بخشایش فرمای، و بر ناتوانی من رحمت آور، ای آقای من بر توست تکیه و اعتماد و امیدو توکل من و برحمت تو است تعلق من و بدرگاه توست فرودگاه بار سفره آمل من، و مطلب خود را بچود تو آهنگ بندم و دعای خویش را بکرم تو استفتاح کنم و از حضرت تو امیدوار فقر و فاقت خویش شوم و بتوانگری و بی نیازی تو جبران نیازمندی خود نمایم و در سایه بخشایش توقیام جویم و بچود و کرم تو چشم خویش فراز کنم، و باحسان تو همواره نظر باز نمایم

ای سید من توئی روشنی چشم من، و نیروی دیده من گمان مرا باحسان خود، دیگرگون میگردان، همانا توئی اعتماد و امید من، محروم مفرمای مرا از ثواب خود چه تو به فقر و نیازمندی من شناسائی، بار خدایا، اگر نزدیک شده باشد اجل من لکن کردار نیک و عمل صالح من مرا بتو نزدیک نکرده باشد، همانا علت های خود را اسباب اعتراف بگناه خویش گردانیدم، در حضرت تو، خداوندا اگر بعفو و بخشایش روی کیست که از تو بعفو و گذشت سزاوارتر باشد، و اگر عذاب فرمائی کیست که در حکومت از تو عادل تر باشد، رحم کن در این سرای بر غربت من، و بهنگام مرگ بر کربت من و در قبر بر وحدت من، و در لحد بر وحشت من و هنگام عرض حساب بر ذلت من و خواری موقوف من، و آن اعمال مرا که از مردمان پوشیده است مغفور و همه کار مستور فرمای، و بر من برحمت باش گاهی که بر فراش رنجوری در افتاده باشم، و دوستان مرا ازین سوی بدان سوی برگردانند، و همواره بر من بتفضل گرای چون مرادر مغسل (1) بغسل گیرند، و این بدن ناتوانرا دراز بیفکنند، و بر من مهربانی فرمای گاهی که مرا بر جنازه حمل کنند، و خویشاوندم اطراف جنازه ام را باز گیرند، و بر من بخش گاهی که بقبرم نقل دهند و تنها در دخمه خود بر تو فرود شوم، و رحمت فرمای بر من در این خانه جدید بر غربت من. تا جز با تو انس نگیرم یعنی بدیگران دچار و بملاقات ناملایمات گرفتار نشوم.

ایسید من همانا اگر تو مرا با من بازگذاری دستخوش هلاکت گردم، ای آقای

ص: 239

1- مغسل مکانی که میت را غسل میدهند.

من بکدام کس پناهنده گردم اگر لغزش مرا بازدارنده نشوی؟ ، و بکدام کس فریاد برم اگر عنایت تو را در آنخوابگاه مفقود بینم، و بکدام کس پناه آورم، اگر تو سختی و کربت مرا از من بر نداری؟ ای آقای من کیست از برای من و کدام کس بر من رحمت آورد اگر تو رحم نکنی؟ و بفضل کدام کس امیدوار باشم اگر در روز فاقت و حاجت فضل تو را شامل نیابم؟ و بسوی کدام کس از معاصی قرار گیرم چون مدت من پایان و زمان من بخاتمت رود؟ ای سید من عذاب نفرمائی مرا چون تمامت امید من بتواست ایخدای ثابت و محقق دار امید مرا، و ایمن فرمای خوف مرا، همانا در کثرت ذنوب خود جز بعفو تو امیدوار نباشم، ایسید من از تو خواهنده ام آنچه را که نه در خورم، و تویی اهل تقوی و اهل مغفرت، پس مرا بیامرزو با نظر رحمت با چنان جامه پوشش فرمای که و بال و گناهان مرا بر من پوشانند، و آنجمله را بر من آمرزیده فرمای و مرا بآنها در مورد مطالبت میفکن، همانا تو خداوند منت دیرینه و گذشت بزرگ و تجاوز کریمی، بار خدایا تویی آنکسکه بر آنانکه از حضرت تو بمسئلت نروند و پروردگاری تو را انکار نمایند، عطا میرسانی و از عطایای خود مستفیض میفرمایی، پس چگونه باشدای سید من عطای تو با آنکسکه از پیشگاه تو مسئلت نماید، و یقین بدانند که تویی دارای جمله آفریدگان و آمر امر و فرمان تبارکت و تعالیت یارب العالمین

ایخدای من ای سید من همانا بنده تو است که بیچارگی و اضطرار در حضرت کریم تو مقیمش ساخته، و بادعای خود قرع الباب(1) احسان ترا مینماید، و بسبب رجاء مکنون و امید پنهان خود در طلب عطوفت و استعطاف جمیل نظر تو است. پس وجه کریم خود را از من باز مگردان، و آنچه خواستار میشوم و عرضه میدارم بازپذیر، همانا من باین دعاء خواندم ترا، امیدواری دارم که مرا بازنگردانی چه برآفت و رحمت تو معرفت دارم، بار خدایا تویی آنکسکه از سئوال سائل رنجه نمیشوی، و هرچند عطا فرمائی نقصان نپذیرد، تو چنان هستی که خود فرمائی، و برتری از آنچه ماگوئیم، بار خدایا از تو خواهنده صبری جمیل و گشایشی قریب و گفتاری راست و اجری عظیم هستم ایپرورگار تمامت خیر و خوبی را از پیشگاه تو خواستار میشوم، خواه آنچه را که میدانم

ص: 240

یا آنچه را که نمیدانم، ایخدای بآن طور که بندگان نیکوکار توخواستار خیر و خوبی شده اند من نیز مسئلت مینمایم .

ای بهترین سئوال شدگان و بخشنده ترین بخشاینندگان آنچه در حضرتت مسئلت نمودم؛ باهل من و خودمن و فرزندان من و پدر و مادر من و اهل و عیال من و برادران دینی من عطا فرمای، و نیکو فرمای زندگی مرا و آشکارا فرمای مروت و مردانگیم را و اصلاح کن تمامت حالاتم را، و بگردان مرا از جمله آنانکه بطول عمر و کردار نیک و اتمام نعمت برخوردار فرموده، و ازوی خوشنود گشته؛ و حیات بخشیده اورا حیاتی خوب و بادوام سرور و اکمال کرامت و اتم عیش، همانا تو آنچه خواهی چنان کنی، و دیگران بر آنچه خواهند با قدرت و توان نیستند، بارخدایا مخصوص فرمای مرا از جانب خود بذکر خاص تو و آنچه را که بسبب آن میخواهم در ساعات لیالی و ایام بتو تقرب جویم، از روی ریا و سمعه(1) و سرکشی و ناسپاسی مگردان، و مرا در حضرت خویش از جمله ترسندگان بفرمای، بارخدایا عطا کن مرا بوسعت روزی و ایمنی در وطن و روشنی دیدار در اهل و مال و فرزند و مقام در نعمتها، و انعام تو که از تو با من است، و صحت جسم و نیروی بدن و سلامت دین و کارفرمای مرا در اطاعت خود و طاعت رسول خود محمد و اهل بیت او صلی الله علیه و آله همیشه و همه گاه چندانکه مرا زنده داری، و در جمله خیرها و نیکوئیها که در شهر رمضان المبارک در شب قدر نازل فرموده و میفرمائی، و در تمامت آنچه از رحمت خود در هر سال پراکنده میکنی، و عافیتی که جمله را بدان پوشش میفرمائی، و بلیتی که بر میگیری، و حسناتی که میپذیری، و سیئاتی که از آنها در میگذری، مرا بجز وافر و نصیبه کامل بهره ورگردان، و مرا با قامت حج در این سال که بدان اندریم و بدیگر سالها، بفضل واسع و روزی فراخ بهره یاب فرمای، و بدیها را از من بگردان و وام مرا ادا کن، و مظلومه(2) های مرا از من فروگذار تا بسبب هیچ چیز از آنها بزیان و آزار دچار نشوم و گوش مخالفین مرا از من ناشنوا و کر بدار و دیدههای حاسدان و دشمنان و ستم کارانرا از من بگردان، و مرا برایشان یاری کن و چشمم را روشن و گمانم را ثابت، و دلم را گشایش بخش، و غم و افسردگیم را

ص: 241

1- سمعه: آوازه و شهره

2- مظلومه. آنچه بظلم و ستم از کسی گرفته شده

فرج و مخرج مقرر بدار، و هر کس زیان مرا بخواهد بزیر پایم در آور، و از شر شیطان و گزند سلطان و سیئات عمل من مرا کفایت کن، و از جمله معاصی مرا پاک کن و بگذشت خودت از آتش رستگار و بجنّت برخوردار و باحور العین ترویج، و با اولیای صالحین خودت محمد و آل طیبین و طاهرین اخیار او صلواتک علیهم ملحق گردان

بار خدایا سوگند بعزت و جلال تو اگر مرا بگناهان من بازطلبی؟ هر آینه من ترا بکرم تو طلب میکنم، و اگر بآتش در آوری: دوزخیان را از حب تو خبر گویم، اینخدای من اگر بجز اولیاء و مطیعان خود را نیامرزی، پس گناه کاران بکدام کس فرع برند و اگر جز با آنانکه با تو بوفا رفتند اکرام نورزی، بدکاران بکدام کس استعانت برند، بار خدایا اگر بآتش بری دشمن تو خرم شود، و اگر بجنّت بری پیغمبر تو مسرور شود، سوگند بتو میدانم سرور پیغمبر تو در حضرت تو محبوب تر است از خرمی دشمن تو، بار خدایا از حضرت تو خواستارم که قلب مرا بدوستی و خشیت و تصدیق کتاب و ایمان و اشتیاق بخودت آکنده داری، و ملاقات خود را با من محبوب داری، و مرا در بقای خودت، راحت و فرج و کرامت بخش و بگذشتگان صالح ملحق گردان مرا، و در زمره شایستگان که بجای هستند بدار و بر راه شایستگان بازدار، و چنانکه اعانت فرمودی شایستگان را بر نفس خودشان، مرا بر نفس من اعانت فرمای و عمل مرا به نیکوتر وجهی بپای، رسان و از بهشت پاداش و مرا بعطایای صالحه خود کا مکارو از سیئات دوردار، اینخدای از تو خواستارم ایمانیرا که جز بلقای تو مدتی برای آن نباشد، یعنی تازنده ام سستی و انقطاع نیابد، زنده بدار مرا چندانکه با ایمان زنده بداری، و بمیران گاهیکه با ایمان میرانی، و برانگیز گاهی که با ایمان برانگیزی و دل مرا از آلایش ریا و شک و سمعه در دین بیزار گردان، یعنی محض آوازه و ریا و شک بدین تو نباشم، تا عمل من برای تو خالص باشد خدایا عطا فرمای مرا بینشی در دین خودت و فهمی در حکم تو و دانشی در علم خودت و عطا فرمای دو بهره از رحمت خودت را و ورع و ترسی که باز دارد مرا از نافرمانی تو و سفید گردان روی مرا بنور خودت، و میل و رغبت مرا در آنچه در حضرت تو است باز دار و مرا در راه خودت و بر ملت رسول

صلی الله علیه و آله بمیران بار خدایا از کسالت و کسل و ناراستی دل ، و افسردگی و اندوه خاطر و ترس و بخل و غفلت و قساوت و خواری و نیازمندی و شکی و هرگونه بلا و بلیت وزشتی و قباحت ، خواه در ظاهر یا در باطن بتو پناه میبرم و پناه میجویم از نفسی که اقتناع(1) رانه پذیرد ، و بطنی که اشباع(2) را ثمر نیابد و قلبی که خشوع نجوید و دعائیکه مسموع نگردهد، و عملیکه سود نیارد و نمازیکه صعود نگیرد و پناهنده ام بتو ایپروردگار من بر نفس خود و فرزندان خود و دین خود و مال خود و بر جمله آنچه مرا روزی فرمودی از شیطان رجیم همانا توئی سمیع و علیم بار خدایا همانا هیچکس نتواند مرا از تو باز رها کند، و جز تو پناهنده نیابم بس نفس مرا در هیچگونه از عذاب خودت باز مگیر و بهیچ تهلهکه باز مگردان و بهیچ عذابی دردناک باز میفکن، و مرا بخطیبت و گناه من یاد مکن، و ثواب مجلس من و ثواب منطقی من و ثواب دعای مرا در رضای خود و بهشت پاداش فرمای و آنچه از تو خواستار شدم با من بخشش کن و بیفزای مرا از فضل و فزونی خود، همانا من بحضرت تو مایل و راغبم ای پروردگار جهانیان ، خدایا تو فرو فرستادی در کتاب خودت عفو و گذشت را، و فرمان کردی که ما در گذریم از آنکه ستم دیدیم و ما را ستم بر نفس خودمان است پس در گذر از ما چه تو بعفو و گذشت از ما سزاوارتری ، و ما را فرمان کردی که هیچ خواهنده را از ابواب خود مأیوس نداریم اینک، من در حضرت تو بدرخواست و سؤال آمده ام، پس مرا جز با قضای حاجت من باز مگردان ، و ما را فرمان دادی به نیکوئی کردن با ممالیک(3) خودمان ، و ما بجمله بندگان تو ایم پس ما را از آتش نجات و آزادی ده ای پناه من در کربت من و ای دریابنده من در شدت، من بحضرت تو فزع میکنم و بتو ، استغاثت میجویم و بتو زنهار آورم و جز بتو زنهاد نجویم ، و جز از حضرت تو در طلب گشایش نیویم، پس رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و دریاب مرا و مرا گشایش رسان، ایکسیکه اندک را می پذیری و از گناهان بسیار در میگذری، از من خدمت اندک با پذیر و گناه بسیار را بیامرز که توئی آمرزنده مهربان ، بار خدایا از تو درخواست مینمایم ایمانیرا که قلب من بدان مباشر باشد و آنگونه یقینی صادق که بدانم جز آنچه تو از بهر من

ص: 243

1- اقتناع : قانع ساختن

2- اشباع : سیر کردن. پر کردن

3- ممالیک - جمع مملوک؟ برده و غلام

باز نوشتی و از قلم قدرت بهره برداشتی بمن نمیرسد ، و خوشنود و راضی گردان مرا در تعیش و زندگانی بآنچه قسمت فرمودی مرا، ای بهترین رحم نمایندگان .

در زاد المعاد مرویست که حضرت امام زین العابدین در شب بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این دعا را قرائت میفرمود

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَّ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ

بار خدایا دل مرا از دار غرور روی برتاب و بباز گشت بسرای جاوید مرزوق و برای آماده شدن و استعداد یافتن برای مرگ پیش از آنکه وقت از دست بشود موفق فرمای

در بیان فضیلت عید فطر

و هم در آنکتاب از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویست که فرمود: پدرم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شب عید فطر را تا بصبح تا بصبح بنماز زنده میداشت و در تمامت آنشب در مسجد پبای میرد و میفرمود: ایفرزند امشب کمتر از شب قدر نیست. در بحار الانوار از محمد بن عجلان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که میفرمود که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما را قانون آن بود که چون ماه رمضان المبارک دیدار بنمودی «لا یضرب عبدالله ولا امة» هیچیک از غلامان و کنیزان خود را بجنایت و جریرتی تأدیب و عقوبت نمیفرمود ، و اگر غلامی یا کنیز را گناهی و تقصیری روی دادی آنحضرت گناه او را با اسم او در همان روز و زمان مکتوب میفرمود و او را عقوبت نمی نمود و آن مکتوب در حضرتش فراهم میگشت تا چون شب آخر رمضان چهره میگشود، ایشانرا بجمله میخواند و برگرد خویش انجمن میساخت، آنگاه کتاب جنایات و ذنوب ایشانرا حاضر میکرد و میفرمود: ایفلان توچنین و چنان تقصیری نمودی، و من ترا تأدیب نکردم آیا بیاد داری عرض میکرد آری یابن رسول الله ، واین معاملت با تمامت ایشان بجای میگذاشت و ایشانرا بتمامت باقرار باز میداشت آنگاه در وسط ایشان پبای میشد و با ایشان میفرمود : ارفعوا اصواتکم و قولوا یا علی بن الحسین ان ربک قد احصی علیک کلما عملت کما احصیت علینا کلما عملنا ولدیه کتاب ینطق علیک بالحق

لا يغادر صغيرة ولا كبيرة مما اتيت الا احصيتها و تجد كلما عملت لديه حاضراً كما وجدنا كلما عملنا لديك حاضراً فأعف واصفح كما ترجو من المليك العفو و كما تحب ان يعة والمليك عنك فاعف عناتجده عفواً وبك رحيماً ولك غفوراً و لا يظلم ربك احداً كما لديك كتاب ينطق بالحق علينا لا يغادر صغيرة ولا كبيرة مما اتيناها الا احصيتها فاذا ذكر يا على بن الحسين ذل مقامك بين يدي ربك الحكم العدل الذي لا يظلم مثقال حبة من خردل وياتي بها يوم القيمة و كفى بالله حسيباً وشهيداً فأعف واصفح يعف عنك المليك و يصفح فانه يقول وليعفوا و ليصفحوا الا تحبون ان يغفر الله لكم» يعنى صداهاى خود را بر كشيد و بگوئيد: يا على بن الحسين همانا پروردگار تو اعمالى را كه از تو بعرضه ظهور رسیده بشمار آورده، چنانكه تو افعال ما را بتمامت باحصاء و كتابت آوردى، و در حضرت پروردگار نامه ايست كه اعمال تو را بر تو بحق فرو ميخواند و هر كردارى كوچك يا بزرگ بپاى آورده باشى، در پيشگاه علم واحصاى او حاضر است، چنانكه اعمالى كه از ماضهور يافته بجملة در حضرت تو حاضر و مكشوف است، پس بعفو و تجاوز كار كن و از جريم(1) و جريرت ماچشم باز پوش چنانكه از پادشاه پادشاهانت اميد بر اينگونه است، و چنانكه دوست هميدارى كه آن پادشاه مقتدر بر تو ببخشاید تو نيز بر ما ببخش، تادر حق تو نيز بخشش رود و پروردگار با تو بترحم شود، و تو را آمرزیده دارد، خدای بر هيچكس بستم نرود، و چنانكه ترا كتايست كه بر ما بحق تنطق ميفرمايد و كبير وصغير هيچ كردار برافرو نميگذارد، از آنچه از ما روى داده و بجملة را احصا کرده است، پس بياد آوراى على بن الحسين ذل مقام خود را در پيشگاه پروردگار، حاكم عادل كه باندازه مثقال حبه اى از خر دل ستم نميفرمايد، و جملة را بروررستاخيز فرامياورد و كافي است كه خدای شاهد وحسيب(2) باشد، پس بعفو گراى و از گناهان ماگذشت فرماى تا خدای از تودر گذرد، چه خدای ميفرمايد از جريم گناهكاران بعفو و گذشت و صفح نظر رويد، مگر دوست نمى داريد كه خدای شمارا بيامرزد و از گناهان شما در گذرد.

بالجملة: آنحضرت بر اينگونه باخويش ندا همى فرمود و غلامان و كنيزان را بر آنگونه تلقين مينمود، و آنجماعت با آنحضرت ندا همى كردند و صدا بر آوردند

ص: 245

1- جرائم - جمع جرم؛ گناه

2- حسيب ناظر و شاهد

و امام علیه السلام در میان ایشان می ایستاد و همی میگریست و ناله و نوحه مینمود و عرض میکرد: رب انك امرتنا ان نلعفوا عن ظلمنا كما امرت فاعف عنا انك اولی بذلك منا و من المأمورین و امرتنا ان لا نرد سائلا عن ابوابنا و قد اتيناك سؤالا و مساكین و قد انخنا بفنائك و ببابك فعفونا عن ظلمنا نطلب نائلک و معروفک و عطائك فامنن بذلك علينا ولا تخيبننا فانك اولی بذلك منا و من المأمورین الهی کرمت فاکر منی اذ كنت من سؤالك و جدت بالمعروف فا خلطنی باهل نوالک یا کریم» ایپروردگار من تو ما را فرمان کردی که از هر کس بر ما ظلم و ستمی فرود گشته بعفو و گذشت رویم، پس تو نیز از ما بعفو گرای، چه تو بگذشت و بخشش از ما سزاوارتری، و تو بفرمودی که هیچ خواهنده را نومید باز نگردانیم، هم اکنون ما به پیشگاه رحمت تو بمسئلت آمدیم و در آستان مکارم تو رحل آرزو بیفکنده ایم، و از آنانکه به ما ستم رفته عفو نمودیم، و در طلب احسان و اکرام و اعطای تو هستیم، پس تو بر اینجمله بر مامنت گذار و ما را خائب(1) مگذار چه تو با این کردار از ما اولی باشی، ایخدای من همانا بفرمان تو بکرم کار کردم، تو با من نیز کرم کن، چه از پیشگاه رحمت تو در طلب عنایت هستم و خواهش داشتن معروف و نیکی را از حضرت تو محبوب و مطلوب شمارم، یعنی سؤال از دیگران را دوست نمیدارم، و مرا با اهل نوال(2) خود مخلوط فرمای ایکریم، پس از آن روی مبارک بانجماعت میگرد و میفرمود: «قد عفوت عنکم فهل عفوتم عنی و مما کان منی الیکم من سوء ملکه فانی ملیک سوء لئیم ظالم مملوک لملیک کریم جواد عادل محسن متفضل»

یعنی از جرایم اعمال و جنایات شما گذشت فرمودیم، آیا شما نیز از من صفات سوء و ناخجسته در گذشتید؟ چه من مالکی ستم کارم و مملوک پادشاهی کریم و جواد و عادل و محسن، و متفضل، آنجماعت عرض میکردند: ای سید ما همانا از تو عفو نمودیم و ما را از تو هیچ بد نرسیده، آنحضرت با ایشان میفرمود: در پیشگاه خدای عرض کنید: ایخدای ما از علی بن الحسین در گذر چنانکه از ما در گذشت، و او را از آتش نجات بخش و آزاد فرمای، و باین رحمت و عطیت فیروز و برخوردار و رستگار ساز چنانکه ما را از قید بندگی آزاد فرمود، و آنجماعت همان طور عرض میکردند آنگاه

ص: 246

1- خایب: شکست خورده

2- نوال: عطا و بهره

«اللَّهُمَّ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِذْ هَبُوا فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ وَاعْتَمْتُ رِقَابَكُمْ رَجَاءً لِّلْعَفْوِ عَنِّي وَعِشْقِ رَقَبَتِي»

یعنی: ایخدای این دعوت را اجابت فرمای، و شماها بروید و بحال خویش و بکار خویش باشید، چه من از شماها عفو کردم و شما را آزاد ساختم تا خدای از من در گذرد و مرا آزاد فرماید .

بالجمله : تمامت ایشانرا در آن شب آزاد میفرمود و چون بامداد عید شهر صیام چهره بر میگشود ، ایشانرا بعطایا و جوایز بزرگ برخوردار میفرمود ، و بانقدر عطا میفرمود که ایشان آسوده و مستغنی باشند ، و حاجت نیابند و بدیگران نیازمند نشوند

رحمت واسعه در شهر رمضان و هیچ سالی نمیگذشت جز اینکه در آخر شهر رمضان المبارک از بیست تن یا کمتر و بیشتر آزاد میفرمود ، و میگفت : « ان الله تعالى في كل ليلة من شهر رمضان عند الافطار سبعين الف الف عتيق من النار كذا قد استوجب النار فاذا كان آخر ليلة من شهر رمضان اعتق فيها مثل ما اعتق في جميعه» یعنی خدایتعالی را در هر شبی از شبهای شهر رمضان المبارک هنگام افطار هفتاد هزار بار هزار آزاد شده از آتش است ، از آنانکه بتمامت مستوجب نار هستند ، و چون شب آخر شهر رمضان المبارک فرا میرسد در آنشب باندازه تمامت لیالی شهر رمضان آزاد میفرماید و من دوست دارم که خدای تعالی مرا بازینند در حالتیکه من از ملك خود در دار دنیا جماعتی آزاد کرده باشم ، بآن امید که مرا از آتش آزاد فرماید ، و آنحضرت هیچ خادمی را افزون از یکسال خدمت نفرمودی ، و چنان بود که اگر بنده را در آغاز سال یا نیمه سال مالک شدی ، چون شب عید فطر رسیدی آزاد فرمودی ، و در سال دوم طبقه دیگر تملك نمودی ، و بر این نسق در شهر رمضان آزاد ساختی ، تا گاهی که برحمت پروردگار برخوردار گردید صلوة الله و سلامه علیه و باین مطلب از این پیش اشارت رفت

در کتب اخبار از سید سجاد سلام الله علیه مأثور است ، «ان الدعاء والبلاء لیترا فقان الی یوم القیمة ان الدعاء لیرد البلاء وقد ابرم ابراماً» یعنی دعا و بلا تا روز باز پسین باهم باشند ، ودعاء بلاء را همی دفع دهد ، و در طرد و دفع آن بسی ابرام نماید ، و نیز میفرماید «أن الدعاء یدفع البلاء النازل ومالم ینزل» یعنی دعا و استغاثت در پیشگاه حضرت احدیت رفع نماید بلانی را که نازل شده باشد ، یا هنوز فرود نیامده باشد یعنی بخواهد فرود گردد و در جای دیگر از آنحضرت علیه السلام مرویست :

« أَلدُّعَاءُ بَعْدَ مَا یُنزَلُ الْبَلَاءُ لَا یُنْتَفَعُ بِهِ» یعنی همیشه قبل از نزول بلاللب بدعا برگشائید ، چه دعاء بعد از وصول بلاء سود نبخشد ، یعنی برای دفع اما برای رفع نافع است و در این کلام سعادت فرجام لطیفه ایست که بیایستی همیشه بنده مؤمن باذکار و ادعیه مشغول باشد ، چه نزول بلاء را وقتی معین نیست و علامتی آشکار ندارد ، که قبل الورد درصدد دفع و چاره شوند ، پس اسلم آنست که علاج واقعه را باوراد و ادعیه قبل از وقوع بفرمایند ، و نیز آنکسیکه این سعادت یافت و غالب اوقات را بادعیه و پرداخت ، بدیهی است دارای چگونه مقامات و شئون عالیه خواهد بود ، و باین وسیله از آفات و بلیات دنیا و آخرت رستگار خواهد ماند ، و دیگر از حضرت سجاد سلام الله علیه مرویست که هر کس در هر بامداد چنانکه آنحضرت بگوید : «أَبْتَدِئُ یَوْمِی هَذَا بَیْنَ یَدَیْ نَسْیَانِی وَ عَجَلَتِی بِسْمِ اللّٰهِ وَ مَا شَاءَ اللّٰهُ» هر چه در آنروز فراموش کرده باشد تلافی نموده است

در کتاب حلیة المتقین مسطور است که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود : هر کس در هنگام خواب این دعا قرائت نماید ، فقر و پریشانی از وی برطرف گردد و هیچ گزنده بدوزیان نرساند ، اللهم انت الاول فلا شیء قبلك وانت الظاهر فلا شیء ، فوقك وانت الباطن فلا شیء دونك وانت الاخر فلا شیء بعدك اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع ورب التوریه والانجیل والزبور و القرآن الحکیم اعوذ بك من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم » و از جمله دعوات حضرت

علی بن الحسین علیهما السلام این دعای مبارک است که معروف بدعاء الکرب است ، در بحار الانوار و کتاب مهج الدعوات سید بن طاوس رحمه الله علیه مسطور است: که ولید بن عبدالمک بصلح بن عبد الله مروی که از جانب او عامل مدینه بود مکتوب نمود که حسن بن حسن بن حسن بن علی علیهما السلام را که در اینوقت در حبس صالح بود ، از زندان بیرون آورده در مسجد رسولخدا صلی الله علیه و آله پانصد تازیانه بروی بزین صالح بن عبدالله بر حسب فرمان ولید ، حسن بن حسن را از زندان بمسجد در آورده مردمان را فراهم ساخت ، و بر منبر بر شد و مکتوب ولید را برایشان قرائت کرد ، و از منبر فرود گشت ، و بضرب حسن فرمان ، و در آنحال که آنحال که مشغول قرائت مکتوب بود ، ناگاه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بمسجد در آمد و مردمان راه برگشودند ، تانزد حسن شد و فرمود: یا بن عم دعای کرب را بخوان تا خدای این اندوه و غم از تو بر گیرد، حسن عرض کرد. یا بن عم آندعا کدام است فرمود بگوی «لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الأرضین السبع ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین» بالجمله حضرت علی بن الحسین علیهما السلام باز شد و حسن ایندعای شریف را مکرر بخواند . و از آنسوی چون صالح بن عبدالله از قرائت کتاب فراغت یافت و از منبر فرود شد با خویش همیگفت : این مرد را مظلوم همی نگرم ، آنگاه گفت ضرب او را بتاخیر افکنید تا من در امر او بامیرالمؤمنین دیگر باره مکاتبه نمایم ، و در مظلومیت او بولید برنگاشت و ولید در پاسخ صالح نوشت که حسن را براه خویش باز گذارد پس او را رها کردند و از برکت آندعاء شریف رستگار شد و دیگر سید بن طاوس علیه الرحمه در مهج الدعوات نوشته است که مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد سلام الله علیهما خواستار شد که دعایی بدو بیاموزد تا در مهمات خدایرا بآن دعا بخواند آن حضرت از صحیفه کهنه چند ورق بیرون آورده با مسعدة بن صدقه فرمود : هر چه در این اوراق است استنساخ کن

همانا ایندعای جدم علی بن الحسین علیهما السلام است که برای مهمات است مسعدة میگوید : من این دعا را در حضور مبارکش بر نگاشتم و هرگز چیزی برای غم و

اندوه نیفکند مگر اینکه بخواندم و خدای آن هم را بر گرفت و اندوه مرا برداشت آنچه بخواستم عطا فرمود ، و آن دعای مبارک این است :

«اللَّهُمَّ هَدَيْتَنِي فَلَهُوْتُ وَوَعظْتَ فَقَسَوْتُ وَأَبْلَيْتَ الْجَمِيلَ فَعَصَيْتُ ثُمَّ عَرَفْتُ فَأَصْرَرْتُ ثُمَّ عَرَفْتَ فَاسْتَغْفَرْتُ وَأَقَلْتُ فَعُدْتُ فَسْتَرْتِ فَالِكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي تَقَحَّمْتُ أَوْدِيَةَ هَلَاكِي وَتَحَلَّلْتُ شِعَابَ تَلْفِي وَتَعَرَّضْتُ فِيهَا لِسَطْوَاتِكَ وَبَحُلُولَهَا لِعُقُوبَاتِكَ وَسَيَلْتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ وَذَرِيعَتِي إِلَيْكَ لَمْ أُشْرِكْ بِكَ شَيْئاً وَلَمْ أَتَّخِذْ مَعَكَ إِلَهاً وَقَدْ فَرَزْتُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِي وَإِلَيْكَ يَمُرُّ الْمَسِيءُ وَأَنْتَ مَفْرَعُ الْمُضِيِّ حَظَّ نَفْسِهِ فَالِكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي فَكَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَصَى عَلَيَّ سَيْفَ عداوَتِهِ وَشَحَذَ لِي ظُبَةَ مُدْيَتِهِ وَأَرْهَفَ لِي شَبَّاحَهُ وَدَافَ لِي قَوَاتِلَ سُمُومِهِ وَسَدَدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سَيِّهَامِهِ وَلَمْ تَنْمَ عَيْنُ حِرَاسَتِهِ وَأَصْدَمَ أَنْ يَسُدَّ يَمِينِي الْمَكْرُوهَ وَيُجَرِّعَنِي دُعاَ مَرَارَتِهِ فَانظُرْ يَا إِلَهِي صَدِّعْنِي عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَاحِشِ وَعَجْزِي عَنِ الْاِنْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي بِمُحَارَبَتِهِ وَوَحْدَتِي فِي كَثْرَةِ عَدَدِهِ مَنْ لَا اشْكَالَ فِي عَدَدِ مَنْ نَاوَانِي وَأَرْصَدَ لِي الْبَلَاءَ فِيمَا لَمْ أُعْمَلْ فِيهِ فَكْرِي وَابْتَدَأَ لِي بِنَصْرَتِكَ وَشَدَّدْتَ أَرْزِي بِقُوَّتِكَ ثُمَّ فَلَلْتَ لِي حَمْدَهُ وَصَدَّقْتَهُ مِنْ بَعْدِ جَمْعِ وَحْدَهُ فَأَعْلَيْتَ كَعْبِي عَلَيْهِ وَجَعَلْتَ مَا سَدَدَهُ مَرْدُوداً عَلَيْهِ وَرَدَدْتَهُ لَمْ يَشْفِ غَلِيلَهُ وَلَمْ تَبْرُدْ حَرَارَةَ غَيْظِهِ قَدْ عَضَّ عَلَيَّ شِوَاهُ وَأَدْبَرَ مُؤَلِياً قَدْ أَخْلَفْتَ سَرَايَاهُ وَكَمْ مِنْ بَاغٍ بَعَانِي بِمَكَائِدِهِ وَنَصَبَ لِي أَشْرَاكَ مَصَانِدِهِ وَكَلَّ بِي تَقَدُّدَ رِعَايَتِهِ وَأَصَدَّ بَأْسَ إِلَهِي إِصْدَافَ السَّبْعِ لِطَرِيدَتِهِ وَانْتَظَاراً لِانْتِهَازِ فَرِيَسَتِهِ، فَنادَيْتُكَ يَا إِلَهِي مُسْتَعِيناً بِكَ، وَاقْتِضَاً بِسُرْعَةِ إِجَابَتِكَ، عَالِماً أَنَّهُ لَا يُضْطَهَدُ مَنْ أَوَى إِلَى ظِلِّ كَنْفِكَ، وَلَا يَفْرَعُ مَنْ لَجَأَ إِلَى مَعَاوِلِ انْتِصَارِكَ، فَحَلَصْتَنِي مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ. وَكَمْ مِنْ سَحَابٍ مَكْرُوهٍ جَلْبَتِيهَا وَعَوَاشِي كُرْبَاتٍ كَشَفْتِيهَا لِاسْتِئْثَالِ عَمَّا تَفْعَلُ وَلَقَدْ سُئِلْتُ فَأَعْطَيْتَ وَلَمْ تُسْأَلْ فَأَبْتَدَأْتَ وَاسْتُمِيعَ فَضْلُكَ فَمَا أَكْدَيْتَ أَبَيْتَ إِلَّا إِحْسَاناً وَأَبَيْتَ إِلَّا تَقَحُّمَ حُرْمَاتِكَ وَتَعَدَّى حُدُودَكَ وَالْغَفْلَةَ عَنْ وَعِيدِكَ فَالِكَ الْحَمْدُ مِنْ مُفْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَاهِ لَا يَعْجَلُ هَذَا مَقَامٍ مِنْ اعْتِرَافٍ لَكَ بِالتَّقْصِيرِ وَشَهَادَةٍ عَلَيَّ نَفْسِي بِالتَّضَلُّعِ إِلَهِي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالمُحَمَّدِيَّةِ الرَّفِيعَةِ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِالعُلُويَّةِ البَيْضَاءِ فَأَعْدِنِي مِنْ شَرِّ خَلْقِكَ وَمِنْ شَرِّ مَنْ يُرِيدُ بِي سُوءاً فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وَجْدِكَ وَلَا يَنْكَادُكَ فِي قُدْرَتِكَ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِلَهِي اِرْحَمْنِي بِتَرْكِ الْمُعَاصِي مَا أَبْقَيْتَنِي وَارْحَمْنِي بِتَرْكِ تَكْلِيفِ مَا يَغْنِينِي وَارزُقْنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا يُرْضِيكَ بِهِ عَنِّي وَالزُّمَّ

قَلْبِي حَفَظَ كِتَابِكَ كَمَا عَلَّمْتَنِي وَاجْعَلْنِي أَتَوْهُ عَلَى مَا يُرِيدُكَ بِهِ عَنِّي وَنور بِهِ بَصَرِي، وَاعِهُ سَمْعِي وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِي وَفَرِّجْ بِهِ قَلْبِي وَ
أَطْلِقْ بِهِ لِسَانِي وَاسْتَعْمِلْ بِهِ بَدَنِي وَاجْعَلْ فِيَّ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ مَا يُسَهِّلُ ذَلِكَ عَلَيَّ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي وَمَوْلَايَ وَ
سَيِّدِي وَأَمَلِي وَإِلَهِي وَغِيَاثِي وَسَيِّدِي وَخَالِقِي وَنَاصِرِي وَتَقْتِي وَرَجَائِي لَكَ مَحْيَايَ وَمَمَاتِي وَلكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَبِيَدِكَ رِزْقِي وَإِلَيْكَ
أَمْرِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَملَكْتَنِي بِقُدْرَتِكَ وَقَدَّرْتَ عَلَيَّ بِسُلْطَانِكَ فَلَكَ الْقُدْرَةُ فِي أَمْرِي وَنَاصِرِي بِيَدِكَ لَا يَحُولُ أَحَدٌ دُونَ رِضَاكَ بِرَأْفَتِكَ
أَرْجُو رَحْمَتَكَ وَبِرَحْمَتِكَ أَرْجُو رِضْوَانَكَ لَا أَرْجُو ذَلِكَ بِعَمَلِي فَقَدْ عَجَزَ عَنِّي عَمَلِي فَكَيْفَ أَرْجُو مَا قَدْ عَجَزَ عَنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ فَاقْتِي وَصَغَفَ
فُوتِي وَإِفْرَاطِي فِي أَمْرِي وَكُلُّ ذَلِكَ مِنْ عَذَابِي وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَامْكُنِّي ذَلِكَ كُلَّهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ وَأَوْصِيَا
رَسُولِكَ وَإِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ وَيَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ مِنَ الْأَمْنِينَ فَأَمْنِي وَبَيْتِي بِرِكَ فَيَسِّرْ لِي وَبِإِظْلَالِكَ فَظَلَّلْنِي وَبِمَقَارَةِ مِنَ النَّارِ فَجَنِّبْنِي لَا تُنْسِنِي
السُّوءَ وَلَا تُخْزِنِي وَمِنَ الدُّنْيَا فَسَلِّمْ لِي وَحُجَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَلَقِّنِي وَبِذِكْرِكَ فَذَكِّرْنِي وَلِلْإِسْرَى فَيَسِّرْنِي وَلِلْعُسْرَى فَجَنِّبْنِي وَلِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا
دُمْتُ حَيًّا فَالْهَمْنِي وَلِعِبَادَتِكَ فَقَدِّرْنِي وَفِي الْفَقْهِ وَمَرْضَاتِكَ فَاسْتَعْمِلْنِي وَمِنْ فَضْلِكَ فَارزُقْنِي وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبَيِّضْ وَجْهِي وَحَسْبَ أَبَا
يَسِيرًا فَحَاسِدِي وَبِقَبِيحِ عَمَلِي فَلَا تَفْضَحْنِي وَبِهَذَاكَ فَاهْدِنِي وَبِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ فَتَبِّئْنِي وَمَا أَحْبَبْتَ فَحَبِّهِ إِلَيَّ وَمَا
كَرِهْتَ فَبَعْضُهُ إِلَيَّ وَمَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَامْكُنِّي وَفِي صَدْرِي وَصِيَامِي وَدُعَائِي وَشُكْرِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَبَارِكْ لِي
وَالْمَقَامَ الْمَحْمُودَ فَابْعَثْنِي وَسُلْطَانًا نَصِيرًا فَاجْعَلْ لِي وَطُلْمِي وَجَهْلِي وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي فَتَجَاوَزْ عَنِّي وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ فَخَلِّصْنِي
وَمِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ فَجَنِّبْنِي وَمِنْ أَوْلِيَانِكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَاجْعَلْنِي وَأَدِّمْ لِي صَدَاحَ الَّذِي آتَيْتَنِي وَبِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ فَاعْنِنِي وَ
بِالطَّيِّبِ عَنِ الْخَبِيثِ فَامْكُنِّي أَقْبِلْ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ إِلَيَّ وَلَا تَصَرِّفْهُ عَنِّي وَإِلَى صِدْرِي صِدْرِي الْمُسْتَقِيمِ فَاهْدِنِي وَلِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى فَوْقَنِي اللَّهُمَّ
إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الرِّيَاءِ وَالسُّمُوعَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَالتَّعَظُّمِ وَالْخِيَلَاءِ وَالْفَخْرِ وَالْبَدَخِ وَالْأَشْرِ وَالْبَطْرِ وَالْإِعْجَابِ بِنَفْسِي وَالْحَيْرِيَّةِ رَبِّ فَجَنِّبْنِي وَ
أَعُوذُ بِكَ رَبِّ مِنَ الْعَجْزِ وَالْبُخْلِ وَالْجِرْصِ وَالْمُنَافَسَةِ

وَ الْعِشِّ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الطَّمَعِ وَ الطَّبَعِ وَ الْهَلَعِ وَ الْجَزَعِ وَ الزَّبَعِ وَ الْقَمْعِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَغْيِ وَ الظُّلْمِ وَ الْإِعْتِدَاءِ وَ الْفَسَادِ وَ الْفُجُورِ وَ
الْفُسُوقِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَيَاةِ وَ الْعُدْوَانِ وَ الطُّغْيَانِ رَبِّ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ الْقَطِيعَةِ وَ السَّيِّئَةِ وَ الْفَوَاحِشِ وَ الذُّنُوبِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ
الْإِثْمِ وَ الْمَأْثِمِ وَ الْحَرَامِ وَ الْمُحَرَّمِ وَ الْخَبِيثِ وَ كُلِّ مَا لَا تُحِبُّ رَبُّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ بَغْيِهِ وَ ظُلْمِهِ وَ عُدْوَانِهِ وَ شَرِّكَهِ وَ زَبَانِيَّتِهِ وَ جُنْدِهِ
وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ مِنْ دَابَّةٍ وَ هَامَّةٍ أَوْ حِنٍّ أَوْ إِنْسٍ مِمَّا يَتَحَرَّكُ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ
شَرِّ مَا ذَرَأَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ كَاهِنٍ وَ سَاحِرٍ وَ رَاكِنٍ وَ نَافِثٍ وَ رَاقٍ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ وَ بَاغٍ وَ طَاعٍ
وَ نَافِسٍ وَ ظَالِمٍ وَ مُتَعَدِّ وَ جَائِرٍ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَمَى وَ الصَّمَمِ وَ الْبُكْمِ وَ الْبَرَصِ وَ الْجُدَامِ وَ الشَّكِّ وَ الرَّيْبِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْفَسَادِ
وَ الْعَجْزِ وَ التَّقْرِيطِ وَ الْعَجَلَةِ وَ التَّضْيِيعِ وَ التَّقْصِيرِ وَ الْإِبْطَاءِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ
الْثَّرَى رَبِّ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَ الْفَاقَةِ وَ الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكَتَةِ وَ الضِّيْقَةِ وَ الْعَائِلَةِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْقِلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الضِّيْقِ وَ الشَّدَّةِ وَ
الْقَيْدِ وَ الْحَبْسِ وَ الْوَدَّاقِ وَ الشُّجُونِ وَ الْبَلَاءِ وَ كُلِّ مُصِيبَةٍ لَا صَبْرَ لِي عَلَيْهَا آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ أَعْطِنَا كُلَّ الَّذِي سَدَّ لَنَا ذِمَّتَكَ وَ زِدْنَا مِنْ
فَضْلِكَ عَلَى قَدْرِ جَلَالِكَ وَ عَظَمَتِكَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»

خلاصه معانی این کلمات شرافت مبانی بفارسی چنین است ، عرض میکند : بار خدایا محض رحمت و رأفت مرا بحق و راستی هدایت فرمودی ، امانن بپازی و بازیچه گرفتیم ، و مرا باخلاق حسنه و افعال ستوده موعظت فرمودی ، و من بقساوت رفتیم و اعطای جمیل فرمودی و من بعضیان شدم ، و مرا از وخامت افعال نکوهیده بیاگاهانیدی و من همچنان باصرار و دوام بر آن کار بر افزودم ، و همدیگر باره مرابیا کاهانیدی یعنی با آثار و عید آگاهی دادی ، و من باستغفار پرداختم ، لکن همچنان بکردار خویش باز شدم و توبر من مستور داشتی ، پس حمد و سپاس مخصوص تو میباشد ، بار خدایا خویشتن را در بوادی تباهی (1) در افکندم ، و در شعاب (2) دمار فرود آوردم ، و با این عجز و ناتوانی در عرصه عقوبات و سطوات تودر آمدم ، ولیکن وسیله ای که بدست من است، همان اقرار بوحدانیت تو، و دست آویز من همان انباز نیاوردن برای تست و من

ص: 252

1- تباهی: جمع تباه : هلاکت

2- شعاب- جمع شعب : راهی که در کوه باشد

از وساوس نفس اماره بحضرت تو گریزنده ام ، چه هر نکوهیده کاری بدر گاه تو فرار جوید و تو او را در تضييع حظ و بهره نفس او در یابنده ، پس ثنا و ستایش خاص از بهر تست ای پروردگار من چه بسیار دشمنان نابکار که شمشیر عداوت بر من برکشید و دشنه عدوترا باسیب من تیز کرد و حدود (1) اسیاف را باهنگ من تیز و کارگر ساخت، و زهر جان گزای عداوتش را برای من مهیا ساخت و سهام عدوان را بسوی من آماده و مسدد نمود، و هیچ ساعت چشم عداوت و دیده دشمنی را فرو نخواستید و بزبان من کمر بر بست و باسیب من خاطر برگماشت و دهان مرا از زهر تلخی عداوتش تلخ کرد، و تو ای پروردگار من برعجز و بیچارگی من از احتمال نصال (2) مکیدت و نبال (3) عداوت او، و تنهائی و وحدت من نگران شدی و آهنگ و کمین او را باز دانستی ، و بدانستی که مرا در دفع او هیچ تدبیری نیست و محض عنایت بنصرت من بدایت گرفتی و به نیروی خود پشت مرا، استوار ساختی و آهنگ و آسیب او را بروبرتافتی ، و اسیاف عداوتش را کند فرمودی، و نبال مکیدتش را از من بر کاشتی، جمع او را پراکنده گردانیدی ، و او را بزیر پای من ذلیل ساختی ، چندانکه، آبی بر دل تافته ، و سروری در خاطر آشفته اش راه نیافت ، و باعدم نیل بمراد روی برتافت و چه بسیار ستمکاران که اشراك (4) مصاید (5) بعداوت من بگستردند ، و اشباك (6) مکاید باز گشودند و چون درندگان کمین برگشادند، و همی در انتظار شکار و بچنگ آوردن فریسه (7) خویش بودند و من باکمال وثوق بسرعت اجابت تو بتو استعانت بردم در حالتی که نیک دانا بودم که آنکسکه در ظل عنایت و کنف اعانت تو پناهنده گردد مقهور نمیشود و هر کسکه بمعامل (8) نصرت تو التجا جوید دچار فرج نگردد و تو بقدرت خودت مرا از اشباك مکاند و اشراك مصاندش آسایش دادی ، و در و ساده (9) راحت آرامش فرمودی و چه بسیار سحاب مکاره و غمام دواهی را که از آفتاب آمال من باز گشودی و چه غواشی (10) کربات و پردهای اندوه را

ص: 253

1- حدود - جمع حد : تندی و تیزی

2- نصال - جمع نصل ، پیکان

3- نبال - جمع نیل . تیر

4- اشراك - جمع شرك : دام صیاد

5- مصاید - جمع مصیده . آلتی که در صید بکار برده میشود

6- اشباك - جمع شبكه ، دام صیاد

7- فریسه، کشته شده و دریده شده

8- معاقل - جمع معقل : کوه بلند و افراشته

9- وساده : نازبالش

10- غواشی جمع غاشبه . پرده

که از پیش روی من بر گرفتی، و توئی که از کمال قدرت و قهاریت در هیچکار مسئول نگردی، و بسی سؤالها و مسئلتها که از تو کردند و تو عطا فرمودی، و چه بسیار بودی که بدون سئوال بخشش فرمودی، و از کمال عدل وجود جز باحسان نروی، و هیچکس را ستمگر و ستمدیده نخواهی، هرگز با من جز باحسان نرفتی، و من جز بارتکاب محرمات و منہیات و تجاوز از حد و تغافل از وعید روز نسپر دم، شکر کنم ترا ای آنکه گز مغلوب نشوی، و با نهایت اقتدار بر مکافات بزه کار شتاب نگیری، و بر هر کس لازم است که در پیشگاه تو بتقصیر خود اعتراف جوید، و بتضییع نفس خویش و بطالت روزگار خود گواهی دهد، بارخدایا بمحمدیه رفیعه بتوتقرب جویم، و بعلویه بیضا بسوی تو توجه گیرم، پس مرا از زیان جمله آفریدگان خود و آنانکه در اندیشه گزند من هستند پناه ده، چه این کار با نیرومندی و توانگری تو دشوار نیست، و با قدرت تو شاق نباشد و تو بر هر کار قادر و نیرومندی؛ بار خدایا بر من رحم فرمای تا ترک معاصی گویم، چندانکه در جهان باقی هستم و در آنچه مرا نیروی بر تافتن نیست بر من ترحم فرمای، و مرا در حسن نظر بآنچه اسباب خوشنودی تو است مرزوق دار و قلب مرا بحفظ کتاب خود بآن طریق که مرا بیاموختی ملازمت ده تا بآنطور که برضای تست قرائت و تلاوت گیرم، و چنانکه تعلیم فرمودی ملازمت و مراقبت جویم، و چشم مرا بکتاب خویش نوربخش، و گردش مرا بد قایق و مطالب آن نگاهبان دار و مرا بسبب کتاب خود شرح صدر عطا فرمای، و قلب مرا بآن سرور بخش، و زبان مرا بان گویا گردان و بدن مرا بآداب آن استعمال بده، و مرا آن طاقت و قدرت عنایت فرمای که اینجمله بر من سهل و آسان گذرد، چه هیچ حول و قوتی جز بتو نیست، بار خدایا توئی پروردگار من و مولا و آقا و آرزو و معبود و غوث (1) و سند و خالق و ناصر و ثقه و امید من برای تست زندگی و مردگی من و برای تست گوش و چشم من و بدست تست روزی من، و بحضرت تست در دنیا و کار من چه بقدرت خودت بر من مالک و بسلطنت خودت بر من قادر شدی، و جز تو هیچکس بر من توانا نیست و ناصیه من بدست قدرت توست برافت تو امیدوار رحمت تو هستم، و برحمت

ص: 254

تو رضوان توجویم و این جمله را نه بسبب اعمال خویش طلب کنم ، چه عمل من از من عاجز است ، پس چگونه بسبب چیزیکه از من عاجز یافته امیدوار رحمت شوم، شکایت میکنم بحضرت تو از فاقت خود و ضعف خود و ضعف قوت خود ، و افراط نمودن در امور خود، و تمامت اینجمله از جانب من روی داده و تو بر این جمله از من اعلم باشی پس این جمله را تمامت از من کفایت فرمای، بار خدایا مرا از رفقاء محمد حبیب خودت و اوصیاء رسول خودت ، و ابراهیم خلیل خودت بگردان و در روز فزع اکبر در جمله آمین بدار و آسان کاری های خودت کار مرا آسان گردان و در ظلال ظلیله ات بسایه گیر، و از آتش دوزخ رستگاری ده و خواره فرمای، و در دار دنیا بسلامت بدار و از مکاید جهان باسایش بگیر و در روز قیامت حجت مرا بمن متقین فرمای، و مرا بذکر خودت ذاکر بدار ، بهرچه سهل باشد بر من آسان بدار و از هر دشوار دور فرمای و تا پایان زندگانی باقامت نماز و ادای زکوة ملهم و بعبادت خودت با نیرو کن، و مرا بفقہ و رضای خود کارفرمای، و بفضل خودت روزی بخش و در روز قیامت رویم سفید و حسابم آسان کن ، و بعمل قبیح من مرا رسوا مگردان و بهدای (1) خودت هدایت فرمای، و در دنیا و آخرت بقول ثابت پایدار نمای و هر چه در حضرت تو محبوب است نزد من محبوب گردان و از هر چه مکروه تو است مبعوض فرمای و مهمات مرا در دنیا و آخرت کفایت کن ، و در نماز و روزه دعاء و نسک (2) و شکر گذاری من و دنیای من و آخرت من مرا برکت عطا فرمای و در مقام محمود مبعوث دار و از ظلم و جهل من و اسراف من در امر من در گذر و از فتنه زندگی و مردگی باز رهان و از فواحش چه آنچه ظاهر است و چه آنچه در باطنست نجات بخش، و مرا در روز قیامت در زمره اولیاء خویش در آورد یکسره مرا بصلاح و ثواب بدار و از محرمات خویش بحلال خود بی نیازی ده و بطیب از خبیث کفایت بخش و باوجه کریم بمن روی کن و از من منصرف مدار ، و بصراط مستقیم خود هدایت کن و بهرچه رضای تو در آنست موفق بدار، خداوندا بتو پناه میبرم از کار ریا و سمعه و آوازه و کبریا و تعظیم و خیلا (3) و فخر نمودن ، و گردنکشی و تبختر و سرگشتگی و سرور بسیار ، و بخویشتن در شگفت ماندن و متحیر گردیدن، و پناه میبرم بتو از بیچاره ماندن و بخل و حرص و بیرون از حق

ص: 255

1- هدا، ارشاد و هدایت کردن

2- نسک . پرستش و عبادت

3- خیلاء، خود پرستی

بچیزی مایل شدن و بخیانت گرویدن و پناه میبرم بتواز طمع ورزیدن و کاهل گردیدن و جزع نمودن ، و بنار و امیل جستن ، و پناه میبرم تو از سرکشی و ستمکاری ؛ و از حد تجاوز کردن و فساد و فجور و فسوق دچار شدن ، و پناه میبرم بتو از خیانت نمودن و عدوان و طغیان کردن

ای پروردگار من پناه میبرم بتو از گناه کردن و رشته خویشاوندی بریدن و بدکاری و کردار نکوهیده ، و به جمله بزه کاریها در افتادن و در حرام و محرمات دچار شدن ، و از امور خبیثه و هر چه ترا محبوب نیفتد، پروردگارا پناه میبرم بتو از شر شیطان و سرکشی و ستم کاری و دشمنی و شرک او و یاران و مقدمه الجیش و لشکر او، و پناه میبرم بتو از شر هر چه از آسمان نازل و هر چه بآسمان عروج مینماید و پناه می برم بتواز هر دابه و هامه، و از تمامت جن و انس که در جهان زنده و جنبنده اند و پناه میبرم بتو از گزند هر چه در زمین آفریده شده و از زمین بیرون می آید ، و پناه میبرم از گزند هر حاسدی و ستمکار و فزونی جوینده ، و سرکشی کننده و چشم زنده و ظلم کننده، و از حد تجاوز کننده و جور نماینده ، و پناه می برم بتو از کوری و کری و رنج و پیس و خوره و دودلی و پناه می برم بتو از کاهل شدن و بددل گشتن و درمانده ماندن ؛ و تقریط ورزیدن و شتابندگی و ضایع ساختن و تقصیر نمودن و کندی کردن و پناهنده ام بتو از شر آنچه خلق شده است در آسمانها و زمین و آنچه ما بین آسمانها و زمین و آنچه در تحت الثری (1) است و پناه می برم بتو از دریوزگی و تنگدستی و نیازمندی و مسکنت و تنگ حالی و درویشی ، و پناه میبرم بتو از قلت و ذلت ، و پناه میبرم بتو از تنگی روزگار و سختی کار و بند و زندان و غل و زنجیر و زندانها و بلا و هر گونه مصیبتی و هر چه برسد بآدمی که مرا بر آنها شکیبائی نباشد ، این دعای مرا بپذیر ای پروردگار عالمیان

بار خدایا عطا کن بما آنچه را که از تو خواستار شدیم و بقدر و اندازه جلال و عظمت خودت ما را از فضل خود بیفزای ، بحق لا اله الا انت العزیز الحکیم و هم در کتاب مهج الدعوات سید بن طاوس رضی الله عنه مسطور است : که حضرت امام زین العابدین علیه السلام برای احتراز کردن از دشمنان و پناه جستن از بدیها

ص: 256

1- تحت الثری : زیر خاک

بعزایم (1) یزدان این دعای مبارک را عرض کرده است ، و گفته اند باید بعد از طلوع آفتاب و هنگام غروب شمس تلاوت کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا غَالِبَ إِلَّا اللَّهُ غَالِبُ كُلِّ شَيْءٍ وَبِهِ يَعْلَبُ الْغَالِبُونَ وَ مِنْهُ يُطَلَبُ الرَّاعِبُونَ وَ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ وَ بِهِ يَعْتَصِمُ الْمُعْتَصِمُونَ وَ يَتَّقَى الْوَاتِقُونَ وَ يَلْتَجِي الْمُلْتَجُونَ وَ هُمْ حَسَبُ بُهْمٍ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. احْتَرَزْتُ بِاللَّهِ وَ احْتَرَسْتُ بِاللَّهِ وَ لَجَأْتُ إِلَى اللَّهِ وَ اسْتَعَنْتُ بِاللَّهِ وَ انْتَصَرْتُ بِاللَّهِ وَ امْتَنَعْتُ بِاللَّهِ وَ اعْتَرَزْتُ بِاللَّهِ وَ فَهَرْتُ بِاللَّهِ وَ غَلَبْتُ بِاللَّهِ وَ اعْتَمَدْتُ بِاللَّهِ وَ اسْتَرْتُ بِاللَّهِ وَ حَفِظْتُ بِاللَّهِ وَ اسْتَحْفَظْتُ بِاللَّهِ خَيْرَ الْحَافِظِينَ وَ تَكَهَّمْتُ بِاللَّهِ وَ رَحِطْتُ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ إِخْوَانِي وَ كُلَّ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ بِاللَّهِ الْحَافِظِ اللَّطِيفِ وَ اكْتَلَأْتُ بِاللَّهِ وَ صَحَبْتُ حَافِظَ الصَّاحِبِينَ وَ حَافِظَ الْأَصْحَابِ الْحَافِظِينَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ الَّذِي مَنْ اعْتَصَمَ بِهِ نَجَا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ وَ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا وَ تَقُولُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ الْخَبْرُ وَ تَقُولُ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ إِنْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسِّرْ تَحِيْبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تَنْظُرُونَ إِنْ وَلَّى اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرِيَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَدَّ نَعْوَا إِيْمَا صَدَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي

ص: 257

فِي الصُّدُورِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طَسَمَ تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ قَالَ أَوْلُو جُنَّتِكَ بِسْمِ اللَّهِ مُبِينٌ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ قَالَ سَأَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَاءً لَطِيفًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لَتُصَنِّعَ عَلَى عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلٍ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَالَ الْمَلِكُ انْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» عرض میکند : در هر کار و هر امر بنام خدای قهار بدایت میکنم ، و بحول و قوت اونبرو واستعانت میجویم ، چه جز او پیروز مندی نیست ، و بر هر چیزی پیروز و غالب است و پیروز مندان از وی در طلب پیروز مندی باشند و راغبون از وی طالب شوند و متوکلین بر وی توکل جویند ، و اعتصام جویندگان بدو اعتصام جویند و وثوق گیرندگان بدو وثوق طلبند، دادخواهان بدو ملتجی (1) گردند و او ایشانرا در تمامت احوال کافی باشد و برای ایشان بهترین و کیل است ، احتراز و احتراس میجویم بخداوند، و پناه میبرم بدو و اعتزاز (2) میطلبم از او و قهر و غلبه میکنم بعون او، و اعتماد میجویم باو و استتار میطلبم بخدای و خویشتن و اهل و عیال و مال و برادران و هر کس را که امرش حوالت بر من است بخداوند حافظ لطیف و پیشگاه جلیل او فرود میآورم ، و ایشانرا بعون خدای محارست مینمایم، و با نگاهدارنده رفیقان و حافظ اصحاب حافظان مصاحبت و امر خویش را بانخدای که اورامانندی نیست و شنوا و بیناست حوالت مینمایم

ص: 258

1- ملتجی : پناهنده

2- اعتزاز ، تعظیم و تکریم

و بآنخدایی که هر کس بحبل المتین یاری و نصرتش چنگ در افکند نجات یافت اعتصام میجویم ، از هر بیم و خوفی و هر کس توکل نمود بر خدای پس خداوند اوراکافی است ، و هیچ نیرو و قوتی نیست مگر بخدای ، و از پس این کلمات آن آیات مبارکه راکه در قرآن مناسب این مقام ، و علامت توکل و توسل و مخبر از بزرگی خدای و بیچارگی ماسوای ، و خواندن خدا را در مهمات ، و دلیل در پیروزی ضعفاء و وخامت عواقب ستم کاران و جابران و فتنه انگیزان و متعدیان ، و علامت فروماندگی جباره(1) روزگار و گردنکشان نابکار ، و تسلط یافتن انبیای عظام و فواید توکل و شکیبائی و توسل بحضرت کبریائی ، و غیر اورا نداشتن و نشناختن و بجز او اعتماد و اتکال نورزیدن ، و كذلك غیر ذلك است ، در پایان این دعای شریف که در حقیقت حصنی حصین و قلعهٔ حصین است مذکور میفرماید

در کتاب حلیة المتقین از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه منقولست که: برای رفع الم سپر زاین آیات را بزعفران نوشته بآب زمزم بشویند و بخورند «قُلْ أَدْعُو اللَّهَ أَوْادَعُو الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تُخَافُوا بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا»(2)

و دیگر در کتاب مهج الدعوات از ابو حمزه ثمالی علیه الرحمه مسطور است . که وقتی دست پسرم بشکست پس او رانزد یحیی بن عبدالله شکسته بند آوردم یحیی بآن دست نظری نمود و گفت بسیار بد شکسته است و بغرفه خویش صعود داد ، تا اسباب و آلات اینکار حاضر کند ، این هنگام این دعای حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را بخاطر آوردم دست او را بگرفتم و آندعای وی قرائت کردم و آن شکسته رامسح نمودم ، و آن شکسته باذن خدایتعالی

ص: 259

1- جباره ، گردنکشان

2- الاسراء - (110)(111) بگو بخوانید خدا را بنام «الله» یا بنام «رحمن» بهر کدام که بخوانید همانا او را اسمائی نیکومیباشد ، و نمازت را بلندمکن : و نیز آهسته مگردان ؛ و میان ایندو راهی معتدل بگزین . و بگوسپاس خدایی را سزد که فرزندی نگرفته و در پادشاهی و سلطنتش او را شریک و انبازی نمیباشد ، و از روی خواری و ذلت او را یار و یاری نیست : و او را بزرگ دار بزرگ داشتی

مستوی گردید ، و از آنسوی یحیی بن عبدالله بیامد و از شکسته اثری نیافت و از کمال ، شگفتگی گفت : آندست دیگر باره با من بنمای در آندست نیز نشانی از شکستگی نیافت، گفت: سبحان الله آیا هم ایدون دست او را بآنطور شکسته ندیدیم اکنون اینحال چیست؟ همانا این افعال و اعمال از سحر و ساحری شما جماعت شیعه بعید نیست، گفتم: مادرت بمرگ بنشیند این کار نه از روی سحر و جادوست، بلکه آندعائی را که از مولای خود علی بن الحسین بشنیده بودم، یاد آوردم و بآندعا خدای را بخواندم، گفت: بامن بیاموز ، گفتم آیا بعد از آن کلمات که از تو شنیدم چنین کار کنم ؟ همانا تو اهل آن نیستی ، حمران بن اعین میگوید با ابو حمزه گفتم ترا با خدای سوگند میدهم که برای ما فروخوان، گفت: سبحان الله من این مطلب مذاکره نکردم جز آنکه خواستم شما را مستفید نمایم پس گفت : بنویسید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ، يَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ، يَا حَيُّ مَعَ كُلِّ حَيٍّ، يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيٍّ، يَا حَيُّ يَتَقَى وَيَفْنَى كُلُّ حَيٍّ، يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا حَيُّ يَا كَرِيمٌ، يَا مُحْيِي الْمَوْتَى، يَا قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ. إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ، وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ، وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ رَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِحُرْمَةِ هَذَا الْقُرْآنِ، وَ بِحُرْمَةِ الْأَسَدِ لَامٍ، وَ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حُدُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ. وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَ أَسْتَشْفِعُ بِكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نَسَلِ لَيْمًا وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَبْدَيْكَ وَ أَمِينَيْكَ، وَ حُجَّتَيْكَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ زَيْنَ الْعَابِدِينَ، وَ نُورَ الرَّاهِدِينَ، وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ إِمَامِ الْخَاشِعِينَ، وَ وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ، وَ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ الدَّلِيلِ عَلَى أَمْرِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ الْمُقْتَدِي بِآبَائِهِ الصَّالِحِينَ، وَ كَهْفِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ مِنْ أَوْلَادِ النَّبِيِّينَ، وَ الْمُقْتَدِي بِآبَائِهِ الصَّالِحِينَ، وَ الْبَارِّ مِنْ عَثْرَتِهِ الْبَرَّةِ الْمُتَّقِينَ، وَ وَلِيِّ دِينِكَ، وَ حُجَّتِكَ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمُرْسَلِينَ، وَ لِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ، وَ النَّاطِقِ بِأَمْرِكَ، وَ حُجَّتِكَ عَلَى بَرِيَّتِكَ. وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُؤْتَصِّيِ الزَّكِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ، وَ حُجَّتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ

الرَّشِيدِ الْقَانِمِ بِأَمْرِكَ، النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَحَقِّكَ، وَحُجَّتِكَ عَلَى بَرِيَّتِكَ، وَوَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَائِكَ، وَحَبِيبِكَ وَابْنَ أَحِبَّائِكَ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، وَالرُّكْنِ الْوَثِيقِ، الْقَانِمِ بِعَدْلِكَ، وَالِدَاعِي إِلَى دِينِكَ وَدِينِ نَبِيِّكَ، وَحُجَّتِكَ عَلَى بَرِيَّتِكَ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ، وَخَلِيفَتِكَ الْمُؤَدَّى عَدْلِكَ فِي خَلْقِكَ عَنْ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ، وَبِحَقِّ خَلْفِ الْأَيْمَةِ الْمَاضِينَ، وَالْأَمَامِ الزَّكِيِّ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ الْحُجَّةِ بَعْدَ آبَائِهِ عَلَى خَلْقِكَ، الْمُؤَدَّى عِلْمِ نَبِيِّكَ، وَوَارِثِ عِلْمِ الْمَاضِينَ مِنَ الْوَصِيِّينَ، الْمَخْصُوصِ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ آبَائِهِ الصَّالِحِينَ. يَا مُحَمَّدُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، إِلَى اللَّهِ أَتَشْفَعُ بِكَ، وَبِالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ، وَبِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفَاطِمَةَ، وَالْحَسَنِ، وَالْحُسَيْنِ، وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَالْخَلْفِ الْقَانِمِ الْمُنْتَظَرِ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ صِدَاقَةَ الْأُمَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ، صِدَاقَةَ الْأُمَّةِ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ. اللَّهُمَّ الْحَقُّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَشَيْعَتِهِمْ بِنَبِيِّكَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَقْنَا بِهِمْ مُؤْمِنِينَ مُخْتَبِينَ فَائِزِينَ، مُتَّقِينَ صَالِحِينَ، خَاشِعِينَ عَابِدِينَ، مُؤَفَّقِينَ مُسَدِّدِينَ، عَامِلِينَ زَاكِينَ، مُرَكِّبِينَ تَائِبِينَ، سَاحِدِينَ رَاكِعِينَ، شَاكِرِينَ حَامِدِينَ، صَابِرِينَ مُحْتَسِبِينَ، مُنِيبِينَ مُصِيبِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَلَّى وَلِيَّهُمْ، وَأَتَبَرُّ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّهِمْ، وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَمَوَدَّتِهِمْ وَمُؤَلَّاتِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ، فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاصْرِفْ بِهِمْ عَنِّي أَهْوَالَ الْقِيَامَةِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِأَنَّكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَزَوْجَتَهُ وَوَلَدَيْهِ عِبِيدُكَ وَامَانُكَ، وَأَنَّ وَلِيَّهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَهُمْ أَوْلِيَاؤُكَ الْأَوَّلِينَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُسَدِّمِينَ وَالْمُسَدِّمَاتِ مِنْ بَرِيَّتِكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُمْ عِبَادُكَ الْمُؤْمِنُونَ، لَا يَسْتَبْقُونَكَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِكَ يَعْمَلُونَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهِمْ، وَأَتَشْفَعُ بِهِمْ إِلَيْكَ أَنْ تُحْيِيَنِي مَحْيَاهُمْ، وَتُمِيتَنِي عَلَى طَاعَتِهِمْ وَمِلَّتِهِمْ وَتَمْنَعَنِي مِنْ طَاعَةِ عَدُوِّهِمْ، وَتَمْنَعَ عَدُوَّكَ وَعَدُوِّي مِنِّي، وَتَغْنِيَنِي بِكَ وَبِأَوْلِيَائِكَ عَمَّنْ اغْتَبَيْتُهُ عَنِّي، وَتُسَهِّلَنِي لِمَنْ أَحْوَجْتُهُمْ إِلَيَّ، وَتَجْعَلَنِي فِي حِفْظِكَ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَتُلْبِسَنِي الْعَافِيَةَ حَتَّى تُهَنِّئَنِي الْمَعِيشَةَ، وَالْحَظَنِي بِلِحْظَاتِكَ الْكَرِيمَةِ الرَّحِيمَةِ الشَّرِيفَةِ، تَكْشِفُ بِهَا عَنِّي مَا قَدِ ابْتَلَيْتُ بِهِ، وَدَبَّرَنِي بِهَا إِلَى أَحْسَنِ عَادَاتِكَ وَأَجْمَلِهَا عِنْدِي فَقَدْ دَصَّ عَفْتُ قُوَّتِي، وَقَلَّتْ حِيلَتِي، وَنَزَلَتْ بِي

ما لا طاقة لي به، فَرَدَّنِي إِلَى أَحْسَنِ عَادَاتِكَ، فَقَدْ آيَسْتُ مِمَّا عِنْدَ خَلْقِكَ، فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا رَجَاؤُكَ فِي قَلْبِي، وَقَدِيمًا مَا مَنَنْتَ عَلَيَّ. وَقُدِّرْتُكَ يَا سَيِّدِي وَرَبِّي وَخَالِقِي وَمَوْلَايَ وَرَازِقِي عَلَى إِذْهَابِ مَا أَنَا فِيهِ، كَقُدِّرْتُكَ عَلَيَّ حَيْثُ ابْتَلَيْتَنِي بِهِ. إِلَهِي ذَكَّرْ عَوَائِدِكَ يُؤَسِّسَنِي، وَرَجَاءُ إِعْطَائِكَ يُقَرِّبُنِي، وَلَمْ أَخْلُ مِنْ نِعْمَتِكَ مُنْذُ خَلَقْتَنِي، فَأَنْتَ يَا رَبَّ ثَقَمْتِي وَرَجَائِي، وَإِلَهِي وَسَيِّدِي وَالذَّابُّ عَنِّي، وَالرَّاحِمُ بِي، وَالْمُتَكَفِّلُ بِرِزْقِي فَاسَّئَلُكَ يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ أَنْ تَجْعَلَ رُشْدِي فِيمَا قَصَدَيْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَحَمَمْتَهُ وَقَدَّرْتَهُ، وَأَنْ تَجْعَلَ خَلَاصِي مِمَّا أَنَا فِيهِ، فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا بِكَ، وَحَدِّدْ لِي شَرِيكَ لَكَ، وَلَا اعْتَمِدْ فِيهِ إِلَّا عَلَيْكَ، فَكُنْ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ، وَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّي بِكَ، وَأَعْطِنِي مَسْئَلَتِي. يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ، وَيَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَحْكَمَ الْأَحْكَامِينَ، وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ، وَيَا أَفْهَرَ الْقَاهِرِينَ، وَيَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ، وَيَا آخِرَ الْآخِرِينَ، وَيَا حَبِيبَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْأَوْصِيَاءِ الْمُتَّجِبِينَ، وَيَا حَبِيبَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَوْصِيَاءِهِ، وَأَحِبَّائِهِ وَأَنْصَارِهِ، وَخُلَفَائِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَحُجَجِكَ الْبَالِغِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ الْمُطَهَّرِينَ الزَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

ایزنده پیش از هر زنده و زنده بعد از هر زنده و زنده با هر زنده ای زنده در زمانیکه هیچ زنده نبود، ای زنده که تو پاینده و دیگر موجودات در بوادی هلاکت شتابنده اند جز تو خداوندی و معبودی نیست، ای زنده بخشاینده، ایزنده نماینده مردگان، و قائم بر نفوس جهانیان، بهره چه کسب نمایند بتو توجه و توسل میجویم، و بچود و کرم و رحمت تو که شامل تمامت موجودات است تقرب میگیرم، و بحرمت قرآن و اسلام و توحید و شهادت به نبوت محمد رسول تو و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بتو توسل میخواهم، ای محمد ای ابوالقاسم بقدای تو باد پدر و مادرم، بحضرت احدیت بتو و ائمه از فرزندان تو، و بعلی امیر المؤمنین و فاطمه و ائمه هدی علیهم الصلوٰة والسلام، در طلب شفاعت میشوم، بار خدایا من دوستار دوستان ایشان و بری از دشمنان ایشانم، و بدوستی و مودت و موالات (1) و طاعت ایشان بتو نزدیکی میخواهم، پس بسبب ایشان خیر دنیا و آخرت بمن روزی فرمای، و احوال (2)

ص: 262

1- موالات، دوستی و مهربانی کردن

2- احوال - جمع هول، حاجت و ترس

و دهشت روز قیامت را از من باز دار ، و مرا بزندگانی ایشان زنده و بر طاعت و ملت ایشان بمیران ، و مرا از طاعت دشمنان ایشان ، بازدار و زیان دشمن خودت و دشمن مرا از من دور گردان ، و بخودت و اولیای خودت مستغنی فرمای ، و دین و دنیا و آخرت مرا محفوظ بدار ، و بلباس عافیت مرا بپوشان تا زندگی و زندگانی بر من گوارا افتد و مرا بلحظه کریم رحیم شریف خودت باز بین و بآن بلاها که دچار شده ام از من مکشوف ساز و باحسن عادات خودت مرا بدار ، چه نیروی من سست و تدبیر من اندک شده است ، و بآنچه تاب ندارم دچار شده ام و از جمله آفریدگان تو مایوس گشته ام ، و در دل من جز بامید تو نیست ، و همیشه تو بر من منت داشته و داری ، و تورادر برداشتن این نازله که بر من رسیده ، همان نیروست که در وقت فرود آوردن بود ، هیچ از نعمت و رحمت تو محروم نبوده ام ، و توئی ای پروردگار من محل وثوق من در جای من ، و توئی کافل (1) روزی من و نگاهبان من ، ای پروردگار من ترا بمحمد و آل محمد سوگند میدهم و مسئلت مینمایم که خیر مرا در آنچه مقدر فرموده بازسانی ، و از آنچه بان در افتاده ام نجات بخشی ، چه من جز بقدرت تو بر این کار نیرو ندارم ، و جز بتو اعتمادی نیست ای رب الارباب ، ای سید السادات آنچه مسئلت کرده ام با من عطا فرمایای شنونده ترین شنوندگان ، و بیناترین نگرندگان و حکم کننده ترین فرمانگذاران و سریع ترین شمارندگان و نیرومندترین نیرومندان و قاهرترین قهاران و آغاز هر آغاز و انجام هر انجام ، ای حبیب محمد و علی و جمیع پیغمبران و فرستادگان و اوصیاء برگزیده ، وای حبیب محمد و اوصیایم محمد و دوستان محمد و یاران محمد و خلفای محمد که بجمله مؤمن و حجت‌های تو ، و رساننده اوامر و نواهی تواند از اهل بیت رحمت صلی الله علیهم اجمعین ، و با من آن کن که ترامیسزد ای رحم نماینده ترین رحم کنندگان در مصباح کفعمی مسطور است که هر وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام را مرضی و یا اندوهی یا بلیتی فرارسیدی این دعا قرائت فرمودی :

اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا لَمْ اَزَلْ اَتَصَبَّرْ فِيْهِ مِنْ سَلَامَةِ بَدَنِيْ، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا حَدَّثَتْ بِيْ مِنْ عِلَّةٍ فِيْ جَسَدِيْ، فَمَا اَدْرِيْ يَا اِلٰهِيْ اَيُّ الْحَالِيْنَ اَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ وَ اَيُّ الْوَقْتِيْنَ

ص: 263

أُولَى بِالْحَمْدِ لَكَ أَوْفَتْ الصَّحَّةَ الَّتِي تَهَنَّا تَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَنَشِطْتَنِي فِيهَا لِإِبْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَفَضْلِكَ، وَقَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَقَفْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ، وَبَسَطْتَنِي أَمْ وَقَفْتُ الْعِلَّةَ الَّتِي مَحَصَّ تَنِي بِهَا، وَالنَّعْمَ الَّتِي أَنْحَفْتَنِي بِهَا تَخْفِيفًا لِمَا تُثْقَلُ بِهِ عَلَى ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَتَطْهِيرًا لِمَا أَنْعَمْتَ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَتَنْبِيهَا لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ، وَتَذْكِيرًا لِمَحْوِ الْحُوبَةِ بِقَدِيمِ النِّعْمَةِ، وَفِي جَلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ رِزْقِي الْأَعْمَالِ، مَا لَا- قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ، وَلَا- لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ، وَلَا جَارِحَةً تَكَلَّفْتُهُ، بَلْ إِفْضَالًا مِنْكَ عَلَيَّ، وَإِحْسَانًا مِنْ صَدِّيقِكَ إِلَيَّ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضَيْتَ لِي، وَيَسِّرْ لِي مَا أَحَلَلْتَ بِي، وَطَهِّرْنِي مِنْ دَنْسٍ مَا أَسَّ لَفْتُ، وَامْحُ عَنِّي شَرًّا قَدَّمْتُ، وَأَوْجِدْنِي حَلَاوَةَ الْعَافِيَةِ وَأَذْفَنِي بَرْدَ السَّلَامَةِ، وَاجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عِلَّتِي إِلَى عَفْوِكَ، وَمُتَحَوِّلِي عَنْ صَدْرِعَتِي إِلَى تَجَاوُزِكَ، وَخَلَّاصِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِكَ وَسَلَامَتِي مِنْ هَذِهِ الشَّدَّةِ إِلَى فَرَجِكَ، إِنَّكَ الْمُتَفَصِّلُ بِالْإِحْسَانِ، الْمُتَطَوِّلُ بِالْأَمْتِنَانِ، الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.» یعنی بار خدایا سپاس تر است در هنگام صحت و عافیت بدن و ستایش تر است از عارضه علت و حادثه رنجوری در تن، ای خدای هیچ نمیدانم که در کدامیک از این دو حالت و وقت حمد تو در خور تو راست، آیا ترا حمد فرستم در حالت بهبودی و صحت تن که مرا از طویات رزق و روزی خودت گوارا فرمودی، و مرا باسایش تن و آرامش بدن در بلاد و امصار، گردش، دادی، تا در طلب مرضات و فضل تو برآیم، و مرا بانها نیرومند ساختی تا بطاعت تو موفق باشم، با ترا سپاس گذارم در حال مرض و رنجوری بدن که بسبب آن مرا از ثقل ذنوب خلاص بخشیدی؟ و باین نعمت که مرا فرستادی سنگینی گناهانرا که مرا بر پشت بود، سبک ساختی و از آلودگی و انغماس (1) در بحر سیئات مطهر داشتی و بتوبت و انابت تنبه فرمودی، و برای مسئلت گناهان و استغفار متذکر فرمودی، و در خلال این حال و سعادت این رنجوری ده ملک موکل که کاتب سیئات و حسنات هستند بنگارش اعمال زکیه بآن طور که بخاطری نمیرسید، و هیچ زبانی بآن ناطق نتوانست شد، محض افضال و احسان بپرداختند، بار خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و آنچه رضای تو در آنست نزد من محبوب فرمای، و آنچه بر من فرود گشته آسان گردان، و مرا از دنس و چرکینی ما سلف (2) پاکیزه دار، و شر آنچه را

ص: 264

1- انعماس، داخل گردیدن

2- ماسلف: گذشته

از پیش نهاده ام محورگردان ، و حلاوت عافیت و برد سلامت بمن باز چشان ، و چون از این علت نجات بخشی بشریت عفو و گذشت نایل ساز ، و چون از فراش بیماری برخوردارم و از این اندوه برستم و از این شدت سلامت یافتم ، بگذشت خود و روح و آسایش و فرج و گشایش خودت بازرسان

چه توئی متفضل باحسان ، متطول بامتنان ، و وهاب کریم وذو الجلال والاكرام و ایندعای مبارک از ادعیه صحیفه کامله است

و دیگر در مصباح کفعمی از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست : که حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرمود : که چون ایندعای مبارک را بخوانم باک ندارم که تمامت جن و انس بر ضرر من فراهم شوند و علامه مجلسی در مقباس میفرماید : علما این دعا را از دعاهای صباح و مساء شمرده اند

«بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَيْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِي وَإِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ فَوَضْتُ أَمْرِي

اللَّهُمَّ فَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي وَإِدْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

بسم الله وبالله و من الله و الى الله و في سبيل الله اللهم اليك اسلمت نفسي و اليك وجهت وجهي و اليك فوضت امري

در بحار الانوار مرویست که چون مسلم بن عقبه که بسبب اسراف خونریزی مسرفش میخواندند ، در وقعه حره بفرمان یزید پلید لعنة الله علیه روی بمدينه نهاد ، و این خبر بحضرت امام زین العابدین پیوست ، دفع آن بلیت را بدعا مشغول بود و ایندعای شریف در آن بلیت از آنحضرت محفوظ گردید:

«رَبِّ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ قَلَّ لَكَ عِدَاهَا شُكْرِي ، وَكَمْ مِنْ بَلِيَّةٍ ابْتَلَيْتَنِي بِهَا قَلَّ لَكَ عِدَاهَا صَبْرِي فَلَمْ يَخْذُلْنِي ، وَيَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا وَيَا ذَا النِّعَمَاءِ الَّتِي لَا تُحْصَى عَدَدًا ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَادْفَعْ عَنِّي فَإِنَّ اِدْرَبَكَ فِي نَحْرِهِ وَأَسَدَّ تَعْيِدُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ» ای پروردگار من چه نعمتها که مرا بدان متنعم فرمودی ، اما در وصول نعمت سپاس من بود و چه بلیات که بر من فرود آوردی ، و در وصول فرود آوردی ، و در وصول آن بلیت شکیبائی من قلت داشت و با این جمله مرا مخذول نداشتی ، پس ای کسیکه احسان و معروف وجود و کرم او را

هرگز انقطاعی نیست، وای کسیکه نعمتهای او را هیچکس احصی و شماره نتواند بر محمد و آل محمد درود فرست و زیان ظالم از من بگردان، چه من بتو دور میگردانم مواجعت مقابلت او را و پناهنده ام بتو از گزند او

در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که چون علی بن الحسین سلام الله علیهما را امری باندوه بیفکندی دو جامه از زبرترین و غلیظ ترین جامهای خویش بر تن کردی و در پایان شب دو رکعت نماز بگذاشتی و در سجده و افسین یکصد دفعه خدایا تسبیح و یکصد دفعه تحمید و یکصد دفعه تکبیر بگذاشتی، آنگاه به ماهمت ذنوب خویش چه آنکه شناخته و چه آنجمله که ناشناخته داشتی در حضرت یزدان اقرار کردی، و آنچه را شناخته نداشتی اعتراف کردی آنگاه خدای را بخواندی و هر دوزانوی مبارک بر زمین بازکشیدی

و دیگر در مقباس المصابیح علامه مجلسی علیه الرحمه مرویست: که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در بامداد و شبانگاه این دعای مبارک را میخواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ سَدَدْتُ أَفْوَاهِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالشَّيَاطِينِ وَالسَّحَرَةِ وَالْأَبَالِسَةِ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالسَّلَاطِينِ وَمَنْ يَلُودُ بِهِمْ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْأَعَزُّ وَبِاللَّهِ الْكَبِيرِ الْأَكْبَرِ بِسْمِ اللَّهِ الظَّاهِرِ الْبَاطِنِ الْمَكْتُونِ الْمَخْرُوفِ الَّذِي أَقَامَ بِهِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ قَالَ إِحْسَنُوا فِيهَا وَلَا تَكَلِّمُونَ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا كَرَّتْ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَعْلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَى بَيْنَهُمْ فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ». و هم در مقباس المصابیح مسطور است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در بامدادان و شامگاهان این

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَ اَعْلٰى وَ اَجَلُّ وَ اَعْظَمُ مِمَّا اَخَافُ وَ اَحْذَرُ وَ اَسَّ تَجِیْرُ بِاللّٰهِ عَزَّ جَارُ اللّٰهِ وَ جَلَّ ثَنَاءُ اللّٰهِ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَثِیْرًا اَللّٰهُمَّ بِكَ اُعِیْذُ نَفْسِی وَ دِیْنِی وَ اَهْلِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ مَنْ یَعْنِیْنِیْ اَمْرُهٗ. اَللّٰهُمَّ بِكَ اَعُوْذُ وَ بِكَ الْوُدُوْبِكَ اَعُوْذُ وَ اِیَّاكَ اَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ اَسْتَعِیْنُ وَ عَلَیْكَ اَتَوَكَّلُ وَ اَدْرَعُ بِكَ فِیْ نَحْرِ اَعْدَائِیْ وَ اَسْتَعِیْنُ بِكَ عَلَیْهِمْ وَ اَسْتَكْفِیْكَهُمْ فَاكْفِنِیْهِمْ بِمَا شِئْتَ وَ كَيْفَ شِئْتَ وَ حَيْثُ شِئْتَ بِحَقِّكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ فَسِیْكَفِیْكَهُمْ اللّٰهُ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ قَالَ سَسْتَدُّ عَضْدَكَ بِاَخِیْكَ وَ نَجَعَلُ لَكُمْ اَسْطٰنًا فَلَا یَصِیْ لُوْنَ اِلَیْكُمْ بِاٰیٰتِنَا اَنْتُمْ اَنْتُمْ اَنْتُمْ وَ مَنْ اتَّبَعَكُمْ الْعٰلِیُوْنَ قَالَ لَا تَخَافَا اِنِّیْ مَعَكُمْ اَسَّ مَعُ وَ اَرٰی قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِیًّا اَخْسُوْا فِیْهَا وَ لَا تَكْلَمُوْنَ اِنِّیْ اَخَذْتُ بِسَمْعِ مَنْ یُّطٰلِیْنِیْ بِالسُّوْءِ بِسَمْعِ اللّٰهِ وَ بَصِرِهٖ وَ قُوَّتِهٖ وَ بِقُوَّةِ اللّٰهِ وَ حَبْلِہِ الْمَتِیْنِ وَ سُلْطٰنِہِ الْمُبِیْنِ فَلَیْسَ لَهُمْ عَلَیْنَا سَبِیْلٌ وَ لَا سُلْطٰنٌ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ سَتَرْتُ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِسِتْرِ النُّبُوَّةِ الَّذِیْ سَتَرَ اللّٰهُ الْاَنْبِیَاءَ بِهٖ مِنْ الْفِرَاعِنَةِ جَبْرِیْلُ عَنْ اَیْمٰنِنَا وَ مِیْكَائِیْلُ عَنْ یَسٰرِنَا وَ اللّٰهُ مُطَّلِعٌ عَلَیْنَا وَ جَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَعَشَّ یُنٰهُمُ فَهُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ شٰهَتِ الْوُجُوْهَ فَعُلِبُوْا هُنٰلِیْكَ وَ اِنْقَلَبُوْا صِدَاغِیْنَ صُمٌّ بِكُمْ عُمٰی فَهُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ وَ اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ جَعَلْنَا بَیْنَكَ وَ بَیْنَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ حِجَابًا مَّسْثُوْرًا وَ جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ یَفْقَهُوْهُ وَ فِیْ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا وَ اِذَا ذَكَرْتَ رَبِّكَ فِی الْقُرْاٰنِ وَحَدَّہٗ وَ لَوْ اَعْلٰی اَدْبَارِهِمْ نَفُوْرًا قَلِیْلٌ اِدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اِدْعُوا الرَّحْمٰنَ اٰیٰمًا تَدْعُوْا فَالْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلٰتِیْكَ وَ لَا تُخَافِتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذٰلِكَ سَبِیْلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ شَرِیْكَ فِی الْمُلْكِ وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ وَّلِیٌُّّ مِّنَ الدُّلٰلِ وَ كَبِیْرُهٗ مُكْتَبِیْرًا سُبْحٰنَ اللّٰهِ بُكْرَةً وَ اَصِیْلًا حَسْبِیْ اللّٰهُ مِنْ خَلْقِهٖ حَسْبِیْ اللّٰهُ الَّذِیْ یَكْفِیْ وَ لَا یَكْفِیْ مِنْهُ شَیْءٌ حَسْبِیْ اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِیْلُ حَسْبِیْ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰفِلُوْنَ اَفْرَأِیْتَ مَنْ اَتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوٰهٗ وَ اَضَلَّہُ اللّٰهُ عَلٰى عِلْمِہٖ وَ خَتَمَ عَلٰی سَمْعِہٖ وَ قَلْبِہٖ وَ جَعَلَ عَلٰی بَصَرِہٖ غَشَاوَةً فَمَنْ یَهْدِیْہِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ اِنَّا جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ یَفْقَهُوْهُ وَ فِیْ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا وَ اِنْ تَدْعُهُمْ اِلٰی الْهُدٰی فَلَنْ یَّهْتَدُوْا اِذَا اُبْدًا. اَللّٰهُمَّ اَحْرِسْنَا بِعَیْنِکَ الَّتِیْ لَا تَنَامُ وَ اَكْفِنْنَا بِرُكْنِکَ الَّذِیْ لَا یُرَامُ وَ اَعِزَّنَا بِسُلْطٰنِکَ

الَّذِي لَا يُضَامُ وَأَرْحَمْنَا بِقُدْرَتِكَ يَا رَحْمَنُ. اَللّٰهُمَّ لَا تُهْلِكُنَا وَ أَنْتَ بِنَا بَرِّ يَا رَحْمَنُ أَنْتَ هَلِكُنَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا وَ حِصَّةُنَا وَ رَجَاؤُنَا حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي، حَسْبِيَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ حَسْبِيَ الَّذِي لَا يَمُنُّ عَلَى الَّذِينَ يَمُنُّونَ حَسْبِيَ اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَثِيرًا. اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ فِي حِمَاكَ الَّذِي لَا يُسْتَبَاحُ وَ ذِمَّتِكَ الَّتِي لَا تُحْفَرُ وَ جَوَارِكَ الَّذِي لَا يُضَامُ وَ لَا يَرَامُ وَ أَسْئَلُكَ اَللّٰهُمَّ بِعِزَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ أَنْ تَجْعَلَنِي فِي حِرْزِكَ وَ جَوَارِكَ وَ أَمْنِكَ وَ عِبَادِكَ وَ عِدَّتِكَ وَ عَقْدَتِكَ وَ حِفْظِكَ وَ أَمَانِكَ وَ مَنَعِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ وَ عِزِّكَ الَّذِي لَا يُسْتَطَاعُ مِنْ غَضَبِكَ وَ سُوءِ عِقَابِكَ وَ سُوءِ أَحْدَاثِ النَّهَارِ وَ طَوَارِقِ اللَّيْلِ الْإِطَارِقِ بِطَرَفِ بَحِيرٍ يَا رَحْمَنُ. اَللّٰهُمَّ يَدُكَ فَوْقَ كُلِّ يَدٍ وَ عِزَّتُكَ أَعَزُّ مِنْ كُلِّ عِزَّةٍ وَ قُوَّتُكَ أَقْوَى مِنْ كُلِّ قُوَّةٍ وَ سُلْطَانُكَ أَجَلُّ وَ أَمْنَعُ مِنْ كُلِّ سُلْطَانٍ أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْوِ أَعْدَائِي وَ أَسْئَلُكَ بِكَ عَلَيْهِمْ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سُورِهِمْ وَ أَلْبَاطِ الْيَكِّ فِيمَا أَشْفَقْتُ عَلَيْهِ مِنْهُمْ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجْرَنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ قَالَ الْمَلِكُ انْتُونِي بِهِ أَسْئَلُكَ تَخْلِصَهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَ لِأَجْرِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ وَ حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلِ سَمْعِ إِلَّا هَمْسًا أَعِيدُ نَفْسِي وَ دِينِي وَ أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ مَالِي وَ جَمِيعَ مَا تَلَحُّفُهُ عِنَايَتِي وَ جَمِيعَ نِعْمِ اللهِ الَّذِي بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي خَصَّكَ لَهُ الرِّقَابُ وَ بِسْمِ اللهِ الَّذِي خَافَتَهُ الصُّدُورُ وَ بِسْمِ اللهِ الَّذِي وَجَلَّتْ مِنْهُ النَّفُوسُ وَ بِسْمِ اللهِ الَّذِي قَالَ بِهِ لِلنَّارِ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَا هُمُ الْأَخْسَرِينَ وَ بِسْمِ اللهِ الَّذِي مَلَأَ الْأَرْكَانَ كُلَّهَا وَ بِعِزَّةِ اللهِ الَّتِي لَا تُحْصَى وَ بِقُدْرَةِ اللهِ الْمُسْتَطِيلَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ شَرِّ مَنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ مِنْ شَرِّ سُلْطَانِهِمْ وَ سَطْوَاتِهِمْ وَ حَوْلِهِمْ وَ قُوَّتِهِمْ وَ غَدْرِهِمْ وَ مَكْرِهِمْ وَ أَعِيدُ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي وَ ذَوِي عِنَايَتِي وَ جَمِيعَ نِعْمِ اللهِ عِنْدِي بِشِدَّةِ حَوْلِ اللهِ وَ شِدَّةِ قُوَّةِ اللهِ وَ شِدَّةِ بَطْشِ اللهِ وَ شِدَّةِ جَبْرُوتِ اللهِ وَ بِمَوَاقِفِ اللهِ وَ طَاعَتِهِ عَلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ بِسْمِ

الله

الَّذِي يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا وَبِسْمِ اللَّهِ الَّذِي فَطَقَ الْبَحْرَ لِيَبَىٰ
إِسْرَائِيلَ وَبِسْمِ اللَّهِ الَّذِي أَلَانَ لِدَاوُدَ الْحَدِيدَ وَبِسْمِ اللَّهِ الَّذِي الْأَرْضَ جَمِيعًا فَتَضَعُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ
عَمَّا يُشْرِكُونَ مِنْ شَرِّ جَمِيعٍ مَنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَمِنْ شَرِّ جَمِيعٍ مَنْ خَلَقَهُ وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَمِنْ شَرِّ حَسَدِ كُلِّ حَاسِدٍ وَ
سَعَايَةِ كُلِّ سَاعٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ شَانَهُ. اللَّهُمَّ بِكَ أَسْتَتَعِينُ وَبِكَ أَسْتَتَغِيثُ وَعَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْفَظْنِي وَخَلِّصْ نَبِيَّ مِنْ كُلِّ مَصِيبَةٍ مَعْصِيَةٍ نَزَلَتْ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي جَمِيعِ اللَّيَالِيِ وَ
الْأَيَّامِ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بِسْمِ اللَّهِ عَلَىٰ نَفْسِي وَمَالِي وَأَهْلِي وَوَلَدِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ أَعْطَانِي رَبِّي بِسْمِ
اللَّهِ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّهُ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.
اللَّهُمَّ رَضِّنِي بِمَا قَضَيْتَ وَعَافِنِي فِي مَا أَمَضَيْتَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَصْدَاغِ
الْأَحْلَامِ وَأَنْ يَلْعَبَ بِي الشَّيْطَانُ فِي الْبِقِظَةِ وَالْمَنَامِ بِسْمِ اللَّهِ تَحَصَّنْتُ وَبِالْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ مِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ وَأَحْذَرُ وَرَمَيْتُ مِنْ يَدِي
مَنْ بَيْنَ يَدَيَّ بِلا حَوْلٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكُمْ وَشَرِّكُمْ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَخَيْرِكُمْ بَيْنَ أَعْيُنِكُمْ وَأَعْيُدُ نَفْسِي وَمَا
أَعْطَانِي رَبِّي وَمَا مَلَكَتُهُ يَدِي وَذَوِّ عِنَايَتِي بِرُكْنِ اللَّهِ الْأَشَدِّ وَكُلُّ أَرْكَانِ رَبِّي شِدَادًا. اللَّهُمَّ تَوَسَّلْتُ بِكَ إِلَيْكَ وَتَحَمَّلْتُ بِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ
مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْفِنِي شَرًّا مَا أَحْذَرُ وَمَا يَبْلُغُهُ حِذَارِي إِنَّكَ أَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ
عَلَيْكَ يَسِيرٌ جِبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِي وَمِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِي وَإِسْرَافِيلُ أَمَامِي وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. اللَّهُمَّ مُخْرِجَ الْوَالِدِ مِنَ
الرَّحِمِ وَرَبَّ الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ سَخَّرْ لِي مَا أُرِيدُ مِنْ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَارْحَمْنِي مَا أَسْأَلُكَ عَلَيْكَ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ نَاصِيَةِ يَتِي يَبِيدِكَ مَاضٍ فِي حُكْمِكَ وَعَلَى قَضَاؤِكَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَأَنْزَلْتَهُ فِي
كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْذَنْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رِبْعَ قَلْبِي وَنُورَ
بَصَرِي وَشِفَاءً

صَدْرِي وَجَلَاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ هَمِّي وَفَضَاءَ دِينِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ يَا مُحْيِيَ الْأَمْوَاتِ وَ
الْقَائِمِ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ أَسْتَتَعِنُ فَأَعْنِي وَاجْمَعْ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُمَا بِمَنِّكَ وَسَعَةِ
فَضْلِكَ. اللَّهُمَّ مَلِيكَ مُقَدِّرٍ وَمَا تَشَاءُ مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَفَرِّجْ عَنِّي وَارْحَمْنِي إِنَّكَ عَلَى ذَلِكَ قَادِرٌ يَا جَوَادُ يَا
كَرِيمُ. اللَّهُمَّ بِكَ أَسْتَفْتِحُ وَبِكَ أَسْتَتَجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْكَ أَتَوَجَّهُ اللَّهُمَّ سَهِّلْ لِي حُزُونَهُ أَمْرِي وَ
ذَلِّلْ لِي صِدْقَ عُبُوبَتِهِ وَأَعْطِنِي مِنَ الْخَيْرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَرْجُو وَاصْرِفْ عَنِّي مِنَ الشَّرِّ أَكْثَرَ مِمَّا أَخَافُ وَأَحْذَرُ وَمَا لَا أَحْذَرُ وَمَا لَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ.»

خلاصه معنی این دو دعای مبارک این است که میفرماید بنام خدای و بخدای تعالی افواه (1) جن وانس و شیاطین و ساحران و ابلیسهای
جن وانس و سلاطین را و هر کسکه بایشان پناهنده و بسته است بخداوند عزوجل و خداوند کبیراکبر و بنام و اسم ظاهر و باطن مکنون
مخزون خداوند که آسمانها و زمینها بآن بر پای است میبندم و خداوند بزرگتر و برتر و جلیل تر و عظیمتر است از هر چه بیمناک و حذرناک
باشم و بخدای تعالی که حارس (2) عزیز و ثنایش جلیل و جز او خداوندی نیست استجارت میجویم و درود خدای بر محمد و آل او باد
بارخدایا نفس و دین و اهل و مال و فرزندان و آنانکه امر ایشان بکفالت من حوالت است بتو پناهنده میدارم و بتو پناه میجویم و بتو
ملاذ (3) میطلبم و بتو فزونی میخواهم و ترا پرستش مینمایم و بتویاری میخواهم و بر تو توکل میکنم و دوری دشمنان را از تو میخواهم و
از تو برایشان استعانت میخواهم، و کفایت شر ایشان را از تو مسئلت میکنم، پس بهر طور و بهرگونه و هر کجا و از هر کجا که خود
خواهی مرا از گزند ایشان کفایت فرمای چه تو بر هر کار توانا و قادری و من به نیروی خداوند و جبل متین و سلطان مبین او راه زیان
دشمنانرا مسدود مینمایم و بستر نبوت و پرده پیغمبرانی که خدای تعالی تمامت انبیاء خود را از فراعنه روزگار نگاهبان فرمود در میان خود و
دشمنان حایل میدارم، و جبرئیل از طرف یمین و میکائیل از جانب بساز و خدای

ص: 270

1- افواه - جمع فوه : دهن

2- حارس ، نگهبان

3- ملاذ : پناه

بار خدایا ما را بعین لا ینام (1) و برکن لا- یرام و سلطان لا یضام خود حراست و کفایت و معاذ (2) بخش و بقدرت خودت بر ما رحم فرمای و پروردگاری خودت ما را از مهالك نجات ده چه تویی پروردگار ما و حصن ما و رجاء ما و تو مرا از جمله مربوبین (3) بس و کافی هستی ، و تو که خالق از تمامت مخلوقین و تو که رازقی از تمامت مرزوقین کافی باشی و کافی است مرا آنکس که همیشه کفایت من فرموده و کافی است آنکسکه جزا و خدائی نیست و اوست پروردگار عرش عظیم، کافی است مرا آنکسکه منت نمیگذارد بر منت گذاران و اوست بهترین و کیلان و درود خدای بر محمد و آل محمد باد، بار خدایا من بامداد کردم در حمایت تو هیچکس نتواند مستاصل و بیچاره دارد و بعهد تو که هیچکس نتواند در هم شکند و پناه تو که هیچکس نتواندستم نمود و آهنگ آن کرد بار خدایا مسئلت میکنم ترا بعزت تو که مرا در حرز و جوار و امن و عباد و عدت و عقد و حفظ و امان و منع و باز داشتن خودت از شرور کسان که هیچکس بر خلاف آن نتواند جای دهی و از خشم و سوء عقاب خودت و زیان طوارق (4) لیل و نهار جز آنچه بخیر باشد بازداری ، بار خدایا دست قدرت تو فراز جمله دستها و عزت تو عزیزتر از هر عزتی و قوت تو نیرومند تر از هر قوتی و سلطان تو اجل و امانع از هر سلطانی است .

بتو دور مینمایم دشمنان خود را و شر ایشانرا دفع مینمایم و بتو بر ایشان یآوری میطلبم و از شرور ایشان معاذ میجویم و بر آنچه از ایشان بیمناکم پناه میخواهم درود بفرست بر محمد و آل محمد و مرا از ایشان جوارده پناه میدهم نفس و دین و اهل و مال و اولاد و هرچه بامن بستگی دارد و هر نعمتی که از خدای با من است بنام خداوند بخشاینده مهربان که جمله گردنکشان در حضرتش خاضع و تمامت سینها از خوفش آکنده و نفوس از هیبتش بیمناک است و بنام آنخدا ئیکه بآتش نمرود فرمود که بر ابراهیم برد و سلام باشد و کید کیادین (5) را

ص: 271

1- عین لا ینام : چشمی که بخواب نمیرود

2- معاذ ، پناه بردن

3- مربوبین : تربیت شدگان

4- طوارق - جمع طارقه : مصیبت و گرفتاری

5- کیادین : مکر و فریب دهنده

بر خودشان بازگردانید و جمله را دستخوش خسارت فرمود و بنام آن خدائیکه ارکان آفرینش را جلال و جمالش پر ساخته و بعزیمت آنخدائیکه عزیمة اشرا احصا نتوان کرد و بقدرت او که بر جمله خلق مستطیل است از شر هر کس که در این جهان است و از شر سلطان ایشان و سطوات ایشان و حول و قوت و غدر و مگر ایشان پناه میجویم و پناه میدهم نفس خود و اهل خود و مال خود و فرزندان و متعلقان و جمیع نعمتهای خدای را که با من است بشدت حول الله و شدت قوت الله و شدت بطش (1) الله و شدة جیروت الله و به واثیق خدای و طاعت خدای برجن و انس و بنام خدای تعالی که نگاهبان آسمان و زمین است که در گسلند و جای بجای شوند و اگر بشوند هیچکس نتواند نگاهبان گردد، و باسم خدای که در یارا برای بنی اسرائیل بر شکافت و آهن را برای داود نرم گردانید و در روز قیامت زمین در قبضه اقتدار او و آسمان ها بیمین او در هم پیچیده و بر تر است از آنچه او را شریک و انباز بیاورند، و از شر جمیع آنچه در این دنیا، و شر جمیع مخلوق او و هرچه علم خدای بر آن احاطه دارد، و از شر رذی شری و از گزند حسد هر حسد برنده، و سعایت (2) هر سعایت کننده و هیچ حول و قوتی نیست مگر بخدای که شان او علی و عظیم است، بارخدایا بتو استعانت میجویم و بتو استغاثت میبرم، و بتو توکل میکنم، و توئی پروردگار عرش عظیم، بار خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد و مرا محفوظ دار و نجات بخش از هر گونه معصیت و مصیبتی که در اینروز و در این شب و در تمامت شبان و روزان از آسمانها و زمین نازل میگردد، چه تو بر هر کار تواناهستی، بارخدایا مرا خوشنود گردان بهره چه حکم رانده، و عافیت رسان در هر چه بخیر امضا آورده تا مرا آنحالت و سیرت پدید گردد که تعجیل آنچه را که تو واپس افکنده محبوب ندارم و تاخیر آنچه را زود آورده نخواهم، بار خدایا من بتو پناه میبرم از اضغاث (3) احلام و از تعب نمودن شیطان با من در یقظه و منام و بنام خدای تحصن میجویم بزنده که هرگز نمیرد، از زیان آنچه برستم و گریز داشته باشم و هر کس را که در حق من اندیشه زیان و خیال سوء یا مکروهی داشته باشد، از خود بلا حول و لاقوة الا بالله العلی العظیم باز میافکنم و پناه میبرم بخدای از زیان شماها و شر در زیر قدم شما باد، یعنی عاید خودتان باد و خیر شما در پیش روی شما یعنی شما و دیگران بر آن بینا باشید

ص: 272

1- بطش : سخت گرفتن

2- سعایت: سخن چینی

3- اضغاث . خوابهای آشفته

ای خداوندیکه بیرون آورنده فرزندی از رحم و پروردگار جفت و طاقی، آنچه در دنیا و آخرت اراده کرده ام برای من مسخر فرمای و مهمات مراکفایت کن، تو بر هر کار قادر و توانائی بار خداوندا من بنده توام و پسر بنده تو و پسر کنیز تو، و ناصیه من بدست قدرت تو است، حکم تو بر من روان و قضای تو بر من گذران

ترا بهر اسمی که تو خود را بآن نامیده مسئلت میکنم، خواه در کتاب خودت نازل کرده باشی، یا بهر کس از مخلوق خود آموخته باشی، یا در خزینه غیب تو مخزون باشد، که درود فرست بر محمد و آل محمد، و بگردان قرآن را بهارستان دل من و روشنائی چشم من و شفای سینه من، و جلاء حزن من، و ذهاب اندوه من و قضای دین من، ای زنده در آنزمانیکه هیچکس زنده نبود، ای زنده نماینده مردگان، ای قائم و واقف بر مکتسبات تمامت نفوس، بآن رحمت تو که هر چیز را گنجایش دارد استعانت میجویم، پس مرا اعانت فرمای و خیر دنیا و آخرت را برای من فراهم گردان، و شر دنیا و آخرت را از من بگردان بار خدایا تو پادشاهی با اقتدار و هر چه را بخواهی همان میشود، درود فرست بر محمد و آل محمد، و در امور من گشایش و فرج بخش و مهمات مراکفایت کن همانا تو ای جواد و ای کریم بر این جمله قادر هستی، خداوندا بتو استفتاح میجویم و بتورستگاری میطلبم بمحمد بنده تو و رسول تو صلی الله علیه السلام حضرت تو روی میآورم، و صعوبتی و درشتی امور را بر من آسان گردان، و بیشتر از آنچه خواهم با من اعطای خیر فرمای، و بیشتر از آنچه بترسم و بپرهیزم شروزیان از من بازدار، و از هر چه بترسم و بپرهیزم از من منصرف ساز، یعنی هر شر و گزند را که من خود بدان آگاه نباشم از من بگردان، و هیچ نیروئی نیست مگر بخدای، و خدای ما را کافی و بهترین وکیل و بهترین مولی و بهترین یاری کننده است، و صلی الله علی محمد و آله.

و دیگر در مقباس المصاییح مسطور است که از حضرت صاحب الامر علیه الصلوة والسلام مأثور است، که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه بعد از هر نماز این دعا را میخواند.

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِیْ بِهٖ تَقُوْمُ السَّمَاۗءُ وَالْاَرْضُ، وَبِاسْمِکَ الَّذِیْ بِهٖ تَجْمَعُ الْمُتَفَرِّقُ،

وَبِهِ تُفَرَّقُ الْمُجْتَمِعُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي تُفَرِّقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَعْلَمُ بِهِ كَيْلَ الْبِحَارِ وَعَدَدَ الرَّمَالِ، وَوَزْنَ الْجِبَالِ».

در کتاب مقباس المصایب و مصباح کفعمی مسطور است که شیخ طوسی و علامه حلی رضی الله عنهم این دعای مبارک را در تعقیب نماز صبح ایراد کرده اند، و بدعای حریق موسوم است، و سبب این نام این است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست: که فرمود، از پدرم امام محمد باقر شنیدم که فرمود: در ملازمت خدمت پدرم حضرت امام زین العابدین علیهم السلام بیعتات شیخی از انصار برفتیم، ناگاه مردی بیامد و با پدرم عرض کرد: زود باز شتایید که آتشی در خانه شما بیفتاده بسوخت، پدرم فرمود: نسوخته است آنمرد برفت و دیگر باره باز شد و عرض کرد: خانه شما بسوخت، فرمود سوگند با خدای نسوخته است؛ این وقت آنمرد باجماعتی زیاران و خویشاوندان ما با گریه و زاری بیامدند، و از سوختن خانه خبر گفتند و سوگند خوردند که خانه تو بسوخت

«فَقَالَ كَلًّا وَاللَّهِ مَا احْتَرَقَتْ دَارِي وَ اِنِّي بَرِي اَوْثَقَ مِنْكُمْ»

فرمود. هرگز چنین نیست سوگند با خدای خانه من نسوخته است، و وثوق من پرورگار خودم بیش از شماها است، و چون این امر منکشف کردند معلوم شد که خانه های اطراف سرای آنحضرت بسوخته و آنسرای مقدس آسیب نیافته بود، حضرت باقر سلام الله علیه از پدرش امام زین العابدین پرسید که چه چیز سبب این امر غریب بود فرمود: بسبب میراثی است که از علوم حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله بما رسیده است، و این علم نزد ما محبوب تر است از دنیا و آنچه در دنیا است از مال و جواهر و از هر سپاه و حربه و سلاح و املاک، و آن سری است که حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد، و رسول خدای بحضرت امیرالمؤمنین و دخترش حضرت فاطمه سلام الله علیهم بیاموخت و بما میراث رسید،

«وَالدُّعَاءُ الْكَامِلُ الَّذِي مَنْ قَدَّمَهُ أَمَامَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلِكٍ يَحْفَظُونَهُ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ مَالِهِ وَ حَشَى مِهِ وَ أَهْلِ عِنَايَتِهِ مِنَ الْحَرَقِ وَ الْعَرَقِ وَ السَّرَقِ وَ الْهَدْمِ وَ الرَّدْمِ وَ الْخَسْفِ وَ الْقَذْفِ

آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ السُّلْطَانِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَ كَانَ فِي أَمَانِ اللَّهِ وَ ضَمَانِهِ وَ أَعْطَاهُ مِنْ قَرَاهِ إِنْ كَانَ مُخْلِصاً وَ اتَّقَا ثَوَابَ مَاءِ صِدِّيقٍ وَ إِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَاحْفَظْهُ يَا بُنَيَّ وَ لَا تُعَلِّمُهُ إِلَّا بِمَنْ تَثِقُ بِهِ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَلُّ مُحِبُّوهُ بِهِ سِوَانَا إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى». و این دعای کامل است که هر کس در اول هر روز بخواند، خدای تعالی هزار فرشته بروی موکل گرداند، تا او را و اهل و فرزندان و مال و حشم و هر کس را که بشأن او عنایتی دارد، از سوختن و غرق شدن و دزد یافتن، و از ریزش بنا و رنج دیدن و سقف و دیوار برسر فرود افتادن و بزمین فرو رفتن و بیبلاهای آسمانی دچار شدن، و ایمن گرداند خدای او را از شر شیطان و گزند پادشاهان و زیان هر صاحب زیان و آن کسکه در امان و ضمان ایزد منان باشد و اگر این دعای شریف را از روی اخلاص و وثوق بخواند خداوند ثواب صد نفر صدیق باو عطا فرماید، و اگر در آن روز که خوانده بمیرد درون بهشت شود، ای فرزند ایندعا را حفظ کن و جز با کسی که اعتماد داشته باشی میآموز، همانا این دعای مبارک برای هر حاجتی که خوانده شود اجابت میشود آندعا این است.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أَشْهُدُ بِكَ شَهِيداً وَ كَفَى بِكَ شَهِيداً وَ أُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ وَ سِدَّكَ سَمَواتِكَ وَ أَرْضِكَ وَ أَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ وَرَثَةَ أَنْبِيَاءِكَ وَ رَسُلِكَ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكَ وَ جَمِيعَ خَلْقِكَ فَأَشْهَدُ لِي وَ كَفَى بِكَ شَهِيداً أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَعْبُودُ وَ حُدُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنْ كُلَّ مَعْبُودٍ مِمَّا دُونَ عَرْشِكَ إِلَى قَرَارِ أَرْضِكَ السَّابِعَةِ السُّفْلَى بَاطِلٌ مُضْمَحِلٌّ مَا خَلَا وَ جِهَتَكَ الْكَرِيمَ فَإِنَّهُ اعْزُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَصِفَ الْوَاصِعُ فُؤُونَ كُنْهَ جَلَالِهِ أَوْ نَهْتَدِي الْقُلُوبُ إِلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ يَا مَنْ فَاقَ مَدْحَ الْمَادِحِينَ فَخَرُّ مَدْحِهِ وَ عَادَا وَ صَفَ الْوَاصِعِينَ مَائِرُ حَمْدِهِ وَ جَلَّ عَنْ مَقَالَةِ النَّاطِقِينَ تَعْظِيمُ شَأْنِهِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَ أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ.»

و سه مرتبه این را بخواند پس یازده مرتبه بگوید :

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ

وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس يازده مرتبه بگويد

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْحَلِيمِ الْكَرِيمِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْحَقِّ الْمُبِينِ عَدَدَ خَلْقِهِ وَ زِينَةَ عَرْشِهِ وَ مَلَأَ سَمَآوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ وَ عَدَدَ مَا جَرَى بِهِ قَلَمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ وَ رَضَى نَفْسِهِ.»

«پس بگويد» «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الْمُبَارَكِينَ وَ صَلِّ عَلَى جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ أَجْمَعِينَ وَ الْمَلَائِكَةَ الْمُتَقَرَّبِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً حَتَّى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَى وَ تَزِيدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلَى مَلِكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ وَ صَلِّ عَلَى رِضْوَانِ وَ خَزَنَةِ الْجَنَانِ وَ صَلِّ عَلَى مَالِكِ وَ خَزَنَةِ النَّيرانِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً حَتَّى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَى وَ تَزِيدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ وَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ وَ الْحَفَظَةِ لِبَنِي آدَمَ وَ صَلِّ عَلَى مَلَائِكَةِ الْهُوَاءِ وَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ مَلَائِكَةِ الْأَرْضِ بَيْنَ السُّفُلَى وَ مَلَائِكَةِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْأَرْضِ وَ الْأَقْطَارِ وَ الْبِحَارِ وَ الْأَنْهَارِ وَ الْبَرَارِ وَ الْفَلَوَاتِ وَ الْقَفَارِ وَ صَلِّ عَلَى مَلَائِكَةِ الَّذِينَ أَعْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَسْبِيحِكَ وَ تَقْدِيرِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتَّى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَى وَ تَزِيدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلَى آيِنَا آدَمَ وَ أُمَّنَا حَوَاءَ وَ مَا وُلِدَا مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتَّى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَى وَ تَزِيدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ عَلَى أَصْحَابِهِ الْمُتَنَجِّبِينَ وَ عَلَى أَرْوَاجِهِ الْمُطَهَّرَاتِ وَ عَلَى ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى كُلِّ نَبِيٍّ بَشَرَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلَى كُلِّ نَفَرٍ وُلِدَ مُحَمَّدًا وَ عَلَى كُلِّ امْرَأَةٍ صَالِحَةٍ كَفَلَتْ مُحَمَّدًا وَ عَلَى كُلِّ مَلِكٍ هَبَطَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي صَمَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ رِضَى لَكَ وَ رِضَى لِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتَّى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَى وَ تَزِيدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَرْحَمِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْوَسِيلَةَ وَأَفْضَلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَ أَعْطِهِ حَتَّى يَرْضَى وَ زِدْهُ

بَعْدَ الرَّضَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا أَمَرْتَنَا أَنْ نَصَلِّيَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصَلِّيَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ يُصَلِّيُ عَلَيْكَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ كُلِّ حَرْفٍ فِي صَلَاةٍ صَلَّيْتَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ كُلِّ شِعْرَةٍ وَلَفْظَةٍ وَ لِحِظَةٍ وَ نَفْسٍ وَ صِدْفَةٍ وَ سُكُونٍ وَ حَرَكَةٍ مِمَّنْ صَلَّى عَلَيْكَ وَ مِمَّنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكَ وَ بَعْدَ سَاعَاتِهِمْ وَ دَقَائِقِهِمْ وَ سَكُونِهِمْ وَ حَرَكَاتِهِمْ وَ حَقَائِقِهِمْ وَ مِيقَاتِهِمْ وَ صِدْفَاتِهِمْ وَ أَيَّامِهِمْ وَ شُهُورِهِمْ وَ سِنِّيهِمْ وَ أَشْعَارِهِمْ وَ أَبْشَارِهِمْ وَ بَعْدَ زِنَةِ ذَرٍّ مَا عَمِلُوا أَوْ يَعْمَلُونَ أَوْ بَلَّغَهُمْ أَوْ رَأَوْا أَوْ ظَنُّوا أَوْ كَانَ مِنْهُمْ أَوْ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ كَأَصَدِّ عَافٍ ذَلِكَ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَا خَلَقْتَ وَ مَا أَنْتَ خَالِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ صَلَاةً تُرَضِّيهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَا ذَرَأْتَ وَ بَرَأْتَ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ الشَّانُ وَ الشُّكْرُ وَ الْمُنُّ وَ الْفَضْلُ وَ الطُّوْلُ وَ الْحَيْرُ وَ الْحُسْنَى وَ النِّعْمَةُ وَ الْعِظَمَةُ وَ الْجَبْرُوتُ وَ الْمَلَكُوتُ وَ الْفَهْرُ وَ السُّلْطَانُ وَ الْفَخْرُ وَ السُّوْدُ وَ الْإِمْتِنَانُ وَ الْكِرْمُ وَ الْجَلَالُ وَ الْإِكْرَامُ وَ الْجَمَالُ وَ الْكَمَالُ وَ الْخَيْرُ وَ التَّوْحِيدُ وَ التَّمْجِيدُ وَ التَّحْمِيدُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّكْبِيرُ وَ التَّقْدِيسُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الْمَغْفِرَةُ وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْعِظَمَةُ وَ لَكَ مَا زَكَى وَ طَابَ وَ طَهَّرَ مِنَ الشَّائِءِ الطَّيِّبِ وَ الْمَدِيحِ الْفَاخِرِ وَ الْقَوْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ الَّذِي تَرْضَى بِهِ عَنْ قَائِلِهِ وَ تَرْضَى بِهِ قَائِلُهُ وَ هُوَ رَضَى لَكَ بِتَّصِلُ حَمْدِي بِحَمْدِ أَوْلِ الْحَامِدِينَ وَ ثَنَائِي بِثَنَاءِ أَوْلِ الْمُثْنِينَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مُنْصِبًا لِذَلِكَ بِذَلِكَ وَ تَهْلِيلِي بِتَهْلِيلِ أَوْلِ الْمُهْلَلِينَ وَ تَكْبِيرِي بِتَكْبِيرِ أَوْلِ الْمُكَبِّرِينَ وَ قَوْلِي الْحَسَنُ الْجَمِيلُ بِقَوْلِ أَوْلِ الْقَائِلِينَ الْمُجْمِلِينَ الْمُثْنِينَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

مُتَّصِلًا مِنْ أَوْلِ الدَّهْرِ إِلَى آخِرِهِ وَ بَعْدَ زِنَةِ ذَرِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الرَّمَالِ وَ التَّلَالِ وَ الْجِبَالِ وَ عَدَدِ جُرْعِ مَاءِ الْبِحَارِ وَ عَدَدِ قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ وَ عَدَدِ الشُّجُومِ وَ عَدَدِ الثَّرَى وَ الْحَصَى وَ النَّوَى وَ الْمَدَرِ زِنَةَ ذَلِكَ كُلِّهِ وَ عَدَدِ زِنَةِ ذَرِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا فَوْقَهُنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ لَدُنِ عَرْشِكَ إِلَى قَرَارِ أَرْضِكَ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَ بَعْدَ حُرُوفِ الْفَاطِ أَهْلِيهِ وَ عَدَدِ

اِرْمَاقِهِمْ وَ اَزْمَانِهِمْ وَ دَفَاقَتِهِمْ وَ شَعَائِرِهِمْ وَ سَاعَاتِهِمْ وَ اَيَّامِهِمْ وَ شُهُورِهِمْ وَ سِنِينِهِمْ وَ سُكُونِهِمْ وَ حَرَكَاتِهِمْ وَ اَسْعَارِهِمْ وَ اَبْشَارِهِمْ وَ اَنْفُسَهُمْ
 وَ عَدَدِ زَنَةِ ذَرٍّ مَا عَمِلُوا اَوْ يَعْمَلُونَ اَوْ بَلَّغَهُمْ اَوْ رَاَوْ اَوْ ظَنُّوا اَوْ فَطَنُوا اَوْ كَانَ مِنْهُمْ اَوْ يَكُونُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَدَدِ زَنَةِ ذَرٍّ ذَلِكَ وَ اَصَدَّ عَافٍ ذَلِكَ وَ
 كَاَصَدَّ عَافٍ ذَلِكَ اَصَدَّ عَافاً مُضَاعَفَةً لَا يَعْلَمُهَا وَلَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاَكْرَامِ وَ اَهْلُ ذَلِكَ وَ مُسْتَحْتَقُّهُ وَ مُسْتَوْجِبُهُ مِنِّي وَ مِنْ جَمِيعِ
 خَلْقِكَ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ. اللّٰهُمَّ اِنَّكَ لَسْتَ بِرَبِّ اسْتَحْدِثْنَاكَ وَ لَا مَعَكَ اِلَهٌ فَيَسِّرْ رُكُوكَ فِي رُبُوبِيَّتِكَ وَ لَا مَعَكَ اِلَهٌ اَعَانَكَ عَلٰى
 خَلْقِنَا اَنْتَ رَبُّنَا كَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ اَسَدُّ مَلِكٍ اَنْ تَصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُعْطِيَ مُحَمَّدًا اَفْضَلَ مَا سَأَلَكَ وَ اَفْضَلَ مَا
 سَأَلْتَ لَهُ وَ اَفْضَلَ مَا اَنْتَ مَسْئُولٌ لَهُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ اُعِيذُ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ دِينِي وَ نَفْسِي وَ ذُرِّيَّتِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي
 وَ اَهْلِي وَ قَرَابَاتِي وَ اَهْلَ بَيْتِي وَ كُلَّ ذِي رَحِمٍ لِي دَخَلَ فِي الْاِسْلَامِ اَوْ يَدْخُلُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَزَانَتِي وَ حَاصَتِي وَ مَنْ قَلَدَنِي دُعَاءً اَوْ اَسَدَى
 اِلٰى يَدَا اَوْ رَدَّ عَنِّي غَيْبَةً اَوْ قَالَ فِيَّ خَيْرًا اَوْ اتَّخَذْتُ عِنْدَهُ يَدًا اَوْ صَدَّ نِيْعَةً وَ حَيْرَانِي وَ اِخْوَانِي وَ اِخْوَاتِي مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللّٰهِ وَ بِاَسَدِّ مَائِهِ
 التَّامَّةِ الْعَامَّةِ الشَّامِلَةِ الْكَامِلَةِ الطَّاهِرَةِ الْفَاضِلَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُتَعَالِيَةِ الرَّكِيْبَةِ الرَّاْكِبَةِ الشَّرِيْفَةِ الْمَنِيْعَةِ الْكَرِيْمَةِ الْعَظِيْمَةِ الْمَخْرُوْنَةِ الْمَكْنُوْنَةِ الَّتِي لَا
 يُجَاوِزُهِنَّ بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ وَ بِأَمِّ الْكِتَابِ وَ فَاتِحَتِهِ وَ خَاتَمَتِهِ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنْ سُورَةٍ شَرِيْفَةٍ وَ آيَةٍ مُّحْكَمَةٍ وَ شِفَاءٍ وَ رَحْمَةٍ وَ عُوْدَةٍ وَ بَرَكَةٍ وَ بِالتَّوْرَةِ وَ
 لِاِنْجِيْلِ وَ الزَّبُوْرِ وَ الْفُرْقَانِ وَ صِدْقِ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسٰى وَ بِكُلِّ كِتَابٍ اَنْزَلَهُ اللهُ وَ بِكُلِّ رَسُوْلٍ اَرْسَلَهُ اللهُ وَ بِكُلِّ حُجَّةٍ اَقَامَهَا اللهُ وَ بِكُلِّ بُرْهَانٍ
 اَظْهَرَهُ اللهُ وَ بِكُلِّ نُوْرٍ اَنَارَهُ اللهُ وَ بِكُلِّ آلَاءِ اللهِ وَ عَظَمَتِهِ اُعِيذُ وَ اَسْتَعِيْذُ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَ مِنْ شَرِّ مَا اَخَافُ وَ اَحْذَرُوْ مِنْ شَرِّ مَا رَبِّيْ مِنْهُ
 اَكْبَرُ وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ الشَّيَاطِيْنَ وَ السَّلَاطِيْنَ وَ اِبْلِيسَ وَ جُنُوْدِهِ وَ اَشْيَاعِهِ وَ اَتْبَاعِهِ وَ مِنْ مَا فِي
 الثُّوْرِ وَ الظُّلْمَةِ وَ مِنْ شَرِّ مَا دَهَمَ اَوْ هَجَمَ اَوْ اَلَمَ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ غَمٍّ وَ هَمٍّ وَ آفَةٍ وَ نَدَمٍ وَ نَازِلَةٍ وَ سَقَمٍ وَ مِنْ شَرِّ مَا يَحْدُثُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ
 تَأْتِيْ بِهِ الْاَقْدَارُ وَ مِنْ شَرِّ مَا فِي النَّارِ وَ مِنْ شَرِّ مَا فِي الْاَرْضِيْنَ وَ الْاَقْطَارِ وَ الْفَلَوَاتِ وَ الْقِفَارِ وَ الْبِحَارِ وَ الْاَنْهَارِ وَ مِنْ شَرِّ الْفَسَاقِ وَ الْفَجَّارِ وَ
 الْكُهَّانِ وَ السُّحَّارِ وَ الْحُسَّادِ وَ الدُّعَّارِ وَ الْاَشْرَارِ وَ مِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيْهَا وَ مِنْ شَرِّ
 كُلِّ ذِي شَرٍّ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ رَبِّيْ

أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».

وَاعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ مِنَ الْهَمِّ وَالْغَمِّ وَالْحَزَنِ وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَمِنْ ضَلَعِ الدِّينِ وَغَلَبَةِ الرَّجَالِ وَمِنْ عَمَلٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ عَيْنٍ لَا تَدْمَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ وَمِنْ نَصِيحَةٍ لَا تَنْجَعُ وَمِنْ صَحَابَةٍ لَا تَزِدُّعَ وَمِنْ اجْتِمَاعٍ عَلَى نُكْرٍ وَتَوَدُّدٍ عَلَى حُسْرٍ أَوْ تَوَاحُذٍ عَلَى خُبْثٍ وَمِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ وَمَلَائِكَتُكَ الْمُقَرَّبُونَ وَالْأَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلُونَ وَالْأَيْمَةُ الْمُطَهَّرُونَ وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ وَعِبَادُكَ الْمُتَّقُونَ وَاسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَنِي مِنَ الْخَيْرِ مَا سَأَلُوا وَأَنْ تُعِيدَنِي مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذُوا وَاسْأَلُكَ اللَّهُمَّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ عَاجِلَهُ وَآجِلَهُ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسْمِ اللَّهِ عَلَى نَفْسِي وَدِينِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِي وَمَالِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ أَعْطَانِي رَبِّي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى أَحِبَّتِي وَوَلَدِي وَقَرَابَاتِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى جِيرَانِي وَالْمُؤْمِنِينَ وَإِخْوَانِي وَمَنْ قَلَدَنِي دُعَاءً أَوْ اتَّخَذَ عِنْدِي صَنِيعَةً أَوْ أَسَدَى إِلَيَّ يَدًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِسْمِ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَنِي رَبِّي وَيَرْزُقُنِي بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَصُدُّهُ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ لِي بِجَمِيعِ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الْمُؤْمِنُونَ أَنْ تُصَلِّيَ لَهُمْ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَاصْرِفْ عَنِّي جَمِيعَ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الْمُؤْمِنُونَ أَنْ تُصْرِفَهُ عَنْهُمْ مِنَ الشُّوْءِ وَالرَّذَى وَرِذْيِي مِنْ فَضْلِكَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَوَلِيُّهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَعَجِّلِ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ وَفَرَجِي وَفَرِّجْ عَنِّي وَعَنْ كُلِّ مَهْمُومٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي نَصْرَهُمْ وَاسْتَهْدِنِي أَيَّامَهُمْ وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ مِنْكَ عَلَيْهِمْ وَاقِيَةً حَتَّى لَا يَخَاصَّ إِلَيْهِمْ إِلَّا بِسَبِيلِ خَيْرٍ وَعَلَيَّ مَعَهُمْ وَعَلَى شَيْعَتِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَعَلَى أَوْلِيَائِهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَلَا غَالِبَ إِلَّا اللَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَأَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ وَالتَّجَاءُ إِلَى اللَّهِ وَبِاللَّهِ أَهْوَلُ وَأَكَاثِرًا فَأَوْاخِرُ وَاعْتَرَّ وَاعْتَصِمَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ عَدَدَ الثَّرَى وَ النُّجُومِ وَالْمَلَائِكَةِ

الصُّفُوفِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

در چهارم جلد از کتاب دوم ناسخ التواریخ متعلق باحوال سعادت منوال(1) حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها تصنیف پدرم ، مرحوم بهشت مکان لسان الملك اعلى الله مقامه ، بعد از ذکر ایندعای مبارك مسطور است که از حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیه این دعا بدین نسق مرویست الا اینکه بدین زیادت مذیل است

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحُرُورِ، وَمُنْزِلَ الزُّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ. أَنْتَ الْهَمُّ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْهَمُّ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَا إِلَهَ فِيهِمَا غَيْرُكَ وَأَنْتَ جَبَّارٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَجَبَّارٌ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَا جَبَّارَ فِيهِمَا غَيْرُكَ وَأَنْتَ خَالِقُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَخَالِقُ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَا خَالِقَ فِيهِمَا غَيْرُكَ وَأَنْتَ حَكَمٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَحَكَمٌ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَا حَكَمَ فِيهِمَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ، وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ، يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ، وَيَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ، وَيَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ، وَيَا حَيُّ يَا مُحْيِي الْمَوْتَى وَيَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَزْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ احْتَسَبْتُ وَمِنْ حَيْثُ لَا احْتَسَبُ رِزْقًا وَسِعًا حَالًا لَا طَيْبًا وَإِنْ تَرَجَّحَ عَنِّي كُلُّ غَمٍّ وَهَمٍّ وَإِنْ تُعْطِيَنِي مَا أَرْجُوهُ وَأَمَلُهُ أَنْكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بعد از شهادت بوحدانیت خدای، و رسالت محمد مصطفی و گواه گرفتن پروردگار علی اعلى و تمامت ماسوی، و استغفار از جمله معاصی و ملاحی(2) و صلوة بررسول خدای و اهلیت حضرت رسالت پناهی، و بر جمله ملائکه مقربین و فرشتگان جمله سموات و ارضین، و موکلین لیل و نهار، و جبال و بحار و براری(3) و فلوات و اقطار و قفار(4) و تمامت انبیاء و مرسلین و شهداء و صدیقین و اوصیاء و مرضیین، و عرض شکر

ص: 280

1- منوال : روش و اسلوب

2- ملاحی - جمع ملهی و ملهه : آلت لهو

3- براری - جمع بریه ، صحرا

4- قفار - جمع قفر . بیابان بی آب و علف

و سپاس و حمد و ثنای خداوند بالا و پست ، و آفریننده هر چه بوده و هست ، بشهادت و درود و تحمید ایزد درود و صلوات نامعدودی که عرصه ازمنه وایام و پهنه شهور و اعوام و وسعت مکان و زمان را گنجایش اندکی از بسیاریش امکان ندارد ، و السنه مقال و حال جمله آفریدگان از عرش اعلی تا ارض سفلی از ادای عشری از معشارش بر نیاید ، بلکه چنین حدود و عدا در اجز از السنه مبارکه دودمان نبوت صلوات الله علیهم اجمعین اگر جمله آفرینش زبان گردند ، و پهنه امکانه آسمانها و زمینها کام بشوند ، و مخلوقات اولین و آخرین بجمله بیان شوند، نتوانند از عهده برآیند ،

عرض میکند : بار خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد، و فزونتر از آنچه خواهندگان بخواهند، و بر تر از آنچه بتوانند مسئلت نمایند ، و بیشتر از آنچه جمله خواهندگان از تو مسئلت کرده اند ، تا بامداد قیامت با تحمل عطا فرمای ، پناه میدهم اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را ، و دین خود را و نفس و مال خود را و ذریه خود را و فرزندان و اهل و خویشاوندان و اهل بیت خود را ، و هر ذی رحمی از خود را که بشرافت مسلمانی تشرف یافته یا تابگاه رستخیز داخل میشود ، و تمامت خزانه و عیال و خاصگان خود را ، و هر کس را که بر من حقی داشته و حفظ الغیبی از من کرده ، و سخنی بصواب درباره من رانده ، و با من از در نیکویی رفته ، و جمله همسایگان و برادران و خواهران خود را از مؤمنین و مؤمنات را بخدای تعالی ، و اسماء تامه مبارکه او و بقران کریم و تمامت کتب آسمانی و صحف پیغمبران یزدانی ، و جمله فرستادگان ایزد سبحانی، و بهر حجتی که خدایش برپای و برهانی که یزدانش آشکار او بر جای ، و هر نوریکه ایزدش فروزان و هر نعمتی که خالقش نمایان ، و بعظمت و بزرگی خداوند منان و پناه میبرم از زیان هر شریر و زیان هر چه میترسم و پرهیز دارم و از زیان هر چه پروردگارم از آن بزرگتر است و از شر جمله فسقه عرب و عجم ، یعنی جمله خلق عالم چه عجم آنان هستند که جز زبان عرب متکلم هستند، از هر طبقه که خواهی باش و از شر فسقه جن و انس و زبان شیاطین و گزند سلاطین و ابلیس عنود، (1) و جنود نامعدود او و اشیاع و اتباع او و از شر هر چه در نور و ظلمت حلیه خلقت یافته و از زبان هر انبوه و هجوم هر وهوم (2) و انجمن و فرود

ص: 281

1- عنود : ستیزه کار

2- وهوم - جمع و هم . آنچه در خاطرات در قلب واقع میشود

گشتن هر نازل و زیان هر غمی و همی و آفت و ندمی و نازله و سقمی و از شر هر چه در شب و روز پدید گردد و از زیان طوارق و حوادث لیل و نهار و آنچه پدید آورد قضاها و اقدار و زیان هر چه در آتش و ناروارضین و اقطار و بیابانها و قفار(1) و بحار و انهار، و از گزند فساق و فجار و کهنه(2) و سحره و حاسدان و بیم دهندگان و آسیب آورندگان و از زیان آنچه بزمین در او از زمین پر میشود و از زیان آنچه از آسمان فرود و با آسمان صعود میگیرد، و از زیان هر زیان رساننده و زیان هر جنبنده و بعظمت و بزرگی خدایتعالی

بار خدایا پناه میبرم بتو از اندوه و غم و حزن و هم و بیچارگی و کسالت و کاهلی و جبن و بخل و گرانباری دین و وام و فزون طلبی رجال ، و از کرداری که سود نبخشد، و چشمیکه سرشگ نیارد و قلبی که خاشع نباشد و از دعائیکه شنیده نشود، یعنی پذیرفته نگردد و از نصیحت و بندی که مؤثر نیاید و از یاران کند رو و کند کار و جمعیتی ناشناسا و نکو هیده کردار و دوستی ورزیدن و تو دری که زیان آورد و از گناه ورزیدن ، و برخلاف عهد و سوگند رفتن و پناه میبرم از هر چه پناه میبرند از آن فریشتگان مقرب و پیغمبران مرسل و پیشوایان مطهر و شهیدان و صالحان و بندگان پرهیز کار تو و از تو خواستارم که درود بر محمد و آل محمد بفرستی، و خیر و خوبی بمن عطا فرمائی در آنچه ایشان مسئلت کردند و مرا پناه دهی از شر آنچه ایشان پناه جستند ، و سؤال میکنم از تو خیر عاجل و آجل را آنچه بعلم من میرسد و آنچه علم من بر آن نمیرسد و پناه میبرم بتو ای پروردگار من از همزات شیاطین و پناه میبرم بتو از اینکه با من حضور یابند و به نام خدای استعانت میجویم بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بر نفس و دین خود و براهل . و مال خود و بر آنچه خدای مرا عطا فرموده و بر دوستان و فرزندان و نزدیکان و همسایگان مؤمنین خود و برادران من و هر کس از من خواهند دعایی است و دعاء او بر گردن من است و با من نیکی ورزنده و خواهند گشته از مؤمنین و مومنات...

و استعانت میجویم بنام خدائیکه مراروزی داد و روزی میدهد و با نام مبارکش هیچ چیز در زمین و آسمان زیان نمیرساند دوست شنونده دانا بار خدایا درود فرست بر محمد و

ص: 282

1- قفار - جمع قفر . بیابان بی آب و علف

2- کهنه - جمع کاهن : جادوگر

و اهل بیت طیبین طاهرین او و گشایش و فرج ایشان، و مرا بزودی بازرسان و هر مهمومی را (1) از مؤمنین و مؤمنات فرج بخش، بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا بیاری ایشان روزی فرمای، و مرا بروزگار ایشان شاهد گردان و در دنیا و آخرت در میان من و ایشان جمع فرمای و ایشان و مرا و شیعیان و دوستان ایشان را و جمله اولیاء ایشان و تمامت مؤمنها و مؤمنه ها را بشمول منت نایل گردان، چه تو بر هر کار توانا هستی و تو مرا کافی باشی توکل میجویم بر خدای . و تقویض میکنم امر خود را با او و ملتجی میگردم بسوی او و قدرت و زیادت و کثرت و فخر و عزت از او و اعتصام بدو میخواهم و بازگشت بحضرت او میطلبم و هیچ خداوندی جز خدای بیشریک بی انباز علی عظیم نیست، و تسبیح مینمایم ترا، و من از جمله ستمکاران هستم ای حی قیوم درود فرست بر محمد و آل محمد و روزی بخش مرا از آنجا که من بحساب میگیرم و از آنجا که نمیگیرم، یعنی از آنجا که علم دارم و از بهر خود بشمار میآورم، و از آنجا که عالم نیستم و از بهر خویش بشمار نمی آورم، روزی بر گشاده و حلال و طیب، و هموم و غموم مرا گشایش رسان، و هر چه آرزو مندم با من عطا فرمای همانا بر هر کاری توانائی

دعای حسن المعیشة

در کتاب اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست: که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیه باین دعای مبارک خدای را میخواند «اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ حُسْنَ الْمَعِیْشَةِ، مَعِیْشَةَ اتَّقَوْیَ بِهَا عَلٰی جَمِیْعِ حَوَائِجِیْ وَ اَتَوَصَّلُ بِهَا فِی الْحَیَاةِ اِلٰی اٰخِرَتِیْ مِنْ غَیْرِ اَنْ تُتْرِفَنِ فِیْهَا فَاَطْعِیْ اَوْ تَقْتَرْ بِهَا عَلَیَّ فَاشْدَقْ قِیَّ اَوْ سَعْ عَلَیَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ، وَ اَفْضِلْ عَلَیَّ مِنْ سَدِیْبِ فَضْلِكَ، نِعْمَةً مِنْكَ سَابِغَةً، وَ عَطَاءً غَیْرَ مَمْنُونٍ، ثُمَّ لَا تَشْغَلْنِیْ عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ بِاَكْثَارٍ مِنْهَا تُلْهِیْنِیْ بِهَجْتِیْ، وَ تَفْتِنِیْ زَهْوَاتِ زَهْرَتِیْ، وَلَا بِاَقْلَالِ عَلَیَّ مِنْهَا یَقْصُرُ بِعَمَلِیْ كَدُّهُ، وَ یَمَلَأُ صَدْرِیْ هَمُّهُ، اَعْطِنِیْ مِنْ ذَلِیْكَ یَا اِلٰهٰی غِنَیَّ مِنْ شِرَارِ خَلْقِكَ، وَ بِلَاغًا اِنَالُ بِهٖ رِضْوَانِكَ، وَ اَعُوذُ بِكَ یَا اِلٰهٰی مِنْ شَرِّ الدُّنْیَا وَ شَرِّ مَا فِیْهَا، لَا تَجْعَلِ الدُّنْیَا عَلَیَّ سِجْنًا، وَ لَا فِرَاقَهَا عَلَیَّ حُزْنًا، اَخْرِجْنِیْ مِنْ فِتْنَتِهَا مَرْضِیًّا عَنِّیْ مَقْبُولًا فِیْهَا عَمَلِیْ اِلٰی دَارِ الْحَیْوَانِ، وَ مَسَاكِنِ الْاٰخِرٰی، وَ اَبْدَلْنِیْ بِالْاٰخِرَةِ الْفَانِیَةِ، نَعِیْمَ الدَّارِ الْبَاقِیَةِ، اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوذُ بِكَ مِنْ وِزَالَتِهَا، وَ شَطَوَاتِ شَیْطَانِهَا، وَ سَلَاطِیْنِهَا وَ نَكَالِهَا، وَ مِنْ بَغْیِ عَلَیَّ فِیْهَا،

ص: 283

اللَّهُمَّ مَنْ كَادَنِي فِكِيدُهُ، وَمَنْ ارَادَنِي فَارِدُهُ، وَفُلَّ عَنِّي حَادٌّ مَنْ نَصَبَ لِي حَدَّهُ، وَأَطْفَ عَنِّي نَارٌ مَنْ شَبَّ لِي وَفُودُهُ، وَ أَكْفِنِي مَكْرَ الْمَكْرَةِ، وَ أَفْقَأَعَنِّي عُيُونَ الْكُفْرَةِ، وَ أَكْفِنِي هَمَّ مَنْ ادْخَلَ عَلَيَّ هَمَّهُ، وَ ادْفَعْ عَنِّي سَهْرَ الْحَسَدِ، وَ اعْصِمْنِي مِنْ ذَلِكَ بِالسَّكِينَةِ، وَ الْبِسْنِي دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ، وَ اخْبِنْنِي فِي سِتْرِكَ الْوَاقِي وَ اصْلِحْ لِي حَالِي وَ صَدِّقْ قَوْلِي بِفِعَالِي وَ بَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَ مَالِي» یعنی: بار خداوند! از تو خواهم حسن معیشت و نکوئی زندگانی و در بایست گذران روزگار عمر را چنانکه بآن سبب بر تمامت حاجات خویش نیرو گیرم، و بدان نیرو در زندگانی دنیا کار آخرت آراسته و توشه سرای جاوید را بهم پرداخته دارم، یعنی بسبب آن قوت و قوت کار عبادت بسازم و با اعمال صالحه روز سپارم تا نتیجه آن عاید سرای آخرت من گردد امانه آن چندان غرق نعمت و مشمول اسباب معیشت بشوم که از فزونی و خصب نعمت بطغیان گرایم و از فرمان سرباز تابم، یا آنچند روزی من اندک و زندگانیم به تنگی و عسرت گذرد که اسباب ناسپاسی و بدبختی و شقارت گردد، پس از رزق حلال و روزی روای خودت مرا بوسعت گذار و از فضل و دهش خود بر من تفضل فرمای به نعمتی که از تو سبقت گرفته، یعنی هیچ کس را در آن منت نباشد و عطائی غیر ممنون باشد، که هیچکس را حق منت نهادن نبود لکن نه آنچندان که مرا از کثرت و بهجت و غرور یافتن و مفتون گردیدن زیب و زینت آن از شکر نعمت تو مشغول دارد و نه بعلت قلت و زحمت و کدان(1) در کار عبادت من قصور افکند و سینه من بآن اندیشه آکنده گردد یعنی نه چندان وفور داشته باشد که موجب فتور آید، و مرا از سپاس نعمت مهجور سازد، و نه چندان اندک باشد که مرا برای تحصیل روزی ناچار و بکدیمین و زحمت سنگین دچار گرداند، و از مراسم عبادت و اطاعت بازدارد، و عطا فرما مرا بسبب نعمت سابقه خود بی نیازی از اشرار خلق خودت را و چندان توان یابم که نیل رضا و رضوان تو را کاملا در یابم، و پناه میبرم بتو ای خدای من از شر جهان و زیان آنچه در جهان است، دنیا را بر من تنگ زندان مگردان تا بکار عبادت و معیشت آنچند که بایست بپردازم و مفارقت دنیا را محزون مشمارم؛ یعنی

ص: 284

آنچند بر من گوارا و دلآرا مدار که در جای سپردن و چشم بر بستن باندوه و حزن باشم و مرا از رفتن جهان بیرون بر در حالتیکه از من خوشنود باشی ، و اعمالیکه در دنیا نموده ام پذیرفتار شوی، و در سرای جاویدان در مساکن اخیار جای سپارد و از حطام نکوهیده فرجام سرای فانی بنعیم سرای جاودانی پاداش کن ، ای خدای بتو پناهنده ام از لغزشهای اینجهان ، و شیاطین و سلاطین این سراچه ویران و عذاب و نکال آن و هر کس که در این جهان به بغی(1) و عدوان با من کار کند، ای خدای من هر کس با من کید و مکیدت رود تو باوی بکنید باش و دستخوش کید بدار و هر کس با من باندیشه و آهنگی رود تونیز بآهنگ او باش و کند گردان تیزی آنکس را که از بهر من تندی و تیزی خود رابر پای کرده و خاموش فرمای آتش کسی را که برای انگیزش فتنه و فساد برای من برافروخته ، و مرا از مکر مکاران کفایت نمای ، و عیون کافران را از من کور بدار ، و هر کس اندیشه زیان من کند و بخواهد بر من گزندی فرود آورد او را کفایت کن ، و شر خود را از من بر تاب و مرا بسبب سکینت و وقار از وی محفوظ دار ، و درع(2) نگاهدارنده خودت را برتن من بیارای ، و مرا بستر نگاهدارنده خودت پوش ، و حال مرا قرین نیکوئی و مقال مرادر اتیان فعال من بصداقت اقتران، و در اهل و مال من برکت عطا فرمای

در مصباح کفعمی در ذکر اعمال شهر ذیحجه الحرام و روز عرفه نوشته است که این دعای مبارک را شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب مصباح خود از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مسطور فرموده است و ایندعا غیر از آندعای شریف است که در صحیفه مبارکه مرقوم است :

اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَأَنْتَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، وَأَنْتَ اللَّهُ الدَّائِبُ فِي غَيْرِ وَصَبٍ وَلَا نَصَبٍ، وَلَا تَشْغُلُكَ رَحْمَتُكَ عَنْ عَذَابِكَ وَلَا عَذَابُكَ عَنْ رَحْمَتِكَ. خَفِيَتْ مِنْ غَيْرِ مَوْتٍ، وَظَهَرَتْ فَلَا شَيْءَ فَوْقَكَ، وَتَقَدَّسَتْ فِي عُلُوكَ، وَتَرَدَّدَتْ بِالْكَبْرِيَاءِ فِي الْأَرْضِ وَفِي السَّمَاءِ، وَ قَوِيَتْ فِي سُلْطَانِكَ، وَ دَنَوَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ارْتِفَاعِكَ، وَ خَلَقْتَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِكَ، وَ قَدَّرْتَ الْأُمُورَ بِعِلْمِكَ، وَ قَسَمْتَ الْأَرْزَاقَ بِعَدْلِكَ، وَ نَفَذْتَ فِي كُلِّ شَيْءٍ عِلْمَكَ، وَ حَارَتِ الْأَبْصَارُ دُونَكَ،

ص: 285

1- بغی دشمنی

2- درع: زره

وَقَصَرَ دُونَكَ طَرْفُ كُلِّ طَارِفٍ، وَكَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ صِفَاتِكَ، وَغَشِيَ بَصَرَ كُلِّ نَاطِرٍ نَوْرَكَ، وَمَلَأَتْ بِعَظَمَتِكَ أَرْكَانَ عَرَشِكَ، وَابْتَدَأَتْ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ نَظَرْتَ إِلَيْهِ مِنْ أَحَدٍ سِوَاكَ إِلَى صَدَنَةِ شَيْءٍ مِنْهُ، وَلَمْ تُشَارِكْ فِي خَلْقِكَ، وَلَمْ تَسْتَعِنْ بِأَحَدٍ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ، وَلَطُفْتَ فِي عَظَمَتِكَ، وَانْقَادَ لِعَظَمَتِكَ كُلُّ شَيْءٍ، وَذَلَّ لِعِزِّ كُلِّ شَيْءٍ. ائْتِنِي عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَ فِي مِدْحَتِكَ ثَنَائِي مَعَ قَلَّةِ عَمَلِي وَقِصْرِ رَأْيِي! وَأَنْتَ يَا رَبَّ الْخَالِقِ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ، وَأَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ، وَأَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْعَبْدُ، وَأَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ، وَأَنْتَ الْمُعْطَى وَأَنَا السَّائِلُ، وَأَنْتَ الْغَفُورُ وَأَنَا الْخَاطِئُ، وَأَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَأَنَا خَلَقْتُ أَمُوتُ يَا مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ وَدَبَّرَ الْأُمُورَ فَلَمْ يُقَاسِ شَيْئاً بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهِ بِغَيْرِهِ، ثُمَّ أَمَضَى الْأُمُورَ عَلَى قَضَائِهِ وَأَجَلَهَا إِلَى أَجَلٍ قَضَى فِيهَا بِعَدْلِهِ، وَعَدَلَ فِيهَا بِفَضْلِهِ، وَفَضَلَ فِيهَا بِحُكْمِهِ، وَحَكَمَ فِيهَا بِعَدْلِهِ، وَعَلِمَهَا بِحِفْظِهِ، ثُمَّ جَعَلَ مِنْتَهَا هَا إِلَى مَشِيئَتِهِ، وَمُسْتَقَرَّهَا إِلَى مَحَبَّتِهِ، وَمَوَاقِفَتَهَا إِلَى قَضَائِهِ، لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ، وَلَا رَادًّا لِفَضْلِهِ، وَلَا مُسْتَرَاخَ عَنْ أَمْرِهِ، وَلَا مَحِيصَ عَنْ دَرِهِ، وَلَا خَلْفَ لِوَعْدِهِ، وَلَا مُتَخَلِّفَ عَنْ دَعْوَتِهِ، وَلَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ طَلَبُهُ، وَلَا يَمْتَنِعُ مِنْهُ أَحَدٌ أَرَادَهُ، وَلَا يَعْظُمُ عَلَيْهِ شَيْءٌ فَعَلَهُ، وَلَا يَكْبُرُ عَلَيْهِ شَيْءٌ صَنَعَهُ، وَلَا يَزِيدُ فِي سُلْطَانِهِ طَاعَةَ مُطِيعٍ، وَلَا يَنْقُصُهُ مَعْصِيَةَ عَاصٍ، وَلَا يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَيْهِ، وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا، الَّذِي مَلَكَ الْمُلُوكَ بِقُدْرَتِهِ، وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ، وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ، وَعَلَا سَادَةَ بِمَجْدِهِ، وَانْهَدَّتِ الْمُلُوكُ لِهَيْبَتِهِ، وَعَلَا أَهْلَ السُّلْطَانِ بِسُلْطَانِهِ وَرُبُوبِيَّتِهِ، وَأَبَادَ الْجَبَابِرَةَ بِقَهْرِهِ، وَأَذَلَّ الْعُظَمَاءَ بِعِزِّهِ، وَأَسَسَ الْأُمُورَ بِقُدْرَتِهِ، وَبَنَى الْمَعَالِيَ بِسُودَدِهِ، وَتَمَجَّدَ بِفَخْرِهِ، وَفَخَرَ بِعِزِّهِ، وَعَزَّ بِجَبَرُوتِهِ، وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ بِرَحْمَتِهِ. إِيَّاكَ أَدْعُو وَإِيَّاكَ أَسْأَلُكَ، وَمِنْكَ أَطْلُبُ وَإِلَيْكَ أَرْغَبُ. يَا غَايَةَ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَيَا صَدْرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَمُعْتَمِدَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَمُنْجِيَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمُثِيبَ الصَّابِرِينَ، وَعِصْمَةَ الصَّالِحِينَ، وَحِرْزَ الْعَارِفِينَ، وَأَمَانَ الْخَائِفِينَ، وَظَهَرَ الْأَلَاغِينَ، وَجَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ، وَطَالِبَ الْغَادِرِينَ، وَمُدْرِكَ الْهَارِبِينَ، وَأَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَخَيْرَ النَّاصِرِينَ، وَخَيْرَ الْفَاصِلِينَ، وَخَيْرَ الْغَافِرِينَ، وَأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ، وَأَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَلَا يَمْتَنِعُ مِنْ بَطْشِهِ شَيْءٌ، وَلَا يَنْتَصِرُ مِنْ عَقُوبَتِهِ، وَلَا يُحْتَالُ لِكَيْدِهِ، وَلَا يَدْرِكُ عِلْمَهُ، وَلَا يُدْرَأُ مُلْكُهُ، وَلَا يُفْهَرُ عِزُّهُ، وَلَا مَحِيصَ عَنْ قَدْرِهِ وَلَا يُدَلُّ اسْتِكْبَارُهُ، وَلَا يُبْلَغُ

جَبْرُوتُهُ، وَلَا تَصَغُرُ عَظَمَتُهُ. وَلَا يَضْمَحِلُّ فِخْرُهُ، وَلَا يَتَّصِعُ رُكْنُهُ، وَلَا نَرَامُ قُوَّتُهُ الْمُحْصَى لِبِرِّيَّتِهِ، الْحَافِظُ أَعْمَالَ خَلْقِهِ، وَلَا ضِدَّ لَهُ وَلَا نِدَّ لَهُ، وَلَا وَاَدَّ لَهُ وَلَا صَاحِبَةَ لَهُ، وَلَا سَجِيَّ لَهُ وَلَا قَرِينَ لَهُ، وَلَا كُفُوَّ لَهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ، وَلَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغَهُ، وَلَا يَقْدِرُ شَيْءٌ قُدْرَتَهُ، وَلَا يَدْرِكُ شَيْءٌ أَثَرَهُ، وَلَا يَنْزِلُ شَيْءٌ مَنْزِلَتَهُ، وَلَا يُدْرِكُ شَيْءٌ أُخْرَهُ، وَلَا يَحُولُ دُونَهُ شَيْءٌ، بَنَى السَّمَاوَاتِ فَأَتَقَنَهُنَّ وَ مَا فِيهِنَّ بِعَظَمَتِهِ، وَ دَبَّرَ أَمْرَهُ فِيهِنَّ بِحِكْمَتِهِ، فَكَانَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ لَا- بِأَوْلِيَّةٍ قَبْلَهُ وَلَا- بِأَخْرِيَّةٍ بَعْدَهُ، وَ كَانَ كَمَا يَنْبَغِي لَهُ يَرَى وَ لَا- يَرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْعَلَانِيَةَ وَ لَا- تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ، وَ لَيْسَ لِنَفْسِهِ وَاقِيَةٌ، يَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى، وَ لَا- تُحْصَنُ مِنْهُ الْقُصُورُ وَ لَا- تُجَنُّ مِنْهُ الشُّتُورُ، وَ لَا- تُكْرَنُ مِنْهُ الْجُدُورُ، وَ لَا- تُوَارَى مِنْهُ الْبُحُورُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يَعْلَمُ هَمَّ الْأَنْفُسِ وَ مَا يَخْفَى الصُّدُورِ وَ وَسَاوِسَهَا، وَ تِيَابِ الْقُلُوبِ وَ نُطْقِ الْأَلْسُنِ، وَ رَجَعَ الشِّفَاهِ وَ بَطَشِ الْأَيْدِي، وَ نَقَلَ الْأَقْدَامِ وَ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ، وَ السِّرَّ وَ الْخَفَى، وَ النَّجْوَى وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى، وَ لَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنِ شَيْءٍ، وَ لَا يُفْرِطُ فِي شَيْءٍ وَ لَا يَنْسِي شَيْئًا لِشَيْءٍ أَسْأَلُكَ يَا مَنْ عَظَمَ صَفْحُهُ، وَ حَسَنَ صُنْعُهُ، وَ كَرَّمَ عَفْوُهُ، وَ كَثَّرَتْ نِعْمَتُهُ، وَ لَا- يُحْصَى إِحْسَانُهُ وَ جَمِيلُ بَلَائِهِ، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَقْضِيَ حَوَائِجِي الَّتِي أَفْضَيْتُ بِهَا إِلَيْكَ، وَ قُمْتَ بِهَا بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ أَنْزَلْتَهَا بِكَ وَ شَكَّوْتَهَا إِلَيْكَ، مَعَ مَا كَانَ مِنْ تَفْرِيطِي فِيهَا أَمْرَتِي، وَ تَقْصِيرِي فِيهَا نَهْيَتِي عَنْهُ. يَا نُورِي فِي كُلِّ ظُلْمَةٍ، يَا أَنْسِي فِي كُلِّ وَحْشَةٍ، يَا تَقْتِي فِي كُلِّ شِدِيدَةٍ، يَا رَجَائِي فِي كُلِّ كُرْبَةٍ، يَا وَلِيَّيَ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ، يَا ذَلِيلِي فِي الظَّلَامِ، أَنْتَ ذَلِيلِي إِذَا انْقَطَعَتْ دَلَالَةُ الْأَدْلَاءِ، فَإِنَّ دَلَالَتَكَ لَا تَنْقَطِعُ، لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَيْتَ، وَ لَا يَضِلُّ مَنْ وَالَيْتَ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَأَسْبَغْتَ، وَ رَزَقْتَنِي فَقَرْتَ وَ وَعَدْتَنِي فَأَحْسَنْتَ، وَ أَعْطَيْتَنِي فَأَجَزَلْتَ بِأَلَا اسْتِحْقَاقٍ لِذَلِكَ بِعَمَلٍ مِنِّي، وَلَكِنْ ابْتِدَاعًا مِنْكَ بِكَرَمِكَ وَ جُودِكَ، فَأَنْفَقْتَ الْغَمَّكَ فِي مَعَاصِيكَ، وَ تَقَوَّيْتُ بِرِزْقِكَ عَلَى سَخَطِكَ، وَ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِيهَا لَا- تُحِبُّ، فَلَمْ يَمْنَعَكَ جُرْأَتِي عَلَيْكَ، وَ رُكُوبِي مَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ، وَ دُخُولِي فِيهَا حَرَمْتَ عَلَيَّ، أَنْ عُدْتُ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ، وَ لَمْ بِمَنْعِي عَوْدَكَ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ أَنْ عُدْتُ فِي مَعَاصِيكَ، فَأَنْتَ الْعَاوِدُ بِالْفَضْلِ وَأَنَا الْعَاوِدُ فِي الْمَعَاصِي، وَ أَنْتَ يَا سَيِّدِي خَيْرُ الْمَوَالِي لِعَبِيدِهِ، وَ أَنَا شَرُّ الْعَبِيدِ، أَدْعُوكَ فَتُجِيبْنِي وَ أَسْأَلُكَ فَتُعْطِينِي وَ أَسْكُنْتُ

عَنكَ فَتَبَّ لِدُنِّي، وَأَسْتَزِيدُكَ فَتَزِيدُنِي، فَبَسَّ الْعَبْدُ أَنَا لَكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ. أَنَا الَّذِي لَمْ أَزَلْ أَتَسَىءُ وَتَغْفِرُ لِي، وَلَمْ أَزَلْ أُنْعَرِّضُ لِلْبَلَاءِ وَتُعَافِينِي، وَلَمْ أَزَلْ أُنْعَرِّضُ لِلْهَلَكَةِ وَتُنَجِّنِي، وَلَمْ أَزَلْ أَضِيعُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِي تَقَلُّبِي فَتَحْفَظُنِي، فَرَفَعْتَ حَسْبِي سِتِي وَأَقَلَّتْ عَثْرَتِي، وَسَتَرْتَ عَوْرَتِي وَلَمْ تَقْضَ حَنِي بِسَرِيرَتِي، وَلَمْ تُنْكَسْ بِرَأْسِي عِنْدَ إِخْوَانِي بَلْ سَتَرْتَ عَلَيَّ الْقَبَائِحَ الْعِظَامَ وَالْفَضَائِحَ الْكِبَارَ، وَأَظْهَرْتَ حَسَنَاتِي الْقَلِيلَةَ الصَّغَارَ مَنَّا مِنْكَ وَتَقْضُلًا وَإِحْسَانًا وَإِنْعَامًا وَاصْطِنَاعًا.

ثُمَّ أَمَرْتَنِي فَلَمْ أَتَمِرْ، وَزَجَرْتَنِي فَلَمْ أَنْزَجِرْ، وَلَمْ أَشْكُرْ نِعْمَتَكَ، وَلَمْ أَقْبَلْ نَصِيحَتَكَ، وَلَمْ أَوْ دَحَقْتُكَ، وَلَمْ أُتْرِكْ مَعَاصِيكَ، بَلْ عَصَيْتُكَ بِعَيْنِي وَ لَوْ شِئْتَ أَعْمَيْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِي، وَعَصَيْتُكَ بِسَمْعِي وَلَوْ شِئْتَ أَصَمَمْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِي، وَعَصَيْتُكَ بِبَدَنِي وَلَوْ شِئْتَ لَكَنَعْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِي، وَعَصَيْتُكَ بِرَجْلِي وَلَوْ شِئْتَ لَجَدَمْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِي، وَعَصَيْتُكَ بِفَرْجِي وَلَوْ شِئْتَ عَقَمْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِي، وَعَصَيْتُكَ بِجَمِيعِ جَوَارِحِي وَلَمْ تَكْ هَذَا جَزَاءَكَ مِنِّي، فَعَفَوَكَ عَفْوَكَ، فَهَا أَنَا ذَا عَبْدِكَ الْمُقِرُّ بِذُنُوبِي، الْخَاضِعُ لَكَ بِذُلِّي الْمُسْتَكِينُ لَكَ بِجُرْمِي، مُقِرُّ لَكَ بِجِنَايَتِي، مُتَضَرِّعٌ إِلَيْكَ، رَاجٍ لَكَ فِي مَوْقِفِي هَذَا، تَائِبٌ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِي وَمِنْ اقْتِرَافِي، وَمُسْتَغْفِرٌ لَكَ مِنْ ظُلْمِي لِنَفْسِي، رَاغِبٌ إِلَيْكَ فِي فَكَاحِ رَقَبَتِي مِنَ الدَّارِ، مُبْتَهِلٌ إِلَيْكَ فِي الْعَفْوِ عَنِّي مِنَ الْمَعَاصِي، طَالِبٌ إِلَيْكَ أَنْ تُنَجِّحَ لِي حَوَائِجِي وَتُعْطِيَنِي فَوْقَ رَغْبَتِي، وَأَنْ تَسْمَعَ نِدَائِي وَتَسْتَجِيبَ دُعَائِي وَتَرْحَمَ تَضَرُّعِي وَشُكْوَايَ، وَكَذَلِكَ الْعَبْدُ الْخَاطِئُ يَخْضَعُ لِسَيِّدِهِ، وَيَخْشَعُ لِمَوْلَاهُ بِالذُّلِّ.

يَا أَكْرَمَ مَنْ أَقْرَبَهُ بِالذُّنُوبِ، وَأَكْرَمَ مَنْ خُضِعَ لَهُ وَخُشِعَ، مَا أَنْتَ صَانِعٌ بِمُقِرِّ لَكَ بِذُنُوبِهِ خَاشِعٌ لَكَ بِذُلِّهِ، فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ حَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَنْ تُقْبَلَ عَلَيَّ بِوَجْهِكَ، وَتُنْزِلَ شَيْئًا عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ، وَتَرْفَعَ لِي إِلَيْكَ صَوْتًا أَوْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبًا أَوْ تَتَجَاوَزَ لِي عَنِ خَطِيئَةٍ، فَهَا أَنَا ذَا عَبْدِكَ مُسْتَجِيرٌ بِكَرَمِ وَجْهِكَ وَعِزِّ جَلَالِكَ، مُتَوَجِّعٌ إِلَيْكَ وَمُتَوَسِّلٌ إِلَيْكَ، وَمُتَقَرِّبٌ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَحَبُّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَأَكْرَمِهِمْ لَدَيْكَ، وَأَوْلَاهُمْ بِكَ وَأَطْوَعِهِمْ لَكَ، وَأَعْظَمِهِمْ مِنْكَ مَنزِلَةً وَعِنْدَكَ مَكَانًا، وَبِعِزَّتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْهُدَاةَ الْمَهْدِيِّينَ الَّذِينَ افْتَرَضَتْ طَاعَتَهُمْ وَأَمَرَتْ بِمُؤَدَّتِهِمْ، وَجَعَلَتْهُمْ وُلَاةَ أَمْرِ بَعْدَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا مُذِلَّ كُلِّ

جَبَّارٍ، وَيَا مُعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، قَدْ بَلَغَ مَجْهُودِي، فَهَبْ لِي نَفْسِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ بِرَحْمَتِكَ. اللَّهُمَّ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى سَخَطِكَ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى عَذَابِكَ، وَلَا غِنَاءَ لِي مِنْ رَحْمَتِكَ، ت

جِدُّ مَنْ يَعَذِّبُ غَيْرِي وَلَا أُجِدُّ مَنْ يَرَحْمُنِي غَيْرِكَ، وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا طَاقَةَ لِي عَلَى الْجَهْدِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِالْأَنْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِسِرِّكَ، وَأَطَلَعْتَهُمْ عَلَى خَفِيِّكَ، وَاخْتَرْتَهُمْ لِعِلْمِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ وَأَخْلَصْتَهُمْ وَاصْطَفَيْتَهُمْ وَأَصْفَيْتَهُمْ، وَجَعَلْتَهُمْ هُدًى مَهْدِيَيْنَ، وَاتَّمَنْتَهُمْ عَلَى وَحْيِكَ، وَعَصَمْتَهُمْ عَنْ مَعَاصِيكَ، وَرَضَيْتَهُمْ لِخَلْقِكَ، وَخَصَصْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَاجْتَبَيْتَهُمْ وَحَبَوْتَهُمْ وَجَعَلْتَهُمْ حُجْبًا عَلَى خَلْقِكَ، وَأَمَرْتَ بِطَاعَتِهِمْ وَلَمْ تُرَخِّصْ لِأَحَدٍ فِي مَعْصِيَتِهِمْ، وَفَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ عَلَى مَنْ بَرَأْتَ، وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ فِي مَوْقِفِي الْيَوْمَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ خِيَارِ وَفِدَاكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْحَمْ صُرَاحِي وَاعْتِرَافِي بِذَنْبِي وَتَضَرُّعِي، وَارْحَمْ طَرَحِي رَحْلِي بِفِنَائِكَ، وَارْحَمْ مَسِيرِي إِلَيْكَ، يَا أَكْرَمَ مَنْ سَدَّ لِي، يَا عَظِيمًا يُرْجَى لِكُلِّ عَظِيمٍ، اغْفِرْ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَكَأكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ لَا تَقْطَعْ رَجَائِي، يَا مَنَّانُ مَنْ مِنْ عَلَيَّ بِالرَّحْمَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ سَائِلَهُ لَا تَرُدَّنِي، يَا عَفُوًّا عَفَى عَنِّي، يَا تَوَّابُ تَبَّ عَلَيَّ وَاقْبَلْ تَوْبَتِي، يَا مَوْلَايَ حَاجِبِي الَّتِي إِنْ أُعْطِيَتْهَا مَا مَنَعْتَنِي، وَإِنْ مَنَعْتِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أُعْطِيْتَنِي، أَعْطِنِي فَكَأكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَنِّي تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَبِهِمُ الْيَوْمَ فَاسْتَقِذْنِي، يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، يَا مَنْ يَجْزِي عَلَى الْعَفْوِ، يَا مَنْ يَغْفُو، يَا مَنْ رَضِيَ الْعَفْوَ، يَا مَنْ يُثِيبُ عَلَى الْعَفْوِ، قُلِ الْعَفْوُ عَشْرِينَ مَرَّةً— أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، هَذَا مَكَانُ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ، هَذَا مَكَانُ الْمُضْطَرِّ إِلَى رَحْمَتِكَ، هَذَا مَكَانُ الْمُسْتَجِيرِ بِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ، هَذَا لِعَائِدِ مَكَانُ بَيْتِكَ مِنْكَ، أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، فَجَاءَتْ تَقَمَّتِكَ، يَا أَمَلِي، يَا رَجَائِي، يَا خَيْرَ مُسْتَعَاثٍ، يَا أَوْدَ الْمُعْطِينَ، يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ، يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَتَقَتِي وَرَجَائِي وَمُعْتَمَدِي، وَرَجَائِي وَيَا ذُخْرِي وَيَا ظَهْرِي وَعُدَّتِي وَغَايَةَ أَمَلِي وَرَغْبَتِي، يَا غِيَاثِي يَا وَارِثِي، مَا أَنْتَ صَانِعٌ بِي فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي فَرَعَتْ فِيهِ إِلَيْكَ الْأَصْوَاتُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّئَ عَلَيَّ مُحَمَّدِي وَآلِ مُحَمَّدِي، وَأَنْ تَقْلِبَنِي فِيهِ مُفْلِحًا مُنْجِحًا بِأَفْضَلِ مَا انْقَلَبَ بِهِ مِنْ رَضِيْتِ عَنْهُ، وَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ وَقَبَلْتَهُ، وَأَجَزَلْتَ جِبَاءَهُ وَغَفَرْتَ ذُنُوبَهُ، وَأَكْرَمْتَهُ وَلَمْ تَسْتَبْدِلْ سِوَاهُ، وَشَرَّفْتَ مَقَامَهُ وَبَاهَيْتَ بِهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ، وَقَلْبْتَهُ نِكْلًا حَوَائِجِهِ، وَأَحْيَيْتَهُ بَعْدَ الْمَمَاتِ حَيَوَةً طَيِّبَةً، وَخَتَمْتَ لَهُ بِالْمَغْفِرَةِ، وَالْحَقَّتْهُ لِمَنْ تَوَلَّاهُ اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةً،

وَلِكُلِّ وَفِدٍ كَرَامَةٍ، وَ لِكُلِّ سَائِلٍ لَكَ عَطِيَّةً، وَ لِكُلِّ رَاجٍ لَكَ تَوَاباً، وَ لِكُلِّ مُلْتَمِسٍ مَا عِنْدَكَ جَزَاءً، وَ لِكُلِّ رَاغِبٍ إِلَيْكَ هِبَةً، وَ لِكُلِّ مَنْ فَزِعَ إِلَيْكَ رَحْمَةً، وَ لِكُلِّ مَنْ رَغِبَ إِلَيْكَ زُلْفَى، وَ لِكُلِّ مُتَصَدِّعٍ إِلَيْكَ إِجَابَةً، وَ لِكُلِّ مُسْتَكِينٍ إِلَيْكَ رَافَةً، وَ لِكُلِّ نَازِلٍ بِكَ حِفْظاً، وَ لِكُلِّ مُتَوَسِّلٍ عَفْوَاً، وَ قَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي شَرَّفْتَهُ، رَجَاعاً لِمَا عِنْدَكَ وَ رَغْبَةً إِلَيْكَ، فَلَا تَجْعَلْنِي الْيَوْمَ أَخِيْبَ وَ فِدِكَ، وَ أَكْرَمِنِي بِالْجَنَّةِ، وَ مَنْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ، وَ جَمَلْنِي بِالْعَافِيَةِ، وَ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ، وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ، وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، وَ شَرَّ شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَرُدَّنِي خَائِباً، وَ سَلِّمْ عَلَيَّ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ لِقَائِكَ حَتَّى تُبَلِّغَنِي الدَّرَجَةَ الَّتِي فِيهَا مُرَافَقَةُ أَوْلِيَائِكَ، وَ اسْقِنِي مِنْ حَوْضِهِمْ مَشْرَباً رَوِيّاً لَا أَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَداً، وَ احشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَ تَوَفَّنِي فِي حِزْبِهِمْ، وَ عَرَّفْنِي وَجْهَهُمْ فِي رِضْوَانِكَ وَ الْجَنَّةِ، فَاتِي رَضِيئاً بِهِمْ هُدَاةً، يَا كَافِيَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اكْفِنِي شَرَّ مَا أَحْذَرُ، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ، وَ بَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي، وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، وَ لَا إِلَى رَأْيِي فَيُعْجِزَنِي، وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا فَتَلْفِظَنِي، وَ لَا إِلَى قَرِيبٍ وَ لَا بَعِيدٍ، تَفَرَّدُ بِالصَّنْعِ لِي يَا مَوْلَايَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، تَطَوَّلْ عَلَيَّ سَيِّدِي بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ، اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الْأَمْكِنَةِ الشَّرِيفَةِ، وَ رَبِّ كُلِّ حَرَمٍ وَ مَشْعَرٍ عَظُمَتْ قَدْرُهُ وَ شَرَّفَتْهُ، وَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ بِالْحِلِّ وَ الْحَرَامِ وَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْجِحْ لِي كُلَّ حَاجَةٍ مِمَّا فِيهِ صَلَاحٌ دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي، وَ اغْفِرْ لِي وَ لِرِوَالِدِي وَ مَنْ وَلَدَنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً، وَ اجْزِهِمَا عَنِّي خَيْرَ الْجِزَاءِ، وَ عَرَّفَهُمَا بِدُعَائِي لِهِمَا مَا تَقَرُّ أَعْيُنُهُمَا، فَإِنَّهُمَا قَدْ سَبَقَانِي إِلَى الْغَايَةِ وَ خَلَّفَتْنِي بَعْدَهُمَا، فَشَفِّعْنِي فِي نَفْسِي وَ فِيهِمَا وَ فِي جَمِيعِ أَسْلَافِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْيَوْمِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ فَرِّجْ عَنِّي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ انصُرْهُمْ وَ انصُرْهُمْ وَ أَنْجِزْ لَهُمْ مَا وَعَدْتَهُمْ، وَ بَلِّغْنِي فَتْحَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اكْفِنِي كُلَّ هَوْلٍ دُونَهُ، ثُمَّ اقِمِ اللَّهُمَّ لِي فِيهَا نَصِيباً خَالِصاً، يَا مُقَدِّرَ الْأَجَالِ، يَا مُقَسِّمَ الْأَرْزَاقِ، افْتَحْ لِي فِي عُمْرِي وَ ابْسُطْ لِي فِي رِزْقِي. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَصْلِحْ لَنَا إِمَامَنَا وَ اسْتَصْلِحْهُ، وَ أَصْلِحْ عَلَيَّ يَدِيهِ وَ آمِنْ خَوْفَهُ وَ خَوْفَنَا عَلَيْهِ، وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ الَّذِي تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ، اللَّهُمَّ اَمْلَأِ الْأَرْضَ بِهِ عَدَلاً

وَقِسْطاً كَمَا مُلِئْتَ ظُلْمًا، وَجَوْرًا وَآمَنْ بِهٖ عَلَىٰ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَرَامِلِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ، وَاجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيهِ وَشِيَعَتِهِ؛ أَشَدَّهُمْ حُبًّا، وَ أَطْوَعِهِمْ لَهُ طَوْعًا، وَأَنْفَذِهِمْ لِأَمْرِهِ، وَأَسْرَعِهِمْ إِلَىٰ مَرْضَاتِهِ، وَأَقْبَلِهِمْ لِقَوْلِهِ، وَأَقْوَمِهِمْ بِأَمْرِهِ، وَارْزُقْنِي الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّىٰ الْقَاكَ وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي خَلَفْتُ الْأَهْلَ وَالْوَلَدَ وَ مَا حَوَّلْتَنِي، وَخَرَجْتُ إِلَيْكَ وَ إِلَىٰ هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي شَرَفْتَهُ رَجَاءَ مَا عِنْدَكَ وَرَغْبَةً إِلَيْكَ، وَوَكَلْتُ مَا خَلَفْتُ إِلَيْكَ فَأَحْسِنْ عَلَيَّ فِيهِمُ الْخَلْفَ، فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، تَا آخِرَ كَلِمَاتِ فَرَجٍ وَ أَنْكَلِمَاتِ سَعَادَتِ آيَاتِ اِنِسْتِ كِه بَانِكْسَكِه بِحَالَتِ مَرِغِ فَرَارْسِيَدِه بَاشَد تَلْقِيْنَ مِيْنَمَآيْنَد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ» هَم اَكْتُون بِخَلَاصَة مَعْنَى وَ تَرْجَمِه كَلِمَاتِ اَيْن دَعَاى مَبَارِكِ اِشَارَتِ مِيْرُودِ تَا اَنَانِكِه اَز عِلْمِ عَرَبِيَّتِ مَحْظُوظِ نِيْسْتِنْد بِالْمَرِه مَحْرُومِ نَمَانِنْد.

بالجمله عرض ميکنند ای خدای عالم و عالمیان، ای پروردگار آدم و آدمیان، ای آمرزنده و بخشاینده هر دو جهان توئی که بی کلفت رنج و تعب و زحمت هیچگونه و صب و نصب (1) آفرینش پدید آوردی و جمله مخلوق را بدون معاونت انبازی و مشارکت همرازی نمایش دادی، هیچ کاری ترا از کار دیگر و هیچ شأنی از شان دیگر باز نمیدارد، بهر کس رحمت فرمائی ترا از کار عذاب دیگری مشغول نمیدارد، و چون بعد از گرائی از رحمت باز، نمی دارد با اینکه مرگ و ممات را با دور باش دوام ابدی و بقای سرمدیت دوام و بقائی نیست، از همه چیز پوشیده و با کمال خفاچنان آشکاری که هیچ چیز برتر و نمایشگر از تو نیست، و با کمال علو و بلندی و نمایش و آشکاری از همه چیز و آرایش هر چیز باک و پاکیزه هستی و در ارض و سماء برداء کبریاء اختصاص، و در سلطنت خود بکمال قدرت و نهایت قوت امتیاز داری و با کمال رفعت بهمه چیز نزدیک باشی خلق را بقدرت خود بیافریدی و امور را بعلم خود مقدر فرمودی و بعد از خود روزی بران را قسمت روزی نمودی، و در هر چیز علم تو نافذ و ابصار و اوهام از ادراک تو عاجز، و در لمعات

ص: 291

جلال و کبریای تو سرگشته و متحیر، و جمله زبانها از نعت صفات تو کلیل (1) و جمله دیدارها از دریافت نور عظمت و کبریای تو عللیل ارکان عرش خویش را با آن عظمت و وسعت از عظمت و بزرگی خود آکنده، و بدون معاونت احدی جمله مخلوقات را نماینده ساختی، و در هیچکار مدد کار نجستی، جمله اشیاء در حضرت عظمت تو منقاد و در پیشگاه عز تو ذلیل دست بنیادند ای سید من چگونه مدح و ثنای من با قلت عمل و قصر رای من بالغ مدح و ثنای تو میشود و حال آنکه تو خالق و من مخلوق و تو مالکی و من مملوک، و تو پروردگاری و من بنده تو توانگری و من نیاز مند، و تو بخشاینده و من خواهنده و تو آمرزنده و من خطا کننده و تو زنده که مرگ نیایی و من مخلوقی که دستخوش مرگ هستم ای کسی که آفریدگان را بیافریدی و امور را بگردانیدی پایش را بازنگریدی و چند و چونش را باز دانستی و از کمال قدرت و احاطت و نهایت علم و بصیرت هیچ چیز از مخلوقش را با دیگری مقایست و مشابهت نیست و با اینجمله از هیچکس استعانت فرمود و از پس اینجمله تمامت امور را بر قضای خود و مدت و اجلی که از روی عدل و عدالت مقرر فرمود جاری نمود، و در جمله آن بفضل خود بعدالت رفت و بحکم خود تفضل و بعدل خویش حکم فرمود، و بحفظ خود بدانست و پایان آنرا بمشیت خود، و مستقرش را بمحبت خود، و مواقیت آنرا بقضای خود مقرر داشت، کلماتش را هیچ چیز تبدیل ندهد و حکمش را هیچ چیز واپس نیفکند، و فضل او را هیچ چیز باز نگرداند، و از او امر او هیچکس را نیروی خودداری و آسایش طلبی نیست، و از هر چه مقدر فرموده گریز و گزیری و بهره چه وعده فرموده تخلفی، و هر چه را دعوت فرموده متخلفی نباشد، و در طلب هیچ چیز بیچاره نماند و هیچکس را از او قدرت امتناع نیست، و هر چه کند بر آن گران و عظیم نباشد، و در صنعت خود هیچ کار بروی بزرگ نیفتد، طاعت هیچ مطیعی بر سلطنت و سلطان او نیفزاید، و عصیان عاصیان در مملکت او و سلطنت او نقصان نیفکند، و در حضرت کبریایش تردید و تبدیل راه نجوید، و در امر و حکمش هیچکس انباز نشود، پادشاهان بزرگ و شهیاران سترک را بزیر فرمان در آورد، و ملوک را مالک و ارباب را بعزت خود

ص: 292

بپرستش و بندگی خود در آورد، بر بزرگان جهان بجد و جودت خود بزرگی دارد، و بر عظماء روزگار بمجد و مجدت خود آقائی و برتری یابد، عظمت و شوکت سلاطین را از هیبت خود در هم شکند، و بر جمله پادشاهان و سلاطین زمان بنیروی سلطنت و ربوبیت خود بلندی گیرد، و جباره(1) را بقهر و قهاریت خود دستخوش فنا و دمار و پراکنده گی و بوار(2) دارد، و اساس امور را بقدرت خویش نهد، بفخر خود تمجد گیرد، و بعز خویش فخر یابد، و بجبروت خود عزیز باشد، و برحمت خود هر چیزی را گنجایش دهد، ترا میخوانم و از تو خواهنده می شوم، و از تو طلب میکنم و بحضرت تو راغب می شوم، ای فریاد رسنده فریاد جویندگان، و معتمد مقهوران، و نجات بخشنده گروندگان و پاداش دهنده شکیبایان و نگاهدارنده نیکوان و پناه عارفان و امان خائفان و پشت و پناه ملتجیان و طلب غادرین(3) و دریابنده هاربین(4) یعنی آنانکه عهد خدای را نکث نمودند، و آنچه با ایشان امر کرده بود فرو گذاشتند و بسبب معاصی از حضرتش هارب شدند محض کمال رافت و عنایت محروم نمانند و ایشانرا دریابد و بنعمت و رحمت مرزوق فرماید.

بالجمله عرض میکند: ای رحیم ترین رحم نمایندگان، ای بهترین یاری کنندگان و بهترین فاصلان یعنی حق را از باطل جدا کننده است، و بهترین آمرزنده گان و گذشت کنندگان و حاکمترین حکمرانان، و سریع ترین حساب کنندگان، هیچکس از بطش او امتناع نتواند و از عقوبتش انتصار نجوید و از کید او احتیال نکند، و علم او را ادراک نتواند و از ملک او دوری نجوید، عز او مقهور نشود و از قدر او معول(5) نیابند و استکبارش را ذلت نرسد و بجبروت او بلوغ نجویند، و عظمتش را تصغیر(6) نتوانند و فخرش را اضمحلال نباشد، و رکنش را تضعیف(7) نرسد و نیروی او را که محصی(8) مخلوق و حافظ اعمال خلق اوست آرزو نکند، یا برتر از آنست که در مقام آرزوی دیگران واقع شود؛ او را ضدی و ندی(9) و فرزندى و زوجه نیست، و هم او را اسمی نیست

ص: 293

1- جباره: گردنکشان

2- بوار: هلاک

3- غادر بن جمع غادر خیانت کننده

4- هار بین جمع هارب: فرار کننده

5- معول: استوار و معتمد.

6- تصغیر، کوچک کردن

7- تضعیف: خضوع

8- محصی . شماره کننده

9- ند: شریک

و هیچکس باوی قریب و قرین نباشد، و شریک و شبیه و نظیر ندارد، و هیچ چیز بعظمت او نرسد، و هیچ چیز دیگر ادراک اثر شر افکند، و بمنزلت او نازل نشود و هیچ چیز آخرش را ادراک نکند، آسمانها را در نهایت اتفاق بنیان نهاده و آنچه در آنست بعظمت خویش برپای داشت، و بر حسب اقتضای حکمت، بازداشت نه او را آغازیست و نه او را انجامی، بلکه چنان است که او را می سزد بر همه چیز بیناست و دیده نمیشود، با اینکه در منظر اعلی است پوشیده و آشکارا در حضرتش معلوم است و هیچ چیز بروی پوشیده نباشد و هیچ چیز نعمت او را نگاهبان نشود، و هیچ چیز او را حایز و حایل نگردد، و بر همه چیز توانا و دانا است، در هما هم نفوس و مخفیات صدور و نیات قلوب و نطق زبانها و برهم رسیدن لبها و بطش دستها و نقل اقدام و گردش چشمها، و سر و اخفی و نجوی و آنچه در تحت الثری است، عالم و دانا است و هیچ چیز او را از چیز دیگر مشغول نمیدارد، و در هیچ چیز تقریط نفرماید و هیچ چیز را فراموش نکند چه استعداد روح و قالب عنصری افزون از این نیست، ای کسی که بزرگ است گذشت او، و نیکوست صنع او و کریم است عفو او و بسیار است نعمت او و باحصا نیاید احسان او، و جمیل است بلای او، درود بفرست بر محمد و آل محمد، و حاجات مرا که بحضرت تو آورده ام بر آورده فرمای ای فروز من در هر ظلمت و انس من در هر وحشت، و ثقه من در هر شدت، و رجای من در هر کربت، و ولی من در هر نعمت، و دلیل من در ظلام و ظلمت، توئی دلیل من چون دلالت ادلاء (1) انقطاع یابد چه دلالت ترا انقطاعی نباشد، و هر کس را هدایت فرمائی پای کوب ضلالت نشود و هر کس را دوست بداری ذلت نیابد، تو مرا بصفوف نعمت انعام فرمودی، و در انعام باسباغ (2) رفتی، و مرار روزی دادی و در روزی یافتن و ارتزاق موقر فرمودی، و با من وعده نهادی و احسان ورزیدی؛ و مرا اعطا فرمودی، و با عدم استحقاق من عطای جزیل فرمودی، و این جمله همه محض هدایت فرمودن در نعمت و کرم وجود خودت بود، و عاصیان را در معاصی انفاق فرمودی، و من بیای بردم عمر خود را در آنچه ترا محبوب نبود، و با این جمله در مقام کیفر بر نیامدی، و بفضل وجود کار فرمودی، هر وقت من بمعاصی عود کردم تو بفضل بازگشتی و برای بندگان گناه کار

ص: 294

1- ادلاء - جمع دلیل : راهنما

2- اسباغ : تمام کردن نعمت

بهترین موالی هستی، ترا بخواندم و دعای مرا اجابت نمودی، مسئلت کردم عطا فرمودی و خاموش شدم یعنی اگر از روی شرم خاموش شدم تو بعنایت هدایت گرفتی و مواهب (1) ترا در طلب زیادت بر آمدم و تو بر افزودی، و من آنکسی هستم که همه گاه بد کردم و تو بگذشت رفتی و همه گاه خویش را در معرض بلا در افکندم و تو عافیت بخشیدی و در موارد تهلکه در انداختم و تو مرا نجات دادی، و در لیل و نهارم را از تمامت مخاطر و مهالك و ضلالت محفوظ داشتی، و خسیست (2) و حقارت مرا بلند کردی، و لغزش مرا بازداشتی و عورت مرا مستور فرمودی، و مرا بسیرت و سریرت من فضیحت نکردی، و نزد برادران و اخوان سرافکننده نداشتی و قبایح بزرگ و فضایح کبار مرا پوشیده فرمودی و حسنات قلیله صغار مرا آشکار نمودی محض کمال منت و تفضل و احسان و انعام و نیکوئی فرمودن و با اینجمله مرا باو امر خود مامور ساختی و من اطاعت امر نکردم، و انزجار خواستی و منزجر نشدم، نه سپاس نعمت ترا بگذاشتم و نه نصیحت ترا بکار بستم و نه حق ترا بگذاشتم و نه از معاصی تو روی برتافتم، بلکه با چشم خود بمعصیت تو رفتم و اگر تو میخواستی چشم مرا کور میساختی لکن این معاملت با من بجای نگذاشتی و با گوش خود بگناه تو کار کردم و اگر تو بخواستی مرا کر ساختی و اینکار با من بیای نداشتی، و گناه ورزیدم ترا بدست خودم و اگر تو خواستی دست و انگشت مرا بهم باز کشیدی و مقبوض فرمودی و چنین نفرمودی و با آلت معصیت خود بعصیان تو پرداختم و اگر تو میخواستی مرا عقیم میفرمودی و با من این کار بیای نگذاشتی و من با جمله جوارح خویش ترا عصیان ورزیدم، و حال آنکه جزای تو ای سید من از من چنین نبود، یعنی در برابر آنهمه احسان و عفو و رحمت که با من فرمودی نباید پیرامون معصیت تو بروم، پس هر چه هست عفو و گذشت توست، اینک منم بنده تو که بگناه خویش اقرار دارم و در حضرت تو خاضع و مستکین و بجرم و بجنایت خویش مقرر هستم و بسوی تو متضرع و بحضرت تو رجا دارم و از ذنوب خود بسوی تو باز گشت میکنم و از ستمی که بر نفس خویش نموده ام استغفار مینمائیم و برای نجات از آتش به پیشگاه تو راغب باشم و بسوی تو برای عفو و گذشت

ص: 295

1- مواهب - جمع، موهبت! بخشش و عطیه

2- خسیست: پست و زبونی

از معاصی ابتهال (1) میورزم و انجاح (2) حویج خویش را خواستارم و همی خواهم که بیش از این و برتر از اینکه میخوام با من عطا فرمائی و ندای مرا بشنوی و دعای مرا اجابت و بر تضرع و شکوای من ترحم فرمائی و بر اینگونه بیاید بنده خطاکار در حضرت سید با اقتدار و مولای قهار خویش خاضع و خاشع و ذلیل و خاکسار گردد، ای کریم تر کسیکه در حضرت تو بگناهان خویش اقرار نمایند و کریمتر کسیکه در حضرت او بخضوع و خشوع روند، چیست کردار و رفتار تو با آنکسکه در پیشگاه تو بگناهان خویش اقرار نماید؟ و برذلت و مسکنت و خواری خویش خاضع و فروتن باشد؟ یعنی تو با این بزرگی و کرم و رحمت با بنده ذلیل و خاکسار و مقرر بمعاصی و خواهنده عفو و آمرزش جز اینکه بعفو و گذشت کار کنی چکنی و اگر گناهان من بآن پایه است که حایل گردیده است میان من و میان که بوجه کریم خودت بر من روی آوری، و بر من انتشار رحمت و انزال برکت فرمائی و صوت مرا بحضرت خویش بر کشانی یا گناه مرا بیامری، یا از خطیئه گذری، پس اینک منم بنده تو که بکرم وجه و عز جلال تو، و پیغمبر تو صلی الله علیه و اله که من محبوب ترین خلق توست در حضرت تو مستجیر و متوجه میباشم بسوی تو و به پیغمبر تو که احب خلق تست در پیشگاه تو و اکرم ایشانست نزد تو، و اولی و اطوع جمله خلائق است در حضرت تو و از تمامت ایشان و منزلت و مکان او در خدمت تو عظیمتر و بعترت او صلی الله علیه و اله راه نمایندگان راه یافتگان که طاعت ایشانرا فرض و بمودت ایشان امر و ایشانرا ولایه امر فرموده بعد از پیغمبر خودت صلی الله علیه و اله بسوی تو توسل و تقرب میجویم، ایکسیکه خوار کننده هر جبار، و ذلیل کننده هر عزیز، همانا بمشقت و زحمت باز رسیده ام در اینساعت بر من ببخش برحمت خود چه بر سخط تو و عذاب تو نیرو و شکیبائی و از رحمت تو بی نیازی نیست و تو بیرون از من برای عذاب دریابی، لکن من بجز تو را حمی نمی یابم و بر بلانیرو و بر مشقت طاقت ندارم

سؤال میکنم ترا بحق محمد پیغمبر تو صلی الله علیه و اله و توسل میجویم بسوی تو بائمه علیهم السلام که ایشانرا بر سر خویش اختیار و برپوشیده خود مطلع و برای علم خود برگزیده فرمودی و مطهر و خالص و صافی و مصطفی داشتی و ایشانرا راه نمایندگان راه یافتگان گرداندیدی

ص: 296

- 1- ابتهال . زاری کردن
- 2- انجاح . برآوردن حاجت

و بروحی خود امین و از معاصی معصوم، و در میان آفریدگان رضی مرضی و بعلم خویش مخصوص داشتی، و ایشانرا برگزیدی و بحمایت و عطیت خود بهره ور، و بر آفریدگان خود حجت فرمودی و بطاعت ایشان فرمان کردی، و هیچکس را در معصیت ایشان رخصت ندادی، و بر هر آفریده طاعت ایشانرا فرض کردی، و توسل میجویم بحضرت تو در این موقف امروز که مرا از خیار وافدین (1) و واردین حضرت خود بگردانی بار خداوند درود فرست بر محمد و آل محمد و بر ناله من و اعتراف من بگناه من و تضرع و زاری و مرود آوردن رحل حاجت خود را بآستان تو و مسیر من بحضرت تو رحمت فرمای ای کریمترین مسئولان وای کسیکه در امیدواری بهر حاجت بزرگی بزرگ است، بیامرز گناه بزرگ مرا چه جز بزرگ گناه بزرگ را می آمرزد، ای آنکه سایل خود را خایب (2) نمیگرداند، مرا خائب بازنگردان ای پذیرنده توبت قبول فرمای توبت مرا، و آنحاجت مرا بر آورده گردان، که چونم عطا فرمائی از هر چه بازداشته مرا زیان نرسد، و اگر عطا فرمائی آنچه با من هست سود نرساند، بار خدایا روح محمد و آل او را از من سلام بازرسان، و تحت بیاور، و بسبب ایشان مرا از مهالك و مخاطر بازگیر ای کسیکه امر فرمودی بعفو و درعوض عفو پاداش میرساند و عفو میفرماید، و از عفو خشنود میشود و بر عفو ثواب میدهد «العفو العفو العفو» پس بیست مرتبه العفو باید گفت

بالجمله: عرض میکند ای خدای از تو خواستار عفو می‌شوم، و از هر خیر و خوبی که علم تو بآن محیط است مسئلت مینمایم، همانا اینست مکان مستجیر بعفو تو از عقوبت تو، این است مکان پناه برنده بتو از سخط تو پناه میبرم بخشنودی تو از خشم تو و از اینکه بیک ناگاه نقیمت (3) تو فرارسد ای آرزوی من، ای رجای من ای بهترین فریاد رسنده و جوادتر عطا کننده، وای کسیکه رحمت او بر غضبش پیشی بسته، ای سید من، ای مولای من، ای محل وثوق و اعتماد من، ورجای من، ای ذخر و ذخیره ای ظهر و پشت وای عدت و جمعیت و نهایت آرزو و رغبت و فریادرس و وارث من، آیا در اینروز که صوتها همه بحضرت تو بحالت فزع میباشند، با من چه معاملت بخواهی فرمود؟ سؤال

ص: 297

1- وافدین. وارد شوندهگان

2- خایب: نا امید

3- نقیمت: عقوبت پاداش بد

میکنم از تو که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد، و مرا قرین فلاح و نجات و دعای مرا مستجاب و مقبول بداری، و عطای او را بسیار و بزرگ فرمائی، و ذنوب او را آمرزش کنی و او را اکرام بفرمائی و او را از اینمراتب محروم نداری؛ و چون وفات نماید بزنگانی خوش و حیاتی طیب اورازنده بگردانی، و با آنانکه بتولای (1) ایشانست ملحق بداری، بار خدایا برای هر وافدی و واردی جایزه و کرامتی و برای هر سائلی که در حضرت تو به سئلت آید عطیتی، و برای هر کس که بحضرت تو رجامند گردد پاداش نیکی و برای هر کسکه از آنچه در حضرت تو است ملتمس گردد جزائی و برای هر کسکه به پیشگاه تورو روی آورد بخششی و برای هر کس که بحضرت تو فزع بیاورد رحمتی، و برای هر کسکه باستان تو تضرع وزاری آورد اجابتی و برای هر کسکه بدرگاه تو استکانت (2) جوید رافتی، و برای هر کسکه در حضرت تو فرود آید، حفظ و حفاظتی، و برای هر کسکه بسوی تو متوسل شود عفو و گذشتی است، و من اکنون در حضرت تو وفود (3) نموده ام، و در حضور تو وقوف کرده و بتو امیدوار و بحضرت تو راغب آمده ام، پس در اینروز مرا از تمامت وافدین خود خایب و در این وقد و وقود بی سود مگردان، و مرا بیهشت تکریم و مغفرت بر من منت و بعافیت سرفراز و از آتش رستگار و از رزق حلال روزی، و زیان فسقه عرب و عجم و شر شیاطین انس و جن را از من دور فرمای

بار خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا خایب و نومید باز مگردان و مرا تا زمان ملاقات خود از هر آفتی و فتنه و لغزشی سالم بدار، تا بآن درجه که در مرافقت اولیای تو است مرا بازسانی، و از حوض ایشان سیراب گردانی، چنانکه هیچوقت از آن پس تشنگی نیابم، و مرا در زمره ایشان محشور و در جوقه ایشان متوفی بدار، و مرا در حالتیکه در رضوان تو باشم بدیدار ایشان برخوردار فرمای، و مرا باهیچکس جز خودت، مگذار و در رزق من برکت عنایت کن، و مرا با جز من تبدیل مکن، یعنی حالت من طوری نباشد که برخلاف رضای تو باشم، و تو مرا محروم بداری و دیگری را بعوض من موفق داری، و مرا بدیگران و بخود من باز مگذار تا عاجز و بیچاره شوم، و بادنیامسپار تا مرا بیفکند، و مردمش از رزق و روزی آن بازدارند، و آنچه کنی خود با من پپای بر

ص: 298

1- تولای دوستی

2- استکانت: فروتنی کردن

3- وفود، وارد شدن

بار خدایا از هر کس امیدواری جز از تو قطع شده است پس در اینروز برحمت و مغفرت بر من تطول و منت بسپار ، بار خدایا ای پروردگار این امکانه شریفه و پروردگار هر حرم و مشعری که قدر شر اعظیم داشته و شرافت بخشیده و بیت الحرام و به حل و حرام ورکن و مقام ترا می خوانم که بر محمد و آل محمد درود فرست و هر حاجتی که مرا هست که صلاح دین و دنیا و آخرت آنست برآورده فرمای، و مرا و پدر و مادر مرا و آباء و اجداد مرا از مسلمانان من بیامرز ، و بر پدر و مادر من رحمت فرمای چنانکه مرا در حالت صغارت تربیت کردند و در عوض من بایشان پاداش خیر فرمای، و از دعای من چشم ایشانرا روشن گردان ، چه ایشان تا پایان کار با من بنیکی رفتند، و تو من را جای نشین ایشان فرمودی ، پس تو شفاعت مرا در حق خود من و در حق ایشان و اسلاف و گذشتگان مؤمنین من در اینروز پذیرفتار باش .

بار خدایا نصرت فرمای محمد و آل محمد را و آنچه با ایشان وعده فرمودی بجای گذار ، و فتح و فیروزی آل محمد را بمن بازرسان ، و مرا در اینجمله به بهره خالص بهره یاب و در عمر و روزی من بر برکت و وسعت ده

بار خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد حال ما و روزگار ما را به امام اصلاح کن ، و او را از جمله صالحین بگردان و امور را بدست او بصلاح و صواب بدار ، و او را از مخوفات ایمن فرمای ، و خوف ما را بسبب او با من و امان آور ، و او را یاور دین خود فرمای و زمین را بسبب وجود مبارکش از عدل و داد آکنده دار ، چنانکه از ستم و بیداد انباشته بود ، و بواسطه وجود و ظهور او بر فقراء مسلمانان و اراامل (1) و مساکین ایشان منت گذار ، و مرا از نیکویان موالی و شیعیان شدیدالحب و مطیع و فرمان بردار ، و جاری کننده اوامرو دریابنده مرضات و قبول کننده قول و قائم و با قوامترین از همه کس بامر او بگردان ، و شهادت را برای من در حضور او روزی کن تا ترا ملاقات کنم گاهی که تو از من خشنود باشی

بار خدایا اهل و اولاد و آنچه با من عنایت فرموده بودی باز گذاشتم ، و بحضرت تو و این مکانی که برجا و امیدوار بودن بآنچه در حضرت تست شرافت بخشیدی بیرون شدم و ترا

ص: 299

بر آنچه مر است وکیل ساختم، پس با من در کار ایشان نیکی فرمای، چه تویی ولی و والی این کار، و تویی خداوند بخشاینده بردبار، و پروردگار آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت طبقه، و پروردگار عرش عظیم و سلام علی محمد و آله و جمیع الانبیاء والمرسلین ابرهیم ملقب به تقی بن علی بن حسن بن محمد بن صالح کفعمی امامی علیه الرحمه در کتاب مصباح در فصل بیست و نهم میفرماید: این فصل در ذکر ادعیه ایست مشهوره ماثوره که فضایل آن معین است لکن برای آنها اسم و علامتی که بآن موسوم باشند نیست، اما در کتب علماء و دفاتر ایشان مزبوز و مستور است و از آنجمله این دعای عظیم الشان است که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مییاشد «إِلَهِي، كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَدَا أَنَا وَ كَيْفَ أَقْطَعُ رَجَائِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ، إِلَهِي، إِذَا لَمْ أَسْأَلْكَ فَتُعْطِينِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي، إِلَهِي إِذَا لَمْ أَدْعُكَ فَتَسْتَجِيبْ لِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَسْتَجِيبُ لِي، إِلَهِي، إِذَا لَمْ أَتَضَرَّعْ إِلَيْكَ فَتَرْحَمْنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ فَيَرْحَمْنِي، إِلَهِي، فَكَمَا فَلَقْتَ الْبَحْرَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَجَّيْتَهُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُنَجِّبَنِي مِمَّا أَنَا فِيهِ وَ تُفَرِّجَ عَنِّي فَرَجًا عَاجِلًا غَيْرَ آجَلٍ بِفَضْلِ لِيكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» مقاتل بن سلیمان ایندعای مبارک را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده و گفته است: هر کس یکصد دفعه باین دعا خدای را بخواند و دعای او مستجاب نشود، البته این کس از نخست ملعون و مطرود بوده است بجمله عرض میکند: بار خدایا چگونه ترا بخوانم؟ و حال آنکه من منم یعنی با اینحال ذنب و گناه و انفعال که دارم چگونه ترا بخوانم و حاجت بخواهم او چگونه امید خود را قطع نمایم و حال آنکه تو تویی؟ یعنی رحمت تو بر غضب تو پیشی و نعمت تو با طبقات امم بحد کمال خویشی دارد، بار خدایا اگر من ترا نخوانم و از تو مسئلت نکنم و حاجت نطلبم پس کدام کس را بیرون تو بخوانم که او مرا عطا کند؟ یعنی اگر تو نکنی کدام کس را این قدرت است؟ بار خدایا اگر من ترا نخوانم تا دعای مرا با جابت مقرون بگردانی، پس کدام کس را بخوانم که او بتواند مستجاب گرداند، بار خدایا اگر زاری و تضرع بدرگاه تو نیاورم تا بر من رحم کنی، پس با کدام کس ضراعت بجویم که بتواند بر من رحمت آورد بار خدایا چنانکه دریا ها را از بهر موسی علیه السلام بر شکافتی و او را از چنگ فرعون نجات

دادی، خواستار میشوم از تو که رحمت فرستی بر محمد آل محمد و مرا از آن بلیت و اندوه و اندیشه که بدان اندرم نجات بخشی، و بزودی در کار من فرج و گشایش بازسانی و واپس نیفکنی بفضل و رحمت خودت ای ارحم الراحمین .

در کتاب فصول المهمه از ابو حمزه ثمالی مرویست که علی بن الحسین با اولاد امجاد (1) خود صلوات الله علیهم اجمعین میفرمود: «یا بَنِيَّ، إِذَا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ مِنْ مَصَائِبِ الدُّنْيَا، أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَاقَةٌ أَوْ أَمْرٌ فَادِحٌ فَلْيَتَوَضَّأِ الرَّجُلُ مِنْكُمْ وَضُوءًا لِلصَّلَاةِ وَلِيَصِلْ أَرْبَعًا رَكَعَاتٍ أَوْ رَكَعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَوَتِهِ فَلْيَقُلْ مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى، يَا سَامِعَ كُلِّ نَجْوَى، يَا شَافِيَ كُلِّ بَلْوَى يَا عَالِمَ كُلِّ خَفِيٍّ وَيَا كَاشِفَ مَا يَشَاءُ مِنْ بَلِيٍّ يَا نَجِيَّ مُوسَى يَا مُصَوِّطِي مُحَمَّدٍ وَيَا مُتَخَذِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ إِشْدَّ تَدَّتْ فَاقَتُهُ وَضَعُفَتْ قُوَّتُهُ وَقَلَّتْ حِيلَتُهُ دُعَاءَ الْغَرِيبِ الْغَرِيبِ الْفَقِيرِ الَّذِي لَا يَجِدُ لِكَشْفِ مَا هُوَ فِيهِ إِلَّا أَنْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَا يَدْعُو بِهِ ذَا رَجُلٍ أَصَابَهُ بَلَاءٌ إِلَّا فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ». با فرزندان خود فرمود: هر وقت مصیبتی از مصائب روزگار در شما چنگ در اندازد، و یادریشی و نیازمندی شما را بیچاره کرده اند یا کاری سنگین و دشوار را دچار شوید، پس مردی از شما وضوی نماز بسازد و چهار رکعت یا دو رکعت نماز بسازد آورد و چون از نماز خویش فراغ جوید، این کلمات را که در ذیل مذکور شد بر زبان آورد، و آنحضرت فرمود: دعانکند و خدای را نخواند باین دعا مردیکه اصابه بلائی بروی شده باشد، جز اینکه خدای تعالی این بلا از وی بگیرد، و مضمون ترجمه فارسی آن اینست، یعنی ای کسیکه موضع هر شکوهی است، چه جزوی چاره ساز و بنده نواز نیست، ای کسی که شنونده هر نجوی درازوسوز و گداز است. ای کسیکه شفا دهنده و درمان کننده و چاره نماینده هر بلوی و سختی است، وای کسی که دانای بر هر پوشیده و مخفی است، و ای کسی که کشف نماینده و برگیرنده است آنچه را که خواهد از بلاها، و ای کسی که نجات دهنده موسی از کید اعداست و ای کسی که برگزیننده محمد مصطفی است صلی الله علیه و اله از جمله آفریدها، وایکسیکه گیرنده ابراهیم خلیل علیه و علی نبینا و آلہ السلام است بخلت و دوستی، همانا میخوانم تراخواندن کسیکه شدید و دشوار گردیده است درویشی و فاقه او، و سست گردیده است

ص: 301

نیروی او و اندک شده است حیل و چاره او، خواندن کسیکه غریق و غریب و فقیر است آنگونه غریق و غریب و فقیر یکه نمی یابد برای کشف آن بلیت و مصیبت، و آسیبی که بدان گرفتار شده است هیچ چاره ساز و کشف نماینده جز تورا، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان، ای خداوند سبحان همانا منم در زمره آنانکه بر خویشان بظلم و ستم رفته اند و در شمار ظالمان میباشند.

بالجمله: حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرماید: هر کس دچار هر گونه بلیتی بشود و خدای را باین دعا بخواند خدا آن بلا از وی بر میگردد، و در مصباح کفعمی مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با پاره از اصحاب خویش فرمود در طلب فرزند ایند عارابخوان

رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي فِي حَيَاتِي وَيَسِّرْ تَغْفِرْ لِي بَعْدَ وَفَاتِي وَاجْعَلْهُ خَلْقًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيْبًا اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوْبُ اِلَيْكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْر الرَّحِيْمُ هفتاد مرتبه همانا هرکس این کلام را بسیار بگوید: «رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَى مَا يَتَمَنَّى مِنْ مَالٍ وَوَلَدٍ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» روزی میگرداند خدایتعالی اور اهر چه آرزو کرده باشد، از مال و فرزند و از خیر دنیا و آخرت چه خدای تعالی میفرماید: «وَ اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهٗ كَانَ غَفَّارًا» (1)، و آن آیات اینست که میفرماید: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ بَنِيْنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهَارًا» (2) در کتاب حلیة المتقین مسطور است که چون بحضرت امام زین العابدین بشارت فرزند میدادند، هیچ نمیپرسید که پسر است یا دختر، بلکه از نخست سؤال میفرمود که خلقتش درست است، چون بعرض میرسانیدند که درست است و عیب و نقصی در خلقتش نیست، میفرمود: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَخْلُقْ مِنِّيْ شَيْئًا مُّشَوَّهًا» یعنی: سپاس خداوندی را که از من خلق نفرمود مولودی را که قبیح و معیوب باشد، در کتاب مصباح کفعمی در فصل سیزدهم در ذکر استغفار و استحباب استغفار هنگام سحر مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دعا را قرائت میفرمود: «اللّٰهُمَّ اِنَّ

ص: 302

-
- 1- نوح - (10) پس آمرزش و غفران طلب کنید از پروردگار خود، چه او خدائی است بسیار بخشنده.
 - 2- نوح - (11) (12) از آسمان برای شما بارانهای پی در پی میفرستد، و شما را بمالها و فرزندان یاری و مدد مینماید؛ و برای شما بهشتهایی قرار داده که در آنها نهلهایی قرار داده است.

اَسْتَغْفِرُكَ يَا اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ يَوْمَئِذٍ اَنْ اَحْسَدَاكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ حَقِّ رَجَائِىْ لَكَ وَ كَذَّبْ خَوْفِىْ مِنْكَ وَ كُنْ لِىْ عِنْدَ اَحْسَنِ ظَنِّىْ بِكَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ وَ اَيِّدْنِىْ بِالْعِصْمَةِ وَ اَنْطِقْ لِسَانِىْ بِالْحِكْمَةِ وَ اجْعَلْنِىْ مِمَّنْ يَنْدَمُ عَلٰى مَا ضَيَّعَهُ فِىْ اَمْسِهِ اللّٰهُمَّ اِنَّ الْغَنِيَّ مِنْ اِسْتَعْنٰى مِنْ خَلْقِكَ بِكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَغْنِنِىْ يَا رَبِّ عَنِ خَلْقِكَ بِكَ وَ اجْعَلْنِىْ مِمَّنْ لَا يَسْطُرُ كَفَهُ اِلَّا اِلَيْكَ اللّٰهُمَّ اِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ قَطَّ وَ اَمَامَهُ التَّوْبَةُ وَ خَلَقَهُ الرَّحْمَةُ وَ اِنْ كُنْتَ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَاِنِّىْ فِىْ رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْاَمَلِ فَهَبْ لِىْ ضَعْفَ عَمَلِىْ لِقُوَّةِ اَمَلِىْ اللّٰهُمَّ اللّٰهُمَّ اَمْرَتْ فَعَصَدَ بَيْنَا وَ نَهَيْتَ فَمَا اَنْتَهَيْنَا وَ ذَكَرْتَ فَتَنَاسَدَ بَيْنَا وَ بَصُرْتَ فَتَعَامَيْنَا وَ خَدَرْتَ فَتَعَادَيْنَا وَ مَا كَانَ ذَلِكْ جَزَاءَ اِحْسَانِكَ اِلَيْنَا وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا اَعْلَمْنَا وَ مَا اَخْفَيْنَا وَ اَخْبَرُ بِمَا لَمْ تَأْتْ وَ مَا اَتَيْنَا فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا اَخْطَاْنَا فِيْهِ وَ مَا نَسَبْنَا وَ هَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدَيْنَا وَ تَتِمَّ اِحْسَانَكَ اِلَيْنَا وَ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ عَلَيْنَا اِنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ رَسُوْلِكَ وَ عَلٰى وَصِيْهِ وَ فَاطْمَةَ بِنْتِهِ وَ بِالْحَسَنِ وَ بِالْحُسَيْنِ وَ عَلٰى وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسٰى وَ عَلٰى وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى وَ الْحَسَنِ وَ الْحِجَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ اِدْرَارَ الرِّزْقِ الَّذِىْ هُوَ قِوَامُ حَيَاتِنَا وَ صَلَاحِ اَحْوَالِ عِيَالِنَا وَ اَنْتَ الْكَرِيْمُ الَّذِىْ تُعْطِىْ مِنْ سَعَةٍ وَ تَمْنَعُ مِنْ قُدْرَةٍ وَ نَحْنُ نَسْئَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَكُوْنُ صَلَاحًا لِلدُّنْيَا وَ بَلَاغًا لِلْآخِرَةِ اَتْنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»

بار خدایا استغفار من و طلب آمرزش کردن من گناهان را در حضرت تو با اینکه بر آنچه نهی فرمودی اصرارهمی جویم بسبب قلت حیا و آرم است و فرو گذاشت نمودن استغفار . و طلب آمرزش را با علم من بسعت رحمت تو تصبیح حق رجا و امیدوار هست ، بار خدایا گناهان من نومید میدارد مرا از اینکه در پیشگاه تو رجا آورم و دانش من بسعت بخشایش تو ایمن میگرداند مرا از اینکه از تو در بیم و خشیت دوم، پس درود بفرست بر محمد و آل محمد و امید مرا بحضرت خودت محقق و خوف مرا از خودت مقرون بکذب فرمای و بان نیکوتر و برتر ظنی که برحمت و عطیت تو دارم، بباش.

ای کریمترین کریمان و مرا بعصمت مؤید و لسان مرا بحکمت گویا بگردان و بر آنچه به پیشین روز از من صادر شده نادم و بر گذشته خود پشیمان بدار، یعنی همه وقت بحالت استغفار باشم، بار خدایا همانا توانگر آن کس باشد که بسبب تو از خلق تویی نیاز باشد،

پس درود فرست بر محمد و آل محمد ، و مرا از آفریدگان خود مستغنی فرمای ، و در زمره آنکسان در آر که دست حاجت جز بحضرت تو برنگشاید ، بار خدایا بد بخت کسی است که نومید باشد، و حال آنکه توبت و انابت از پیش روی او ، و رحمت و بخشایش از دنبال اوست و من هر چند ضعیف العمل باشم اما بر حمت توقوی الامل هستم ، یعنی از بسکه رحمت تویی پایانست در هر حال رشته آرزو و آمال را قطع نتوان کرد .

پس سستی عمل مراقبت آرزو و اهل من ببخش ، بار خدایا مارا فرمان کردی و در اطاعت فرمان عصیان ورزیدیم و نهی فرمودی و ما باز داشته نشدیم ، و تذکر و یادآوری فرمودی و ما فراموش کردیم ، و ما را از سود و زیان و منفعت و خسران بینش دادی ، و ما کورانگه گشتیم و ناپینا رفتیم ، و ما را محذر(1) داشتی و اندازه مقرر فرمودی ، و ما از حد خود تجاوز نمودیم و جزاء احسان تو از ما این نبود و تو باشکار ما و پوشیده ما و آنچه نکرده ایم و آنچه کرده ایم دانایتر هستی ، پس رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و ما را بر خطاهای ما و آنچه فراموش کرده ایم باز مگیر ، و حقوق خود را که بر ماداری ببخش و احسان خود را با ما تمام گردان و نعمت خود را بر ما تمام و فراخ بدار همانا ما توسل میجوئیم بحضرت تو بمحمد صلی الله علیه و آله رسول تو ، و علی وصی تو ، و فاطمه دختر پیغمبر تو و بحسن و حسین ، و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد ، و موسی بن جعفر و علی بن موسی ، و محمد بن علی ، و علی بن محمد ، و حسن بن علی ، و الحجة القائم علیهم السلام ، که اهل بیت رحمت تو میباشند ، نیکوئی و فراوانی رزق و روزی را که اسباب قوام زندگانی ما و سلاح احوال عیال ماست ، و توئی آن کریمی که از کمال سعت و وسعت عطا ، میکنی و از روی اندازه و حکمت ممنوع میداری و بانخیر و خوبی را که اصلاح دنیا و بلاغ از برای آخرت است از تو مسئلت میکنیم و حسنه دنیا و آخرت را از تو میجوئیم و نگاهداری از آتش را از تو میطلبیم .

در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام ، در نماز وتر بهنگام سحرگاهان سیصد مرتبه عرض میکرد (العفو العفو) و هم در آنکتاب از ابو حمزه ثمالی مرویست : که علی بن الحسین علیهما السلام در پایان نماز و ترخویش در حالتیکه بر پای ایستاده بود و عرض میکرد: «رب اسأت و ظلمت

ص: 304

نَفْسِي وَبَسَّ مَا صَدَّ نَعْتُ وَ هَذِهِ يَدَايَ جَزَاءَ بِمَا صَنَعْنَا قَالَ ثُمَّ بَيَّسْتُ يَدَيْهِ جَمِيعاً قَدَامَ وَجْهِهِ وَيَقُولُ وَ هَذِهِ رَقَبَتِي خَاضِعَةً لَكَ لِمَا أَتَتْ قَالَ ثُمَّ يُطِأُ رَأْسَهُ وَيَخْضَعُ بِرَقَبَتِهِ ثُمَّ يَقُولُ وَ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَحُذِّ لِنَفْسِكَ الرِّضَا مِنْ نَفْسِي حَتَّى تَرْضَى لَكَ الْعُتْبَى لَا أَعُودُ لَا أَعُودُ لَا أَعُودُ . قَالَ وَ كَانَ وَ اللَّهُ إِذَا قَالَ لَا أَعُودُ لَمْ يَعُدْ ، بالجمله ابو حمزه ميگويد: بعد از آنکه آنحضرت باين خضوع و خشوع اين كلمات بعرض ميرسانيد همه از روى حقيقت و صدق نيت ميگذاشت و چون عرض ميکرد ديگر عود نميکنم هرگز عود نميفرمود، يعنى مثل سخن ديگر كسان نبود كه بگويند و معمول ندارند و عهد نماينده پايان نبرند

قنوت آنحضرت «ع»

سيد بن طاوس رضی الله عنه در ذکر قنوتات ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين اين قنوت را از حضرت امام زين العابدين سلام الله عليه الى يوم الدين مسطور فرموده است . «اللَّهُمَّ إِنَّ جِبَلَهُ الْبَشَرِيَّةَ وَ طِبَاعَ الْإِنْسَانِيَّةِ وَ مَا جَرَّتْ عَلَيْهِ تَرْكِيَّاتُ النَّفْسِيَّةِ وَ انْعَقَدَتْ بِهِ عُقُودُ النَّشْئَةِ نَعَجَزُ عَنْ حَمْلِ وَاِرْدَاتِ الْأَقْضِيَّةِ إِلَيْهِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ لَهُ أَهْلَ الْأَصْطِفَاءِ وَ أَعْنَتَ عَلَيْهِ ذَوِي الْإِجْتِبَاءِ اللَّهُمَّ وَ إِنَّ الْقُلُوبَ فِي قَبْضَتِكَ وَ الْمَشِيئَةَ لَكَ فِي مَلَكَتِكَ وَ قَدْ تَعَلَّمُ أَيُّ رَبِّ مَا الرَّغْبَةُ إِلَيْكَ فِي كَشْفِهِ وَاقِعَهُ لِأَوْقَاتِهَا بِقُدْرَتِكَ وَاقِفَهُ بِحَدِّكَ مِنْ إِرَادَتِكَ وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّ لَكَ دَارَ جَزَاءٍ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ مَثُوبَةً وَ عُقُوبَةً وَ أَنَّ لَكَ يَوْمًا تَأْخُذُ فِيهِ بِالْحَقِّ وَ أَنَّ آتَاكَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِكَرَمِكَ وَ أَلْيَقَهَا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ فِي عَطْفِكَ وَ تَرَوْفِكَ وَ أَنْتَ بِالْمِرْصَادِ لِكُلِّ ظَالِمٍ فِي وَحِيمٍ عُقْبَاهُ وَ سُوءِ مَثْوَاهُ

اللَّهُمَّ وَ إِنَّكَ قَدْ أَوْسَدْتَ عَتَا خَلْقِكَ رَحْمَةً وَ حِلْمًا وَ قَدْ بَدَّلْتَ أَحْكَامَكَ وَ غَيَّرْتَ سُنَنَ نَبِيِّكَ وَ تَمَرَّدَ الظَّالِمُونَ عَلَى خُلَصَائِكَ وَ اسْتَبَاحُوا حَرِيمَةَكَ وَ رَكِبُوا مَرَائِبَ الْإِسْتِمْرَارِ عَلَى الْجُرْأَةِ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ فَبَادِرْهُمْ بِتَوَاصِفِ سَخَطِكَ وَ عَوَاصِفِ تَنْكِيلَاتِكَ وَ اجْتِنَاثِ غَضَبِكَ وَ طَهِّرِ الْبِلَادَ مِنْهُمْ وَ اعْسِفْ عَنْهَا آثَارَهُمْ وَ أَحْطُطْ مِنْ قَاعَاتِهَا وَ مَطَانِهَا مَنَارَهُمْ وَ اصْطَلِمْهُمْ بِبَوَارِكِ حَتَّى لَا تَبْقَى مِنْهُمْ دِعَامَةٌ لِنَاجِمٍ وَ لَا عِلْمًا لِأُمَّمٍ وَ لَا مَنَاصِبًا لِقَاصِدٍ وَلَا رَائِدًا لِمُرْتَادٍ اللَّهُمَّ أَمْحُ آثَارَهُمْ وَ اِطْمَسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِيَارِهِمْ وَ اِمْحَقْ أَعْقَابَهُمْ وَ أَفْكُكْ أَصْدَابَهُمْ وَ عَجِّلْ إِلَى عَذَابِكَ السَّرْمَدَ انْقِلَابَهُمْ وَ أَقِمْ لِلْحَقِّ مَنَاصِبَهُ وَ إِقْدَحْ لِلرِّشَادِ زِنَادَهُ وَ أَثِرْ لِلنَّارِ مَثِيرَهُ وَ أَيِّدْ بِالْعَوْنِ مُرْتَادَهُ وَ وَفِّرْ مِنَ النَّصْرِ زَادَهُ حَتَّى يَعُودَ الْحَقُّ بِحَدَّتِهِ وَ يُدِيرَ مَعَالِمَ مَقَاصِدِهِ وَ يَسْلُكَهُ أَهْلُهُ حَقَّ سُلُوكِهِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

بار خدایا بدرستی که آفرینش بشریت و سرشت انسانیت، و آنچه جاری شده است بر آن ترکیبات نفسیه، و منعقد گردیده است بان عقود بالش و آفرینش و کوالیدن(1) و بالیدن عاجز است از احتمال و ارادت اقصیه (2) مگر آنچه را که اهل اصطفاء (3) را بر آن موفق داشته باشی، و ذوی الاجتبا را بر آن اعانت فرموده باشی، بار خدایا همانا عنان قلوب در قبضه اقتدار تست و در ملك و مملکت تو مشیت خاص از بهر توست، و تو ای پروردگار من بعلم و حکمت خود میدانی که آنچه را که برای کشف آن بحضرت توری میآورند، در آنهنگام که حکمت و مصلحت مقتضی آنست واقع شونده بقدرت و نیروی تو است، و در آنحد و مقام که اراده تو تعلق یافته است واقف است، یعنی اگر ماها چیزی را قبل الوقت درصدد انکشاف باشیم؛ محض عجز بشریت و عدم علم بوقت است و من میدانم که ترا دار جزاء سراء پاداشی است، که در آنجا خیر و شر را ثواب و عقوبت میرسد و هم ترا روزی باشد که در آنروز از روی حق مؤاخذه فرمائی، و اینکه حلم و وقار تو از همه چیز بکرم تواسبه است، و بآنچه نفس خویش را بعطوفت و رأفت توصیف فرمود لایقتر میباشد و تو در کمینگاه هر ستم کاری تا او را بعاقبت و خیم و سوء مثوا در افکنی، بار خدایا تو خود رحمت و حلم خود را برای مخلوقت وسعت دادی، همانا احکام ترا دیگرگون و سنن پیغمبر تو را تغییر داده اند، و ستم کاران بر خلفاء تو تمرد، ورزیدند و بر ویژگیان تو سر کشی نمودند و محرمات ترا مباح شمردند و در جرات و جسارت بر حضرت تو بر مراکب استمرار و دوام بر نشستند، بار خدا یا بقواصف (4) سخط و عواصف نکال، و اجتنات (5) و قلع نمودن ایشان را بغضب خودت بر ایشان پیشی جوی، و بلاد و امصار را از وجود ایشان پاک فرمای و آثار ایشانرا فرسوده و نشان ایشان و خانمان ایشان را بر افکن و از دشنه بوار و کلنک دمار ریشه و بنیاد ایشانرا برکن؛ تا ایشانرا اثری و نشان علامت، و پایه و مایه برای هیچ نمایشگری و آهنگ کننده و بد مذهبی نماند و برای هیچ قاصدی گریزگاه و معقلی (6) پپای نباشد و برای ایشان نماینده آب و علف یعنی هادی و رئیس مگذار، بار خدایا آثار ایشانرا

ص: 306

1- کوالیدن : بالیدن

2- اقصیه - جمع قضا، حکم و فرمان

3- اصطفاء گزیدن

4- قواصف - جمع قاصف : تندباد

5- اجتنات، از بیخ بر کندن

6- معقل . کوه بلند . پناهگاه

محو و نابود و اموال ایشان و خانمان ایشانرا بصرصر(1) دواهی دیگر گون ، واعقاب ایشانرا، باطل و سرنگون ، و اصلا ب ایشانرا از هم جدا گردان و انقلاب ایشانرا بعذاب جاویدان بازگردان و مناصب و علامات حق را بر پای دارو مشعله رشادت و رشاد را فروزنده و فروزان ، فرمای و ادراک تار(2) طلب کننده خون حق را بفرمای ، یعنی از ظلمه حق کینه جوئی کن و جویندگان حق را اعانت فرمای، و زاد و توشه اش را از نصر و نصرت موفر(3) بدار تاحق کارگر و معالم مقاصد حق فروزنده نمایشگر شود، و اهل حق در جاده حق چنانکه حق آنست سلوک نمایند ، بدرستی که تو بر هر کار، قادر و توانائی و این دعا را حضرت امام زین العابدین در قنوت خود میخواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمُبِينُ الْبَائِسُ، وَأَنْتَ الْمَكِينُ الْمَاكِينُ الْمَمْكُونُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آدَمَ بَدِيعِ فَطْرَتِكَ، وَبِكُرِّ حُجَّتِكَ، وَلِسَانِ قُدْرَتِكَ، وَالْخَلِيفَةِ فِي بَسِيطَتِكَ، وَأَوَّلِ مُجْتَبَى لِلنُّبُوَّةِ بِرَحْمَتِكَ، وَسَاحِفِ شَعْرِ رَأْسِهِ تَدَلُّلًا لَكَ فِي حَرَمِكَ لِعِزَّتِكَ، وَمُنْشَأٍ مِنَ التُّرَابِ نَطَقَ إِعْرَابًا بِوَحْدَانِيَّتِكَ، وَعَبْدٍ لَكَ أَنْشَأْتَهُ لِامْتِنَانِكَ، وَمُسْتَعِيدٍ بِكَ مِنْ مَسِّ عُقُوبَتِكَ. وَصَلِّ عَلَى ابْنِهِ الْخَالِصِ مِنْ صَفْوَتِكَ، وَالْفَاحِصِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ، وَالْغَائِصِ الْمَأْمُونِ عَلَى مَكْنُونِ سِرِّرَتِكَ بِمَا أَوْلَيْتَهُ مِنْ نِعْمِكَ وَمَعُونَتِكَ، وَعَلَى مَنْ بَيْنَهُمَا مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَادَةِ وَالصَّالِحِينَ. وَاسْأَلْكَ اللَّهُمَّ حَاجَتِي الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ لَا يَعْلَمُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ،

أَنْ تَأْتِي عَلَيَّ قَضَائِهَا، وَإِمضَائِهَا فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ وَشِدَّةٍ أَزْرٍ وَحَطِّ وِزْرِ، يَا مَنْ لَهُ نُورٌ لَا يُظْفَى، وَظُهُورٌ لَا يُخْفَى، وَأُمُورٌ لَا تُكْفَى. اللَّهُمَّ إِنِّي دَعَوْتُكَ دُعَاءَ مَنْ عَرَفَكَ وَتَسَبَّلَ إِلَيْكَ، وَالْأَلِ بِجَمِيعِ بَدَنِهِ إِلَيْكَ. سَدِّ بِحَانِكَ طَوْتَ الْأَبْصَارِ فِي صَنْعَتِكَ مَدِيدَتَهَا، وَتَنْتِ الْأَلْبَابُ عَنْ كُنْهِكَ أَعْتَنَهَا، فَأَنْتَ الْمُدْرِكُ غَيْرُ الْمُدْرَكِ، وَالْمُحِيطُ غَيْرُ الْمُحَاطِ، وَعِزَّتِكَ لَتَفْعَلَنَّ، وَعِزَّتِكَ لَتَفْعَلَنَّ»

بار خدایا توئی ، مبین باین و مکین ماکن یعنی بهمه حال و همه کار آشکار و از هر سوی و کنار پدیداری و همه چیز را نماینده و از هم جدا کننده و در همه وقت مکین و در هر کار متمکن و توانا هستی بار خدا یا رحمت فرست بر آدم که فطرت بدیع و آفرینش نو و تازه و حجت نخستین تو و زبان قدرت تو و خلیفه تو در بسیط زمین و اراض پهناور و برگشاده تو و اول کسی است که محض رحمت خلعت نبوت برگزیدگی دادی

ص: 307

1- صر صر دواهی . تندباد حوادث

2- ثار خون

3- موفر فراوان

او را و اول کسی است که در حرم تو مخلص عزت و عرض تذلل و فروتنی در پیشگاه تو موی سر خویش بسترد، و اول کسی است که از خاک موجود و در کمال فصاحت بوحدانیت تو سخن کرد، و بنده ایست از تو که او را برای همت خودت بیافریدی، و پناهنده است بتواز مس عقوبت و دریافت شکنج، و تو درود بفرست بر پسر او که خاص و خالص صفوت (1) تو و فحص کننده از معرفت و شناسانی تو، و غوص کننده امین از مکنون سریرت آن نعمت و معونتی که مخصوص داشتی او را بآن از جمله انبیا و فرستادگان تو، بسبب و صدیقان و شهدا و صالحانی که در میان او حضرت آدم بودند

و مسئلت میکنم از تو ای خدای من آن حاجتی را که در میان من و تو معهود است، و هیچکس جز تو بر آن عالم نیست که در حالت پسر و آسانی و استحکام کار، و شد از رو فرود آوردن با روز رو و بال بقضا و افضای آن عنایت فرمائی، ای کسیکه او را فروزی است که خاموشی نیابد، و آشکاریست که پوشیدگی نجوید و اموریست که هیچکس کفایت نتواند بار خدایا میخوانم من ترادعی آن کس که ترا می شناسد، و بحضرت تو راه میطلبد و با تمامت بدن بحضرت تو باز گشت میکند، چشمها بدریافت تو آنچند مردمک بینش را در هم پیچش داد، یعنی آنقدر که امکان داشت مردمک دیدها در تفحص تو نگران و خیره ماند و عقول در میدان معرفت تو آن چند که توانست به رسوی عنان باز کشید و سرانجام خسته و مانده شد، بار خدایا توئی دریابنده که هیچکس او را در نیابد، و احاطه کننده در اشیاء که هیچ چیز او را احاطه نمیکند، یعنی تو بر همه چیز محیطی لکن هرگز محاط نشوی و همه چیز را ادراک میفرمائی لکن تو خود ادراک نشوی .

بالجمله از پس این کلمات سه دفعه عرض میکند و خدای را بعزت او در قضاء حوائج سوگند میدهد و از جمله دعوات علی بن الحسین علیه السلام « الهی کَم مِنْ مُوبِقَةٍ حَمَلْتُ عَنِّي مَقَابِلَتَهَا بِنِعْمَتِكَ وَ كَم مِنْ جَرِيرَةٍ تَكْرَمْتُ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ أَلْهَى أَنْ طَالَ فِي عَصَةِ يَانِكَ عُمْرِي وَ عَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا أَنَا مُؤْمَلٌ غَيْرَ غُفْرَانِكَ وَ لَا رَاجَ غَيْرَ رِضْوَانِكَ إِلَهِي أَفَكَّرْتُ فِي عَفْوِكَ فَتَهَوَّنُ عَلَيَّ خَطِيئَتِي ثُمَّ أَذْكَرُ الْعَظِيمَ مِنْ خُذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَيَّ بَلِيَّتِي ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً أَنَا نَاسِيهَا وَ أَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ خُذُوهُ فَيَا لَهُ مِنْ مَأْخُودٍ لَا تُنْجِيهِ

ص: 308

عَشِيرَتُهُ وَلَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ يَرْحَمُهُ الْمَلَأُ إِذَا أُذِنَ فِيهِ بِالنِّدَاءِ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْأَكْبَادَ وَالْكُلَى أَوْ مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةٍ لِلشَّوَى أَوْ مِنْ غَمْرِهِ مِنْ مُلْهَبَاتٍ لَطَى» یعنی ایخدای من چه گناهان و معاصی که موجب مهالك و مخاطر بود و تو در عوض کیفر بنعمت خود پاداش فرمودی، و چه جریرتها که تو محض کرم از کشف و ایضاح(1) آن بر گذشتی ایخدای من اگر زندگانی من بعضیان تو بدر از کشیده و گناه من در نامه اعمال من باری نابساز و عظیم گردیده است، اما من بیرون از آمرزش و غفران تو آرزویی، و جز برضوان تو امیدی ندارم.

بار خدایا چون در پهنه عفو و بخشایش باندیشه، روم خطیئت بر من آسان میاید و چون اخذ عظیم و سطوت بزرگ تو را بیاد میآورم بلیت بر من گران میشود، و از این پس عرض میکند اگر من بخوانم در نامه عمل خویش کرداری بد و سیئه را که من فراموش کرده باشم و تو احصاء فرموده باشی و آنوقت بفرمایی که وی را بگیری پس بدا بر حال آن گرفتاری که نه عشیرتش نجاتش تواند و نه قبیله اش سودش رسانند، و جمله جماعت را بر حالت وی رحمت افتد، چونش بآن آتش که کردها و جگرها را برهم میبراند دعوت نماینده آه از آن آتشی که پوست کله را بر میکند، آه از آن جای های انبوه و آکنده از آتش های افروخته سوزنده که زبانه میکشد

سید بن طاوس رضی الله عنه، این دعای مبارک و حرز شریف را در کتاب مهج الدعوات از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مسطور داشته است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ يَا خَالِقَ الْمَخْلُوقِينَ يَا رَازِقَ الْمَرْزُوقِينَ يَا نَاصِرَ الْمَنْصُورِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا دَلِيلَ الْمُتَحِيرِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَعْنِي يَا مَالِكَ يَوْمَ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ يَا صَريخَ الْمَكْرُوبِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْكَبِيرُ يَا رِذَاؤِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَخَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَالْحَسَنَ الْمُجْتَبَى وَالْحُسَيْنَ الشَّهِيدَ بِكَرْبَلَاءَ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ وَعَلَى بْنِ مُوسَى الرَّضَا

ص: 309

وَ مُحَمَّدٍ بِنِ عَلِيٍّ التَّقِيِّ وَ عَلِيٍّ بِنِ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ وَ الْحَسَنِ بِنِ عَلِيٍّ الْعَسَدِ الْكَرِيِّ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ وَ اخْذْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَ أَعَنْ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْصُرْ شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِكَ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَرْزُقْنِي رُؤْيَا قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَتْبَاعِهِ وَ أَشْدَّ يَاعِهِ وَ الرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» ای شنونده ترین شنوندگان ای بیننده ترین بینندگان ای سریعترین حساب کنندگان ای حکم کننده ترین حکم کنندگان ای آفریننده آفریدگان ، ای روزی دهنده روزی داران ، ای یاور نصرت یافتگان ، ای رحیم ترین رحم نمایندگان ، ای راه نمای سرگشتگان ، ای پناه دهنده پناه جویندگان ، دریاب و بمن بازرس ای مالک یوم الدین ترا میپرستم و بتو پناهنده می‌شویم ، واعانت میجوئیم، ایداد خواه اندوه مندان ، ای اجابت کننده دعای بیچارگان ، تویی خداوند پروردگار عالمیان ، تویی خداوندی که جز تو خدائی نیست و عظمت و کبریا و بزرگی ردای تست ، بار خدایا درود بفرست بر محمد مصطفی ، وعلی مرتضی ، وفاطمه زهرا ، و خدیجه کبری و حسن مجتبی ، و حسین شهید کربلا ، وعلی بن الحسین زین العابدین ، و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق ، و موسی بن جعفر الکاظم ، وعلی بن موسی الرضا ، و محمد بن علی التقی ، و علی بن محمد النقی ، و حسن بن علی العسکری ، و حجة القائم المهدي الامام المنتظر، صلوات الله عليهم اجمعين .

بار خدایا دوست بدار هر که دوست ایشان است ؛ و مخذول (1) بدار هر کس ایشانرا مخذول خواست ، و دشمن دار هر کس را دشمن ایشانست ، و نصرت کن هر کس نصرت ایشان خواهد ، و ملعون بدار هر کس را با ایشان ستم کرده ، و هرچه زودتر فرج و گشایش آل محمد صلی الله علیه وسلم را بازرسان ، و شیعه آل محمد رایاری ، و اعداء آل محمد را تباه فرمای و دیدار قائم آل محمد را بمن روزی گردان و مرا از جمله اتباع و اشیاع (2) و پیروان او و خوشنودان بگردار او بفرمای ، برحمت و بخشایش خودت ای رحم نماینده ترین رحم نمایندگان ، و مهربان ترین مهرورزندگان

ص: 310

1- مخذول، پست و خوار

2- اشیاع . پیروان

ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین خود محل پذیرش دعوات و قضای حوایج، و سائل تمامت آفریدگان و واسطه میان ایشان و آفریننده ایشان هستند، هر چه خدای خواهد همان خواهند؛ و هر چه خواهند همانرا خدای، خواهد تمامت قوای بشریه و حواس انسانیه و امامیه ایشان دائماً بیاد خدای و عبادت خدای و طاعت خدای و حفظ دین خدای، مصروف و از دیگر حالات مشغول است، هر چه بخواهند فوراً همان میشود در پیشگاه حضرت احدیت بهره‌ر چه اراده کنند قرین ظهور و اجابت است، بلکه در عوالم امکان هیچکاری بی مددکاری ایشان نمیشود پس نمیتوان استجابات دعوات ایشانرا محدود باموری مخصوص گردانید، منتهای امر گاهی باره مطالب و بعضی امور است که این حالت اختصاص را ظاهر مینماید، پس این اختصاصات من حیث النسبة خواهد بود.

استجابة دعائه في الاستسقاء: بالجمله شیخ طبرسی (1) در کتاب احتجاج مسطور نموده است که ثابت بنائی روایت نموده است که باجماعتی از عباد بصره مثل (ابویوب سجستانی) و (صالح مری) و (عتبة العلام) و (حبیب فارسی) و (أمالک بن دینار) اقامت حج را راه بر سپردیم، چون بمکه معظمه اندر شدیم، آب سخت کم یاب بود و از قلت باران جمله یاران جگر تفته (2) و عطشان بودند و از اینحال با ماجزع و فزع آوردند تا مگر بدعای باران شویم. پس بکمیه در آمدیم و طواف، بدادیم و با تمام خضوع و ضراعت نزول رحمت را از پیشگاه احدیت مسئلت نمودیم لکن آثار اجابت مشاهدت نرفت، در اینحال که بر این منوال بودیم بناگاه بر جوانی نگران شدیم که از کمال احزان و اشجان (3) و زاری و انده‌ان در تمام حزن و اندوه بود، پس مره چند طواف بداد و آنگاه با ماروی کرد و فرمود: «یا مالک بن دینار، یا ثابت البنائی، و یا ایوب السجستانی و یا صالح المری و یا عتبة العلام، و یا حبیب الفارسی، و یا سعد، و یا عمرو،

ص: 311

1- شیخ طبرسی: ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی صاحب کتاب «الاحتجاج» علی أهل اللجاج» دانشمندی عالیقدر و فقیهی ارجمند و محدثی جلیل القدر بوده، بنابر گفته مرحوم مجلسی کتاب احتجاج گر چه بیشترش مراسیل است، ولی سید بن طاوس این کتاب مورد قبولش بوده، و تحسین و تمجید فراوانی از آن نموده است

2- تفته . گداخته

3- اشجان - جمع شجن . غم و اندوه

و یا صالح الاعمی، و یا سعدانه، و یا رابعه، و یا جعفر بن سلیمان، «بتمامت عرض کردیم:

«لَبِیکَ وَ سَعْدِیکَ یَافَتِی»، فرمود:

«أَمَّا فِیکُمْ أَحَدٌ یُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ»

آیا در میان شما یکتی نبود که خدایش دوست بدارد و اجابت دعا فرماید؟ عرض کردیم ای جوان از مادعا کردن و از خدای اجابت فرمودن است

«فَقَالَا بَعْدُوا عَنِ الْکَعْبَةِ فَلَوْ کَانَ فِیکُمْ أَحَدٌ یُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ لِاجَابَهُ»

فرمود: از کعبه دور شوید، چه اگر در میان شما یکتی بودی که او را خدای میداشت، دعایش را با اجابت مقرون میفرمود، آنگاه خود بکعبه در آمد و بسجده بر زمین افتاد، و همی شنیدم در حالت سجود عرض میکرد:

«سیدی بِحُبِّکَ لِي الْاسْقِیتَهُمُ الْعِیْثُ»

ای سید من سوگند میدهم ترا بدوستی تو با من که این گروه را از آب باران سیراب فرمائی، هنوز سخن آن جوان پایان نرفته بود که سحابی جنبان و بارانی چنانکه از دهانهای مشک ریزان گشت، پس گفتم ای جوان از کجا دانستی که خدایت دوست میدارد؟ فرمود

«لَوْ لَمْ یُحِبُّنِی لَمْ یَسْتَزِرْنِی»

اگر مرا دوست نداشتی بزیارت خود راه نگذاشتی

فَلَمَّا اسْتَزَارَنِی عَلِمْتَ اَنَّهُ یَحِبُّنِی فَسَأَلْتُهُ بِحُبِّهِ لِي فَاجَابَنِی

و چون مرا بزیارت خویش بازطلبید، بدانستم که مرا دوست میدارد، از این رویش بدوستی او با خود گذارش دادم، پس مسئلت مرا اجابت فرمود، و از این کلام باز نمود که نه آنست که هر کس بآن آستان مبارک در آید در زمره زایرین باشد و محبوب خدای است، بلکه شرایط متعدده دارد و مقامات باید تا بحقیقت در شمار حجاج بیت الله الحرام بود، چنانکه تبیین این مقال در حدیث جابر رضی الله عنه موجود است

بالجمله: راوی میگوید از پس اینکلمات روی از ما برتافت و این شعر را

نفرین آنحضرت در حق حرمه

من عرف الرب فلم تغنه *** معرفة الرب فذاك الشقى

ماضر في الطاعة ما ناله *** في طاعة الله و ما ذا لقي

ما يصنع العبد بغير التقى *** و العز كل العز للمتقى (1)

ثابت بنانی، میگوید گفتم ای مردم مکه کیست این جوان؟ گفتند وی علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم .

نفرین آنحضرت در حق حرمه

در مدینه المعاجز مرقوم است که شیخ در امالی خود میفرماید: که منهل بن عمرو میگوید: چون از کوفه باز گردیدم بحضرت علی بن الحسین علیهما السلام در آمدم، «فَقَالَ لِي يَا مِنْهَالٍ مَا صَنَعَ حَرْمَلَةَ بِنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ»، فرمود: حرملة بن كاهل را حال برچه منوال افتاد؟ عرض کردم: او را زنده بکوفه باز ماندم پس هر دو دست مبارك بجمله باسماں برکشیده عرض کرد: «اللهم اذقه حر الحديد اللهم اذقه حر النار»، بار خدایا گرمی آهن و حرارت آتش بدو باز چشان، منهل میگوید: پس از آن بکوفه در آمدم، و اینوفت مختار بن (2) ابی عبیده ثقفی در آنجا ظهور نموده و با من بصداقت و دوستی بود، و من روزی چند از پی پذیرائی واردین مقیم سرای بودم، تا آنکار بیای رفت و بدیدار مختار برنشستم، و او را در خارج سرای او باز یافتم، با من گفت. ای منهل آیا در اینولایت و امارت بملاقات و تهنیت مانیائی و در اینکار با ما بشرکت نباشی؟ پس او را از بودن خود در مکه بیا گاهانیدم، و باز نمودم که هم اکنون باینحضرت در آمده ام و با او از هر در سخن رانیدم، در این وقت جماعتی پدیدار شدند،

ص: 313

1- معرفت و شناسایی پروردگار هر کس را توانگر و بی نیاز نگرداند، همانا چنین کس بدبخت و شقی است، در فرمان برداری از دستورات خدا هرگز زیان و خسرانی نیست، و بنده شایسته بجز از پرهیز کاری کاری انجام نمیدهد، هماناشوکت و عزت مرد پرهیزکار را میباشد

2- مختار بن ابی عبیده ثقفی . انتقام کشنده از قتله امام حسین (علیه السلام) و بهمت و کوشش او بسیاری از مردان ناپاکی که دامنشان آلوده بخون ابی عبدالله (علیه السلام) بودند، بدترین و جهی عذاب دنیوی را چشانیده شدند، و احادیثی که درباره او از ائمه اطهار وارد شده گوناگون است؛ برخی از آنها دشنام دادن باورا تجویز نمیکنند. از حضرت باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: مختار را دشنام مدهید، چه همانا او قتله امام حسین (علیه السلام) را کشته و انتقام ما را از آن گروه گرفت، و در تنگی و گرفتاری با ما بمهربانی و عطوفت رفتار همی کرد، در سنه (67) ماه رمضان در جنگ با مصعب کشته، و سر از تنش جدا گردید

و مختار چون کسی که بانتظاری باشد توقف نمود، چه او را از مسکن حرمله بن کاهل لعنه الله تعالی آگاهی سپرده بودند، و در طلب او گروهی را فرمان کرده بود، پس درنگی نرفت که جماعتی شتابان و شادان نمایان شدند، و مختار را بگرفتاری حرمله بشارت دادند و ماچندی درنگ نکرده بودیم که حرمله را بیاوردند چون مختار را دیدار بر دیدارش افتاد، گفت، سپاس خداوندی را که مرا بر تو مسلط و پیروز گردانید، آنگاه بفرمود: تاجزایرا(1) حاضر کردند و باجزاز فرمود: دستهای آن خبیث را قطع کرد، آنگاه بفرمود تا هر دو پایش را قطع کردند، آنگاه بفرمود: تا آتشی افروخته حاضر کرده، و جسد پلیدش را بسوختند، من از مشاهدت اینحالت عجیب، گفتم سبحان الله، مختار گفت: ای منهل همانا تسییح نیکوست اکنون این تسییح در چه بود؟ گفتم ایها الامیر در این سفر خود، که از مکه بازهمی شدم، بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما در آمدم، فرمود حرمله را کاربرد چگونه رفت؟ عرض کردم او را زنده در کوفه باز گذاشتم، پس هر دو دست مبارک بحمله برکشید و عرض کرد: خدایا گرمی آهن و گرمی نار بد و باز چشان، مختار گفت: آیاتو بشنیدی که علی بن الحسین علیه السلام این سخن بگفت، گفتم: سوگند باخدای که این سخن از وی بشنیدم، این وقت مختار از دایه خویش بزیر آمد و دو رکعت نماز بگذاشت، و سجود را بطول کشید آنگاه برخواست و سوار گردید، و جسد حرمله ناپاک بسوخته بود، من نیز باوی سواره راه سپردم تا بدر سرای خود رسیدم و گفتم: ایها الامیراگر ترا به تشریف و تکریم من رای واندیشه باشد. با من بمنزل در آی و تغذی فرمای: مختار گفت ای منهل تو خود مرا باز نمودی که علی بن الحسین از خدای چند چیز خواست، و خدای آنجمله را بدست من اجابت فرمود، حالاگوئی فرود شوم و بخورم و بیاشامم، همانا اینروز را باید بشکرانه خدای بروزه باشم که مرا بر این کار موفق فرمود.

بالجمله حرمله ملعون همان کس باشد که حامل رأس مبارک حسین سلام الله علیه بود، و دیگر در بحار الانوار و مدینه المعاجز و امالی شیخ مرویست: که وقتی حضرت سیدالساجدین سلام الله علیه فرمود: «ماندری کیف تصنع بالناس ان حدثناهم

ص: 314

بما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وآله ضحكوا و ان سكتا لم يسمعنا» نمیدانیم با مردمان بر چه کار باشیم؟ اگر ایشان را حدیث کنیم بآنچه از رسول خدای شنیده ایم میخندند و اگر خاموش باشیم از پی استماع نشوند و ما را آسوده نگذارند ، همزه بن معبد و بروایتی حمزه و بقولی ضوره بضاد معجمه عرض کرد ما را حدیث فرمای «فقال تدرن ما يقول عدو الله اذا حمل على سريره» فرمود: هیچ میدانید که چون دشمن خدای را بر سریر و جنازه اش حمل کنند چه میگوید؟ . عرض کردم ندانم ، «قال فانه يقول لحملته الاتسمعون انى اشكو اليكم عدو الله خدعنى واردنى ثم لم يصدرنى . و اشكو اليكم اخوانا و آخيتهم فخذلونى و اشكو اليكم اولاداً حاميت عليهم فخذلونى و اشكو اليكم داراً انقت فيها حوبتى و صار سكانها غيرى فارفقوا بى و لا تستعجلوا» فرمود: چون جنازه مرده را که با خدا دشمن است ، بردوش بگور حمل کنند با آنانکه او را حمل کرده انداز روی حسرت و اندوه و رنج و غم گوید ، آیا گوش شنوا ندارید و ناله جانگداز مرا نمیشنوید؟ که شکایت میکنم بسوی شما از دشمن خدای ، یعنی از شیطان رجیم که مرا باین شکنج عظیم در افکنده و مراد دardنيا بمکرو فریب خویش بفریفت ، و در موارد معاصی و ملامتی در افکند و باین عاقبت و خیم و عذاب الیم دچار نمود ، و از آن پس با من از دریاری و غمگساری بر نیامد ، و از این بلیت و این هلاکت بیرون نیاورد ، و شکایت و مینمایم بسوی شما از آنانکه در اینجهان ناپایدار با ایشان دست برادری دادیم ، و روزگاریها با هم در سپردیم و با ایشان خوش بگفتیم و خوش بخفتیم ، اکنون مرا خوار و مخدول گذاشتند و نظر از من برداختند ، و شکایت میکنم بسوی شما از فرزندان خود که در جهان بکام ایشان و مراد خاطر ایشان روز سپردم ، و ازهر بلیت که توانستم حمایت کردم در این حال مرا زار و خوار بگذاشتند ، و پرده از رنج و شکنج من برداشتند ، و خاطر بادیگرانم گماشتند و تخم مهر و حفاوت(1) از بهر دیگران بکاشتند ، و شکایت میکنم بسوی شما از آن خانه و سرای خویش که مالها در بنای آن اتفاق کردم ، و وزر و وبالها برگردن گرفتم ، و از خویش و پیوند بر گسستم ،

ص: 315

و جمله را بی بهره گذاشتم تا مرا مایه آسایش و پایه آرامش باشد اکنون بهره دیگران گردید و مرا در مکانی تارو تاریک و تنگ و باریک مسکن افتاد ، پس با من برفق و مدارا کار کنید و باین عجله و شتاب در خوابگاه نکال عذاب در تنازید ، چون آنحضرت این سخن بگذاشت ، ضمیره از روی سخره (1) و فسوس گفت : یا ابا الحسن اگر آنمرده که بر جنازه حمل میشود ، تا باین سخنان تکلم کند شک و گمان نیمرود که بیایستی خود را بر گردنهای آنانکه جنازه او را حمل مینمایند بر جهانند ، جابر که راوی حدیث است میگوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد

اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ حَمْرَةً يَهْزءُ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِكَ فَخِذِهِ اخْذَ اسْفٍ

بار خدایا اگر ضمیره بر حدیث پیغمبر تو باستهزا میروند ، اور اچنان با خود فرمای که قرین تأسف و اندوه باشد ، بالجمله جابر میگوید : چهل روز بر گذشت دستخوش هلاکت گشت ، و غلام او در حمل نعش او حاضر بود ، چون ضمیره را بخاک سپردند ، آن غلام بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما بیامد و جلوس نمود ، امام علیه السلام فرمود: از کجا میرسی یا فلان ؟ عرض کرد : از حمل جنازه ضمیره باز میشوم ، و چون خاک بروی میریختند صورت خود را بروی گذاشتم و صدای اورا شنیدم ، و سوگند با خدای صوت او را بشناختم ، چنانکه در زمان زندگی بدان صوت و آهنگ تکلم مینمود گفت : «ویلک یا ضمیره بن معبد الیوم حدلک کل خلیل و صار مصیرک الی الجحیم فیها مسکنک و میتک والمقیل» وای بر تو ای ضمیره بن معبد، همانا امروز جمله دوستان و یاران تو از چشم بر گرفتند و خوار و مخذول گذاشتند و گردشگاه و مسکن و خوابگاه و جایگاه تو در جحیم و عذاب الیم است، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود «اسئل الله العافیة هذا جزء من یهزء من حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله از خدای مسئلت عافیت مینمایم همانا این است مکافات و کیفر آنکسکه بر حدیث رسول خدای الله از در استهزاء بیرون شود

نفرین آن حضرت ابن زیاد را

و دیگر در کتاب مدینه المعاجز و دیگر کتب گذارندگان اخبار و نمایندگان آثار ، حدیث، رانده اند، که مختار بن ابی

ص: 316

1- سخره ، استهزاء کردن.

تقفی رحمه الله تعالی و شب چهارشنبه چهارده شب از شهر ربیع الآخر سال شصت و ششم هجری بپای مانده در کوفه ظهور نموده و مردمان باوی بیعت راندند، بان شرط که با ایشان بکتاب خدای و سنت رسول رهنمای صلی الله علیه و آله کار کند، و خون حسین بن علی علیهما السلام را بجوید و گزند ستم کاران را از ضعف بگرداند، و شاعر در اینباب اینشعر گوید:

و لما دعا المختار جننا لنصره *** علی الخیل نردی من کمیت و اشقرا

دعا آل ثارات الحسین فاقبلت *** تعادی بفرسان الصباح لتثارا(1)

بالجملة: مختار با مردان کار و کردان کار زار چون پیچیده مار و تابنده نار بر عبد الله بن مطیع که در آنهنگام از طرف ابن زبیر در کوفه بولایت روزگار هی سپرد بتاخت، و او را و اصحابشرا فرارنده از کوفه شتابنده ساخت و خویشان تا شهر محرم الحرام سال شصت و هفتم در کوفه بیائید و خود را برای مقاتله ابن زیاد آماده ساخت و بجنبش سپاه و گردش کردان کینه خواه بعرض جزیره که ابن زیاد را جای بود اشارت فرمود، و ابراهیم بن الاشر را رحمه الله تعالی امارت لشکر داد، و ابراهیم روز شنبه هفت یوم از محرم الحرام سال شصت و هفتم بجای مانده، و باد و هزار تن از قبیله مدحج و دو هزار تن از قبیله بنی تمیم و همدان و هزار و پانصد تن از قبایل مدینه، و هزار و پانصد تن از طایفه کننده و ربیعه و دو هزار تن از حمراء و بروایتی دیگر بادوازده هزار نفر خیمه بیرون زد و مختار پیاده بمشایعت ابراهیم بیرون شد ابراهیم گفت رحمک الله سوارشو، فرمود: من در هر گامی که به شایعت تو میسپارم در حضرت خدای برای خود اجری بحساب میآورم و دوست همی دارم که قدمهای من در نصرت آل محمد علیهم السلام خاک آلود شود.

مع الحدیث مختار ابراهیم را وداع کرده باز شد و این اشتر ره سپر گردید تا بمد این، باز رسید، یزید ابن زیاد نیز رهسپار شد و چون خبر کوچیدن این اشتر از مداین در خدمت مختار مکشوف افتاد از کوفه خرگاه بر کشید و تا مداین راه سپرد، و از آنسوی چون ابن اشتر در نهر (الحازر) که در موصل است نازل گردید، ابن زیاد با گروهی بزرگ در چهار فرسنگی لشکرگاه ابراهیم بن اشتر فرود گردید، و از آن پس تلافی فتنین

ص: 317

1- آنگاه که مختار مردمان را میخواند، ما برای یاری و نصرتش شتاب کردیم، و با اسبان سرخ و سفید همی تاختیم، همانا خون خواهان حسین (علیه السلام) را فراخواند، و بر اثر آن سبقت و پیشی جستند اسب سواران، در حالی که برای خون خواهی حسین بسرعت و شتاب اسب می دوانیدند

روی نمود و دوسپاه، کینه خواه روی در روی در آمدند؛ ابن اشتر یاران خویش را تخصیض (1) و ترخیص همی نمود و بر جنگ دلیر همی ساخت و گفت: ای اهل حق و راستی و یاران دین، همانا اینک ابن زیاد کشنده حسین بن علی و اهل بیت او علیهم السلام است، که خداوند او را و حزب او را که حزب شیطان هستند با شماروی باروی آورده پس بانیث پاک و صبوری و شکیبایی با ایشان قتال دهید، و بر خاک هلاک برافکنید است، یقین است خدای ایشانرا بدست شما دستخوش هلاک و دمار و پای کوب تباهی و بوار فرماید، و سینههای زخمین شمارا مرحم فرستد و از آنسوی اهل عراق نیز از هر سوی یالثارات الحسین را از اوج سموات بگذرانیدند، و خونخواهان حسین را خونها بجوش و دل در آغوش آوردند، پس اصحاب ابن اشتر در میدان کارزار جولانی بدادند و ابن اشتر ایشانرا بصبوری و دلیری و خونخواهی و خونریزی وصیت همی کرد و ترغیب و تحریص همی نموده، و عبد الله بن بشار بن ابی عقب الدنلی با آنجماعت از اطلاع خود بفیروزی یافتن ایشان و هلاکت ابن زیاد و سر آن سپاه بشارت داد و حدیثی باز نمود که موسوم بحازر آنجماعت حاضر میشوند و شمارا از کشته شدن ایشان خرمی دل و نشاط خاطر میرسد.

بالجمله از این پس ابن اشتر چون شیر نر حمله سخت بر آور دود یله سخت بر افکند و با کردان سپاه و کند آوران کینه خواه بر قلب لشکر شام بتاخت و مردم عراق بر مردم شام پیروز روز ایشانرا بشام آوردند غم و اندوه ایشانرا فرد گرفته، (و عبید الله بن زیاد) و (حصین بن نمیر) و (شرحبیل بن ذی الکلاع) و (ابن حوشب) و (غالب الباهلی) و (عبدالله بن ایاس السلمی) و (ابو الاشرس) که والی خراسان بود با اعیان و اصحابش مقتول شدند، این هنگام الاشتر با اصحاب خود فرمود: از آن پس که مردمان متفرق و جنگجویان پراکنده طائفه از ایشان نگران شدم که بر مقاتلت بمصابرت (2) بودند و با نهایت شکیبائی جنگجویی مینمودند من برایشان بتاختم، و مردی دیگر را نیز در کبکبه نگران شدم که بر قاطری نشسته و مردم کارزار را بجنگ و قتال تحریص مینمود.

ص: 318

1- تخصیض، ترغیب کردن

2- مصابرت، پیروزی بر کسی با صبر

هرکس بدو نزدیک شدی او را بیفکندی ، پس با من نزدیک شد و من دست او را بفکندم و در کنار نهر بیفتاد ، او را بکشتم و بوی مشک از وی دریافتم ، گمانم چنان همی رود که او خود ابن زیاد است ، اکنون در طلب او باشید پس مردی برفت و موزه‌های او را از پای او بیرون کشید و خوب نظر کرد ، و او ابن زیاد لعنة الله علیه بود، پس سرش را از تن جدا ساختند و آن شب را تا بامداد بفروغ آتش جسد پلیدش برای بردند، وی را غلامی مهران نام بود، که سخت او را دوست میداشت، چون ابن زیاد و آنحال او را باز نگر سوگند یاد کرد که تازنده بماند از گوشت هیچ حیوان تناول نکند، و چون بامداد شد هر چه در لشکرگاه ایشان بود بغارت رفت و از آنسوی غلامی از ابن زیاد بسوی شام فرار کرد، عبدالملك بن مروان با وی گفت : چه هنگام و در چه حال ابن زیاد را بگذاشتی گفت : مردمان در میدان بجولان بودند ، ابن زیاد نیز روی بمیدان کرد و بقتال و جدال پرداخت ، و با من گفت تا کوزی از آب بدو حاضر ساختم ، بگرفت و چندی بیاشامید و بر درع و بدن و پیشانی اسب خویش برافشاند و اسب سهیل بر کشید و حمله بر آورد، این است آخر عهد من با ابن زیاد

بالجمله از آنسوی ابن اشتر سر پلید ابن زیاد را با رؤس و سرهای اعیان اصحاب او را بخدمت مختار گسیل ساخت، و مختار برخوان مانده جلوس و بتغذی اشتغال داشت که آن سرها را در حضورش بیفکندند، مختار گفت سپاس پروردگار عالمیان را سزاست ، همانا سر مطهر حسین بن علی علیهما السلام را در حضور ابن زیاد بیاوردند و او مشغول خوردن طعام بود اکنون سرابن زیاد ملعون را در حضور من حاضر ساختند گاهی که بخوردن طعام مشغول هستم.

راوی میگوید : ماری سفید پدید گشت و در میان سرها جنبش همی کرد تا بسر ابن زیاد رسید و از بینی ، او در شد و از گوش او بیرون آمد و بگوش دیگر او برفت و از بینی او بیرون شد، مع الحدیث : چون مختار از کار طعام فراغت یافت ، بر پای خواست و با نعل خویش صورت ابن زیاد را در هم کوفت آنگاه کفش خود را بسوی غلامی از خود بیفکند و گفت: این کفش را بشوی چه بر چهره کافری ناپاک رسید ، و مختار بسوی کوفه بیرون شد و سر ابن زیاد و سر حصین بن نمیر و شرحبل بن ذی الکلام را

با عبدالرحمن بن ابی عمیر الثقفی عبد الله بن شداد الجشمی و سائب بن مالك الاشعری بسوی محمد بن حنفیه بمکه معظمه بفرستاد و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در اینوقت در مکه بود و مکتوبی باین مضمون باسرها بفرستاد اما بعد جماعتی از شیعیان و یاوران توراً بجانب دشمن تو برانگیختم تا خون برادر مظلوم شهیدت را باز جویند و ایشان بهر حال بیرون شدند، و نزدیک نصیبین آنها را در یافتند و در هر فجی (1) عمیق و بحری عظیم ایشانرا دریافتند و بکشتند، سپاس خدای را که ایشان را بکشت و خون دشمنان شما را بریخت و خون شما را بجست و صدور مؤمنان را شفا بخشید و از کین و خشم پرداخت

آوردن سرابن زیاد را نزد امام زین العابدین علیه السلام

بالجمله فرستادگان مختار مکتوب و رؤس را در خدمت محمد بن حنفیه حاضر ساختند و محمد بن حنفیه سر ابن زیاد را بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما بفرستاد، و آن سر را گاهی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام حاضر نمودند که آنحضرت بتناول طعام مشغول بود (فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَذْخَلْتَ عَلِيَّ بْنَ زِيَادٍ لَعْنَةُ اللَّهِ وَهُوَ يَتَغَذَّى وَرَأْسُ أَبِي بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ اللَّهُمَّ لَا تَمْتَنِي حَتَّى تَرِنِي بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ وَ أَنَا أَتَغْذِي) علی بن حسین فرمود: مرا بر ابن زیاد در آوردند، در حالتیکه آن ملعون مشغول خوردن طعام و سر مبارک پدرم در پیش رویش بود من از خدای خواستار شدم که مرا نمیران تا سر ابن زیاد را با من بازنمایی گاهیکه مشغول بخوردن غذا باشم، (فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجَابَ دَعْوَتِي) سپاس مرخدای را که دعوت مرا باجابت مقرون داشت، آنگاه فرمود: آن سرپلید را بدور افکندند و آن سر را نزد ابن زبیر بردند، ابن زبیر بفرمود، تا بر قصبه حمل کردند و باد بوزید، و آن نی را جنبش داد و آن سر فرو افتاد، پس ماری از زیرستار بیرون شد و بینی او را بگزید، و دیگر باره برنی زدند و بیفتاد تا سه دفعه مار آنکار کرد، ابن زبیر بفرمود: آن سرپلید را در بعضی شعاب مکه بیفکندند: لعنة الله على الظالمين .

در کتاب مدینه المعاجز از محمد بن یعقوب مسطور است: که از حضرت موسی بن جعفر از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیهم مرویست: که حضرت سیدالساجدین در حق حبابه و البیه دعا فرمود، و خدایتعالی جوانی او را دیگر باره بازگردانید

ص: 320

1- فج: دره

و هم آن حضرت با انگشت مبارك بدو اشاره فرمود ، و حبابه را در همان هنگام حالت استحاضه دریافت ، و در این وقت یکصد و سیزده سال از روزگار حبابه بیایان رفته درباره کتب اخبار مسطور است ، که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بهر روز خدای را میخواند تا کشتندگان پدرش سلام الله علیه را مقتولا بوی باز نماید ، و چون مختار ابن ابی عبیده قتل (1) حضرت ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه را کشت ، سرعیدالله بن زیاد و عمر بن سعد علیهما اللعنه را با رسولی از جانب خود بحضرت امام زین العابدین صلوة الله علیه گسیل داشت ، و از نخست بار رسول گفت : همانا آنحضرت راقنون چنان باشد که شبها بنماز پبای میبرد و چون با مدادان چهره باز نماید نماز صبح بجای گذارد ، اندکی بخواب میشود ، از آن پس غذای آن حضرت را حاضر میکنند ، چون تویباب سرای آنحضرت فراسیدی ، از حال آنحضرت پرسش گیر ، چون با تو باز نمودند که خوان طعام در حضور مبارکش حاضر است ، دستوری بازجوی و هر دو سر را در کنار مانده اش بگذار و عرضه دار مختار ترا سلام میرساند ، و عرض میکند یا بن رسول الله همانا خدای خون پدر ترا بخواست . و کشتندگان او را بکشت و ترا بحاجت خویش نائل فرمود : بالجمله رسول برفت و بدستور کار کرد ، و چون حضرت امام زین العابدین آمد و سرنکوهیده گوهر را در آنحالت نگران گشت ، سر بسجده نهاد و خدای را بر اجابت دعوت خویش سپاس و ستایش گذاشت ، و مختار را بدعای خیر و پاداش خیر فرمود .

بخشی از مناجتهای حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام

اشاره

حضرت امام زین العابدین و الساجدین سلام الله علیه را مناجات بسیار است چه اوقات سعادت آیات مبارکش بخشی بزرگ در عبادات و مناجات بایزدان ارضین و سموات میگذشت ، اکنون آنچه که این بنده حقیر را در نظر بگذشته مسطور میدارد نخست مناجات مشهور بمناجات خمسة عشر که در کتب ادعیه و اخبار مسطور و مذکور است اشارت میرود ، و از خداوند کریم عافیت انجام میطلبد .

ص: 321

1- قتلہ - جمع قاتل ، کشته .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبَةً مَدَلَّتِي وَ جَلَلَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِيَأْسَ مَسَدَ كُنْتِي وَ أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جِنَايَتِي فَأَحْبِهِ بِتَوْبِهِ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بُعَيْتِي وَ مِنْتَهُ سُؤْلِي وَ مُنِيَّتِي فَوَعَزَّتْكَ مَا أَحْدُ لِدُنُوبِي سِوَاكَ غَافِرًا وَ لَا أَرَى لِكَسْرِي غَيْرَكَ جَابِرًا وَ قَدْ خَضَعْتُ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ بِاللَّاسَةِ تِكَاثُفَهُ لَدَيْكَ فَإِنْ طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ فَبِمَنْ أَلُوذُ وَإِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فَبِمَنْ أَعُوذُ فَوَا أَسَّ مَا مِنْ خَجَلْتِي وَ افْتِصَاحِي وَ وَالْهَفَاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَ اجْتِرَاحِي أَسْأَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ وَ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَبِيرِ أَنْ تَهَبَ لِي مَوْبِقَاتِ الْجَرَائِرِ وَ تَسْتُرَ عَلَيَّ عَظِيمَاتِ السَّرَائِرِ وَ لَا تُحْرِمْنِي فِي مَسْ هَدِ الْقِيَمَةِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِكَ وَ غَفْرَتِكَ وَ لَا تُعْرِنِي مِنْ جَمِيلِ صَدِّقِكَ وَ سَتْرِكَ إِلَهِي ظَلَّلْ عَلَيَّ دُنُوبِي غَمَامَ رَحْمَتِكَ وَ أَرْسِلْ عَلَيَّ عُيُوبِي سَحَابَ رَأْفَتِكَ إِلَهِي هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الْأَبْقَى إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ أَمْ هَلْ يُجِيرُهُ مِنْ سَخَطِهِ سِوَاهُ

إِلَهِي إِنْ كَانَ أَقْدَمُ عَلَيَّ الذَّنْبِ تَوْبَةً فَإِنِّي وَ عَزَّتْكَ مِنَ النَّادِمِينَ وَ إِنْ كَانَ الْإِسَاءُ تَغْفَارًا مِنْ خَطِيئَةٍ حِطَّةً فَإِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَتَغْفِرِينَ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى إِلَهِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ نُبِّ وَ بِجَلْمِكَ عَنِّي اعْفُ عَنِّي وَ بِعِلْمِكَ بِي اذْفُقْ بِي إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمِيئَةً التَّوْبَةَ فَقُلْتُ: تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا فَمَا عَذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ إِلَهِي إِنْ كَانَ قَبْحَ الذَّنْبِ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ إِلَهِي مَا أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصَاكَ فَتُبَّتْ عَلَيْهِ وَ تَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِكَ فَجُدْتَ عَلَيْهِ يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ يَا عَلِيمَ الْبَرِّ يَا عَلِيمًا بِمَا فِي السَّرِّ يَا جَمِيلَ السَّرِّ اسْتَشَفْتُكَ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ إِلَيْكَ وَ تَوَسَّلْتُ لَدَيْكَ بِجَنَابِكَ وَ تَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَ لَا تُخَيِّبْ فِيكَ رَجَائِي وَ تَقَبَّلْ تَوْبَتِي وَ كَفِّرْ خَطِيئَتِي يَا رَبَّ الرَّاحِمِينَ»

عرض میکند: بارخدايا خطاهای مرا در جامه ذلت و خواری پوشش ساخته است، و نهایت مباحثت(1) از حضرت تو مرا از پوشش بیچارگی و مسکنت جامه ساخته و جنایات بزرگ من دل مرا فرو میرانده است، پس زنده بفرمای دل مرا بنیروی توبت و بازگشتی که از جانب تواس بهره افتد، ای امید من ای مطلوب و آرزوی

ای کسی که پایان طلب و سؤال و آرزو و آمال من توئی سوگند بعزت تو که بجز تو هیچکس را برای آمرزیدن گناهان خویش نیابم، و شکست خویش را بجز تو جابرو پیوند نماینده نه بینم، همانا در حضرت تو بازگشت بحضرت تو فروتن شدم و از شرمندگی باستکانت آمدم، پس اگر مرا از باب رحمت خویش برانی باکه پناه برم، واگراز آستان خود بازگردانی بکجا التجا آورم.

پس بسا اسف و اندوه از این شرمساری و رسوائی من. و دریغ و افسوس از زشتی اعمال و ناخجستگی افعال و اینگونه اکتساب من، ای آمرزنده گناه بزرگ، وای پیوند کننده استخوان در هم شکسته از تو مسئلت همی نمایم تا ببخشایی آن گناهان مرا که تباه میکند مرا و بپوشانی بر من آن گناهان پنهانی بزرگ مرا، و محروم نفرمایی مرادر روز، پرسش و زمان برانگیزش از نیکویی و گذشت و آمرزش خود، و عری و عریان نداری مرا از تصفح (1) و گذشت جمیل خود و پوشش و ستر جلیل خود، ایخدای من بر گناهان من از ابر رحمت پوشش فرمای، و غبار عیوب مرا بسحاب رافت بشوی. ایخدای من آیا بنده که گریختن گرفته باشد جز باستان مولایش بخواهد بازشد، یا هیچکس او را از خشم و غضب مولایش تواند پناه داد، ایخدای اگر پشیمانی بر گناه توبت و انابت است باری بعزت تو من در شمار پشیمان شدگان هستم، و اگر استغفار و درخواست گذشت کردن گناه را فرو همی ریزد، پس من در آستان تو از جمله خواهندگان آمرزش هستم، همانا برای توست عتاب و عتبی تا گاهی که خوشنود گردی ایخدای بان نیرو و توانایی که تراست بازگشت فرمای بر من، و انابت من باز پذیر و آن حلم و برد باری که ترا در امن میباشد از من در گذر، و بآن علم و دانائی که تو را در پوشیده و آشکار من است، با من برفق و مهربانی باش. خدایا توئی آنکسکه ابواب عفو و رحمت بر روی بندگان خود باز گشوده، و توبتش نام فرموده؟ و بفرمودی بازگشت کنید بحضرت خدای بازگشتی نصوص و پند دهنده آنکس که از درون شدن باین باب بعد از افتتاحش غفلت نموده باشد؟ ایخدای اگر گناهان بندگان تو سخت قبیح باشد، عفو و آمرزش در حضرت تو سخت خوش آیند و نیکوست» ای خدای همانا من نخست کسی نباشم که در پیشگاه تو بمعصیت رفته باشم، و تو بروی

ص: 323

بخشش رفته باشی و در عرض و مسئلت احسان تو در آمده باشد، و تو بروی بخشایش فرموده باشی، ای اجابت کننده در ماندگان، ای بردارنده محتتها، ای عظیم البر ای دانای بر سراسرای جمیل الستر در طلب شفاعت هستم بحضرت تو و بوجود و بخشش تو و توسل جسته ام در پیشگاه تو بمهر و رحمت تو بس دعای مرا مستجاب فرمای و مرابآن، پس آرزوها که بتو دارم خایب مگردان و نومیدمفرمای رجا و امید مرا و پذیرفتار باش توبت مرا و بپوشان گناه مرا ای پروردگار عالمیان

مناجات دوم «الثانية مناجاة الشاكين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْتُ كُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَبِمَعَاصِيكَ مُوَلِّغَةً وَبَسَدِ خَطِيئِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسَدُّ لِي بِهَا مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَتَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةَ الْعِلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعُ وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ مِيَالَهُ إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهُوِ مَمْلُوءَةً بِالْغَفْلَةِ وَالسَّهْوِ تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ وَتُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو عَدُوًّا يُضِلُّنِي وَشَيْطَانًا يُغْوِينِي قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْوَاسِ صَدْرِي وَأَحَاطَتْ هَوَاجِسُهُ بِقَلْبِي يُعَاضِدُنِي الْهَوَى وَيَزِينُ لِي حُبَّ الدُّنْيَا وَتَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ الطَّاعَةِ وَالزُّلْفَى، إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو قَلْبًا قَاسِيًا مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّبًا بِالرَّيْنِ وَالطَّنْعِ مُتَلَبِّسًا وَعَيْنًا مِنَ الْبُكَاءِ مِنْ خَوْفِكَ جَامِدَةً وَإِلَى مَا يَسُوءُهَا طَامِحَةً إِلَهِي لَا حَوْلَ لِي وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِقُدْرَتِكَ وَلَا نَجَاةَ لِي مِنْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا إِلَّا بِعَصَمَتِكَ فَأَسْأَلُكَ بِبَلَاغِهِ حِكْمَتِكَ وَنَفَازِ مَشِيئَتِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِي لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا وَلَا تُصَدِّبْنِي لِلْفِتَنِ غَرَضًا وَكُنْ لِي عَلَى الْأَعْدَاءِ نَاصِرًا وَعَلَى الْمَخَازِي وَالْعُيُوبِ سَاتِرًا وَمِنَ الْبَلَايَا وَاقِيًا وَعَنِ الْمَعَاصِي عَاصِمًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بار خدایا بحضرت توشکایت همی آورم از آن نفس سرکش که بر بدیها امر کننده و بگناهان، شتابنده و بنافرمانی تو آز گیرنده و در معرض خشم و ستیز تو در آینده است، در مسالک ملامتی که گذرگاه تباهی است می شتاباند مرا و در پیشگاه تو در زمره خوارترین هالکان میدواند مرا با کثرت رنجوری و علل بارزوهای درازو آمل، دیر باز انباز است اگر دچار شری و گرفتار ناخوبی گردد، بفرز و ترس و جزع و بیم در آید، و اگر بخوبی و خیر هم راز گردد، بلهو و لعب و عیش و طرب بسی مایل و راغب شود و بغفلت و سهو آکنده باشد مرا بارتکاب ذنوب میشتاباند، و برای توبت و انابت

به تسویف (1) تعطیل باز میسپارد، بار خدایا بتوشکایت برم از آن دشمن که مرا گمراه می گرداند ، و از آن اهریمن که بغوایت و گمراهی باری مینماید

همانا سینه مرا از وسوسه و وسواس و خیالات فاسده و پندارهای گوناگون بیاکنده و بر قلب من بهواجس (2) و اندیشههای خود احاطه و استیلا- یافته است هوا و هوس نفس نا پروا را تقویت میکند و دوستی و حب دنیا را برای من زینت میدهد و در میان من و عبادت من و تقرب حضرت ذی المنن حایل میگردد؛ ای خدا بتوشکایت همی کنم از قلب قاسی (3) و دل سخت ، که بوسواس آراسته و گرونده و بچرک و چرکینی و پوششهای کثیف و مهر غفلت پوشیده باشد و از چشمی که از گریستن از خوف و هیبت تو جامد و خشک مانده، و بآنچه زیان آنست توجه نماینده باشد، بار خدایا هیچ جنبش و کوشش و نیرویی برای من نیست مگر بقدرت تو، و هیچ رستگاری از مکاره دنیا نباشد مگر بنگاهداری تو پس در حضرت تو مسئلت مینمایم بحکمت و مصلحت بالغ و رسای تو و گذشت و نفاذ (4) مشیت تو، که مرا بیرون از جود و بخشایش خودت خواستار و متعرض نگردانی و نشان تیرفتن (5) و نشان سهام بلایا فرمائی و از گزند دشمنان یار و یاور باشی و معایب و مخاذی مرا بپوشانی و از بلیات نگاهداری و از معاصی نگاهبان باشی برحمتک یا ارحم الراحمین.

مناجات سیم «الثالثة مناجات الخائفین»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي أْتَرَاكَ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِكَ تُعَذِّبُنِي أَمْ بَعْدَ حُبِّي إِيَّاكَ تُبْعِدُنِي أَمْ مَعَ اللَّهِ تَبْجَارَتِي بِعَفْوِكَ تُسَلِّمُنِي حَاشَا لَوْجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُخَيِّبَنِي لَيْتَ شِعْرِي أَلِلْشَّقَاءَ وَلَدَتْنِي أُمِّي أَمْ لِلْعَنَاءِ رَبَّنِي فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ تُرَبِّبْنِي وَ لَيْتَنِي عَلِمْتُ أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ جَعَلْتَنِي وَ بُقْرِيكَ وَ جَوَارِكَ خَصَصْتَنِي فَتَقَرَّبْنَا لَكَ عَيْنِي وَ تَطْمَئِنُّ لَهُ نَفْسِي إِلَهِي هَلْ تُسَوِّدُ وُجُوهًا خَرَّتْ سَاجِدَةً لِعِظَمَتِكَ أَوْ تُخْرِسُ أَلْسِنَةً نَطَقَتْ بِالثَّنَاءِ عَلَيَّ مَجْدِكَ وَ جَلَالَتِكَ أَوْ تَطْبَعُ عَلَيَّ قُلُوبَ أَنْطَوَتْ عَلَيَّ مَحَبَّتِكَ أَوْ تُصِمُّ أَسْمَاعًا تَلَذَّذَتْ بِسَمَاعِ ذِكْرِكَ فِي إِزَادَتِكَ أَوْ تَعْلُ أَكْفَاءَ رَفَعْتَهَا الْأَهْمَالَ إِلَيْكَ رَجَاءَ رَفْدِكَ أَوْ تُعَاقِبُ أَبْدَانًا عَمِلَتْ بِطَاعَتِكَ حَتَّى نَجَلْتْ فِي مُجَاهَدَتِكَ أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلًا سَعَتْ فِي عِبَادَتِكَ

ص: 325

1- تسویف ، عقب انداختن

2- هواجس جمع هاجس ، آرزو

3- قاس ، سنگدل

4- نفاذ . سپری شدن وقت ، نابودن شدن

5- فتن جمع فتنه بهم زدن و آشوب کردن

إِلَهِي لَا تُغْلِقْ عَلَيَّ مُوَحِّدِيكَ أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْ مُسْتَتَابِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَتِكَ إِلَهِي نَفْسٌ أَعَزَّتْهَا بِتَوْحِيدِكَ كَيْفَ تَدْلِيهَا بِمَهَانِهِ هَجْرَانِكَ وَصَمِيرٌ ائْتَمَدَ عَلَيَّ مَوَدَّتِكَ كَيْفَ تُحْرِفُهُ بِحَرَاةِ نِيرَانِكَ إِلَهِي أَجْرَنِي مِنَ أَلِيمِ غَضَبِكَ وَعَظِيمِ سَخَطِكَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَانُ يَا جَبَّارُ يَا قَهَّارُ يَا غَفَّارُ يَا سَتَّارُ نَجِّنِي بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَفَضِيحَةِ الْعَارِ إِذَا ائْتَمَرَ الْأَخْيَارُ مِنَ الْأَشْرَارِ وَحَالَتِ الْأَحْوَالُ وَهَالَتِ الْأَهْوَالُ وَقَرَّبَ الْمُحْسِنُونَ وَبَعَدَ الْمُسِيئُونَ وَوَفِّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

ای خداوند من آیا از آن پس که با تو ایمان آوردم ، مرادستخوش رنج و عذاب بخواهی فرمود یا از آن پس که دل من از حب تو آکنده است ، مرا از پیشگاه رحمت خود دور و مهجور بخواهی نمود یا اینکه بعفور حمت تو پناهنده ام فرو بخواهی گذاشت هرگز ذات کریم تو روا نخواهد داشت که مرا نومید و خایب بفرمائی ، کاش بدانستی آیا مادرم برای شقاوت و بدبختی مرا بزاد؟ یا مخصوص رنج و عنا پیروانید ، یکاش مرا از شکم فرو نمیگذاشت و پرورش نمیداد ، یعنی اگر بشقاوت بودی کاش بجهان نیامدی کاش بدانستی که آیا مرا در جمله نیک بختان و اهل سعادت بگر دانیدی ؟ و بجوار و قرب حضرت خود مخصوص داشتی ؟ پس باین سبب چشم من روشن و نفس من آرام گردد بار خداوند آیا سیاه میگردانی آن رویهائیرا که بسجده تعظیم تو بر خاک افتاده اند؟ یا گنگ میسازی زبانهایرا که بحمد و ثنای مجد و جلال تو گویا هستند؟ یا مهر میزنی بر دلهاییکه بدوستی تو در هم پیچیده اند؟ یا کر میکنی گوشهائیرا که در ارادت تو بیاد تو و شنیدن نام تو لذت یافته اند؟ یا در بند میآوری آندستهائی را که بامید مهر و بخشش تو بحضرت تو بر کشیده اند یا شکنجه و عقاب میفرمائی بدنهایی را که چندان بطاعت و عبادت تو و دریافت رضای تو برنج و کار دچار بوده اند؟ که لاغر و نزار شده اند، یا عذاب میکنی آن پایها را که در طی طریق عبادت و پرستش تو سعی همی کردند خداوند بر آنانکه یگانه پرست هستند و ترا یگانه میدانند، ابواب رحمت خود را فراز مکن و دیدار جمیل خمیل خود را از مشتاقان خود باز مدار ایخدای من نفسی را که معزز داشتی بتوحید خود چگونه بخواری هجران خودت خواری بخواهی داشت؟ و آن ضمیری را که با پیمان دوستی تو

گروگان است، چگونه دستخوش آتش نیران بخواهی فرمود: بار خدایا مرا ازاله غضب و درد خشم خود رهائی بخش و از سخط عظیم خود دور دار، او منان مهربان ای منت نهنده و ای منان، ای آمرزنده ای رحمن، ای کسیکه هر شکسته را جباری و برهر چیز قادر و قهاری، ای غفار ذنوب، ای ستار عیوب، نجات ده مرا بفضل و رحمت خود، از رنج نیزان و گزند آتش سوزان، و رسوائی ننگ و عار، و فضیحت شین و شنار گاهی که جداشوند مردم اخیار از بدکار، و گردش گیرد احوال، و فزایش جوید احوال و تقرب جویند نیکوکاران، و تباعد گیرند بدکاران و هر نفسی را هر چه پپای برده بجای آید، و بر هیچکس ظلم و فرونی فرانسد، یعنی در آنهنگام که بازار مکافات گردش گیرد و زمان حساب نمایش جوید و عرصه عذاب و عقاب و اجر و ثواب آرایش یابد و کارها همه بعدل و داد بگذرد.

مناجات چهارم «الرابعة مناجاة الراجين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مَنْ إِذَا سَأَلَهُ عَبْدٌ أَعْطَاهُ وَإِذَا أَمَلَ مَا عِنْدَهُ بَلَغَهُ مُنَاهُ وَإِذَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ قَرَّبَهُ وَأَذْنَاهُ وَإِذَا جَاهَرَهُ بِالْعَصِيَانِ سَتَرَ عَلَى ذَنْبِهِ وَعَطَّاهُ وَإِذَا تَوَكَّلَ عَلَيْهِ أَحْسَبَهُ وَكَفَّاهُ إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي زَارَكَ مُلْتَمِسًا قِرَاكَ فَمَا قَرَيْتَهُ وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنَاخَ بِبَابِكَ مُرْتَجِيًا نَدَاكَ فَمَا أَوْلَيْتَهُ أَيْحَسُنُ أَنْ أَرْجِعَ عَنْ بَابِكَ بِالْخَيْبَةِ مَصْرُوفًا وَلَسْتُ أَعْرِفُ سِوَاكَ مَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مَوْصُوفًا كَيْفَ أَرْجُو غَيْرَكَ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِكَ وَكَيْفَ أُوْمَلُّ سِوَاكَ وَالْغَلُوقُ وَالْأَمْرُ لَكَ أَقْطَعُ رَجَائِي مِنْكَ وَقَدْ أَوْلَيْتَنِي مَا لَمْ أَسْأَلْهُ مِنْ فَضْلِكَ أَمْ تُفَقِّرُنِي إِلَى مِثْلِي وَأَنَا أَعْتَصِمُ بِحَبْلِكَ يَا مَنْ سَدَّ عَدَّ بِرَحْمَتِهِ الْقَاصِدُونَ وَلَمْ يَشَقَّ بِنِقْمَتِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ، كَيْفَ أُنْسَاكَ وَلَمْ تَزَلْ ذَا ذِكْرِي وَكَيْفَ أَلْهُو عَنْكَ وَأَنْتَ مُرَاقِبِي

إِلَهِي بِذَيْلِ كَرَمِكَ أَعْلَقْتُ يَدِي وَلِنَيْلِ عَطَائِكَ بَسَّ طُتْ أَمَلِي فَأَخْلِصْ نِي بِخَالِصِهِ تَوْحِيدِكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَةِ عِبِيدِكَ يَا مَنْ كُلُّ هَارِبٍ إِلَيْهِ يَلْتَجِي وَكُلُّ طَالِبٍ إِيَّاهُ يَرْتَجِي يَا خَيْرَ مَرْجُوٍّ وَيَا أَكْرَمَ مَدْعُوٍّ وَيَا مَنْ لَا يَرُدُّ سَائِلُهُ وَلَا يُخَيِّبُ أَمَلُهُ يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِدَاعِيِهِ وَحِجَابُهُ مَرْفُوعٌ لِرَاجِيهِ أَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ تَمَنَّ عَلَيَّ مِنْ عَطَائِكَ بِمَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي وَمِنْ رَجَائِكَ بِمَا تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسِي وَمِنْ الْيَقِينِ بِمَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيَّ مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا وَتَجْلُوا بِهِ عَنْ بَصِيرَتِي غَشَوَاتِ الْعَمَى بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ایکسیکه هر وقت بنده او در پیشگاه بی نیاز او بمسئلت و نیاز رود عطا فرماید

باو، و چون از آنچه در حضرت اوست آرزو بندد بجای میآورد آرزوی او را، و هر وقت بآستانش روی آورد تقرب و نزدیکی میدهد او را، و چون در حضرت کبریائیش باشکارا بعضیان گراید او را در پرده غفران و ستر عفاف و رحمت ببوشاند، و چون بروی بتوکل رود، کفایت فرماید او را

بار خدایا کدام کس از پی ضیافت و دریافت نیکوئی زیارت تو آید، و تو او را برحمت و ضیافت برخوردار فرمائی؟ و کیست که مظنه آرزو و امید خود را در آستان رحمت و پیشگاه مکرمت تو بآرزوی جود و بخشش تو فرو خوابانیده باشد و او را نزدیک نفرموده باشی؟ آیا مستحسن است که از باب رحمت تو بزیانکاری و خبیث منصرف گردم و حال آنکه جز تو مولائی و خداوندی برای احسان و نیکوئی موصوف و معروف نداشته ام، چگونه بیرون از تو بدیگری امیدوار باشیم؟ با اینکه نیکوئیها بجملة بدست قدرت تست و چگونه جز از تو آرزومند شوم؟ با اینکه جملة جهان آشکارا و پنهان تر است آیا امید خود را از تو مقطوع دارم با آنکه آنچه در حضرات مسئلت نکردم محض فضل و رحمت عطا فرمودی یا تو نیازمند بخواهی فرمود مرا با آنکسکه او چون من خود نیازمند است، یعنی جملة ماسوا الله در حالت افتقار و یکسان هستند، پس چگونه حاجت نیازمندی را به نیازمندی دیگر که همانند اوست بازگذاری و حال آنکه من بحبل رحمت و ریسمان موهبت تو چنگ در افکنده ام

ای کسیکه قاصدان برحمت او سعادت یافته اند، و آمرزش خواهان بعقوبت و شکنج او دچار و با بخت نگونسار گرفتار نشده اند، چگونه فراموش کنم ترا با اینکه مراهمیشه در نظر رحمت نگران هستی و چگونه از آستانت روی برتابم با اینکه در من بنظاره باشی؟ ای خدای من بدامان کرم و ذیل بخشش تو دست در افکنده ام و دریافت بهره عطای ترا بساط آرزو بگسترده ام، پس خالص بگردان مرا بخلاطه یگانگی خودت و بگردان مرا از جمله برگزیدگان بندگانت

ای کسیکه هر گریزنده بدرگاه، او پناهنده و هر خواهنده بفضل و عطای او امید دارند است ای بهترین امید داشتگان، وای بخشایش گرتین مدعوین وای کسیکه باز نمیگردد

سائل او، و زیان نمی بیند آرزومند، او ای کسیکه ابواب رحمت او برای آنان که او را میخوانند بر گشاده است و پرده حشمت او از پیش روی امیدواران برداشته، خواستار میثوم ترا بکرم، تو تاملت بر نهی بر من از جود خودت بآنچه روشن گرداند دیده مرا و منت نهی بر من از امیدواری بتو بآنچه آرام گیرد بآن نفس من و از مراتب یقین بچیزیکه بسبب آن نرم و آسان گردد، بر من مصیبات و اندوه روزگار بر من و پاک و زودده گردد بواسطه آن پردهای نابینائی از دیده نابصیرت من یعنی نوری عطا فرمای که پرده کوری و غفلت را از چشم ضمیر و دیده دل بر گیرد، برحمت تو ای ارحم الراحمین

مناجات پنجم «الخامسة مناجات الراغبين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي إِنْ كَانَ قَلَّ زَادِي فِي الْمَسِيرِ إِلَيْكَ فَلَقَدْ حَسَنَ ظَنِّي بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَإِنْ كَانَ جُرْمِي قَدْ أَخَفَنِي مِنْ عُقُوبَتِكَ فَإِنَّ رَجَائِي قَدْ أَشْرَعَنِي بِالْأَمْنِ مِنْ نِقْمَتِكَ وَإِنْ كَانَ ذَنْبِي قَدْ عَرَضَ نَبِي بَعْقَابِكَ فَقَدْ آذَنِي حُسْنُ يَقِينِي بِثَوَابِكَ وَإِنْ أَنَا مَتَّيِي الْغَفْلَةَ عَنِ الْإِسْمِ تَعْدَادِ لِلْقَانِكِ فَقَدْ تَبَهَّنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِكَ وَالْآيَاتُ وَإِنْ أَوْحَشَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَزُطُّ الْعِصْيَانِ وَالطُّغْيَانِ فَقَدْ آتَسَّنِي بُشْرَى الْعُفْرَانِ وَالرِّضْوَانِ أَسْأَلُكَ بِسَبْحَاتِ وَجْهِكَ وَبِأَنْوَارِ قُدْسِكَ وَابْتِهَالِ إِلَيْكَ بِعَوَاطِفِ رَحْمَتِكَ وَلَطَائِفِ بَرِّكَ أَنْ تُحَقِّقَ ظَنِّي بِمَا أُوْمَلُّهُ مِنْ جَزِيلِ كَرَامَتِكَ وَجَمِيلِ إِعْطَائِكَ فِي الْقُرْبَى مِنْكَ وَالرُّفَى لَدَيْكَ وَالتَّمَتُّعِ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ وَهَذَا أَنَا مُتَعَرِّضٌ لِنَفْحَاتِ رَوْحِكَ وَعَطْفِكَ وَمُنْتَجِعٌ غَيْثِ جُودِكَ وَلُطْفِكَ فَارٌّ مِنْ سَخَطِكَ إِلَى رِضَاكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ رَاجٍ أَحْسَنَ مَا لَدَيْكَ مُعَوِّلٌ عَلَى مَوَاهِبِكَ مُفْتَقِرٌ إِلَى رِعَايَتِكَ

إِلَهِي مَا بَدَأْتَ بِهِ مِنْ فَضْلِكَ فَتَمِّمَهُ وَ مَا وَهَبْتَ لِي مِنْ كَرَمِكَ فَلَا تَسُدُّ لُبَّهُ وَ مَا سَتَرْتَهُ عَلَيَّ بِحِلْمِكَ فَلَا تَهْتِكُهُ وَ مَا عَلِمْتَهُ مِنْ قَبِيحِ فِعْلِي فَاعْفِرْهُ
 إِلَهِي اسْتَشْفَعْتُ بِكَ إِلَيْكَ وَ اسْتَجَرْتُ بِكَ مِنْكَ أَتَيْتُكَ طَامِعًا فِي إِحْسَانِكَ رَاغِبًا فِي امْتِنَانِكَ مُسْتَسْقِيًا وَيْلَ طَوْلِكَ مُسْتَمَطِّرًا غَمَامَ فَضْلِكَ طَالِبًا
 مَرَضَاتِكَ قَاصِدًا جَنَابَكَ وَ ارِدًا شَرِيعةَ رَفْدِكَ مُلْتَمِسًا سَبِيحَةَ الْخَيْرَاتِ مِنْ عِنْدِكَ وَإِفْدًا إِلَى حَضْرَةِ جَمَالِكَ مُرِيدًا وَجْهَكَ طَارِقًا بِأَبْكَ مُسْتَتَكِينًا
 لِعَظَمَتِكَ وَ جَلَالِكَ فَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ مِنَ الْعَذَابِ وَ النَّقْمَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ای خدای اگر زاد و توشه من در باز سپردن راه حضرت و طریق آستان آستان تواندك است ، همانا کمان من بسبب آن توکل که مرا است بر تو نیکوست ، و اگر بواسطه جرم و جنایت خویش از عقوبت تو ترسان شده باشم ، لکن امیدواری برحمت و کرم تو راهنمایی کرد مرا بایمن بودن از عقوبت تو ، و اگر گناه من در افکنده است مرادر معرض عقاب تو ، باری حسن یقین من بثواب و پاداش تو نزدیک آورده است مرا ، و اگر برای آماده شدن بلقای تو خواب کرده باشد مرا غفلت ، همانا آگاه و بیدار کرده است معرفت و شناسائی بکرم تو و نعمتهای تو مرا ، و اگر فرونی گناه و فراوانی طغیان بوحشت افکنده باشد آنچه را که در میان من و توست ، همانا مانوس گردانیده است مرا بشارت آمرزش و خشنودی تو ، مسئلت میکنم ترا بحرمت و سبحات ذات تو و بانوار قدس تو و ضراعت میجویم بحضرت تو بعواطف رحمت و لطایف برو مکرمت تو ، باینکه راست بیاوری گمان مرا بآنچه آرزو مند شده ام از جزیل اکرام و جمیل انعام ، و تقرب بحضرت و نزدیکی بیشگاه ، و بر خورداری از نظر کردن بسوی تو ، و هم اکنون من متعرض نفحات رحمت تو ، و جوینده باران عطیت و لطف تو ، و فرار جوینده از سخط تو برضای تو ، و گریزنده از توام بحضرت تو یعنی جمله بیمو ترس از غضب و عقوبت تو است ، و تمامت امیدها بکرم و بخشایش تست ، خشم و مهر دیگران محل سودوزیان نباشد مگر بخواست تو پس اگر تو نخواهی چه بخواهند و اگر تو بخواهی چه نخواهند و چون بر این منوال است امیدها همه بتوست ، و بیمها همه از تو بیرون از تو ، از هیچکس نه بیمناك و نه امیدوار ، و نه متوقع سود و زیان و دفع بلیات و خسران بیاید گشت .

بالجمله عرض میکنند: گریزنده از توام بسوی تو ، امیدوار بهترین چیزیکه در حضرت توست ، و یاری جوینده از مواهب تو و نیازمندم برعایت تو ، بار خدایا آنچه از فضل فضیلت خود برای من آغاز و بدایت فرمودی ، با تمام و نهایت آور ، و آنچه از بحار کرم و سحاب بخشایش خویش بمن بخشیدی ، از من باز مگیر ، و آن پرده که از حلم و بردباری خود بر من باز پوشانیدی چاک مزین ، و آنچه از قبایح اعمال من بعلم خود باز دانستی آمرزیده دار ، بار خدایا بجلالت و رحمت تو بحضرت تو در طلب

شفاعت هستیم و بکرم تو از سخط تو پناه میبرم ، همانا بحضرتت روی، آورده ام ، در آنحال که باحسان تو طمع بر بسته و در امتنان تو رغبت در افکنده ام ، یعنی از هیچکس جز تو امتنان نشاید، و از باران رحمت تو همی خواهم سیراب شوم ، و در طلب سحاب فضل و ریزش باران رحمت تو روی آورده ام ، و طالب رضا و خشنودی و قاصد پیشگاه عظمت تو ، و در آینده در شریعه و چشمه یاری و کرم تو ، و ملتسم خیرات سنیئه (1) تو . و شتابنده بدر یافت حضرت جمال تو، و مرید وجه کریم تو، و راهسپار باب کرم تو و مستکین برای عظمت و جلال توام، پس با من برحمت و آمرزش آنگونه بیای گذار که توئی سزاوار چنان کردار ، و با من روا مدار آنگونه نکال و عذاب که من مستحق درخور آن هستم، ای رحمت آورنده ترین رحمت آورندگان ، و بخشنده ترین بخشاینندگان

«مناجات ششم» «السادسة المناجات الشاکرین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي أَذْهَلَنِي عَنْ إِقَامَةِ شُكْرِكَ تَتَابَعُ طَوْلِكَ وَأَعْجَزَنِي عَنْ إِحْصَاءِ ثَنَاتِكَ فَيُضْ فَضْلُكَ وَسَغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَحَامِدِكَ تَرَادُفُ عَوَائِدِكَ وَأَعْيَانِي عَنْ نَسْرِ عَوَارِفِكَ تَوَالِي أَيَادِيكَ وَهَذَا مَقَامٌ مَنِ اعْتَرَفَ بِسُبُوغِ النِّعَمَاءِ وَقَابَلَهَا بِالتَّقْصِيرِ وَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْإِهْمَالِ وَالتَّصَدُّ بِبَيْعِ وَأَنْتَ الرَّءُوفُ الرَّحِيمُ الْبَرُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يُخَيِّبُ قَاصِدِيهِ وَلَا يَطْرُدُ عَنْ فَنَائِهِ أَمَلِيهِ بِسَاحَتِكَ تَحُطُّ رِحَالُ الرَّاجِينَ وَبِعَرَصَةِ تِكْ تَقِفُ آمَالُ الْمُسْتَوْفِقِينَ فَلَا تُقَابِلُ آمَالَنَا بِالتَّخْيِيبِ وَالْإِيَّاسِ وَلَا تُلْبِسُنَا سِرْبَالَ الْقُنُوطِ وَالْإِبْلَاسِ

إِلَهِي تَصَاغَرَ عِنْدَ تَعَاظِمِ آلَائِكَ شُكْرِي وَتَضَائِلَ فِي جَنْبِ إِكْرَامِكَ إِيَّايَ ثَنَائِي وَنَشْرِي جَلَلْتَنِي نِعْمَتِكَ مِنْ أَنْوَارِ الْإِيمَانِ حُلَلًا وَضَرَبْتَ عَلَيَّ لَطَائِفُ بَرِّكَ مِنَ الْعِزِّ كِلَالًا- وَقَلَّدْتَنِي مِنْنُكَ قَلَائِدَ لَا تُحَلُّ وَطَوَّقْتَنِي أَطْوَاقًا لَا تُفَكُّ فَالْأُوْكَ جَمَّةٌ ضَعْفَ لِسَانِي عَنْ إِحْصَائِهَا وَنِعْمَاؤُكَ كَثِيرَةٌ قَصَّرَ فَهَمِّي عَنْ إِذْرَاكِهَا فَضَّلًا عَنِ اسْتِيقْصَائِهَا فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرِ فَكُلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ إِلَهِي فَكَمَا غَدَّيْتَنَا بِطُفْلِكَ وَرَبَّيْتَنَا بِصُنْعِكَ فَتَمِّمْ عَلَيْنَا سَوَابِغَ النِّعَمِ وَادْفَعْ عَنَّا مَكَارِهِ النِّقَمِ وَآتِنَا مِنْ حُطُوطِ الدَّارَيْنِ أَرْفَعَهَا وَأَجَلِّهَا عَاجِلًا وَآجَلًا وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ بِلَائِكَ

ص: 331

وَسَبُّوْغِ نِعْمَاتِكُمْ حَمْدًا يُؤَافِقُ رِضَاكَ وَيَمْتَرِي الْعَظِيْمَ مِنْ بَرِّكَ وَتَدَاكُ يَا عَظِيْمُ يَا كَرِيْمُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ» بار خدایا تتابع (1) بخشایش و کرم تو مرا از اقامت شکر و سپاس تو غافل ساخت و فیض و فضل و رحمت تو مرا از احصاء مدح و ثنای عاجز گردانید و ترادف (2) عواید عطایای تو مرا از یاد ستایش و ذکر محامد تو مشغول نمود، و توالی (3) ایادی و تواتر نعمتهای تو مرا از نشر عوارف و احسان تو کند و لال و در مانده گردانیده است، و حال اینکه این مقام کسی است که بسبوغ (4) نعمتها و تمامی آلاء (5) ایزد متعال اعتراف نماید و این مواهب را با تقصیر خود بسنجد و بر نفس خویش با همال و تضییع گواه گردد و تویی رؤف و بخشاینده و بر نیکوکاری کریم، و آن بخشنده که نومید نمیگرداند آنانرا که بحضرتش آهنگ جویند، و باز نمیدارد از آستان خود کسانی را که امیدواران بفضل و کرم او هستند، همانا بدرگاه جلال و ساحت عظمت و حشمت تو بارهای امیدواران فرود میآید، و در حضرت تو رحال (6) آمال روی آورندگان و قوف میجوید، پس آرزوهای مآراست مکن ما را بزبان کاری و نومیدی تقابل مده و پیراهان نومیدی (7) و سر بال یاس بر اندام ای خدای همانا اگر شکر و سپاس مرا با عظمت آلاء و حشمت نعمتهای تو برابر کنند سخت کوچک تصغیر مینماید، و چون ثنا و ستایش مرا در جنب اکرام تو بسنجد بسی اندک باشد، همانا از نور ایمان که مرا نعمت بخشیدی، حلها بر من بیاراسته و لطایف (8) بر تو تاجها بر من بر نهاده و مقلد ساخته است مرا منتها و عطاهای تو بقلائندی (9) که درگز گشوده نگردد، و بر گردن من طوقهائی در افکنده که هیچگاه سوده و فرسوده نیاید، نعمتهای تو فراوان است، و زبان من از احصای آن عاجز و ناتوان و انعام تو بسیار و فهم من از ادراکش قاصر و از کثرت فزونی استقصایش را نتواند پس چگونه

ص: 332

- 1- تتابع : پشت سرهم
- 2- ترادف: یکی پس از دیگری
- 3- توالی : پشت یکدیگر
- 4- سبوغ : تمام کردن نعمت
- 5- آلاء جمع الی : نعمت
- 6- رحال جمع رحل : منزل و مأوی و رخت و اسباب.
- 7- سر بال : پیراهن.
- 8- لطایف - جمع لطیفه : نکته نغز و کار نیکو
- 9- قلائد جمع قلاده : آنچه از زیور بگردن نهند

برای من امکان تشکر باشد با اینکه مرا در هر شکری بديگر شکر حاجت است یعنی شکر توفيق يافتن بر شکر پس بهر وقت گويمی تر است شکر و حمد شکرانه اين حمد و شکری ديگر بر من واجب ميشود ، بار خدايا چنانکه از لطف خود غذا ساختی و بصنع خود تربيت فرمودی پس بر ما تمام نعمت منت گذار و مکاره عقوبات را از مادور بدار و ما را به برترين و بزرگترين بهره‌های هر دو سرای برخوردار فرمای عاجلا و آجلا یعنی هم در اينسرای که نسبت بدانسرای زود مينمايد و هم در آنسرای که نسبت بدین سرای دير ميشماريم . و تراست حمد بر نکوئی آزمائش ، و نعمت های بافزائش تو ، حمد و سپاس که موافق افتد بارضای تو و بياراند برعظيم و نيکی بزرگ و عميم (1) تو را و بخشايش و ندای جسيم (2) تراي عظيم بزرگ ای کریم بخشنده ای رحيم نماينده ترين رحم نمايندگان

مناجات هفتم «السابعة مناجاة المطيعين لله تبارك وتعالى»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْهَيْ أَلْهَمْنَا طَاعَتَكَ وَجَنَّبْنَا مَعْصِيَتَكَ وَيسِّرْ لَنَا بُلُوغَ مَا نَتَمَنَّى مِنْ ابْتِغَاءِ رِضْوَانِكَ وَأَحْلِلْنَا بُحْبُوحَةَ جَنَّاتِكَ وَأَفْشِعْ عَنْ بَصَائِرِنَا سَحَابَ الْإِزْتِيَابِ وَاكْشِفْ عَنْ قُلُوبِنَا أَغْشِيَةَ الْمُرِيَةِ وَالْحِجَابِ وَأَرْهَقِ الْبَاطِلَ عَنْ صَمَائِرِنَا وَأَثْبِتِ الْحَقَّ فِي سَرَائِرِنَا فَإِنَّ الشُّكُوكَ وَالظُّنُونَ لَوَاقِحُ الْفِتَنِ وَمَكْدَرَةٌ لِمَنْ لَصَفُو الْمَنَاحِ وَالْمِنَنِ اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِي سَفُنِ نَجَاتِكَ وَمَتَّعْنَا بِلَذِيذِ مَنَاجَاتِكَ وَأُورِدْنَا حِيَاضَ حُبِّكَ وَأَذِقْنَا حَلَاوَةَ وَدِّكَ وَقُرْبِكَ وَاجْعَلْ جِهَادَنَا فِيكَ وَهَمَّنَا فِي طَاعَتِكَ وَأَخْلِصْ نِيَّاتِنَا فِي مُعَامَلَتِكَ فَإِنَّا بِكَ وَلكَ وَلا وَسِيْلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ إِلَهِي اجْعَلْنِي مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ الْأَبْرَارِ السَّابِقِينَ إِلَى الْمَكْرُمَاتِ الْمُسَارِعِينَ إِلَى الْخَيْرَاتِ الْعَامِلِينَ لِلْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ السَّاعِينَ إِلَى رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

ای خدای طاعت خود را ما را بدل در افکن و از معصیت خود مارا دور بدار ، واز ورزیدن گناه برکنار کن ، و بر ما آسان فرهای رسیدن بآنچه از دریافت آن خوشنودی و ابتغاء رضوان تو آرزومندیم ، و فرود آور ما را در بحبوحه (3) جان ، و میان بهشت

ص: 333

- 1- عميم : تام و تمام
- 2- جسيم بزرگ
- 3- بحبوحه : میان چیزی

جاویدان خود، و دوردار از چشم ما بر شک و سحاب شبهت و اریاب را، و بر گیر از دیده قلب ما پردهای شک و حجاب و ریب را، و نابود فرمای از ضمیر ما باطل را، و ثابت گردان در سرائر (1) ماحق را، چه شکوک و ظنون زاینده فتنها و تیره کننده صفا و بهای دهش و منتهاست، خداوندا بر نشان ما را بر کشتیهای نجات خود، و بهره یاب فرمای ما را بلذت مناجات خود، و در آور ما را لذت مناجات خود، و در آور ما را در حیا و دوستی خود. و بچشان ما را شیرینی مودت و قرب خود، و جهاد ما را جمله در راه خود بازگردان، و آهنگ ما را یکسره در طاعت و فرمانبرداری خود مقرر بدار، و نیتهای ما را در معاملات با خودت خالص نمای، چه مابسوی تو و از برای توئیم، و جز بامداد فضل و کرم تو ما را هیچ راهی و وسیله برای دریافت حضرت تو نیست، بار خداوندا مرا در شمار برگزیدگان و اخبار بازدار، و بانیکوان و نیکوکاران که بمکرمات سبقت گرفته اند، و بخیرات شتاب بسته اند، و برای باقیات صالحات عمل کننده، و دریافت درجات عالیات راکوشش نماینده اند ملحق گردان. چه تو بر هر چیز توانا و باجابت دعا سزاوار هستی بر حمت و بخشایش خودت. ایرحم نماینده ترین رحمت نمایندگان

مناجات هشتم «النامنة مناجاة المریدین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ مَا أَضَىٰ يَقِ الطُّرُقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ، وَ مَا أَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ، إِلَهِي فَاسَدَ لُكُ بِنَا سَبِيلَ الْوُصُولِ إِلَيْكَ، وَ سَدَّ بِيْرْنَا فِي أَقْرَبِ الطُّرُقِ لِلْوُقُودِ عَلَيْكَ، قَرَّبَ عَلَيْنَا الْمَسِيرَ الْبَعِيدَ وَ سَدَّ هَلَّ عَلَيْنَا الْعَسِيرَ الشَّدِيدَ، وَ أَلْحَقْنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ، وَ بَابِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ، وَ إِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَعْبُدُونَ، وَ هُمْ مِنْ هَيْبَتِكَ مُشْفِقُونَ الَّذِينَ صَدَّقْتَهُمْ الْمَسَارِبَ وَ بَلَّغْتَهُمُ الرَّغَائِبَ، وَ أَنْجَحْتَ لَهُمُ الْمَطَالِبَ وَ قَصَدْتَهُمْ لَهْمُ مِنْ فَضْلِكَ أَوْ حِلْمِكَ الْمَارِبَ، وَ مَلَأْتَ لَهُمْ صَدَمَاتِهِمْ مِنْ حُبِّكَ، وَ رَوَيْتَهُمْ مِنْ صَدَافِي شَرِيكَ، فَرِيكَ إِلَى لَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَ صَدَلُوا وَ مِنْكَ أَقْصَىٰ مَقَاصِدِهِمْ حَصَلُوا، فَيَا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ، وَ بِالْعَظْفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ مُفْضِلٌ، وَ بِالْغَافِلِينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيمٌ رَعُوفٌ، وَ بِجَذْبِهِمْ إِلَىٰ بَابِهِ وَدُودٌ عَطُوفٌ،

أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَظًّا وَ أَعْلَاهُمْ عِنْدَكَ مَنْزِلًا، وَ أَجْزَلِهِمْ مِنْ وَدَّكَ قِسْمًا،

ص: 334

وَأَفْضَلِهِمْ فِي مَعْرِفَتِكَ نَصِيبًا، فَقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي وَانْصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِي، فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي، وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ سَهَادِي، وَ لِقَاؤُكَ فُرْقَةُ عَيْنِي وَ وَصْدُ لَكَ مِنْ نَفْسِي، وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ لَهْيِي، وَ إِلَيَّ هَوَاكَ صَدِّ بَابَتِي، وَ رِضَاكَ بُغْيَتِي، وَ رُؤْيُوكَ حَاجَتِي، وَ جَوَارِكَ طَلْبِي، وَ قُرْبِكَ غَايَةُ سُؤْلِي، وَ فِي مُنَاجَاتِكَ انْسِي وَ رَوْحِي، وَ عِنْدَكَ دَوَاءُ عَلْتِي وَ شِفَاءُ غُلَّتِي، وَ بَرْدُ لَوْعَتِي وَ كَشْفُ كُرْبَتِي، فَكُنْ أُنْسِي فِي وَحْشَتِي وَ مُقِيلَ عَثْرَتِي، وَ وَلِيَّ عِصْمَتِي، وَ مُغْنِي فَاقَتِي، وَ لَا تَقْطَعْنِي عَنْكَ وَ لَا تُبْعِدْنِي مِنْكَ يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. انك على كل شيء قدير»

ای خداوند سبحان : چه بسیار تنگ است راهها برای آنکس که نه تماش راه نماینده باشی ، و چه روشن و آشکار است حق و راه حق هر آنکس را که تماش هدایت سبیل فرمائی بار خدایا ما را باز نمای آراه هائی را که بحضرت توتوان بازرسید ، و بدان راه که ورود به پیشگاه و فود(1) باستان ترا بس قریب و نزدیک بگرداند ، سایر (2) گردان و نزدیک فرما برای ما راه دور را ، و آسان نمای بر مادشواریهها و سختی ها را، و بازرسان ما را بآن بندگان که بدرگاه تو شتابنده و ابواب فضل و کرم تو را کوبنده و بعبادت و پرستش تو بروزان و شبان روز سپارنده اند ، و از هیبت توبه ترس و خشیت اندرند ، و اینان چنان کسان هستند که صاف و روشن فرمودی برای ایشان مشارب و آبخور ایشانرا به بخششها شادخوار و از انجاح (3) و قبول مطالب برخوردار ؟ واز آوردن حوایج و مآرب (4) ایشان بحلم و بردباری خود آنها را کامکار داشتی و درون ایشانرا از دوستی خود آکنده ، و از شرب صافی خود سیراب نمودی، و بسبب فضل و کرم تو بلذت مناجات تو واصل شدند و برحمت تو مقاصد خویش را بنهایت حاصل کردند ای کسی که بر آنانکه بدرگاه او روی آوردند، از روی رحمت و نظر عنایت مینگرد و بفضل و بعطوفت برایشان میگراید و با آنانکه از یاد او غافل هستند رحیم و رؤف، و بجذب ایشان بیاب رحمت و عنایت خود دوست و عطوف است مسئلت مینمایم از تو که مرا در زمره بهره ورترین و افزونترین ایشان در پیشگاه تو بعلت دوستی بقسمت و بخشش

ص: 335

1- وفود : وارد شدن

2- سایر : نزدیک کردن

3- انجاح : برآوردن حاجت

4- مآرب جمع مأرب : نیاز و حاجت

و فضل ایشان در نصیب معرفت و شناخت تو بفرمانی ، همانا همت من در جناب تو پایان گرفت ، و رغبت من بحضرت تو منصرف گردید

پس تویی مراد من ، و مرا بیرون از تو مرادی نیست و برای تونه غیر از تست بیداری و بیخوابی من و دیدار تست روشنی دیدار من و پیوستن بحضرت تست آرزوی جان من ، بسوی تست اشتیاق من و در دوستی و محبت تو است وله (1) و حیرت من ، و بعشق و هوای تو است صبابت (2) و سوزش دل من ، و رضا و خوشنودی تست حاجت من و دیدن تو است مطلب و مطلوب من ، و جوار تست خواهش من ، و تقرب بحضرت تست نهایت مسئلت من ، و برآز و نیاز گشودن بحضرت تست انس و راحت من ، و در پیشگاه تست داروی در دو علت و شفای سوزش ، و غلت و سردی در دو لوعت (3) و کشف اندوه و کربت من پس تو باش مونس من در وحشت من ، و بخشنده لغزش و آمرزنده گناه و پذیرنده بازگشت و توبت و اجابت کننده دعوت و صاحب عصمت ، و بی نیاز کننده فقر و فاقه ، من و جدا مگردان مرا از آستان خود و دور مفرمای از پیشگاه رحمت خود ای نعیم من و جنت ، من ، ای دنیای من و آخرت من ای رحیم ترین رحم نمایندگان هما ناتویی بر همه چیز قادر و توانا .

مناجات نهم «التاسعة مناجاة المحبين الله»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا، وَمَنْ ذَا الَّذِي أُنْسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَعِي عَنْكَ حَوْلًا، إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْدَ طَفِيئَتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَأَخْلَصَتْهُ لِدُوكَ وَمَحَبَّتِكَ، وَشَوَّقَتْهُ إِلَى لِقَائِكَ وَرَضِيئَتَهُ بِقَضَائِكَ، وَمَنْحَتْهُ بِالنَّظَرِ إِلَيَّ وَجِهَكَ وَحَبْوَتَهُ بِرِضَاكَ وَأَعَدَّتْهُ مِنْ هَجْرِكَ وَفَلَاكَ، وَبَوَّأَتْهُ مَقْعَدَ الصَّدَقِ فِي جِوَارِكَ وَخَصَصَتْهُ بِمَعْرِفَتِكَ وَأَهْلَتْهُ بِعِبَادَتِكَ، وَهَيَّيْمَتْ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ، وَاجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ وَأَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ، وَفَرَّغْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ وَرَعَّبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ، وَالْهَمَّتَهُ ذِكْرَكَ وَأَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ، وَشَدَّ غَلْتَهُ بِطَاعَتِكَ وَصَيَّرْتَهُ مِنْ صَالِحِي بَرِيَّتِكَ، وَاخْتَرْتَهُ لِمُنَاجَاتِكَ وَقَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَقْطَعُهُ عَنْكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ دَابُّهُمْ الْإِزْتِيَاخُ إِلَيْكَ وَالْحَنِينُ،

ص: 336

1- وله : حیران شدن

2- صبابت: شوق و میل شدید

3- لوعت: سوزش دل

وَدَهْرُهُمُ الرَّفْرَفَةُ وَالْأَيْنُنُ، جِبَاهُهُمْ سَاجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ وَعُيُونُهُمْ سَائِلَةٌ مِنْ حَشِيَّتِكَ وَقُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ، وَأَفْنِدْتُهُمْ مُنْخَلِعَةً مِنْ مَهَابَتِكَ، يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُجِيبِيهِ رَائِقَةٌ، وَسُبْحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ،

يَا مَنْ قُلُوبِ الْمُشَدِّقِينَ وَيَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُؤْصِدُ لِي إِلَى قُرْبِكَ، وَأَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ، وَأَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ، وَشَوْقِي إِلَيْكَ عَائِدًا عَنْ عَصِيَّيَانِكَ، وَأَمْنُنُ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَيَّ وَانْظُرْ بَعَيْنِ الْوَدِّ وَالْعُطْفِ إِلَيَّ وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي وَجْهَكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْإِسْمَاعَادِ وَالْحِظْوِظِ عِنْدَكَ، يَا مُجِيبُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». بار خدایا : کیست که شربت محبت تو بچشد و از آن پس دلش بدیگری بکشد؟ و کیست که در پیشگاه تقرب تو انس یابد و از آن پس بدیگر سوی روی کند؟ ای خدای ما را در زمره آنان بدار که بتقرب و محبت حضرت خود برگزیده و بمودت و دوستی خودخالص و ویژه و بیدار ارجمندت آرزومند و بقضاء خود خرسند ، و بنظارة بوجه کریم خود پاک و خالص و مشتاق فرمودی ، و برضا و خوشنودی خود بدو بخشایش آوردی، و ازرنج مهاجرت و بی مهری ، خود پناهنده و در جوار رحمت خودت در نشیمنگاه راستی جای گیرنده ساختی و شناسائی خود اختصاص دادی و او را به پرستش و بندگی خودت اهلیت و مردمیت و قابلیت دادی، و قلب او را در ارادت خود سر گشته ساختی و او را بمشاهدت جلال و جمال خود برگزیده و او را بخود مخصوص فرمودی و برای یادکردن خودت آگاه نمودی و برای شکر و سپاس خودت ملهم و بفرمان برداری خودت مشغول داشتی و او را در جمله نیکوکاران خود بگردانیدی ، و برای مناجات خودت گزیده داشتی، و هر چیزی که او را از تو جدا میداشت از وی مقطوع ساختی

بار خدایا ما را از جمله آنان بگردان که ارتیاح و شادمانی و اندوه و ناله بتو آوردن و اشک دیده و این (1) در حضرت تو نثار کردن دأب و دیدن ایشان است پیشانیهای ایشان برای تعظیم تو همواره بر خاک سجده برسد و چشمهای ایشان در خدمت و عبادت تو بیدار، و سرشگ دیدههای ایشان از بیم توروان ، و دلهای ایشان بمحبت تو آویزان، و قلوب ایشان از هیبت تو بر کنده و لرزان است ای کسی که انوار قدس و درخش

ص: 337

پاکی و پاکیزگی او در دیدار دوستدارانش درخشان و جلالت ذات و سبحات (1) وجه او در دل‌های عارفانش نمایان است

ای آرزوی دل‌های آرزومندان ای نهایت آمال دوستان، از حضرت و دوستی تو را و دوستی دوستاران ترا و دوستی هر کار و کرداری را که مرا به قرب پیشگاه تو واصل خواستارم و مسئلت همی نمایم که تو خود بگردانی خود را نزد من محبوب تر از هر چه جز دوستی و دوستی را برتو قائل برضوان تو و شوق مرا بحضرت تو پناه دهنده از عصیان خودت مقرر داری خواستار همی شوم و تو منت گذار بر من در نظاره بحضرت تو و با نظر دوستی و مهر بر من در نگر، و وجه کریم خود را از من منصرف مدار، و مرا در زمرة نیکبختان و آنانکه در حضرت تو بهره مند هستند در آور، ای اجابت کننده دعوات ای ارحم الراحمین

مناجات دهم «العاشرة مناجاة المتوسلين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي لَيْسَ لِي وَسِيلَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِكَ، وَ لَا لِي ذَرِيعَةٌ لَدَيْكَ إِلَّا عَوَارِفُ رَحْمَتِكَ، وَ شَفَاعَةُ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، وَ مُنْقِذُ الْأُمَّةِ مِنَ الْغَمَّةِ، فَاجْعَلْهُمَا لِي سَبَبًا إِلَى نَيْلِ غُفْرَانِكَ، وَ صَدِّيرًا مَالِي وَصَلَةً إِلَى الْفَوْزِ بِرِضْوَانِكَ، وَ قَدْ حَلَّ رَجَائِي بِحَرَمِ كَرَمِكَ، وَ حُطَّ طَمَعِي بِفَنَاءِ جُودِكَ، فَحَقَّقْ فِيكَ أَمَلِي وَ اخْتِمْ بِالْخَيْرِ عَمَلِي، وَ اجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَتِكَ الَّذِينَ أَحَلَّتْهُمْ بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ، وَ بَوَّأَتْهُمْ دَارَ كَرَامَتِكَ وَ أَفَرَّزَتْ أَعْيُنَهُمْ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ يَوْمَ لِقَائِكَ، وَ أَوْرَثَتْهُمْ مَنَازِلَ الصَّدَقِ فِي جِوَارِكَ، يَا مَنْ لَا يَبْدُ الْوَافِدُونَ عَلَى أَكْرَمِ مِنْهُ، وَ لَا يَجِدُ الْقَاصِدُونَ أَرْحَمَ مِنْهُ يَا خَيْرَ مَنْ خَلَا بِهِ وَحِيدٌ، وَ يَا أَعْطَفَ مَنْ أَوَى إِلَيْهِ طَرِيدٌ إِلَى سَعَةِ عَفْوِكَ مَدَدْتُ يَدِي، وَ بِذَيْلِ كَرَمِكَ أَعْلَقْتُ كَفِّي، فَلَا تُؤَلِّنِي الْجِرْمَانَ وَ لَا تُبَلِّنِي بِالْخُبَيْبَةِ وَ الْخُسْرَانَ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ يَا رَحِيمَ يَا مَنْانَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ای خدای من نیست مرا وسیله بحضرت تو مگر عواطف بخشایش و رأفت تو، و نیست برای من ذریعه (2) و دست آویزی در حضرت تو مگر عوارف (3) آمرزش و رحمت تو و شفاعت پیغمبر تو نبی رحمت و رهاننده امت از اندوه و غمت، پس این هر دو را

ص: 338

1- سبحات : درخشندگی

2- ذریعه : وسیله و دست آویز

3- عوارف - جمع عارفه : عطیه و بخشش

برای من بسبب دریافت آموزش خود بگردان و اسباب رسیدن برستگاری رضوان و خشنودی خود فرمای، همانا فرود گردیده است امید من بحرم کرم تو، و نازل شده است. طمع و طلب من باستان جود تو، پس براستی و حقیقت گردان در حضرت خود آرزوی مرا و پایان اور بخیر و خوبی کار و عمل مرا، و مرا در زمره برگزیدگان خودت، از آنانکه فرود آوردی ایشانرا در بحبوحه بهشت خود و جای ساختی ایشانرا دردار کرامت خود و روشن کردی چشمهای ایشانرا بنظاره بسوی خود در روز ملاقات، وارث داری ایشانرا در منازل صدق در جوار خودت در آور، ای آنکه نشتافته اند شتاب کنندگان بر آستانی گرامی تر و کریمتر از او، ای بهترین کسیکه باوی به تنهایی گرایند وای عطوفتر کسیکه مطرودان(1) بحضرت او پناهنده گردند، بسعه عفو تو و پهنه بخشایش تو، دراز کردم دست خود را و دامان، بخشش، و ذیل کرم تو بیاویختم چنگ خود را پس مرا محروم باز مگردان و بنومیدی و خسران میازمای، ای شنونده دعا ای رحیم ای منان، ای رحمت آورنده ترین رحمت آورندگان یا کریم

مناجات یازدهم «الحادیة عشرة مناجاة المفتقرین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي كَسْرِي لَا يَجْبُرُهُ إِلَّا لُطْفُكَ وَ حَنَانُكَ، وَ فَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَ إِحْسَانُكَ، وَ رَوْعَتِي لَا يُسْكِنُهَا إِلَّا أَمَانُكَ، وَ ذِلَّتِي لَا يُعِزُّهَا إِلَّا سُلْطَانُكَ، وَ أُمْنِيَّتِي لَا يُبَلِّغُنِيهَا إِلَّا فَضْلُكَ، وَ خَلَّتِي لَا يَسُدُّهَا إِلَّا طَوْلُكَ، وَ حَاجَتِي لَا بَطْفِيهَا غَيْرَكَ، وَ كَرْبِي لَا يَفْرِّجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ، وَ ضُرِّي لَا يَكْشِفُهُ غَيْرَ رَأْفَتِكَ، وَ غَلَّتِي لَا يَبْرِئُهَا إِلَّا وَصْلُكَ، وَ لَوْعَتِي لَا يُفِيهَا إِلَّا لِقَاؤُكَ، وَ شَوْقِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا النَّظْرُ إِلَى وَجْهِكَ، وَ قَرَارِي لَا يَقِرُّ دُونَ دُنُوِي مِنْكَ، وَ لَهْفَتِي لَا يَرُدُّهَا إِلَّا رَوْحُكَ، وَ سَقَمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبُّكَ، وَ غَمِّي لَا يُزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ، وَ جُرْحِي لَا يُبْرِئُهُ إِلَّا صَفْحُكَ وَ رَبِّينِ قَلْبِي لَا يَجْلِيهِ إِلَّا عَفْوُكَ، وَ وَسْوَاسُ صَدْرِي لَا يُزِيحُهُ إِلَّا أَمْرُكَ، فَيَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْإِهْلِينَ، وَ غَايَةَ سُؤْلِ السَّائِلِينَ، يَا أَقْصَى طَلِبَةِ الطَّالِبِينَ، يَا أَعْلَى رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ، يَا وَلِيَّ الصَّالِحِينَ، يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ، يَا ذُخْرَ الْمُعْدِمِينَ، يَا كَنْزَ الْبَائِسِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا قَاضِيَ حَوَائِجِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ،

لَكَ تَخَضُّعِي وَ سُؤَالِي وَ إِلَيْكَ تَضَرُّعِي وَ ابْتِهَالِي، أَسْأَلُكَ أَنْ تُبَيِّنَ لِي مِنْ رَوْحِ رِضْوَانِكَ، وَ

ص: 339

1- مطرودان جمع مطرود : رانده شده .

تَدِيمَ عَلَيَّ نِعْمَ امْتِنَانِكَ، وَهَا أَنَا بِبَابِ كَرَمِكَ وَقَافٍ، وَلِنَفْحَاتِ بَرِّكَ مُتَعَرِّضٌ، وَبِحَبْلِكَ الشَّدِيدِ مُعْتَصِمٌ وَبِعُرْوَتِكَ الْوُثْقَى مُتَمَسِّكٌ، إِلَهِي
أَرْحَمَ عَبْدَكَ الدَّلِيلَ ذَا اللِّسَانِ الْكَلِيلِ وَالْعَمَلِ الْقَلِيلِ، وَآمَنْتُ عَلَيْهِ بِطَوْلِكَ الْجَزِيلِ، وَاكْتَفَيْتُكَ تَحْتَ ظِلِّكَ الطَّلِيلِ يَا كَرِيمَ يَا جَمِيلَ بِرَحْمَتِكَ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

گمان همی رود که گرامی لایقردون دنوک با شد که بمعنی شیفتگی و با کلمات سابق مطابق است، چون، در نسخ، متعدده قراری ضبط شده بود، در اینجا نیز متابعت رفت .

بالجمله عرض میکند ایخدای : همانا شکسته مرا جز لطف و مهر تو پیوند نمیکند و فقر و فاقه مرا غیر از عطوفت و احسان تو توانگر نمی نماید، و بیم و دهشت مراجز امان تو سکون نمیدهد و خواری مراجز سلطنت تو گرامی نمیگرداند و آرزوی مراجز فضل تو بالغ نمیسازد و نیازمندی مراجز بخشش تو مسدود نمی نماید و نیاز من را که بحضرت تست، بجز تو بر آورده نمیفرماید و اندوه مرا بجز رحمت تو بر نمی گشاید، و گزند مرا بجز رأفت تو مکشوف نمیدارد، و آتش عطش مراجز پیوستن بحضرت تو سرد و خنک نمیسازد و شعله عشق مراجز ملاقات تو فرو نمی نشاند، و شرار شوق مراجز نظر بوجه کریم تو آب نمیرساند، و قرار و آرام مراجز نزدیک شدن بدرگاه تو تقریر نمیدهد، و لهف(1) و دریغ و افسوس مراجز روح و راحت تو باز نمیگرداند، ورنجوری مراجز چاره سازی و درمان نمی آورد و اندوه مراجز تقرب بآستان تو زایل نمیکند، و جرم مراجز گذشت و عفو تو پاک و بری نمیسازد و زنگ آئینه دلم جز صیقل عفو و بخشایش تو فروغ نمی بخشد، و وساوس صدر مراجز حکم و امر تو زوال میدهد

ای پایان آرزوی آرزومندان ای نهایت خواهش خواهشمندان ای برتر مطلوب جویندگان ای بلندتر مقصود خواهندگان ای دوست نیکو کاران، ای امان ترسندگان ای پذیرنده بیچارگان ای ذخیره نیازمندان ای گنج بینوایان ای فریادرس داد خواهان ای بر آورنده حاجات دراویش و مساکین ای گرامی ترین مکرمین ای ارحم الراحمین

ص: 340

1- لهف : حسرت و دریغ

برای تست فروتنی من و در حضرت توست خواستاری من و بحضرت توست تصرع و زاری من از حضرت تو خواستار میشوم که مرا از روح و آسایش رضوان خود کامیاب فرمائی و نعمتهای امتنان خود را بر من جاویدان داری ، اینک بیاب کرم تو واقف و نفخات احسان ترا متعرض ، و بحبل (1) استوار تو چنگ در زنده ، و بعروة الوثقی تو تمسک جوینده ام ای خدای بر بنده ذلیل خود که با زبان کند و کردار اندک و عمل قلیل است رحم کن، و بروی برحمت منت گذار و در سایه جاوید خودت نگاهداری فرمای، ای کریم ای جمیل ای رحمت آورنده ترین رحمت آورندگان

مناجات دوازدهم «الثانية عشر مناجاة العارفين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي قَصِّرْ رَبِّ الْأَلْسُنِ عَنِ بُلُوغِ ثَنَائِكَ كَمَا يَلِيْقُ بِجَلَالِكَ، وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِذْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ، وَانْحَسَّ رَبِّ الْأَبْصَارُ دُونَ النَّظْرِ

إِلَى سُبْحَاتِ وَجْهِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ، إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنِ مَعْرِفَتِكَ، إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ، وَأَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ، فَهَمُّ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَأْوُونَ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ، وَ مِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَاسِ الْمَلَاطِفَةِ يَكْرَعُونَ، وَشَرَائِعِ الْمُصَافَاةِ يَرْدُونَ قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَانْجَلَّتْ ظُلْمَةُ الرَّيْبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ وَ صَمَائِرِهِمْ، وَانْتَفَتْ مُخَالَجَةُ الشُّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَ سَرَائِرِهِمْ، وَانْشَدَتْ رَحْتٌ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ، وَعَلَتْ لِسَانُ السَّعَادَةِ فِي الرَّهَادَةِ هَمْمُهُمْ، وَعَذَبَ فِي مَعِينِ الْمُعَامَلَةِ شَرُّهُمْ، وَطَابَ فِي مَجْلِسِ الْأَنْسِ سِرُّهُمْ، وَآمَنَ فِي مَوْطِنِ الْمَخَافَةِ سِرُّهُمْ، وَاطْمَأَنَّتْ بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْبَابِ أَنْفُسُهُمْ، وَتَيَقَّنَتْ بِالْفُوزِ وَالْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ، وَقَرَّتْ بِالنَّظْرِ إِلَى مَحَبُّوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ، وَاسْتَقَرَّتْ بِإِذْرَاكِ السُّؤْلِ وَنَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ، وَرَبِحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ، إِلَهِي مَا أَلَدَّ خَوَاطِرَ الْإِنْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ، وَمَا أَحْلَى الْمَسِيرَ إِلَيْكَ بِالْأَوْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْغُيُوبِ، وَمَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَمَا أَعْدَبَ شُرْبَ قُرْبِكَ، فَأَعِزَّنَا مِنْ طَرْدِكَ وَابْعَادِكَ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَحْصَى عَارِفِيكَ وَاصْلَحْ عِبَادِكَ وَأَصْدَقِ طَائِعِيكَ، وَأَخْلَصِ عِبَادِكَ يَا عَظِيمُ يَا جَلِيلُ يَا كَرِيمُ يَا مُبِيلُ، بِرَحْمَتِكَ وَمَنْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ص: 341

بار خدایا قاصر است، زبانها از بلوغ بمدح و ستایش و رسیدن به ثنا و نیایش تو بآنطور که سزاوار جلال و بزرگی توست و بیچاره است عقول از دریافت نهایت جمال تو و فرو میماند دیدارها در سبحات نظاره و جلالت وجه تو و آفریدگان را جز اقرار بعجز از معرفت تو طریقی بمعرفت تو نیست، بار خدایا بگردان ما را از جمله آنان که در بسایتن صدور، و بوستان سینۀ اشجار شوق و اشتیاق بحضرت تراشها در ریشها بر دوانده اند و قلوب ایشانرا بجمله شور محبت و سوز عشق فرو گرفته است و ایشان هستند که در او کار(1) افکار و آشیان پندارها جای گیرند، و در مرغزارهای قرب و مکاشفت چراکنندگان و از حوضهای محبت در جام ملاطفت آشامندگان، و در شرایع صافی و زلال در آیندگان باشند، پردهای حجاب از دیده های ایشان برداشته، وظلمت ریب و تاری شک از عقاید ایشان که در آینه ضمائر ایشان است بر زدوده گشته و قلوب و سرائر ایشان از مخالجت(2) و مشغول ساختن گمان بر کنده شده و صدور ایشان بتحقیق معرفت انشراح(3) یافته، و همتهای ایشان بسبقت سعادت در زهدات بلندی گرفته و مشارب(4) ایشان در چشمه سارهای دلارای عمل و معاملت گوار اگر دیده و اسرار ایشان در مجالس انس بطول انجامیده، و فرود آمدن ایشان در موطن مخافت و جایگاه بیم و دهشت ایمنی دریافته، و نفوس ایشان بر جوع

مملك بحضرت رب الارباب آرمیدن جسته، و ارواح ایشان بفوز و رستگاری یقین قرین گردیده و چشمهای ایشان بنظارت بحضرت محبوب روشن گشته، و قرار و آرام و سکون ایشان بادراك مسئل، و دریافت آرزو و استقرار پذیرفته و تجارت ایشان در فروش دنیای فانی بسرای جاودانی سودمند گردیده است.

ای خدای: تا چند لذیذ و بامزه است اندیشههای اوهام بسبب یاد کردن تو بردلها؟! و چه شیرین است مسیر به پیشگاه تو بدستیاری افهام در مسالك ناپدید و ناهویدا! و چه خوشبوست طعم و دوستی تو؟! و چه خوشگوار است تقرب بحضرت تو؟! پس پناه ده مارا از آنکه از درگاه تو رانده و دور گردیم و بگردان مارا از اخص عارفان خودت، و خوبترین بندگان خودت و راستگوییترین فرمان برداران خودت، و خالص ترین

ص: 342

1- او کار جمع کر: آشیانه

2- مخالجت: کشمکش و منازعت

3- انشراح: گشاده شدن

4- مشارب جمع مشرب: جای آب خوردن

پرستندگان خودت، ای بزرگ، ای جلیل، ای بخشنده بهر که باید، ای رساننده بهر که خواهد برحمت و منت خودت، ایرحم کننده ترین رحم کن کنندگان.

مناجات سیزدهم «الثالثة عشر مناجاة الذاكرين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «إِلَهِي لَوْ لَا الْوَاجِبُ مِنْ قَبُولِ أَمْرِكَ لَنَزَّهْتِكَ مِنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ عَلَى أَنْ ذَكَّرْتَنِي لَكَ بِقَدْرِي لَا بِقَدْرِكَ، وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَ مِقْدَارِي حَتَّى أَجْعَلَ مَحَلًّا لِتَقْدِيرِكَ، وَمِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنَا جَزِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَيَّ أَلَسْنَا نَتَّبِعُكَ، وَإِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ وَتَنْزِيهِكَ وَتَسْبِيحِكَ، إِلَهِي فَالْهَمِّتَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَاءِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَالْإِعْلَانِ وَالْإِسْرَارِ، وَفِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ، وَأَنْسَدْنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ، وَأَسَّ تَعْمَلُنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ وَالسَّعْيِ الْمَرْضِيِّ، وَجَازِنَا بِالْمِيزَانِ الْوَفِيِّ، إِلَهِي بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ، وَعَلَى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ، فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ، وَلَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ، أَنْتَ الْمُسَبِّحُ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَالْمَعْبُودُ فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَالْمَوْجُودُ فِي كُلِّ أَوَانٍ، وَالْمَدْعُوعُ بِكُلِّ لِسَانٍ، وَالْمُعَظَّمُ فِي كُلِّ جَنَانٍ، وَأَسَّ تَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ، وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ، وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ،

إِلَهِي أَنْتَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»، وَقُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»، فَامْرَتْنَا بِذِكْرِكَ وَعَدَّتْنَا عَلَيْهِ أَنْ تُدَكِّرَنَا تَشْرِيفًا لَنَا وَتَفْخِيمًا وَإِعْظَامًا، وَهَذَا نَحْنُ ذَاكِرُوكَ كَمَا أَمَرْتَنَا فَأَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا، يَا ذَاكِرَ الذَّاكِرِينَ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

ایخدای من: اگر نه پذیرای امر و قبول فرمان تو واجب بودی و از اینرو گاهی از ذکر تو مشغول همی شوم، هر آینه منزه میساختم ترا در یاد کردن من ترا، با اینکه یاد من ترا و تنزیه و تقدیس من ترا بفراخور مقام و منزلت من است نه بمثابه قدر و مقام الوهیت و بزرگی تو، چه میشدی که مرا آنقدر و مقدار بودی که محل تقدیس تو شدمی

همانا بزرگترین نعمتهای تو بر ما جاری شدن نام تو و یاد تست برالسنه (1) ما

ص: 343

و رخصت توست ما را بدعای تو، و تنزیه و تسبیح تو ای خدای: در افکن در دل ما یاد خود را در وحدت و جمعیت، و روز و شب، و آشکار او پنهان، و شادی و اندوه ما، و آرام ده ما را بیاد کردن پنهانی خودت، و بکار فرمای ما را بعمل زکی و سعی مرضی و مزد بده ما را با ترازوی تمام و میزان، و فی، بار خدایا همانا قلوب والهه (1) بتو سرگشته، و عقول متباینه بر شناس تو فراهم گردیده است

پس دلها جز بیاد تو اطمینان نجوید، و نفوس جز بیدار تو سکون نیابد، توئی تسبیح شده در هر مکان، و پرستیده شده در هر زمان، و موجود در هر اوان، و مدعو بهر زبان. و بزرگ داشته شده در هر جنان از در تو طلب آمرزش هستم از هر لذتی که بیرون از یاد تو، و هر آسایشی که بیرون از انس بتو، و هر خرسندی که بیرون از تقرب یافتن بحضرت تو، و هر شغلی که بیرون از بندگی تو باشد، بار خدایا تو خود گفتمی و گفت تو بحق و راستی باشد، ای کسانی که ایمان آوردید یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار و منزه شمارید او را در بامداد و شامگاه، تو گفتمی و گفت تو بحق است، یاد کنید مرا تا یاد کنم شمارا پس امر فرمودی ما را بیاد خود، و نوید دادی ما را در ازای اینکار، یاد کنی ما را محض تشریف و تفخیم (2) و بزرگ شمردن ما را، و اینکه چنانکه فرمان دادی ما را بیاد توئیم پس بر تو آنچه ما را وعده باز نهادی روا فرمای، ای یادکننده یادکنندگان ای رحم نماینده ترین رحم نمایندگان

مناجات چهاردهم «الرابعة عشر مناجاة المعتمین بالله تعالی»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مَلَاذِ الْأَزْدِينَ وَيَا مَعَاذَ الْعَاذِينَ، وَيَا مُنْجِيَ الْهَالِكِينَ وَيَا عَاصِمَ الْبَائِسِينَ، وَيَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ وَيَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ، وَيَا كُنْزَ الْمُفْتَقِرِينَ وَيَا جَابِرَ الْمُتَكْسِرِينَ، وَيَا مَأْوَى الْمُتَقَطِّعِينَ، وَيَا نَاصِرَ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَيَا مُجِيرَ الْخَائِفِينَ، وَيَا مُغِيثَ الْمَكْرُوبِينَ، وَيَا حِصْنَ الْأَجِينِ، إِنَّ لَمْ أَعِذْ بِعِزَّتِكَ فِيمَنْ أَعُوذُ، وَإِنْ لَمْ أَلْذُ بِقُدْرَتِكَ فِيمَنْ أَلُوذُ، وَقَدْ أَلَجَأْتَنِي الذُّنُوبُ إِلَى التَّسَلُّبِ بِأَذْيَالِ عَفْوِكَ، وَالْاجْتِنَاءِ إِلَى اسْتِيفْتَاكِ أَبْوَابِ صَفْحِكَ، وَدَعَيْتَنِي إِلَى الْإِسَاءَةِ إِلَى الْإِنَاخَةِ بِفِنَاءِ عِزِّكَ، وَحَمَلْتَنِي الْمَخَافَةَ مِنْ نِقْمَتِكَ عَلَى التَّمَسُّكِ بِعُرْوَةِ عَطْفِكَ، وَمَا حَقُّ مَنْ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ أَنْ يُحْذَلَ، وَلَا يَلِيقُ بِمَنْ اسْتَجَارَ بِعِزِّكَ أَنْ يُسَلَّمَ أَوْ يُهْمَلَ، إِلَهِي فَلَا تُحْلِنَا

ص: 344

1- قلوب و الهه: دلهاى شيفته و حيران

2- تفخيم: بزرگ و عظيم شمردن

مِنْ حِمَايَتِكَ وَلَا تُعْرِنَا مِنْ رِعَايَتِكَ، وَذُذِّنَا عَنْ مَوَارِدِ الْهَلَكَةِ فَإِنَّا بِعَيْنِكَ وَفِي كَنَفِكَ وَآكَ، أَسْأَلُكَ بِأَهْلِ خَاصَّتِكَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ، أَنْ تَجْعَلَ عَلَيْنَا وَاقِيَةً تُنَجِّبُنَا مِنَ الْهَلَكَاتِ وَ تُجَنِّبُنَا مِنَ الْآفَاتِ وَ تُكِنُّنَا مِنْ دَوَاهِي الْمُصِيبَاتِ، وَأَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا مِنْ سَكِينَتِكَ، وَأَنْ تُغَشِّيَ وَجُوهَنَا بِأَنْوَارِ مَحَبَّتِكَ، وَأَنْ تُؤْوِيَنَا إِلَى شَدِيدِ رُكْنِكَ، وَأَنْ تَحْوِيَنَا فِي أَكْتِافِ عَصَمَتِكَ، بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

ای پناه پناه جویندگان ای معاذ جای خواهندگان ای نجات دهنده تبه شونندگان ای نگاه دارنده نیازمندان، ای رحم کننده بینوایان ای اجابت کننده بیچارگان، ای گنج حاجت مندان ای درست نماینده در هم شکستگان ای مأوی انقطاع یافتگان، ای نصرت کننده ناتوانان ای پناه دهنده ترسندگان، ایفریاد رس اندوهگیان، ای پناه پناه آورندگان اگر بعزت تو پناهنده نیابم بکدام کس پناهنده شوم، اگر بنیروی تو ملتجی نگردم بکدام کس التجا برم، با اینکه نمایش گناه و عیوب ذنوب به تشبث (1) باذیال عفو و چسبیدن بدامان بخشایش تو ناچار ساخته مرا، و بیچاره و مضطر گردانیده است مرا خطاها، برای استفتاح و طلب گشایش ابواب صفح و گذشت تو، و فرو گذاشته است مرا اساءت و بدی بفرو خوابانیدن مرکب امید و نیاز خود را بدرگاه عزت تو، و حمل کرده است مرا بیم و خوف از عذاب تو یتمسك بعروة عطف و مهربانی تو

همانا نیست حق آنکس که بحبل امید تو چنگ در زند خوار و ذلیل بماند و سزاوار نیست آن کسرا را که بعزت تو پناهنده شود بخود وا گذاشته یا وا پس افکنده گردد، ایخدای ما را از حمایت خود فرومگذار و از رعایت خود عاری مدار، و از گذرگاه هلاکت و موارد تباهی ما را بران چه ما در نظر عنایت و حمایت و پناه تو اندریم، و از تو بخواص فرشتگان و نیکو کاران آفریدگان تو مسئلت همی نمایم، تا نگاه دارنده و واقیه بر ما بر گماری، تا ما را از مهالك نجات بخشد و حافظ باشد، و از نمایش آفتاب و گذارش مصیبات دور و مستور دارد، و مسئلت نمایم تا از آرامش و آرام همی و سکینه خود بر ما فرو فرستی، و وجوه ما را از انوار محبت خود فرو پوشی، و در رکن رکین و استوار خود ما را جای فرمائی و در اکتاف عصمت و اطراف نگاهداشت خود ما را

ص: 345

مناجات پانزدهم «الخامسة عشر مناجاة الزاهدين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي أَسْكَتْنَا دَارًا حَفَرَتْ لَنَا حُفْرَ مَسْكِرِهَا، وَعَلَقْتَنَا بِأَيْدِي الْمَنَائِي فِي حَبَائِلِ غَدْرِهَا فَإِلَيْكَ نَلْتَجِي مِنْ مَكَائِدِ خُدَعِهَا وَبِكَ نَعْتَصِمُ مِنَ الْإِغْتِرَارِ بِزَخَارِفِ زِينَتِهَا فَإِنَّهَا الْمُهْلِكَةُ طُلَّابَهَا الْمُتْلِفَةُ حُلَّالَهَا الْمَحْشُوَّةُ بِالْآفَاتِ الْمَشْحُونَةُ بِالنَّكِبَاتِ، إِلَهِي فَزَهِّدْنَا فِيهَا وَسَلِّمْنَا مِنْهَا بِتَوْفِيقِكَ وَعِصْمَتِكَ وَانزِعْنَا عَنَّا جَلَائِبَ مُخَالَفَتِكَ وَتَوَلَّ أُمُورَنَا بِحُسْنِ كِفَايَتِكَ وَأَوْفِرْ مَزِيدَنَا مِنْ سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَأَجْمِلْ صَلَاتِنَا مِنْ فَيْضِ مَوَاهِبِكَ وَاغْرِسْ فِي أَفْئِدَتِنَا أَشْجَارَ مَحَبَّتِكَ، وَاتَّمِمْ لَنَا أَنْوَارَ مَعْرِفَتِكَ، وَأَذِقْنَا حَلَاوَةَ عَفْوِكَ وَلَذَّةَ مَغْفِرَتِكَ، وَاقْرَأْ أَعْيُنَنَا يَوْمَ لِقَائِكَ بِرُؤْيَتِكَ، وَأَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا كَمَا فَعَلْتَ بِالصَّالِحِينَ مِنْ صَفْوَتِكَ وَالْأَبْرَارِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

بار خدایا سکون دادی ما را در داری که گودالهای مکر و خدیمت خود را برای ما بر کنده، و در حبایل (1) غدر و فریب خود ما را بیچنگ مَرَك و چنگال اجل در آویخته است بتو پناهنده ایم از خدعه و نیرنگ او و بتو و عصمت تو چنگ زنده ایم از اغترار و فریفته شدن بزخارف وزینتهای رنگارنگ او، چه این سرای همه مکر و فریب، و این زینتهای گوناگون خواستارانش را تباه، و خطبه کنندگان را دستخوش خاک سیاه، و بافاتی که بنکبات مشحون، و برنجها و بلیات مقرون است دچار میگرداند، ایخدای من: پس ما را رغبت افکندن و میل کردن در آن باز دارد، و بنور توفیق و نیروی نگاهداشت خود از اینجمله سالم گردان، و جلباب مخالفت خود را از اندام ما فرو افکن، و امور ما را بحسن کفایت خود متولی باش، و ازدیاد نعمتها ما را بسعه رحمت خود وافر فرمای، و بخشش و صلوات ما را از فیض مواهب خود فزونی بخش و در بساطین قلوب، ما از اشجار محبت خود غرس فرمای، و انوار معرفت خود را بر ما تمام کن و از حلاوت، عفو و لذت مغفرت و آمرزش خود ما را بچشان و دیدار ما را بروزگار ملاقات خود از دیدار خود روشن گردان، و دوستی این سرای ناپایدار را از دلهای ما بیرون افکن چنانچه با صلحای از برگزیدگان و ابرار از خواص

ص: 346

بندگان باین معاملت عنایت فرمودی ، برحمتک یا ارحم الراحمین .

اکنون که از نگارش مناجات خمسة عشر بپرداختیم ، بعون ایزد علام ، و توجه امام علیه السلام سایر مناجاتهای آنحضرت را علی الحساب الوسع مسطور میداریم و از این پیش در دامنه ابواب این کتاب مستطاب پاره از مناجاتهای آنحضرت بمناسبت مقام مرقوم گردید، در مصباح کفعمی و مفتاح الفلاح مسطور است : که علی بن الحسین سلام الله علیه این دعای مبارک و مناجات ذی درجات را در دل شب میخواند

مناجاته (علیه السلام) فی جوف اللیل

«إِلٰهِي غَارَتْ نُجُومٌ سَمَائِكَ وَ نَامَتْ عُيُونُ أُنَامِكَ وَ هَدَّاتْ أَصْوَاتُ عِبَادِكَ وَ أَنْعَامِكَ وَ غَلَقْتِ الْمُلُوكَ عَلَيْهَا أَبْوَابَهَا وَ طَافَ عَلَيْهَا حُرَّاسُهَا وَ أَحْتَجِبُوا عَمَّنْ يَسَّ نَلَهُمْ حَاجَهُ أَوْ يَنْتَجِعُ مِنْهُمْ فَائِدَةً وَ أَنْتَ إِلٰهِي حَتَّى قِيُومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِدَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ وَ لَا يَشُدُّ عَلَيْهِ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ أَبْوَابُ سَمَائِكَ لِمَنْ دَعَاكَ مُفْتَحَاتٌ وَ خَزَائِنِكَ غَيْرُ مُغْلَقَاتٍ وَ أَبْوَابُ رَحْمَتِكَ غَيْرُ مَحْجُوبَاتٍ وَ فَوَاطِدِكَ لِمَنْ سَأَلَكَ غَيْرُ مَحْظُورَاتٍ بَلْ هِيَ مَبْدُولَاتٌ إِلٰهِي أَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا تَرُدُّ سَائِلًا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ سَأَلَكَ وَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَرَادَكَ لَا وَ عَزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ وَ لَا تُخْتَزِلُ حَوَائِجُهُمْ دُونَكَ وَ لَا يَقْضِي بِهَا أَحَدٌ غَيْرَكَ اللَّهُمَّ وَ قَدْ تَرَانِي وَ وُفُوفِي وَ ذَلَّ مَقَامِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَعَلَّمْتُ سِرِّي وَ تَطَّلَعْتُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِي وَ مَا يُصْلِحُ بِهِ أَمْرَ آخِرَتِي وَ دُنْيَايَ اللَّهُمَّ إِنَّ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ أَهْوَالَ الْمَطَّلَعِ وَ الْوُفُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ نَغَّصَنِي مَطْعَمِي وَ مَسَّ رَبِّي وَ أَغْصَنِي بِرَيْقِي أَفَلَقْنِي عَنْ وَسَادِي وَ مَنَعَنِي رُقَادِي كَيْفَ يَنَامُ مَنْ يَخَافُ بِيَاتِ مَلِكٍ فِي طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ طَوَارِقِ النَّهَارِ بَلْ كَيْفَ يَنَامُ الْعَاقِلُ وَ مَلِكُ الْمَوْتِ لَا يَنَامُ لَا بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ وَ يَطْلُبُ قَبْضَ رُوحِهِ بِالْبَيَاتِ وَ فِي آتَاءِ السَّاعَاتِ أَنْغَاةٍ سِرِّ بِسَجْدِهِ مِينَهَادٍ وَ چهره خود را برخاک ملصق (1) میساخت و عرض میکرد: «أَسْأَلُكَ الرَّوْحَ وَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عَنِّي حِينَ الْقَاكَ».

اکنون بخلاصه معنی این دعای مبارک اشارت میرود امام زین العابدین علیه السلام عرض میکند: بارخدایا ستاره‌های آسمان تو فرود شدند. و چشمهای آفریدگان تو بخواب رفتند، و صداهای بندگان تو خاموش گردید و چارپایان و انعام از بانگ و صوت سکوت یافتند، پادشاهان در ها بروی کسان بر بستند و پاسبانان بحراست ایشان بگردش در آمدند و از هر کسکه در خدمت ایشان بعرض حاجتی و طلب فائدتی است محجوب گشتند

ص: 347

و تو ایخدای من همواره زنده و خویشتن بخویشتن پاینده و نماینده نه رنج پینکی در تو چنگ در افکند ، نه نقل خواب و آثار نوم در تورا جوید، و نه تورا کاری از کاری باز دارد؛ درهای آسمان تو برای خوانندگان تو بر گشوده و گنجینه‌های تو بجمله بر گشاده است و ابواب رحمت تو برای هیچکس مانع نیست و فواید و از هیچ سائلی بازداشت نباشد بلکه بهمه موجودات مبدولست، بار خدایانوی آن کریمی که هیچ سائل مؤمنی را که در حضرت تو روی بسئوال آورده باشد بر نمیگردانی و هر مؤمنی که باهنگ تو باشد از وی محجوب نمیشوی، وحوایج ایشانرا بتعویق نمی افکنی ، و بیرون تو هیچکس حاجت هیچ کس ر آورده نمیگرداند ، همانا بر من ووقوف من وذلت مقام من در آستان خود دانائی ، را راز پوشیده من آگاهی و بر هر چه بدل اندر است اطلاع داری و بر آنچه دنیا و آخرت مرا بصلاح و صواب مقرون بدارد مطلعی ، بارخدایا همانا یاد مرگ و هول ودهشت روز رستاخیز ، وایستادن در پیشگاه نواب و عقاب تو خوردن و آشامیدن مرا مکدر کرده و آب دهان مرا در گلوی من بگره افکنده و مرادر بالش استراحت من بی آرام گردانیده و خواب از چشمم بر گرفته است ، چگونه سر بجامه خواب نهد ، و باسایس بخوابد کسیکه در طوارق (1) لیل و نهار مترصد دیدار فریشته مرگ وقابض روح باشد بلکه چگونه آدمی که عاقل و خردمند و دور نگر است میخوابد و حال آنکه ملک الموت نه بروزونه بشب بخواب میشود و در طلب قبض روح و گرفتن جان من است ، خواه در شب و خواه در روز ، بلکه در هر آن و ساعت ، خداوندا از تو مسئلت میکنم در هنگام مردن رحمت و راحت را ، و در وقت ملاقات تو عفو و گذشت را

مناجات آنحضرت در کعبه در بحار از اصمعی روایت شده است شبی در کعبه بطواف بودم ، بناگاه جوانی نیکودیدار و ظریف الشمایل را نگران شدم که دو گیسوی آویزان داشت و باستار کعبه آویخته بودو همی گفت : «نَامَتِ الْعُيُونُ وَعَلَاةَ النُّجُومِ وَاَنْتَ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ غَلَقَتِ الْمُلُوكُ اَبْوَابَهَا وَاَقَامَتْ عَلَيْهِ حُرَّاسَهَا وَبَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلْسَّائِلِينَ جِئْتُكَ لِتَنْظُرَ اِلَى بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» ، چشمها همه بخواب شدند ، و ستارگان باریکی و تاریکی گرفتند و تو پادشاهی هستی که همه گاه زنده و بر امور ایستاده

ص: 348

و نگرنده هستی ، پادشاهان درها بر روی کسان فراز کردند و دیده بانان بر آنها باز گذاشتند، لکن درهای رحمت و بخشایش تو برای نیازمندان باز است ، اینک من بآستان تو روی کرده ام ، تا بنظر رحمت بر من بنگری ایمهربانترین مهربانان از پس این کلمات ضراعت (1) آمیز شروع بقرائت این ابیات و خواندن این اشعار ضراعت آثار فرمود.

یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم *** یا کاشف الضر و البلوی مع السقم

قد نام و فدک حول البیت قاطبة *** و انت و حدک یا قیوم لم تتم

ادعوک رب دعاءاً قد امرت به *** فارحم بکائی بحق البیت و الحرم

ان کان عفوک لایر جوه ذوسرف *** فمن یجود علی العاصین بالنعم

ای کسیکه اجابت میفرماید دعای بیچارگان و در ماندگانرا در شبان تار ایکسیکه بر میگیرد هر گونه زیان و بلا و رنجوریها را از تنهای بیمار و نزار (2) همانا آنانکه در پیرامون خانه تو فرود گشته اند بجمله بخواب هستند، و تو ای خداوند حی قیوم بیدار هستی، و هرگز بخواب نشوی ای پروردگار من همانا ترامی خوانم ، باندعا که مرا فرمان کردی، و ترا با بیت و حرم سوگند همی دهم که بر من و دیده اشکبار من رحمت آوری اگر آنانکه در روزگار و کار و کردار خود باسراف رفته اند؛ نبایست بعفو تو امیدوار باشند. پس کیست که بر گناه کاران ببخشایش نعمت و نمایش رحمت برود ؟ اصمعی میگوید : از قفای آنحضرت برفتم و دیدم امام زین العابدین علیه السلام بود

نگارنده حروف میگوید : ابو سعید عبد الملک بن قریب معروف باصمعی در سال یکصد و بیست و دوم متولد گردید و در سال دویست و شانزدهم در بصره و بروایتی در مرو وفات کرد، چنانکه در ذیل کتاب مشکوة الادب ناصری در جای خود مذکور داشته ام ، و با این تاریخ درست نمی آید که راوی روایت مذکوروی باشد ، چه اصمعی مدتها بعد از آنحضرت متولد گردیده و در ذیل اسامی رواة واصحاب ان حضرت شخصی دیگر که معروف باصمعی باشد نیست ، و با این صورت ممکن است در کتاب یازدهم بحار در نگارش اسم راوی از کاتب سهوی شده باشد ، و اگر اصمعی راوی

ص: 349

1- ضراعت : زاری و فروتنی کردن

2- نزار : لاغر و افسرده

باشد، لابد از امامی دیگر است، و یا این است که آن مطلب اخیر که میگوید اصمعی گفت، چون تحقیق کردم، امام زین العابدین بود، نه آن باشد که اصمعی خود دیده باشد، شاید نقل دیگری را نموده باشد، و منقول عنه از قلم کتاب ساقط گردیده باشد، یا بر حسب عادت باعرف اکتفا کرده باشند. والله تعالی اعلم

برخی از اشعار ضراعت و زهدات

*برخی از اشعار ضراعت و زهدات (1) آثار امام زین العابدین علیه السلام

ازین پیش درباره ابواب این کتاب مستطاب گاهی بر حسب مناسبت چندی از ابیات آنحضرت سلام الله علیه مذکور گردید، اکنون نیز پاره از اشعار آنحضرت مستقلاً در اینجا نگاشته میشود، و این اشعاری است که در دیوان منسوب بآنحضرت که هم اکنون نزد نگارنده کتاب موجود است، بترتیب حروف معجم مسطور است، و برای هر حرفی پنج شعر فرموده است، و از مراتب نصایح و مواعظ باز نموده است

حرف الألف

تبارك ذو العلی والكبرياء *** تفرد بالجلال و بالبقاء

فسوی الموت بین الخلق طراً *** فكلهم رها و للفناء

و دنیا نا و ان ملنا الینا *** فطال بها المتاع الی انقضاء

الان الركون علی غرور *** الی دار الفناء من العناء

و قاطنها سریع الظن عنها *** و ان كان الحریص علی الثواء

بزرگ است خداوند صاحب بلندی و برتری و عظمت و کبریا و متفرد بجلال و پایدگی و تمامت آفریدگان او گروگان مرگ و در آشامیدن شربت موت یکسان هستند، و این جهان که بدان، اندریم، اگر چند بزخارف (2) و حطام (3) بی دوامش مایل هستم، لیکن همیشه دستخوش فنا و پای کوب انقضا است و رکون و میل و غرور بدارفنا و سرور از بدبختی و شقاوت است و آنانکه در این منزلگاه هلاک و دمار و فرودگاه نا استوار بار اقامت بیفکنده اند، زود است که با قوامع (4) بلایا و قوارع (5) قضایا شتابان کوچان کرده اند، اگر چند

ص: 350

1- زهدات: پارسایی و اعراض کردن

2- زخارف جمع زخرف: زروزیور

3- حطا: ریزه و پاره شکسته چیزی و کنایه از مال دنیا

4- قوامع - جمع قامعه: سرکوب کننده، خوار کننده

5- قوارع جمع قارعه: کوبنده در هم شکننده

بماندن در این منزلگاه ناخوش باشند آزمند باشند.

حروف الباء

يحول عن قريب من قصور *** مزخرفة الى بيت التراب

فيسلم فيه مهجوراً وحيداً *** احاط به شحوب الاغتراب

و هول الحشر اقطع كل امر *** اذ ادعى ابن آدم للحساب

والفة كل صالحة اتاها *** وسينة خباهافي الكتاب

لقد آن الثر و دان عقلنا *** و اخذ الحظ من باقى الشباب

چه بسیار زود است ، که از قصور، آراسته بزینتها و زیورهای گوناگون بتاریکنای گور انتقال ، و با مارو موراتصال جویند ، و در تاریکنای لحد تنها و دور افتاده از کسان و خویشاوندان و دوستداران و از آنچه بدان اندر بوده اند تسلیم شوند ، و آن بدنهای متنعم وشاداب از رنج غربت و اغتراب نزار و دیگرگون گردد همانا همان اندیشه هول و هیبت روز برانگیزش گاهیکه فرزند آدم را در پیشگاه ایزد وهاب بحساب طلبد، قاطع هر امری و هادم هر عیش و نوشی است و در کتاب اعمال جمله افعال آدم از نیک و بد و زشت و زیبا که در این دار فنا پپای برده محفوظ و مضبوط است و اگر تعقل نمائیم ونیک بنگریم، زمان توشه برگرفتن ، و از عمر بهره برداشتن است .

حرف التاء

فعقبى كل شيء نحن فيه *** من الجمع الكسيف الى الشتات

و يا حزنه من حل و حرم *** يوزع في البنين وفي البنات

و فيمن لم نوهله بفلس *** و قيمة حبة قبل الممات

يناسينا الاحبة بعد عشر *** و قد صرنا عظاماً باليات

كانه كأننا لم نعاشرهم بود *** و لم يك فيهم خل مواتي

عاقبت هر کاروپایان هر چه ما در آن اندریم ، از این اجتماع و فراهم بودن به پراکندگی و از هم جدا ماندن است ، پس بساحزن و اندوه بر آن اموال که بر او ناروا

در دار دنیا فراهم کردیم ، و وبال مال برگردن نهادیم ، و سرانجام در میان پسران و دختران پراکنده ، و بانان که سزاوار فلسی از آن نمی شمردیم ، و قبل از مرگ قیمت حبه نمی نهادیم ، بخش میشود ، و با اینحالت و آنروزگاران که مؤانست(1) و مجالست بودیم ، هنوزده روز از مرگ و ترك ما بر نگذشته چنان ما را فراموش ، و صحبت ما را از پس گوش آورند که گوئی هیچ اتصال و آشنایی در میان نبوده ، و مادر خاك گور جای کنیم ، و استخوانهای کهنه و پوسیده شویم گوئی هرگز با ایشان بدوستی نبوده ایم ، و از روی دوستی موافقت نداشته ایم .

حرف الثاء

لمن يا ايها المغرور نحوى *** من المال الموفر و الاثا

ستمضى غير محمود فريداً *** و تخلق بعل عرسك بالترات

و يخذ لك الوصى بلا وفاء *** و لا اصلاح امر ذى انتكاث

و قد اوقرت و زرأمر حجنا *** يشد عليك سبل الانبعاث

فمالك غير تقوى الله حرز *** و لاوزر و مالك من غياث

ای مغرور بسرای فریب و غرور برای کدام کس این اموال کثیره واثاث آراسته را فراهم همیکنی زود است که تنها و نامحمود(2) بدخمه گور فرود میشوی و شوهر زن تو مرده ریک (3) ترابدر بایست خود بکار می بندد و در آنجمله بتصرفات مالکانه مداخلت مینماید و آنکسکه تراوصی و محل اعتماد بود تراخوار و مخذول و بی بهره میگذارد، و از روی وفا و اصلاح امر تو بر نمی آید و هیچکار ترا از بهر تو بفیصل نمیرساند و حال آنکه تو در دار دنیا حمال اوزار، گردید و باری گرانبار را که همه گاه متمائل است ، و ابداً بمنزل نمیرسد ، و رشته آگاهیرا بر تو سخت و ناهموار گردانیده، محتمل شوی، و جز تقوی و پرهیزگاری از خداهیچ حرزی و هم پشت و پناهی نداریم.

حرف الجيم

تعالج بالطيب لكل داء *** و ليس لداء ذنبك من علاج

ص: 352

1- مؤانست : با یکدیگر انس گرفتن.

2- نا محمود : ناشایسته ناپسند

3- مرده ريك : میراث، ترکه

سوی ضرع الی الرحمن محض *** بنیة خائف و یقین راج

و اظهار الندامة کل وقت *** علی ما کنت فیہ من اعوجاج

و طول تهجد بطلاب عفو *** بلیل مدلهم الستراج

لعلک ان تکون غداً خطیاً *** ببلغة فارح و سرور ناج

برای درمان هر درد از طبیب در طلب معالجت شوند ، لکن برای درد و علت گناه تو هیچ علاجی و درمانی نیست مگر اینکه با نیت خائف و امیدواری بفضل و کرم خدای از روی یقین کامل بحضرت پروردگار ضراعتی و تضرعی خالص روی کنی ، و از اعوجاج و کجی ها که ترا در افعال و امور بوده بهر وقت اظهار ندامت نمایی و در شبان تار و تاریک به تنهایی و بیداری و عبادت و زاری بروز گشائی و از حضرت سبحانی در طلب عفو و گذشت برائی شاید فردای قیامت ترا بسبب این افعال و اعمال بهره نصیب گردد و بفوز و فلاح و پاداش خیر و خرسندی از نجات بالغ و نایل شوی .

حرف الحاء المهملة

علیک بصرف نفسک عن هواها *** فما شیء الذ من الصلاح

تأهب للمنیة قبل تغدوا *** کأنک لا تعیش الی الرواح

فکم من رائح فینا و غاد *** نعته نعاته قبل الصباح

و بادر بالا نابة قبل موت *** علی مافیک من عظم الجناح

فلیس اخو الرزانة من یجافی *** و لکن من تشرم للفلاح

بر تو باد که سخت بکوشی ، و نفس اماره را از هوا و هوس خود که بجملة اسباب سوء عاقبت و انجام و خیم و تباہ کاریست باز داری ، چه هیچ چیز لذیذتر از صلاح و نواب نیست و از آن پیش که با مداد کنی همه گاه آماده مرک باش و مترصد منیة (1) شو چنانکه گوئی آنروز را بشب و آن بامدادان بیگاه را بشامگاه نمیرسانی چه بسیار کسان و مردمان در میان بودند که شامگاه و بامداد نمودند و بناگاه پیش از صبح خبر مرک ایشان باز رسید ، و از آن پیش که گرک اجل در تو چنگال در افکند ، بتوبت

ص: 353

1- منیه : مرک

و انابت مبادرت جوی و از آن گناهان بزرگ و معاصی عظیم بحضرت خدای بازگشت نمای، همانا کسانیکه کار بجفای کنند با عقل و رزانت (1) اخوت ندارند بلکه دانا و شخص خردمند کسی است که از بهر فلاح و رستگاری خویش دامان همت بر میان آورد .

حرف الخاء المعجمة

و ان صافیت او خاللت خلا *** ففی الرحمن فاجعل من یواخی

و لا تعدل بتقوی الله شیئا *** فدع عنک الملالة والتراخی

فکیف تنال فی الدنیا سروراً *** وایام الحیوة الی انسلاخ

و جل سرور نافیما عهد نا *** مشوب با لبکاء و با لصراخ .

فقدعمی ابن آدم لا یریها *** عمی افضی الی صمم الصماخ

و اگر با کسی از روی مواخات (2) بمصادقت و مصافات (3) خواهی شد، یا کار بدوستی بخواهی افکنند، این برادری و دوستی را در راه خدای و کار خدای و اطاعت خدای در افکن، و هیچ چیز را با تقوی و پرهیز کاری برابر مگیر و در کار تقوی و پرهیز کاری بملاط و کسالت و تراخی (4) و تسامح مرو، چگونگی در دار غرور بعیش و سرور نایل میگردی؛ و حال آنکه ایام زندگانی در حالت انسلاخ (5) و انقطاع است و جمله سرور و شادمانی ماکه آن معهودیم بزاید ناله و فریاد مشوب و مقرون است، همانا فرزند آدم کور میشود، و از نظاره محروم میماند، اما نمی بیند انکوری را که انجامش بگری باز میکشاند

حرف الدال المهملة

اخی قدطال لبثک فی الفساد *** و بس الزادزادک فی المعاد

صبا منک الفؤاد فلم ترعه *** و جدت الی متابعة الفؤاد

و قادتک المعاصی حیث شاءت *** و الفتک امرء سلس القیاد

لقد نودیت للترحال فاسمع *** و لا تتصاممن عن المناد

ص: 354

1- رزانت : وقار داشتن متانت و بردباری

2- مواسات : دوستی و برادری کردن باهم

3- مصافات : با یکدیگر صفا و روشن بودن.

4- تراخی : سستی و سهل انگاری کردن

5- انسلاخ : کنده شدن، جداشدن

ای برادر درنگ تو در تباه کاری دراز افتاد وزاد و توشه تو برای معادنا خجسته آمد، دل تو بنادانی و امور ناپخته جوانی مایل شد و تو از این میلان (1) ترسانش نداشتی، بلکه بهوای دل بشتافتی و بخواهش دل دل بستی رشته معاصی و از مه (2) ذنوب بهر کجا که خواست ترا باز کشید، و ترا مردی سلس القیاد (3) و رام و هموار یافت، یعنی مطیع و منقاد خود دید همانا منادی مرك تراهمی بانك زند، و برای کوچیدن از این سرای خبر گوید، پس گوش شنوا باز کن، و انجام و آغاز کار باز دان و از این بانك رحیل و چنین قال و قیل بگری و بیخبری مباش پیری تو و دیگرگون شدن و بفساد در افتادن چهره و گونه تو برای تو و بیم دادن تو و با خویش آمدن تو کافی است.

حرف الذال المعجمة

و دنياك التي غرتك فيها *** زخارفها تصير الى الجذاذ

تزحزح عن مهالكها بجهد *** فما اصغى اليهاذ و نفاذ

لقد مزجت حلاوتها بسم *** فما كالحذر عنها من ملاذ

عجبت بمعجب بنعيم دنيا *** و مغرور بايام اللذاذ

و موثر المقام بارض فقر *** على بلد حصيب ذى رذاذ

اینجهان ناپایدار که بزخارف ناستوده اش مغرور و فریفته هستی بجمله بیاد فنا و دشنه حوادث و بلا ریزه ریزه میشود چند که توانی و نیرو داری از مهالك و مخاطر آن با تمام کوشش و کمال جهد دوری جوی چه هر کس دانا و بر امور خود توانا و بر عواقب روزگار بینا باشد ابدًا باین سرای پر مکر و فریب مایل نمیشود و ببانك فریب و دعوت پر مکر و آسایش گوش نمیدهد، شیرینی با تلخی زهرش بکار و هیچ چاره و پناهی بهتر از حذر کردن از آن و فرار نیست، در عجب هستم از آنکه بشگفتی اندر است، و بسبب نعيم فانی جهان خویشتن بین و بايام بیدوام لذت بد فرجامش مغرور و مقام خود را در خشك و خالی و ریگ زار و غبار آلود بدمیگزیند

ص: 355

1- میلان برگردیدن، بیکسو شدن

2- از مه - جمع زمام: مهار.

3- بکسر القیاد: رام؛ هموار، منقاد

هل الدنيا وما فيها جميعاً*** سوى ظل يزول مع النهار

تفكر اين اصحاب السرايا*** و ارباب الصوافن و العشار

و اين الاعظمون يداً و بأساً*** و اين السابقون لدى الفخار

و اين القرن بعد القرن منهم*** من الخلفاء و الشم الكبار

كان لم يخلقوا اولم يكونوا*** فهل حى يصابن عن البوار

آبادنيا و آنچه در آن است بتمامت جز مانند سایه ايست که با آفتاب ميگردد؟ و با روز زوال ميجويد نيك بينديش و بتحقيق بنگر ، كجايند صاحبان سپاه و دارايان لشكر و دستگاه و فارسان اسبهاي كوه پيكر و مالكان اشتران هامون سپر؟ و كجاهستند بزرگان با اقتدار و ستركان مهابت آثار و سبقت جويندگان هنگام فخر و فخار و نمايندگان قدرت و اعتبار؟ و چه شدند آنگروهان گروه كه همي روزگاري از پس روز گاري نمودار شدند؟! و بخلافت و سلطنت و استيلا و قدرت و نمايندگي و بزرگي با تمام مباهات و مفاخرت و سربلندي بر كرسيهاي دولت و وساده(1) مملكت و ايالت بنشستند؟! و چنان برفتند كه گوئي هيچ نيامدند آيا هيچ زنده از تباهي مصون ميمانند؟!

ايغتر الفتى بالمال زهواً*** و ما فيما يموت من اعتزاز

و يطلب دولة الدنيا مجازاً*** و دولتها مخالطة المجازية

و نحن وكل من فيها كسفر*** دنا منها الرحيل على وفاز

جهلناها كان ام نختبرها*** على طول التواني بالنهاز

و لم نعلم بان لالبث فيها*** و لا تفريح غير الاجتياز

آيا شخص جوانمرد بمال دنياى دون و خواسته اين سراچه پر مكر و فسون كه بجمله از روى باطل و فروغى با دروغ ميباشد غره ميگردد ، و حال آنكه در آنچه ناچيز ميگردد هيچ جاي فريب يافتن و گرامى شمردن نيست و دولت دنيا را كه نه از

در حقیقت است و مجازی است نیازمند میشود، با اینکه ما و هر کس که در این منزلگاه خراب است مانند مسافرانی که بشتاب تمام بیاست بار سفر بر بندیم، و طبل رحیل فرو کویم چنان این دنیا و زوال و عدم ثباتش را مجهول گرفته ایم که گوئی هرگز در این سراچه بی اعتبار از در اختیار بر نیامده ایم، بسبب طول توانی و سستی با اینکه مجال انتهاز (1) فرصت داشتیم و هیچ ندانسته ایم که در این جهان دورنگ در نگی نشاید، و جز گذر کردن آسایش نیورد.

حرف السین المهملة

أفی السنجاب یا مغبون تبنی *** و ما تبقى الصباح على الاساس

ذنوبك جمة تتری عظام *** و دمعك جامد و القلب قاس

وایاماً عصیت الله فیها *** و قد حفظت عليك و انت ناس

و کیف تطیق یوم الحشر حملاً *** لاوزار الكبائر كالرواسی

هو الیوم الذی لاود فیهِ *** و لا نسب و لا احد بواسی

آیا در جامه سنجاب و لباس خز و حریر بتن آسائی میگذرانی و بنای عمارات میگذاری: با اینکه بامداد بر این اساس باقی نمائی گناهان تو بسیار و بجمله بزرگ است و با اینحال اشک چشمت از بیم خدای و شرمساری جاری و دلت از غشاوه (2) قساوت عادی نمی شود، و آنروزگاری را که بعضیان پروردگار بیایان بردی، همه بر تو محفوظ و مضبوط؟ لکن تو بتمامت را فراموش کردی، و جمله را نادیده انگاشتی، و چگونه در روز محشر ترا آن توانائی است که بار کبائر و اوزاری را که چون کوه گران است بر خویشتن حمل نمائی و روزگار قیامت آنروز است که نه دوستی کسی سود با کسی بخشد و نه کسی را با کسی مجال مودت افتد و نه نسبی حاصل بخشد و نه کسی بمال و تن غمخوار کسی شود.

حرف الشین المعجمة

عظیم هولہ و الناس فیهِ *** حیاری مثل مبیثوث الفرائش

به یتغیر الالوان خوفاً *** و یضطل الجوارح بارتعاش

ص: 357

1- انتهاز فرصت، غنیمت شمردن آن

2- غشاوه برده، پوشش

هنالك كل ما قدمت تبدو *** فعيبك ظاهر والسر فاش

تفقد نقص نفسك كل يوم *** فقد اودی بها طلب المعاش

الی کم تبتغی الشهوات طوراً *** و طوراً تکتسی لین الریاش

بزرگ است هول و هیبت روز محشر و مردمان از کثرت بیم و دهشت همه در بهت و حیرت مانند پروانه پراکنده و از نهایت وحشت و هیبت رنگها دیگرگون و جوارح لرزان و مرتعش و در اینروز هر کس هر چه کرده و بذخیره نهاده از خیر و شر و طاعت و معصیت آشکار و عیب تو ظاهر و پوشیده تو نمودار میشود، پس بهر روز نواقص نفس خویش را بازجوی، و در افعال ناستوده خویش بنظاره و گذاره و شماره شو چه این طلب و تعبی که در امر معاش احتمال کنی و باندیشه معاد نباشی بهلاکت میآورد تا چند در طلب شهوان گوناگون میکوشی و بهردم بهوای نفس برنگی تازه بیرون میشوی و تن را بجا مه‌ای نرم و نازک میپوشی

حرف الصاد المهملة

عليك من الأمور بما يؤدي *** الى سبيل السلامة والخلص

و ما ترجو النجاة به وشيكاً *** و فوزاً يوم يؤخذ بالنواصي

فليس تنال عفو الله الا *** بتطهير النفوس من المعاصي

و بر المؤمنین بكل رفق *** و نصیح للادانی و الاقاصی

فان تشدد یدا فی الخیر تفلح *** و ان تعدل فمالك من مناص

بر تو باد که بآن امور و افعال روز گذاری که تو را براه سلامت و خلاص باز سپارد و آنروز که برای عرض حساب در پیشگاه ایزد و هاب فریشتگان خدای محض اهانت و استخفاف و کمال قدرت و قهاریت موی پیشانی اهل محشر را میگیرند و بمقام حساب میکشانند، برستگاری و نجاتی سریع بازرسند، همانا بعفو و گذشت خدای جز بمطهر داشتن نفوس از معاصی و شستن اذبال(1) وجود را از آلایش گناهان نمی توان باز رسید و نیکوئی با مؤمنان بهر گونه رفقی و رفاقتی و بنصیحت راندن و موعظت فرمودن

ص: 358

1- اذیال جمع ذیل : دامنه پائین، پست

بادانی (1) و اقصی (2) بگذشت خدای نایل توان شد، اگر کار بخیر و خوبی کنی رستگار شوی و اگر عدول کنی گریز گاهی نیابی

حرف الضاد المعجمة

واصل الحزم ان تضحی و تمسی *** و ربك عنك فی الحالات راض

و ان تعترض بالتخليط رشداً *** فان الرشده من خير اعتراض

و ذرعك الذي يغوى و يردى *** و يورث طول حزن و ارتماض

و خذ بالليل حظ منه و اطرده *** عن العينين محبوب الغماض

فان الغافلین ذوی التوانی *** نظایر للبهائم فی الفیاض

اصل و بنیان حزم و عقل اینست که چنان بامداد و شبانگاه نمائی که خدای تعالی در هر کار و کردار و راه و روش تو از تو خوشنود باشد و اگر معاوضت نمائی تخلیط و ممازجه و پریشانی و پریشان کاریرا بر شد و رشادت همانا رشادت بهترین سدی است که جلوراه آدمیرا میگیرد، یعنی نمیگذارد براه ضلالت دچار شود، و آنچه اسباب غوایت (3) و هلاکت و مورث طول حزن و رنجوری و اندوه است از خود بازدارد، و در شبها حظ و بهره خویش را از عبادت و تهجد (4) برگیرد

و خواب خوش از چشم دوردار یعنی یکسره تن باستراحت و چشم بخواب مسیاری و پاره از شب را بعبادت و تهجد پیای گذار همانا آنانکه بغفلت هستند و بیخبر و کورانه و در عبادت بتائی و توانی میگذرانند مانند چهار پایان هستند در راه و رفتار.

حرف الطاء المهملة

كفى بالمرء عاداً ان تراه *** من الشأن الرفيع إلى انحطاط

لی المذموم من فعل حريصاً *** عن الخيرات منقطع النشاط

يشير بكفه امراً و نهياً *** الى الخدام في صدر البساط

یری ان المعارف و الملاهی *** یمكنه الجواز علی الصراط

ص: 359

1- ادانی - جمع ادنی دون پایه

2- اقصی - جمع اقصی دورتر بعید تر

3- غوایت گمراهی.

4- تهجد: بیدار بودن در شب، قیام بعبادت در شب

لقد خاب الشقى فذل عجزا *** و زال القلب و منه على النياط

کافی است برای مرد که نگران شوی او را که بآن شان رفیع که خدای در جنس او نهاده بسبب ملاحی و معاصی روی به نشیب آورد و بر کرده های ناستوده حریص و در خیرات و عمل خیر منقطع الرغبة (1) و النشاط و از روی کمال عجب و تقاخر در صدر بساط جای گزیده خدام را با دست کبر و خودبینی بامرونی مشغول نماید و چنان گمان نماید که باسباب عیش و نوش و آلات ملاعب و ملاحی (2) بگذشتن از صراط متمکن خواهد شد و باین وسائل و وسایط در روز محشر بیرنج و خطر کار بکام خواهد کرد، همانا ذلیل و خوار و خاکسار گردید آنکسکه بشقاوت روزگار میسپارد و قلب او بسبب اینکه رك دلش پاره شده زایل گردیده است

حرف الظاء المعجمة

اذا الانسان خان النفس منه *** فما يرجوه راج للحفظ

فلا و رع لديه و لا و فاء *** و لا الاصغاء نحو الا تعاظ

و ما زهد التقى بحلق رأس *** و ليس بلبس اثواب غلاظ

و لكن بالهدى قولاً و فعلاً *** و ادمان التخشع فى اللحاظ

و الاعمال التي تنجى و تنهى *** بوسع و الفرار من الشواظ

چون نفس انسان با انسان از در خیانت شد، یعنی انسان بهوای نفس که پایانش همه خیانت و زبان کاری است دچار گردید، دیگر از هیچکس نبایست در صدد حفاظت و صیانت (3) باشد، و چنین کس رانه و رع است و نه وفا و نه بهیچ پند و اندرزی حالت شنیدن واصغا، و زهد و زهدات متقیان نه بهمان تراشیدن سر و پوشیدن لباسهای خشن است، لکن زهد آنست که قول و فعل زاهد همه از روی راستی و درستی و بیرون از کمی و کاستی باشد و همه گاه از در خشوع و خضوع بنگران شدن بصنایع یزدان مداومت و بآن اعمالیکه او را نجات بخشد، و بر حسب وسع از ناشایست بازدارد، و از آتش دوزخ فرار آورد ملازمت نماید.

ص: 360

1- منقطع الرغبة : بی میل

2- ملاحی - جمع ملهاة : آلات و ادوات لهو

3- صیانت : نگهداری کردن

لكل تفرق الدنيا اجتماع *** فما بعد المنون من اجتماع

فراق فاصل و نوى شطون *** و شغل لا تلبث للوداع

و كل اخوة لا بد يوماً *** ان طال الوصال الى انقطاع

و ان متاع دنيا قليل *** و ما يجد القليل من المتاع

و صار قليلها حرجاً اسيراً *** تشتت بين انياب السباع

برای هر گونه پراکندگی روزگار اجتماعی و فراهم گردیدنی هست لکن بعد از آنکه بیک مرک فرار سید، و تفرقه در افکند، دیگر اجتماع شاید، و آن پراکندگی را فراهم گردیدن نیاید، و فراقی جدا کننده، و دوری بی پایان، و کاری است که مجال و داع ندهد و هرگونه اخوت و بر اداری را اگر چند مدت بدراز افتد، و وصال باتصال رود، سر انجام آرزو را انقطاع و انفصام (1) پدید آید و متاع دنیا اندک است و از متاع اندک فایده نرسد بلکه آن متاع قلیل نیز بجمله مایه حرج و عسرت و رنج و کلفت است و تمامت در چنک و دندان مردمان سباع مانند درنده صفت پراکنده است یعنی حالت آن قلیل هم این است

حرف الغین المعجمة

و لم يطلب علو القدر فيها *** و عز النفس الاكل طاغ

و اذ نال النفیس من المعالی *** فلیس لنیلها طیب المساع

اذا بلغ المرار علو عز *** تولى واضمحل مع البلاغ

كقصر قد تهدم حافظه *** اذا صار البناء الى الفراغ

اقول و قد رأیت ملوک عصری *** الا لا یغین الملک باغ

جز مردم طاعی سرکش در طلب علوقدر و عز نفس در دار دنیا هیچکس نباشد و چون بمعالی نفیسه آن نائل شوند در این نائل شدن و رسیدن هیچکس را گوارا نباشد یعنی چون دوام و بقا ندارد بر کسی خوش و خوشگوار نشود و اگر چند مکرر بسمو (2)

ص: 361

1- انفصام: بریده شدن

2- سمو: بلندی

نفس و علو عز بازرسند و در همان حال بلوغ و رسیدن بمقصود بناگاه روی بتابد و مضمحل شود مانند قصری را که بیای کنند و در فراغ از بنا از دو سمت خراب شود و از بنیان ویران، گردد، من میگویم و بتحقیق که پادشاهان عصر خود را دیده ام دانسته باشید که بیعی و ستم دارای مملکت نتوان شد

حرف الفاء

اء قصد بالملامة قصد گیری *** و امری کله بادی الخلاف

اذا عاش امرء خمسين عاماً *** و لم یرفیه آثار العفاف

فلا یستصحبن له رشاداً *** فقد ادری لمشیة التجافی

و لم لا اندل الانصاف منی *** و ابلغ طاقتی فی الانتصاف

لی الویلات ان نفعت عظاتی *** سوای و لیس لی الا القواف

آیا سزاوار است که باین ملامت و نصیحت آهنگ نمایم غیر خود را؟ یعنی خود را در این شمار در نیاورم و حال آنکه امر من بتمامت بادی الخلاف است، یعنی از بدایت برخلاف بوده، چون پنجاه سال از روزگار مرد برگذرد، و آثار عفاف و عفت در وی مشاهده نشود، هیچ رشد و رشادی او را یار و در کار نیست، بلکه راهی بتجافی (1) و تغافل باز سپرده است، و از چه روی از خویشتن انصاف نمی جویم، و قوت و طاق خویش را بعدالت و انتصاف بخرج نمی رسانم، یعنی بیاید از خود نیز حساب جویم و انتصاف گیرم، وای بر من اگر این مواعظ و نصایح جز من کسی را سود رساند، یعنی خود من فایدت نبرم، و واعظ غیر متعظ باشم، و از این کلمات نصیحت آمیز و ایات موعظت آیت جز قوافی (2) از بهر من نماند، یعنی نصیبه من همان نظم الفاظ باشد و بس

حرف القاف

الا ان السیاق سیاق زهد *** و ما فی غیر ذلك من سیاق

ویفنی ما حواه المرء اصلاً *** و فعل الخیر عند الله باق

ص: 362

1- تجافی: دور شدن و پنائیدن در یکجا

2- قوافی- جمع قافیه: وزن شعر و نظم کلام و منظور عبارت پردازی است

ستألفك الندامة عن قريب *** و تشهق حشرة يوم المساق

اندري ای بوم ذاك فكر *** و ايقن انه يوم الفراق

فراق ليس يشبه فراق *** قد انقطع الرجاء عن التلاق

بدانید که سیاق و روش باید سیاق و روش زهد باشد ، و بیرون از این سیاقی نشاید ، و هر چه مرد فراهم آورده بالمره دستخوش فنا و نیستی میشود ، اما کردار نیک و عمل خیر در حضرت خدای باقی است، زود است با ندامت و پشیمانی انیس و الیف(1) گردی ، و در روز مساق و جان سپردن از کمال حسرت فریادوشهیق برآوری هیچ میدانی این روزیعی مساق چگونه روزی است ، نیک بیندیش و یقین بدان که آنروز روز جدائی و فراق است، اما چگونه فراقی که هیچ مفارقتی بآن مشابهت ندارد ، در مفارقت و جدائی امید وصال و بهم پیوستگی هست ، اما در این فراق بالمره از تلاقی و اتصال رشته امیدواری بریده است

حرف الکافل

عجبت لذي التجارب كيف يسهو *** و يتلو اللهو بعد الاحتناك

و يسعی فی اباطیل و لهو *** و حادی الموت یحد و باستباک

و مرتهن الفضایح و الخطایا *** یقصر فی اجتهاد للفکاک

و موبق نفسه کسلا و جهلا *** و موردها مخوفات الهلاک

سیعلم حین تفجأه المنايا *** و یکتف حوله جمع البواکی

در عجب هستم از آنانکه صاحبان تجارب و آزمون هستند چگونه کار بغفلت و روز بغفلت میسپارند ، و بعد از آزمایشها بلهو و لعب میگذرانند ، و در کارهای بیهوده بازیچه کوشش مینمایند و حال آنکه سرود گوی مرگ و راننده اشتر اجل برای پذیرای مرگ سرود میگوید ، و باعجله و شتاب بخوان اجل دعوت مینماید ، و چگونه کسی که رهینه(2) رسوائی و گروگان فضایح اعمال است تقصیر مینماید در کوشش کردن باز گشودن خود را از حوائل آتش ، و بمقام هلاکت و تباهی میافکند ، نفس

ص: 363

1- الیف : همدم و انیس

2- رهینه گروگان

خود را از روی سستی و نادانی ، و حال آنکه مورد او در مخوفات هلاکت است زود است که بازدارند گاهی که فرو گیرد او را چنگال منایا ، و در باید او را مرگ و پیرامون او بر مرگ او بنالد .

حرف اللام

كان سروره امسى غروراً*** و حل به ملمات الزوال

و عری من ثياب كان فيها*** و البس بعده ثوب انتقال

و بعد ركوبه الافراس فيها*** يهادى بين اعناق الرجال

الى قبر يغادر فيه فرداً*** نای عن اقربيه و الموالى

تخلى عن قزورته و ولى*** و لم تحجبه مأثرة المعالى

یعنی از کمال سرعت گذشت روزگار و حوادث لیل و نهار هر کس بسروری اندر است چنان همی نماید که گوید با مدادی بسرور در سپرد ، و شامگاهش جز فریب و غرور نشمرد ، و ملمات (1) زوال و مجامع فنا او را بزیریی در نوشت ، و از آنجمله عیش و عشرت که در آن اندر بود عاری ، و بلباس انتقال از این سرای فنا و زوال ملبس میشود ، و از آن پس که روزها بر مرکبهای عز و دولت سوار و بعیش و نوش کامکار بود ، او را در جنازه مرگ بر اعناق رجال و گردنهای مردم بسوی گوریکه برای نهادن او معین کرده بودند ، تنها و دور از دوستان و اقربا میگذرانند ، و از آنجمله زینتها و آرایشها که بود او را برهنه میگردد ، و روی باز میگرداند ، و آن بزرگیها و عظمت او را فایده نرساند ، و از بلا محجوب ندارد

حرف المیم

لسبکی

و لم يمرربه يوم فظيع*** اشد عليه من يوم الحمام

و يوم الحشر افظع كل يوم*** اذا وقف الخلاق بالمقام

و کم من ظالم يبقى ذليلاً*** و مظلوم يشدد للخصام

شخون ص كافي الدنيا حقيراً*** تبوه منزل النجب الكرام

ص: 364

فَعْفُو اللّٰه اَوْسَعُ كُلِّ شَيْءٍ *** تَعَالَى اللّٰه خَلَّاقُ الْاِنَامِ

و نمیگذرد بروی هیچ روزی رسوا و فظیع (1) و سخت که از روزمرگ شدیدتر باشد، و روز رستاخیز از هر روزی فضیص تر و رسواتر است، گاهی که آفریدگانرا برای عرض حساب در پیشگاه ایزد و هاب فراز آورند، و در آنروز چه بسیار کسان که در این جهان بظلم و عدوان رفته اند خوار و ذلیل میشوند، و چه مردم ستم دیده و مظلوم هستند که برای مخاصمت و تلافی مافات (2) نیرومند گردند، و بسا کسانکه در اینسرای بحقارت بزیستی و در آنجا دارای مقام و منزلت نجباء کرام و عظماء فخام است، و از اینجمله بتمامت اوسع و پهناور تر عفو و گذشت خداوند آفریننده آفریدگان است.

حرف النون

اَله لَّا اِلهَ سِوَاكَ فَرْدٌ *** رُوْفٌ بِالْبَرِيَّةِ ذُوَا مَتَانِ

اوحده باخلاص و جهد *** و شكر بالضمير و باللسان

و اسأله الرضا عنى فانى *** ظلمت النفس فى طلب الامانى

و افنيت الحيوه و لم اصنها *** و رغت الى البطالة و التوانى

اليه اتوب من ذنبى و جهلى *** و اسرافى و جهدى للعنان

خداوندیست که جز او نیست خدائی، فردیست رؤف و مهربان، و با جمله آفریدگان ذوامتنانست، و من او را از روی اخلاص و جهد و عرفان و سپاس بجنان (3) ولسان توحید مینمایم، و یگانه میشناسم، و از روی مسئلت میکنم، که از من برضا و رضوان باشد، چه من در طلب آمل و امانی (4) این جهان بر خویشتن بظلم و ستم رفتم، و روزگار زندگانیرا در طلب امانی و کامرانی بیپای بردم، و از آنچه نبایست محفوظ نداشتم، و ببطالت و توانی (5) و کسالت و گرانی روی آوردم، بحضرت خدای بازگشت همی کنم، از گناه و جهل و نادانی و اسراف و ورزیدن خود و کوشش نمودن در معارضت و اعتراض آوردن

ص: 365

1- فظیع : سخت و رسوا و طاقت فرسوا

2- مافات: آنچه گذشته است

3- جنان: قلب

4- امانی - جمع امنیه : آرزو و آرمان

5- توانی : سستی و سهل انگاری کردن

فان الله تواب رحيم *** ولي قبول توبة كل غاو

اوأمل ان يعافيني بعفو *** و يسجن عين ابليس المناوى

و ينفعى بموعظتى و قولى *** و ينفع كل مستمع وراو

ذنوبى قدكوت جنبى كيا *** الا ان الذنوب هى المكاوى

فليس لمن كواه الذنب عمداً *** سوى عفو المهيمن من مداوى

همانا خداوند بخشنده و توبت و انابت را پذیرنده و گذشت نماینده است ، و در قبول توبت هر گمراهی و باغواى ولایت دارد ، امیدوارم که مرا بعفو و گذشت عافیت وصحت بخشد ، و شیطانراکه بآهنگ من و دشمن من است بزندان نماید و مرا بموعظت و کلمات پندآمیز من سود بخشد، و هر کس را که باین مواعظ گوش فرادهد ، یا این مواعظ را روایت کند ، منفعت بخشد، همانا شراره گناهان من هر دو پهلوی مراداغ کرده است داغ کردنى ، همانا ذنوب و معاصى بجمله مكاوى (1) و داغ کننده است ، و برای آنکسکه لهیب (2) ذنوب او را بعمد داغ کرده باشد سواى عفو خداوند مهيمن هیچ درمانى نیست .

حرف الهاء

وقعنا في الخطايا و البلايا *** و في زمن انتقاص و اشتباه

تفانى الخير و الصلحاء ذلوا *** و عز بذلهم اهل السفاء

و بادى الأمرون بكل خبير *** فما عن منكر في الناس ناه

و صار الحر للمملوك عبداً *** فما للحر من قدر و جاه

فهذا شغله طمع و جمع *** و هذا غافل سكران لاه

همانا در خطاها و بلاها اندريم ، و در زمانهای انتقاص و اشتباه پی سپر، خيرو نيکوئی از میانه برخواست ، و صالحان بذلت و هوان در افتادند ، و بسبب ذلت ایشان جهلاء و سفهاء عزت یافتند و آنانکه آمر بمعروف و خیر بودند ، از طغیان فسقه و نمایش

ص: 366

1- مكاوى : داغ کننده

2- لهیب: زبانه آتش

فجره در بیغولهای عزلت مباحثت (1) گرفتند، و در میان مردمان هیچکس بجای نماند، که از منکر نهی و بمعروف امر فرماید، و از انقلاب باین چرخ سیماب (2) گون آزادگان بنده مملوکان شدند و برای مردم آزاده عزیز قدر و جاهی نماند و اکنون این سفله کان بعضی بحرص و طمع و جمع اموال ناروا مشغول، و آن يك مست و لاهی از همه چیز غافل است

حرف الام الف

نبذر ما اصاب ولا تبالی *** اسحتاً کان ذلك ام حلالا

فلا تغتر بالدنیا و ذرها *** فما تسوی لك الدنیا خلالا

اتبخل تائهاً شرها بمال *** یكون عليك بعد غدو بالالا

فلا كان الذی عقباه شر *** ولا كان الخسیس لیدك مالا

تلق من الامور فعال خیر *** و اکملها و اشرفها خصالا

یعنی اسراف و تبذیر میکنی هر چه بدست میرسد، و هیچ باک نداری که این مال که از روی اسراف با نفاق میرسانی، آیا حرام است یا حلال؟ پس بدنیا و زخارف دنیا فریب منخور و مغرور، مگرد، و آن جمله را فرو گذار، چه دنیا در هیچ کاری با تو بمتابعت نرود، امور را برای تو بموافقت نیاورد، آیا بخل میورزی از کمال تیه (3) ضلال و حرص و شره (4) بمالی که فردای قیامت بجمله و بال تو و موجب نکال (5) تست؟ پس خواستار مباش چیزی را که پایانش شر و زیان آورد و هرگز چیزی خسیس و زبون را برای خود مال مشمار، و اختیار کن و مأخوذ دار از امور آنچه نیک و کردار نیک است، و آنخصل و صفاتی را که اکمل و اشرف امور است، یعنی این جمله را اختیار و مأخوذ فرمای

حرف الیاء منها

و کن بشاً قریباً ذا نشاط *** و فیمن یرتجیک جمیل رأی

ص: 367

1- مباحثت: دوری گرفتن از هم

2- سیماب گون: رنگ جیوه

3- تیه، گمراهی سرگردانی بیابانی که رونده راه بجایی نبرده

4- شره حرص و آز

5- نکال: عقوبت ورنج

وصولاً غير محتشم زكيا *** حميد السعي فر انجاز وای

بعيداً ان سبيل الشرسما *** نقی السلف عن غيب و نای

معيناً للارامل و اليتامی *** امين الكف عن قرب تاي

تلق مواعظی بقبول صدق *** نقر بالامس عند حلول لای

همیشه باروی خندان و جبین گشاده و خوی خوش و خلق آزاد و دلچسب و با نشاط ، و با آنکس که بامید توست بارای ورویت وسلوک و نیت جمیل و رساننده فواید و بدون احتشام و تکلیف و با زکاوت ، و در وفای بوعده حمید السعی (1) و ستوده روش و پسندیده کوشش ، و از راه شرانگیزی و زیان رساندن دور ، و با جود و سماحت و جوانمردی و سخاوت مقرون در غیاب و حضور اینان دل و گنجینه خاطر و مخزن سینه را از غیبت و بدخواهی همگنان پاک و پاکیزه دار ، و معین بیوه زنان و درویشان و نیازمندان ، و امین الکف (2) در باره نزدیک و دور باش و این مواعظ مرا بگوش و هوش و قبول صدق و راستی اختیار کن ، تا بامداد قیامت هنگام سختی و شدت پیروز و رستگار شوی .

و این اشعار نیز بامام زین العابدین علیه السلام منسوب است :

الا ايها المقصود في كل حاجة *** شكوت اليك الضر فارحم شكائتي

الا يا رجائي انت تكشف كربني *** فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي

اتحرقني بالنار باغاية المنى *** فاین رجائي ثم این مخافتی (3)

و شعر اخیر از این پیش مذکور شد، و این دو شعر را در مرثیه حربن یزید ریاحی علیه الرحمه فرموده است ، و بامام حسین علیه السلام نیز نسبت داده اند ، تواند بود امام زین العابدین علیه السلام روایت فرموده باشد.

لنعم الحر حربني رياح *** صبور عند مختلف الرياح

ص: 368

1- حمیدالسعی : پسندیده کار ستوده روش

2- امین الکف : دست پاک با امانت

3- ای آنکه در همه آرزوها و حاجات مورد توجه و مقصود همه ای از ناملائمات و سختیها بتو شکایت میکنم پس بگلائی ام ترحمی فرمای هان ای امید من در بلایا تنها تو رنجها و مصیبت وارد بر مرا رفع می کنی بنابر این همه گناهان مرا بر من ببخشای و مقصودم را برآور، ای آنکه آرزوها بتو منتهی میگردد آیا مرا بآتش جهنم میسوزانی، پس کجا است امید من بتو و کو ترس و وحشت من از عذاب تو

و نعم الحر اذ نادى حسيناً *** فجاد بنفسه عند الصياح (1)

و هم این اشعار از سید سجاد مسطور داشته اند:

نحن بنو مصطفی ذوو غصص *** یجر عها فی الانام کاظمنا

عظیمه فی الانام محنتنا *** او لنا مبتلی و آخرنا

یفرح هذا الوری بعیدهم *** و نحن اعیادنا ما تمنا

و الناس فی الامن و السرور و ما *** و نحن اعیادنا ما تمنا

و ما خصصنا به من الشرف *** الطائل بین الانام آفتنا

یحکم فینا و الحکم فیہ لنا *** جاحدنا حقنا و غاصبنا (2)

ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب مناقب نوشته است ، امام زین العابدین علیه السلام این شعر را قرائت میفرمود :

لکم ما تدعون بغير حق *** اذا ميز الصحاح من المراض

عرفتم حقنا فجدد تمونا *** كما عرف السواد من البياضی

کتاب الله شاهدنا علیکم *** و قاضینا الاله فنعم قاض (3)

ص: 369

1- حربن ریاح نیکو آزاد مردی است هنگام در هم ریختن و رد و بدل نیزه ها بسیار بردبار است آفرین بر حر ، چون ندا کرد حسین را و برای جانبازی آماده شد

2- فرزند مصطفی قرین اندوه ها و ناگوار یها هستیم آنکس از ما که فرو برنده خشم است در بین مردم جام آن بلایا را سر می کشد و رنج و مصیبت ، در میان مردم سخت بزرگ و سنگین است اول و آخر دودمان ما بدین بلایا گرفتار و مبتلا است، این مردم در عیدشان مسرور و خوشحالند در حالیکه عیدهای ما مبدل بمصائب و بلایا شده است مردم در آرامش و سرور غوطه ورنند در حالیکه ترسان از خاندان ما در طول زمان از آرامش ندارد. آفت و مایه رنج ما آن شرف و بزرگواری فوق العاده ایستکه در بین مردم بآن ممتاز گشته ایم. پایمال کننده و منکر حق ما بر ما فرمانروائی میکند با اینکه حکومت بر آنان بما اختصاص دارد

3- آیا زمانیکه درستیها از نادرستیها تمیز داده شود آنچه را که بغير حق بر خود می بستید بچنگ خواهید آورد ؟ همچنانکه سفیدی از سیاهی شناخته شده است شما ها حق ما را شناختید سپس در مقام انکار بر آمدید ، گواه ما بر شما کتاب خداست و او را هم ذات اقدس اوست پس او نیکو داوری است .

و شعر اول برسبیل استفهام (1) انکاری است ، و حرف استفهام محذوف است و از این پس نیز بعون ایزد متعال پاره از اشعار آنحضرت سلام الله علیه در جای خود مسطور خواهد شد .

برخی از نصایح و مواعظ حضرت امام زین العابدین علیه السلام

محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در کتاب روضه کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند ، که در هر روز جمعه در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله مردمان را باین کلمات کرامت آیات موعظت فرمودی ، و از دنیای غدار اعراض ، و بسرای جاوید آثار رغبت دادی ، و مستمعان این کلمات را از آنحضرت مکتوب و محفوظ نمودند

«أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فَتَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا، وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحَدِّثُكَ اللَّهُ نَفْسَهُ، وَيَحْكُ يَا ابْنَ آدَمَ الْغَافِلَ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ؛ يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ أَجَلَكَ أُسْرِعَ شَيْءٌ إِلَيْكَ، قَدْ أَقْبَلَ نَحْوَكَ حَيْثَا يَطْلُبُكَ وَيُوشِكُ أَنْ يَدْرِكَكَ وَ كَانَ قَدْ أُوفِيَتْ أَجَلَكَ وَ قَبِضَ الْمَلَكُ رُوحَكَ وَ صَدْرَتْ إِلَى قَبْرِكَ وَ حِيدًا، فَرَدَّ إِلَيْكَ فِيهِ رُوحَكَ وَ اقْتَحَمَ عَلَيْكَ فِيهِ مَلَكَانِ نَاكِرٌ وَ نَكِيرٌ لِمَسْأَلَتِكَ وَ شَدِيدِ امْتِحَانِكَ. أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلَانِكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَ عَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكَ، وَ عَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تَدِينُ بِهِ، وَ عَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ، وَ عَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ، ثُمَّ عَنْ عُمْرِكَ فِيمَا كُنْتَ أَفْنَيْتَهُ، وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ فِيمَا أَنْتَ أَنْفَقْتَهُ. فَخُذْ حَيْثُ دَرَكَ وَ انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ اعِدِّ الْجَوَابَ قَبْلَ الْإِمْتِحَانِ وَ الْمَسْأَلَةِ وَ الْإِخْتِبَارِ، فَإِنْ تَكُ مُؤْمِنًا عَارِفًا بِدِينِكَ، مُتَّبِعًا لِلصَّادِقِينَ، مُوَالِيًا لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ لَقَاكَ اللَّهُ حُجَّتَكَ، وَ انْطَقَ لِسَانُكَ بِالصَّوَابِ، وَ أَحْسَنْتَ الْجَوَابَ، وَ بُشِّرْتَ بِالرِّضْوَانِ وَ الْجَنَّةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ اسْتَقْبَلْتِكَ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ تَلَجَّحَ لِسَانُكَ، وَ دَحِضَتْ حُجَّتُكَ، وَ عَيَّتَ عَنِ الْجَوَابِ وَ بُشِّرْتَ عَنِ النَّارِ، وَ اسْتَقْبَلْتِكَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةٍ جَحِيمٍ. وَ اعْلَمْ

ص: 370

1- استفهام انکاری در اصطلاح علماء ادب استفهامی است که اقتضای عدم وقوع و نبوت بعد حرف استفهام را میکند بعلاوه مقتضی عدم مطابقه او با واقع است مثلا در این شعر افاده میکند که آنچه را که آنها ادعا می کردند در روز رستاخیز که حق و باطل از یکدیگر تمیز داده می شود بدست نخواهد آورد و این ادعای آنها واقعی و اساسی هم ندارد

يَا ابْنَ آدَمَ أَنْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا أَعْظَمَ وَأَفْطَحَ وَأَوْجَعَ لِلْقُلُوبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ، وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ، ذَلِكَ يَوْمٌ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ وَتُبْعَتْ فِيهِ الْقُبُورُ، وَذَلِكَ يَوْمُ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ، وَذَلِكَ يَوْمٌ لَا يُقَالُ فِيهِ عَثْرَةٌ، وَلَا يُؤْخَذُ مِنْ أَحَدٍ فِدْيَةٌ، وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ مَعْدِرَةٌ، وَلَا لِأَحَدٍ فِيهِ مُسْتَقْبَلُ تَوْبَةٍ لَيْسَ إِلَّا الْجَزَاءُ بِالْحَسَنَاتِ. وَالْجَزَاءُ بِالسَّيِّئَاتِ فَمَنْ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَمِلَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ شَرٍّ وَجَدَهُ، فَاحْذَرُوا أَيُّهَا النَّاسُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمَعَاصِي مَا قَدْ نَهَاكُمُ اللَّهُ عَنْهَا وَحَذَّرَكُمُوهَا فِي كِتَابِهِ الصَّادِقِ وَالْبَيِّنِ النَّاطِقِ، وَلَا تَأْمَنُوا مَكْرَ اللَّهِ وَتَحْذِيرَهُ وَتَهْدِيدَهُ عِدَمًا مَا يَدْعُوكُمُ الشَّيْطَانُ اللَّعِينُ إِلَيْهِ مِنْ عَاجِلِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ وَأَشْجَرُوا قُلُوبَكُمْ خَوْفَ اللَّهِ وَتَذَكَّرُوا مَا قَدْ وَعَدَكُمُ اللَّهُ فِي مَرْجِعِكُمْ إِلَيْهِ مِنْ حُسْنِ ثَوَابِهِ كَمَا قَدْ خَوَّفَكُمُ مِنْ شَدِيدِ الْعِقَابِ، فَإِنَّهُ مَنْ خَافَ شَيْئًا حَذَرَهُ وَ مَنْ حَذَرَ شَيْئًا تَرَكَهُ، وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ الْمَانِلِينَ إِلَى زَهْرَةِ الدُّنْيَا الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ، أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَاحْذَرُوا مَا حَذَّرَكُمُ بِمَا فِي كِتَابِهِ وَلَا تَأْمَنُوا أَنْ يُنْزَلَ بِكُمْ بَعْضُ مَا يُوْعَدُ بِهِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فِي الْكِتَابِ، وَاللَّهُ لَقَدْ وَعَظَكُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِغَيْرِكُمْ، فَإِنَّ السَّعِيدَ مَنْ وَعَظَ بِغَيْرِهِ، وَلَقَدْ أَسَّ مَعَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا قَدْ فَعَلَ بِالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى قَبْلَكُمْ حَيْثُ قَالَ: فَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَإِنَّمَا عَنَى بِالْقَرْيَةِ أَهْلَهَا حَيْثُ يَقُولُ: وَ أَتَّسْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ يَعْنِي يَهْرُبُونَ فَقَالَ: لَا تَرْكُضُوا وَازْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ فَلَمَّا أَتَاهُمْ الْعَذَابُ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوِيهِمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ « وَ ائْتَمَّ اللَّهُ إِنَّ هَذِهِ عِظَةٌ لَكُمْ وَ تَخْوِيفٌ إِنْ اتَّعَظْتُمْ وَ خِفْتُمْ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَوْلُ مِنَ اللَّهِ فِي الْكِتَابِ عَلَى أَهْلِ الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ. فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَإِنْ قُلْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَهْلَ الشَّرِّ فَكَيْفَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ نَصَّعَ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ

أَنْ أَهْلَ الشَّرِكِ لَا تَنْصَبُ لَهُمُ الْمَوَازِينَ وَلَا يُنْشَرُ لَهُمُ الدَّوَابُّ، وَإِنَّمَا يُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا وَإِنَّمَا نَصَبُ الْمَوَازِينِ وَنَشْرُ الدَّوَابِّ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُحِبَّ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَعَاجِلَهَا لِأَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَانِهِ وَلَمْ يُرْغَبْهُمْ فِيهَا وَلَا فِي عَاجِلِ زَهْرَتِهَا وَظَاهِرِ بَهْجَتِهَا، وَإِنَّمَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَخَلَقَ أَهْلَهَا لِيَبْلُوَهُمْ فِيهَا أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا لِأَنَّهُ وَابْنُ اللَّهِ لَقَدْ صَدَّرَ لَكُمْ فِيهِ الْأَمْثَالَ وَصَدَّرَفَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنْ تَزَهَّدُوا فِيمَا زَهَّدَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ مِنْ عَاجِلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْهَا أَثْمَرًا لَيَالٍ أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ، وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا زُكُونٌ مَنِ اتَّخَذَهَا دَارَ قَرَارٍ وَمَنْزِلَ اسْتِيْطَانٍ، فَإِنَّهَا دَارٌ بُلْغَةٌ وَمَنْزِلٌ قُلْعَةٌ وَدَارٌ عَمَلٍ، فَتَزَوَّدُوا الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ فِيهَا قَبْلَ تَفَرُّقِ أَيَّامِهَا وَقَبْلَ الْإِذْنِ مِنَ اللَّهِ فِي خَرَابِهَا، فَكَانَ قَدْ أَخْرَبَهَا الَّذِي عَمَرَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَابْتَدَأَهَا وَهُوَ وَلِيُّ مِيرَاثِهَا، فَاسْتَأْذِنَ اللَّهُ الْعَوْنَ لَنَا وَلكُمْ عَلَى تَزَوُّدِ التَّقْوَى وَالزُّهْدِ فِيهَا، جَعَلْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الزَّاهِدِينَ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا الرَّاعِبِينَ لِأَجْلِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَلَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». حاصل مطلب این است میفرماید: ای مردمان از خدای پرهیز گیرید و بدانید باز گشت جمله شما به پیشگاه عدل و اقتصار و داد اوست، و در آن هنگام هر کسی بهر کار و کرداری که در این سرای از نیک و بدیای برده پاداش بیند، و آنانکه بزه کار و نکوهیده کردارند همی دوست دارند، که در میان ایشان و اعمال نکوهیده ایشان جدائی بس بزرگ و هنگامی بس در از میانجی، باشد همانا یزدان تعالی شما را از کارهای ناشایست و افعال ناخجسته بیم و پرهیز داده است وای بر تو ای فرزند آدم که از خویشتن و کردار خویشتن تا این چند بیخبر و غافل روز سیاری با اینکه هیچ از تو بغفلت نباشند یعنی آنچه از خیر و شر بجای آوری بر تو بر نگارند و چیزی فرونگذارند، ای فرزند آدم همانا مرگ تو بسوی تو

شتابان ، و در پیرامون توانگیزش یافته و تو را جوینده و خواهنده و بزودی دریابنده است بدان حالت که روز تو پایان رفته و ملک موت و فریشته مرگ جان ترا از کالبد تو بر کشد و تو در خانه گور و فرودگاه بر مار و مور بیکس و تنها جای گیری دیگر باره جان تو در کالبد تو باز گردد و دو فریشته دیگر نکیر و منکر بر تو بیرون تازند و پرسشهای گوناگون و آزمونهای رنگارنگ گرفتار ود چار سازند و از نخست از پروردگار تو که در اینجهان او روزگار مینهادی پرسیدن گیرند، دیگر از آن پیغمبر که بسوی توانگیزش یافت و پس از آن کیش و آئین که بدان اندر بودی و دیگر از آن نامه و کتابی که فرو همی خواندی و از آن امام و پیشوا که بدوستی و فرمان او چنگ در انداخته بودی و از آن پس از روزگار و زندگانی خودت که در چه کار و کردار به پایان آوردی، سپس از اموال و خواسته خود که از چه کار فراهم و بچه کار بکار بردی پرسش گیرند پس با خویشان باش و از آنچه باید پرهیز گیر و خود را و پای و پیش از آنت که در پهنه آزمایش و پرسش و بر شمردن کار و کردارت بگردش در آورند پاسخی شایسته و جوابی بصواب بیار همانا اگر از دین و آئین خود دانا و بار استان همعنان و با دوستان یزدان دوست بوده خدایت حجت تو بتو باز نماید و زبان تو را بسخن خوش بگرداند تا به نیکو پاسخ سازی از بهشت مژده یابی و فرشتگان رحمت با روح و ریحانت پذیرائی کند و اگر جز این باشد زبانت از گذاره جواب ستوده فرو ماند و بجز آتش از هیچ بهره نیایی بدان ای فرزند آدم که کارهای دشوار از پیش روی داری که از اینجمله عظیم تر و رسوا نماینده تر و دل بدرد آورنده تر است که شداید و احوال روز محشر باشد، و در آنروز که آفریدگان اولین و آخرین بجمله فراهم آیند بسختیها و ناهمواریها گرفتار میشوی و در آنروز نه فدیة (1) و نه معذرت و نه هیچ دست آویز سودمند و پذیرفته نموده بود و آن بازگشت که نه از نخست باشد سود نیاورد و جز پاداش کارهای بهنجار و کیفر کردارهای ناهنجار چیزی در کار نیاید، یعنی آخرت سرای جز است نه دار تکلیف، پس هر کس از مؤمنان و گروندگان را باندازه ذره ای عمل شر باشد، پاداش خویش در کنار بیند، پس از آن گناهان که یزدان تعالی شمارا از آن بازداشتن خواسته دوری گیرید و از خدای بیمناک باشید و از آنچه دیو سرکش رانده

ص: 373

1- فدیة چیزی که برای و آخر بدن جان بدهند

شده شمار ابدان خواننده است بیزاری جوئید و بخواهشهای نفسانی و هوای خویشتن گرفتار نشوید، و دل‌های خود را از خوف خدا بیا کنید (1) و جز از خدا از هیچ چیز بیم نگیرید، و بنواز و فریب اینجهان اریب (2) دستخوش افسوس و سرکوب غرور مگردید، و بآن سخنان که خدای در نامه خود یاد کرده است پند و اندرز گیرید، و گذارش گذشتگانرا از بهر خود بشمار و یاد آرید چه خدای در کتاب خود شمارا یکسانی بیرون از شما پند داده است و از پایان زشت و فرجام نکوهیده ایشان باز رانده و اینجمله همه از در پند و بیم یافتن شماها باشد، و آنگرده ستم کاره و آنرنج و شکنج ایشانرا که یاد فرموده تواند بود که شماها نیز در آنشمار بشمار آئید، و از آن شربت ناگوار بکار برید اگر چنان گوئید و چنان دانید، که یزدان قهار از ستم کاران آنگروه را خواسته است، که موحد نباشند و اورابی انباز ندانند چنان است که شما را بر دل و زبان آید چه خدای در نبی فرماید که بروز برانگیزش ترازوهای آزمایش گذاشته شود و کارها بداد و عدل آزموده گردد و هرگز باندازه سپیدانی (3) بستم رفته و ستم رانده باشد نمودار نیستم و شمارش بگذار نیم نیک بدانید که برای آنانکه خدای را نه یگانه شمارند و خداوند بی نیاز را انباز آورند، هرگز ترازوی گذاشته و نامه گشوده نگردد بلکه یکسره بدون هیچ پرسش بآتش شوند، همان ترازو و نامه برای مسلمانان است، پس از خدای بیم گیرید، بزشت و زیبای اینسرای ایرمان فریفته نشوید، چه این جهان و این زیب و آرایش بجمله از پی آزمایش بندگان است تا هر کس نیکو کارتر است پدید گردد و سوگند با خدای برای پند و اندرز شما و اندازه بر گرفتن شما همه گونه نشانی نمودار کرده اند، تا بدیده بینا گوش شنوا و دل دانا بشنوند، و بنگرند و بدانند، و هیچ نیروئی جز بخدای نیست، پس اگر شما بآنچه خدای از شما خواسته است از دنیا و آنچه در دنیا است و بزودی تباه و ناچیز و بپایان میشود، دل بر گیرید نیکتر است و آنرا که راهنمایی فرموده در آئید بهتر باشد چه خدا میفرماید: زندگانی اینجهان چون بارانی است، که از آسمان بزیر آید و گیاه زمین برویاند، و زمین سبز گردد و مردمان و چهار پایان را بهره آورد و خلق جهان بآن فریفته شوند، و چنان دانند که خود بر آنجمله چیره و توانا هستند، بناگاه فرمان تباهی و آسیب بر نهیب شب اندر یا بروز آنها

ص: 374

- 1- آکندن: پر کردن
- 2- اریب، کج منحرف
- 3- سپندان: خردل.

را فرو گیرد، و نشانی بازنگذارد، چنانکه گوئی روز پیش هیچ نبوده است، و آنجمله را برای آنانکه بهوش و فرهنگ آراسته اند باز آوریم، پس شماها ای مردمان همی بایست از آنان باشید که همواره بدیده داشت و بیش بنگرید، و بر این جهان بستگی و پیوستگی نجوئید، چه خدای با محمد صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: با آنانکه ستم کاران هستند پیوسته و دل بسته نگردید تا از آتش دوزخ فرسایش نیابید و بفروزی و فروغ پیوند این سرای دروغ پیوند نگیرید و از بهر خویشتن خانه ماندن و زیستن نخوانید، چه اینسرای کار و کردار و آزمایش و آزمون مردمان است پس کارهای شایسته را از بهر خویشتن بتوشه بر گیرید از آن پیش که این روزگاران سپری و از خدای ویرانی آن فرمان آید، چه آنخداوند قادر که از نخست آبادان فرمود، هم پایان اندر ویران نماید پس از خدای از بهر خود و شما خواستار اعانت و همراهی هستیم، تا توشه پرهیز کاری و ناخواستگاری اینسرای برگیریم و بناز و ساز آن و فریب و آز دچار نشویم و درود خدای بر پیغمبر خدای و کسان او و سلام بر شما باد.

ایضا من نصایحه و دیگر محمد بن یعقوب (1) کلینی رضی الله عنه در کتاب روضه کافی علیه السلام این کلمات را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور داشته است

«ان احبکم عند الله عز وجل أحسنکم عملا و ان اعظمکم عند الله عملا أعظمکم عند الله رغبة و ان انجاکم من عذاب الله اشدکم خشبة الله و ان اقربکم من الله اوسعکم خلقا و ان ارضاکم عند الله اسبغکم علی عیاله و ان اکرکم عند الله اتقاکم» یعنی محبوب ترین شماها در پیشگاه خدای عزوجل آن کسی است که کار و کردارش نیکو تر باشد، و بزرگترین شما در درگاه خدای از حیثیت اعمال آنکس باشد که بآنچه در حضرت خدای آماده است رغبت او عظیمتر باشد و رستگار ترین شما از عذاب خدای تعالی کسی است که از خدای سخت بیمناک باشد و نزدیکترین شما به پیشگاه رحمت و عطیت خداوندی کسی است که خوی و خلقش نیکتر و برگشاده تر باشد، و مرضی ترین شما

ص: 375

1- محمد بن یعقوب کلینی. یکی از شخصیت‌های بزرگ عالم تشیع و در دوران غیبت صغرای امام زمان ارواح العالمین له الفدا می زیسته و قدمهای مهمی برای تحکیم میانی شیعه برداشته و مهمترین اثری که از این مرد بزرگ بیاد کارمانده کتاب شریف کافی است که در جمع روایات و اخبار اصول و فروع آن مدت 20 سال زحمت کشیده و آنرا بجامعه علم و فضیلت تقدیم کرده است

در حضرت یزدان کسی است که باعیال و کسان خویش نیکتر رفتار کند، و بهتر نفقه نماید و رعایت کند و بزرگترین و گرامی ترین شما در حضرت ایزد تعالی پرهیز کارترین شما میباشد.

در مجموعه امیر ابوالحسین (1) ورام مسطور است که «انی لا کره ان اعبد الله لا غرض لی الا ثوابه فاکون کالعبد الطمع المطیع ان طمع عمل والالم يعمل واکره ان اعبده الا لخوف عقابه فاکون کالعبد السوء ان لم یخف لم یعمل قیل فلم تعبدہ قال لما هو اهلہ بایادیہ علی و انعامه» یعنی علی بن الحسین علیه السلام میفرمود: من مکروه دارم یعنی هیچ ستوده نمی شمارم که خدا برا پرستش نمایم گاهی که مرا در این عبادت ورزیدن جز ادراک ثواب و مزد غرضی نباشد، و مانند بنده باشم که تا امید و طمع داشته باشد روز باطاعت سپارد و اگر امیدوار بمزد و اجر نباشد باطاعت نرود و اطاعت نکند، و هم مکروه دارم که خدایرا از بیم عذاب عبادت کنم، و مانند بنده بد و سوء باشم که اگر بیمناک نباشد باطاعت و عبادت، نرود بآنحضرت عرض کردند اگر بسبب این دو مطلب نیست پس از چه روی رنج عبادی بر خویش مینهی؟ فرمود: عبادت میکنیم او را بعلت اینکه خدای مستحق و سزاوار عبادت است، بسبب آن نعمت ها و عنایتها که او را بدون هیچ حاجت بر من مبدول گردیده است

من نصایحه (علیه السلام) در کتاب ارشاد القوب (2) دیلمی مسطور است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام میفرمود «یا ابن آدم اِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا دَامَ لَكَ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِكَ وَ مَا الْخَوْفِ شِعَارِكَ وَ الْحَزَنَ دَثَارِكَ اِبْنِ اَدَمَ اِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مُحَاسَبٍ فَاعِدِ الْجَوَابِ وَ اُوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى اِلَى مُوسَى يَا مُوسَى خَفْنِي فِي سَرَائِرِكَ اَحْفَظْكَ فِي عَوْرَاتِكَ وَ اذْكُرْنِي فِي سَرَائِرِكَ وَ خَلَوَاتِكَ وَ عِنْدَ سُورِ لَدَاتِكَ اذْكُرْكَ عِنْدَ غَفَلَاتِكَ وَ اَمْلِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ

ص: 376

1- امیر ابو الحسن ورام بن ابی نواس از محدثین بزرگ و فقهای امامیه است نسب او منتهی بمالك اشتر «رحمه الله» می گردد از آثار قلمی او کتاب معروف مجموعه ورام است و فات او در سال 605 هجری اتفاق افتاده

2- دیلمی: ابو محمد حسن بن محمد دیلمی یکی از رجال نامی شیعه و فوق العاده زاهد و عابد و دارای روحی پاک و دلی از انوار الهیه تابناک در زمان شهید اول ره میزیسته از آثار قلمی او یکی همین ارشاد القلوب است که انصافا کتابی نافع و برای افرادی که در مقام تزکیه نفس و تطهیر قلب از رزائل اخلاقیه باشند بسیار ارزش دارد.

مَلَكُوتِكَ أَمْرَةً أَكْفَىٰ غَضَبِي عَنْكَ وَ أَكْثَمَ مَكْنُونٍ سَرَّيَ وَأَظْهَرَ فِي عَلَانِيَتِكَ الْمُدَارَاةَ عَنِّي لِعَدُوِّكَ وَعَدُوِّي».

و در مجموعه امیر ابو الحسین و رام بن ابی فراس رحمة الله عليه بدین طریق مسطور است «کان علی بن الحسین علیه السلام یقول ابن آدم لا تزال بخیر ما کان لك واعظ من نفسك و ما كانت المحاسبة من همك و ما کان الخوف لك شعار أو الحزن لك دثاراً ابن آدم انك میت و مبعوث و موقوف بین یدی الله عزوجل و مسئول فاعد جواباً» ای پسر آدم همانا تو همه گاه بخیر و خوبی مقرون، باشی مادامیکه واعظی از نفس خویش بر خویشتن داشته باشی، یعنی خودت بتفکر و عقل در خود و کار خود باز نگری و از ناشایست پرهیزی بسزا مقاومت جوئی، و باخیر و خوبی انباز هستی، تا آن چند که خوف را شعار و حزن را دثار خویش گردانی ای فرزند آدم همانا تو بناچار دستخوش مرگ تن ادبار بخواهی شد و در پیشگاه حساب از تو شمار و حساب خواهند پس برای پاسخ آماده شو و جوابی بصواب حاضر ساز، همانا خدای تعالی با موسی وحی فرستاد ای موسی در کارهای پوشیده خویش از من بیمناک باش، تا نگاهدارم تر ادر عورات (1) و آشکارتو و در خلوات و پنهانی و سرور و شادمانی خود مرا بیاد آوری تا در غفلتهای تو بیاد آورم، ترا، و خشم خود را از آنکسکه ترامالک امر او گردانیده ام بازگیر تا خشم خود از تو باز گیرم و اسرار مرا از آنانکه نه در خور هستند پوشیده، بدار و با آنانکه بدشمنی من و تو میروند، اظهار ملایمت و مدارا فرمای، در شکر احسان مردم در اصول کافی از عمار دهنی از حضرت علی بن الحسین سلام الله علیه مرویست، فرمود: «ان الله یحب کل قلب حزین و یحب کل عبد شکور یقول الله تبارک و تعالی لعبد من عبیده یوم القیمة اشکرت فلاناً فیقول بل شکرتک یارب فیقول لم تشکرنی اذلم تشکره ثم قال اشکرکم الله اشکرکم للناس» یعنی خدای تبارک و تعالی دوست میدارد هر دل اندوه ناک، و هر بنده شاکر و سپاس گذار را و چون روز قیامت دامن بگستراند خدای تعالی باینده از بنده گان خود میفرماید:

آیا فلانرا در پاداش کردار سپاس بگذاشتی، عرض میکند بلکه ترا شکر نهادم ای پروردگار من، خدای میفرماید: اگر او را شکر ننموده باشی،
مراسپاس

ص: 377

1- عورات - جمع عورة: در چه موضع ستر باشد، عضوی که انسان از روی شرم و حیا می پوشاند

نیاورده باشی، پس از آن آنحضرت فرمود: شاکرترین شما مر خدای را آنکس باشد، که مردمان را در ازای نیکی بیشتر سپاسگذارد

و دیگر از ابو حمزه ثمالی (1) از علی بن الحسین سلام الله علیهما مرویست: «انَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلٰی جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ فَيَقُولُونَ بخیران تَرَکْنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَ يَنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ أَنَّمَا نُنَابُ وَ نَعَابُ بِكَ» یعنی در هر بامداد زبان آدمیزاد بر تمامت جوارح او مشرف شود، و گوید چگونه و بر چه حال با مداد کردید، در پاسخ گویند، اگر تو ما را بحال خود آسوده گذاری، صبح ما بخیر و خوبی است آنگاه گویند خدای را در ما بنگر، و از خدای در ما پرهیز، و او را سوگند همی و گویند ما بسبب تو ثواب و عقاب دچار میشویم، یعنی اگر بخیر تکلم و بصواب گردشگیری ما را پاداش خیر و ثواب رسد، وگرنه دچار شر و عذاب شویم

در خیر دنیا و آخرت در کتاب امالی مرقوم است که مردی در حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عریضه کرد، یاسیدی مرا از خیر دنیا و آخرت باز فرمای، آنحضرت در جواب مرقوم فرمود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ فَانهُ مَنْ طَلَبَ رِضَى اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاءَ اللَّهِ أُمُورَ النَّاسِ وَ مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ كَلَمَهُ أَلَى النَّاسِ وَ السَّلَامُ» یعنی هر کس رضای خدای را باز جوید، و بر سخط ناس ترجیح نهد، خدای او را از امور ناس و گزند ایشان کفایت فرماید، یعنی بهیچوجه او را بمردمان محتاج نگرداند، و هر کس در طلب رضای خلق خشم یزدان و سخط خداوند جهان را بجنبش آورد، خدای کار او را با مردم باز گذارد، و ای بر احوال او والسلام. در کتاب جامع الاخبار (2) صدوق مسطور است، که مردی در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه بعرض

ص: 378

1- ابو حمزه ثمالی: ثابت بن دینار از رواة عالی مقام و شخصی موثق و بزرگواری بوده و در زهد و ایمان و اقدسة روح بمقامی بوده که مقام ولایت رضویه «علیه السلام» او را سلمان عهد خودش شمرده: این مرد بزرگ سعادت ادراك چهار تن از ائمه علیهم السلام (علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و اوائل زمان موسی بن جعفر) را کرده دعای معروف سحرهای رمضان را از امام زین العابدین نقل کرده است.

2- صدوق: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بابویه قمی از رجال معروف و شخصیتهای بارز عالم تشیع است. در قرن چهارم میزیسته و پس از بنیانگذاری مکتب متین و متقنی در شیعه و خدمات شایسته بقلم و قدم خود در تحکیم مذاهب در اواخر قرن مزبور رحمت ایزدی پیوسته مهمترین اثر علمی او کتاب من لا یحضره الفقیه است که واجد اهمیت بسیار است

رسانید ، مردی گناه کارم و از گناه شکیبایی ندارم مرا بموعظتی اندرز فرمای «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفَعَلَ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَاذْنَبَ مَاشَتْ فَاوَل ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنَبَ مَاشَتْ وَ الثَّانِي أَخْرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَ أَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَ الثَّلَاثُ اِطْلُبْ مَوْضِعَ لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَ أَذْنَبَ مَاشَتْ وَ الرَّابِعُ اِذَا جَاءَ مَلَكَ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِكَ وَ أَذْنَبَ مَاشَتْ وَ الْخَامِسُ اِذَا دَخَلَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَاذْنَبَ مَاشَتْ»، یعنی پنجکار بپای گذار ، و آنچه که خواهی در معاصی خدای روز سپار ، یعنی اگر توانائی داری که این پنج چیزی بجای بیاوری دیگر از معصیت خدای بيمناك مباش نخست اينکه از رزق و روزی خدای مخور ، یعنی رازقی دیگر بجوی ، و روزی بخواه تا بخدای عزوجل نیازمند نباشی ، آنوقت بهر گونه معصیت خواهی مبادرت ، جوی دوم از ولایت خدای بیرون شو ، یعنی اگر توانی و ولایتی بیرون از ولایت و حکم خدائی سراغ داری بآنجا شو ، و بمعصیت خدای کارکن ، سیم آنست که موضوع و مکانی بجوی که خدایت نگران و بر معصیت بینا نباشد ، آنوقت آن چند که خواهی در حضرت یزدان رو بعضیان بسیار ، چهارم این است که چون فرشته مرگ برای قبض جان تو میآید ، گزند او را از خویشتن بگردان و جان بدو مسپار و چندانکه خواهی بملاهی روز گذار ، پنجم اینست که چون مالک دوزخ بفرمان یزدان وکیفر گناهان ترا بآتش ، کشاند بآتش اندر مشو و بحکومت او تن مسپار ، و هر چه خواهی گرد ملاهی بگرد و کار تباهی سپار ، پس کسیکه نیروی دفع هیچگونه از این مسائل را ندارد ، و چاره هیچیک را نتواند ، چگونه بمعصیت و مخالفت حضرت احدیت بجرأت و جسارت میرود

در مجموعه امیر زاهد ابوالحسین و رام بن ابی فراس مالکی اشتری رحمة الله عليهم که از اولاد مالک اشتر است ، مسطور است ، که وقتی کسی حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد : که بزید درباره تو و پدرت و برادرت و جدت چنین و چنان میگوید چون آنحضرت حکایت آنمرد را از آن ملعون بشنید فرمود «مِنَ اللَّهِ كَفَاكَ عَوْنًا أَنْ تَرَى عَدُوَّكَ يَعْلَمُ بِمَعَاصِيهِ فَيْكَ»، یعنی همین عون و اعانت از جانب حضرت احدیت برای تو کافی است ، که دشمن را نگران شوی ، که به معاصی خدای کار میکند ، یعنی همین کردار

او که اسباب سخط خدای و عذاب او میشود برای عون (1) و تلافی کردار او باتو کافی است

در سؤال از غیر در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ضَمِنْتُ عَلَى رَبِّي أَنْ لَا يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَّا أَصَدَّ طَرْتَهُ الْمَسْئَلَةَ يَوْمَ الْيَوْمِ أَنْ يُسْأَلَ مِنْ حَاجَةٍ» یعنی بر پروردگار قهار لازم است و بر خود حتم فرموده که اگر کسی بچیزیکه نه نیازمند بآن است سؤال نماید، یعنی از مردم بطور سؤال چیزی را که حاجت ندارد، بطلب آن مسئلت نماید، لابد همان کار و کردار او را ناچار گرداند، که بآن حاجتمند شود و سؤال نماید

حکایت آنحضرت در احتجاج طبرسی از امام محمد باقر سلام الله علیه مرویست: بازهری محمد بن مسلم (2) بن شهاب زهری در حضرت علی بن الحسین بازهری سلام الله علیهما در آمد، و سخت محزون و اندوهناک بود، امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ترا چیست که غمگین باشی؟ عرض کرد یا بن رسول الله جیش هموم و غموم بر من تاختن کرده است

چه از آنانکه بر من حسد و در من طمع دارند، بمن آزار همی رسد، و بآنانکه امیدوار بودم، و بآنانکه احسان نمودم، بر خلاف آنچه گمان بردم مشاهدت کنم، امام علیه السلام با او فرمود «أَحْفَظُ عَلَيْكَ لِسَانَكَ تَمْلِكُ بِهِ إِخْوَانَكَ» یعنی کلام خویش و زبان خویش را با اختیار خویش بازدار، و بی پروا و ناروا مگوی، و باقتضای وقت و خواهش زمان و ملایمت و مدارا سخن کن، تا برادران و همگنان را گروگان محبت و مملوک احسان خویشتن گردانی، زهری عرض کرد، یا بن رسول الله «انی احسن الیهم بما یبذرن من کلامی» یعنی اگر چند من غضبان هم باشم، جز از در نرمی و نیکی با ایشان بمجاوزت مبادرت نجویم، امام علیه السلام فرمود:

ص: 380

1- عون: یاری و کمک کردن

2- محمد بن مسلم بن شهاب زهری: در اوائل حال از عمال بنی امیه بوده و با خاندان نبوت ارتباطی نداشته است لکن در اواخر در اثر حادثه ای که برای او رخ داده و در همین کتاب هم نقل شده نسبت بامام زین العابدین (علیه السلام) مراوده و ارتباط پیدا کرده و روایات و معجزاتی از آنحضرت روایت نموده است و در این کتاب شمه ای از سرگذشت او ذکر گردیده است

«هیئات هیئات ایك و ان تعجب من نفسك بذلك و ایك ان تتكلم بما يسبق الى القلوب انكاره و ان كان عندك اعتذاره فليس كل من تسمعه نكراً يمكنك ان توسعه عذراً ثم قال یازهری من لم یكن عقله من اكمل مافیه كان هلاكه من ایسر ما فیه ثم قال یا زهری انما عليك ان تجعل المسلمین بمنزلة اهل بیتك فتجعل كبرهم منك بمنزلة والدك و تجعل صغیرهم منك بمنزلة ولدك و تجعل تربك منهم بمنزلة اخيك فای هؤلاء تحب ان تظلم و ای هؤلاء تحب ان تهتك ستره و ان عرض لك ابليس لعنه الله بان لك فضلا على احد من اهل القبلة فانظر ان كان اكبر منك فقل قد سبقني بالایمان و العمل الصالح فهو خیر منی و ان كان اصغر منك فقل قد سبقته بالمعاصی و الذنوب فهو خیر منی و ان كان تربك فقل انا على یقین من ذنبي و فی شك من ذنبه و امره فمالي ادع یقینی بشكی و رایت المسلمین یعظمونك و یوقرونك و یحلونك فقل هذا فضل اخذوا به و ان رأیت منهم انقباضا عنك فقل هذا الذنب احدثه فانك اذا فعلت ذلك سهل الله عليك عیشك و كثر اصدقاؤك و قل اعداؤك و فرحت بما یكون من برهم و لم تأسف على ما یكون من جفائهم و اعلم ان اكرم الناس على الناس من كان خیره عليهم فائضاً و كان عنهم مستغنياً متعففاً و ان كان اليهم محتاجاً و انما اهل الدنيا یعشقون الاموال فمن لم یزاحمهم فیما یعشقونه كرم عليهم و من لم یزاحمهم فیها و مكنهم بعضها من كان اعز عليهم و اكرم»

امام علیه السلام از کلام زهری که شائبه غرور و اعجاب بنفس میداد فرمود: هیئات، هیئات، پرهیز از اینکه باین کار و کردار در نفس خویش غرور و شگفتی اندر شوی، و بر حذر باش از آنکه از چیزی سخنرانی، که قلوب بانکار آن سبقت یافته باشد، یعنی چیزی که از ذهن دور و بدل ناچسب و در گوش عجب آورد، هرگز بر زبان میاور، اگر چند عذر آنرا با خویش موجود داشته باشی، چه این کار همه وقت ممکن نشود و برای هر منکری همیشه عذر نتوان آورد، آنگاه فرمود: ای زهری هر کس عقل و خردش از هر صفت و قوت که در وجود اوست اکمل نباشد، هر چه زودتر و آسانتر دستخوش هلاکت گردد، چه نگاهبان انسان عقل اوست، ای زهری بر خود واجب بدان، که مسلمانان را بمنزلت و میزان اهلیت خود بشمار آوری، پس بزرگترهای ایشانرا بمنزله پدر، و آن تعظیم و تکریم که با پدران بایست، با ایشان لازم شماری و کوچک های

ایشان را مرتبت فرزند نهی و همان مهر و حفاوت(1) که از پدران با فرزندان ببااید مراعات فرمائی ، و آنانکه بسن و سال با تو همسال هستند ، رتبت برادر نهی ، و آن اتحاد و یگانگی و یکرنگی که در خور برادران است ، بپایان آوری ، و چون چنین بدانی آیا هیچ دوست بخواهی داشت ، که با پدر یا فرزند یا برادرت بظلم و ستم روی ، یازیان و ضرر او جوئی ، یا بخواهی پرده حرمت و عزت و ناموس او را چاك دهی ، و اگر شیطان مردود(2) در عرصه خیال و پهنه پندار تو چنان عرض دهد ، و چنان جلوه آورد که ، ترا بر یکتن از اهل قبله یعنی مسلمانان فضیلتی است ، نیک بیندیش و خوب : بنگر که اگر آن کس را که بوسوسه شیطان خود را بروی افضل دانستی ، از تو پس بگوی تواند بود در اسلام و عمل صالح بر من پیشی داشته باشد ، والبته چنین کس بر من فضیلت دارد و اگر از تو کهتر است با خود بگوی: بیگمان در معاصی و گناهان من بروی سبقت دارم ، والبته وی از من اشرف است، و اگر در سن و سال با تو همال رود ، با خویش بگوی ، همانا من در معاصی و ذنوب خویش بریقین هستم ، اما در معاصی و ذنوب خویش بریقین هستم ، اما در معاصی و ذنوب او بگمان باشم ، و مراچه افتاده است که یقین خویش را با گمان همعنان دارم و اگر بینی که مسلمانان از در تعظیم و توقیر و تبجیل(3) روند ؛ بر استحقاق خویش مگیر ، و با خویش بگوی ، همانا ایشان در این کردار بفضل و فزونی دست یازیده اند ، نه اینگونه این فضل و فزونی را در خویشتن بیندیشی، و اگر از ایشان در حق خویشتن انقباضی و گرفتگی در یابی ، با خویشتن بگوی ، البته معصیتی موجب این مشاهدت رفته ، و گناهی از من حدوث یافته ، و چون کار بر این نسق و روزگار بر این شیمت(4) بخاتمت بری خداوند سهل میگرداند بر تو زندگانیرا ، و دوستان تو بسیار و دشمنان تو اندک میشوند ، و همه گاه بشادی ایشان شادان ، و برگزند ایشان اندوه مند بخواهی بود ، و سرور ایشانرا سرور خویشتن و غم ایشانرا غم خویشتن بخواهی انگاشت ، و بدانکه کریمترین مردمان نزد مردم کسی است که خیر او برایشان بازرسد و همه گاه با ایشان بحالت استغناء و عفو و اغماض رود اگر چند با ایشان حاجت داشته

ص: 382

- 1- حفاوت : مهربانی کردن ، اکرام
- 2- مردود رانده شده و دور گشته
- 3- تبجیل : گرامی داشتن و احترام کردن
- 4- شیمه : روش ، خصلت

باشد زیرا که مردم دنیا بخواسته دنیا عاشق شیفته ؛ و خواستار دل بسته اند ، پس هر کس ایشان را در آنچه معشوق ایشان است، زحمت نرساند برایشان بر اکرام رفته است و هر کس ایشانرا در اموال دنیا زحمت ندهد، بلکه بحسب استطاعت ایشانرا به بمکنت و بضاعت مساعدت و معاونت نماید، در خدمت ایشان عزیزتر و گرامی تر است. تحقیق در مطلبی راقم حروف گوید: چون باین حدیث شریف بتأمل و بتعمق بنگرند، معلوم میگردد، جز عنصر امامت و خمیر مایه ولایت طاق و طاقت حمل این مطالب و نقل این مراتب را ندارد ، و جز از زبان و بیان کسیکه صاحب آرتبت و مقام است بیرون تراود چه اگر بر پیکر کوه نهند ستوه گیرد ، و اگر بر آسمان حمل کنند صبر و نیرو نتواند ، و اگر بر دریای گران عرض دهند انقلاب و اضطراب گیرد ، و اینکه گاهی دیگران را باحتمال این تکالیف اشارت مینمایند ، نه آنست که از آن نسبت که صاحب این تاب و توش و این هوش و خروش اند ، بلکه محض تذکر و ظهور و بروز مقاصد عالیه و درجات سامیه (1) خودشان است، و نیز در ضمن هر چه شنوندگان بکار بندند ، و باندازه بضاعت اطاعت کنند ، مغتنم و مایه رستگاری ایشانست «ما لا یدرک کلمه لا یترک کلمه»

گرفتاری زهری و نجات او بنصیحت آنحضرت

مجلسی علیه الرحمه در کتاب بحار میفرماید: زهری از جانب یکتن بنی امیه در محلی عامل بود و چنان افتاد که وقتی مردی را بعقوبت و عذاب بهلاکت آورد و از این کردار سخت متحیر و پریشان و بیمناک بیرون شتافت ، و بغاری پنهان گردید ، و نه سال در آن غار بزیست ، تا چنان افتاد که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما بسفر حج شد، و زهری خدمتش دریافت، امام علیه السلام فرمود : همانا من بر این حالت تو و نومیدی تو افزون از گناه تو بر تو بیمناک هستم «فَابْعَثْ بِدِيَّةٍ مُسَلَّمَةٍ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ اخْرُجْ إِلَىٰ أَهْلِكَ وَ مَعَالِمِ دِينِكَ» یعنی دیه مقتول را که بر حسب مقرر مشخص است ، یعنی دیه

ص: 383

کامل بوارث مقتول بفرست و خودت باهل و عیال خویش باز شو و بامر دین و معالم و مسائل آئین خود مشغول باش، زهری عرض کرد، یاسیدی همانا غم و اندوه و اندیشه از من باز گشودی «اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» یعنی خدای بهتر میداند که رسالت خویش را در کدام خاندان فرود آورد .

بالجمله زهری بفرمان آنحضرت کار کرد و باهل خویش باز شد و در آستان مبارکش ملازمت گرفت و در شمار اصحاب و ملازمین آستان همایون آنحضرت بشمار آمد از اینروی وقتی یکتن از بنی مروان از راه مبالغه با وی گفت «یا زهری ما فعل نبیک» ای زهری پیغمبر تو چه کرد و مقصودش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بود

و هم در کتاب فروع کافی باین تقریب داستانی مذکور است لکن در آنجا میگوید که زهری گفت چون آنشخص را بکشتم بحضرت علی بن الحسین عرض کردم باین مقتول چه سازم فرمود دیه او را بقوم او عرضه دار

پس من دیه مقتول را نزد قوم او بردم و ایشان از قبول آن ابا و امتناع ورزیدند و هر چند کوشش نمودم پذیرفتار نشدند پس داستانا در حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعرض رسانیدم فرمود چندتن با خود همراه برده برایشان گواه گیر و من بر حسب فرمان بجای آوردم و آنجماعت همچنان بامتناع رفتند و من همراهان خود را بشهادت گرفته بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما باز شدم و خبر باز گفتم فرمود وجه دیه را برگیرد و کیسه کیسه نموده هنگام و وقت ظهر طلّیعه بر در سرای ایشان شود آن کیسه ها را در سرای بیفکن پس هر کس از آنچه بر گرفت از بهر تو بحساب دیه بخواهد رفت چه وقت ظهر و هنگام طلّیعه فجر ساعتی است که بموخ اهل الدار یعنی در آند و هنگام اهل سرای ساکن و بکار عبادت مشغول هستند

بالجمله زهری گوید ، چنان کردم که فرمود اگر علی بن الحسین علیهما السلام نبودی بهلاکت میرسیدم ، و آنمرد مقتول را قروح بود و زهری او را مضروب داشته از صدمت ضرب بمرده بود و هم این روایت را باندک اختلافی ذکر نموده اند و نوشته اند، آنحضرت چون زهری را در مسجد بحالت آشفتگی خرد بازنگریست ، و سبب بعرض رسید، با زهری فرمود مبلغ دیه را در کیسها جای ده و نگران وقت نماز باش ، و در آنهنگام در سرای

کلمات آنحضرت با ابومره

دیگر در کتاب کافی مسطور است: که از حضرت امام جعفر صادق مرویست که مردی بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما میآمد ، و او را ابومره کنیت بود و چنان بود که هر وقت خواستی رخصت شرفیابی حاصل کند، عرض میکرد ابومره بر در سرای است ، امام زین العابدین علیه السلام فرمود سوگند باخدای اگر بدفعه دوم بر در سرای ما بیائی ابو مره مکوی جواهری در کتاب صحاح اللغة میگوید، ابومره بضم میم کنیت ابلیس علیه اللعنه است.

فواید قول نیکو

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی میگوید حضرت سید الساجدین سلام الله علیه فرمود «الْقَوْلُ الْحَسَنُ يَثْرِي الْمَالَ وَ يَنْمِي الرِّزْقَ وَ يَنْسِي فِي الْاَجْلِ وَ يُحَبِّبُ اِلَى الْاَهْلِ وَ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ» سخنی که بخیر و نیکی مردمان از دهان بیرون شود، مال را بسیار گرداند و روزی را فراوان کند مرگ را واپس افکند، واهل و عیال را دوست بنماید و گوینده را در بهشت جاوید در آورد.

کلمات آنحضرت با شقیق بلخی(1)

از شقیق بلخی مرویست ، که با علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله چگونه بامداد فرمودی «قال اصبحت مطلوباً بثمان الله تعالی یطلبنی بالفرائض و النبی صلی الله علیه و اله بالسنة و العیال بالقوت و النفس بالشهوة و الشیطان باتباعه و الحافظان بصدق العمل و ملك الموت بالروح القبر بالجسد فانما بین هذه الخصال مطلوب» فرمود: با مداد کردم در حالتی که بهشت چیز مطلوب میباشم یعنی در حالتیکه هشت کس هشت چیز از من مطالبه مینمایند خدای تعالی از من طلب فرایض مینماید، یعنی ادای آنچه را بر من فرض نموده میخواهد و از من مطالبه میفرماید، و پیغمبر صلی الله علیه و اله ادای سنتش را از من میجوید و عیال من در طلب قوت و روزی است و نفس در طلب شهوت و شیطان خواهنده متابعت ورزیدن با او دو فریشته که نگاهبان و بینای در عمل هستند در طلب صدق عمل میباشند ، یعنی در طلب آن هستند که اعمال و افعال من از روی

ص: 385

1- شقیق بلخی: از مصاحبین ابراهیم ادهم و در وادی تصوف قدم میزده است در اوائل حال ثروت زیادی داشته و بتجارت روزگار میگذرانده در اثر بعض حوادث تمامی آن اموال را صدقه داده و در سلك عرفاء در آمده و از مجموع حالات او بدست میآید که ارتباط اساسی با خاندان نبوت نداشته است.

صدق و راستی و خلوص باشد و ملك الموت در مطلب قبض روح و گور خواستار جسد است پس من مطلوب این خصال و مستول هستم یعنی حالت هر کس در زندگی دنیا بیرون از این جمله نباشد و تکلیف هر کس از این گونه مسانله خارج نیست

پوشیده نباشد که امام علیه السلام چنانکه مأمورند بزبان شقیق فرمایش میکند، و او را تنبیه میفرماید چه شقیق در جمله عرفا و زهاد بشمار می‌رود و بروایت ابن خلکان در سال یکصد و پنجاه و سیم و بروایت یافعی در سال یکصد و نود و چهارم وفات کرده و او را صاحب مجالس المومنین از جمله تلامذه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می‌شمارد در اینصورت این مکالمه با حضرت سید سجاد بعید مینماید، تواند بود با حضرت باقر یا امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهم السلام روی داده باشد و الله اعلم

در صوری از مصائب و دیگر در کتاب خصال از زهری مسطور است که از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم میفرمود «مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعِزِّ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسْرَاتٍ وَ اللَّهِ مَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِلَّا كَكَفْتِي الْمِيزَانِ فَايَهُمَا رَجَحَ ذَهَبٌ بِالْآخِرِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» در حدیث وارد است «أَنَّ فِي اللَّهِ عِزًّا مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ فَتَعَزَّوْا بِعِزِّ اللَّهِ» عزاء بمد بمعنی صبر است، و گفته میشود عزای یعزی از باب تعب یعنی شکیبائی نمود بر آنچه او را رسیده است یعنی بر مصیبت و بلائی که بروی فرود گشته و مراد بتعزی بعزاء الله تصبر و تسلی است در هنگام مصیبت، و شعارش آنست که گفته شود «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»⁽¹⁾ چنانکه خدای فرمان کرده است، یعنی در آیه شریفه الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ ⁽²⁾ الی آخرها و معنی بعزاء الله بتعزیه الله ایاه است، و در اینجا اسم در مقام مصدر قائم است و از این باب است حدیث مذکور یعنی هر کس صبوری و شکیبائی نگیرد، بر آنچه بروی نازل شده است بتعزیت خدای تعالی همانا او را جز افسوس و حسرت بهره از جهان نخواهد بود، سوگند با خدای نیستند دنیا و آخرت مگر بمانند و کفه ترازو که چون هر يك سنگین گردید آن يك را میبرد، و بعد

ص: 386

1- ما مملوك خداوند و بسوی او بازگشت کنندگانیم سورة البقره متمم آیه 152

2- آنانکه هنگام برخورد مصیبت گفته اند سورة البقره صدر آیه 152

از آن آیه مبارکه تلاوت فرمود «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (1) چون قیامت پبای شود و مراد از واقعه قیامت است «لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ» (2) بدروغ نباشد و البته خواهد شد و فرمود «خَافِضَةٌ وَ اللَّهُ بَاعِدَاءِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ رَافِعَةٌ رُفِعَتْ وَ اللَّهُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ»، یعنی در آیه مبارکه معنی خافضه این است فرو میافکنند دشمنان خدا را بسوی آتش جهنم، و رافعه یعنی بلند میکند دوستان خدایرا بجانب بهشت. آنگاه آنحضرت بایکی از هم نشینان خود روی کرده

اتَّقِ اللَّهَ وَ أَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ وَ لَا تَطْلُبْ مَا لَمْ يَخْلُقْ فَإِنَّ مِنْ طَلَبِ مَا لَمْ يَخْلُقْ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ حَسْرَاتٍ وَ لَمْ يَنْلُ مَا طَلَبَ

از خدای بپرهیز ، و در طلب و طمع بقانون و اندازه باش، و آنچه خلق نشده مخواه چه آنکس که در طلب چیزی که آفریده نشده رنج برد جان خویش را در معرض افسوس و دریغ در افکننده و هرگز بآنچه طمع بنده نایل نگردد. نگارنده حروف میگوید چنان همی نماید که مقصود آن باشد، که در طلب راحت و خلود در این سرای نباید بود چه این صفت را خدای در اینجهان نیافریده یا اینکه مقصود این باشد : که بآن بهره که ترا میرسد خوشنود باش ، چه اگر از پی چیزی که قسمت تو نیست بر خویشتن رنج بر نهی جز دریافت زحمت فایده نیابی و آنچه در قسمت کسی مقدر نیست بحقیقت چنان است که برای او آفریده نشده است، زیرا هیچکس در طلب چیزیکه مخلوق و موجود نیست نتواند بود، و الله اعلم و رسوله و حجه معلوم باد که راقم حروف متمم حدیث را از نظر نسپرد، باین معنی بفهم خویش اشارت و بسلیقه خود نگارش داد و اکنون بتمم حدیث نگران شد

هافت الملاح بالقیادها و الادوات الماری واما الدار

بالجملة امام علیه السلام از پس آنجمله فرمود «وَ كَيْفَ يَنْالُ مَا لَمْ يَخْلُقْ» چگونه بچیزی که آفریده نشده بتوان بازرسید آنمرد در جواب عرض کرد «کیف یطلب ما لم یخلق» چگونه طلب کرده میشود چیزی که خلق نشده است ، یعنی طلب هر چیزی منوط بوجود آن و علم یافتن بآنست ، آنحضرت در پاسخ فرمود «مَنْ طَلَبَ الْغِنَى وَ الْأَمْوَالَ

ص: 387

1- سورة الواقعة

2- سورة الواقعة آیه 3

وَالسَّعَةِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّمَا يَطْلُبُ ذَلِكَ لِلرَّاحَةِ، وَ الرِّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أَهْلَ الْجَنَّةِ وَ التَّعَبُ وَ النَّصَبُ خُلِقَا فِي الدُّنْيَا وَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا حَفْنَةً إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الْحَرْصِ مِثْلَيْهَا وَ مَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فَقَرَأَ لِأَنَّهُ يَفْتَقِرُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أَمْوَالِهِ وَ يَفْتَقِرُ إِلَى كُلِّ آلَةٍ مِنْ آلَاتِ الدُّنْيَا فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا رَاحَةٌ وَ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ يُوسَّسُ إِلَى التَّعَبِ فِي الدُّنْيَا وَ الْحِسَابِ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَّامًا تَعَبَ

اولیاء الله فی الدُّنْیَا لِلدُّنْیَا بَلْ تَعْبُوا فِي الدُّنْیَا لِلْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ الْاَوْمَنْ اِهْتَمَّ لِرِزْقِهِ كُتِبَ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ اَنْتُمْ الدُّنْیَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوها وَ لَا تَعْمُرُوها» هر کس در طلب توانگری و بدست کردن خواسته جهان و وسعت و گشایش روزگار کوشش نماید. همانا البته این سعی و کوشش برای طلب آسایش و راحت است لکن در این جهان جهنده و کیهان فریبنده راحت برای هیچ بنده آفریده نشده، و آسایش در جمله آفرینش محال است و خاص از بهر بهشت و بهشتیان است، و تعب و رنج مخصوص باین سرای سپنج (1) و مردم این سراچه رنج و شکنج است، و هر کس را از بهره جهان يك دو مشت بهره افتد، دو چندان حرص و آز بروی چیره گردد، و هر کس از قسمت جهان بیشتر نصیب برد، ناچار فقر و نیازمندی او شدید تر است، چه محض نگاهبانی خواسته خویشان بمردمان حاجتمند میشود، و بهر آلتی از آلات دنیا نیازمند گردد، پس در توانگری دنیا راحت نیست اما شیطان فرزندان آدم را بوسوسه گیرد و چنان بروی نمودار آورد که در جمع اموال راحت و آسایش است، لکن شیطان در این وسوسه آدمیزاد را در این جهان دچار رنج و تعب و بدیگر سرای گرفتار حساب و عقاب گرداند

بالجمله چون امام زین العابدین سلام الله علیه این کلمات بیای برد برای اینکه کسی را توهمی نیفتد، فرمود: چنان گمان نبرند که آن تعبیه که دوستان خدای را در دنیا نموده میشود، برای طمع دنیا است، بلکه ایشان رنج اینجهان بر خویش نهند، تا کار آخرت بساز آرند، آنگاه فرمود بدانید هر کس از روی حرص و آز در طلب رزق و روزی کوشش نماید، خطیئتی (2) بروی بر نگارند، و حضرت مسیح علیه السلام باجماعت حواریون در

ص: 388

1- سپنج : منزل موقت آرامگاه عاریت

2- خطیئته : جرم، گناه

دنیا فرمود: همانا دنیا چون پلی است پس عبرت کنید، و عبرت گیرید، نه باندیشه اقامت بکار عمارت پردازید.

موعظه حضرت در سخت ترین ساعات

در کتاب خصال از زهری مرویست که علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوٰة والسلام میفرمود «أَشَدُّ سَاعَاتِ إِبْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ، السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا، مَلَكَ الْمَوْتِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ؛ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَأَمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ. ثُمَّ قَالَ: إِنْ نَجَّوْتَ يَا إِبْنَ آدَمَ عِدَّةَ الْمَوْتِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ، وَإِنْ نَجَّوْتَ يَا إِبْنَ آدَمَ حِينَ تُوضَعُ فِي قَبْرِكَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ، وَإِنْ نَجَّوْتَ حِينَ يَحْمَلُ النَّاسُ عَلَى الصَّرَاطِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ، وَإِنْ نَجَّوْتَ حِينَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ ثُمَّ قَالَ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزُخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَإِنَّ لَهُمْ فِيهِ لِمَعِيشَةً ضَنْكًا وَ اللَّهُ إِنْ الْقَبْرَ لَرَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ عَلِمَ سَاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنَ الْجَنَّةِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَإِذَا الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَيُّ الدَّارِ دَارِكَ» یعنی سخت ترین ساعات و هنگامه ای فرزند آدم سه وقت است، یکساعت در آن هنگام که در حالت تحویل دادن از این سرای ملک موت و فریشته مرگ را نظاره نماید، ساعت دوم آنساعت است که بهنگام رستاخیز سراز گور بیرون کشد، و ساعت آن ساعتی است که برای عرض حساب در پیشگاه ایزد سیم و هاب (1) ایستاده گردد، این وقت یا اهل آتش است و بجهنم روی گیرد، یا مرد بهشت است بسوی جنت گام سپارد، آنگاه فرمود ایفرزند آدم اگر نجات یابی هنگامیکه تو را بگور اندر مینهد، پس توئی تو، وگرنه پای کوب هلاک و سرکوب دمار میگردی، اگر رستگار شدی ای فرزند آدم در آن هنگام که مردمان را از صراط عبور باید کرد پس تو توئی، والاتباه میشوی، و اگر نجات یافتی در آنوقت که، مردمان از برای عرض حساب و کتاب در پیشگاه یزدان حاضر میشوند پس توئی تو، و الا هلاک میگردی، آنگاه این آیت مبارکه بر خواند که از پس ایشان برزخ و مانعی است از رجوع تاروزیکه بر انگیخته شوند، و فرمود: برزخ همان قبر است؛ و ایشانرا در گور معیشتی است بسیار سخت و ناهموار و تنگ است، سوگند با خدای بدرستیکه قبر یا باغی است از باغهای بهشت، یا چاهی است

ص: 389

1- وهاب : بسیار بخشنده

از چاه های دوزخ، یعنی از این دو حال بیرون نیست اگر شخص مؤمن است آن و اگر نیست این، آنگاه با یکی از اهل مجلس خودروی کرده فرمود: همانا ساکنان آسمان اهل دوزخ را از مردم بهشت تمیز نمیگذارند، تا کدام يك را تو مستعد باشی، و کدام يك از این دو مکان معلوم دار محل قرار تو باشد و تو کدام يك را از بهر خود بذخیره نهاده باشی

مواعظه فی تکمیل الاسلام

و دیگر در کتاب خصال از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست: که علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود «اَبِغْ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلِ اسْلَامِهِ وَ تَحَصَّنَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ مَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَيَّ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ وَ صِدْقُ لِسَانِهِ مَعَ النَّاسِ وَ اسْتَحْيَى مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ وَ حُسْنُ خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ» یعنی چهار خصلت و شیمت است که هر کس دارای آن باشد، اسلامش کامل و گناهانش از وی مهجور(1) و پروردگارش بهنگام ملاقات از وی خوشنود باشد، نخست اینکه در حقوقی که خدای تعالی در حق مردمان بروی مقرر فرموده است بوفای رود دوم اینکه با مردمان از روی صدق و صداقت زبان باشد، سیم اینکه از هر کاریکه ناستوده است در حضرت خداوند و مردمان بشرم و آزرم شود، چهارم با اهل و عشیرت خویشتن بخوی ستوده و خلق خجسته زیستن نماید.

طبقات شش گانه مردم

و نیز در کتاب خصال از زرارة بن اوفی مرویست: که در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در آمدم، فرمود «يَا زُرَّارَةُ النَّاسُ فِي زَمَانِنَا عَلَى سِتِّ طَبَقَاتٍ أَسَدٍ وَ ذَنْبٍ وَ ثُعَلْبٍ وَ كَلْبٍ وَ خِنْزِيرٍ وَ شَاهٍ فَأَمَّا الْأَسَدُ فَمَلُوكُ الدُّنْيَا يُحِبُّ كُلُّ وَاحِدٍ أَنْ يَغْلِبَ وَ لَا يُغْلَبُ وَ أَمَّا الذَّنْبُ فَتَجَارِكُمْ يَذْمُونَ إِذَا اشْتَرَوْا وَ يَمْدَحُونَ إِذَا بَاعُوا وَ أَمَّا الثُّعَلْبُ فَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ بِأَدْيَانِهِمْ وَ لَا يَكُونُ فِي قُلُوبِهِمْ مَا يَصِفُونَ بِالسِّنْتِهِمْ وَ أَمَّا الْكَلْبُ يَهْرُ عَلَى النَّاسِ بِلِسَانِهِ وَ يُكْرِهُهُ النَّاسُ مِنْ شَرِّ لِسَانِهِ وَ أَمَّا الْخِنْزِيرُ فَهَؤُلَاءِ الْمُخْتَنُونَ وَ أَشْبَاهُهُمْ لَا يُدْعَوْنَ إِلَى فَاحِشِهِ إِلَّا أَجَابُوا وَ أَمَّا الشَّاهُ فَالَّذِينَ تَجَرَّشَ عَوْرُهُمْ وَ يُؤْكَلُ لُحُومُهُمْ وَ يُكَسَّرُ عَظْمُهُمْ فَكَيْفَ تَصْنَعُ الشَّاهُ بَيْنَ أَسَدٍ وَ ذَنْبٍ وَ ثُعَلْبٍ وَ كَلْبٍ وَ خِنْزِيرٍ.» ای زرارة همانا مردمان در زمان ما بر شش طبقه هستند، شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک

ص: 390

وگوسفند، اما شیر پادشاهان جهان هستند که هر يك همی دوست میدارند بر تمامت آفریدگان یزدان چیره باشند، و هرگز مغلوب نشوند، واما گرگ سوداگران و تجار روزگار شما باشند، که چون چیزی را خر بداری نمایند لاحق بتکذیب و نکوهش آن گذارش گیرند، و چون خواهند بفروشد ستوده و افزایش شمارند، واما روباه اینجماعت هستند که دین خویش را در بهای ماکول و مشروب از دست باز میدهند، و هرگز نمی خورند از آنچه بر زبان میآورند، یعنی آنچه بر زبان آورند جز آنست که بدل اندر نهفته دارند، و مراد از این طبقه مردمان مزور و فاجر باشند، واما سگ آنان هستند که مردمان را از پی گزند آهنگ کنند، و برای زبان بانگ زنند، و مردمان بسبب گزند زبان ایشان بکراهت باشند، واین طبقه شاعران بدزبان و امثال ایشان باشند، واما خوک این جماعت مخنث(1) و دیوث(2) و اشباه(3) ایشان هستند، که ارباب معاصی و فواحش(4) باشند، و این جماعتی هستند که هیچ امری فاحش و زشت دعوت نشوند جز اینکه اجابت مینمایند، واما گوسفند پس آن کسان هستند که موی آنها را میکنند؛ و گوشت ایشانرا میخورند، و استخوانشانرا در هم میشکنند، و ایشان جماعت رعیت هستند، پس چه چاره نماید، و چیست حالت این گوسفند بیچاره در میان شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک؟!

وصیت خضر با موسی علیه السلام

دیگر در کتاب خصال از سفیان بن عیینه از زهری مرویست: که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود، «أَخِرُّ مَا أَوْصَى بِهِ الْخَضِرُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ قَالَ لَهُ لَا تُعَيِّرَنَّ أَحَدًا بِذَنْبٍ أَنْ أَحَبَّ الْأُمُورَ الَّتِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةَ الْقَصْدِ فِي الْجِدِّ وَالْعَفْوِ الْمَقْدَرَةِ الرَّفْقِ بِعِبَادِ اللَّهِ وَ مَا رَفَقَ أَحَدٌ بِأَحَدٍ فِي الدُّنْيَا إِلَّا رَفَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَرَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»، یعنی واپسین وصیتی که خضر (علیه السلام) بموسی بن عمران گذاشت، اینست که با موسی گفت: هرگز هیچکس را بگناه و خطیبتی دستخوش نکوهش و ملامت مدار، و بهترین کار و کردار در پیشگاه حضرت دادار سه چیز است، نخست آنست که در اموری که در آن جد و جهد می ورزند باقتصاد و میانه روی باشند، یعنی مطلقا در امور دنیوی حریص نباشند، دوم گذشت در حالت نیرومندی

ص: 391

- 1- مخنث: مردی که اطوار زنان را از خود بروز دهد
- 2- دیوث مرد بی غیرت
- 3- اشباه - جمعه: مثل، نظیر
- 4- فواحش - جمع فاحشه: کار بسیار زشت و قبیح

و قدرت است، سیم رفق و مدارا با بندگان خداست، همانا هیچکس در دار دنیا با کس بمرافقت و مهر نرود، مگر اینکه خدای عزوجل در روز قیامت باوی برفق و نرمی میرود، و رأس حکمت خوف از خدای تبارک و تعالی است، یعنی بعد از آنکه از خدای تعالی خائف باشند لابد گرد ملاهی و مناهی و فواحش و قبایح نخواهند گردید، و البته با ماجد (1) اخلاق و محسنات شیم و مکارم آداب مجبول (2) خواهند بود، و هرکس بصفات حسنه آراسته و از اخلاق نار است پیراسته گشته، البته چنین کس حکیم و دانا و بهر دو سرای رستگار و سرفراز است

با مواظب آن حضرت در حقوق پنجاهگانه

در کتاب امالی از ثابت بن دینار شمالی و در کتاب خصال از حضرت علی بن الحسین صلوات الله وسلامه علیهما مسطور است، که آن حضرت در باب حقوق پنجاه گانه پیاره از اصحاب خود مکتوب فرمود و آن رساله از این قرار است «اعلم ان لله عزوجل علیک حقوقاً مُحیطَةً بِكَ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ تَحْرُكُهَا أَوْ سَكَنَةٍ سَدَّ كُنْتَهَا أَوْ حَالَ حَلَلْتَهَا نَزَلَتْهَا أَوْ جَارِحَةً قَلَبْتَهَا أَوْ آلِهٍ تَصَدَّرْتُ فِيهَا فَأَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَ لِنَفْسِهِ مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ ثُمَّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قَوْلِكَ إِلَى قَدَمِكَ عَلَى إختلافِ جَوَارِحِكَ. فَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِسَانِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِسَمْعِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِبَصَرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِرِجْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِيَطْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِفَرْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِي بِهَا يَكُونُ الْأَفْعَالُ. ثُمَّ جَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حُقُوقًا فَجَعَلَ لِمَا لَاتَكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِمَا لَصَمَّكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِمَا دَقَّتْكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِمَا لَهَدَيْكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حُقُوقًا. ثُمَّ تَخْرُجُ الْحُقُوقُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ مِنْ ذَوِي الْحُقُوقِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْكَ. وَ أَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حُقُوقُ أُمَّتِكَ ثُمَّ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ ثُمَّ حُقُوقُ رَحِمِكَ فَهَذِهِ حُقُوقُ بَيْتِكَ مِنْهَا حُقُوقُ فَحُقُوقُ أُمَّتِكَ ثَلَاثَةٌ أَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حَقُّ سَائِسِكَ بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقُّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ، ثُمَّ حَقُّ سَائِسِكَ بِالْمُلْكِ وَ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ ثَلَاثَةٌ أَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ، ثُمَّ حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ رَعِيَّةُ الْعَالِمِ، ثُمَّ حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالْمُلْكِ مِنَ الْأَزْوَاجِ وَ مَا مَلَكَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ كَثِيرَةٌ مُتَّصِلَةٌ بِقَدْرِ اتِّصَالِ الرَّجْمِ فِي الْقَرَابَةِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حَقُّ أُمَّكَ ثُمَّ حَقُّ أَبِيكَ ثُمَّ حَقُّ وَلَدِكَ ثُمَّ حَقُّ

ص: 392

1- اما جد جمع امجد: غالی تر، بزرگوارتر

2- مجبول، سرشته شده؛ خلقتی

أَخِيكَ ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَلِأَقْرَبٍ وَالْأَوْلَىٰ فَلِأَوْلَىٰ. ثُمَّ حَقُّ مَوْلَاكَ الْمُنْعِمِ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقُّ مَوْلَاكَ الْجَارِيَةِ يُعْمَتُكَ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقُّ ذَوِي الْمَعْرُوفِ لَدَيْكَ، ثُمَّ حَقُّ مُؤَدِّتِكَ لَصَلَوَاتِكَ، ثُمَّ حَقُّ إِمَامِكَ فِي صَلَاتِكَ، ثُمَّ حَقُّ جَلِيسِكَ، ثُمَّ حَقُّ جَارِكَ، ثُمَّ حَقُّ صَاحِبِكَ، ثُمَّ حَقُّ شَرِيكَكَ، ثُمَّ حَقُّ مَالِكَكَ، ثُمَّ حَقُّ غَرِيمِكَ الَّذِي تُطَالِبُهُ، ثُمَّ حَقُّ خَصَمِكَ الْمُدَّعِي عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقُّ خَصَمِكَ الَّذِي تَدَّعَىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ حَقُّ مُسْتَشِيرِكَ، ثُمَّ حَقُّ الْمُسْتَشِيرِ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقُّ النَّاصِحِ لَكَ، ثُمَّ حَقُّ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ، ثُمَّ حَقُّ مَنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْكَ، ثُمَّ حَقُّ سَائِلِكَ، ثُمَّ حَقُّ مَنْ سَأَلْتَهُ، ثُمَّ حَقُّ مَنْ جَرَىٰ لَكَ عَلَىٰ يَدَيْهِ مَسَاءَةٌ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ عَنِ تَعَمُّدٍ مِنْهُ أَوْ غَيْرِ تَعَمُّدٍ ثُمَّ حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقُّ أَهْلِ الدِّمَّتِكَ، ثُمَّ الْحُقُوقُ الْجَارِيَةُ بِقَدْرِ عِلَلِ الْأَخْوَانِ وَتَصَرُّفِ الْأَسْبَابِ. فَطُوبَىٰ لِمَنْ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا أَوْجَبَ عَلَيْهِ مِنْ حُقُوقِهِ وَوَقَّهَهُ وَسَدَّدَهُ.»

میفرماید بدانکه خدای عز و جل را بر تو حقوقی است که بر تو احاطه کرده است، در هر حرکتی که حرکت نمائی و بهر سکونی که سکون گیری و بهر حالیکه بدان حالت اندر باشی، و بهر منزلی که نزول جوئی، یا در هر جارحه که باختیار خویش بگردش آوری، یا آلتی و اسبابی که در آن مشرف نمائی، پس بزرگترین حقوق خدای تعالی بر تو حقوقی است، که خدایا از حیثیت الوهیتش بر تو است، و اصل جمله حقوق همان است و پس از حقوق خداوندی که حقوق رزقیت و خالقیت و الوهیت (1) و غیر ذلک باشد، آن حقوق است که خدای تعالی بر تو از حیثیت نفس تو از فرق سر تو تا قدم تو واجب کرده است، یعنی تمامت اجزای بدن تو که همه از طرف پروردگار تو بتوموهوب (2) کرده، بر تو ذیحق هستند که قدر و قیمت هر یک را بازدانی و شکر خدای را در هر یک بازرانی، و حق هر یک را بفرا خود باز گذاری، همانا خدای تعالی برای زبان تو و گوش تو و چشم تو و دست تو و پای تو و بطن تو و فرج تو بر تو حقی مقرر فرموده، این جوارح هفت گانه است که افعال و کردار بواسطه آنها وجود آنها ناشی میشود، پس از آن ایزد تعالی برای افعالیکه میتواند از تو نمایان شود، حقوقی بر تو واجب گردانیده است، پس برای نماز و روزه تو و صدقه تو و هدی تو و افعال و بر تو حقوقی

ص: 393

1- الوهیت: مقام خدائی

2- موهوب: بخشیده شده.

واجب فرموده آنگاه بعلت این حقوق که بر تو است و همی ببايست بجای باز آوری حقوق غیر از تو را بر تو از ذوی الحقوق وارد میگرداند ، پس اوجب آنها حقوق پیشوایان تو است بر تو، آنگاه حقوق رعیت تو پس از آن حقوق خویشاوندان تو و از این حقوق منشعب میشود حقوق دیگر .

پس حقوق ائمه تو بر تو از سه راه باشد، اوجب آنها حق سلطان تو است که ترا از حیثیت سلطنت ستایش میکرد و دیگر حق مربی تو است در علم و دیگر حق ستایش تو است، و حقوق رعیت تو بر تو نیز از سه روی است، و اوجب آن حق رعیت و مطیع تو است، آنگاه رعایت حق رعیت تو است در علم، چه جاهل رعیت عالم است سیم حق رعیت ملکی توست، یعنی آنانکه مملوک و درم خرید تو هستند از ازواج (1) و آنانکه ملك یمین (2) تو می باشند و حقوق رعیت تو بسیار است، و بقدر اتصال رشته رحم در مراتب خویشاوندی اتصال میپذیرد، یعنی هر یک نزدیکتر میباشد حقیقتش افزون خواهد بود و در رشته خویشاوندی حباله رحم، از جمله خویشاوندان تو حق ما در تو بر تو بیشتر است و بعد از مادر حق پدر، و از آن پس حق فرزندان تو، و بعد از آن حق برادر تو «ثم الاقرب فالاقرب» (3) و الاولی فالاولی (4) آنگاه یعنی بعد از رعایت حقوق خویشاوندان علی حسب الترتیب حق مولای تو است که او را نعمت میدهی، حق مولای تست که از وی نعمت میبری، پس از آن، حقوق آنان است که با توبه نیکی رفته اند، آنگاه حق، موذن توست برای نماز تو، پس حق پیشوای نماز تست پس از آن حق جلیس و همنشین تو است، و حق همسایه و حق رفیق، و حق شریک تو، و حق مال تو، و حق غریم تو که از وی بمطالبه هستی، و حق آن خصم تو است که بر تو ادعا دارد و حق آن خصم که تو بروی ادعاداری

پس حق آنکسکه از وی مشورت میجوئی و حق آنکسکه از تو مشورت میجوید و حق آنکسکه از تو در طلب نصیحت باشد، و حق آنکسکه ترا ناصح است، پس حق آنکسکه از تو کهنتر باشد و حق آنکس که از تو سؤال کند و حق آنکسکه تو از وی

ص: 394

1- ازواج جمع زوج : جفت همسر

2- ملك یمین

3- الاقرب فالاقرب: هر کس مرتبه خویشاوندیش نزدیکتر پس بداشتن حق نزدیکتر از دیگری است

4- الاولی فالاولی. آنکس که شایسته تر است بر دیگری مقدم است

سؤال نمائی، پس از آن حق آنکسکه زیانی از وی فعلاً یا قولاً بعمدیا بغیر عمد بر تودارد شده است، پس حق اهل ملت تو است بر تو پس حق اهل ذمه تو است پس حقوق جاریه بقدر علل و لغزش اخوان و تصرف اسباب است پس خوشا بر آنکسکه خدای تعالی اعانت فرماید او را بر آنچه واجب شده است بروی و توفیق بدهد او را برای ادای آن، و او را بر طریق صواب و سداد (1) باز دارد

حق خداوند بزرگ

«فاما حَقَّ اللَّهُ أَكْبَرَ عَلَيْكَ فَإِنْ تَعَبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» یعنی حق خداوند تبارک و تعالی که ترا از کتم عدم بعرضه وجود و پهنه نمود در آورد، و بدون هیچگونه حاجت بهزاران هزار گونه نعمت بهره ور ساخت، بر تو اینست که روزگار خود را به پرستش او باز سپاری و هیچ شریک و انباز از بهر او بازنگویی و چون اینکار از در خلوص نیت و صفوت عقیدت بهای برده باشی، خدای عزوجل برذات مقدس متعال خود حتم میفرماید که امر دنیا و آخرت ترا بسعادت و نیکی کفایت فرماید و ترا بهر دو سرای کامکار و بوصول درجات و حصول برکات برخوردار گرداند.

بقایای حقوقیکه برعهده انسان است

«وَحَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسَّ تَعْمَلَهَا بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحَقُّ اللِّسَانِ أَكْرَامَهُ عَلَى الْخِنَاوِ تَعْوِيذِهِ الْخَيْرَ وَتَرَكَ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَايْدَةَ لَهَا وَالْبِرِّ بِالنَّاسِ وَحُسْنِ الْقَوْلِ وَفِيهِمْ حَقُّ السَّمْعِ تَنْزِيهَهُ عَنْ سَمَاعِ الْغَيْبَةِ وَسَمَاعِ مَا لَا يَحِلُّ سَمَاعُهُ وَحَقُّ الْبَصَرِ أَنْ تَغْمِضَهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَتَعْتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ وَحَقُّ يَدِكَ أَنْ لَا تَبْسُ طُهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَحَقُّ رِجْلَيْكَ أَنْ لَا تَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فِيهِمَا تَقِفُ عَلَى الصِّرَاطِ فَانظُرْ إِلَى أَنْ لَا تَرَلَّ بِكَ فَتَرْدَى فِي النَّارِ وَحَقُّ بَطْنِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَهُ وَءَاءَ لِلْحَرَامِ وَلَا تَزِيدَهُ عَلَى الشَّبَعِ وَحَقُّ فَرْجِكَ أَنْ تُحْصِيَهُ عَنْ الزَّانَا وَتَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ» یعنی حق نفس تو و جان تو که سود و خسراش بافعال و اعمال تو نگرانست، بر تو آنست که او را بطاعت و عبادت حضرت احدیت که موجب عاقبت است مشغول و بکار آوری و حق زبان تو که معبر (2) از مافی الضمیر (3) تو و زمام اختیارش با تست این است که از بیهوده رانی که مورث بلیات جاودانی است بازداشته و مکرم و بگذارش خیر و خوبی و نیکی و نکوئی

ص: 395

1- سداد: محکمی و درستی

2- معبر: ابراز کننده تعبیر کننده

3- مافی الضمیر: آنچه در دل است

با کسان و فرو گذاشت از بیفایده راندن عادت دهی ، چه سود و زیان جمله اعضا و جوارح بگردش زبان و تابش بیان نمایان است . و حق سمع و نیروی شنوائی و گوش که آلتی است برای شنیدن خواه از آنچه ثواب بخشد، یا در آنچه عقاب کشد، این است که از شنیدن غیبت کسان و آن مسموعاتی که نه روا و نه سزااست ، ومورث هزاران دواهی(1) و بلاست پاک و منزّه داری .

و حق بصر و نیروی بینائی آن است که از آنچه نه رواست دیدار بازپوشی بلکه بسبب این آلت گرمی از صنایع قدرت که ادلاء(2) معرفت و وحدت است ،عبرت گیری و حق دست تو که آلت افعال و نماینده اعمال تست این است که بآنچه از بهر تو حلال و روانیست برنگشائی و بآنکردار که ناشایسته است باز مداری تا بسبب وجود تو را اختیاریکه ترا امروز بروی ، میباشد فردای قیامت مسئول و معاقب گردد و در اینجهان برنج و زحمت و خواری و اهانت دچار شود و حق پایهای تو که حمال ائقال(3) قالب و اوزار(4) تو است آن است که آنها را بیهوده و بیرون از صواب کار نفرمائی ، و بآن راه که نه اندر خور است گام سپاری، چه با این رو پای بر پل صراط ایستاده همی شوی، پس یکی خوش بنگر که از سنگینی ذنوب و ثقل گناهان تو را نلغزاند ، و بآتش در نیفکند

و حق شکم که دیگ جوش حیات و زندگانی و انبار کثافات و کامرانی و گنجینه مشتیهات نفس حیوانیست آن است که او را ظرف مأکولات و مشروبات حرام نگردانی و بر افزون از آنکه سد جوع را بیایست آکنده نکنی و رنجور و ناتوانش نسازی و در آنسرای از آتش نیرانش انباشته نیاری و حق فرج تو که آلت لذت و تناسل و توالدو محل اطفاء(5) حرارت نفس اماره است آنست که از زنا و مباشرت ناروانگاهبان ، و از نظاره نا محرمانش دیدبان باشی چه پایان هر زیان و فرودگاه هرگونه خسارت و تباهی در آخر کار بدو راجع است و عصاره(6) جمله متلذذات مایه او میگردد «وَحَقُّ الصَّلَاةِ أَنْ لَا تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَّكَ قَائِمٌ فِيهَا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ قُمْتَ مَقَامَ

ص: 396

- 1- دواهی جمع داهیه : بلا و مصیبت
- 2- ادلاء جمع دلیل: رهنما، رهبر
- 3- ائقال جمع ثقل: سنگینی
- 4- اوزار: جمع وزر: جرم و گناه
- 5- اطفاء: خاموش کردن
- 6- عصاره : شیره و چکیده

الدَّلِيلِ الْحَقِيرِ الرَّاعِبِ الرَّاهِبِ الرَّاجِيِ الْخَائِفِ الْمُسْكِينِ الْمُضْرَعِ الْمُعْظَمِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسُّكُونِ وَالْوَقَارِ وَتُقْبِلَ عَلَيْهَا بِقَلْبِكَ وَتُقِيمَهَا بِحُدُودِهَا وَحُقُوقِهَا وَحَقَّ الصَّوْمِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ حِجَابٌ صَدَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ لِسَانِكَ وَسَمْعِكَ وَبَصَرِكَ وَبَطْنِكَ وَفَرْجِكَ يَسْتُرُكَ بِهِ مِنَ النَّارِ فَإِنْ تَرَكْتَ الصَّوْمَ خَرَفَتْ سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَحَقَّ الصَّدَقَةَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا ذُخْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَوَدِيعَتُكَ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى الْإِشْهَادِ عَلَيْهَا وَكُنْتَ بِمَا تَسَّ تَمُودَعُهُ تَسَّ تَمُودَعُهُ عَلَانِيَةً وَتَعْلَمَ أَنَّهَا تَدْفَعُ الْبَلَايَا وَالْأَسْأَمَامَ عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَتَدْفَعُ عَنكَ النَّارَ فِي الْآخِرَةِ وَحَقَّ الْحَجُّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وَفَادَةٌ إِلَى رَبِّكَ وَفِرَازٌ إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِكَ وَفِيهِ قَبُولُ تَوْبَتِكَ وَقَضَاءُ الْفَرَضِ الَّذِي أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَحَقَّ الْهُدَى أَنْ تُرِيدَ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تُرِيدَ بِهِ خَلْفَهُ وَتُرِيدَ بِهِ التَّعَرُّضَ لِرُحْمَتِهِ وَنَجَاةَ رُوحِكَ يَوْمَ تَلْقَاهُ» ميفرمايد حق نماز که يزدان بی نیاز بر تو واجب گردانده است آنست که بدانی نماز بآداب معینه آن وسیله آنست هر ترا که بسبب آن در پیشگاه خدای شرف و فود (1) و عز ورود میجوئی ، و در اینحالت در حضور حضرت احدیت ایستاده میگردی و چون این نکته بدانستی و دولت این نعمت باز شناختی می ایستی چون ایستادن بنده ذلیل و حقیر در کمال رعب و بیم و انکسار و خوفناک و امیدوار در نهایت ضراعت و استکان (2) و تعظیم و بزرگ شمردن پروردگار قهار که در حضرتش ایستاده و هستی با تمام سکونت و وقار و از درون دل بر اقامت نماز و ادای حدود و حقوق آن روی میآوری و حق روزه آنست که بدانی روزه و روزه داری پرده و حجابی است که خداوند وهاب بر زبان و گوش و چشم و بطن و فرج تو بر میکشد، تا بسبب آن از آتش دوزخ محفوظ بمانی ، و اگر روزه را ترک کنی ، آن پرده پاره کرده خواهی بود

و حق تصدق آنست ، که بدانی صدقه ذخیره ایست از بهر تو در حضرت پروردگارتو و چنان ودیعت و امانتی است ، که بهنگام حاجت اقامت شهود و بینه از بهر تو لازم نیست ، یعنی در حضرت خدای محفوظ و مضبوط و آماده و مهیاست ، و چون امانت خویش را بخواهی ، بی اقامت گواه بتو عاید میشود ، و اگر چندین امانت را پوشیده و پنهان بودیعت نهاده باشی ، برای تو محکمتر و آماده تر است ، از آن امانتی که باشکارا سپرده باشی ، و باید بدانی تصدق فرمودن، بلاها و رنجوریها را از تو باز میدارد

ص: 397

1- و فود: ورود؛ دخول

2- استکان خوار و ذلیل بودن

آتش را در آخرت و حق حج آنست که بدانی اقامت حج فرمودن ، درود تو است بدرگاه پروردگارتو ، و فرار نمودن تست از گناهان تو بحضرت خداوند و در نهادن حج قبول شدن توبت و بجای آوردن آن امر فرض و واجبی است که خدای بر تو واجب گردانیده است و حق هدی و قربانی آنستکه اراده نمائی در قربانی نمودن تقرب بحضرت سبحانی جستن و خوشنود ایزد صمدانی خواستن را نه اینکه مخلوق را بآن کار اراده کنی و باید اراده نمائی در قربانی کردن در معرض رحمت خدایتعالی در آمدن و نجات بخشیدن روح خود را در آنروز که خدای را ملاقات کنی ، از آتش و عقاب و فرسایش و عذاب و سؤال و جواب

«وَحَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَأَنْهُ مُبْتَلَىٰ فِيكَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ، وَأَنَّ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ فَتُلْقَىٰ بِيَدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَتَكُونَ شَرِيكًا لَهُ فِيمَا يَأْتِي إِلَيْكَ مِنْ سُوءٍ. وَحَقُّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ التَّعْظِيمِ وَالتَّوْقِيرِ لِمَجْلِسِهِ وَحُسْنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ الْإِقْبَالَ عَلَيْهِ وَأَنْ لَا تَرْفَعَ عَلَيْهِ صَوْتَكَ، وَلَا تُجِيبَ أَحَدًا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُجِيبُ، وَلَا تُحَدِّثَ فِي مَجْلِسِهِ أَحَدًا وَلَا تَغْتَابَ عِنْدَهُ أَحَدًا، وَأَنْ تَدْفَعَ عَنْهُ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَكَ بِسُوءٍ، وَأَنْ تَسْتُرَ عُيُوبَهُ وَتُظْهِرَ مَنَاقِبَهُ، وَلَا تُجَالِسَ لَهُ عَدُوًّا، وَلَا تُعَادِي لَهُ وَلِيًّا، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ شَهِدْتَ لَكَ مَلِيكَةُ اللَّهِ بِأَنَّكَ قَصِدْتَهُ وَتَعَلَّمْتَ عِلْمَهُ لِلَّهِ جَلَّ اسْمُهُ لَا لِلنَّاسِ. وَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالْمُلْكِ فَإِنَّ تَطِيعَهُ وَلَا تَعْصِيَهُ إِلَّا فِيمَا يُسَخِطُ اللَّهَ؛ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ. وَأَمَّا حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُمْ صَارُوا رَعِيَّتَكَ لِضَعْفِهِمْ وَقُوَّتِكَ، فَيَجِبُ أَنْ تَعْدِلَ فِيهِمْ وَتَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ، وَتَغْفِرَ لَهُمْ جَهْلَهُمْ وَلَا تُعَاجِلَهُمْ بِالْعُقُوبَةِ، وَتَشْكُرَ إِلَى رَبِّكَ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا آتَاكَ مِنَ الْقُوَّةِ عَلَيْهِمْ. وَأَمَّا حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ تَعْلَمَ عِزَّوَجَلَّ إِنَّمَا جَعَلَكَ قِيَمًا لَهُمْ فِيمَا آتَاكَ مِنَ الْعِلْمِ، وَفَتَّحَ لَكَ مِنْ خَزَائِنِ الْحِكْمَةِ؛ فَإِنْ أَحْسَنْتَ فِي تَعْلِيمِ النَّاسِ وَلَمْ تَخْرُقْ بِهِمْ وَلَمْ تَضَجِرْ عَلَيْهِمْ زَادَكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَإِنْ أَنْتَ مَنَعْتَ النَّاسَ عِلْمَكَ أَوْ خَرَقْتَ بِهِمْ عِنْدَ طَلِبِهِمُ الْعِلْمَ مِنْكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ أَنْ يَسْلُبَكَ الْعِلْمَ وَبِهَاءَهُ، وَيُسْقِطَ مِنَ الْقُلُوبِ مَحَلَّكَ».

و حق پادشاه آن است که بدانی که ترا برای اوفتنه ساخته اند ، یعنی در آن سلطنتی

که خدای او عطا فرموده و رعایا را محکوم اوامر و نواهی او گردانیده ، پس در اینکار اسباب امتحان از بهر او مهیا فرموده ، در کار رعایا محل ابتلا گردیده ، چه مسئول و مؤاخذ واقع میشود ، پس بر تو لازم است ، که خویشتن را در مورد خشم و ستیز او در نیاوری ، و خود را بدست خود بتباهی اندر نیفکنی ، چه اگر چنین کنی ، و بدست خود بچنگال قهر و نکال او اندر شوی ، هر زبان و نقصان و آسیب و گزند که از وی با تو فرارسد با وی شریک باشی ، و از این کلام حکمت نظام چنان مستفاد میشود : که خویشتن را در پهنه خشم و ستیز سلطان در انداختن ، نه همان رنج و شکنجی اینسرای را بر خویشتن فرود آوردن است بلکه در روز شمار نیز در پیشگاه پروردگار دادار بمؤاخذت و مسئولیت دچار ببایست بود.

و حق آنکس که معلم و راننده تست ، در طریق علم این است ، که او را سخت عظیم ، نیک بزرگ بدانی ، و بداری و مجلس او را بس موقر و محترم شماری . و بکلمات او و بیانات او بطوری خوب و مطلوب گوش فراداری و حضرتش را با رویی گشاده و خوئی آزاده و کامل و فرهنگی شامل اقبال کنی و هرگز آوای خویشتن را بر صدای او برتر و بلندتر نیاوری و چون کسی از وی در مسئله از علم پرسش نماید تو خود اظهار دانش و شخصیت نکنی و خویشتن را آراسته پاسخ ساختن نسازی و جواب او را با خود او بازگذاری و شرط ادب نگاهداری تا چنان همی نماید که جز او گوینده و بیرون از وی داند در آن مجلس نیست ، و نیز هیچوقت در مجلس او با دیگران حدیث نرانی ، و از پی خویشتن نمائی بر نیائی ، و خاطر او را از این کردار آزار نرسانی ، و هرگز در خدمتش از هیچکس بغیبت لب نگشائی ، چه این کردار نیز نشانه خویش خواستن ، و از روش ادب بیرون گام سپردن ، و خواطر او را کوفته ساختن ، و برخویشتن بدگمان داشتن است ، چه ترا چون باین صفت بازشناسد از تو در خویشتن نیز بیندیشد ، و نیز بر تو است که چون کسی را بنگری که از معلم تو بخوبی سخن نراند ، او را و سخن ناصواب او را دفع دهی ، راز وی بر تابی ، و نیز ترا ببایست که معایب آموزگار خویش را پوشیده ، و مناقب (1) او را آشکارا بگردانی ، و هم با

ص: 399

آنانکه با وی بدشمنی و عدوان میروند، مجالست نفرمائی، و بادوستان و نیک سگالان او بعداوت و بدسگالیدن نباشی، و چون در طلب علم و رعایت معلم بر این نسق کار کنی فریشتگان خدای بر تو گواه کردند، که تو در این کار و این آموختن حضرت ذی المنن را آهنگ نموده، و در راه خدا و خوشنودی خدا بعلم او تعلم جوئی، و در علم و فرهنگ باهنگ مردمان و اراده مخلوق رنج نبردی

و اما حق آنکس که بر تو مالکیت و مقام اختیار دارد، و ترا بحکومت و اقتدار و ارادت خویش میراند، آنست که او را در هر چه فرمان کند اطاعت کنی، و با وی بعضیان و نافرمانی نروی، مگر در آنچه اگر بحکم او روی، و اطاعت او جوئی، خشم خدای را برانگیزد، چه هیچ باطاعتی برای هیچ مخلوقی نسزد، گاهی که معصیت خدای را در بر داشته باشد، و یزدان را غضبان(1) گرداند، و حق آنان که بسبب سلطنت تو بر ایشان برعیتی تواندرند، آنست که بدانی بسبب ضعف ایشان و قدرت و توانایی تو برعیتی تو در آمده اند پس بر تو واجب افتد که در میان ایشان کار بعدالت کنی، و ایشانرا چون پدری مهربان در سایه مهر و عطف و فروگیری، و بر جهالت و نادانی ایشان و جهمان ایشان از در بخشایش نمایش آوری و در عقوبت و فرسایش آنان بعجلت و شتاب جنبش نگیری، و خدای را بر این سرافرازی و برتری بر ایشان ستایش آوری.

و حق آنانکه بسبب علم و دانائی و فزایش دانش و بینائی تو برعیتی هستند، آنست که درست بدانی، خدای عزوجل بواسطه آن علم و دانشی که در تو نهاده، ترا برایشان قیم گردانیده است، و از گنجینه حکمت ابواب دانش بر تو بازگشوده، پس اگر در آموزگاری مردمان به نیکی روی، و از وفود و ورود و ارادت و سئوالات ایشان بدهشت و ضجرت(2) نروی خدای ترا از فضیلت خود بیفزاید، و ابواب دانش بر تو بگشاید. و اگر مردمان را از نمایش دانش خویش مهجور داری، و بهره نرسانی، یا چون در خدمت تو بخواهش دانش و طلب علم در آیند، ایشان را از خوی و خصال خویش بدهشت و ملال در آوری، بر خدای عزوجل واجب میگردد، که لباس علم از تو بر گیرد، و بهاء و فروغ دانش از تو دور کند، و مقام و منزلت تو را از دلهای کسان بر افکند

ص: 400

1- غضبان: خشمگین

2- ضجرت: تتکدل شدن، دلتنگی

«وَأَمَّا حَقُّ الزَّوْجَةِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا لَكَ سَكَنًا وَأَنْسَا فَتَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ فَتُكْرِمُهَا وَتَرْفُقُ بِهَا وَإِنْ كَانَ حَقُّكَ أَوْجَبَ فَإِنَّ لَهَا عَلَيْكَ أَنْ تَرْحَمَهَا؛ لِأَنَّهَا أَسِيرَةٌ وَتُطْعِمُهَا وَتَكْسُوهَا وَإِذَا جَهِلَتْ عَفْوَتْ عَنْهَا وَأَمَّا حَقُّ مَمْلُوكِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ خَلَقَ رَبَّكَ وَابْنَ أَيْبِكَ وَأُمَّكَ وَلَحْمُكَ وَدَمُكَ لَمْ تَمْلِكْهُ لِأَنَّكَ صَنَعْتَهُ دُونَ اللَّهِ وَلَا خَلَقْتَ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِهِ وَلَا أَخْرَجْتَ لَهُ رِزْقًا وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَفَاكَ ذَلِكَ ثُمَّ سَخَّرَهُ لَكَ وَائْتَمَنَكَ عَلَيْهِ وَاسْتَدْعَاكَ إِيَّاهُ لِيَحْفَظَ لَكَ مَا تَأْتِيهِ مِنْ خَيْرٍ إِلَيْهِ فَأَحْسِنُ إِلَيْهِ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَإِنْ كَرِهْتَهُ اسْتَبَدَلْتُ بِهِ وَلَمْ تُعَدِّبْ خَلْقَ اللَّهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» ميفرمايد و اما حق زن يعنى زوجه تو آنست كه بدانى خداى تعالى او را از بهر آسايش و آرامش و مؤانست و مصاحبت تو مقرر فرموده و بدانيكه اين نعمتى است از جانب خداى عزوجل براي تو، پس گرامى بدارى او را و با او از در تكريم و رفق و ملايمت باشى اگر چند حق تو بروى افزون، و رعايت اين كار بروى اوجب (1) است

لكن چون وی اسير تو است و در پنجه اقتدار و اختيار تو دستگير است بر تو لازم است كه بروى برحمت و رأفت رفتار كنى و او را خوش بخورانى و خوب بپوشانى وانگر در كارى بنادانى رود بروى بخشايش آورى

و اما حق آنكسكه مملوك و غلام و زر خريد تو است آنستكه بدانى وی آفريده پروردگار تو است و پسر پدر و مادر و گوشت و خون تو است يعنى فرزند آدم و حوا عليهم السلام ميباشد كه جمله مردمان فرزندان ايشان اند، پس تو بحقيقت بروى مالك نيستى چه او مصنوع و مخلوق خداواند است، و هيچكس از جوارح و اعضاى او را تو نيافريده باشى و از او تو رزق و روزى پديدار نكرده، همانا خداى تعالى او را بيافريد و روزى داد تو را در كار او كفايت كرد و از آن پس او را با طاعت فرمان تو در آورد و تو را بروى امين گردانيد و او را نزد تو بوديعت نهاد تا بهر گونه نيكي و خويى بارى پاى گذارى در پيشگاه عدل خداى محفوظ بماند

پس تو باوى به نيكي باش چنانكه خداى با تو نيكي فرمود و اگر در خدمت تو مكروه افتد و با مزاج تو توافق نجويد او را با مملوكى ديگر تبديل كن و بهواى

ص: 401

1- اوجب : لازمتر

نفس بندگان خدا ی را دستخوش رنج و شکنج مدار همانا جمله قوتها و نیروها و توانائیها منحصر بذات مقدس متعال ایزد ذو الجلال والجمال است

مقصود از این فرمایش این است که خدای جل جلاله با اینکه ترا محض رحمت و عطیت از مکمن (1) غیب بعرضه وجود در آورد، بانواع نعم که هیچیک را نه در خور بودی، بهره ور ساخت، و ترا بقوای متبرکه امتیاز بخشید، و حیوانات و آفریدگان خود را باطاعت تو باز داشت، تو اگر چند بر هیچ چیز قادر نیستی در مقام تکلیف بداشت و بهمه نوع اسباب برای ترقی و تکمیل تو فراهم ساخت و تو با این جمله آنرا فراموش، ساختی و در پهنه کفران و عرصه طغیان بتاختی و خدای از این جرایم در گذشت او تو را در اینسرای بکیفر نیفکند، بلکه با تو برحم و احسان رفت پس بر تو واجب تر است. که بر بندگان و آفریدگان خدای که در جناح استیلای تو در آمده اند، و مایه آسایش و جلال تو گردیده اند و خدای از بهر تو آزمایش و آرایشی فرموده بهتر به نیکی روی چه این نیکی نیز ازوست، و مر ترا توفیق و نعمتی نیکو است، و گرنه چه نیکی توانی و از چه راه دست یابی «وَأَمَّا حَقُّ أُمَّكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا حَمَلَتْكَ حَيْثُ لَا يَحْتَمِلُ أَحَدٌ أَحَدًا، وَأَعْطَتْكَ مِنْ ثَمَرِهِ قَلْبَهَا مَا لَا يُعْطَى أَحَدٌ أَحَدًا، وَوَقَّتْكَ بِجَمِيعِ جَوَارِحِهَا وَلَمْ تُبَالِ أَنْ تَجُوعَ وَتُطْمِئِنَّ، وَتَعْطَشَ وَتَسْقِيَكَ، وَتَعْرِىَ وَتَسْكُوَكَ، وَتُظَلِّكَ وَتَضْحَى، وَ تَهْجُرَ النَّوْمَ لِأَجْلِكَ، وَوَقَّتْكَ الْحَرَّ وَالْبُرْدَ لِتَكُونَ لَهَا فَإِنَّكَ لَا تُطْبِقُ شَيْئًا إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَتُوفِّقُهُ وَأَمَّا حَقُّ أَبِيكَ، فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَصَدُّ لَكَ وَإِنَّكَ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ، فَمَهْمَا رَأَيْتَ مِنْ نَفْسِكَ مِمَّا يُعْجِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَصْلُ النُّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ، فَاحْمَدِ اللَّهَ وَاشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُصَافٍ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَعُونَةِ عَلَى طَاعَتِهِ فَاعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابٌّ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقَبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ وَ أَنَّ حَقَّ أَخِيكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ يَدُكَ وَ عِزُّكَ وَ قُوَّتُكَ فَلَا تَتَّخِذْهُ سِلَاحًا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَا عُدَّةً لِلظُّلْمِ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَدْعُ نُصْرَتَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ النَّصِيحَةَ لَهُ فَإِنَّ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِلَّا فَلْيَكُنِ اللَّهُ أَكْرَمَ عَلَيْكَ مِنْهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» واما حق مادر بر تو آن است که بدانی او تر تحمل کرد

ص: 402

و بر خویش برگرفت و بر شکم خود جای داد و بشکم اندر از هر گونه زحمت و شکنج نگاهبان گردید، در آنجا که هیچکس حمل نمیکند هیچکس را و از میوه دل خود بتو خورانید و هیچکس چنین عطائی با هیچکس بیای نیآورد و ترا با تمامت جوارح و اعضای خویش محافظت نمود و هیچ باک نداشت که خویشتن جوعان و گرسنه بماند لکن ترا طعام برساند و خود تشنه بماند و ترا سیراب گرداند و رنج برهنگی کشد و ترا بپوشاند و خویشتن بتاب آفتاب تن در افکند و ترا بسایه گیرد و از لذت خواب چشم بر گیرد و از رنج بیخوابی در تاب شود تا ترا باسایش بدارد و ترا از زبان سرما و گرما محافظت کند تا او را فرزندی ارجمند و نهالی دل پسند باشی پس با این جمله چگونه از عهده سپاس و نیکوئیهای او توانی برآمد مگر بعون و توفیق خداوند سبحانی

و اما حق پدر تو آنست که بدانی وی اصل و بیخ و ریشه وجود تست و اگر بوجود او نبودی تو نبودی پس بهرهنگام در خویشتن به نشان رفعت و جلالتی نگران شدی و در عجب و شگفتی ماندی بدانکه پدرت اصل آن نعمت است برای تو پس خدای را سپاس گذار و بان مقدار ستایش کن و هیچ نیروئی بجز خدا نیست و مقصود از این کلام شرافت نظام آنست که اگر بعضی کسان درباره مراتب و مقامات بر پدر خویش فزونی گیرند هرگز خود را بروی برتر نشمارند چه هر چه هست از اوست و متفرع وجود او در این تقدم زوجه بر مملوك و مملوك بر مادر و مادر بر پدر چه نکات و دقائق لطیفه مندرج است که بر خردمندان آشکار است ، و جز امام هیچکس را قدرت اینگونه مراعات نیست

و اما حق فرزند تو آنست که بدانی که از تو است، یعنی از گوشت خون و بدن تو است و هر گونه خیر و شر و سعادت و شقاوت و کردار پسندیده و رفتار نکوهیده که در این جهان ناپایدار از وی پدیدار شود، بر تو اضافه گردد، و بتو خوانند، و رحمت و لعنتش بر تو عاید دارند، و باید بدانی در تولیت اعمال و افعال او و بنیکی ادب کردن و بر پروردگار خود جل جلاله دلالت نمودن و او را بر اطاعت خدای آماده داشتن بر تو است، و مسئول وی تو خواهی بود، پس در امر او و تربیت او بانگونه باش، و خویشتن

را چنان بدان که اگر در تربیت او احسان کنی مثالی؟ و اگر با ساءت (1) روی عقاب بینی مقصود آنست که چون فرزندت از گوشت و پوست و خون و استخوان تو روئیده است، بتو خواندش. و هر چه باوی کنی با خود کرده باشی، و عقاب و ثواب بینی، و خویشتن را در او مکلف بدان، و بقدر امکان پهلو تهی مدار، و بدیگران باز مگذار، که این تحاشی (2) را حاصلی نیست و بهر حال مسئول و مواخذ باشی.

و اما حق برادر تو آنست، که بدانی وی دست تو و قوت تو است، لکن نباستی این دست و قوت را در معصیت خدای بکار بری، و او را از بهر خویش اسلحه و آلات معاصی خداوند ارضین و سموات بداری، و برای ستم رانی بر آفریدگان حضرت یزدانی عدت و عدت (3) مشماری، و اگر او را دشمنی گزند او پدید آید چند که توانی از نصرتش توانی مجوی، و بقدر امکان پند و اندرزش فروگذار مکن، پس اگر در نصیحت او فایده یابی، و پند تو در وی اثر کرد، و باطاعت خدای گرائید خوب، و گرنه خدای بر تو از وی کریمتر است، و هیچ نیرویی نیست، مگر بخدای مقصود آنست، که برادر از تو و با تو از یک اصل و مأخذ است، از اینرو دست تو و بازوی تو و نیروی تو اوست، پس قدر و منزلت او در این مورد معلوم میشود که در چه پایه است، و هیچکس انباز او و چون وی دمساز تو نشود و اگر به نصیحت تو تنبیه نیافت تو او را دست و نیرو مدان و بخدای نیرو و قوت جوی، چه تمامت قدرتها و نیروها بجمله از خداوند توانا است.

«وَأَمَّا حَقُّ مَوْلَاكَ الْمُنْعَمِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَنْفَقَ فِيكَ مَالَهُ وَأَخْرَجَكَ مِنْ ذُلِّ الرِّقِّ وَوَحَشَتِهِ إِلَى عِزِّ الْحُرِّيَّةِ وَأُنْسِيهَا فَأَطْلَقَكَ مِنْ أَسْرِ الْمَلَكَةِ وَفَكَ عَذِّكَ قَيْدِ الْعُبُودِيَّةِ وَأَخْرَجَكَ مِنَ السَّجْنِ وَمَلَّكَكَ نَفْسَكَ وَفَرَّغَكَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ وَتَعْلَمَ أَنَّهُ أَوْلَى الْخَلْقِ بِكَ فِي حَيَاتِكَ وَمَوْتِكَ وَأَنَّ نَصْرَتَهُ عَلَيْكَ وَاجِبَةٌ بِنَفْسِكَ وَمَا احْتِجَّ إِلَيْهِ مِنْكَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَأَمَّا حَقُّ مَوْلَاكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ عِتْقَكَ لَهُ وَسِيْلَةً إِلَيْهِ وَحِجَابًا لَكَ مِنَ النَّارِ وَأَنَّ ثَوَابَكَ فِي الْعَاجِلِ مِثْرَانَهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ رَحِمٌ مُكَافَأَةٌ لِمَا أَنْفَقْتَ مِنْ مَالِكَ وَفِي الْآجِلِ الْجَنَّةُ وَأَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرُهُ وَتَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ وَتَكْسِبُهُ الْمَقَالَةَ

ص: 404

1- اساءت : بدی کردن

2- تحاشی دوری کردن، پرهیز کردن

3- عدت : نیرو و قدرت با اسباب

الْحَسَنَةَ وَتُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ثُمَّ إِنَّ قَدْرَتَ عَلَيَّ مُكَافَأَتِهِ يَوْمًا كَافِيَةً» و اما حق آنمولای تو که بر تو بانعام واکرام رفت ، وازقید بندگی و بند عبودیت باز رهانید، اینست که بدانی خواسته خود را در کار تو که بر تو با نفاق ، رسانید و ترا از ذلت بندگی و خواری عبودیت و بیم عذاب و عقوبت و عزت آزادی و شرف حریت و مؤانست آزادگی بازسانید، و از استر مملوکیت آسایش داد و بند بندگی از گردنت برگرفت و از زندان، عبودیت و سجن(1) اسیری و محکومیت بیرون ، و بر نفس خود مالک و مختار، و برای عبادت پروردگارت بفراغ خاطر فارغ ساخت یعنی برای ادای مستحبات چه آنچه فرض و واجب است هیچ چیز مانع و حاجز نتواند بود و باید بدانی که چنین مولای تو از تمامت مردمان در زندگی و مردگی تو بتو اولویت دارد و بر تو واجب است که نصرت او را بنفس خویشستن فرونگذاری ، و بآنچه او را بدان حاجت افتد ، از تو بجای آوری. و هیچ توانائی و قوت نیست مگر بخدای از این کلام شرافت نظام نموده آید که اطاعت فرمان سید بر مولای خود بدان پایه است ، که عبد را در مراعات مستحبات دینیه بمیل و اجازت او بایست بود ، و از این است که میفرمود : چون تو را آزاد فرمود ، توانی بفراغت بعبادت و اطاعت پروردگار روز گذرانی ، و نیز از این کلام ثواب آزاد کردن نیز معلوم میشود . که تا چه مقدار و موجب چه نتایج حسنه است .

و اما حق آن مولایی که این توفیق یافته که در حق تو احسان ورزیده و از قید عبودیت آسوده ساخته است ، آنست که بداند که خدای تعالی مقرر فرموده است آزاد ساختن تو را برای او ، و وسیله در پیشگاه او ، و هم حجابی و پرده از آتش . و اینکه ثواب تو در این امر در این سرای میراث اوست : اگر او را خویشاوندی نباشد ، یعنی اگر بمیرد و خویشاوندی نداشته و از وی میراثی بماند ، مخصوص بتو خواهد بود ، در ازای آن مالی که در خریداری او اتفاق نمودی ، و از آن پس او را آزاد ساختی، و در آن سرای پاداش تو جنت است ، یعنی ثواب تو در ازای آزاد کردن او در سرای دنیا آن است ، و در آخرت بهشت است

ص: 405

و اماحق آنکسکه با تو بنیکی رفته و نیکی بجای آورده ، آنست که او را شکرگذاری ، و احسانش را بخاطر بازسپاری و برای او مقاله حسنه و سخن نیک اکتساب نمائی ، و از روی خلوص نیت و صفای عقیدت بدعای خیر اولب برگشائی ، در آن حالت و مقام که تو را در حضرت خدای عز وجل حاصل است ، و چون چنین کنی ، سپاس احسان او را سرأ و علانیه(1) بجای گذارده باشی و میز افزون تر اینجمله اگر روزگاری بر پاداش احسانش توانا باشی البته بیای آور .

«وَأَمَّا حَقُّ الْمُؤَدِّنِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مَذْكُرٌ لَكَ رَبُّكَ عَزَّ وَجَلَّ وَ دَاعٍ لَكَ إِلَى حَظِّكَ وَعَوْدُكَ عَلَى قَضَائِهِ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَشُدُّكَ عَلَى ذَلِكَ شُكْرَكَ لِمُحْسِنِينَ وَ حَقُّ إِمَامِكَ فِي صِدْقِ لَاتِكَ فَإِنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ تَقَلَّدَ السَّفَارَةَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَمْ تَتَكَلَّمْ عَنْهُ وَ دَعَا لَكَ وَ لَمْ تَدْعُ لَهُ وَ كَفَّ آكَ هَوْلَ الْمَمَّةِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ كَانَ نَقَصٌ كَانَ بِهِ دُونَكَ وَ إِنْ كَانَ تَمَامًا كُنْتَ شَرِيكَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْكَ فَضْلٌ فَوْقِي نَفْسِكَ بِنَفْسِهِ وَ صِدْقِ لَاتِكَ بِصِدْقِ لَاتِكَ فَشُدُّكَ لَهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ أَمَّا حَقُّ جَلِيسِكَ فَإِنْ تُلِينُ لَهُ جَانِبَكَ وَ تُنْصِيهِ فُهُ فِي مُجَارَاةِ اللَّفْظِ وَ لَا تُقَوْمَ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ مَنْ يَجْلِسُ إِلَيْكَ يَجُوزُ لَهُ الْقِيَامُ عَنْكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ وَ تَنْسَى زَلَّاتِهِ وَ تَحْفَظُ خَيْرَاتِهِ وَ لَا تُسَمِّعُهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَمَّا حَقُّ جَارِكَ فَحِفْظُهُ غَائِبًا وَ إِكْرَامُهُ شَاهِدًا وَ نُصْرَتُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا وَ لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً فَإِنْ عَلِمْتَ عَلَيْهِ سُوءًا سَتَرْتَهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ يَقْبَلُ نَصِيحَتَكَ نَصَّ حَتَّى فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ وَ لَا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ وَ تَقْبِلُ عَثْرَتَهُ وَ تَغْفِرُ ذَنْبَهُ وَ تُعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةَ كَرِيمَةٍ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ الصَّاحِبِ فَإِنْ نَصَّ حَبَّهُ بِالْتَفْضُلِ وَ الْإِنْصَافِ وَ تَكْرِمِهِ كَمَا يُكْرِمُكَ وَ لَا تَدْعُهُ بِسَبْقِ إِلَى مَكْرَمَةٍ فَإِنْ سَبَقَ كَأَفَاتِهِ وَ تَوَدَّهَ كَمَا يُوَدُّكَ وَ تَزَجْرُهُ عَمَّا يَهُمُّ بِهِ مِنْ مَعْصِيَةٍ وَ كُنْ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَ لَا تَكُنْ عَلَيْهِ عَذَابًا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ الشَّرِيكِ فَإِنْ غَابَ كَفَيْتَهُ وَ إِنْ حَضَرَ رَعَيْتَهُ وَ لَا تَحْكُمُ دُونَ حُكْمِهِ وَ لَا تَعْمَلُ بِرَأْيِكَ دُونَ مُنَاطَرَتِهِ وَ تَحْفَظُ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ لَا تُخُونُهُ فِيمَا عَزَّ أَوْ هَانَ مِنْ أَمْرِهِ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشَّرِيكَيْنِ مَا لَمْ يَتَخَاوَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

و اما حق آنکسکه بانگ اذان بر میکشد ، آنست که بدانی پروردگار ترا بیاد تو میافکند ، و ترا بمقصد و مطلوب خود میخواند ، و بر قضای آنچه خدای بر تو فرض نهاده

ص: 406

1- علانیه : آشکارا

اعانت مینماید، پس تو او را آن سپاس بگذار که سزاوار سپاس احسان کنندگان است، و حق امام و پیشوای نماز تو آنست که بدانی وی در میان تو و خدای کار سفارت (1) میگذارد و در عوض تو در پیشگاه خدای لب بسخن میگشاید و تو هیچ از عوض او تکلم نمیکنی، تو خدای را میخواند و تو برای او بدعانمی پردازی و ترا از هول و هیبت مقام رایستاد نگاه حضرت خداوند عزوجل کفایت مینماید، پس اگر آن نماز و دعا و قرائت را ناقص گذاشت پرسش از اوست، و بر تو هیچ زبانی باز نیاید و اگر تمام و کامل بیای برد تو در ثوابش شریک باشی و در این شراکت او را بر تو زیادت و فضیلت نباشد، پس امام نماز نفس ترا بنفس خویش نگاهبان و نماز ترا بنماز خود وقایت (2) کرده و بر تو است که او را بر مقدار این کار و کردار سپاس گذاری

و اما حق آنکسکه مجالست تورو، میگذارد آن است که باوی از در نرمی و لطف روی، و در مکالمت از روی اقتصاد و نصفت باشی یعنی متکلم وحده نباشی و در گفتن بروی فزونی نجوئی و در سخن گفتن، خاطر شرارنجه نسازی، و از آن مجلس که با هم جلوس نموده اید بیرون اجازت او بر پای نشوی، لکن آنکسکه برای تو جلوس مینماید تواند بیرخصت تو بر پای شود و بر تو است که لغزیدگیهای او را نادیده انگاری و نیکوئیهای او را محفوظ بداری، و جز خیر و خوبی او چیزی بگوش نرسانی

و اما حق همسایه تو آنست که در غیبت او از وی محافظت فرمائی، و حفظ الغیب او را بر خویشتن واجب شماری و چون حاضر باشد در اکرام او کوشش فرمائی چون ستمی بروی فرود آید. او را یاری نمائی و هرگز بعورت و پوشیده او و ناموس او چشم بر ندوزی، و اگر بکرداری ناستوده از وی برخوردار گردانی؛ و اگر بدانی شنوای پند و اندرز تو میشود، بآنچه و آنحالت و مقام که ما بین تو و او حاصل است او را نصیحت گذاری و چون روزگار بروی دشوار، و زمانه بروی ناهموار یا مهمی سخت او را پدیدار آید از چاره کار او چشم بر نبوشی و او را بر بخویشتن باز نگذاری و اگر بر عترت و (3) لغزشی

ص: 407

1- سفارت واسطه بودن، میانجیگری

2- وقایت: حفظ و صیانت کسی از آفت

3- عشرت: لغزش

بروی بگذری از وی فرو گذاری و برگناه او بخشایش آوری و باوی بمعاشرتی کریم و مصاحبتی ستوده و سلو کی خجسته روز گار بگذاری، و هیچ قوت و نیروئی جز بخدای نیست .

و اما حق صاحب و رفیق تو آنست که با وی از در تفضل و انصاف، روی و او را بر حسب امکان اکرام، کنی و چندانکه توانی درنگ بگیری و او را مجال مگذار، تادر مکرمتی(1) بر تو سبقت جوید، یعنی همیشه مراقب باش که تو بروی پیشی جوئی، و اگر وی سبقت نمود اور امکافات کن و همانطور که با تو بمکرمت رفت، باوی بمکرمت بکوش، و اگر معصیت کار سپارد، او را از زواجر (2) پند و موعظت و قوارع اندرز و نصیحت منزجر و کوفته خاطر دار، و بروی مایه رحمت و آسایش باش نه آیت(3) زحمت و فرسایش، و هیچ نیرویی نیست مگر بخدای .

و اما حق شریک تو آنست که اگر غایب باشد در آنچه بروی باید بجای آورد او را کفایت کن، و اگر حاضر باشد باوی از در رعایت باش، و بیرون از حکم و فرمان او بحکم و فرمانی لب نگشای، و بدون اینکه بازی مناظرت کنی، و رای او را باز سنجی، برای و رویت خویش کاری را بیای میار و مال او را نگاهداری کن، و در امور خواه آنچه مر او را عزت باشد یا خواری و اهانت باوی بخیانت مرو، چه خدای را دست قدرت و برکت در میان دو تن شریک دراز است، مادامیکه با هم بخیانت نباشند و هیچ نیروئی جز بخدای نیست.

«وَأَمَّا حَقُّ مَالِكٍ فَإِنَّ لَا تَأْخُذَهُ إِلَّا مِنْ حِلِّهِ وَلَا تُنْفِقُهُ إِلَّا فِي وَجْهِهِ وَلَا تُؤْتِرُ عَلَى نَفْسِكَ مَنْ لَا يَحْمَدُكَ فاعْمَلْ بِهِ بِطَاعَةِ رَبِّكَ وَلَا تَبْخُلْ بِهِ فِتْبَوَاءَ بِالْحَسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ مَعَ السَّعَةِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَأَمَّا حَقُّ غَرِيمِكَ الَّذِي بَطَّالِبِكَ فَإِنْ كُنْتَ مُوسِرًا أَعْطَيْتَهُ وَإِنْ كُنْتَ مُعْسِرًا أَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَرَدَدْتَهُ عَنْ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيفًا وَحَقُّ الْخَلِيطِ أَنْ لَا تَعْرَهُ وَلَا تَعُشَّهُ وَلَا تَخْدَعَهُ وَتَتَّقِيَ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ وَأَمَّا حَقُّ الْخَصْمِ الْمُدَّعِي عَلَيْكَ فَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعِي عَلَيْكَ حَقًّا كُنْتَ شَاهِدَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَلَمْ تَظْلِمْهُ وَأَوْفَيْتَهُ حَقَّهُ وَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعِي بَاطِلًا رَفَقْتَ بِهِ وَلَمْ تَأْتِ فِي أَمْرِهِ غَيْرَ الرِّفْقِ وَلَمْ تُسْخِطْ رَبَّكَ فِي أَمْرِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَحَقُّ خَصْمِ الَّذِي تَدَّعِي عَلَيْهِ إِنْ كُنْتَ

ص: 408

- 1- مکرمت : بزرگواری ، جوانمردی
- 2- زواجر - جمع زاجرة: منع کننده جلو گیری کننده.
- 3- آیت : نشانه ، علامت

مُحِيفًا فِي دَعْوَاكَ أَجْمَلْتَ مُقَاوَلَتَهُ وَ لَمْ تَجْحَدْ حَقَّهُ وَ إِنْ كُنْتَ مُبْطِلًا فِي دَعْوَاكَ اتَّقَيْتَ اللَّهَ وَ تَبَّتْ إِلَيْهِ وَ تَرَكْتَ الدَّعْوَى وَ حَقُّ الْمُسْتَشِيرِ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ رَأْيًا حَسَنًا أَشَدَّ رُبَّ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ لَهُ أَزْهَدُ دَنَاهُ إِلَى مَنْ يَعْلَمُ وَ حَقُّ الْمُشِيرِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ فِيمَا لَا يُوَافِقُكَ مِنْ رَأْيِهِ وَ إِنْ وَافَقَكَ حَمِدْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ»

و اما حق مال و خواسته (1) تو آن است که جز از راه حلال بدست نیاری و جز در کار روا انفاق نکنی، و هر کس که بسپاس احسان تو زبان نگشاید، بر خویش گزیده و مختار مدار و به نیروی خواسته و مال بطاعت پروردگار خویش کارکن و در انفاق اموال بخل موزر، چه در این کردار جز حسرت و ندامت بذخیره بر نداری و نیست نیرو و قوتی مگر بخدای.

و اما حق آنکسکه از تو وام خواه است، و در طلب و ام خود مییابد، آن است که اگر تو دارنده و بوسعت باشی، قرضی که از وی بگردن داری بدو عطا کنی چه اگر حقش را بواپس افکنی بعصیان (2) رفته باشی و اگر روز کار معیشت تو به تنگی و عسرت باشد، و ادای قرض او را باعطای مال نتوانی، باری بحسن مقال کوش و خواطر او را بسخن خوش و لطف خوشنود دار و راضی از خود بازگردان، و حق خلیط یعنی آنکسکه با تو بآمیزش میگذرانند آنست که او را بر خود مغرور نیاری و با او بنا راستی و خیانت نروی و دستخوش فریب و خدیعت مگردانی و از خدای در کار او بهره‌یزی. و حق آنخصل که در چیزی بر تو مدعی میشود، و بسبب ادعا با تو بخصومت میرود و بمطالبه حق خویش میکوشد، آن است که اگر آنچه ادعا مینماید بر تو از روی حق و راستی است، تو خود بر دعوی او بر تو بشهادت باشی، و در ایفای حق او بروی ستم نرانی، و ادا فرمائی و اگر باطل است باوی برفق و ملایمت باشی، و جز برفق و مدارا در امر او قدم نگذاری، و خدای را در کار او بخشم نیاوری، و هیچ نیروئی نیست مگر بخدای

و حق آنخصل که تو باوی بمخاصمت، میروی و در چیزی بروی مدعی هستی، آنست گذاری و که اگر در ادعای خودت ذیحق باشی، باوی بطوری خوش و جمیل سخن گذاری و اگر سخنی بحق باشد منکر نشوی، و اگر در آنچه بروی ادعا کنی، باطل میروی، باری

ص: 409

1- خواسته: مال، دارائی

2- عصیان: سرکشی و خروج از حد وظیفه

از حضرت باری پرهیزی و از آنکردار بتوبت و انابت روی و آن دعوی را فروگذاری و حق آنکس که با تو در امری کار بشور و شوری میافکند، آن است که اگر در مهم او توانی رای و تدبیری نیکو بکار برد، او را بآن امر اشارت کنی و اگر تورا آنگونه رأی در کار نیست، بآنکس که صاحب رای و اندیشه بصواب است ارشاد کنی، مقصود آنست که محض اظهار علم و رای خودنمایی یا عار از نادانی بیعضی آراء تدابیرنا صواب آن بیچاره را برنج و عذاب نیفکنی و روزگار خویش را آشفته و پریشان نیاوری، چه در دنیا و آخرت مایه زیان و خسارت است زیرا که آنکسکه یا از نخست از معایب تدبیر و عدم دانش و بینش تو باخبر میشود و در تو بفساد عقیدت میرود یا از آن پس که بتدبیر تو کار کرد و زیان آنکردار دریافت همیشه این خسران از توداند. و در میان مردم جهان ترا بسوء تدبیر و آشفتهگی رای و رویت (1) شهرت دهد و در آن سرای نیز مسؤل گردی تا چرا بازی با مانت نرفتی، یا اگر بدانش خویش اعتماد نداشتی، پس از چه باندیشه خود او را براندی، و حق آنکس که در مشاوره با تو بامری اشارت کرد، آنست که اگر در آنچه رای و تدبیر آورد، اگر بصواب نرود، او را آلوده تهمت نگردانی، و در حقش بسوء ظن نروی، و اگر موافق افتاد خدای عزوجل را شکر گذاری

مقصود آنست که آراء و تدابیر کسان بجمله یکسان نیست، و اگر بودی بیکدیگر حاجت نرفتی، پس اگر باهم توافق جویند؛ نایست آنشخص را بغرض متهم داشت و چنان دانست که این تدبیر ناصواب و اندیشه باژگونرا (2) بعمد بیفکند، تاغرض و عداوتی بکار آورد و آنوقت در صدد ستیز و دفاع بر آید، بلکه باید او را بیغرض دانست و تدبیرش را در آن مهم مفید نشمرد و در حقیقت بیشتر عداوتها و کینههای دیرین را، از چشمه سارسوء ظن زایش و تراوش است، و از اینست که میفرماید: افعال مسلمانانرا به صحت حمل ببايست نمود

وَ حَقُّ الْمُسْتَنْصِحِ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ وَ لِيَكُنْ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةَ لَهُ وَ الرَّفْقَ بِهِ وَ حَقُّ النَّاصِحِ أَنْ تُلَيِّنَ لَهُ جَنَاحَكَ وَ تُصْغِيَ إِلَيْهِ بِسَمْعِكَ فَإِنْ أَتَى بِالصَّوَابِ حَمِدْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ لَمْ يُوَافِقْ رَحِمْتَهُ وَ لَمْ تَتَّهَمْهُ وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ أَخْطَأَ وَ لَمْ تُؤَاخِذْهُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ

ص: 410

1- رویت رأی و روش و تدبیر

2- باژگون : وارور نه و نادرست

مُسَّ تَحِقًّا لِلتَّهْمَةِ فَلَا تَعْبَأْ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى حَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَحَقُّ الْكَبِيرِ تَوْفِيرُهُ لِسِنِّهِ وَإِجْلَالُهُ لِتَقَدُّمِهِ فِي الْإِسْلَامِ قَبْلَكَ وَتَرْكُ مُقَابَلَتِهِ عَدَدَ الْخِصَمَامِ وَلَا تَسْبِقْهُ إِلَى طَرِيقٍ وَلَا تَتَّعِدْ دَمَهُ وَلَا تَسَّ تَجْهَلُهُ وَإِنْ جَهَلَ عَلَيْكَ احْتِمَالُهُ وَأَكْرَمْتَهُ بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَحُرْمَتِهِ وَحَقِّ الصَّغِيرِ رَحْمَتَهُ فِي تَعْلِيمِهِ وَالْعَفْوَ عَنْهُ وَالسِّرَّ عَلَيْهِ وَالرِّفْقَ بِهِ وَالْمَعْوَدَةَ لَهُ وَحَقِّ السَّائِلِ إِعْطَاؤَهُ عَلَى قَدْرِ حَاجَتِهِ وَحَقِّ الْمَسْئُولِ إِنْ أُعْطِيَ فَاقْبَلْ مِنْهُ بِالشُّكْرِ وَالْمَعْرِفَةِ بِفَضْلِهِ وَإِنْ مَنَعَ فَاقْبَلْ عُذْرَهُ وَحَقِّ مَنْ تَشَكَرَ لِلَّهِ تَعَالَى أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْلًا ثُمَّ تَشْكُرَهُ وَحَقِّ مَنْ سَأَلَكَ أَنْ تَعْفُوَ عَنْهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ يَضُرُّ أَنْتَصِرْتَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ وَحَقِّ أَهْلِ مِلَّتِكَ إِضْمَارُ السَّلَامَةِ لَهُمْ وَالرَّحْمَةَ بِهِمْ وَالرِّفْقَ بِمُسِيئِهِمْ وَتَأْلِفَهُمْ وَاسْتِصْلَاحَهُمْ وَشُكْرُ مُحْسِنِهِمْ وَكَفُّ الْأَذَى عَنْهُمْ وَتُحِبُّ لَهُمْ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتُكْرَهُ لَهُمْ مَا تُكْرَهُ وَأَنْ تَكُونَ سُيُوخَهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَيْبِكَ وَشَبَابَهُمْ بِمَنْزِلَةِ إِخِيكَ وَعَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أُمَّكَ وَالصَّغَارُ بِمَنْزِلَةِ أَوْلَادِكَ وَحَقِّ أَهْلِ الذُّمَّةِ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُمْ وَلَا تَظْلِمَهُمْ مَا وَفَّوْا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِعَهْدِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا»

و حق آن کس که از تو در طلب نصیحت باشد ، آن ست که باوی بطریق رحمت و ،رفق باشی ، و بملايمت اور انصيحت فرمائی ، و حق آنکسکه تو را نصیحت مینماید آنست که یکباره در حضرتش فروتن ، و بفرمانش نرم گردن و سخنانش را بگوش هوش شنوا باشی ، پس اگر در آنچه با تو بنصیحت گفت بصواب رفت ، خدای عز و جل را بر آن نعمت محمدمت (1) گذاری ، و اگر موافق نیفتاد بروی ببخشانی ، و ذیل او را بغبار تهمت آرایش بدهی و چنان بدانی که وی در این کردار بخطا رفته است ، و او را بر این خطا مؤاخذ نداری ، مگر وقتیکه بر نهجی آشکار و بطریقی علامات غرض و نفاق او نمودار گردد که مستحق این نسبت باشد ؛ و چون حال بر این منوال گردید ، در هیچ چیزنه باوی در صحبت و مخالطت (2) باش ، نه رنج مقابلت و مخاصمت (3) جوی ، و هیچ قوت و قدرتی جز خدای نیست ، و حق آنکسکه بسال از تومه باشد آنست که بسبب فزونی سال و اجلال بر توفیر

ص: 411

1- محمدمت : خصلت نیکو ، آنچه موجب ستایش شود .

2- مخالطت : . با یکدیگر آمیزش کردن

3- مخاصمت : دشمنی کردن با یکدیگر

وا احترام او بکوشی، چه او قبل از تو بدولت اسلام سرافراز شده، و بر تو تقدم دارد و ببايست اگر مخاصمتی در میانه پدید آید، باوی بمقابلت و مواجهت (1) نروی، و پاس حرمت و حشمت او را از دست ندهی، و در سپردن راه بر او پیشی نگیری، و او را بجهل خویشی ندهی، و اگر جاهل خواند، یا از در جهل کاری از وی نمودار آید، بر خود برگیری و بسبب حق و حرمت اسلام او را تکریم نمائی، و از این کلام معجزار تسام معلوم میشود که رعایت پیران مخصوص مسلمانان است. نه هر پیری و شمرده روزگاری، و حق صغیر و آن کس که بسال از تو کهنتر است آنست که بروی بمهربانی و رحمت روی و آموزگاری فرمائی، و از خطاهایش چشم برگیری، و بروی پوشیده داری، و باوی از در رفق و ملایمت باشی، و معونت او را بسازی، و حق آنکسکه سائل و خواستار است، آنست که باندازه نیاز او باوی بعطیت روند، و حق آنکس که از وی خواستار میشوند آنست که اگر چیزی ببخشید، بهرچه باشد از وی پذیرفتار شوند، و شکر عطای او را بگذارند، و تفضل او را بشناسند یعنی نادیده مشمارند و اگر چیزی عطا نکرد عذر او را پذیرفتار گردند و حق آن کس که بسبب او خدای را سپاس گذار شدی، آنستکه از نخست خدای را شکر فرستی سپس او را ستودن گیری، حق آنکس که با تو باساعت و بدی که با وی رود، آنست بعفو و بخشش کار کنی و اگر بدانی این گذشتن، موجب زبان است، یعنی وی برظلم و ستیز خود میافزاید، در طلب نصرت بر آئی، چه خدای عزوجل میفرماید برای آنکسانیکه ستم دیدند، و یاری طلبند، راه چون و چرائی نیست، و حق همکیشان تو آنست، که با ایشان به نیکی و رحمت بروی، و بدان ایشانرا بملایمت باشی، و با آنها طریق الفت جوئی، و همواره در صدد اصلاح حال آنها باشی، و نیکوان ایشانرا سپاس گذاری، و بقدر توانائی اذیت و آزار از آنها باز داری، و آنچه بر خویشان دوست میداری مرایشانرا دوست بداری، و هر چه بر خویشان نکوهیده داری ایشانرا نیز پسندیده نداری، و سالخوردهگان ایشانرا بمنزلت پدر خویش، و جوانانرا در مقام برادر و خورد سالانرا بمرتب فرزندان خود بشمار آوری، و حق آنکسکه اهل ذمه و

ص: 412

خارج از ملت است آنست که آنچه را که خدای از ایشان پذیرفته است پذیرنده باشی و چندانکه ایشان در آن عهد که با خدای عزوجل بر نهاده اند، وفاکننده باشند بر آنها بظلم و ستم نروی، و هیچ نیروی نیست مگر بخدای، و این اشارت برای آنست که خدای و رسول خدای صلی الله علیه و آله بآن میزان که شایسته اهل ذمت است، برای آنها مقرر فرموده اند، تا اسباب تنفر و انزجار خاطر و عدم رغبت ایشان بملت اسلام نشود

پس اگر در آنچه حکیم علی الاطلاق مقرر فرموده تجاوز شود، موجب نفرت و مزید عداوت و کینه وری ایشان مسلمانی و مسلمانان شود، با اینکه بنیان دین اسلام و تقوی بر سایر ادیان بازدیاد آداب ستوده و شمیم پسندیده و اخلاق حمیده و اوصاف سعیده و کمال مواسات و مساوات و رفق و مداراة و سهولت و سلامت است، و اینکه در این مواعظ شریفه پایان هر موعظتی را بکلمه مبارکه «لا حول و لا قوة الا بالله» زینت فرموده است، نکته لطیف و بدیع را شامل است که ایکسان که محض رحمت آفریدگار از ناچیزی و نیستی بآنمقام و رتبت مایل شده اید که محل خطاب و ثواب و عقاب و امر و نهی و خطر و اثر باشد، هر چه هست همه را به نیروی پروردگار بدانید، و بر خود بالیدن و نازیدن مگیرید، که چنین و چنانیم، و چنان و چنین توانیم. و از ما چنین و چنان میخواهند و منشأخیر و احسان و ضرر و زیان و فزایش و نقصان هستیم، بلکه این نیز موهبتی است از خداوند منان که باین وسائل و وسایط همی خواهد شما را دارای رتبت و مقام و سعادت و سلام گرداند، وگرنه شما چیستید، و از شما چه ساخته و پرداخته تواند بود، و جز خدای تعالی قوت و قدرت در کدام کس تواند بود، همانا خدای تعالی بدست قدرت و مشیت ترایا فرید خواسته جهان بدست تو افکند و دیگری چون ترا بتو نیازمند ساخت، از آنچه خود بتو عطا فرمود، با بنده او عطا کنی و با این وسیله کسب منزلت و مقام نمائی، فتعالی الله علواً کبیراً کبیراً و صلی الله علی نبینا و آله تسلیماً کثیراً کثیراً.

معلوم باد که در کتاب تحف العقول این حدیث مبارک با شرح و بسطی دیگر مسطور است چون در تحریر این حدیث باین سبک منفرد است، لهذا آنچه در امالی و خصال هر قوم است مختار و مسطور گردید.

عنوان صفحه

مقدمه...3

احوال حضرت سجاد علیه السلام...7

حال مادر حضرت سجاد علیه السلام...8

ولادت حضرت زین العابدین علیه السلام...10

تکلم امیر المومنین بزبان فارسی...13

روایت امام باقر علیه السلام در باب شهر بانو...16

بیان حال هاشم بن عبد مناف...18

در تمجید اهل فارس ها...19

کلمات یزدجرد...21

اسامی و کنای حضرت سجاد علیه السلام...22

شمایل حضرت زین العابدین علیه السلام...25

سلسله سادات قائم مقام...27

در بیان خاتم مبارك حضرت سجاد علیه السلام...30

در باب خاتم امام حسین علیه السلام...37

سخنان حضرت رضا با سهل...39

تحقیقی درباره فرزندان علی بن الحسین علیه السلام...41

اخلاق ستوده حضرت سجاد علیه السلام...42

تفصیل ناچه حضرت سجاد علیه السلام...43

رفتار آنحضرت با غلامان...44

تأکید آنحضرت در قضای حوائج...48

در اخلاق مجالست آنحضرت علیه السلام...51

صله رحم آن حضرت علیه السلام...52

ص: 414

سخنان آن حضرت در حق همسایه...55

دعای آنحضرت علیه السلام در هنگام طعام...57

آداب قربانی نمودن آنحضرت در حج...59

در آداب و رسوم آنحضرت...60

رعایت اهل و عیال خود...64

در لباس حضرت سجاد...67

حکایت حضرت سجاد با ابو خالد...69

دعای آن حضرت در موقع دفن میت...71

پاره از سیر ستوده آنحضرت علیه السلام...73

طریقه نشستن آنحضرت...75

در مقامات ائمه هدی...77

بیان خلق و روش آنحضرت...81

وفات طفل آنحضرت...85

فتوت و مروت آنحضرت علیه السلام...91

در زهد آن حضرت علیه السلام...100

در اوصاف شخص زاهد...101

در مذمت دنیا...102

در بیان افضل اعمال...105

سخنان آنحضرت در زهد...107

تقوای آنحضرت...117

سخنان آنحضرت در عصیان...119

در باب تقیه...122

در پرهیزگاری...123

ص: 415

- در بیوفائی دنیا...126
- در فنای دنیا...129
- در مذمت دنیا...133
- در انقلاب جهان...135
- خضوع و خشوع آنحضرت علیه السلام...141
- در زهد آنحضرت...143
- در مناجات آنحضرت...145
- در وصایای آنحضرت...14
- در فضائل آنحضرت...158
- در فضائل ائمه اطهار...163
- شناختن خدا و نفس...165
- در بداء...167
- در علم ائمه هدی...169
- در اسم اعظم...176
- عبادت آنحضرت...179
- در ثواب لا اله الا الله...181
- در سجده برخاک...184
- آداب آنحضرت در نماز شب...188
- عبادت آنحضرت در مسجد الحرام...195
- سخنان آنحضرت با طاوس یمانی...196

مکالمه جابر انصاری...199

مکالمه حضرت سجاد علیه السلام باعبدالملك...210

در آداب و دعوات آنحضرت...203

دعای ماه رجب...204

ص: 416

- دعای ماه شعبان...205
- دعای ماه مبارك رمضان...209
- دعای ابوحمزه ثمالی...215
- ترجمه دعای ابوحمزه...233
- در فضیلت شب عید فطر...244
- دعای مهمات و دفع ملمات...246
- دعای دفع امراض...259
- دعای توسل...261
- دعای صبح و شام...266
- دعای رفع حریق...274
- دعای دفع بلیات...276
- دعای مردی از حضرت قائم علیه السلام...280
- دعای ذیحجه...285
- دعای آنحضرت در روز عرفه...289
- ترجمه دعای عرفه...293
- دعای طلب حاجت...300
- دعای رفع مصائب...301
- دعای استغفار...303
- دعا در قنوت...305
- در حرز آنحضرت...310

طلب باران نمودن...312

تقرین آنحضرت بر حرمله...313

کشته شدن حرمله بدست مختار...315

تقرین آنحضرت درباره ابن زیاد...317

ص: 417

- 319... کشته شدن این زیاد...
- 322... در مناجات آنحضرت...
- 322... مناجات تائبین...
- 324... مناجات شاکیان...
- 325... مناجات خانقین...
- 327... مناجات راجین...
- 329... مناجات راغبین...
- 331... مناجات شاکرین...
- 334... مناجات مریدین...
- 333... مناجات محبین...
- 341... مناجات مفتقرین...
- 322... مناجات عارفین...
- 343... مناجات ذاکرین...
- 344... مناجات معتصمین...
- 346... مناجات زاهدین...
- 347... مناجات در دل شب...
- 350... اشعار آنحضرت...
- 370... در نصایح آنحضرت...
- 382... حکایت آنحضرت با زهری...
- 385... کلمات آنحضرت با ابومره...

پاره از مواعظ...388

مواعظ در تکمیل اسلام...390

وصیت خضر با موسی...391

در حقوق پنچگانه...392

فهرست...414

ص: 418

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

